



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



روض الجنان و شرح الجنان فی تفسیر القرآن

شوریه ۱

تفسیر شیخ ابومستجری رازی

تألیف

علی بن محمد بن ابی اسحاق
عبد بن محمد بن ابی اسحاق

تیسرے حصے میں

جلد ۴

مکتبہ المصنفین، بیروت

پیشکش

مکتبہ المصنفین، بیروت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

٥	فهرست
٧	روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن - جلد ٤
٧	مشخصات كتاب
٧	ادامه سوره بقره [
٧	اشاره [
٨	[سوره البقره (٢): آيات ٢٥٨ تا ٢٦٠]
٨	اشاره [
٨	ترجمه [
٤٢	[سوره البقره (٢): آيات ٢٦١ تا ٢٧٤]
٤٢	اشاره [
٤٢	ترجمه [
١٠٤	[سوره البقره (٢): آيات ٢٧٥ تا ٢٨١]
١٠٤	اشاره [
١٠٤	ترجمه [
١٢٢	[سوره البقره (٢): آيات ٢٨٢ تا ٢٨٦]
١٢٢	اشاره [
١٢٢	ترجمه [
١٤٧	[سوره آل عمران (٣): آيات ١ تا ٩]
١٤٧	اشاره [
١٤٧	ترجمه [
١٦٤	[سوره آل عمران (٣): آيات ١٠ تا ٢٠]
١٦٤	اشاره [
١٦٤	ترجمه [
١٩٢	[سوره آل عمران (٣): آيات ٢١ تا ٢٧]

- ۱۹۲ [اشاره]
- ۱۹۲ [ترجمه]
- ۲۱۵ [سوره آل عمران (۳): آیات ۲۹ تا ۳۴]
- ۲۱۵ [اشاره]
- ۲۱۵ [ترجمه]
- ۲۲۴ [سوره آل عمران (۳): آیات ۳۵ تا ۴۱]
- ۲۲۴ [اشاره]
- ۲۲۴ [ترجمه]
- ۲۳۹ [سوره آل عمران (۳): آیات ۴۲ تا ۶۳]
- ۲۳۹ [اشاره]
- ۲۴۰ [ترجمه]
- ۲۷۰ [سوره آل عمران (۳): آیات ۶۴ تا ۷۴]
- ۲۷۰ [اشاره]
- ۲۷۱ [ترجمه]
- ۲۸۲ [سوره آل عمران (۳): آیات ۷۵ تا ۸۳]
- ۲۸۲ [اشاره]
- ۲۸۲ [ترجمه]
- ۲۹۷ [سوره آل عمران (۳): آیات ۸۴ تا ۹۵]
- ۲۹۷ [اشاره]
- ۲۹۷ [ترجمه]
- ۳۰۹ [سوره آل عمران (۳): آیات ۹۶ تا ۱۰۵]
- ۳۰۹ [اشاره]
- ۳۱۰ [ترجمه]
- ۳۳۹ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی : روض الجنان و روح الجنان

عنوان و نام پدید آور : روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن / تالیف حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری

مشهور به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمد جعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح.

مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳ -.

یادداشت : فهرست نویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت : ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : عنوان دیگر کتاب "تفسیر ابوالفتوح رازی".

عنوان دیگر : تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۶ق.

موضوع : نثر فارسی -- قرن ۶ق.

شناسه افزوده : یاحقی، محمد جعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده : ناصح، محمد مهدی، ۱۳۱۸-، مصحح

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهش‌های اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۴/۵/الف ۹۲ ر ۱۳۰۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد : ۴ صفحه : ۹

[ادامه سوره بقره]

[اشاره]

بسم الله الرحمن الرحيم ربّ سهل و یسر «۱»

[اشاره]

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۲۵۸) أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْبَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لِحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۵۹) وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَ لَكِن لِيُطْمِئِنَّ قُلُوبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصِرْ بِهِنَّ لِإِيكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۶۰)

[ترجمه]

به نام خداوند بخشاینده مهربان «۲» نبینی آن را که خصومت کرد «۳» با ابراهیم در خدایش به آن که دادش «۴» خدای پادشاهی «۵»، چون گفت ابراهیم خدای من آن است که زنده کند و بمیراند «۶»، گفت «۷» من زنده کنم و بمیرانم «۸»، گفت ابراهیم: بدرستی که خدای من بیار آفتاب را از مشرق «۹»، تو بیار او را از مغرب «۱۰»، متحیر ماند آن که کافر بود و خدا راه نمی نماید «۱۱» گروه ستمکاران را «۱۲».

(۱). اساس از اینکه جا تا پایان برگ [۳۴۶- پ]

نو نویس و فاقد اعتبار است متن از مج اختیار شد.

(۲). ترجمه از آج داده شد.

(۳). آج، لب: ای بنگرستی آن کس که حجّت گفت، فق: ای نگرستی به آن کس که حجّت گفت.

(۴). آج، لب، فق: ابراهیم در باب پروردگار او برای آن که داد او را.

(۵). آج، لب، فق یعنی نمرود.

(۶). آج، لب، فق: زنده می گرداند و می میراند.

(۷). آج، لب، فق نمرود.

(۸). آج، لب: زنده می گردانم به عفو و می میرانم به قتل. [.....]

(۹). آج، لب، فق: را از جای بر آمدن آفتاب.

(۱۰). آج، لب: پس بیار آن را به جای فرو شدن آن پس.

(۱۱). تب: راه ننماید.

(۱۲). وز، دب: بیداد کاران را.

صفحه : ۲

یا چنان که بگذشت بر دیهی «۱» و آن افتاده «۲» بود بر سقفهایش، گفت چگونه زنده کند اینها را «۳» خدای پس مرگشان، پس

بمیرانید او را خدای صد سال، آنگاه زنده کرد» (۴)، گفت: چند مقام کردی» (۵)، گفت: بماندم» (۶) روزی یا پاره‌ای از» (۷) روزی، گفت نه چنین است بماندی صد سال، در نگر به طعام خود و شراب خود که بنگردیده است» (۸)، و در نگر به خرت، و تا سازیم تو را علامتی» (۹) برای مردمان» (۱۰) و نظر کن به استخوانها» (۱۱) که چگونه برداریم» (۱۲) پس بر او پوشیم گوشت» (۱۳) پس چون پیدا شد او را» (۱۴)، گفت: می دانم آن که خدای بر همه چیز تواناست. و چون گفت ابراهیم: بار خدایا بنمای مرا که چگونه زنده کنی مردگان را. گفت ایمان نداری» (۱۵)! گفت آری» (۱۶)، و لکن تا بیارم دل من، گفت: بگیر» (۱۷) چهار مرغ پس پاره پاره کن با تو» (۱۸)، آنگاه کن بر هر کوهی از ایشان پاره‌ای، پس بخوان ایشان را تا به تو آیند به تاختن، و بدان که آن خدای عزیز و محکم کار است.

قوله: أَلَمْ تَرَ، اینکه فصل به استقصا برفت، اعنی تفسیر.

- (۱). وز، دب: دهی، آج، لب، فق بیت المقدس یا قریه الغیب که دو فرسنگی بیت المقدس است.
- (۲). آج، لب: آن دیه افتاده.
- (۳). آج، لب: از کجا زنده گرداند اهل اینکه دیه را.
- (۴). آج، لب، فق: پس بر انگیخت او را.
- (۵). آج، لب، فق: چند مدّت درنگ کردی.
- (۶). آج، لب، فق: درنگ کردم.
- (۷). تب: بعض.
- (۸). آج، لب، فق: پس بنگر سوی خورش تو انجیر یا انگور و آشامیدنی تو و عصیر یا شیر، حال آن که متغیر نشده.
- (۹). آج، لب، فق: دلالتی بر حشر.
- (۱۰). آج، لب، فق کردیم آنچه کردیم. [.....]
- (۱۱). آج، لب، فق از حمار.
- (۱۲). آج، لب، فق: چگونه ترکیب می فرمایم آن را.
- (۱۳). آج، لب، فق: بس می پوشانیم آن را گوستی.
- (۱۴). آج، لب، فق: چون روشن شد چگونه حشر مرا.
- (۱۵). تب: باور نداری.
- (۱۶). آج، فق باور می دارم، لب باور نمی دارم.
- (۱۷). آج، لب، فق: فراگیر.
- (۱۸). آج، لب، فق: پس میل ده آنها را به سوی تو.

صفحه : ۳

قوله: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ، «محاچه»، مفاعله باشد از حَجَّه، يقال:

حاجبته فحججته، كما يقال: خاصمته فخصمته. و «محجوج» گویند آن را که در حجت مغلوب باشد، یعنی به آن که حجت آوردم غلبه کردم او را. و آن که با ابراهیم - علیه السلام - در حق خدای تعالی محاجّه کرد نمرود بن کنعان بن سنخاریب ابن کوش بن سام بن نوح بود. او اوّل کس بود که تاج بر سر نهاد و در زمین جباری کرد، و دعوی کرد که خدای است.

أَنْ آتَاهُ اللَّهُ. اى لَأَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمَلِكُ، و موضع «ان» (۱) نصب است بنزع حرف الصفه عند الكوفيين.

مجاهد گفت: دو مؤمن و دو کافر پادشاهی همه زمین بیافتند اما دو مؤمن: یکی سلیمان بود و یکی ذو القرنین بود، و اما دو کافر: یکی نمرود بود و یکی بخت نصر.

در وقت اینکه مناظره خلاف کردند. مقاتل گفت: چون ابراهیم - علیه السلام - بتان را بشکست نمرود او را باز داشت. آنگاه به درش آورد او را تا به آتش اندازد گفت: اینکه خدای که تو ما را به عبادت او می خوانی کیست! ابراهیم گفت: رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ، و دیگر مفسران گفتند: اینکه مناظره پس از آن کردند که او را به آتش انداختند.

زید بن اسلم گفت: اول جیاری که بود بر زمین، نمرود بن کنعان بود، مردمان از اقصای عالم می آمدند و طعام می بردند از نزدیک او یعنی جو و گندم. چون جماعتی به او بگذشتی (۲)، او گفتی: من ربکم! خدای شما کیست - بر عادتت که او را بود! ایشان گفتند: خدای ما تویی (۳)، ابراهیم گفت: رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ.

چنان که خدای تعالی از او حکایت کرد، نمرود همه را طعام دادی مگر ابراهیم را که ابراهیم را باز گردانید بی طعام، ابراهیم باز گشت. چون به در شهر خود رسید، شرم داشت از شماتت اعدا اندیشه کرد که گویند همه آمدند (۴) و گندم آوردند، و ابراهیم نیاورد. و تلی ریگ بود، از آن ریگ جوالها پر کرد، تا به در سرای و بار بر در سرای بیفگند، و او مانده بود (۵)، آن جا بخت، اهل ابراهیم از خانه به در آمدند و

(۱). همه نسخه بدلها ان.

(۲) - تب: بگذشتندی، مب: بگذشتند.

(۳). تب: توای.

(۴). تب: آوردند.

(۵). تب: خسته بود.

صفحه : ۴

سر جوالها بگشادند آردی سپید و پاکیزه بود که از آن نیکوتر نباشد از آن آرد نانی بیخت چون ابراهیم در سرای شد، آن طعام در پیش او بنهاد، ابراهیم گفت: اینکه از کجا آوردید (۱)! گفت: از آن آرد است که تو آورده ای. او دانست که نعمتی است که خدای تعالی با او کرد.

آنگاه خدای تعالی ابراهیم را بفرستاد به نمرود که به من ایمان آر (۲) تا ملک به تو رها کنم. او گفت: خدایی دیگر هست تو را که مرا به او دعوت می کنی، و آن خدای کیست! گفت: رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ، خدای من آن است که احیا و اماتت کند، مرده را زنده کند و زنده را بمیراند (۳).

و در آیت محذوفی هست، و تقدیر اینکه است: اذ قال له الجبار من ربك! قال له: رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ. و اینکه مناظره به حضور قوم نمرود بود، او خواست تا بر ایشان تلبیس کند، گفت: أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ، من نیز احیا و اماتت کنم.

حمزه خواند: ربی الّذی یحیی و یمیت، باسکان الیاء، و در شاذ اعمش و عیسی همچنین خواندند، و قرای مدینه خواندند: انا احیی و امیت، به مدّ در همه قرآن، و اینکه لغت قومی است که وصل چون وقف دارند، و انشد (۴) - شعر:

انا سيف العشيره و اعرفونی (۵) حمید قد ترقیت السناما

و در وقف بعضی عرب «انا» گویند، و بیشتر عرب در وقف «انه» گویند.

ابراهیم- علیه السلام- گفت: احیا و اماتت چگونه کنی! کس فرستاد و دو شخص را حاضر کرد، یکی را بکشت و یکی را رها کرد و گفت: اینکه را اماتت کردم و آن «۶» را که بنکشتم زنده کردم.

سدی گفت: چهار مرد را بگرفت و در خانه کرد و طعام و شراب نداد تا به حدّ هلاک رسیدند. آنگاه از آن چهار گانه دو را طعام و شراب داد تا زنده ماندند، گفت:

اینکه احیاست، و دو را رها کرد تا بمردند، گفت: اینکه اماتت است.

ابراهیم- علیه السلام- توانست گفتن که من احیا و اماتت که دعوی کردم خدای

(۱). همه نسخه بدلها: آورده‌ای / آورده‌اید. [.....]

(۲). آج، لب، فق، مب: آور.

(۳)- مب: مرده کند.

(۴). همه نسخه بدلها: و انشدوا.

(۵). همه نسخه بدلها: فاعرفونی.

(۶). تب: و اینکه.

صفحه : ۵

خود را، به احیاء خلق حیات خواستم که در مرده چند ساله آفریند، و به اماتت، اماتتی که بی ممانت باشد، و لکن اندیشه کرد و ترسید که بر حاضران مشتبّه شود و گمان بردند که آن که او کرد جنس اینکه «۱» است که ابراهیم گفت، و اینکه حال ایشان را روشن نشود، انتقال کرد از آن «۲» طریقه به دلیلی و طریقی دیگر که از آن روشتر بود، و دانست که او در آن طریقه شبّهت نتواند آوردن که تلبیس کند بر حاضران.

و مناظره «۳» را که با کسی مجادله کند، غرض او آن باشد. که اصل مدّعی که دعوی کرده باشد درست کند به آنچه در وسع او بود، چون دانند که یک طریقت گفت روشن نشد خصم را طریقتی «۴» دیگر بگوید، اینکه یک جواب است آنان را که سؤال کردند که: ابراهیم- علیه السلام- چرا انتقال کرد از دلیلی به دلیلی! و اینکه آن کس کند که عاجز باشد از نصرت دلیل اوّل.

و جواب دیگر از اینکه سؤال آن است که: عدول نکرد و انتقال و لکن اینکه سخن به نصرت دلیل اوّل بود. او گفت: از حقّ آن که قادر بود بر اماتت و احیا، آن است که قادر بود بر اتیان آفتاب از مشرق و مغرب، اگر تو قادری به اینکه که دعوی کرده‌ای، او از شرق می‌آرد، تو از مغرب بر آر.

اگر سؤال کنند و گویند چگونه گفت ابراهیم که: فَاتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ، تو از مغرب بر آر و او را بودی «۵» که گفتی خدای تو را بگو تا از مغرب بر آرد- و اگر بگفتی خدای تعالی [۳۴۶-پ]

اجابت کردی یا نه!

جواب «۶» گوئیم: اگر بگفتی، خدای تعالی ابراهیم را اجابت کردی، و اینکه بر سیبل معجز بر دست او اظهار کردی- و اگر چه خارق عادت بودی. [و]

«۷» همانا برای آن نگفت که دانست که اگر بگوید، و ابراهیم در خواهد، خدای تعالی اجابت کند.

چون ابراهیم - علیه السلام - اینکه بگفت، او دانست که در چیزی که به آسمان «۸» تعلق

(۱). وز: آن.

(۲). تب: در آن.

(۳). تب: مناظر.

(۴). تب: طریقی.

(۵). تب: بود.

(۶). مع: جوابت.

(۷). اساس: در حاشیه زیر وصالی رفته، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). اساس: به خدای، کلمه در حاشیه صفحه نو نویسی شده، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه ۶ :

دارد او «۱» شبهتی نتواند آوردن، فرو ماند و متحیر شد، چنان که خدای تعالی گفت:

فَبِهِتَ الَّذِي كَفَرَ، اى تحير و انقطع حجتة، يقال: رجل مبهور اذا كان منقطع الحجة، قال الشاعر - شعر:

و ما هي الا ان اراها فجاءة فابته حتى ما اكاد اسير

و محمد بن السميع «۲» خواند: فبهت، به فتح الباء و الهاء، اى بهته ابراهيم، بيانه: يَل تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبَهُتُّهُمْ «۳»، اى تحيرهم و تدهشهم.

وَ اللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِينَ االى الحجة، و خدای تعالی کافران را هدایت نکند به حجت، یعنی ایشان را مخدول کند، و الطافی که در حق مؤمنان کند با ایشان نکند. اما از آن جا که داند که ایشان را لطف نباشد، و إما بر سبیل عقوبت - علی ما ذهب اليه ابو علی فی اکثر المواضع.

خدای تعالی دگر باره ابراهیم را گفت: نمرود را دعوت کن و وعده ده «۴» که اگر ایمان آرد، ملک بر او رها کنم. گفت: من خدای دیگر را ندانم جز خویشتن «۵».

ابراهیم بارسدیگر «۶» مراجعت کرد، نمرود گفت: من ندانم تا تو چه می گویی «۷»، اگر خدای تو را قوتی هست، گو لشکر بیار تا حرب کنیم، هر که غالب آید ملک او را باشد که عادت ملوک اینکه باشد.

آنکه گفت: خدای تو را لشکر است! گفت: بلی، خدای مرا لشکرهاست.

گفت: اکنون برو و بگو «۸» تا به سه روز لشکر جمع کند، تا من نیز لشکر جمع کنم و کالزار «۹» کنیم، «فمن غلب سلب» ابراهیم گفت: بار خدایا؟ تو می دانی که اینکه کافر چه می گوید؟ خدای تعالی گفت: ما منش گذار.

آنکه نمرود لشکری عظیم جمع کرد و لشکرها «۱۰» به صحرا بیرون برد «۱۱»، و ابراهیم

(۱). همه نسخه بدلها: ندارد. [...]

(۲). مع، وز، دب، فق، مب، مر: السميع.

(۳). سوره انبیا (۲۱) آیه ۴۰.

(۴). اساس با خطی متفاوت از متن: و با وی بگو، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). تب را.

(۶). م، ب، مر: باری دیگر، دیگر نسخه بدلها: بار دیگر.

(۷). تب تو.

(۸). همه نسخه بدلها بجز تب که.

(۹). همه نسخه بدلها: کارزار.

(۱۰). همه نسخه بدلها: لشکرگاه

(۱۱). تب: به صحرا زدند، دیگر نسخه بدلها: به صحرا بیرون زدند.

صفحه: ۷

را گفت: لشکر من اینکه است، از لشکر خدای تو اثری نمی‌بینم. خدای تعالی وحی کرد به فرشته‌ای که به سراشک «۱» موکل است. و به روایتی دیگر جبریل را گفت: از لشکرهای من چه ضعیفتر دانی! گفت: بار خدایا؟ تو عالمتری، و لکن من از سراشک ضعیفتر هیچ نمی‌دانم.

گفت: از ایشان که را ضعیفتر دانی! گفت: سراشکان فلان دریا را [۳۴۷-ر]

. حق تعالی گفت: بگو آن فرشته را که بر ایشان موکل است که یک در پرگشای «۲» ایشان را «۳»، او دری بر گشاد، از آن در چندانی «۴» سراشک بیرون آمد که آفتاب و روی آسمان بپوشید. نمرود گفت: چرا امروز آفتاب بر نمی‌آید! ابراهیم گفت: لشکر خدای من رها [نمی‌کند]

«۵».

آنگاه آن سراشکان در ایشان افتادند و گوشت و خون ایشان بخوردند، [از آدمیان]

«۶» و چهارپایان الا استخوان نماند، و نمرود همچونین «۷» می‌نگرید «۸» و [ایشان]

«۹» او را تعرض نرسانیدند. ابراهیم گفت «۱۰»: ایمان آری! گفت: نه، خدای تعالی بفرمود [سراشکی را]

«۱۱» تا لب زیرین «۱۲»، او بگشت «۱۳»، [و آنگاه لب زیرین او بگشت «۱۴»]

«۱۵». او بخارید، لبهای او چندانی بیاماهید «۱۶» که از دهن او [دور]

«۱۷» باز افتاد، آنگاه «۱۸» سراشک «۱۹» در بینی او رفت و به دماغ او رسید و از دماغ او می‌خورد تا آنگاه که بزرگ شد چند

موشی. او آن ساعت «۲۰» ساکن شدی که چیزی سنگی «۲۱» بر سر او

(۱). اساس در زیر کلمه با خطی متفاوت از متن افزوده: پشه.

(۲). دب: بر گشاید.

(۳). اساس: کلمه زیر وصالی رفته و به صورت: «از آن» نو نویسی شده است، با توجه به مج تصحیح شد.

(۴). تب، م، ب، مر: چندان. [.....]

(۵). اساس: در حاشیه کاغذ زیر وصالی رفته، با توجه به تب افزوده شد، مج: نکنند، دیگر نسخه بدلها: نمی‌کنند.

(۶). ۹، ۱۱. اساس: در حاشیه کاغذ زیر وصالی رفته، با توجه به تب افزوده شد.

(۷). مج، وز، فق، مر: همچین، دب: همچون، م، ب: نمرود در ایشان همچنان.

(۸). تب، مر: می نگریست، مب، می نگریستند.

(۱۰). مر او را.

(۱۲). تب: مب: زبرین.

(۱۳). کذا: در اساس، معج، وز، دیگر نسخه بدلها: بگزید.

(۱۴). تب: بگزیدش، دب، مب: بگزید، آج، لب: به گزیدن، دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۱۵)، ۱۷. اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد.

(۱۶). آج، لب: بیاماسید.

(۱۸). تب، معج، وز، دب، فق، مب، مر آن، لب یک.

(۱۹). مر: سرشک.

(۲۰). دب: ساعتی.

(۲۱). مب: سنگین. [.....]

صفحه : ۸

می زدندی، و هر کس که خواستی که بر او کرامتی کند دستها بر هم نهادی و بر سر او زدی. خدای تعالی او را در اینکه عذاب چهار صد سال بداشت چنان که چهار صد سالش در ملک داشته بود. آنکه هلاک شد و با عذاب خدای رفت. قوله: «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ، اینکه آیت عطف است بر معنی آیت اول، و معنی آیت اول آن است» (۱): «ا رایت کالذی حاج ابراهیم فی ربّه»، «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ، بر سبیل تعجب می فرماید که: هیچ چنان کسی دیدی که با ابراهیم محاجّه» (۲) کرد، یا چنان کسی که بر آن ده» (۳) گذر کرد.

و قولی دیگر آن است که: «کاف» زیادت است، و تقدیر آن است که: «الم تر الی العذی حاج ابراهیم فی ربّه و الی العذی مَرَّ [علی قریة]

«۴»، و «کاف» تشبیه زاید باشد در کلام عرب، نحو قوله: لیسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (۵).

و علما خلاف کردند در آن که آن گذرنده که بود! قتاده و ربیع و عکرمه و ناجیه بن کعب و ضحاک و سدّی و سلیمان بن یربده و سالم الخواص گفتند:

عزیر بن شرحیا بود. و وهب متبه و عبد الله بن عبید بن عمر» (۶) گفتند: ارمیاء بن جلقیا بود و او از سبط هارون بن عمران بود، و گفته [اند]

«۷» او خضر است.

مجاهد گفت: مردی بود کافر شاک در بعث. ضحاک گفت: آن ده از جمله زمین مقدسه» (۸) بود. ابن زید گفت: آن زمین» (۹) بود که خدای تعالی آنان را که از خانه بیرون آمدند و از وبا می گریختند، بر آن زمین هلاک کرد، و ایشان آنان بودند که ذکر ایشان برفت فی قوله: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ» (۱۰).

کلبی گفت: دیری بود که آن را سابر آباد گفتند» (۱۱). سدّی گفت: نام آن ده

(۱). مب که.

(۲). اساس: حاجّه، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). تب: دیه.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). سوره شوری (۴۲) آیه ۱۱.

(۶). تب: عبد الله بن زید بن عمر.

(۷). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۸). مب: مقدّس.

(۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: زمینی.

(۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۲۴۳، تب الایة.

(۱۱). تب: گفتندی.

صفحه : ۹

سلماباد(۱) بود. و گفته‌اند: دیر هرقل بود، و گفته‌اند [۳۴۷-پ]

(۲): دیهی بود که آن را ده انگور خواندند بر دو فرسنگی بیت المقدّس.

وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا، «واو» حال راست، ای ساقطه، يقال: خوی البیت یخوی یخوی بالقصر اذا سقط [و خوی]

(۳) یخوی خواء اذا خلا علی عروشها، بر سقفهایش و بناهایش. واحدش عرش «۴»، و عرب هر بنای را عرش خوانند، قال الله

تعالی: وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ «۵»، ای بینون. و «عریش» چفته باشد، و «عرش» سریر باشد فی قوله: وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ، و عرش

عبارت باشد [از ملک و]

«۶» استقامت کار، قال الشاعر- شعر:

رأوا عرشي تتلم جانباه فلما ان تتلم فردوني

قوله: خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا، عبارت است از خراب آن جایگاه، یعنی سقفها و دیوارها افتاده. اگر گویند: سقف بر زمین افتد،

چگونه گفت که: بر «۷» سقف افتاد!

یک جواب آن است که: سقف او افتاده «۸» باشد اول، آنگه دیوارها بر سر آن افتاد «۹». و جواز دیگر آن است که: «علی» به

معنی «مع» است، ای مع عروشها، چنان که «۱۰» هو علی صغر سنه، يقول الشعر و قال الشاعر «۱۱»:

فلو سالت سارة الحی سلمی علی ان قد تلون «۱۲» بی زمانی

قال أنى يحيى هذه الله بعد موتها، ای کیف یحیی، چگونه زنده کند خدای اینان را پس مرگشان؟ اینکه بر سبیل تعجب گفت

نه بر سبیل شک.

و سبب اینکه در روایت «۱۳» محمّد بن اسحاق عن وهب آن بود که: چون خدای

(۱). تب: سلیمان باد.

(۲). اساس که، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۳). اساس: در حاشیه زیر وصالی رفته، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۴). تب باشد. ۵- سوره اعراف (۷) آیه ۱۳۷.

(۶). سوره نمل (۲۷) آیه ۲۳.

(۷). تب، وز: که آن بر، دب، لب، فق، مب، مر: که از، آج: که از بر.

(۸). تب: بیفتاده.

(۹). تب: افتاده.

(۱۰). تب گویند.

(۱۱). تب: بقول الشاعر شعر.

(۱۲). اساس: تلوم، با توجه به تب تصحیح شد.

(۱۳). اساس: در رود اینکه آیه، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۰

تعالی ارمیا را به پیغامبری بفرستاد، او را گفت: یا ارمیا؟ من پیش از آن که تو را آفریدم تو را برگزیدم، و پیش از آن که تو را نگاشتم «۱» تو را پاکیزه کردم، و پیش از آن که بالغ شدی تو را پیغامبری دادم و تو را برای کاری عظیم اختیار کردم. آنگاه به پادشاه بنی اسرائیل فرستاد، و نام او ناشیه بن اموص بود تا او را مسدّد «۲» کند و ترتیب کار او و اخبار غیب به وحی خدای «۳» او را معلوم کند، بیامد و مدّتی بود.

بنی اسرائیل احداث بسیار کردند، و ارتکاب معاصی کردند، و حرامها «۴» حلال «۵» داشتند. خدای تعالی ارمیا را گفت: بترسان اینکه قوم را و نعمتهای من «۶» یاد ده ایشان را و معاصی ایشان.

او گفت: من ندانم اگر تو مرا الهام ندهی، گفت: برو که «۷» تو را الهام دادم.

بیامد و خطبه‌ای بلیغ کرد ایشان را، و در آن جا بگفت که خدای تعالی می گوید که:

اگر توبه نکنی و اصرار نمایی، طاغی را بر شما مسلط کنم که در دل او رحمت نباشد «۸» با لشکری مثل سواد اللیل المظلم. ایشان امتناع کردند. خدای تعالی وحی کرد به ارمیا که: من بنی اسرائیل را به یافث هلاک خواهم کردن- و یافث اهل بابل بودند [۳۴۸-ر]

من «۹» اولاد یافث بن نوح.

ارمیا بگریست و جزع کرد، خدای تعالی گفت: تو را خوش نمی آید که [من]

«۱۰» ایشان را هلاک کنم. من ایشان را به دعای تو هلاک کنم. ارمیا دل خوش گشت و پادشاه را گفت: خدای تعالی مرا وعده داد که تا من دعا نکنم، بنی اسرائیل را هلاک نکند.

آنگاه از پس آن سه سال دیگر بماندند الّا «۱۱» معصیت و طغیان و فساد نیفزودند، و پیغامبر و پادشاه ایشان را وعظ می کردند و سود نبود. خدای تعالی بخت نصر

(۱). اساس به صورت «بکاشتم» هم خوانده می شود.

(۲). آج، لب، مب، فق، مر: مدد.

(۳). همه نسخه بدلها بی عیب.

(۴). مب را. [...]

(۵). وز: حلالها.

(۶). آج، لب، فق، مب، مر به.

(۷). همه نسخه بدلها من.

(۸). همه نسخه بدلها بجز مب بر شما.

(۹). مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: از.

(۱۰). اساس در حاشیه زیر وصالی رفته، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها به.

صفحه : ۱۱

را بر گماشت با [شش صد هزار]

«۱» رایت تا آهنگ بیت المقدس کرد.

خبر به پادشاه رسید، ارمیا را گفت: نه تو گفستی خدای تعالی [مرا]

«۲» وعده داد که تا من برایشان دعا نکنم «۳». ایشان را هلاک نکند «۴»؟ گفت: بلی، و من واثقم به وعده خدای تا لشکر «۵» نزدیک رسید.

خدای تعالی فریشته‌ای را فرستاد به ارمیا بر صورت مردی تا بیامد و گفت: ای رسول الله؟ از راهی دور آمده‌ام تا تو را مسأله‌ای پرسم. آنچه دانی مرا فتوا کن در آن. گفت: بگو، گفت: تو را فتوا می‌پرسم «۶» در جماعتی که زیر دستان کسی باشند، و از آن خداوندگار بر ایشان همه نعمت بود، و ایشان به بدل نعمت و به جای شکر، کفران کنند، و او را آزارند و فرمان او نکنند در صلاح خود، و هر چه «۷» او کرامت بیش کند، ایشان کفران بیش کنند. گفت: برو و بگو که نعمت «۸» باز مگیر از ایشان، و با ایشان بساز تا خدایت مزد دهد.

برفت و روزی چند بایستاد و باز آمد و گفت: نعمت بیشتر کرد و ایشان طغیان بیشتر کردند. اکنون سزاوار چه باشند «۹»! گفت: سزاوار هلاک و دمار. گفت: اکنون با من یار «۱۰» باش، دعا کن برایشان تا خدای ایشان را «۱۱» هلاک بر آرد. و در اینکه وقت بخت نصر بنزدیک بیت المقدس رسیده بود با لشکری «۱۲» از عدد ملخ بیشتر.

گفت: اینکه یک بار دیگر برو، باشد که «۱۳» بهتر شوند. اگر نیک نشوند، من برایشان دعا کنم. او برفت، بر سر روزی چند باز آمد، گفت: نعمت برایشان زیادت شد، و فساد ایشان به نعمت بیفزود، اکنون آنچه مرا وعده دادی از دعا برایشان وفا کن. ارمیا گفت: بار خدایا؟ اگر اینکه مرد راست می‌گوید و اینان به اینکه صفتند و

(۲-۱). اساس: زیر وصالی رفته، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). تب خدای تعالی.

(۴). تب ارمیا.

(۵). مج، وز، دب خدای.

(۶). تب: تو را می‌پرسم از روی فتوا.

(۷). تب: هر چند.

(۸). تب: برو و نعمت. [.....]

(۹). تب: سزای آن قوم چه باشد و سزاوار چیستند ارمیا.

(۱۰). تب: اکنون یاور.

(۱۱). تب: خدای تعالی از ایشان.

(۱۲). همه نسخه بدلها بجز تب، دب عظیم.

(۱۳). تب: یک بار بگذار بود که.

صفحه: ۱۲

مستحقّ هلاکند، هلاک بر آور «۱» از ایشان. و اگر به خلاف اینکه است، ایشان را نگاه دار و هلاک مکن.

چون ارمیا اینکه بگفت، آتشی از آسمان بیامد و جای قربان از بیت المقدّس بسوخت، و نه در از درهای او به زمین فرو شد.

ارمیا بیوفتاد و بی هوش شد. چون در آمد «۲» گفت: بار خدایا؟ نه مرا وعده دادی که بی دعای تو اینان را هلاک نکنم! هم

آن فریشته آمد و گفت: خدایت [۳۴۸-پ]

سلام می کند و می گوید: تا تو دعا نکردی، عذاب نفرستادم.

ارمیا بدانست که آن فریشته ای بوده است «۳» از قبل خدای تعالی فرستاده «۴» بر سیل امتحان، و او آن دعا بر بنی اسرائیل «۵»

کرده است «۶» و آن اخلاق و اوصاف در ایشان بوده است، و آن فریشته را راستگو «۷» بود در «۸» آنچه گفت.

ارمیا برخاست و بیت المقدّس رها کرد و بگریخت، و بخت نصیر در افتاد «۹» و بیت المقدّس خراب کرد و اهلش را که بنی

اسرائیل بودند به سه قسمت کرد: بهری «۱۰» را بکشت و ثلثی را اسیر کرد و ثلثی را رها کرد در شام تا در دست «۱۱» او باشند.

آنگه «۱۲» بفرمود تا کودکان اینک ثلث را که اسیر کرده بودند بیاوردند «۱۳»، صد هزار به عدد بر آمدند از میان ملوک و

امرای لشکر خود ببخشید، هر پادشاهی را چهار برسید. برخاست و

(۱). تب: هلاک ایشان کن و دمار بر آور.

(۲). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: چون با خود آمد.

(۳). اساس: بودست / بوده است، معج، وز: فرشته است.

(۴). اساس: فرستاد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). اساس: در حاشیه زیر وصالی رفته و کلمه به صورت «اهل بابل» دو باره نویسی شده، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها

تصحیح شد.

(۶). اساس: کردست / کرده است.

(۷). معج، وز: راستیگر.

(۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: از.

(۹). اساس: در حاشیه زیر وصالی رفته و به صورت «بیامد» دو باره نویسی شده، با توجه به تب تصحیح شد. [.....]

(۱۰). اساس: در حاشیه زیر وصالی رفته و به صورت «ثلثی» دو باره نویسی شده، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح

شد.

(۱۱). معج، وز: از دست، تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: زیر دست.

(۱۲). اساس: در حاشیه زیر وصالی رفته و کلمه به صورت «پس» دو باره نویسی شده، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها

تصحیح شد.

(۱۳). مب: بر آوردند.

صفحه: ۱۳

باز گشت و لشکر را فرمود به وقت بازگشتن که: هر یکی سپری از خاک بر گیری و در بیت المقدس اندازی. بکردند «۱» تا کوهی عظیم پیدا شد آن جا از خاک.

چون ایشان باز گشتند ارمیا بر خر نشست و روی به بیت المقدس نهاد. پاره‌ای انگور داشت در سلّه‌ای و پاره‌ای عصیر داشت. چون برسید آن خرابی دید و آن کشتگان را، گفت: اَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا بر سیل تعجب، و آن جا فرود آمد و خر را بیست و چیزی که داشت آن جا بنهاد. خواب بر او غلبه کرد و بخفت. خدای در خواب جان از او بستند و «۲» او بمرد. آن جا صد سال مرده افکنده «۳» بود، خدای تعالی او را از چشم مردمان پنهان کرد و گوشت او از سیاع [زمین] «۴» نگاه داشت.

چون هفتاد سال بر آمد، خدای تعالی فرمود پادشاهی را از پادشاهان پارس تا بیامد و بیت المقدس را آبادان کرد. او بیامد و هزار قهرمان را بر گماشت، هر قهرمانی را سیصد هزار مرد کار کن زیر دست «۵» بودند تا در مدّت اندک بیت المقدس و شهرها و دهها «۶» باز کردند نکوتر از آن که بود. و خدای تعالی بخت نصیر را هلاک کرد. و آنان که از بنی اسرایل مانده بودند، با بیت المقدس آمدند و عمارت می کردند در مدّت سی سال تا به از آن که بود باز کردند.

چون صد سال از آن واقعه «۷» و خواب ارمیا بر آمد، خدای تعالی او را زنده کرد. او برخاست طلب خر کرد. خر «۸» ندید، رسن مانده بود از او، و جز استخوانهای سپید «۹» نمانده بود، و انگور و عصیر او بر حال خود مانده بود. از آسمان آوار «۱۰» آمد که: ای

(۱). تب: چنان کردند.

(۲). اساس: با خطی متفاوت از متن نوشته «جان او قبض نمود»، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). مب: افتاده.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). مب او.

(۶). تب، آج، لب، فق: دیهها، مب، مر: قریه‌ها.

(۷). اساس: وقعه، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). آج را.

(۹). مج، وز: استخوانها سفید، دب: استخوانهای پوسیده سپید شده، آج، لب، فق: استخوانهای پوسیده سپید، مب: استخوانهای سپید پاکیزه، مر: استخوانهای سفید پوسیده.

(۱۰). اساس: در حاشیه زیر و صیالی رفته و کلمه به صورت «ندا» دو باره نویسی شده، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

صفحه: ۱۴

استخوانهای پوسیده گشته و متفرق شده مجتمع شوی. به فرمان خدای با هم آمدند، و آواز «۱» آمد که: ای گوشت؟ بر او

پوشیده شو» (۲). پوشیده شد. گفت: پوست [۳۴۹- ر]

بر سر او پوشیده شو. چنان شد، و خدای تعالی جان در او آفرید، برخاست [به فرمان خدای]

(۳) و نهق (۴) و بانگ کرد. اینکه روایت وهب است.

فاما قول آنان که گفتند: عزیز بود، خبری است از موسی بن جعفر (۵) - علیهما السلام - که گفت: در وقتی که من از دشمنان می‌گریختم و متنکر می‌رفتم، به بهری از دههای (۶) شام برسیدم. کوهی دیدم، و از آن دهها که بر حوالی آن بود مردم بسیار بیرون می‌آمدند (۷) و بر آن کوه می‌شدند.

من پرسیدم ایشان را که: اینکه چه جای است، و شما کجا می‌روی! گفتند: در اینکه کوه غاری است، و در آن غار راهبی است ما را، سال تا سال یک بار (۸) از آن جا بیرون آید و [برای ما]

(۹) چیزی گوید، و ما را مشکلی که باید (۱۰) از او پرسیم.

گفت: من نیز در میان ایشان برفتم تا بر کوه شدم (۱۱)، منبری بیاوردند و بنهادند، و پیری را از دیری بیرون آوردند ابروها بر چشمها فرو افتاده و به عصابه ابروی او بر پیشانی او بستند، و او بر آن منبر نشست (۱۲) و یک بار به آن قوم در نگرید، چشمش بر

(۱). اساس: در حاشیه زیر وصالی رفته و به صورت «جمع شد دیگر ندا»، مج: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). مب، مر: شوید.

(۳-۹). اساس: در حاشیه زیر وصالی رفته، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها بجز مب: نهیق.

(۵). همه نسخه بدلها بجز مر: موسی جعفر، که با توجه به روال کتابت و ملاحظه قرینه در سطور بعدی بر اساس مرجح می‌نماید.

(۶). اساس: در حاشیه زیر وصالی رفته و به صورت «به شهری از شهرهای» نو نویسی شده است، با توجه به تب تصحیح شد، دب، آج، لب، فق، مب، مر: به شهری از دههای.

(۷). اساس: در حاشیه زیر وصالی رفته و به صورت «آمده» نو نویسی شده است، با توجه به تب و همه نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: یک زمان.

(۱۰). همه نسخه بدلها: که باشد.

(۱۱). اساس به صورت «شدیم» نو نویسی شده، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۲). همه نسخه بدلها: بنشست.

صفحه : ۱۵

موسی جعفر افتاد، نوری دید از فرق سر او تابان تا به عنان آسمان.

روی با او کرد (۱) و گفت: یا هذا، ای مرد همانا تو غریبی در میان اینکه قوم! گفت: بلی.

گفت: از مایی یا بر مایی، مَنّا ام علینا! گفت:

لست منکم،

از شما نیستم.

گفت: همانا از اَمّت مرحومه‌ای! گفت: بلی، گفت: ا من علمائهم انت ام من جهالهم، از علمای «۲» ایشان یا از جاهلان! گفت:

لست من جهالهم

، از جاهلان‌شان «۳» نیم.

گفت: اَسئلک ام تسئلنی «۴»، من پرسم تو را یا «۵» تو پرس می مرا! گفت:

ذاک الیک،

گفت: اختیار تو راست. گفت «۶»: من پرسم، گفت:

سل عَمّا بدا لک،

پرس از آنچه خواهی.

راهب گفت: ما و شما می‌گوییم در بهشت درختی است آن را طوبی گویند، ما می‌گوییم: اصل آن در سرای عیسی است، و شما می‌گویید: اصل آن در سرای محمد است، و لکن در بهشت هیچ جای و بقعه‌ای و خطّه‌ای نیست و الا شاخی از آن درخت سر در آن جا دارد «۷»، مثال آن در دنیا چیست!

گفت: مثال آن در دنیا آفتاب است، بامداد سر از مشرق خود بر آرد. چون به قطب فلک رسد، هیچ جای و بقعه‌ای نباشد که شاخی از شعاع او در آن جا نیفتد «۸».

گفت: نکو گفتی.

مرا خبر ده که ما و شما می‌گوییم که: اهل بهشت او طعام و شراب بهشت می‌خوردند، چندان که بیش خورند زیادت باشد و نقصان نبود، مثال آن در دنیا چیست! گفت: مثال آن در دنیا کتاب خداست که چندان که خوانندگان

(۱). تب: به موسی جعفر، مج، وز، دب: به او، آج، لب، فق، مب، مر: بدو.

(۲). اساس: به صورت «عالمان» نو نویسی شده، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: جاهلان ایشان. [...]

(۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر گفت.

(۵). اساس، وز، تا، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). تب: راهب گفت.

(۷). تب، دب: آن جا آرد، آج، لب، فق: آن جا در آرد.

(۸). تب: نه افتد.

صفحه : ۱۶

می‌خوانند و گویندگان در انواع علوم سخن می‌گویند از قراءت و تفسیر و تأویل و فقه [و کلام]

«۱» و حدود و احکام و حلال و حرام سخن می‌گویند «۲» و بنمی‌رسد.

گفت: نکو گفתי. مرا خبر ده از آن که ما و شما می‌گوییم که اهل بهشت طعام و شراب خورند و ایشان را بول و غایط نباشد [۳۴۹-پ]

مثال آن در دنیا چیست!

گفت: جنین در شکم مادر که طعام و شراب که مادر خورد او از آن نصیب یابد و او را بول و غایط نباشد.

گفت: نکو گفתי و راست گفתי (۳). خبر ده مرا (۴) از کلید بهشت تا (۵) از زر است یا از سیم یا از چیست! گفت: کلید بهشت نه از زر است و نه از سیم، کلید بهشت زبان بنده مؤمن است که در دهن بگرداند و بگوید: لا اله الا الله. ترسا گفت: همه (۶).

نکو گفתי و راست گفתי و لکن تو را مسأله‌ای پرسم (۷) که در او متحیر فرو مانی.

گفت: اگر جواب گویم و صواب باشد ایمان آری و به دین ما در آیی! گفت: بلی.

و بر اینکه عهد کردند. گفت: بیار.

گفت: مرا خبر ده از آن دو برادر همشکم که به (۸) یک شب از مادر جدا شدند و به یک روز با پیش خدای شدند، و چون

بمردند یکی را دویست سال بود و یکی را صد سال. گفت: ایشان عزز و عزیر (۹) بودند که دو توأم (۱۰) بودند در یک شکم،

به یک شب بزادند و پنجاه سال با یکدیگر بودند. پس از آن، یک روز عزیر به بعضی دهها رفته بود، از آن جا می‌آمد بر

چهار پای نشسته و پاره‌ای انگور و انجیر در سلّه‌ای نهاده و

(۱). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر به غور آن و معنی حقیقت آن.

(۳). تب رهبان گفت، دیگر نسخه بدلها گفت.

(۴). آج، لب، فق، مب: ما را.

(۵). تب، آج: یا.

(۶). اساس در حاشیه زیر وصالی رفته و به صورت «محمد رسول الله» دو باره نویسی شده است، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). تب، دب، آج، لب، فق: می‌پرسم.

(۸). اساس در حاشیه زیر وصالی رفته و به صورت «که با هم» دو باره نویسی شده است، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). مج، وز، دب، آج، لب، فق: عزیر و عزز مب، مر: عزیر و عززه. [...]

(۱۰). همه نسخه، بدلها: که ایشان توأم.

صفحه: ۱۷

پاره‌ای شیر و عصیر در جای (۱) کرده، بر بعضی دهها بگذشت خدای تعالی اهل آن را هلاک کرده بود و ده (۲) بیران (۳) شده،

بر سبیل تعجب گفت: اُنّی یُحیی هذِهِ اللهُ بَعْدَ مَوْتِهَا، خدای تعالی فرمان داد تا از خر بیفتاد و بمرد و خر از دگر جانب بیفتاد و

بمرد (۴)، صد سال مرده در آن بیابان افکنده بودند و آن طعام و شراب نهاده بود (۵) بر حال (۶) خود که هیچ گونه (۷) متغیر

نشده بود.

چون صد سال بر آمد، خدای تعالی او را زنده کرد. جبرئیل (۸) آمد و گفت: یا عزیر؟ چند گاه است تا تو اینکه جایی! گفت:

روزی یا پاره‌ای «۹» از روزی. جبریل گفت: نه چنین است، صد سال است که «۱۰» تو اینکه جایی. اکنون از روی عبرت به طعام و شرابت نگر که هیچ متغیر نشده است و از روی تصدیق «۱۱» و مدّت مقام تو اینکه جا در خر نگر که استخوانهایش «۱۲» چگونه پوسیده شده است تا خدای تعالی او را پیش تو زنده کند و خدای چهار پای او را زنده کرد تا او بر نشست و آنچه داشت بر گرفت و با ده «۱۳» آمد و «۱۴» با برادر پنجاه سال دیگر بماند. آنگه به یک بار «۱۵» با پیش خدای شدند.

راهب گفت «۱۶»: نکو گفتمی و راست گفتمی و من گواهی دهم که خدای یکی [است]

«۱۷» و محمّد بنده و رسول اوست و آن جماعت ایمان آوردند.

و بر قول آنان که گفتند ارمیا بود، گفتند: او خضر است، خدای تعالی او را زنده کرد و هنوز زنده است و او را در بیابانها و جایهای دشت بینند، فهذا معنی قوله:

فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ، پس زنده کرد او را. و «بعث» احیا باشد و تنبیه باشد از

(۱). مب، مر: جایی.

(۲). تب، مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: دیه، مب: دهها.

(۳). فق، مب: ویران.

(۴). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر هر دو.

(۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: افکنده بودند.

(۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: جای.

(۷). همه نسخه بدلها: ندارد، که بر متن مرجح می‌نماید.

(۸). آج، فق: جبریل.

(۹). تب: بعضی، دیگر نسخه بدلها: بهری.

(۱۰). مر: تا.

(۱۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر اینکه حدیث ۱۲. مج، وز، لب، استخوانهای او، مب: استخوانهای او.

(۱۳). تب: دیه. [...]

(۱۴). مج، وز: ندارد.

(۱۵). همه نسخه بدلها: روز، که بر متن مرجح است.

(۱۶). اساس: گوید، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۷). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۸

خواب و فرستادن باشد، و اینکه جا احیا است به قرینه قوله: فَأَمَاتَهُ اللَّهُ، و در سوره الکهف تنبیه است فی قوله: ثُمَّ بَعَثْنَاَهُمْ لِنَعْلَمَ أَىُّ الْحِزْبَيْنِ «۱» به قرینه: فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا «۲»، و به معنی فرستادن فی قوله: فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ «۳».

قال كم لبت، گفت او را چند مقام کردی اینکه جا، و ظاهر چنان است که خدای گفت، و لکن بواسطه گفته باشد یا جبریل

باشد. بر قول آن [کس]

«۴» که گفت: پیغامبر بود یا فرشته‌ای باشد گماشته از قبل خدای تعالی.

کَم لَبِثَتْ، «کم» استفهام است از عدد و محلّ او نصب است به آن فعل که از پس اوست، و عامل در او لا بَدَّ باید «۵» تا مؤخر بود برای آن که استفهام را صدر کلام باشد.

و ابو عمرو و حمزه و کسائی «لبت» و «لبت» به ادغام خوانند امّا للمجاورة و قرب مخرج الّثاء من التّياء، و امّا للقلب اولاً. ثمّ الادغام. و «لبت» و «مکت» مقام [کردن]

«۶» باشد، يقال: لبث يلبث لبثا و لبثا، جواب داد که: لَبِثْتُ «۷» أو بَعْضَ يَوْمٍ، یا بهری از روزی.

و گفته‌اند: «او» به معنی «بل» است، کقوله: أو يَزِيدُونَ «۱۰»، و اینکه تعسّف به کار نیست برای آن که خبر اوّل که داد از ظنّ خود داد که گمان برد «۱۱» که روزی تمام است. آنگه خواست که خبر را از آن ببرد که مقطوع علیه باشد برای شکی که او را

(۱). سوره کهف (۱۸) آیه ۱۲.

(۲). آج، لب، فق ثم بعثاهم، سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰.

(۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۳.

(۴-۶). اساس: نو نویس است و ندارد: با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بود.

(۷). اساس: زیر و صالی رفته و به صورت «چون او گفت» نوشته شده، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: چاشت.

(۹). اساس: به صورت نو نویس کلمه را «نگاه» ضبط کرده است، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۷.

(۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: می برد. [.....]

صفحه : ۱۹

بود، گفت: أو بَعْضَ يَوْمٍ، پس اولتر حمل او بود علی ظاهره. جواب داد او را آن پرسنده که: بَل لَبِثَتْ مِائَةَ عَامٍ، و «بل» برای اضراب باشد از اوّل، اعنی عدول از کلام اوّل و «۱» کلامی دیگر پس از آن آغاز کردن. لَبِثَتْ مِائَةَ عَامٍ «۲»، صد سال است تا تو اینکه جایی. اکنون از روی اعتبار نظر کن: فَمَا نَظُرُ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ، گفته‌اند: طعامش انجیر بود، و گفته‌اند: انگور، و شرابش گفته‌اند عصیر بود، و گفته‌اند: شیر بود، و اینکه «۳» چیزها سریع التّغییر باشد.

لَمْ يَتَسَّنَّهُ، ای لم يتغيّر. حمزه و کسائی «لم يتسنّ» خوانند بی «ها» در حال وصل. و هم چنین [فی قوله]

«۴»: فَبِهْدَاهُمْ أَقْتَدِهِ «۵»، بی «ها» در حال وصل، و باقی قرّاء به «ها» خوانند فی حالتی الوصل و الوقف. و طلحة بن مصرّف در شاذّ خواند:

«لم يسنّه»، به ادغام «تا» در «سین»، و گفت: در مصحف ابی کعب چنین است، یعنی گشت سالها آن را «۶» بنگردانیده است.

آنان که «ها» بیفگندند، گفتند: زیادت است. و اصل «یتسنّ»، «یتسنّی» بوده است، «یا» برای جزم بیفتاده است آنگه در حال وقف «ها» استراحة از «یا» بدل کردند، و اینکه بر قول آن کس باشد که «ها» در «سنه» زیاده گوید، و گوید:

اصلها سنوة، و الجمع سنوات، و الفعل منه سانیت مساناة و تسنّیت تسنّیا، ألما آن است که «واو» با «یا» گردانند در تفعل و

تفاعل، کالتداعی و التنادی، برای آن که «یا» خفیفتر از «واو» است.
ابو عمرو گفت: اصل او «تسنن» است به دو «نون»، و آن تغیر باشد من قوله:
مِنْ حَمِيٍّ مَسْنُونٍ (۷)، آنکه به بدل یک «نون»، «یا» بیاوردند، کالتظنی، و اصله التظنن، قال الشاعر:

(۱). آج: به.

(۲). اساس در حاشیه زیر وصالی رفته و به صورت «از آن آوردن گفت» نو نویسی شده، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها: و آن.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). سوره انعام (۶) آیه ۹۰.

(۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: سالها بر آن.

(۷). سوره حجر (۱۵) آیه ۳۳.

صفحه: ۲۰

فهلّا اذ سمعت تجيب عنه و لم تمض الحكومة بالتظني (۱)

[و قال الحجاج]

«۲»:

قضی البازی اذا البازی کسر

اراد تقضض، تقول العرب: خرجنا نتلعي، و الاصل نتلّع اذا خرجوا في اجتناء نبت ناعم يقال له اللعاع، پیارسی هنجیمک «۳»
گویند آن را، و منه قوله تعالى: وَ قَدْ «۴» وَ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا «۱۰» فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ، و هذا شرابك،

بالرّفْع [على الابتداء و الخبر]

«۱۳» لم يتسن.

(۲-۱). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). تب: هنجمیل، آج، لب، فق، مب، مر: هنجمک.

(۴). معج، وز، دب، مر: لقد.

(۱۲-۵). سوره شمس (۹۱) آیه ۱۰.

(۶). تب سنهائ شجرة قدیمه.

(۷). اساس، وز، دب، آج، فق، مب، مر، تب او، با توجه به نسخه لب و معنی عبارت تصحیح شد.

(۸). اساس: ندارد، از تب افزوده شد. [.....]

(۹). همه نسخه بدلها: گویند.

(۱۰). سوره توبه (۹) آیه ۳۴.

(۱۱). اساس، تب، معج، دب، لب، مب، فق، مر: عقبناه، با توجه به وز تصحیح شد.

(۱۳). اساس، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد، با توجه به معج افزوده شد.

صفحه: ۲۱

وَ انْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ، بهری «۱» از علما گفتند: خر زنده بود همچنان که خدای تعالی طعام و شراب از تغیر «۲» نگاه می داشت خر را بسته همچنان بر جای می داشت تا آیتی باشد او را، و بر اینکه قول «عظام» نه استخوان «۳» خر باشد، استخوان «۴» بهری از آن مردگان باشد که آن جا بودند، و بر قولی استخوانهای «۵» پای او، که در تفسیر چنان آمد که: خدای تعالی نیمه تن او باز آفرید. [و نیمه تنش استخوان بود تا]

«۶» او می نگرید تا استخوانهای «۷» پایش با هم آمد، و گوشت و پوست بر او پوشیده شد، و جان در او آمد، و اینکه قول ضحاک و قتاده و ربیع و ابن زید است.

ابو عمرو «۸» و ابن عامر «۹» و حمزه و کسائی خواندند: الی حمارک به اماله، و بعضی علما گفتند: در آیت تقدیم و تأخیری هست، و نظم آیت اینکه است که: فانظر الی طعامک و شرابک و لنجعلک آیه للناس و انظر الی حمارک.

و بهری دگر گفتند نظم آیت چنین است: فانظر الی طعامک و شرابک لم یتسن «۱۰» و انظر الی حمارک و انظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما و لنجعلک آیه للناس. و به اینکه تعسف حاجت نیست، چه ضرورتی نیست از فساد معنی و عدم استقامت او تا حاجت باشد به اینکه تقدیم و تأخیر.

وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ «۱۱»، بیشتر مفسران گفتند مراد آن است که: الی عظام حمارک، و «الف» و «لا» به جای اضافه بداشت. [چنان که]

«۱۲» مثالش «۱۳» برفت پیش از اینکه، و اینکه قول بیشتر مفسران است.

كَيْفَ نُنْشِزُهَا، ابن عامر و حمزه و کسائی و خلف خوانند: بضم التّون و الزّاء «۱۴» و

(۱). مب: بعضی.

(۲). مب: تغیر.

(۳-۴). معج، وز: استخان.

(۵-۷). معج، وز: استخوانهای.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). همه نسخه بدلها بجز تب: ابو عمر.

(۹). همه نسخه بدلها بجز تب: ابو عامر.

(۱۰). آج، لب، فق: لم یتسنّه.

(۱۱). اساس: طعام، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۲). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [...]

(۱۳). اساس: بیانش، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۴). اساس: بالزاء، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

کسر الشّین، و اینکه روایت ابو العالیه است عن زید بن ثابت و روایت معاویه بن قره عن عبد الله بن العباس، أنه قال: انها زاء فزوّها، ای اقراها بالزّاء، و الانشاز الرّفْع، ای کیف نرفعها و نزعجها، یقال: انشزته فنشز، ای رفعته فارتفع، و منه نشوز المرأه علی زوجها. و نشز الغلام اذا ارتفع، در اینکه استخوانها نگر که ما چگونه از زمین بر داریم و بر یکدگر نشانیم. عبد الله عباس و سدّی گفتند: «نخرجها»، بیرون آریم آن را. کسائی گفت:

ننبتها و نعظمها، برویانیم آن را و بزرگ گردانیم. نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و یعقوب خوانند، و در شاذّ قتاده و عطا و ایوب: نشرها بالزّاء و کسر الشّین و ضمّ النّون، ای نحییها، که چگونه زنده کنیم آن را، یقال: انشر الله الموتی نشرا، فنشرواهم نشورا، قال الله تعالی: ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ ﴿۱﴾ و قال تعالی: كَذَلِكَ النُّشُورُ ﴿۲﴾، و قال حارثه بن بدر الغدانی:

فأنشر موتیها و اقسط بینها فبان و قد ثابت الیها عقولها

و قال الاعشى فی «نشر» لازما [۳۵۱-ر]

:

حتّی یقول النّاس ممّا راوا یا عجا للمیّت النّاشرو بعضی اهل لغت گفتند: «نشر» هم لازم است و هم متعدّی، یقال: نشر «۳» الله الموتی نشرا فنشروا نشورا، كالرّجوع و الرّجوع. و النشر ضدّ الطّی. و در شاذّ نخعی [بر اینکه لغت] «۴» خوانند: «نشرها» بفتح النّون و ضمّ الشّین. ثُمَّ نكسوها لحمًا، آنکه گوشت بر او پوشیم «۵». و جامه را از اینکه جا کسوت گویند «۶» که تن باز پوشد. «لحما»، نصب بر تمییز باشد، و شاید که مفعول دوم «۷» بود، چه «کسوته» به معنی البسته باشد، [و آن را دو مفعول] «۸» باید.

(۱). سوره عبس (۸۰) آیه ۲۲.

(۲). سوره ملائکه (۳۵) آیه ۹.

(۳). آج، لب، فق، مب، مر لهم.

(۴). اساس، مب: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). وز، آج، لب، فق، مب، مر: پوشم.

(۶). اساس خوانند، با توجه به تب و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). آج، لب، فق، مب، مر: دویم.

(۸). اساس: زیر و صالی رفته، تب ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

أما «لام» فی قوله: وَ لِنَجْعَلْكَ آيَةً لِلنّاسِ، فزاء گفت: تعلق دارد به اضممار فعلی از پس او، و تقدیر [آن است] «۱»: وَ لِنَجْعَلْكَ آيَةً لِلنّاسِ فَعَلْنَا ذَلِكَ.

بهری دگر گفتند: «واو» زاید است، آیه لِلنّاسِ، [ای دلالة]

«۲» و عبره، تا دلیل باشد بر آن که پس [از]

«۳» مرگ بعث و نشور خواهد بودن، و «لام» «۴» تعلق به «بعثه» دارد فی قوله: ثُمَّ بَعَثَهُ [ای بعثه]

«۵» لنجعلک و «۶» حالک ایه للناس و در آیت دلالت است علی صحه الرجعه و فساد قول من انکرها مستبعدا. [دگر فی]

«۷» قوله تعالی:

فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ، خدای تعالی در نگاهداشت طعام و شرابی سریع التّغیر «۸» به حسب اجرای عادت برای

حکمت و مصلحتی را حرق عادت کرد، و آن طعام و شراب از تغیر «۹» نگاه داشت، نشاید که شخصی را که [صلاح]

«۱۰» جهانی به او منوط است، سالی چند بخلاف عادت عمر ابناء وقت او بدارد که پیر نشود و بی قوت نگردد.

دگر بر قول آنان که گفتند از قتاده و ضحاک و ربیع و ابن زید که: خر زنده بود، ایشان روایت می کنند، و تو روا می داری که

خری در بیابانی بر بالین مرده صد سال زنده بماند «۱۱» بسته که آب نخورد و گیاه و علف نخورد «۱۲» اینکه را منکر نه ای، اگر

گویند: خدای تعالی شخصی را در جهان زنده می دارد که طعام و شراب خورد و بیاید و بشود، آنت منکر آید و منکر شوی

آن را؟ اینکه به صحت در مقدور و حکمت نزدیکتر از آن است - لو لا العناد.

ضحاک و دیگر مفسران گفتند: چون خدای تعالی او را زنده کرد، او برخاست «۱۳» و بر خر نشست و باده آمد برنا و سیاه

موی، و فرزندان «۱۴» و فرزند زادگان او پیر و کهل شده بودند.

(۱۰-۷-۵-۳-۲-۱). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). مج، وز، دب، لب، فق، مب، مر: لا.

(۶). اساس: فی، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). مج، مر: التّغییر. [.....]

(۹). آج، لب، مب: تغیر.

(۱۱). اساس: سال بی آب و علف، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۲). اساس: نیابد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر خواست.

(۱۴). همه نسخه بدلها بجز تب او.

صفحه: ۲۴

عبد الله عباس و مقاتل گفتند: چون عزیر با ده «۱» آمد، نهاد ده «۲» و محلّت از آن بگشته بود، بروهم بیامد و به در سرای خود

آمد و در بزد. ایشان را کنیزکی بود که آن روز که عزیر برفت «۳» بیست ساله بود، و چون «۴» باز آمد صد و بیست ساله شده

بود، و مقعد و نایینا شده. او را آواز داد. [او]

«۵» گفت: کیست که در می زند! او گفت: اینکه سرای عزیر است! گفت: آری و بگریست، و گفت: ای مرد؟ تو چه کسی که

عزیر را می شناسی! که صد سال است تا عزیر مفقود شده است، و کس نام او نبرد.

گفت: من عزیرم.

عجوز گفت: ای سبحان الله؟ عزیر صد سال است تا مفقود است و کس از او خبر ندارد. عزیر گفت: همچنین است. خدای

تعالی صد سال مرا بمیرانید و اکنون زنده کرد.

آن «۶» کنیزک گفت: اینکه را علامتی باشد «۷»، گفت؟ و آن «۸» چیست! گفت «۹»:

عزیر مردی مستجاب الدعوه بود، اصحاب امراض و بلايا «۱۰» را دعا کردی، خدای تعالی به دعای او ایشان را شفا دادی. اگر تو عزیری، دعا کن تا خدای تعالی چشم من باز دهد «۱۱» تا من تو را ببینم، که من عزیر را نیک شناسم [۳۵۱-ر]

عزیر دعا کرد و دست بر «۱۲» چشم او مالید، چشمش درست شد و دست او گرفت و گفت: قومی باذن الله، برخیز به فرمان خدای. پایش درست «۱۳» شد، برخاست «۱۴» و به رفتن آمد. در او نگرید، گفت: گواهی دهم که تو عزیری. آنگاه برخاست «۱۵» و به محافل بنی اسرایل آمد، و ر آن محفل پسری از آن عزیر بود صد و هیژده «۱۶» ساله پیر و ضعیف شده، و او را فرزندان بودند پیر شده. [آن کنیزک]

«۱۷» آواز داد و گفت: یا قوم؟

(۲-۱). تب: دیه.

(۳). تب آن کنیزک.

(۷-۴). تب عزیر.

(۱۷-۵). اساس: ندارد، با توجه به تب افزوده شد.

(۶). تب: اینکه.

(۸). تب علامت.

(۹). تب: کنیزک گفت.

(۱۰). تب علامت.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز تب: چشم با من دهد. [...]

(۱۲). اساس: در، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۳). اساس: روان، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: برخواست.

(۱۵). دب، لب، مب، مر: برخواست.

(۱۶). همه نسخه بدلها: هژده.

صفحه: ۲۵

خبر داری که عزیر باز آمده است! گفتند: برو محال مگو، عزیر صد سال است تا «۱» مفقود است و کس از او هیچ نشان ندید «۲»، گفت: من فلائنه ام، پرستار او نابینا و مقعد شده، به دعای او مرا خدای تعالی عافیت داد، و او می گوید: مرا خدای تعالی صد سال بمیرانید، و اکنون زنده کرد مرا. مردم برخاستند و به دیدن عزیر آمدند.

پسرش گفت: عزیر را خالی بود بر میان دو کتف چون ستاره درفشان «۳»، بیامد و او را گفت: میان کتف مرا بنمای. او جامه برداشت، آن خال پیدا شد و از آن خال آن حال پیدا شد- فرب «۴» خال یدل علی حال- او را «۵» میان کتف بود در «۶» زیر جامه، و اینکه «۷» را بر روی «۸» راست باشد ناپوشیده به جامه، علی خده الايمن خال ...، کانه گو کب دُرّی «۹».

سدی و کلبی گفتند: عزیر با خانه خود آمد و بخت نصر توریّت بسوخته بود [و نسخه هایی که آن جا بود]

«۱۰» کس نداشت و ندانست، خدای تعالی فریشته‌ای را فرستاد با انایی «۱۱» آبی «۱۲» در او کرده و گفت: از اینکه آب بخور. او «۱۳» آب باز خورد، توریت او را حفظ شد، و خدای تعالی آن به معجز او کرد و او را به بنی اسرائیل فرستاد. او پیامد و دعوی پیغامبری کرد «۱۴»، گفتند: چه معجز «۱۵» داری! گفت: توریت من ظهر القلب خوانم، و می‌خواند. پیری بود، گفت: پدر مرا رزی هست، مرا

(۱). اساس: که، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). تب و هیچ خبر نشنید کنیزک.

(۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: درخشان.

(۴). مج، وز، دب، آج، لب، مب: فور رب.

(۵). آج خال.

(۶). اساس: و، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). تب، بالای کلمه افزوده است: یعنی به صاحب الامر علیه و علی آباءه المعصومین افضل التَّحِيَّةِ و السَّلَام، مج، وز در حاشیه افزوده‌اند: اشاره الی المهدی، آج، در حاشیه دارد: را و اینکه اشاره به رسول صلی الله علیه و آله است.

(۸). مب: ابروی، مر: برابر روی.

(۹). سوره نور (۲۴) آیه ۳۵. [.....]

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). دب، آج، لب، فق، انای.

(۱۲). دب: آب.

(۱۳). مب: مر از آن.

(۱۴). تب، لب، فق، مب، مر: به پیغامبری دعوی کرد.

(۱۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: معجزه.

صفحه: ۲۶

وصیت کرده «۱» است که در آن جا خنسی «۲» در زیر خاک کرده است «۳» نسخه‌ای از توریت «۴» در آن جا نهاده است «۵». برفتند و باز کردند و برگرفتند و به آن که عزیر می‌خواند مقابل «۶» کردند، حرفی کما بیش «۷» نبود، به او ایمان آوردند و او را باور داشتند، و هیچ کس پیش از عزیر توریت از بر نخواند، گفتند: جهودان را اینکه شبهه شد، و گفتند: اینکه اختصاص که او «۸» را هست بیش از پیغامبری است، باید که «۹» اینکه پسر خدای باشد- تعالی علوا کبیرا- چنان که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد فی قوله: وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ «۱۰»، و قصه اینکه در سوره التوبه بیاید- ان شاء الله تعالی. فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ، چون پیدا شد او را و به عیان بدید «۱۱»، و به یقین بدانست «۱۲»، معنی آن است که: [آنچه]

«۱۳» به دلیل شناخت به ضرورت بدید، گفت: أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، می‌دانم که خدای بر همه چیزی قادر است.

جمله قراء خوانند «۱۴»: «اعلم» به فتح «الف» و قطع او و [به]

«۱۵» ضَمَّ «میم» بر خیر، مگر حمزه و کسائی که ایشان خوانند: «قال اعلم» به «الف» وصل و سکون «میم» بر امر، و در شاذ عبد الله عباس و ابو رجاء العطاردي هم چنین خوانند «۱۶».

و هب متبه گفت: در بهشت هیچ سگ نخواهد بودن و هیچ خر مگر سگ

- (۱). معج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: هست بر او وصیت کرد.
 - (۲). اساس: کلمه نو نویسی است و به صورت «آن رز صندوقی» نوشته شده، با توجه به تب تصحیح شد، دیگر نسخه بدلها: آن جا خمی.
 - (۳). اساس: کرده‌اند، تب: خنثی است در زیر خاک، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
 - (۴). تب: نسخت توریت.
 - (۵). اساس: کرده‌اند، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
 - (۶). تب، مب، مر: مقابله.
 - (۷). تب، کم و بیش، معج: کم بیش، مر: بیش و کم.
 - (۸). همه نسخه بدلها: اینکه. [...]
 - (۹). تب، معج، وز، تا.
 - (۱۰). سوره توبه (۹) آیه ۳۰.
 - (۱۱). همه نسخه بدلها بجز تب: بدیدند.
 - (۱۲). مب: بدانستند.
 - (۱۳-۱۵). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
 - (۱۴). همه نسخه بدلها بجز تب: خواندند.
 - (۱۶). تب: هم اینکه خوانند، معج، وز، دب، آج، لب، فق: هم اینکه خواند، مب: هم اینکه خواندند.
- صفحه : ۲۷

اصحاب الکهف، و خر عزیر که خدای تعالی او را با عزیر بمیراند و زنده کرد.

قوله: وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى - الآیه بدان که علما چند وجه گفتند در سبب [۳۵۲-ر]

سؤال ابراهیم - علیه السلام - از خدای تعالی احیای موتی: حسن بصری و قتاده و عطاء خراسانی و ضحاک و [ابن جریج] گفتند: سبب آن بود که ابراهیم - علیه السلام - بگذشت به مرده‌ای از جمله دواب، بعضی از او در دریا بود و بعضی بر خشک، آنچه در آب بود حیوان بحر از او می‌خوردند، و آنچه بر خشک بود «۱» حیوان بر از او می‌خوردند. چون سباع برفتند [ی] «۲» مرغان هوا از او می‌خوردند [ی]

«۳». ابراهیم - علیه السلام - گفت: بار خدایا؟ من دانم که تو قادری بر آن که اینکه را از شکم جانوران [پراکنده]

«۴» جمع کنی [و زنده کنی]

«۵» و لکن می‌خواهم تا معاینه بینم آنچه به دلیل می‌دانم، خدای تعالی او را بر سیبل تقریر گفت: أَوْ لَمْ تُؤْمِنِ، [ایمان نداری]

«۶» به احیای موتی! با آن که دانست که «۷» او ایمان دارد، و لکن برای تقریر [گفت]

«۸» تا او بگوید «بلی»، گفت «۹»: بلی ایمان دارم «۱۰»، و لکن «۱۱» تا دلم ساکن شود، یعنی آنچه به دلیل می‌دانم بر وجهی که شک و شبهه را در او محال است به معاینه بینم و به ضرورت «۱۲» بدانم تا علمم چنان شود که «۱۳» شبهه را در او مجال نباشد. ابن زید گفت: ماهی بود بزرگ مرده «۱۴»، نیمه‌ای در دریا و نیمه‌ای بر خشک، و دواب بر و بحر از او می‌خوردند. ابلیس

ابراهیم را وسواس کرد «۱۵» - استبعاد اعاده ذلک حیاً «۱۶». ابلیس گفت او را «۱۷»: چگونه باشد اینکه را جمع کردن از بطون سیاع و حواصل

- (۱). تب: آنچه در خشک، معج، وز، آج، لب، فق: آن که در بر بود، دب: آن که در بر بودند. (۸-۶-۵-۴-۳-۲). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
- (۷). مب به.
- (۹). آج، فق: او گفت.
- (۱۰). معج: آوردم.
- (۱۱). اساس الیطمئن قلبی، با توجه به تب و ضبط همه نسخه بدلها حذف شد.
- (۱۲). اساس: صوره، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]
- (۱۳). همه نسخه بدلها: چنان شود علمم که.
- (۱۴). همه نسخه بدلها: که مرده بود.
- (۱۵). معج: وسوسه کرد.
- (۱۶). اساس: حیّه، با توجه به تب تصحیح شد.
- (۱۷). همه نسخه بدلها بجز مب که.

صفحه : ۲۸

طیور و شکمهای دواب بحر! ابراهیم سؤال کرد، گفتند او را: أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لَّيْطَمِّئَنَّ قَلْبِي مِن وَسْوَسَةِ ابْلِيسِ. بعضی دگر گفتند: چون ابراهیم - علیه السلام - با نمرود مناظره کرد و گفت:

خدای من احیاء و اماتت کند، او گفت: من نیز احیاء و اماتت کنم - چنان که شرح آن برفت «۱». ابراهیم گفت: من نه اینکه خواستم که «۲» زنده‌ای را بکشی و زنده‌ای را رها کنی، من آن خواستم که خدای من مرده بی حیات را حیات دهد و زنده کند، و زنده را جان بر دارد بی مماسه. نمرود گفت: تو دیده‌ای که خدای تو مرده زنده کرده است! او نتوانست گفتن که آری، که ندیده بود و نخواست که گوید نه، عدول کرد از آن دلیل به دلیلی دیگر، پس از آن گفت: رَبِّ اَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ، بار خدایا؟ مرا باز نمای که مرده چگونه زنده کنی! خدای تعالی گفت: أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ، گفت: بلی «۳» و لکن تا دلم ساکن شود. اگر پس از اینکه مرا با کسی مناظره باشد، و مرا گوید: تو دیده‌ای «۴» معاینه که خدای تو مرده زنده کرده است! من به طمأنینه بتوانم گفتن که: آری، و دلم به آن ساکن باشد.

بعضی دگر گفتند نمرود او را گفت: اگر خدای تو مرده زنده نکند - چنان که تو گفتی و دعوی کردی - من تو را بکشم، او از خدای درخواست احیاء موتی. خدای او را گفت: أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ، [او]

«۵» گفت: بلی [وَ لَكِن لَّيْطَمِّئَنَّ قَلْبِي مِن خَوْفِ الْقَتْلِ]

«۶»، و لکن تا دلم «۷» ساکن شود از خوف قتل، و اینکه قول محمد بن اسحاق بن یسار است.

عبد الله عباس و سعید جیبر و سدّی گفتند: سبب آن بود که خدای تعالی چون خواست که ابراهیم را بخلیل «۸» خود گیرد، ملک الموت را فرستاد به او تا او را بشارت دهد به خلّت. ملک الموت بیامد و در سرای ابراهیم شد و ابراهیم حاضر نبود، و او مردی غیور بود. چون ابراهیم باز آمد، مردی را دید در سرای خود. آهنگ او کرد [۳۵۲-پ]

و او را گفت تو از کجا در اینکه سرا آمده‌ای بی دستوری خداوند سرای!

(۱). تب: رفته است.

(۲). مب تو.

(۳). همه نسخه بدلها: قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لَّيَطْمِئَنَّ قَلْبِي

(۴). فق: مب، مر: دیدی.

(۵-۶). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). معج، وز، دب، فق، مر: دل من.

(۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خلیل.

صفحه : ۲۹

ملك الموت گفت: مرا خداوند اینکه «۱» سرای فرستاد اینکه جا. او بدانست که ملك الموت است، گفت: تو ملك الموتی!

گفت: آری «۲». گفت: برای چه آمده‌ای!

گفت: آمده‌ام تا تو را بشارت دهم به خلت که خدای تعالی تو را بدوست خود خواهد گرفتن «۳». ابراهیم گفت: کی! گفت:

آنکه که تو «۴» دعا کنی به دعای تو مرده زنده کند. ابراهیم- علیه السلام- مدتی صبر کرد. آنکه خواست تا بداند که وقت آن

وعده هست «۵»، گفت: رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ اَوْ لَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لَّيَطْمِئَنَّ قَلْبِي بِالْخَلَّةِ، و لکن تا دلم بیارامد

و ساکن شود به آن که تو مرا خلیل خود گرفتی.

بعضی دگر گفتند: خدای تعالی وحی کرد به ابراهیم که:

انی متخذ فی الارض خلیلا

، من در زمین دوستی خواهم گرفتن. ابراهیم علیه السلام گفت: بار خدایا؟ آن دوست تو را علامت چه باشد! گفت: آن که بر

دست او احیاء موتی کنم.

چون مدتی بر آمد، ابراهیم- علیه السلام- خواست تا بداند که او آن خلیل هست یا نه «۶». گفت: رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى

قَالَ اَوْ لَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لَّيَطْمِئَنَّ قَلْبِي بِاَنِّي خَلِيلُكَ.

ابو ابراهیم المزنی را پرسیدند از اینکه آیت و از خبری که در اینکه آیت «۷». ابو هریره روایت کرد از رسول- علیه السلام- که:

نحن احق بالشک من ابراهیم،

گفت: اما خبر را تأویل آن است که، ابراهیم- علیه السلام- شاک بود در آن که خدای تعالی اجابت دعای او کند یا نه؟ پس

رسول- علیه السلام- گفت: ما اولیتیم به شک از ابراهیم، یعنی در آن که خدای تعالی دعاها را ما به همه حال اجابت کند یا

نه. و اما تأویل آیت آن است که: حنّ الخلیل الی صنع خلیله و لم یتهمه، خلیل را حنین و تا سه

(۱). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۲). تب: ندارد، دیگر نسخه بدلها: بلی. [...]

(۳). اساس: خواهد گرفت، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). تب، معج، وز، دب، آج، لب، فق: که چون، مب، مر: ندارد.

(۵). اساس که کلمه نو نویسی است: رسیده، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). معج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: نیست.

(۷). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر است.

صفحه : ۳۰

خواست «۱» به صنع خلیل خود گفت: آرزوست مرا که از روی دل دوستی بعضی صنعهای تو که ندیده‌ام عیان بینم، نه آن که او را در گفت متهم داشت و آن که خدای او را گفت: أَوْ لَمْ تُؤْمِن، نه تو ایمان داری! اینکه گواهی است که بر ایمان او داد، چنان که شاعر گفت آن ممدوحان خود را:

الستم خیر من ركب المطايا و اندى العالمين بطون راح

مراد آن است که: انتم کذالك، قال: بلی، و لكن لیطمئن قلبی بالعلم الضروری او بالخلمه او من خوف القتل، تا دل من ساکن شود به علم ضروری، یا به حلت، یا به امان او قتل - چنان که گفته شد.

قال فخذ أربعه من الطیر، خدای تعالی او را گفت: چهار مرغ [را]

«۲» بگیر.

مفسران خلاف کردند در آن مرغان. عبد الله عباس گفت: طاووس بود و کرکس و کلاغ و خرو «۳». مجاهد و عطاء بن یسار و ابن جریج گفتند: کلاغ بود و خروه و طاووس و کبوتر. ابو هریره گفت: طاووس بود و خروه و کبوتر و مرغی که آن را غزنوق «۴» گویند. عطاء خراسانی گفت: خدای تعالی وحی کرد به او که چهار مرغ بگیر: بطی سبز «۵» و کلاغی سیاه و کبوتری سپید و خرو «۶» صرخ «۷».

اهل اشارت گفتند: اختصاص اینکه مرغان از آن بود که طاووس مرغی با زینت «۸» است، و کلاغ مرغی حریص است، و خروه «۹» شهبانی است، و کرکس دراز عمر است، و کبوتر الوف است.

گفتند: اینکه چهار مرغ را بگیر با اینکه چهار معنی و ایشان را بکش، و به کشتن ایشان اینکه چهار معنی خود را «۱۰» بکش، کرکس را بکش [۳۵۳-ر]

و طمع «۱۱» از طول عمر

(۱). کذا: در اساس، تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر، معج، وز: خاست.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳-۹). آج: خروس.

(۴). اساس، تب، معج، وز، دب، لب، فق، مر: فرنوق، مب: ندارد، با توجه به آج و ضبط لغت تصحیح شد.

(۵). اساس: بطی السیر، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). آج، لب، مر: خروسی، فق: خروس.

(۷). همه نسخه بدلها: سرخ.

(۸). مب، مر: نازنین.

(۱۰). تب: چهار معنی را در خود. [.....]

برگیر، و طاووس را بکش و طمع از زینت دنیا ببر، و کلاغ را بکش و گلوی حرص ببر، و خروءه^(۱) را بکش و مرغ شهوت را پر و بال بشکن، و کیوتر را بکش و الف از همه جهان بگسل. چون اینکه مرغان که موصوفند هر یکی به چیزی از اینکه معانی- و در هر یکی یک معنی است- کشتن را شایند^(۲)، تو که^(۳) اینکه همه معانی در تو جمع شده است^(۴) بل بیشتر، پس تو چه چیز را شای^(۵)؟ جمله خصال ناپسندیده اینکه مرغان در تو است، پس تو از وجهی هر چهار مرغی، و از روی دیگر که به کار ایشان باز نیایی و به جای ایشان بنشایی و به رنج ایشان بنیایی^(۶)، هیچ مرغی نه ای تو، بو العجب^(۷) مرغی که زینت طاووست نیست، و لکن رعونت او داری. جد کلاغت نیست، و لکن حرص بیش از او داری. غیرت خروءت^(۸) نیست، و لکن شهوت چنو داری. منظر طاووس نداری و مخبر عنقای^(۹) نیست، لحنی چون لحن بلبل نداری، و همّتی چو همّت باز نداری، و قوتی چو قوت عقاب نداری، آخر تو چه مرغی و تو را با چه خورند^(۱۰)! از روی^(۱۱) رنگ ابو براقشی، هر زمان به لونی دگر می‌نمایی:

کأبی براقش کلّ لون لونه يتخیل

و در^(۱۲) جای تخیل اخیلی، و زغرا [بت در]

«۱۳» ناهمواری غرابی، اگر او غراب البین است تو غراب الحینی، پس تو غرابی غریبی، حکم تو در میان مرغان عجیب است، و حدیث تو در میان ایشان غریب است، پس تو را از کدامان شمارند و در عداد

(۱). آج: خروس.

(۲). همه نسخه بدلها بجز مج، وز: شاید.

(۳). دب، لب، فق: ز تو که، آج، مب، مر: از تو که.

(۴). اساس: کلمه در حاشیه زیر و ضیالی رفته و به صورت «حاصلست» نو نویسی شده، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). تب: شناسی.

(۶). اساس: بنه پایی / بنیایی.

(۷). اساس: هیچ مرغ به زینت طاووس نیست، با توجه به تب تصحیح شد.

(۸). آج، مب، خروست.

(۹). اساس: عقابت، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد، دیگر نسخه بدلها: عنقات.

(۱۰). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/۳۵۳): خرنند.

(۱۱). اساس: از-ر، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۲). اساس: وز، با توجه به تب تصحیح شد.

(۱۳). اساس: ندارد با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [...]

کدامان آرند؟ چون هیچ نه‌ای، و از اینکه همه در هیچ نه‌ای «۱»:

سیمرغ نه‌ای که بی تو نام تو برند طاووس نه‌ای که با تو در تو نگرند

بلبل نه که بر نوای تو «۲» جامه درند آخر تو «۳» چه مرغی و تو را با چه خورند

در روزگار سلیمان- علیه السلام- مردی «۴» در بازار مرغکی خرید که آن را «۵» هزارستان گویند. اگر او را در نوا هزارستان است، تو را در هوا هزارستان بیش است «۶»، او را در نوا و تو را در بی نوایی. آن [مرد آن]

«۷» مرغک را به خانه برد و آنچه شرط او بود از قفص «۸» و جای «۹» آب و علف «۱۰» بساخت و با آواز او مستأنس می‌بود.

یک روز مرغکی بیامد هم از جنس او «۱۱» بر قفص «۱۲» او نشست و چیزی به قفص «۱۳» او فرو گفت. آن مرغک نیز بانگ نکرد. مرد آن قفص «۱۴» برگرفت و پیش سلیمان آورد، گفت: یا رسول الله؟ اینکه مرغک ضعیف را به بهای گران خریدم «۱۵»، و به آنچه شرط اوست از جا و آب و علف «۱۶» قیام نمودم تا برای من بانگ کند. روزی چند بانگ کرد، مرغکی بیامد و چیزی به قفص «۱۷» او فرو گفت. اینکه مرغ گنگ شد. [از او]

«۱۸» پیرس تا چرا «۱۹» اول بانگ کرد و اکنون نمی‌کند! و آن مرغک چه گفت او را «۲۰»!

سلیمان- علیه السلام- قفص «۲۱» پیش خواست و آن مرغ را گفت: چرا بانگ نمی‌کنی! مرغک گفت: یا رسول الله؟ [من]

«۲۲» مرغی بودم هرگز دام و دانه صیاد نادیدم، صیادی بیامد و بر گذر من دامی بگسترد و دانه‌ای چند در آن دام فشاند «۲۳».

من

(۱). اساس: با خطی متفاوت از متن نظم.

(۲). تب: بلبل تو نه‌ای که بر نوا.

(۳). اساس: کلمه زیر وصالی رفته و به صورت «برگوه» نو نویسی شده است، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شخصی.

(۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: او را.

(۶). تب: دستان است بلکه بیشتر.

(۷). اساس: کلمه زیر وصالی رفته و به صورت «پی هوا» دوباره نویسی شده، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸-۱۲-۱۳-۱۴-۱۷-۲۱). لب: مر: قفس.

(۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر و.

(۱۰). مب، مر و دانه.

(۱۱). تب و.

(۱۵). همه نسخه بدلها بجز مب: بخردم.

(۱۶). مر: جای و آب و دانه.

(۱۸-۲۲). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [...]

(۱۹). تب: که چرا.

(۲۰). تب: مرغک با وی چه گفت.

(۲۳). تب، لب، افشاند.

صفحه: ۳۳

چشم حرص باز کردم، دانه بدیدم، چشم عبرت باز نکردم تا دام دیدمی (۱). به طمع دانه در دام شدم، به دانه نا رسیده در دام

افتادم، پای به دام بسته شد و دانه به دست نیامدم (۲) [۳۵۳-پ]

، [چنین باشد]

«۳»:

پروانه به طمع (۴) نور در نار افتد چون مرغ به طمع دانه در دام افتد (۵)

صیاد مرا بگرفت از جفت و بچه جدا کرد [و به بازار آورد]

«۶»، اینکه مرد مرا بخیرید و در زندان قفس (۷) باز داشت. من از سر درد فرقت نالیدن گرفتم، او از سر شهوت و غفلت سماع

می کرد و از درد من (۸) بی خبر: (۹)

از درد دل محب حبیب آگه نیست می نالد بیمار و طیب آگه نیست

آن مرغک بیامد (۱۰)، مرا گفت: ای بیچاره؟ چند نالی (۱۱) که سبب حبس تو اینکه (۱۲) ناله تو است؟ من عهد کردم که تا در

اینکه زندان باشم [نیز]

«۱۳» نالم. سلیمان بخندید و مرد را گفت (۱۴)، اینکه مرغک می گوید: عهد کرده ام [که]

«۱۵» تا در اینکه زندان باشم [نیز]

«۱۶» نالم. مرد قفس (۱۷) پیش خواست و در او بکشید (۱۸) و مرغ را رها کرد و گفت:

(۱). همه نسخه بدلها بجز تب: بدیدمی.

(۲). همه نسخه بدلها: نیامد. (۱۵-۶-۳). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). اساس: بالای کلمه نوشته است: «ز بهر».

(۵). اساس: کلمه به صورت «آید» نو نویسی گردیده است، نیز ضبط کلمه در همه نسخه بدلها بجز تب «آید» با توجه به تب

تصحیح شد. همچنین در صورتی که بیت در قالب مثنوی باشد، قافیه مختل است، و نیز احتمال آن است که کلامی موزون و

مسجع باشد.

(۱۷-۷). لب، مر: قفس.

(۸). همه نسخه بدلها بجز دب غافل و، دب غافل.

(۹). تب شعر.

(۱۰). تب و.

(۱۱). اساس: کلمه زیر وصالی رفته و به صورت: «مگر ندانی» دوباره نویسی شده است، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها

تصحیح شد.

(۱۲). تب: از، که بر اساس و دیگر نسخه بدلها مرّجح است. [.....]

(۱۶-۱۳). اساس: ندارد، مب دیگر، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۴). مب: و گفت آن مرد را که.

(۱۸). اساس: درش بگشاد، با توجه به تب تصحیح شد، معج، وز، دب، آج، لب، فق: در او بر کشید.

صفحه: ۳۴

من اینکه را «۱» برای آواز دارم «۲»، چون «۳» بانگ نخواهد کرد، من او را چه خواهم کرد [ن] «۴».

اینکه مثل «۵» تو است، تو مرغ اویی و دنیا قفص «۶» تو است. تو را در زندان قفص «۷» برای ناله تو می‌دارند «۸». اگر در اینکه

قفص «۹» ناله نکنی، تو را بر او هیچ خطر نباشد، قُلْ مَا يَعْزُبُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ «۱۰».

قوله: فَصِيرُهُنَّ إِلَيْكَ، نافع و ابن کثیر و ابن عامر و عاصم و کسائی و ابو عمرو و يعقوب خواندند: به ضمّ «صاد» و در شاذّ ابو

الاسود و ابو رجاء العطارديّ و ابو عبد الرحمن السلمی و حسن بصری [و عکرمه]

«۱۱» و اعرج و شیبیه. و اینکه قراءت امیر المؤمنین علی - علیه السلام - است، و معنی آن است که: ایشان را با خود چفسان «۱۲»،

يقال: صرت الشيء اصوره اذا املته، قال امرؤ القيس:

و افزع میال یکاد یصورها و عجز کدعص اثقلته البوائص

ای یمیلها، و قال و الطرماح:

عفائف الأذیال «۱۳» او ان یصورها هوی و الهوی للعاشقین صوور

و یروی صروع. و رجل اصور اذا کان مایل العنق، یقول العرب: انی لأصور الیک ای مشتاق، و امرأة صووراء و قوم صور، قال

الشاعر «۱۴»:

الله یعلم انا فی تلفتنا «۱۵» یوم الوداع الی جیراننا صور

ای مایلون. عطا و عطیه و ابن زید و مؤرّج گفتند معنی آن است که: ضمّهنّ

(۱). دب، آج، لب، فق از.

(۲). اساس: داشتیم، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد، مر: من اینکه مرغ را آزاد کردم: من او را از برای آواز دارم.

(۳). دب، آج، فق، مب، مر: چو مرا.

(۱۱-۴). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۵). دب، مب مثل.

(۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد.

(۷-۹). لب، مر: قفس.

(۸). اساس: دارد، با توجه به تب تصحیح شد.

(۱۰). سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۷.

(۱۲). دب: چسبان.

(۱۳). اساس: الاذراک، دیگر نسخه بدلها: عفاف الذاک، با توجه به چاپ شعرانی (ج ۲ / ۳۵۵) و منابع لغت تصحیح شد.

[.....]

(۱۴). تب شعر.

(۱۵). اساس، وز، آج: تلقینا، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه: ۳۵

الیک و اجمعهنّ، يقال: صار یصور صورا، اذا جمع، و از اینکه جا جمله نخل را «صور» گویند، و جمله گاو کوهی را «صوار» گویند، قال الشاعر:

و جاءت خلعة^۱ دهس صفایا یصور عنوقها احوی زнім
ای یضمّ.

ابو عبیده و ابن الانباری گفتند، معنی آن است که: قطعهنّ، پاره پاره بکن ایشان را. و الصّور القطع، قال توبه الحمیر^۲:

فلما جذبت الجبل اطت^۳ نسوعه باطراف عیدان شدید اسورها

فأدنت لی الأسباب حتّی بلغتها بنهضی و قد [کاد]

«۴» ارتقائی^۵ یصورها

ای یقطعها و قال رؤبة:

رنا به الحکم فأعیا الحکما

ای قطعنا، و حمزه و خلف به کسر «صاد» خواندند^۶، و در شاذّ علقمه و عبید بن عمیر و سعید بن جبیر و قتاده و طلحة بن مصرف و یحیی بن وثاب و اعمش، و معنی آن است که: قطعهنّ و مزقهنّ، يقال: صار الشّیء یصیره صیرا اذا قطعه و انصار اذا انقطع، قالت الخنساء^۷:

فلو تلاقی الذی لاقیته خضر^۸ [۴۵۳- ر] لظلت الشّم^۹ منها و هی تنصار

ای تنقطع، و اینکه بیت لغز^{۱۰} از اینکه جاست که شاعر گفت^{۱۱}:

و غلام رایته صار کلبا ثمّ فی ساعتین صار غزالا

ای قطع، فزاء گفت: اینکه مقلوب است من صری [یصری]

«۱۲» چنان که: عثا و

(۱، ۷). اساس، دب، لب، فق، مب: خلقه، تب، مچ، مر: حلقه، و ز: حلفه، با توجه به آج، و ضبط شعر در لسان العرب (ماده صور)، و تیان (۲/ ۳۲۸) تصحیح شد.

(۲، ۱۱). تب شعر.

(۳). آج، لب: ات.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به تب و ضبط بیت در طبری (۲/ ۵۲) تصحیح شد، مچ، وز، آج، لب، فق، مب، مر: کاو.

(۵). تب: ارتفاعی.

(۶). همه نسخه بدلها: می خوانند.

(۸). تب: ابدأ، آج، لب، دب، فق، مب، مر: ابدأ خضرا.

(۹). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، لسان العرب (۴/ ۴۷۴): الشهب.

(۱۰). تب به معنی.

(۱۲). اساس: زیر وصالی رفته، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۳۶

عاش و جذب و جید، قال الشاعر «۱»:

يقولون انَّ الشَّامَ يقتل اهله فمن لى ان لم آتہ بخلود

تعرب آبائی فهلاً صراهم من الموت ان لم يذهبوا و جدودی

ای قطعهم، آنگه آن را مقلوب کرد و گفت: صار. و در شاذ از عبد الله عباس دو روایت است: یکی «فصرهن» به فتح «صاد» و

کسر «را» و «ها» من التصریه و هی الجمع، و منه الشاء المصرة للتى يجمع لبنها فى ضرعها للبيع و هو تدليس فى البيع.

و روایتی دیگر: «فصرهن»، به ضم «صاد» و فتح «را» مشدد من الصر و هو الشد و الجمع، و منه الصرة.

و بر قول آنان که تفسیر به تقطیع کردند، در کلام «۲» تقدیم و تأخیری باشد، و تقدیر اینکه بود که: فخذ اربعة من الطير اليك

فصرهن، برای آن که [«الی» از صلة]

«۳» اخذ باشد و از صلة قطع نباشد، يقال: خذ هذا اليك، و لا يقال اقطع هذا اليك.

و بر قول آنان که تفسیر بر «۴» جمع و اماله کردند، در کلام محذوفی باشد، و تقدیر چنین بود: فخذ اربعة من الطير فصرهن

اليك ثم اذبحهن و [قطعهن]

«۵» و فزقهن ثم اجعل على كل جبل. و اینکه جمله از کلام برای آن بیفکنند که: ثم اجعل على كل جبل منهن جزءاً، بر او [دلیل

است]

«۶»، اکتفا کردند [به ذکر]

«۷» اینکه از ذکر آن، چنان که یکی از ما گوید: خذ هذا الثوب و اجعل على كل رمح منه علما، و اینکه راست نیاید الا بعد

التخريق و التمزيق، و لکن در لفظ به اینکه حاجت نیست که از فحوی معلوم می شود.

و مراد به «کل» بعضی است اینکه جا، برای آن که به هر کوه در جهان پاره‌ای

(۱). تب شعر.

(۲). اساس: در حاشیه زیر وصالی رفته و به صورت «کلمه» نو نویسی شده است، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۳-۵-۶). اساس: زیر وصالی رفته است، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها: به.

(۷). اساس، دب: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۳۷

نرسد «۱»، و نه ابراهیم به آن جا رسد «۲»، و مثله قوله: وَ أُوْتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ «۳» تُدَمَّرُ كُلُّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا «۴» يَا تَيْنَكَ سَعِيًّا، نصب او بر مصدر است لا من لفظ الفعل، و المعنى

(۱). تب: هر کوهی در جهان بترسد.

(۲). مج، وز، دب، فق، مب، مر: رسید.

(۳). سوره نحل (۲۷) آیه ۲۳.

(۴). سوره احقاف (۴۶) آیه ۲۵. مر، رسید.

(۵). اساس، تب: محرک الزا، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). تب، مب را.

(۷). همه نسخه بدلها: تا من ایشان را.

(۸). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۹). تب، مج، وز: سرهای ایشان.

(۱۰). اساس: تن هر یکی بر سر او نهاد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها و مضمون عبارت تصحیح شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: ندارد. [.....]

(۱۲). اساس: ندارد، از تب افزوده شد، دیگر نسخه بدلها: آنگه.

(۱۳). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر ثم ادعهنّ.

صفحه : ۳۸

يسعين اليك سعيا، و روا بود که مصدری بود در جای حال، و المعنى: ياتينك ساعيات، و شاید که تمیز بود برای آن که اتیان محتمل بود و جوه بسیار را از مشی و عدو و هروله و طیران فلما میزه باحداها نصبه على التمييز و السعى العدو و الاسراع، و برای آن سعی گفت و طیران نگفت که «مشی» و «سعی» در حجت بلیغتر باشد و از شبهت بعیدتر.

و نصر بن شميل «۱» گفت خلیل احمد را گفتم: پریدن مرغ را سعی گویند!

گفت: نه، گفتم پس چگونه گفت خدای تعالی: ياتينك سعيا! گفت تقدیر «۲» آن است که: ياتينك و انت تسعى سعيا، بر آن که سعی از فعل ابراهیم باشد، و در اینکه وجه بعدی «۳» و تعسفی هست.

وَ اعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ، و بدان که خدای تعالی عزیز است، و غالب، و لا يغلبه شيء، و حکیم است آنچه کند به حکمت [و

[سوره البقره (۲): آیات ۲۶۱ تا ۲۷۴]

[اشاره]

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۱) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبَعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۶۲) قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَىٰ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ (۲۶۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۲۶۴) وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ حَبَّةٍ بَرَبْوَةٌ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۶۵) أَيَوَّدُ أَحَدُكُمْ أَنَّ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضَعْفَاءٌ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (۲۶۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۲۶۷) الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۸) يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (۲۶۹) وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۲۷۰)

إِن تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِن تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهُهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ يَكْفُرْ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۷۱) لَيْسَ عَلَيْكُمْ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُوا إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفِّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ (۲۷۲) لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسَيِّئَاتِهِمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْفَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲۷۳) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۴)

[ترجمه]

مثل «۵» آ [نا]

ن که هزینه کنند «۶» خواسته‌هایشان در ره خدای، چون مثل دانه‌ای است که برویاند هفت خوشه «۷»، در هر خوشه‌ای صد دانه باشد، و خدای دو چندان کند آن را که خواهد، و خدای فراخ عطا و داناست.

آنان که هزینه کنند مال‌هایشان «۸» در ره خدای، پس از پی نبرند «۹» آن را که نفقه کرده باشند «۱۰» منتهی و نه آزاری ایشان

(۱). اساس که کلمه نو نویس است: سهیل، با توجه به تب تصحیح شد.

(۲). اساس: مراد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). تب: تعدی.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). تب: مانند، آج، لب: داستان.

(۶). تب: نفقه کنند، آج، لب: صرف می کنند.

(۷). فق را.

(۸). مج، وز، دب: خواسته هاشان.

(۹). آج، لب، فق: از پی در نمی آرند.

(۱۰). آج، لب، فق، که داده اند.

صفحه : ۳۹

را باشد، مزدشان نزدیک «۱» خدایشان، و نه ترسی بود برایشان و نه ایشان اندوهگن «۲» شوند.

سخنی نیکو و آمرزشی بهتر بود از صدقه ای که به دنبال آن باشد رنجی، و خدای بی نیاز «۳» و بردبار است.

ای آنان که گرویده ای به باطل مکنی صدقه هایتان به منت و رنج چنان که آن کس که نفقه کند مالش را «۴» به ریای مردمان،

و ایمان ندارد به خدا و روز باز پسین، مثلش «۵» چون مثل سنگی نرم است که بر او خاکی باشد برسد به او بارانی سخت «۶»،

رها کند او را ساده «۷»، قادر نباشد بر چیزی از آنچه بیند و زند، و خدای ره ننماید گروه کافران را.

و مثل آنان که هزینه کنند خواسته هایشان طلب خشنودی خدای را و بر جای داشتن «۸» از خویشتن، چون مثل بستانی باشد بر

بلندی که به او رسد بارانی بزرگ قطره، بدهد میوه اش «۹» دو بهره «۱۰»، اگر نرسد به او یاران بزرگ، خرد «۱۱» برسد، و

خدای به آنچه می کنید بیناست.

(۱). تب، مج، وز، دب: بنزد.

(۲). تب، مج، وز، دب، آج، لب، فق: اندوهگین. [...]

(۳). تب، مج، وز، دب: توانگر.

(۴). تب، مج، وز، دب: خواسته اش.

(۵). تب: پس مثل او، مج، وز، دب: مثل او.

(۶). لب، فق: بزرگ قطره.

(۷). تب، مج، وز، دب و سخت، لب، فق: پس بگذارد آن را پاک از غبار.

(۸). تب: بر جای بداشتن.

(۹). تب: خوردن باران، مج: میوه اش، وز: میوه اش، آج، لب: بار خود را.

(۱۰). تب: دو چندان، آج، لب، فق: دو نوبت در یک سال پس.

(۱۱). تب: پس باران خرد قطره.

صفحه : ۴۰

خواهد «۱» یکی از شما که باشد او را «۲» بستانی از «۳» درختان خرما «۴» و انگورها [که]

«۵» می رود از زیر آن جویها او را بود در آن جا از همه میوه ها، و به او رسد پیری، و او را فرزندان باشد «۶» ضعیف، برسد «۷»

آن را بادی با گرد که در او آتشی باشد بسوزد آن را «۸»! همچنین بیان کند خدای برای شما حجتها تا مگر شما اندیشه کنی. ای آنان که گرویده‌ای، هزینه کنی از پاکهای «۹» آنچه می‌اندوزی «۱۰» و از آنچه بیرون آوردیم برای شما از زمین، و قصد مکنی پلید را «۱۱» که از او هزینه کنی، و نستانی «۱۲» شما «۱۳» مگر آنگه که چشم بر هم نهی «۱۴» در آن، و بدانی که خدای توانگر و ستوده است.

دیو «۱۵» وعده دهد شما را درویشی و فرماید به ناخوبی، و خدای وعده دهد شما را آمرزش، از او و افزونی «۱۶»، و خدای فراخ عطا و داناست.

بدهد حکمت آن را که خواهد، و هر که را بدهد «۱۷» حکمت او را

-
- (۱). تب: آیا خواهد، آج، لب، فق: ای دوست می‌دارد.
 - (۲). آج، لب، فق: مر او را.
 - (۳). آج، لب، فق: بهر خدا.
 - (۴). آج، لب، فق: خرمانان.
 - (۵). اساس: ندارد، از تب افزوده شد. [.....]
 - (۶). تب، مچ، وز، دب: فرزندان باشند.
 - (۷). آج، لب، فق: پس رسد.
 - (۸). تب، مچ، وز، دب، سوخته شود.
 - (۹). مچ، وز: پاکها.
 - (۱۰). آج، لب، فق: اندوخته‌اید.
 - (۱۱). آج، لب، فق: قصد مکنید مال بد را.
 - (۱۲). تب: نیستید، آج، لب: نه آید به.
 - (۱۳). اساس: نفقه کنید، با توجه به تب تصحیح شد، آج، لب، فق فرا گیرنده آن در حقوق خود.
 - (۱۴). آج، لب، فق، چشم خوابانیده دارید.
 - (۱۵). آج، لب، فق رانده.
 - (۱۶). آج، لب، فق: آمرزش از نزد خود و فزونی در مال.
 - (۱۷). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، معنی کلمه به صورت: «بدهند» مرجح می‌نماید.

صفحه : ۴۱

داده باشند خیر بسیار، و اینکه اندیشه نکنند «۱» مگر خداوندان عقلها.

و آنچه نفقه کنی از هزینه‌ای یا نذر کنی از نذر پذیرفته‌ای «۲»، خدای داند آن را و نیست ظالمان را از یارانی.

اگر پیدا کنی صدقات «۳» نیک چیزی است آن و اگر پوشیده داری آن را و بدهی به درویشان، آن بهتر بود شما را و بیوشانیم از شما «۴» گناهاتان، و خدای به آنچه شما کنی داناست.

نیست بر تو «۵» ایمان ایشان «۶» و لکن خدای ره دهد «۷» آن را که خواهد و هر چه «۸» نفقه کنی از مالی «۹» برای خود کنی، و شما هزینه نمی‌کنی مگر طلب رضای خدای را، و آنچه هزینه کنی از مالی تمام بدهند به شما و شما را نقصان نکنند.

درویشانی را آنان که باز دارندشان در ره خدای نتوانند رفتن در زمین بیندازد ایشان را نادان توانگر از پرهیزیدن، بشناسی ایشان را به علامتشان، نخواهند از مردمان [بسختی] «۱۰» و هر چه نفقه کنی از خیری «۱۱» خدای به آن داناست.

(۱). اساس که کلمه نو نویس است: اینکه و پند نپذیرند، با توجه به تب تصحیح شد.

(۲). تب: یا نذری کنید از هر نذری، آج، لب، فق: باید برید آن پذیرفتنی در طاعت و معصیت. [.....]

(۳). تب: صدقه‌ها را.

(۴). مج از.

(۵). اساس: بر شما تو، با توجه به تب لفظ «شما» زاید می‌نماید.

(۶). فق: راه یافتن ایشان.

(۷). تب: راه نماید.

(۸). تب: و آنچه.

(۹). تب: از نیکی

(۱۰). اساس: کلمه زیر وصالی رفته است، از تب افزوده شد.

(۱۱). مج، وز، دب: نیکی، آج، لب: مال.

صفحه: ۴۲

آنان که هزینه کنند خواسته‌هایشان به شب و روز- پنهان و آشکارا- ایشان را بود مزدشان بنزدیک خدایشان، و نه ترسی باشد برایشان و نه ایشان اندوهگن «۱» شوند.

قوله تعالی: *مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْاِيَةُ*، در آیت اضماری و اختصاری هست و تقدیر آن است که «۲»: مثل

صدقات الَّذِينَ يُنْفِقُونَ اموالهم، برای آن که آنچه ممثل است به دانه‌ای که بکارند تا از او هفت خوشه بروید «۳» و [در]

«۴» هر خوشه‌ای صد دانه باشد، صدقه است که مرد بدهد نه دهنده صدقه است، و یا اضمار اسمی اینکه جا تقدیر باید کردن:

مثل الَّذِينَ يُنْفِقُونَ اموالهم فی سبیل الله کمثل زارع حَبِيَّةٌ، برای آن که دهنده صدقه با زارع دانه ماند، و اینکه طریقتی است

معروف عرب را فی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه، کقوله: *وَ سَأَلَ الْقَرْيَةَ «۵» وَ جَاءَ رَبُّكَ «۶» أَنْبَتَتْ*، ای اخرجت، و

اضافت انبات به حبه کرد من حیث انه يحصل عند بذر الحبة فی الارض، و بر حقیقت از «۸» فعل خدای بود- جل جلاله.

سَبْعَ سِنَابِلٍ، ابو عمرو و حمزه و کسائی ادغام کردند «تا» را در «سین»، انبت سبع، و باقی قراء اظهار کردند. حجت آنان که

ادغام کردند، آن است که گفتند که: «تا» و «سین» هر دو مهموسند و متعاقب باشند، چنان که شاعر گفت «۹»:

(۱). مج، وز: اندوهگین.

(۲). اساس که نو نویس است، تقدیره که، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). اساس که نو نویس است، بر آید، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. [.....]

(۶). سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲.

(۷). اساس: عبارت مخدوش است، تب: کنجد و نخود، با توجه به میج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). همه نسخه بدلها: آن.

(۹). تب: قال الشاعر - شعر.

صفحه: ۴۳

یا لعن «۱» الله بنی السعلاة

عمرو بن میمون «۲» شرار «۳» النات

ای الناس.

مَائَةٌ حَيْئًا، ابو جعفر و اعشى تخفيف همز «۴» کنند «مائه» را هر کجا باشد.

اگر گویند: کسی ندید صد دانه در خوشه‌ای تا خدای به آن مثل زد «۵»، گوئیم: ممتنع نباشد که بود در گاورس، [چه نوعی است در جاورس]

«۶» که در او صد دانه و بیشتر باشد.

وجه دیگر آن که: واجب نباشد که مثل و ممثول محقق باشند، بل بر سیل تقریب «۷» بود، چنان که یکی از ما گوید: فلان «۸» چون دیو است و چون غول است - و اگر چه او ندیده باشد دیو و غول را - و لکن استقباح «۹» و استهوال منظر را و استبشاع را،

قال الله تعالى: طَلَعَهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ «۱۰» [۳۵۶-ر]

، و قال امرؤ القيس «۱۱»:

مسنونۀ زرق کانیاب «۱۲» اغوال

وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ، و خدای تعالی مضاعف کند آن را که خواهد. خدای تعالی حسنه را یکی به ده وعده داد فی قوله: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا «۱۳»، و در اینکه آیت یکی به هفصد «۱۴» وعده کرد، و در آیت قرض به اضعاف مضاعفه وعده کرد.

ضحاک گفت: هر که صدقه‌ای دهد، خدای تعالی او را در دنیا یکی را هفصد «۱۵» عوض بدهد و در آخرت یکی را دو هزار هزار «۱۶» عوض بدهد.

در خبر است که: یک روز امیر المؤمنین «۱۷» - علیه السلام - در حجره فاطمه شد، او را

(۱). لب: ما لعن، چاپ شعرانی (۲/۳۶۰): یلعن.

(۲). اساس: مسعود، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها: لئام.

(۴). تب، آج، لب: همزه.

(۵). همه نسخه بدلها: بجز تب جواب.

(۶). میج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: چه نوعی هست از گاورس، اساس ندارد، از تب افزوده شد.

(۷). تب، وز، مب، مر: تقرّب.

(۸). تب کس.

(۹). تب: باستقباح.

(۱۰). سوره صافات (۳۷) آیه ۶۵. [.....]

(۱۱). تب شعر.

(۱۲). اساس، تب: کانات، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۳). سوره انعام (۶) آیه ۱۶۰.

(۱۴-۱۵). تب، مب، مر: هفتصد.

(۱۶). همه نسخه بدلها بجز آج: دو هزار.

(۱۷). تب، دب، فق، مر علی، مب علی بن ابی طالب.

صفحه : ۴۴

یافت «۱» که حسن و حسین را «۲» می‌خواستند و ایشان نمی‌خواستند از گرسنگی، فاطمه گفت: یا بن عم رسول الله؟ بنگر تا چیزی که به دست آری برای اینکه کودکان که از گرسنگی بنمی‌خسبند «۳» و سه روز است تا طعام نخورده‌اند! امیر المؤمنین «۴» از خانه به در آمد «۵» و بنزدیک عبد الرحمن عوف شد «۶» و او را گفت: دیناری زر به قرض مرا ده. او «۷» در خانه رفت و کیسه‌ای بیرون آورد صد دینار صرخ «۸» در او کرده و گفت: بستان و هرگز عوض مده «۹»، امیر المؤمنین گفت: لا والله، که اینکه از تو نستانم و قبول نکنم. گفت چرا! گفت: برای آن که از رسول - علیه السلام - شنیده‌ام که:

اليد العليا خير من اليد السفلى

گفت: دست زبرین بهتر از دست زیرین باشد، یعنی دست دهنده به از دست گیرنده باشد، و من نخواهم که کسی را بر من دستی بود تا «۱۰» دست او از دست من بهتر باشد، و لکن یک دینار مرا ده بر سیل قرض «۱۱»، و اینکه خبر از من بشنو، گفت بیار «۱۲».

گفت از رسول - علیه السلام - شنیدم که گفت:

«۱۳» الصدقة عشرة اضعاف و القرض ثمانية عشر ضعفا

، صدقه یکی را «۱۴» ده باشد و قرض یکی را «۱۵» هژده «۱۶».

عبد الرحمن «۱۷» دست در کیسه کرد و دیناری از آن جا برداشت و به امیر المؤمنین داد. او بستد «۱۸» و از آن جا پیامد تا به بازار چیزی خرد، مقداد اسود را دید - جالسا علی

(۱). اساس که نو نویس است: فاطمه را دید، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). تب علیهما السلام.

(۳). مب، مر: نمی‌خواستند.

(۴). تب علیه السلام، مج، وز، دب علی.

(۵). همه نسخه بدلها: از خانه بیرون آمد.

(۶). همه نسخه بدلها: آمد.

(۱۷-۷). تب: عبد الرحمن عوف.

(۸). همه نسخه بدلها بجز وز: سرخ. [.....]

(۹). اساس که نو نویس است: بستان خرج کن و باز مانده، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: یا.

(۱۱). اساس که نو نویس است: یک دینار زر به من ده به قرض، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۲). دب: بیان فرما، آج، لب، فق، مب، مر: بیان کن.

(۱۳). اساس: بعشره، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۴). تب، دب، آج، لب، فق، مر: صدقه را یکی.

(۱۵). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: و قرض را یکی.

(۱۶). مب: هیجده.

(۱۸). تب: امیر المؤمنین علیه السلام آن بستد، مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: و آن بستد.

صفحه : ۴۵

قارعة الطريق، بر سر راه نشسته. امیر المؤمنین او را گفت: [ای مقداد]

«۱»؟ در اینکه وقت در چنین جای چرا نشسته‌ای! گفت: ضرورتی را. گفت: چیست آن! گفت: چند روز است تا طعامی نیافتم.

گفت: چند روز است! گفت: چهار روز، آن دیناری که به قرض بستده بود «۲» به او داد و گفت: تو اولیتری که تو چهار روز

است که چیزی نیافته‌ای «۳» و ما سه روز، مقداد آن بستد و برفت.

و امیر المؤمنین با مسجد رسول آمد، در شأن او و اینکه قصه «۴» آیت آمده بود که:

و يُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ «۵»، چون با رسول - علیه السلام - نماز شام بکرد. رسول - علیه السلام - گفت: یا

علی؟ من امشب به خانه تو می‌آیم. او شرم داشت که رسول را گوید: در خانه ما «۶» چیزی نیست، گفت:

عزازه و کرامه یا رسول الله

، و برخاست و از پیش برفت و فاطمه را گفت: رسول خدای امشب به خانه ما می‌آید و در خانه چیزی نیست؟ بر اثر او رسول

[۳۵۶-پ]

علیه السلام - در آمد و بنشست. فاطمه زهرا «۷» - علیها السلام - برخاست و در خانه شد و دو رکعت نماز کرد، در رکعت اول

«الحمد» بر خواند و «الم السجده»، و در دوم [رکعت]

«۸» «الحمد» و سورة الانعام، و «۹» چون سلام بداد سر بر زمین نهاد و گفت: بار خدایا؟ از تو می‌خواهم به حق محمد و آل

محمد که برای ما خوانی «۱۰» فرستی از آسمان تا ما از آن «۱۱» بخوریم و در شکر تو بیفزاییم.

سر برداشت جفنه‌ای دید از «۱۲» ثرید، و علیها عراق من لحم، و بر سر آن گوشت نهاده از استخوان «۱۳» جدا کرده، و دستاری

بر سر آن نهاده که کسی مانند آن ندیده بود. از خانه

(۱). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۲). تب: سته بود.

(۳). همه نسخه بدلها: نیافتی.

(۴). همه نسخه بدلها: او اینکه قصه و.

(۵). سوره حشر (۵۹) آیه ۹. [.....]

(۶). تب، مب: من.

(۷). تب: فاطمه الزهراء.

(۸). اساس: ندارد، از تب افزوده شد، مج: در دوم بر خواند، دب، و در رکعت دویم.

(۹). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۱۰). اساس که نو نویس است: طعامی، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). تب خوان.

(۱۲). اساس: آن ترید، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۳). وز: استخان.

صفحه : ۴۶

به در آمد و آب پیش «۱» رسول آورد تا رسول- علیه السلام- دست بشست، و امیر المؤمنین در او می‌نگرید تا [او]
«۲» چه خواهد کردن؟ آنگه در خانه رفت و آن جفنه بیرون آورد و در پیش ایشان بنهاد. رسول- علیه السلام- و امیر المؤمنین
و فاطمه و حسن و حسین از آن طعام می‌خوردند.

سایلی به در حجره فراز آمد و سؤال کرد. امیر المؤمنین دست فرار کرد «۳» تا پاره‌ای [از آن]

«۴» طعام به او دهد. رسول- علیه السلام- گفت [مه]

«۵»: یا علی؟ مکن [ای علی]

«۶» که اینکه سایل ابلیس است، خبر یافت که خدای ما را طعام بهشت فرستاده، خواست تا «۷» با ما شریک باشد، و طعام
بهشت در دنیا همه «۸» هر کس [را]
«۹» نرسد.

امیر المؤمنین گفت: یا رسول الله؟ اینکه طعام از بهشت است! گفت: آری؟ [و]

«۱۰» خدای تعالی طعام بهشت به کس نفرستاد مگر [آن خوان که]

«۱۱» برای عیسی [مریم فرستاد]

«۱۲»، و اینکه جفنه برای ما.

امیر المؤمنین گفت: یا رسول الله؟ آن خوان که «۱۳» برای عیسی [بن مریم]

«۱۴» فرستاد چه [نوع بود و بر آن خوان چه طعام]

«۱۵» بود! گفت «۱۶»: [آن]

«۱۷» خوانی [بود که]

«۱۸» از زر سرخ، مکلل به درّ و یاقوت و زمرد، چهل گز در چهل گز [و]

«۱۹» آن را چهار پایه بود، و بر آن خوان «۲۰» پنج نان بود [و]

«۲۱» بر سر هر نانی ناری «۲۲» بود پوست باز کرده، و بر زیر «۲۳» هر ناری سیبی، [و]

«۲۴» از انواع ترها «۲۵» بر آن خوان همه چیزی بود- ما خلال الثوم

- (۱). همه نسخه بدلها بجز تب و مب: بیش.
- (۲). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
- (۳). مب: دست دراز کرد، وز: دست کرد. (۲۴-۲۱-۱۹-۱۷-۱۵-۱۴-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۶-۴). اساس: ندارد، با توجه به تب افزوده شد.
- (۵). اساس: ندارد، از تب افزوده شد، وز: میر، دب، لب، فق، مب، مر: صه.
- (۷). تب: که. [.....]
- (۸). اساس: به، با توجه به تب تصحیح شد، دب، آج، لب: هر کسی را.
- (۱۳). اساس که نو نویس است: طعامی که خدای تعالی، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۱۶). اساس که نو نویس است: رسول گفت: با توجه به تب تصحیح شد.
- (۱۸). اساس: ندارد، از تب افزوده شد، دیگر نسخه بدلها: بود.
- (۲۰). اساس و همه نسخه بدلها: آن جا، با توجه به تب تصحیح شد.
- (۲۲). تب در بالای کلمه افزوده: اناری.
- (۲۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: زیر.
- (۲۵). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها: ترها/ تره‌ها.

صفحه : ۴۷

و الجرجیر، مگر سیر و ککج، و بر میان آن سفره‌ای صرخ بود «۱»، و بر آن جا ماهی «۲» برشته «۳»، بنزدیک سرش نمک نهاده و بنزدیک دنبالش سرکه نهاده، و به دستاری از دستارهای بهشت پوشیده. اصحاب عیسی حاضر آمدند و گفتند: تو را کشف اینکه باید کردن، او دست فراز کرد و آن دستار از روی خوان برگرفت، توانگران «۴» بدیدند «۵» حقیر آمد ایشان را از آن بنخوردند، گفتند: اندکی «۶» است.

عیسی - علیه السلام - ندا کرد و درویشان را بخواند تا از آن خوان می‌خوردند، چهل چاشت از آن بخوردند [تا چهار هزار یا چهل هزار مرد از آن بخوردند]

«۷»، هیچ بیمار «۸» نخورد که نه شفا یافت، و هیچ دیوانه نخورد و «۹» آلا به هوش آمد، و هیچ نابینا نخورد و آلا بینا شد، و هیچ مقعد نخورد و آلا به رفتن آمد، و هیچ پیر نخورد و «۱۰» و آلا برنا شد.

چون رسول - صلوات الله علیه و آله - و ایشان از آن فارغ شدند و دست بشستند، رسول - علیه السلام - گفت: اینکه جفنه بر گیر و همان جا که نهاده بود بنه «۱۱»، جفنه بر گرفت و با جای خود برد [۳۵۷-ر]

و بنهاد، [در حال]

«۱۲» به آسمان بردند و رسول - علیه السلام - و امیر المؤمنین با مسجد شدند و نماز خفتن بکردند.

[بر دگر روز]

«۱۳» امیر المؤمنین - علیه السلام - در مسجد نشسته بود، اعرابی بیامد بر ناقه‌ای نشسته و علی را از مسجد بیرون خواند «۱۴» و کیسه‌ای بزرگ به او داد «۱۵»، گفت:

اینکه بستان که تو راست و نا پیدا شد [امیر المؤمنین - علیه السلام]

«۱۶» پیامد و کیسه به رسول داد و او را بگفت «۱۷» که: [اینکه]

«۱۸» اعرابی به من داد و ناپیدا شد.

رسول- علیه السلام- سر آن کیسه بگشاد و [از پیش]

«۱۹» بریخت در آن جا هفصد «۲۰»

(۱). تب، سرخ نهاده، دیگر نسخه بدلها، سرخ بود.

(۲). همه نسخه بدلها: ماهی.

(۳). تب: بریان کرده بود.

(۴). تب چون آن.

(۵). تب در چشم ایشان.

(۶). همه نسخه بدلها: اندک. [...]

(۷). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد.

(۸). تب و رنجوری از آن.

(۹-۱۰). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۱۱). تب، مج، وز: و همان جا بنه که نهاده بود. (۱۹-۱۸-۱۶-۱۳-۱۲). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۱۴). اساس: بیرون طلبید، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۵). تب: بدو داد و.

(۱۷). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: داد و گفت.

(۲۰). تب، مب، مر: هفتصد.

صفحه: ۴۸

دینار بود. رسول- علیه السلام- گفت: یا علی؟ شناختی آن اعرابی را! گفت: نه، گفت: او «۱» جبریل بود، کنزی از کنزهای

زمین [برای تو]

«۲» بیرون کرد، و خدای تعالی تو را به عوض آن یک دینار که به مقدار دادی بیست و چهار جزو [ثواب داد]

و خیر، از جمله «۳» آن دو معجزه بکرد، آن جفنه و اینکه کیسه، و بیست و دو در آخرت برای تو معدّ بکرد، آنچه «۴» چشمها

چنان دیده نیست و گوشها چنان شنیده «۵» نیست، و بر خاطر هیچ بشر چنان گذشته نیست. امیر المؤمنین آن زر بر سخت «۶»

هفصد «۷» دینار بود، گفت:

صدق الله جلت عظمته حيث قال: مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ

اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

آنکه از آن جا دیناری برداشت و با عبد الرحمن عوف داد، و باقی بر اهل بیت و فقراى مهاجر «۸» و [انصار]

«۹» تفرقه کرد «۱۰».

وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ، و خدای تعالی فراخ عطاست، اگر بر اندکی بسیاری «۱۱» بدهد خزانه او را نقصان نرسد «۱۲» و داناست به

اجزا و مقادیر اعمال و استحقاق ثواب و جزای آن «۱۳».

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - الْآيَةُ، خدای - جَلَّ جلاله - چون در آیت مقدّم تحریرص «۱۴» کرد بندگان را بر انفاق «۱۵» و بذل مال در زکات و صدقات و نفقات، در اینکه آیت باز نمود که: چگونه باید دادن تا آن را موقعی باشد، گفت: آنان که مال

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آن.

(۲). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۳). مج به.

(۴). تب، آج، لب، فق، مب، مر: بکرد که هیچ.

(۵). دب، آج، لب، مر: شنوده، فق، مب: شنونده. [.....]

(۶). آج، لب، مر: آن زر بریخت، مب: آن کیسه بریخت.

(۷). تب، آج، مب، مر: هفتصد.

(۸). اساس که نو نویس است: مهاجران، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۱۰). اساس: قسمت کرد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). تب: اندک بسیار، مج: اگر بداند که بسیاری، دب، آج، لب، فق، مب، مر: اگر تو را اندک و بسیاری.

(۱۲). تب: نقصانی نباشد، مج، وز: نقصانی نکند، دب، آج، لب، فق: نقصان نکند، مب: چه نقصان کند.

(۱۳). تب: ثواب و جزایر آن، آج، لب: ثواب و حرمان، مب، مر: ثواب و جزا به آن.

(۱۴). مج، وز، آج: تحریض.

(۱۵). اساس: صدقات، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۴۹

هزینه کنند در راه خدای، و مال آنکه در ره خدای مصروف باشد که قصد و نیت و ارادت تو، خدای باشد، و طلب رضای او.

برای رضای حق باید نه برای ریای خلق، آنکه در راه [خدای]

«۱» باشد که برای خدای باشد، اول در مقدمه نیتی «۲» چنین باید که سابق «۳» بود بر آن، و در عقب آن رنجی نیاید «۴» از منتی

و اذیتی، [اگر بدهی و]

«۵» منت نهدی و «۶» بر سر ستاننده زنی و رنج بر دل او نهدی از تو قبول کنند، و اگر هیچ به وقتی از اوقات بر سر او زنی هم در

آن وقت بر روی تو زنند، [به منت منکد «۷» مکن و به اذیت مکدر مگردان]

«۸». کریم آن باشد که بدهد و منت بر خود گیرد «۹»، نه آن که منت برگیرنده نهد، [بدهد]

«۱۰» و عذر خواهد، چنان که [بزرگی]

«۱۱» گفت «۱۲»:

يعطى عطاء المحسن الخصل الندى عفوا و يعتذر اعتذار المذنب

[و قال ال]

يعطيك مبتدئا فان اعجلته اعطاك معتذرا كمن قد اجرما

کریم آن باشد که [یخفی و يعطی]

«۱۴»، عطا دهد و پوشیده دارد، بدهد و منت نهد، بیخشاید و بیخشد، به اول مطل نهد و به آخر منت نهد، دعا نخواهد و

جزا چشم ندارد و ثنا نجوید، و آنچه داده باشد با کس نگوید [۳۵۷-پ]

چنان که آن سر جوانمردان کرد: در شب بداد و به روز باز نگفت، شرط بر نهاد و منت بر نهاد، و شرط بر نهاد سایل را که

کس را «۱۵» نگوید: لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا «۱۶».

(۵-۱). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نیت.

(۳). مج: سابقه.

(۴). دب، آج، لب، فق: نه آید. [.....]

(۶). تب اگر.

(۷). مج، وز: منکده، دب: منکند. (۸-۱۰-۱۱). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۹). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر خود نهد.

(۱۲). اساس که نو نویس است العربیه، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۱۳). تب شعر.

(۱۴). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: يعطی و یخفی، مر: ندارد، با توجه به تب افزوده شد.

(۱۵). مج، دب، لب، فق، مب، مر: ندارد.

(۱۶). سوره دهر (۷۶) آیه ۹.

صفحه : ۵۰

و اصل «منت» و «من» قطع بود من قولهم: جبل منین «۱»، ای ضعیف لانه سریع الانقطاع، و منه قوله تعالى: لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ

مَمْنُونٍ «۲»، ای غیر مقطوع.

و گفته اند: اصل «منت» نعمت بود، يقال: منّ علیه اذا انعم علیه، و منه قوله تعالى: هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ «۳»، ای اعط، آنکه مستعمل

شد تا ذکر نعمت را و اعتداد به آن را منت خواندند.

و «اذی» رنج باشد، آن باشد که ذکر آن بسیار کند و پیش کسانی باز گوید که او را خوش نیاید، یا گوید «۴»: تا چند از اینکه

سؤال تو و تو را خدای سیر تواند کردن و تو همیشه درویش خواهی بودن، و خدا مرا از تو برهاناد، و مانند اینکه کلمات

مؤذیه.

ضحاک گفت: عطا نادادن و منت نانهادن به از آن [باشد]

«۵» که عطا «۶» دادن و منت نهادن. عبد الرحمن بن زید بن اسلم گفت: پدرم گفتمی چون کسی را عطا دهی «۷» و دانی که

سلام تو بر او گران خواهد آمدن، بر او سلام مکن.

راوی خبر گفت «۸»: زنی بنزدیک اسامه زید «۹» آمد و گفت: [من]

«۱۰» جعبه‌ای دارم «۱۱» تیری چند در او، مرا ره نمای به مردی که رفتن وی به جهاد برای خدای بود نه برای ریا، که اینکه مجاهدان «۱۲» بیشتر برای آن می‌روند تا از باغهای مردم «۱۳» میوه خورند. اسامه ابن زید گفت: «لا بارک الله فیک و لا فی جعبتک آذیتهم قبل ان اعطیتهم»، پیش از آن که بدادی «۱۴» ایذا کردی، خدای تعالی حرام کرد منت نهادن بر عطا، گفت: کس را نرسد که منت نهاد بر کسی در عطا، اینکه مرا رسد که بر بندگان خود منت نهم برای آن که منت خلقان «۱۵» تکذیر و تعبیر باشد، و منت خدای تنبیه و تذکیر باشد، و محمود

(۱). وز، دب، لب، فق، مب: متین.

(۲). سوره فصلت (۴۱) آیه ۸.

(۳). سوره ص (۳۸) آیه ۳۹.

(۴). تب: یا گویند، مب: باز گوید.

(۵-۱۰). اساس: ندارد، از تب افزوده شد. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۷). تب، مج، دب، آج، لب، فق، مب: عطائی دهی، مر: عطا کنی.

(۸). همه نسخه بدلها: گوید.

(۹). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: اسامه بن زید.

(۱۱). همه نسخه بدلها و.

(۱۲). اساس که کلمه نو نویس است: مردان، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۳). همه نسخه بدلها بجز تب: مردمان.

(۱۴). تب: بدهی.

(۱۵). تب: آن که خلقان را منت.

صفحه : ۵۱

وزاق گوید «۱»:

احسن من کلّ حسن فی کلّ وقت و زمن

صنیعة مربوبة خالیة من المنن

و انشد أبو ذر القراطیسی «۲»:

ما تمّ معروفک عند امرئ کلفتہ للعرف اعظامکا

انّ من البرّ فلا تکذبن اکرام من اظهر اکرامکا

و المنّ للمنعّم نقص فلا تستفسدن بالمنّ انعامکا

و العزّ فی الجود و بخل الفتی مذلهٔ (۳) احببت اعلامکا
و انشد ابو علیّ البصریّ:

و صاحب سلفت منه الیّ ید ابطا علیه مکافاتى فعادانى

لما تیقن انّ الدّهر حاربنى ابدى التّدامهٔ ممّا کان اولانى

افسدت بالمنّ ما قدّمت من حسن لیس الکریم اذا اعطى بمنّان

لهمّ أجزهمّ عند ربّهم، «اجر»، نفعی باشد مستحقّ بر عمل، و برای آن گفت: «عند ربّهم»، تا ایمن باشد «(۴)» از آن که خلاف خواهد بودن یا تلف خواهد شدن، چه وعده از ملیّء «(۵)» است و ودیعت بنزدیک امینی است.

و در خبر است که رسول - علیه السلام - گفت:

المنان بما يعطى لا يكلمه الله و لا ينظر اليه و لا يزكّيه

، آن کس که چیزی بدهد و منت بر نهد، خدای تعالی با او سخن نگوید و بدو نظر نکند [۳۵۸- ر] ، و او را تزکیه نکند.

و لا - خوفٌ علیهم و لا - همّ یحزّون، بر او خوف و ترس نبود، بل ایمن باشد چنان که سایل را ایمن داشت از منت، و اندوهگن «(۶)» نشود چنان که اندوهگن «(۷)» نکرد سایل را به اذیت.

قولٌ معرّوفٌ، سخنی نیکو یعنی ردیّ جمیل و جوابی بوجه سایل را، و گفته‌اند: وعده نیکو. کلبی گفت: دعای نیکو، چنان که گوید: وسع الله علیک

(۱). تب شعر.

(۲). تب: ابو ذر القرطاسی، شعر.

(۳). دب، آج، لب: من ذلّة، فق، مب، مر: من قوله.

(۴). معج، وز: باشند.

(۵). معج، وز: ملیّ. [.....]

(۶-۷). معج، وز: اندوهگین.

قد جئت ارجوا جودكم سائلا ما ذا تردون على السائل

ان لم تنيلوه فقولوا له قولا جميلا بدل النَّائِلِ
وَ مَغْفِرَةً]

«۱»، یعنی باز پوشد آنچه بداند از حال مردم، اگر مطلع شود بر حال کسی از فقر و فاقه و سوء الحال یا سایل با او بگوید آن حال بر او پوشیده دارد و افشا نکند.

کلبی و ضحاک گفتند: مراد آن است که چون کسی بر او ظلمی کند از آن در گذرد و عفو کند او را، و گفته‌اند: مراد آن است که چون سایل سؤال کند و [تو]

«۲» او را رد کنی و چیزی «۳» ندهی، ربما که از سر ضجارت «۴» و دلتنگی سخنی گوید که تو را از آن کراهت باشد، از سر آن در گذر و عفو کن او را «۵»، حق تعالی گفت: سخنی نیکو یا ردی جمیل یا مغفرتی بر اینکه وجوه که گفته شد، خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَى، بهتر باشد از صدقه‌ای که رنجی به دنبال «۶» آن باشد از منتی و تعییری سایل را و عیبی و کلمتی موحش.

وَ اللَّهُ غَنِيٌّ، و خدای بی نیاز است از صدقات بندگان، و اگر او خواهد همه خلق «۷» را غنی گرداند تا کسی را به کسی حاجت نباشد، و لکن توانگران را مال داد تا شاکر باشند، و درویشان را امتحان کرد تا صابر باشند، و ذلک قوله: وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَ كُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ «۸».

عبد الرحمن سلمی «۹» روایت کند که رسول - علیه السلام - گفت: چون سایل سؤال کند، قطع سؤال او مکنی تا از آن فارغ شود، آنکه جوابی کنی او را با وقار و لین،

أَمَا بِيذَلِّ يَسِيرُ أَوْ بَرْدٌ جَمِيلٌ

، یا به چیزی اندک که یا به ردی نکو، که وقت باشد که

(۲-۱). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۳). تب به وی.

(۴). تب: ضجرت.

(۵). تب: در گذری و عفو کنی.

(۶). تب: رنجی در عقب.

(۷). اساس که کلمه نو نویس است: تا کسی، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۱.

(۹). معج، وز، دب: عبد الرحمن السلمی.

صفحه: ۵۳

سایلی به شما آید که نه انسی باشد «۱» نه جنی، تا بنگرند «۲» تا خود شما در نعمتی که خدای با شما کرده است چگونه می‌کنی؟ راوی خبر گوید که: امیر المؤمنین - علیه السلام - و خضر به هم رسیدند، امیر المؤمنین خضر را گفت: سخنی حکمت

بگویی تا [از تو]

«۳» یاد گیرم. خضر - علیه السلام - گفت:

«۴» ما احسن عطف الاغنياء [على الفقراء]

« رغبه في ثواب الله

، چه نیکوست شفقت توانگران بر درویشان رغبت ثواب خدای تعالی را.

امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت: دانی که از آن نکوتر چیست! گفت: بگو، فرمود «۵»:

و احسن من ذلك تيه الفقراء على الأغنياء ثقة بالله

، و نکوتر از آن تکبر درویشان [است]

«۶» بر توانگران اعتماد بر خدای - عز و جل - خضر گفت: اینکه کلمه سزاوار «۷» آن است که به قلم زرین بنویسند.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى، حق تعالی در اینکه آیت به لفظ نهی مؤ [منان]

«۸»، [۳۵۸- پ]

را منع «۹» و زجر کرد از آن که صدقات خود تباه کنند به منت یا به «۱۰» رنج، و تقدیر اینکه است که: ثواب صدقاتکم و اجور نفقاتکم.

و مراد از آیت آن است که: صدقه چنان دهی که خالی باشد از منت و عاری باشد از اذیت «۱۱»، [چه]

«۱۲» اگر نه چنین باشد خود موقعی ندارد و به موقع قبول نیفتد، و لکن از روی ظاهر به آن ماند که واقع شد و آنگه «۱۳» باطل

شود «۱۴»، برای آن که اگر نه چنین باشد احباط بود، و احباط باطل است بنزدیک [ما به]

«۱۵» ادله‌ای که رفت و نیز آید - ان شاء الله.

(۱). همه نسخه بدلها و.

(۲). تب: بنگرد. (۱۵ - ۸ - ۶ - ۳). اساس: در حاشیه افتاده است، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). تب: امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت.

(۷-۴) - همه نسخه بدلها: سزای. [.....]

(۹). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۱۰). مر: یا زجر و.

(۱۱). تب: اذیت.

(۱۲). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۳). تب: آنگاه، مج: آنک/ آن که، چاپ شعرانی (۲/۳۶۶): آنکه، و در زیر نویس توضیح داده است: و حال آنکه.

(۱۴). همه نسخه بدلها: شد.

صفحه : ۵۴

عبد الله عيسى گفت: بالمن على الله و الاذى للسائل، به آن که بر خدای منت نهی وسایل را برنجانی. آنگه آن را مثلی زد، گفت: كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ، چنان «۱» که آن کس که مال خود نفقه و خرج کند به ریای مردمان تا مردم «۲» گویند: او کریم و سخی است. و نصب «رثاء» بر مفعول له است.

و لا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ، و به خدا و «۳» قیامت ایمان ندارد «۴»، یعنی هم مرایی بود و هم منافق «۵»، مثل او با چه ماند، مثل

او یعنی مثل عمل او، كَمَثَلِ صَيْفِ فُؤَانٍ، به سنگی «۶» نرم مانند. عَلَيْهِ تُرَابٌ، که بر او خاکی باشد. فَأَصَابَهُ وَابِلٌ، بارانی بزرگ قطره «۷» بدو رسد، سنگ را ساده رها کند «۸» و هیچ خاک بر او نماند، چون حال بر اینکه جمله بود کس نتواند که چیزی «۹» از خاک بر آن سنگ بدارد، منافقان و مرانیان همچنین باشند، عملشان «۱۰» با خاکی ماند بر سنگی نرم که بارانی عظیم بر او آید هیچ نماند «۱۱» [از خاک]
 «۱۲» بر آن سنگ، همچنین عمل مرانی.

و دلیل بر آن که اینکه، دلیل احباط نکند و اصحاب وعید را به اینکه «۱۳» تمسکی نیست، و مراد از اینکه آیت و ما قبلها نفی وقوع و قبول است اولاً، و قوله: وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، ایمان ندارد به خدا و روز «۱۴» قیامت، و اتفاق است که آن کس که ایمان ندارد به خدا و «۱۵» قیامت عمل او خود واقع نشود به موقع قبول، نه آن که واقع شود.

(۱). اساس که کلمه نو نویس است، همچنان، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). تب: مردمان.

(۳). تب، فق به.

(۴). اساس که نو نویس است: ندارد ایمان، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). مج، وز، دب، آج، فق، مب، مر در عمل مرانی بود و در ایمان منافق، لب: همین عبارت را با خطی متفاوت از متن در حاشیه آورده است.

(۶). اساس که نو نویس است: مثل سنگی، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها (با سنگی) تصحیح شد.

(۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر باشد و.

(۸). آج، لب، فق: رهاند. [.....]

(۹). همه نسخه بدلها: بر او نماند نتواند کس که چون حال بر اینکه جمله بود چیزی.

(۱۰). مج، وز، دب، آج، لب، مر: عمل اینان.

(۱۱). اساس که نو نویس است: بر او آید و اثر نماند، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۲). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۱۳). اساس که نو نویس است آیت، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۱۴). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۱۵). تب روز.

صفحه : ۵۵

پس محبط شود. و «صفوان» [به تازی]

«۱» سنگ نرم باشد، چنان که شاعر گفت «۲»:

مالی لدیک کأنی قد زرعت حصی فی عام جدب و وجه الارض صفوان

اما لزرعی ابان فأحصده کما یکون لزرع الناس «۳» ابان

و اینکه لفظ هم واحد است و هم جمع. آن که گفت جمع است، گفت:
واحدش «صفوانه» باشد «۴» به زیادت «تا»، و اینکه از باب تمر و تمره باشد، و آن که گفت: [جمع نیست]
«۵» واحد است، جمع او «صفی» گفت، قال الشاعر «۶»:

واقع الطیر علی الصفی

و زهری خواند: صفوان و جمعه صفوان، کورشان و ورشان و کروان و کروان.
عَلَيْهِ، ای علی ذلک الصّفوان، بر آن سنگ نرم. تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَايِلٌ، «وایل»، باران «۷» سنگی باشد «۸»، و «وبال» ثقل بود و «وبیل»
ثقیل بود، و «صلد» سنگی سخت نرم باشد، قال تأبط شراً «۹»:

و لست بجلب جلب رعد «۱۰» و قره و لا بصفا صلد عن الخیر اعزل [۹۵۳-ر]
و آن زمین زمینی باشد که نبات نرویاند، و از سرها سری باشد که موی بر نیارد «۱۱»، قال رؤبه «۱۲».

لَمَّا رَاتِنِي خَلَقَ الْمَمُوهَ بَرَّاقِ اصْلَادِ الْجَبِينِ الْأَجَلِ

اینکه مثلی است آن کس را که خاک بر آن سنگ کند و در «۱۳» بیابان رها کند، گمان برد که هر گه که او آن جا رسد آن
خاک بر جای «۱۴» باشد.

(۵-۱). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶-۲). اساس م، تب شعر.

(۳). تب: لزرع القوم.

(۴). همه نسخه بدلها: است.

(۷). تب: بارانی.

(۸). آج: سنگین باشد.

(۹). اساس م، تب شعر. [.....]

(۱۰). آج: ریح، لسان العرب (۱/ ۲۷۲): لیل عرا معزل لسان.

(۱۱). مج: بر نیاورد، آج، لب، فق، مب، مر: بر نیاید.

(۱۲). اساس: الشاعر، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۳). اساس که نو نویس است، سنگ نرم، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۴). همه نسخه بدلها: خاک آن جا.

صفحه : ۵۶

حق تعالی گفت: اینکه تمنا محال است که خاک از آن سنگ «۱» به باران اول زایل شده باشد، همچنین مرایی و منافق گمان
برد که عملی «۲» کرده است که آن را فردا ثوابی خواهد بودن. چون به قیامت آید، چیزی نیابد، چنان که فرمود: وَقَدِمْنَا إِلَى مَا
عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا «۳»، بر آن تفسیر که گفته شد.

لا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا، اى على تحصيل «۴» شىء من ثواب ما كَسَبُوا و عملوا، برای آن که [عمل]
«۵» نه خدای را کرده باشند «۶»، و آن که عمل نه خدای را کند «۷» [او را]
«۸» ثوابی نباشد.

عبد الله عباس روایت کند از رسول- علیه السلام- که او گفت: چون روز قیامت باشد [در آن روز منادی]
«۹» ندا کند چنان که اهل جمع بشنوند «۱۰»: کجا اند آنان که در دار دنیا مردمان را پرستیدند «۱۱»! ایشان را گو بروید و مزد
بستانید «۱۲» از آنان که «۱۳» از برای ایشان عمل کردید که من قبول نکنم عملی که آن آمیخته باشد به چیزی از دنیا و اهل
دنیا.

راوی خبر گوید: عبد الوهاب المزنی «۱۴» از آن که «۱۵» از او شنید «۱۶» که گفت به مدینه رسول- صلی الله علیه و آله-
رسیدم و در مسجد رسول- صلی الله علیه و آله- رفتم، ابو هریره را دیدم که گفت: حدّثنی خلیلی ابو القاسم، آنکه گریه
بر او غلبه کرد «۱۷»، دگر باره گفت: حدّثنی خلیل ابو القاسم، دگر باره گریه منع کرد «۱۸» او را، به بار سیوم «۱۹» بگفت «۲۰» و
بگریست و برخاست تا برود. [من]
«۲۱» دست در دامن او زد و

-
- (۱). تب: که آن حال.
 - (۲). اساس: عمل، با توجه به تب تصحیح شد.
 - (۳). سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۳.
 - (۴). مب: يحصل. (۹-۸-۵). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.
 - (۶). تب، فق، باشد.
 - (۷). همه نسخه بدلها بجز تب: کرده بود.
 - (۱۰). تب که.
 - (۱۱). مج، وز، لب، فق، مب، مر: پرسیدند. [.....]
 - (۱۲). اساس: که ثواب آن را بستانید، با توجه به تب تصحیح شد.
 - (۱۳). مب: از مردمانی که.
 - (۱۴). تب: عبد الله المزنی، مب: عبد الله الوهاب المزنی.
 - (۱۵). مب او را پرسیدند و.
 - (۱۶). مب: شنیدند.
 - (۱۷). اساس در محلّ نو نویس شده: غالب شده، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
 - (۱۸). اساس در محلّ نو نویس شده: غلبه کرد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
 - (۱۹). مج، وز: سهام.
 - (۲۰). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: نگفت.
 - (۲۱). اساس: ندارد، مب: من برخاستم، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

گفتم: [من مردی]

«۱» غریبم، و آمدم تا حدیثی از احادیث «۲» رسول خدا- علیه السلام- بشنوم. تو سه بار حدیث آغاز کردی و بگریستی «۳» و اکنون می‌بروی، بگو تا رسول خدای چه حدیث کرد تو را! گفت: رسول- علیه السلام «۴»- گفت: روز قیامت مردی را بیارند، و او را گویند: نه ما در دنیا تو را مال «۵» بسیار دادیم «۶»؟ چه کردی با آن «۷»!

گویند: بار خدایا؟ صدقه دادم و نفقه کردم.

گویند او را: کردی، و لکن برای آن کردی تا گویند: فلان «۸» سخی است و کریم است، و بگفتند، تو را از آن چه سود! دیگری را بیارند، و او را گویند: نه ما تو را قوت و شجاعت دادیم؟ چه کردی!

گویند: بار خدایا؟ جهاد کردم و جان سیل «۹» کردم. گویند: کردی، و لکن برای آن کردی تا گویند: فلان شجاع است و بگفتند: فما ذا یعنی عنک! تو را چه سود است از آن!

دیگری [را]

«۱۰» بیارند، گویند: نه ما تو را علم دادیم و فهم، در دنیا چه کردی!

گویند: بار خدایا؟ علم بیاموختم و مردمان را در آموختم و نشر کردم، گویند: کردی، و لکن برای آن کردی تا مردمان گویند: فلان عالم است [۳۵۹- پ]

اینکه بگفتند، تو را از آن چه سود! آنگه بفرماید تا هر سه را به دوزخ برند.

وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ، گفت: خدای تعالی هدایت نکند کافران را به ره بهشت، یا لطفی نکند با ایشان که با مؤمنان کند، چه آنچه با مؤمنان کند با کافران نکند، چه اگر کند لطف نباشد ایشان را، و اینکه دلیل دیگر است بر آن که آیت در شأن کافران است تا در باب احباط، اصحاب وعید را تمسک نبود به آیت.

(۱). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). اساس: در محلّ نو نویسی شده: از آن، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). اساس: در محلّ نو نویسی شده: و نگفتی، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). تب، مب: رسول خدای. [.....]

(۵). اساس: زر، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). تب: نه ما تو را مال بسیار دادیم در دنیا.

(۷). تب مال، آن مرد.

(۸). تب کس.

(۹). وز: بسبیل.

(۱۰). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

صفحه : ۵۸

وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ، ای طلب رضاء الله، و نصب او بر مفعول له است، و «بغی» و «بغا» و «ابتغاء»، طلب باشد. و «مرضات» و «رضا» به یک معنی بود.

وَ تَثْبِيثًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ، شعبی و کلبی و ضحاک گفتند: تصدیقا من انفسهم، زکات دهند به دلخوشی و ثبات نفس و طیب قلب،

متیقن^(۱) به آن که آنچه بدهند به از آن باشد که بنهند.

سدی و ابو صالح و ابو روق گفتند: تثیتا، ای یقینا، مفضل گفت: متیقن باشند به آن که حق تعالی^(۲) عوض باز خواهد داد. قتاده گفت: احتسابا، برای خدای دهند توقع ثواب او. یمان گفت: ثقه، استوار باشند و واثق به خدای تعالی. عطا و مجاهد گفتند: یتثبتون^(۳) اینکه یضعون^(۴) اموالهم، اندیشه کنند در آن که مال به که دهند و که را مستحق یابند^(۵). و حسن بصری گفت: یکی از صحابه چون خواستی که صدقه دهد، اندیشه نیک بکردی، اگر ثواب^(۶) خدای بودی بدادی، و اگر چیزی دیگر بدان آمیخته شدی رها کردی.

سعید جبیر و ابو مالک گفتند: تحقیقا فی دینهم، از سر تحقیق دینی^(۷) دهند [آنچه دهند]
^(۸). ابن کیسان گفت: اخلاصا و توپینا لأنفسهم. یقین خود موطن بکنند بر آن و دل بر آن بنهند.
زجاج گفت: از سر آن دهند که دانند که ایشان را بر آن ثواب خواهد بودن.
و اصل کلمه من ثبت فلانا اذا صححته و قویت عزمه^(۹) و رایه علی الامر، قال عبد الله بن رواحه^(۱۰):

فثبت الله ما آتاك من حسن تثیت موسى و نصرا كالذی نصروا

(۱). اساس: و تیقن، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها: باشند که خدای تعالی.

(۳). همه نسخه بدلها: یتثبتون.

(۴). اساس: یضعفون، وز، دب، آج، لب، فق: یضعون، با توجه به تب تصحیح شد.

(۵). تب: یاوند/ یابند.

(۶). اساس: برای، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). اساس که نو نویس است: و یقین، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. [.....]

(۹). تب: عرفه.

(۱۰). تب شعر.

صفحه : ۵۹

كَمَثَلِ جَنَّةٍ، چون مثل بستانی است. فراء گفت: چون در بستان درخت خرما باشد، آن را جنت خوانند، و چون در او رز باشد آن را فردوس خوانند. و اصل کلمت از «ستر» است، بوستانی پر درخت که درختان او سایه افگند بر زمین آن را جنت خوانند. و اصل الجن و الستر. و دیو را^(۱) از اینکه جا جنی خوانند، و سپر فراخ را جنه خوانند، و دیوانگی را جنه و جنون خوانند که عقل بپوشد.

مجاهد خواند: كَمَثَلِ حَبَّةٍ، بالحاء و الباء.

بِرَبْوَةٍ، عاصم و ابن عامر، و در شاذ سلمی و عطاردی و حسن خوانند^(۲) به فتح «را» اینکه جا و در سورة المؤمنین، و اینکه لغت تمیم است. و نافع و ابن کثیر و حمزه و کسائی و خلف و یعقوب و ابو عمرو و ابو جعفر و شیبه و اعمش و ایوب، «بربوة»

به ضمّ «راء»، و اینکه لغت بیشتر عرب است.

و عبد الله عباس و ابو اسحاق سبّعی «۴» خوانند: «بربوء» به کسر «راء»، و اشهب العقیلی خوانند: «برباوء» به کسر «را» با «الف»، و معنی جمله جای بلند بود و راست که آب بر او برود و چنان نبود که آب به سر او در شود، و چنان نبود که آب بر او نرسد. و اصل کلمه من ربا الشیء «۵» یربوا اذا زاد باشد، و منه الرّبا فی السّبع، و منه قوله تعالی: اهتَزَّتْ وَ رَبَّتْ، «۶»، ای انتفخت، و تخصیص اینکه [زمین]

«۷» برای آن کرد که نباتش نکوتر باشد «۸».

أصابها وابل، به او رسد بارانی بزرگ قطره، سخت بسیار. فَأَتَتْ أَكْلَهَا ضِعْفَيْنِ، نافع و ابن کثیر و ابو عمرو: «اکلها» خوانند به تخفیف، و باقی به تثقیل، و آن میوه باشد، بدهد آن بستان میوه خود دو بهره، یعنی چندان که زمینی «۹» دیگر به دو سال بر دهد، آن به یک سال بر دهد، اینکه قول عطاء است. [عکرمه گفت: مراد آن است که در یک سال دو بار بر دهد]

«۱۰». و دیگران گفتند [مراد آن است]

«۱۱» که: دو

(۱). تب: دیوان را.

(۲). تب: خواندند.

(۳). دب: خواندند.

(۴). تب: ابو اسحق السبّعی.

(۵). آج، لب، فق، مب، مر: ربی الشیء.

(۶). سوره حج (۲۲) آیه ۵. (۱۱-۱۰-۷). اساس که نو نویس است، ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). همه نسخه بدلها: نیکوتر بود.

(۹). تب، وز، دب، زمین.

صفحه: ۶۰

چندان که دیگر زمینها دهد بعاتد «۱». مفضّل گفت: «اکل» بسیار [ی]

«۲» چیزی بود «۳» که نافع بود آن را [که در او بود]

«۴»، یقال: ثوب کثیر الاکل، ای [کثیر]

«۵» الغزل.

فَإِنْ لَمْ يُصَبِّهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ، اگر وابل نبود طلّ. و اینکه «۶» باران ضعیف بود. زید اسلم «۷» گفت: به اینکه صفت که خدای تعالی گفت زمین مصر است، اگر بارانش نرسد بر دهد، و اگر رسد مضاعف شود. اینکه مثلی است که خدای تعالی زد مؤمن مخلص را در برابر اینکه «۸» مثل منافق مرایی به زمینی «۹» نیک بلند راست که بر او بستانی بود، آنگه باران رسد آن را یا وابل یا طلّ چنان که اینکه بستان بر آرد، و آن را ریع بود و اسباب نما و ذکا در او حاصل بود، لا محال «۱۰» آن را ثمره نیکو باشد، همچنین عمل مؤمن مخلص آن را به قیامت ثواب باشد، أضعافاً مضاعفةً «۱۱»، اگر اندک بود و اگر بسیار، چنان که آن بستان را اگر وابل رسد و اگر طلّ.

وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ، و خدای بدانچه شما کنی «۱۲» بیناست، یعنی عالم است تا جزای آن در خور آن بدهد.
أَيُّودُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةً - الاية، [اینکه آیت متصل است]
«۱۳» بقوله تعالی:

لَا تُبْطِلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى «۱۴»، حق تعالی برای مطابقت معنی را چون مثل منافق «۱۵» مرائی بگفت، خواست تا به «۱۶»
عقب آن مثل مؤمن مخلص «۱۷» بگوید تا مطابقت ظاهر شود، دگر باره با سر حدیث مرائی رفت و عمل و صدقه او را مثل زد
و تشبیه کرد به کسی چنین که در اینکه آیت وصف کرد او را، گفت: أَيُّودُ أَحَدِكُمْ، خواهد و تمنا کند و دوست دارد یکی
از شما که او را بستانی «۱۸» بود از درختان خرما و انگور که «۱۹»

(۱). همه نسخه بدلها بجز م ب و. (۱۳-۵-۴-۲). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: باشد. [.....]

(۶). همه نسخه بدلها بجز آج، لب: و آن.

(۷). همه نسخه بدلها: زید بن اسلم.

(۸). تب، مج، وز، دب، آج، لب، فق: ندارد.

(۹). تب: به زمین، مج، وز، م ب، مر: بر زمین.

(۱۰). تب: لا محاله.

(۱۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۰.

(۱۲). تب، مج، وز، می کنید، دب، آج، لب، فق: می کنی.

(۱۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۴.

(۱۵). تب: منافقان.

(۱۶). تب: در.

(۱۷). تب را.

(۱۸). تب: بوستانی.

(۱۹). اساس: و، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۶۱

جویها در زیر درختان او «۱» می رود، و در آن جا از همه جنس میوه باشد «۲».

وَ أَصَابَهُ الْكِبَرُ، و پیری به او رسیده باشد، اینکه «واو» حال است «۳». وَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ ضَعْفَاءُ، و او را فرزندان «۴» باشند «۵» ضعیف و

عاجز، اینکه «واو» نیز [واو]

«۶» حال است.

آنکه به اینکه بستان [رسد]

«۷» إِعْصَارٌ، بادی سخت که خاک از زمین بردارد و بر طول در هوا برد بر شکل «۸» عمودی، قال الکمیت «۹» [۳۶۰-پ]

تسدى الزّیاح بها دبلا(۱۰) و تلحمه ذا معنق من رقاق التّرب مؤار

فی منخل جاء من هیف یمانیة بالسافیاء و فی غربال اعصار
و جمع اینکه لفظ اعاصیر بود، قال یزید بن المفرغ الحمیری(۱۱):

اناس اجارونا فکان جوارهم اعاصیر من فسق(۱۲) العراق المبذر(۱۳)

و(۱۴) با اینکه باد آتشی بود. فَأَحْتَرَقَتْ، سوخته شود اینکه بستان، و وجه تشبیه آن است که: حق(۱۵) تعالی مثل زد عمل منافق را و صدقه او را به بستانی چنین، در حالی چنین که او از پیری و ضعف نتواند آن را عوض(۱۶) ساختن یا اعادت آن عمارت کردن، و نیز فرزندان او کوچک و ضعیف باشند و قوت آن ندارند، آن تلف و هلاک شود چنان که صلاح نپذیرد، همچنین باشد عمل منافق، هیچ ثباتی و اصلی نباشد آن را، و او آنگه بداند که او را توبه و پشیمانی و عذر سود ندارد، یعنی روز قیامت که تکلیف نباشد و در توبه بسته بود، مستقبل(۱۷) را اقالت نکنند، و مستعبت را اعتبار(۱۸) نکنند.

(۱). اساس: آن، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [...]

(۲). تب: بود.

(۳). تب، آج، لب، فق، مب، مر قوله تعالی.

(۴). آج، لب، فق، مر: فرزندان.

(۵). مج، وز، دب، فق، مر: باشد.

(۶-۷). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). آج، لب، فق، مب، مر: برد مثل.

(۹-۱۱). اساس م، تب شعر.

(۱۰). اساس: ذیلا، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۲). مب، مر: فتق، دب: فصوص.

(۱۳). آج، لب، فق، مب، مر: المنذر، تفسیر طبری (۳/ ۷۸) مصرع دوم چنین است: اعاصیر من سوء العراق المنذر.

(۱۴). چاپ شعرانی (۲/ ۳۷۱): فیه نار، و.

(۱۵). همه نسخه بدلها: خدای.

(۱۶). اساس: که نو نویس است: عمارتی، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۷). همه نسخه بدلها: مستقبل. [...]

(۱۸). تب: اعقاب.

صفحه : ۶۲

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ، خدای تعالی همچنین بیان کند آیاتش برای شما(۱) تا همانا شما(۲) اندیشه کنی(۳) در آن.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ، اى گرويدگان(۴) نفقه كنى از پاك و حلال آنچه كسب(۵) مى كنى. نظيرش قوله تعالى: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ(۶).

عبد الله مسعود گفت: مراد به طيب، حلال است، دليلش قوله تعالى: يا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً(۷). رسول- صلى الله عليه و آله- گفت:

ان الله تعالى قسم بينكم اخلاقكم كما قسم بينكم ارزاقكم و ان الله طيب لا يقبل الا طيبا

«۸»، گفت: خدای تعالی قسمت اخلاق شما بکرد چنان که قسمت ارزاق شما بکرد و خدای تعالی پاك است، جز پاك نپذيرد. هيچ بنده نباشد كه مالى از حرام جمع كند و از آن(۹) صدقه دهد كه آن صدقه از او مقبول باشد و اگر از آن نفقه كند(۱۰) بركت نباشد او را در آن، و اگر بگذارد زاد او بود(۱۱) تا به دوزخ، و خدای تعالی سيئه به سيئه محو نكند(۱۲)، سيئه به حسنه محو كند و پليد را پليد(۱۳) محو نكند.

ما كَسَبْتُمْ، آنچه اندوخته باشى. مفسران گفتند: مراد به كسب در آيت تجارت است يا صناعت.

عبيد(۱۴) بن رفاعه گفت: رسول- عليه السلام- بيرون آمد و گفت:

«يا معشر» التجار انتم فجار الا من اتقى و بر و صدق و قال بالمال هكذا و هكذا،

گفت: اى جماعت

(۱). همه نسخه بدلها: مردمان.

(۲). همه نسخه بدلها بجز تب: ايشان.

(۳). همه نسخه بدلها بجز تب، مر: كنند.

(۴). آج، لب، فق، مب، مر: گروندگان.

(۵). تب: مكسب.

(۶). سوره آل عمران (۳) آيه ۹۲.

(۷). سوره مؤمنون (۲۳) آيه ۵۱.

(۸). اساس: كه در اينكه كلمه نو نويس است، طيب به قياس با تب و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۹). آج، لب، فق، مب، مر مال.

(۱۰). مج، نكند.

(۱۱). تب: باشد.

(۱۲). مج، وز: اينكه جمله را ندارد، لب: كند.

(۱۳). تب، مج، وز، دب، مب، مر: پليد پليد را. [...]

(۱۴). دب ربيعه.

(۱۵). تب: معاشر.

صفحه : ۶۳

بازرگانان؟ شما فاجرانی(۱) الا آن كه متقى باشد و نيكو كار و راستگر(۲) كه مال خرج مى كند از اينكه جانب و از آن جانب. قيس بن ابى غرزه الغفارى گفت: ما را در عهد رسول- عليه السلام- در مدينه سمسار خواندندى. رسول- عليه السلام- آمد و

ما را نامی نهاد از آن بهتر، گفت:

۳) یا معشر» التجار،

ای جماعت بازرگانان؟

هذا البيع يحضره اللغو والكذب واليمين فשובه بالصدقۃ

، اینکه بیع، را لغو و دروغ و سوگند در وی شود، آن را با صدقه به یک جا بر آمیزی.

ابو امامه روایت کند که، رسول [۳۶۱-ر]

- علیه السلام- گفت: خیر ده جزو است، فاضلترین آن تجارت است چون حق بستاند و حق بدهد. و رسول- علیه السلام- گفت:

تسعة اعشار

روزی در تجارت است.

و عبد الله عیاس روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: نبادا که «۴» موالی شما را «۵» غلبه کنند بر تجارت، ای جماعت قریش؟ که برکت در تجارت است و خداوندش درویش «۶» نشود الا بازرگانی که سوگند خواره باشد.

ابو وائل گفت: یک درم از تجارت دوست تر دارم که ده «۷» درم از عطا. و رسول- علیه السلام- گفت: پاکتر آنچه مردم «۸» خورد از کسب او باشد و فرزند او «۹» [از کسب اوست] «۱۰».

سعید بن عمیر «۱۱» گفت: رسول را- علیه السلام- پرسیدند که: از کسبهای مرد چه

(۱). تب، مج، وز، مب، مر: فاجرانید.

(۲). تب، آج، لب، فق، مب، مر: راستگو، مج، راستگیر، وز، دب: راستگیر که بر اساس و دیگر نسخ مرجح می نماید.

(۳). تب: معاشر.

(۴). تب، آج، لب، فق: سعی باید کرد که، مج، وز: نباد که، مب، مر: بیعی باید کرد.

(۵). تب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد.

(۶). اساس که در اینکه کلمه نو نویس است: خداوند خسران، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). اساس که در اینکه کلمه نو نویس است: ده، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: مرد.

(۹). اساس، دب، مب، مر: فرزندان او، با توجه به تب تصحیح شد.

(۱۰). اساس: کلمه در زیر وصالی رفته است، با توجه به تب افزوده شد.

(۱۱). تب، فق: سعید جبیر، آج، لب: سعید بن جبیر.

صفحه: ۶۴

پاکتر «۱» است «۲»! گفت: آنچه به دست کند، و هر سعی «۳» که آن «۴» مبرور بود، یعنی حلال.

ابراهیم النخعی به زنی بگذشت از قبیله مراد، و او «۵» دوک می رشت. او را گفت: یا امّ بکر؟ پیر شدی، وقت نیامد «۶» که اینکه از دست بیفگنی! گفت: چگونه بیفگنم، که من از امیر المؤمنین [علی]

«۷»- علیه السلام «۸»- شنیدم که گفت:

انه من طیبات الرزق

، که اینکه از روزیهای پاک است. وَ مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ، و از آنچه ما از زمین بر آریم از انواع حبوب و ثمار. جابر عبد الله انصاری گوید «۹» که: رسول- علیه السلام- در بستانی «۱۰» شد از آن امّ معبد، او را گفت: اینکه غرس «۱۱» کافری نشانده است یا مسلمانی! [امّ معبد]

«۱۲» گفت: یا رسول الله مسلمانی نشانده است. گفت: هیچ مسلمان نباشد که او غرسی نشانده «۱۳»، از آن جا آدمی یا چهار پایی یا مرغی بخورد و الا او را صدقه‌ای می نویسند تا به روز قیامت.

و رسول- علیه السلام- گفت:

اطلبوا الرزق فی خبایا الارض

، روزی طلب کنی «۱۴» در نهان خانه‌های زمین.

مالک دینار گفت در توریت خواندم: طوبی لمن اکل من ثمره یده «۱۵»، خنک آن را که او از میوه دست خود «۱۶» خورد.

(۱). دب: پاکیزه تر. [.....]

(۲). تب رسول علیه السلام.

(۳). مج، وز، دب: هر بیعی.

(۴). تب، دب: که او.

(۵). تب: و آن زن.

(۶). آج، لب، فق، دب: نه آمد.

(۷). اساس، وز، دب: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). اساس که نو نویس است و از رسول علیه السلام، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۹). مج، وز، آج، لب، فق، دب، مر: گفت.

(۱۰). دب، به بستانی، آج، لب، فق، دب، مر: در بوستانی.

(۱۱). آج، لب، فق: غروس.

(۱۲). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۱۳). تب، آج، لب، دب، فق، دب، مر که.

(۱۴). اساس که در اینکه کلمه نو نویس است: یعنی طلب کنی روزی، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۵). دب: ثمره یده. [.....]

(۱۶). تب، دب: دست خویش، مج، وز، آج، لب، فق، دب، مر: دست خویشتن.

صفحه : ۶۵

و لَا تَيَمَّمُوا الْحَيْثَ، ابن کثیر به تشدید «تا» خواند در اینکه لفظ و در اخوات او در همه قرآن، و آن سی و یک جایگاه است، «تا» محذوف [ف باز]

«۱» آورد، آنگه ادغام کرد برای آن که در اصل «و لا تَيَمَّمُوا» بوده است به دو «تا»، یکی «تا» ی خطاب و یکی «تا» ی تفاعل.

و عبد الله مسعود خواند: و لا تأمّوا، من الأم و هو القصد، و عبد الله عباس خواند:
 «و لا- تیّموا» به ضمّ «تا» و کسر «میم» اول من التّفعل، یعنی «۲» لا- توجّهوا «۳»، پلید و حرام را روزی مسازی. و باقی قراء
 خواندند: «و لا تیّموا» ای لا تقصدوا، یقال:
 یّمّت فلانا و امّته و تیّمته اذا قصدته، قال میمون بن قیس الاعشی «۴»:

تیّمّت قیسا و کم دونه من الارض من مهمه ذی شزن
 براء بن عازب «۵» گفت: آیت در «۶» جماعت «۷» انصاریان آمد که چون مردمان خرما صدقه آوردندی «۸» بر خوشه‌های ایشان
 خوشه‌ها حشف و خرما بد در آن میانه «۹» بیاوردندی و بنهادندی، و رسول- علیه السلام- فرموده بود تا رسی بسته بودند در
 میان دو اسطوانه، آن خوشه‌ها از آن جا بیاویختندی [۳۶۱- پ]
 چون درویشان بیامدندی از آن جا بخوردندی، چون خیانت در آن «۱۰» آوردند و خرما بد در میان تعبیه کردند «۱۱»،
 خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، گفت: قصد آن مکنی که از «۱۲» پلید و بد و نفایت نفقه کنی در ره خدای.
 عبد الله عباس گفت در اینکه آیت که، رسول- علیه السلام- گفت صحابه را:

ان لله فی اموالکم حقا
 ، خدای تعالی را در مالهای شما حقی هست چون مال شما به حدّ آن حق رسد- یعنی به نصاب- زکات بدهی و رها مکنی.
 پس ایشان «۱۳» بیامدندی و

(۱). اساس: کلمه در حاشیه زیر وصالی رفته است، از مج افزوده شد.

(۲). آج، لب، فق، مب، مر: اعنی.

(۳). همه نسخه بدلها بجز دب یعنی.

(۴). تب: میمون بن الاعشی القیسی، مج، وز: میمون بن قیسی الاعشی. تب شعر.

(۵). اساس: براء بن عازم، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). تب حقّ.

(۷). تب، مج، دب: جماعتی.

(۸). دب: بیاوردندی.

(۹). آج، لب، فق، مر: بد در میان.

(۱۰). تب، آج، لب، فق، مب، مر: در میان.

(۱۱). فق: کردند.

(۱۲). تب، مج، وز، آج، لب، مب، مر: آن.

(۱۳). اساس که در اینکه کلمه نو نویس است: پس صحابه، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

صفحه : ۶۶

صدقاتی که ایشان را بودی بیاوردندی و در مسجد بنهادندی، چون پر شدی «۱» رسول- علیه السلام- قسمت کردی.
 روزی مردی بیامد «۲» و پاره‌ای خرما بد بیاورد و بنهاد. چون رسول- علیه السلام- در آمد و آن دید گفت: اینکه خرما بد

چیست و که آورده است!

بئس ما صنع صاحب هذا

، بد کرده است خداوند اینکه، و در بعضی الفاظ خبر چنین است که: [اما]

«۳»

ان صاحب هذا لیاکل الحشف يوم القيامة

، خداوند اینکه را فردای «۴» قیامت هم حشف دهند، آنکه بفرمود تا آن خوشه خرما در آویختند «۵» تا هر که می‌دید ملامت می‌کرد آن را که «۶» آن آورده است «۷»، خدای تعالی به نهی کردن از اینکه معنی اینکه آیت فرستاد.

امیر المؤمنین علی - علیه السلام - گفت «۸»، و حسن و مجاهد و ضحاک که «۹»:

جماعتی بودند که چون زکات یا صدقه خواستند «۱۰» دادن بگزیدندی «۱۱» آنچه خیار بودی خود را باز گرفتندی، و آنچه رذال «۱۲» بودی صدقه را بنهادندی از هر جنسی، خدای تعالی اینکه آیت در حق ایشان بفرستاد تا از «۱۳» خرما حشف ندهند، و از حبوب زؤان «۱۴» و نوعی که بد باشد از آن، و از زرّ و سیم زیوف و نبیره «۱۵» ندهند.

وَ لَسْتُمْ بِأَخْذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ، زهری خواند: أَلَا أَنْ تَغْمِضُوا، به فتح «تا» و ضمّ «میم». و حسن بصری خواند: أَلَا أَنْ تَغْمِضُوا به فتح «تا» و کسر «میم» «۱۶»، يقال: غمض يغمض [و يغمض]

«۱۷»، و قتاده خواند: أَلَا أَنْ تَغْمِضُوا [فيه]

«۱۸» من التغميض

(۱). تب: چون بسیار شدی.

(۲). همه نسخه بدلها: مردی بیامد روزی.

(۱۸-۳). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). اساس که در اینکه کلمه نو نویس است: اینکه خرما را، آج، آب، فق، مب، مر: اینکه را روز، با توجه به تب تصحیح شد.

(۵). دب: بیاویختند.

(۶). اساس که در اینکه کلمه نو نویس است: آن کس که: با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها: آورده بود.

(۸). مب: ندارد.

(۹). تب، مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: گفتند.

(۱۰). همه نسخه بدلها: خواستندی.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز تب، دب از.

(۱۲). مج، وز، دب، مب: زوال.

(۱۳). تب: تا آن، دب، تا از آن.

(۱۴). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. [...]

(۱۵). آج: ناسره.

(۱۶). تب، وز، آج، لب، فق، مب، مر و اینکه دو لغتند.

(۱۷). اساس: مب: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه: ۶۷

للمبالغه. و ابو مجلس «۱» خواند: اَلَا اَنْ تَغْمُضُوا [فيه]

«۲»، به ضم «تا» و فتح «میم» علی معنی اَلَا اَنْ تَغْمُضُ «۳» لکم فيه، و اینکه همه در شواذ است، و قراءت عامه قراء اینکه است که: اَلَا اَنْ تَغْمُضُوا، به ضم «تا» و کسر «میم» من الاغماض، و هو غَضُّ البصر و اطباق الجفن، قال رؤبه:

ارَّقَ عَيْنِي مِنَ الْاِغْمَاضِ بَرَقَ سَرِي فِي عَارِضِ نَهَاضِ

و در معنی آیت چند قول گفتند: یکی آن که معنی آن است که چیزی به حق «۴» و صدقه مدهید «۵» که اگر به شما دهند نستانی اَلَا علی مسامحه و مساهله. و اغماض العين کنایت و عبارت باشد از مساهلت و مسامحت «۶»، و در زبان «۷» ما هم چنین آید که گویند: به اندکی «۸» چشم بر هم ته، یعنی مسامحت کن «۹»، در بیع و جز بیع «۱۰» استعمال کنند هر کجا «۱۱» معنی مسامحت خواهند «۱۲»، و منه قول الطرمّاح «۱۳»:

لم يفتنا بالوتر قوم وللضيم «۱۴» رجال يرضون بالإغماض «۱۵»

و امیر المؤمنین «۱۶» - علیه السلام - گفت و براء بن عازب که: معنی آیت آن است که «۱۷» کسی را بر کسی حقی [۳۶۲-ر] بود، و از اینکه جنس چیزی به او دهد، او چنان داند که «۱۸» بعضی حق او را اغماض کرده است، یعنی نقصان. یعنی چنان داند که حق خود بعضی بسته است و بعضی رها کرده، و اینکه به معنی نزدیک است به قول اول، و اینکه روایت «۱۹» عوفی است از عبد الله عباس.

و البی «۲۰» روایت کرد از او که: معنی آیت آن است که اگر شما را بر کسی «۲۱» دینی

(۱). کذا: در اساس، تب، آج، لب، مج، وز: ابو مجاهد، دب: ابو محلذ، فق، مر: ابو مجلس، مب: ندارد.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). وز: یغمض.

(۴). همه نسخه بدلها بجز فق خدای.

(۵). دب: ندهی، آج: ندهند، فق، مب، مر: بدهند.

(۶). تب، مج، وز، دب، آج، لب، مب، مر: باشد عن المسامحة و المساهلة، فق: باشد من المساهلة و المسامحة.

(۷). تب: زفان.

(۸). آج، لب، فق، مر: باید که.

(۹). همه نسخه بدلها و.

(۱۰). همه نسخه بدلها اینکه عبارت.

(۱۱). دب: هر جا که. [.....]

(۱۲). تب: خواهد.

(۱۳). تب شعر.

(۱۴). تب: و للضمير.

(۱۵). وز در حاشیه ای المذله، دب ای بالذله.

(۱۶). تب، مج، وز، دب علی.

(۱۷). تب، دب اگر.

(۱۸). دب او.

(۱۹). تب است از.

(۲۰). همه نسخه بدلها بجز دب: و والبی.

(۲۱). تب: بر کسی دعوی باشد و حقی و دینی.

صفحه : ۶۸

و حقی بود «۱» اینکه بدهد بنستانی «۲» الا آنکه که وضع کنی چیزی از او و نقصان کنی، و بد به حساب نیک نستانی «۳». حسن و قتاده گفتند: معنی آن است که اگر اینکه جنس در بازار بینی که می فروشند بنستانی الا آنکه که بر شما ظلم کنند و حیف، و اینکه قول بنا بر قراءت خود کرد که خواند: الا ان تغمضوا فیه - علی ما لم یسم فاعله، و [بر] «۴» اء بن عازب نیز گفت: اگر کسی به هدیه به شما آرد شما نپذیری الا که چشم بر هم نهی از شرم خداوندش. و بر اینکه قول «اغماض»، کنایت باشد از شرم، و بر «۵» قولهای میانین عبارت باشد از نقصان، و معنی آن که خدای تعالی گفت: آنچه خود را نمی پسندی «۶» چرا مرا می پسندی «۷». قولی دیگر آن است که خدای تعالی گفت: اصحاب صدقات شریکان شماوند در مال، اگر همه نیک بود جز نیک نباید دادن، و اگر همه بد بود [روا بود]

«۸» که بد بدهی برای آن که بر «۹» تو آن است، پس اگر مال بد بود و تو اغضا کنی بر آن و مسامحت، و حق خدای تعالی نیک بدهی به باشد، و اینکه قول خلاف ظاهر است لقوله: وَ لَسْتُمْ بِأَخِدِيهِ، و نمی گوید: و لستم بمعطیه او بباذلیه «۱۰». وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ، و بدانید «۱۱» که خدای تعالی مستغنی است از صدقات شما اگر ندهی، و حمید است، یعنی حامد است سعی شما را اگر بدهی. و بر اینکه قول فعیل به معنی فاعل باشد، و گفته اند: فعیل به معنی مفعول است، یعنی «۱۲»

(۱). همه نسخه بدلها بجز دب: حقی و دینی بود.

(۲). مب: نستانی.

(۳). مج، وز، لب، فق: بستانی، همه نسخه بدلها از او.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها بجز دب اینکه.

(۶). تب: دب: نپسندی.

(۷). دب، فق، مب، مر: مرا پسندی.

(۸). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). اساس: نزد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). اساس: بباذله، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). تب: ندارد، دیگر نسخه بدلها بجز دب: بدانی.

(۱۲). اساس: مفعول قول حمید، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۶۹

محمود است و پسندیده در افعالش «۱».

ابو شریح الکعبی «۲» گفت: چون مرا بینید «۳» که مال بد به صدقه می‌دهم، مرا بند کنی و داغ نهی و بدانی که دیوانه شده‌ام، و اینکه ابو شریح از اصحاب رسول بود.

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ، ای بالفقر، يقال: وعده كذا و بكذا، اما آن کس که گفت: وعده كذا، و «با» حذف کرد، گفت: چنان است که شاعر گفت:

امرتك الخير فافعل ما امرت به فقد تركتك ذا مال و ذا نשב «۴»

يقال: وعده بالخير و الشر، اما في الخير قوله تعالى: وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا «۵»، و در شرّ قوله تعالى: النَّارُ وَعَدَّهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا «۶». چون ذکر خیر و شرّ نکنی و ذکر وعد کنی مطلق «۷»، استعمال او در خیر باشد و استعمال وعید در شرّ، يقال: في الخير وعده و في الشرّ او عدته، قال الشاعر «۸»:

و انى اذا اوعدته او وعده لمخلف ميعادى و منجز موعدى

و «فقر» سوء الحال و قلمه ذات الید باشد، «فقر» لغت است در وی «۹»، كالضّعف و الضّعف، و «فقير» فعيل باشد به معنى مفعول، [ای مفقور]

«۱۰» یعنی مکسور فقار الظهر، شکسته [۳۶۲-پ]

پشت باشد، و كذلك الفقر «۱۱»، قال الشاعر «۱۲».

و اذا تلسنى السنها اننى لست بموهون فقر

حق تعالی در اینکه آیت تحریمی می‌کند مردم «۱۳» را بر صدقات و نهی می‌کند «۱۴» از بخل، می‌گوید: شیطان شما را وعده درویشی دهد «۱۵»، گوید: مال مدهی در زکات و

(۱). اساس: که در اینکه مورد نو نویس است: و پسندیده است، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). کذا: در اساس، تب، دب، دیگر نسخه بدلها: ابو شریح الکلبی.

(۳). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: بینی.

(۴). مج، وز، دب، آج، فق، مب، مر: نسب.

(۵). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۰.

(۶). سوره حج (۲۲) آیه ۷۲. [...]

(۷). تب، آج، لب، فق، مب، مر: ذکر وعده مطلق باشد، وز: ذکر وعد مطلقا باشد.

(۸). تب شعر.

(۹). تب: لغتی است در او.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). تب: لذلك الفقر، معج، وز، مب، مر: كذلك الفقير.

(۱۲). تب: الفقر، شعر.

(۱۳). همه نسخه بدلها: مردمان.

(۱۴). تب، فق شما را، آج، لب: از بخل شما را.

(۱۵). تب: می دهد.

صفحه : ۷۰

صدقه که پس درویش بیاشی «۱».

و يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ، ای بالبخل، شما «۲» را بخل فرماید.

مقاتل و کلبی گفتند: هر کجا در قرآن فحشاست مراد زنا است، مگر در اینکه آیت که مراد بخل است، شیطان تو را بخل فرماید و نفس امّاره میل به بخل کند، و آن کس که از آن آفت با سلامت است مفلح اوست، قال الله «۳» تعالی: وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «۴».

ابن مهدی روایت کند که: اعرابی «۵» بیامد و عنان فضل بن یحیی بن خالد بگرفت و گفت «۶»:

الم تر انّ الجود من صلب آدم تحدّر «۷» حتّی صار فی راحة الفضل

تناسله الفضل بن یحیی بن خالد کذا کلّ معروف یصیر الی النّسل

فضل «۸» تیری «۹» در کمان نهاد تا به مرغی اندازد، اعرابی گفت «۱۰»:

و قوسک جود و النّدی و تر لها و سهمک فیه البشر فاقتل به «۱۱» فقری

فضل گفت: فقر تو به چند کشته شود «۱۲»! گفت: به صد هزار درم. بفرمود تا «۱۳» بدادند، ندما او را ملامت کردند و گفتند:

اینکه چه اسراف است! او اینکه بیتها انشا کرد «۱۴»:

إذا جمعت مالا یدای و لم انل فلا انبسطت کفیّ و لا نهضت رجلی

ارونی بخیلا نال خلدا ببخله و هاتوا ارونی باذلا مات من هزل «۱۵»

علی الله اخلاف الّذی اتلفت یدی فلا «۱۶» مهلکی بذلی و لا مخلدی بخلی

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: نباشی.

(۲). همه نسخه بدلها بجز دب: و شما.

(۳). دب: قوله.

(۴). سوره حشر (۵۹) آیه ۹.

(۵). همه نسخه بدلها: اعرابی. [.....]

(۶-۱۰). تب شعر.

(۷). اساس، تب، آج، فق، مب، مر: تجدد، با توجه به مج تصحیح شد.

(۸). همه نسخه بدلها: و فضل.

(۹). اساس که که در اینکه مورد نو نویس است: تیر، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). تب، آج، لب، فق، مب، مر: بها.

(۱۲). دب: به چند درم شکسته شود.

(۱۳). تب او را.

(۱۴). تب: بیتها بگفت، قال- شعر.

(۱۵). آج در حاشیه افزوده: من بذل.

(۱۶). تب، مج: و لا.

صفحه : ۷۱

و غرض از اینکه حدیث «۱» بیتهای فضل است که لایق اینکه «۲» حال است، و اسحاق موصلی گوید هارون را «۳»:

و امرأة بالبخل قلت [لها اقصدی]

«۴» فذلک شیء ما الیه سبیل

اری الناس اخوان الجواد و لا اری بخيلا له فی العالمین خلیل

و انی «۵» رایت البخل یزری باهله «۶» فاکرمت نفسی ان یقال بخیل

عطای عطاء المکثرین تکرّما و مالی کما قد تعلمین قلیل

و من خیر حالات الفتی لو علمته اذا نال شیئا ان یكون ینیل

و کیف اخاف الفقر او احرم الغنی و رای امیر المؤمنین جمیل

هارون با جلساء خود نگرید و گفت: لله درّ ایبات اتی بها اسحق ما اتقن اصولها و احسن وصولها، و اجود فصولها و ابرق

نصولها، و اکثر محصولها. اسحاق گفت: نثر تو از نظم من بهتر است.

و گویند که «۷»: معاویه- علیه اللعنة «۸»- به حج رفت و اهل مکه و مدینه را عطا «۹» بسیار داد، کسان او ملامت کردند او را، او

گفت «۱۰»:

و ما انا مسرفا في بذل مال يعوضني ثناء العالمينا «۱۱»

و لو لا الجود ما اجتمعت قريش على ائني امير المؤمنين «۱۲»

و اشعار در اينكه معنی بسيار است «۱۳».

وَ اللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا، وَ خدای تعالی وعده مغفرت می دهد «۱۴» شما را و فضل «۱۵»، [۳۶۳-ر]

آمزش گناه بر سبیل کفارت از صدقاتان. وَ فَضْلًا، یعنی روزی

(۱). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر اينکه.

(۲). تب: ندارد.

(۳). تب: با هارون گوید، شعر.

(۴). اساس کلمه زیر وصالی رفته است، با توجه به مج افزوده شده، تب: لها اقصری. [...]

(۵). تب: فانی.

(۶). مر: لاهله.

(۷). همه نسخه بدلها: و گفتند سالی.

(۸). دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۹). تب: عطای.

(۱۰). تب: معاویه علیه اللعنه گفت، شعر.

(۱۱). تب: العالمين.

(۱۲). اساس: امير الكافرينا، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۱۳). تب، مب قوله تعالی.

(۱۴). تب: مغفرت وعده می دهد.

(۱۵). تب و، آج، لب، فق، مب، مر: از فضل و.

صفحه : ۷۲

و عوض آنچه داده باشی عاجلا، در آجل «۱» مغفرت و در «۲» عاجل عوض.

دو وعده است: یکی از خدای «۳»، و یکی از شیطان. وعده شیطان متضمن «۴» غرور باشد، و وعده خدای تعالی «۵» متضمن

سرور باشد. وعده شیطان وسواس و تخییل بود، وعده خدای تعالی وحی و تنزیل بود. وعده خدای تعالی «۶» به عوض و ثواب

باشد، و وعده شیطان چون سراب بود «۷».

وعده خدای تعالی نور و فروغ «۸» باشد، و وعده شیطان زور و دروغ «۹» باشد. وعده خدای تعالی با اخلاف باشد از خلف- و

آن عوض بود، و وعده شیطان با إخلاف بود از خلف- و آن خلاف بود.

خدای خلف دهد و شیطان خلاف کند، پس به وعده شیطان مغرور مشو که او تو را دشمن است: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ

فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا» (۱۰)، [او تو را دشمن «۱۱» و تو او را دشمن]

«۱۲»: لا- تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (۱۳)، تو را با معصیت می خوانند و به «۱۴» درویشی می ترسانند و به وسوسه‌ات می رنجاند، و خدای تعالی تو را می نوازد و کار تو می سازد، وعده خوبت می دهد و مرتبه بلندت می نهد، شقاوت باشد از اینکه بگریختن و در آن «۱۵» آویختن.

شیطان در خویشتن مفلس است، تو را وعده افلاس می دهد، و خدای- جلّ جلاله- توانگر است و خداوند فضل، تو را وعده مغفرت و فضل می دهد.

وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ، و خدای فراخ عطا «۱۶» و داناست، به عوض بخل نکند، بدهد و بیش از داده تو دهد، داناست آنچه «۱۷» نهد به جای خود و به مقدار خود نهد.

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: در اینکه جا، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). تب، مج، وز، آج، لب: و به.

(۳). تب تعالی. [.....]

(۴). تب، مج، وز، آج، لب: ندارد.

(۵). تب: وعده رحمان.

(۶). آج، لب، فق، مب، مر چون.

(۷). همه نسخه بدلها: باشد.

(۸). تب، فق، مب، مر: و سرور.

(۹). تب، آج، لب، فق، مب، مر: شیطان کذب و زور.

(۱۰). سوره فاطر (۳۵) آیه ۶.

(۱۱). دب است.

(۱۲). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۳). سوره یس (۳۶) آیه ۶۰، آج، لب، فق او.

(۱۴). آج، لب، فق، مب، مر: و از.

(۱۵). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: و بدان.

(۱۶). همه نسخه بدلها است.

(۱۷). اساس که در اینکه مورد نو نویس است، به آنچه، با توجه به تب تصحیح شد. [.....]

صفحه : ۷۳

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ، حکمت به آن کس دهد که او خواهد. سدّی گفت:

مراد به حکمت نبوت است. عبد الله عباس و قتاده و ابو العالیه گفتند: مراد علم قرآن است، ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مقدم و مؤخر و حلال و حرام.

ضحاک گفت: مراد قرآن است و حفظ او و فهم معانی او، و گفت: در «۱» قرآن صد و نه آیت است از ناسخ و منسوخ، و هزار آیت است در حلال و حرام، و هیچ مؤمن را روا نبود که رها کند نا آموخته تا بنیاموزد «۲»، بیاموزی آن را تا چون اهل نهروان

نباشی.

مجاهد گفت: مراد علم فقه است، و هم او گفت به روایت ابن ابی نجیح که:

مراد اصابت قول و فعل است که مرد «۳» در آنچه کند و گوید مصیب باشد. ابن زید گفت: مراد عقل است. بعضی دگر گفتند: مراد معرفت است. ربیع انس گفت:

مراد ترس خداست، بیانش

قول رسول - علیه السلام: خشية الله راس كل حكمة.

سهل بن عبد الله گفت: مراد به حکمت سنت است. اهل اشارت گفتند: علم لدنی است. بعضی دیگر گفتند: خدای «۴» را گواه کردن است بر جمیع احوال.

ابو عثمان النهدی گفت: نور الهی است که فرق کند میان وسواس و الهام. و گفته اند:

مراد تجرید سراسر است از خلق برای حق. بعضی دگر گفتند: هی سرعة الجواب مع اصابة الصواب [۳۶۳-پ]

. و اهل لغت گفتند در حد حکمت: کل فضل «۵» جزل من قول او فعل، و اصل او از منع باشد، و منه حکمة الدابة، و منه قول الشاعر «۶»:

بنی حنیفة احکموا سفهائکم

کنانی «۷» گفت: خدای تعالی پیغمبران را برای نصیحت خلقتان فرستاد، و کتابها برای تنبیه دلهای ایشان، و حکمت برای «۸» سکون ارواح ایشان. پیغامبر دعوت می کند با امر خدای، و کتاب دعوت می کند به احکام او، و حکمت دعوت می کند با فضل او.

(۱). اساس: و گفتند، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). تب، مر: تا نیاموزد.

(۳). تب: که مراد.

(۴). تب تعالی.

(۵). تب، مج، وز، دب، آج، لب: فصل.

(۶). تب شعر.

(۷). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: کسائی، با توجه به مج تصحیح شد، تب، مر: کیانی، لب، فق: کتابی.

(۸). آج، لب: حکمت را به.

صفحه: ۷۴

و اما معنی

قول رسول - علیه السلام: کلمة الحکمة ضالة کل حکیم،

و

قوله - علیه السلام: الحکمة ضالة المؤمن

، یک «۱» معنی اینکه است که: مؤمن هر کجا حکمت بیند در او آویزد «۲»، بخوهد و بنویسد و یاد گیرد و [تعوی]

«۳» ید کند، پنداری «۴» گم شده اوست. و معنی دیگر آن که: کلمت حکمت اگر چه از سفیهی شنوی از حکیمی گم شده باشد، از اهلی افتاده باشد «۵» که نا اهلی گرفته باشد.

یعقوب خواند: «و من یؤت الحکمۃ» به کسر «تا»، علی تقدیر: و من یؤتہ اللہ الحکمۃ، و اعمش خواند: و من یؤتہ اللہ الحکمۃ، و باقی قراء خواندند: «و من یؤت «۶» الحکمۃ» بر فعل مجهول، و مفعول اول در او مضمّر باشد، و ضمیر راجع با «من»، و محلّ او رفع باشد باسناد الفعل المجهول الیه، و «حکمۃ»، منصوب است به آن که مفعول دوم «یؤت «۷»» است.

حسن بصری گفت: وَ مَنْ یُؤْتِ «۸» فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا، «فا» برای جزای شرط آمد و «قد» همچنین، برای آن که هر کجا جزای فعل ماضی باشد «فا» باید و «قد»، کقول القائل «۱۱»: ان تکرمنی فلقد اکرمتک و ان شکرتنی فقد انعمت علیک.

فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا، او را خیر بسیار داده باشند، بنگر که آن چه خیر باشد که خدا «۱۲» آن را بسیار خواند، و جمله دنیا را اندک «۱۳» خواند فی قوله: قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ «۱۴».

وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ، و اینکه اندیشه نکنند مگر خداوندان خرد. و

(۱). همه نسخه بدلها: یکی.

(۲). تب، مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: در آویزد.

(۳). کلمه در اساس زیر وصالی رفته، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). دب که.

(۵). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: از اهلی گم شده باشد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶-۷). اساس: یؤتی، با توجه به مج تصحیح شد. [...]

(۸). تب، دب، آج، لب، مب: یؤتی، فق، مر: توتی.

(۹). همه نسخه بدلها بجز مب: حکمت.

(۱۰). تب، مب قوله تعالی.

(۱۱). تب شعر.

(۱۲). همه نسخه بدلها: خدای تعالی.

(۱۳). مج، وز: اندکی.

(۱۴). سوره نساء (۴) آیه ۷۷.

صفحه : ۷۵

گفته‌اند: «لب»، صافی عقل باشد «۱»، از عقل خاص‌تر است، و لبّ چیز «۲» مغز او باشد، و اگر عقل را لبّ خوانند سزاوار است برای آن که پوست قشر تن است، و سینه قشر دل است، و دل قشر عقل است. اگر آنچه در یک قشر باشد لبّ بود، آنچه در سه قشر باشد اولی و احرى که لبّ بود، و اینکه بر سبیل تشبیه باشد.

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ [۳۶۴- ر]

أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ، هر «۳» نفقه‌ای که کنی از آنچه خدای واجب «۴» کرد بر شما یا نذری که شما واجب «۵» کردی بر خود. و

«نذر» عقد الشیء علی النفس باشد، و آنکه منعقد باشد که گوید: لله علی کذا «۶» ان کان کذا، خدای را بر من فلان چیز «۷»

است از حجّ و روزه و نماز و صدقه اگر فلان [کار]

«۸» بیاشد، بر اینکه اتفاق اصحاب است و بیشتر فقها.

و بنزدیک بعضی اصحاب «۹» ما، «نذر» منعقد شود، و اگر چه مطلق باشد، چنان که گوید: لله علی کذا، و اگر چه نگوید: ان کان کذا، چون چنین گوید، [وفا]

«۱۰» واجب بود به آن، و اگر ذکر خدای نکند و گوید: علی کذا، او: «نذرت»، او:

«عاهدت نفسی»، و آنچه به اینکه «۱۱» ماند، وفا کردن به آن مستحب بود.

و «نذر» بر وجوه «۱۲» باشد: یکی آن بود که نذر کند با خدا بر ادای واجبات یا اجتناب «۱۳» بعضی مقبحات، یا فعل بعضی خیرات و طاعات، وفا به اینکه واجب بود و اینکه نذر طاعت باشد.

و نذر «۱۴» دیگر نذر معصیت بود، و آن چنان باشد که نذر کند با خدا که واجبی «۱۵»

(۱). آج، لب و.

(۲-۴). تب، آج، لب، فق، مب، مر: چیزی.

(۳). همه نسخه بدلها: هر آن.

(۵). مج، وز، دب، آج، لب، مب: بواجب.

(۶). مج، وز و اگر چه بگوید، مر و اگر چه نگوید.

(۷). لب، فق: خیر.

(۸). اساس، مج، وز: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۹). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: علماء، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). تب: دب: بدین.

(۱۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: بر سه نوع، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۳). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: امتناع، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: اما نوع، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۵). اساس که در اینکه مورد کلمه زیر و ضیالی رفته و نو نویس است: که واجبات خود، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۷۶

نکند [یا قیچی]

«۱» بکند یا نذر کند که هر گه که او را معصیتی میسر شود کاری کند از خیر، اینکه جمله نذر معصیت باشد، وفا کردن به او واجب نباشد.

و بعضی «۲» دگر آن بود که: نذر کند بر کاری از کارهای مباح و حلال «۳» چون شرکت و سفر «۴» و تجارت و صناعت و تزویج و تزویج، نگاه کند اگر صلاح باشد کردن آن وفا کردن به آن واجب بود، و اگر مصلحت نباشد «۵» کردن آن وفا کردن به آن واجب نبود، و در مخالفت آن کفارت واجب نباشد. و به کفارت یا برده‌ای آزاد کند یا شصت مسکین را طعام دهد، یا دو ماه پیوسته روزه دارد بر سبیل تخیر، اینکه «۶» کفارت نقض نذر باشد.

و اصل کلمت از خوف است، يقال: نذرت بالقوم اذا علمت بهم و بکيدهم فاستعددت لهم و انذرت فلانا اذا اعلمته «۷» بما تخوفه به، و منه: [۳۶۴-پ]

النَّذير و المنذر، [برای آن که «۸» نذر بر «۹» آن زنده که ترسد که مبادا «۱۰» که تقصیر افتد در آن، و نذرت النَّذر اذا عقدته علی نفسک]

«۱۱». و نذر و عهد و عقد متقارب المعنی است، و حکم «۱۲» نذر و عهد در شرع یکی است، قال الشاعر «۱۳»:

هم يندرون دمی و ان ذر ان لقيت بأن اشدًا
فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ، «ما» مجازات راست فی نحو قولک: ما تصنع اصنع، هر نفقه‌ای که کنی یا نذری که ببندی «۱۴» خدای تعالی دانند. و «فا» برای جزای شرط

- (۱). اساس: ندارد، با توجه به تب افزوده شد.
- (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: و نوعی، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۳). همه نسخه بدلها کلمه «و حلال» را ندارد.
- (۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: و بیع، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۵). همه نسخه بدلها: نبود.
- (۶). اساس: آن، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۷). آج، لب، فق: اعلمته. [.....]
- (۸). مج، وز، دب، آج، لب بند.
- (۹). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: برای.
- (۱۰). مج، وز، دب، آج، لب، فق: نبادا.
- (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
- (۱۲). تب، آج، لب، فق، مب، مر هر دو اعنی، مج، وز: و معنی هر دو اعنی.
- (۱۳). تب شعر.
- (۱۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: کنید، مج، وز، آج، لب: ببندید، تب: بندید، دب: که کنی و بندی، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۷۷

آمد، چون جزای شرط جمله‌ای اسمی بود «۱» حاجت باشد به «فا» تقول: ما تصنع فأتی عالم به، و ان تفعل خیرا فأتی «۲» مجازیک «۳» علیه «۴».

وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ، [انصار]

«۵»، جمیع نصیر باشد کشریف و اشراف، و حبیب و احباب، و قیاس جمع او بر فعلاء باشد، چون علماء و ظرفاء. و قوله: فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ، رد «۶» الی اقرب المذکورین، و مثله قوله: وَ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا «۷»، اگر چه در پیش ذکر دو چیز رفته است، رد «۸» کنایت با نزدیکتر مذکور کرد، و اگر خواهی رد کنی با «ما» فی قوله «۹»: وَ مَا أَنْفَقْتُمْ، و

مثله قوله «۱۰»: «وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ» (۱۱)، و لم يقل: بهما «۱۲».

إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ، اگر صدقات آشکارا دهی نیک چیز «۱۳» است آن. سبب نزول آیت آن بود که پرسیدند از رسول- علیه السلام- که: صدقه به سرّ دهی «۱۴» اولیتر بود یا آشکارا «۱۵»! خدای تعالی [اینکه]

«۱۶» آیت فرستاد و گفت: اگر صدقه آشکارا دهی نیک چیز است آن، و اگر پنهان دهی به درویشان آن بهتر باشد شما را. و قوله: فَنِعِمَّا «۱۷»، «نعم» در اصل نعم بوده است و «ما» نکره است غیر موصوفه و لا- موصوله، و التّقدير: فَنِعْمَ شَيْئًا هِيَ، علی تقدیر: فَنِعْمَ الشَّيْءُ شَيْئًا هِيَ. و محلّ «ما» نصب است علی التّمييز فی نحو قولک: نعم رجلا زید، و تقدیر چنین باشد که: نعم الرّجل رجلا- زید، و مثله قوله تعالی: سَاءَ مَثَلًا «۱۸»، ای ساء المثل مثلا. مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا «۱۹»، چون «ما» در آمد خواستند تا ادغام کنند تخفیف را، «میم» «۲۰»

(۱). همه نسخه بدلها: باشد.

(۲). همه نسخه بدلها: فانا.

(۳). همه نسخه بدلها بجز تب: مجاز بک.

(۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: و قوله، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به دب افزوده شد.

(۶). آج الکناية.

(۷). سوره توبه (۹) آیه ۳۴. [.....]

(۸). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: اما، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). تب تعالی.

(۱۰-۱۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۳۱.

(۱۲). آج، فق: بها.

(۱۳). تب، دب، آج: چیزی.

(۱۴). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۱۵). همه نسخه بدلها بجز مر: باشکارا.

(۱۶). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۷). همه نسخه بدلها هی.

(۱۸-۱۹). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۶.

(۲۰). مج را، دب: تخفیف کردند و میم را.

صفحه : ۷۸

ساکن کردند و «عین» ساکن بود با اصل خود بردند که «نعم» است علی وزن فعل، و «میم» که لام الفعل است ساکن بکردند و آنگه ادغام کردند «نعمًا» شد.

و حسن بصری بی ادغام خواند: فَنِعْمَ مَا، و ابو عمرو و نافع- نه «۱» به روایت ورش- و عاصم به روایت ابو بکر [۳۶۵-ر]

و ابو جعفر و شبیه خواندند: «فَنِعْمًا «۲»» به کسر «نون» و اختلاس حرکت عین بین الحركة و السکون، و در سوره النساء همچنین

فی قوله: إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا يَعِظُكُمْ بِهِ «۳»، و مثله

قوله «۴»- عليه السلام: نعما بالمال الصالح للرجل الصالح.

و ابن عامر [و حمزه]

«۵» و کسائی و خلف خواندند: «فنعما»، به فتح «نون» و کسر «عین». و در شاذ، اعمش «۶» و یحیی و ثاب و ابن کثیر و یعقوب به کسر «نون» و «عین» خواندند، و در شاذ طلحه بن مصرّف و ایوب.

وَ إِنْ تُخْفُوها، و اگر باز پوشی. و «اخفا» پوشانیدن «۷» باشد، و اخفا نیز اظهار بود «۸»، و کلمت از اضداد است. و گفته‌اند: «اخفا» ستر «۹» باشد، و «اختفا» اظهار باشد- ذکره ثعلب. حق تعالی گفت: هر دو نیک باشد «۱۰» چون برای خدای بود، و لکن صدقه سرّ بهتر باشد.

و در خبر می آید که رسول- علیه السلام- گفت:

صدقة السرّ تطفئ غضب الرب

، یعنی صدقه سرّ «۱۱» خشم خدای بنشانند، و در دگر خبر:

«۱۲» «۱۳» تطفئ الخبيثة «كما تطفئ» الماء النار و تدفع سبعين بابا من البلاء

، گناه را بنشانند چنان که آب آتش را و هفتاد نوع بلا «۱۴» بگرداند.

(۱). دب، مب: ندارد.

(۲). تب، مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: فنعما.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۵۸. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها: قول النبی.

(۵). اساس: کلمه زیر وصالی رفته است، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). دب و نخعی.

(۷). همه نسخه بدلها: پوشیدن.

(۸). همه نسخه بدلها: باشد.

(۹). فق، مر: سرّ.

(۱۰). تب: است.

(۱۱). تب: پنهان.

(۱۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: الذنوب (در حاشیه: الذنب)، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۳). تب: یطفئ.

(۱۴). تب، آج، لب، مر، فق را.

صفحه : ۷۹

ابو هریره روایت کند که «۱» رسول- علیه السلام «۲»- گفت: فردای قیامت خدای تعالی هفت «۳» کس را در سایه عرش سایه «۴» کند آن جا که سایه نبود «۵» جز سایه عرش:

اول امام عادل را، دوم جوانی که او «۶» در طاعت خدای تعالی پرورده شده باشد.

و مردی که او را دل به مسجد باشد. و دو مرد [را]

«۷» که با یکدیگر دوستی کنند برای خدای تعالی، مواصلتشان فی الله باشد و مفارقتشان فی الله. و مردی که او را زنی ذات جمال با خود دعوت کند به فساد، او «۸» رها کند «۹» او را برای خدای تعالی. و مردی که به دست راست صدقه‌ای دهد از دست چپ پوشیده دارد. و مردی که در خلوت خدای تعالی را یاد کند «۱۰» از ترس خدای بگریزد. وَ يُكْفِّرُ «۱۱» فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ، برای آن که او جزای شرط است و محلّ او جزم بود.

(۱). همه نسخه بدلها: از.

(۲). همه نسخه بدلها که او.

(۳). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: چند، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: جای، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد، مب: عرش بدارد و سایه.

(۵). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: که باشد، مب: که جز سایه عرش، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). دب: جوانی را که.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). تب: ندارد.

(۹). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: دعوت کند و بعد از آن رها کند، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). آج، لب، فق، مب، مر و.

(۱۱). اساس، مچ، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: نکفر، با توجه به تب و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۱۲). تب، مچ، وز، آج، لب، فق، مر: گناه او شود، مب: گناهان او شود.

(۱۳). اساس: خوانند، با توجه به تب تصحیح شد.

صفحه : ۸۰

و قوله: مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ، «من» برای تبعیض است تا مکلف مغری «۱» نشود به قبیح، و به اعتماد صدقه بر معصیت دلیری نکند «۲». و گفته‌اند: زیادت است. و بیشتر علما گفته‌اند «۳»: آیت «۴» در باب صدقه تطوع است، برای آن که «۵» اجماع علما است که: زکات فریضه اظهارش اولیتر از اخفا باشد برای دو «۶» وجه: یکی برای نفی تهمت تا مردم نگویند «۷» اینکه مرد زکات نمی‌دهد «۸» فاسق است از او تبرا کنند. دون تا مردمان بینند «۹» به او اقتدا کنند، چنان که نماز فریضه در مسجد به جماعت فاضلتر [و اولیتر]

«۱۰» بود از آن که در خانه تنها، و نوافل در خانه اولیتر بود تا از ریا دورتر باشد.

و عمّار دهنی روایت کرد که از باقر- علیه السلام- که او گفت مراد بقوله تعالی: إِنْ تُبَدُّوا الصَّدَقَاتِ، زکات فریضه است، وَ إِنْ تُخْفُوها مراد صدقه تطوع است، و اسم صدقه هر دو را شامل است فی قوله: إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ لِلْفُقَرَاءِ «۱۱».

سويد الكلبي روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او را «۱۲» پرسیدند از: جهر در قراءت و اخفات، گفت: آن «۱۳» چون صدقه است إِنْ تُبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعْمًا هِيَ وَ إِنْ تُخْفُوها وَ تُؤْتُوها الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ. و اگر اینکه خبر درست بود، رسول- علیه

السلام- آنکه «۱۴» گفته باشد که مردم مخیر بودند در قراءت از میان جهر و اخفات.

- (۱). اساس، دب، فق، مب: معزی، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۲). اساس: نکنند، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۳). معج، وز، آج، لب، فق، مب: گفتند.
- (۴). اساس: اینکه، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [...]
- (۵). اساس اینکه، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.
- (۶). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: چند، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۷). همه نسخه بدلها بجز تب که.
- (۸). همه نسخه بدلها: زکات ندهد.
- (۹). تب: بینند، همه نسخه بدلها و.
- (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
- (۱۱). سوره توبه (۹) آیه ۶۰، همه نسخه بدلها و.
- (۱۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: چون، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۱۳). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: که قراء، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۱۴). چاپ شعرانی (۲/۳۸۲): درست بود از رسول علیه السلام [نزد] آنکه.

صفحه : ۸۱

عقبه بن عامر روایت کرد «۱» که رسول- علیه السلام- گفت:

«المسر» بالقرآن كالمسر» بالصدقة، و الجاهر بالقرآن كالجاهر بالصدقة

، گفت «۴»: آن کس که قرآن خواند در سرّ چنان بود که آن کس که صدقه دهد به سرّ. و آن کس که به آواز بلند خواند، چنان بود که آن کس «۵» صدقه دهد آشکارا «۶».

علی بن طلحه روایت کرد از عبد الله عیّاس «۷» که او گفت: صدقه تطوّع را در سرّ بر صدقه آشکارا چندان تفاوت است که یکی از اینکه هفتاد ضعف آن باشد، و صدقه فریضه در سرّ بر «۸» علانیه به بیست و پنج ضعف افزون است، و همچنین جمله فرایض و نوافل. وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ، و خدای به آنچه شما می کنی دانا و آگاه است.

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ، کلبی گفت: رسول- صلی الله علیه و علی آله- برفت تا عمره آرد- عمره ای که او را قضا شده بود- و اسماء بنت ابی بکر با او بود، و مادرش قتیله [۳۶۶- ر]

و جدّه یش «۹»، بیامدند و از او چیزی خواستند- و ایشان مشرک بودند. او گفت: من چیزی به شما ندهم تا دستوری با «۱۰» رسول خدای نبرم که شما بر دین ما نه ای «۱۱». آنکه دستوری با رسول خدای بود که شاید که اینان را چیزی بدهم! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. رسول- علیه السلام- گفت: آیت آمد به جواز اینکه، از صدقه سنّت چیزی به ایشان ده.

کلبی روایتی دگر «۱۲» آورد و گفت: جماعتی مسلمانان بودند که ایشان را خویشان و پیوستگان بودند از جهودان، و با ایشان مبرّت کردند و برایشان نفقه کردند. چون مسلمان شدند آن خیر و بر وصلت باز گرفتند «۱۳»، رسول- علیه السلام- را

گفتند که: شاید که چیزی به اینان دهیم! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

(۱). همه نسخه بدلها: روایت کند.

(۲). مب، مر: المس.

(۳). مب، مر: کالمس.

(۴). اساس: یعنی، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها که.

(۶). همه نسخه بدلها: صدقه آشکارا (تب: باشکارا) دهد و.

(۷). دب از رسول (ص) و آله.

(۸). دب: و.

(۹). تب، آج، لب، فق، مب، مر: جدهاش.

(۱۰). تب: بنزد.

(۱۱). اساس: نهی/ نه‌ای، تب، مر: نه‌اید.

(۱۲). تب، مچ، وز، دب، فق: روایت دیگر.

(۱۳). آج، لب، باز گرفتندی.

صفحه : ۸۲

سعید جبیر گفت: مسلمانان عادت داشتندی که صدقه به درویشان اهل ذمّت دادندی. چون درویشان مسلمانان «۱» بسیار شدند آن باز گرفتند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ.

وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ، مراد به «هدی» در آیت توفیق و لطف است که به خدای تعالی تعلق دارد که عند آن بنده ایمان آرد تا نزدیکتر باشد. اینکه بر رسول نیست، بر خداست، [و اینکه]

«۲» خود رسول نتواند کرد. و مراد به «هدی» بیان و دعوت نیست، که هدی «۳» بیان و دعوت بر رسول است.

عمر عبد العزیز روایت کند که یک روز «۴» عمر خطاب پیری را دید از اهل ذمّت که بر در سرایی سؤال می‌کرد. عمر گفت: انصاف نیست که ما از تو جزیت می‌ستدیم تا جوان بدی، چون پیر شدی صدقه به تو ندهیم، آنگه اجرایی پدید کرد از بیت المال، خدای تعالی گفت: هدای مردمان که ایمان دارند یا ندارند «۵» بر تو نیست، و لکن خدای تعالی هدایت دهد از باب الطاف و توفیق آن را که خواهد.

وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا نُفْسِكُمْ، و آنچه شما نفقه کنی از مال برای خود کنی.

«ما» هم جزای است برای آن «۶» در جوابش «فا» باز آمد. وَ مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ، اینکه «ما» نفی است، و شما نفقه جز برای خدای نمی‌کنی «۷». و مراد به «وجه» در آیت رضای خداست.

وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفِّ إِلَيْكُمْ، «ما» اینکه جا «۸» نیز مجازات راست، يُؤَفِّ إِلَيْكُمْ جزای اوست «۹» برای آن هر دو مجزوم است، و آن جا که «ما» [حرف]

«۱۰» نفی است، «نون» بر جای است، و اینکه دو جای ساقط است به جزم شرط و جزاء هر چه نفقه کنی از مال جزا «۱۱» و مکافات آن تمام بدهند شما را. وَ أَنْتُمْ لَا تَطْلَمُونَ، ای

(۱). آج: مسلمان.

(۲). اساس: کلمه زیر وصالی رفته است، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). چاپ شعرانی (۲/۳۸۳): هدای.

(۴). وز، آج، لب، فق، مب، مر: که روزی.

(۵). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: ایمان داری یا نداری. [...]

(۶). تب که.

(۷). اساس: نکنی، تب، مج، وز، مب، مر: نمی کنید، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: جایگاه.

(۹). تب و.

(۱۰). اساس: ندارد، دب: حروف، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). مر: اجر.

صفحه : ۸۳

لا تنقصون، و هیچ نقصان نکنند شما را و بر شما هیچ ظلم نکنند و حقتان باز نگیرند، من قوله تعالی: آتت أكلها و لم تظلم منه شيئاً^(۱)، [۳۶۶-پ]

ای لم^(۲) تنقص. و اینکه آیت لا بد مخصوص باشد به صدقه تطوع، برای آن که زکات [واجب]

«۳» جز به مؤمنان مستبصر ظاهر ستر نشاید دادن از «۴» آنان که در آیت مذکوراند فی قوله: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ^(۵)، مگر مؤلفه قلوبهم که ایمان در حق ایشان معتبر نیست.

آنگاه «۶» قدیم - جلّ جلاله - بیان کرد که صدقه فریضه [و سنت]

«۷» به که باید دادن و به که اولیتر بود، گفت: لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، و مبتدا در آیت «۸» محذوف است، و

تقدیره «۹»: لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ حق واجب فی اموالکم، گفت: آن درویشان که ایشان محصر «۱۰» و عاجز و

ممنوع «۱۱» باشند به ضعف و ابتلاء و شیخوخیت «۱۲» و قلمت ذات الید از آن که کاری نتوانند کردن «۱۳» تا «۱۴» در زمین

خدای بروند و ایشان فقراى مهاجریان «۱۵» بودند بنزدیک چهار صد مرد بودند، ایشان را در مدینه سرایی نبود و مسکنی و

ملکی و ضیعتی و عشیرتی و مالی و صنعتی. همه روز و شب در مسجد بودند، اگر کسی ایشان را کاری فرمودی بکردندی

و الا همه روز در مسجد نشسته «۱۶» بودندی و گاهگاهی «۱۷» استخوان خرما کوفتندی «۱۸» برای شتر مردمان،

(۱). سوره کهف (۱۸) آیه ۳۳.

(۲). اساس: ما، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳-۷). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). اساس که کلمه نو نویسی است: و، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). سوره توبه (۹) آیه ۶۰.

(۶). اساس که کلمه نو نویسی است: پس، با توجه به تب تصحیح شد، دیگر نسخه بدلها: آنگه.

- (۸). اساس که کلمه نو نویس است: مبتدا خبرش، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۹). همه نسخه بدلها: و تقدیر آن است که. [...]
- (۱۰). تب، دب: محصور.
- (۱۱). اساس که کلمه نو نویس است: و درمانده، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۱۲). مب، مر: مشخوخت.
- (۱۳). تب، دب: نتواند کردن، معج، وز: توانند کردن، آج، لب، فق، مب، مر: تواند کردن.
- (۱۴). لب، معج، وز: یا، فق: با (بدون نقطه).
- (۱۵). فق: مهاجران.
- (۱۶). اساس که کلمه نو نویس است: مدینه، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۱۷). همه نسخه بدلها: گاه گاه.
- (۱۸). همه نسخه بدلها بجز تب، دب: گرفتندی.

صفحه : ۸۴

و قرآن می آموختندی، و وقتی که رسول ایشان را در سریتی بفرستادی برفتندی، ایشان اصحاب صفه بودند، خدای تعالی قوم را تحریض «۱» کرد بر مواسات ایشان «۲»، هر کس را که چیزکی «۳» فاضل بودی از عشا به ایشان آوردی. عکرمه روایت کرد از عبد الله عباس که: یک روز «۴» رسول - علیه السلام - به «۵» اصحاب صفه بگذشت و آن فقر و مسکنت ایشان دید «۶»، گفت: هر کس از امت من که بر اینکه حال باشد که شمایی «۷»، و به آن «۸» حال راضی و قانع «۹» باشد، او فردای قیامت «۱۰» در بهشت از رفیقان من باشد.

در خبر «۱۱» می آید که: یک روز «۱۲» عمر خطاب «۱۳» هزار دینار فرستاد به سعید بن عامر، [او] «۱۴» آن بستد [و]

«۱۵» با خانه آمد دلتنگ و اندهگن «۱۶». اهل او «۱۷» او [را]

«۱۸» گفتند: تو را چه بوده است! مگر «۱۹» حادثه ای افتاد! گفت: بلی، و سخت حادثه ای؟ آنگه آن هزار دینار «۲۰» آن جا بیفگند «۲۱» گفت: اینکه به من داده اند، برخیز و آن پیرهن «۲۲» کهنه بیار. [او]

«۲۳» برفت و پیرهن «۲۴» [کهنه]

«۲۵» بیاورد پاره پاره کرد آن را، و آن زر به «۲۶» صرّه ها در بست و پیش خود بنهاد و همه شب نماز می کرد و می گریست. بامداد بیامد و بر سر راه

(۱). دب، لب، فق، مب، مر: تحریض.

(۲). اساس که کلمه نو نویس است تا، لب، مب و، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۳). دب، مب: چیزی.

(۴). تب: که روزی.

(۵). اساس که کلمه نو نویس است: بر، مب: با، توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [...]

(۶). آج، لب، فق، مب، مر: بیدید.

(۷). مب: هر کس که از امت من باشد بر اینکه حال که شما بیدید.

(۸). تب: بدان.

(۹). مب: و شاکر.

(۱۰). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۱۱). مج، وز، دب: در خبری، تب، آج، لب، فق، مر: و در خبری، مب: و در خبر.

(۱۲). همه نسخه بدلها: عبارت «یک روز» را ندارد.

(۱۳). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: عمر بن الخطاب. (۲۵-۲۳-۱۸-۱۵-۱۴). اساس: ندارد، با توجه به تب افزوده شد.

(۱۶). تب: اندوهناک، مج، وز، دب، لب، مب، مر: اندوهگین.

(۱۷). اساس: اهل البیت، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۹). آج، لب، فق، مب، مر: همانا.

(۲۰). مج، وز، دب، زر، آج، لب، فق، مر را.

(۲۱). دب، مب و. [...]

(۲۲). تب، مج، وز، دب: پیراهن.

(۲۴). تب، آج، لب، فق، مر: پیراهن، تب: پیراهنی.

(۲۶). مب: در.

صفحه : ۸۵

بنشست و آن صرّه‌ها می‌داد به درویشان تا جمله بداد.

آنکه گفت «۱» از رسول «۲» شنیدم که او گفت «۳»: روز قیامت درویشان مهاجریان «۴» در عرصات قیامت آیند «۵»، فریشتگان ایشان را گویند: به حسابگاه آید «۶» تا حساب باز دهید «۷». گویند: ما را چیزی نبود تا حساب آن باز دهیم. ایشان را به بهشت برند پیش از توانگران به پانصد سال، تا مردی از جمله توانگران در میان ایشان شود، خواهد که با ایشان به بهشت رود «۸»، فریشتگان بیایند و دست او گیرند «۹» و او را از آن میان بیرون آرند. عمر خواست تا من آن مرد باشم. به خدای که من نخواهم که همه دنیا مرا بود و من آن مرد باشم.

قوله «۱۰»: أَحَصِّرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَي حَبَسُوا وَمَنَعُوا «۱۱»، يُقَالُ: أَحَصَّرَهُ الْمَرَضُ، وَحَصَرَهُ الْعَدُوُّ. فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَي فِي طَاعَةِ اللَّهِ «۱۲». لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ، أَي سِيرًا فِيهَا. إِشَانِ نَتَوَانِدُ كَهْ فِي زَمِينِ بَرُونِدْ بِهْ سَفَرِي وَتِجَارَتِي وَطَلْبِ مَعَاشِي. وَضَرْبِ فِي زَمِينِ، [۳۶۷-ر]

کنایت باشد از سیر شدید سریع كما قال «۱۳» تعالی: وَآخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ «۱۴»، و قوله: إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ «۱۵»، قال الشاعر:

قليل المال تصلحه فيبقى ولا يبقى الكثير مع الفساد

لحفظ المال ايسر من بغاه «۱۶» و ضرب في البلاد بغير زاد

قتاده گفت معنی آن است که: خود را باز داشته باشند» (۱۷)، در راه خدا» (۱۸)، و جهاد و عبادت» (۱۹)

- (۱). دب که.
- (۲). همه نسخه بدلها بجز تب خدای.
- (۳). اساس که کلمه نو نویس است: که چون، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۴). وز، مب: مهاجران.
- (۵). آج، لب، فق، مب، مر و.
- (۶). مج، وز، دب: آیی / آید.
- (۷). دب، آج، لب، فق، مب: دهی / دهید.
- (۸). فق و.
- (۹). تب: بگیرند، وز: بگیرند.
- (۱۰). تب، مب تعالی.
- (۱۱). مب، مر: احبساوا ای منعوا. [...]
- (۱۲). تب قوله تعالی.
- (۱۳). مب الله.
- (۱۴). سوره مزمل (۷۳) آیه ۲۰.
- (۱۵). سوره نساء (۴) آیه ۱۰۱.
- (۱۶). تب، مج: نفاه.
- (۱۷). مج، وز: باز داشته.
- (۱۸). تب: خدای تعالی.
- (۱۹). دب و.

صفحه : ۸۶

خود را بر آن وقف کرده باشند، از آن با سفر و تجارت و طلب معاش» (۱) نپردازند.

ابن زید گفت: از آن که [بسیار]

«۲» جهاد کرده باشند در زمین سیر نتوانند کردن که به هر جهت که بروند همه جهان» (۳) دشمن ایشان باشند.

سعید جبیر گفت: اینان آنان بودند که با رسول» (۴) به جهاد رفتند مجروح و مبتلا و زمن شدند، نتوانستند جایی» (۵) برفتن» (۶). و

کسائی اینکه قول» (۷) اختیار کرد برای آن که محصر ممنوع بیماری و زمانت بیاشد، و محصور» (۸) ممنوع دشمن [باشد]

«۹». و الحصر و الاحصار، المنع، و منه الحصار، و منه الحصر لاحتباس البطن.

قوله تعالی: يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ، حمزه و عاصم و ابو جعفر در همه قرآن «یحسب» خوانند» (۱۰) به فتح «سین»، و اینکه اختیار

حسن» (۱۱) و اعمش و شیبیه است، و باقی قراء به کسر «سین» خوانند» (۱۲)، و هر دو لغت است. و روایت کرده‌اند که: فتح، لغت

رسول است - علیه السلام.

عاصم بن لقیط روایت کرد از پدرش که گفت: من وافد بنی الممتفق» (۱۳) بودم.

چون بر رسول «۱۴» - علیه السلام - فرود آمدیم، شبان را بخواند و گفت: گوسفندی «۱۵» برای اینان بکش. آنکه گفت: «۱۶» لا تحسبن انا انما ذبحناها» من اجلکم

، اینکه لغت به فتح «سین» گفت، به کسر «۱۷» نگفت. گفت: مپنداری که اینکه برای شما کشتم، و لکن

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: روزی، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: جماعتی، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها علیه السلام.

(۵). تب: جانبی.

(۶). مر: نتوانستن، به جایی رفتن. [.....]

(۷). اساس: کلمه مخدوش است و به صورت «قراءت را» خوانده می شود، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). تب، آج، لب، فق، مب، مر و.

(۹). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۱۰-۱۲). دب: خواندند.

(۱۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است و شعبی، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۱۳). کذا: در اساس، دب: تب: بنی المثقف، مج: بنی المنيف، وز: بنی المنتف، آج، فق، مب، مر بنی المنفق، لب: المنفق، آج

در حاشیه افزوده: بنی المصطلق.

(۱۴). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: بر رسول.

(۱۵). مج، وز، آج، فق: گوسپندی، مر بیار، دب را.

(۱۶). مج، وز، مر: اذبحناها.

(۱۷). تب، مج سین.

صفحه : ۸۷

ما را صد گوسفند «۱» هست، هر که که یکی بیفزاید بکشیم تا صد بیش نباشد.

«الجاهل»، یعنی آن که ایشان را و احوال ایشان «۲» نداند، گمان برد که ایشان توانگراند از آن که ایشان کس را سؤال نکنند، و

اگر کنند الحال نکنند در سؤال.

و «التعفف»، التّفعل من العفّة، و عفّ عن کذا اذا کفّ عنه، و تعفّف تکلف الکفّ، قال رؤبه:

عفّ عن اسرارها بعد الغسق

محمد بن المفضل گفت: بلند همتی «۳» ایشان را منع کند که جز از خداوند خود سؤال کنند و حاجت خواهند، و اینکه علوّ

همت کاری عظیم است و در هر کس نیابند «۴»، و آن را که آن باشد خود گمان برد که از او توانگرتر «۵» در جهان «۶» کس

نیست، دنیا و حطام او در چشم او وقعی ندارد و چیزی نسجد از سر همت خود. اگر به پادشاه نگرد رعیت بیند او را، امیر

بنزدیک او همان و حشم بنزدیک «۷» او همان. از اینکه جا قدیم - جلّ جلاله - رسول خود را مدح کرد که شب معراج چون

کون و کاینات بر او عرض کردند، از بلند همتی [۳۶۷-پ]

به گوشه چشم با هیچ ننگرید» (۸)، عرش با عظمت و کرسی با سعت «۹» و لوح با بسطت و قلم با جریت و بهشت با نعمت و دوزخ با سطوت، نه به اینکه طمع کرد و نه از آن بشکوهید، لا جرم قرآن مجید [ش]
«۱۰» چنین ستود که: ما زاعَ البَصْرُ وَ ما طَغى «۱۱». و آنها «۱۲» که در دور دولت او بودند، اقتدا بدو کردند و همت بلند داشتند از آن که از هر کسی بل «۱۳» از هر کسی خواهند که در آن، وضع قدر ایشان باشد، و عمر بر فقر و فاقه به سر می بردند «۱۴» و بدان «۱۵» راضی بودند، چنان که

(۱). مج، وز، آج، فق: گوسپند.

(۲). فق را.

(۳). تب ایشان.

(۴). اساس: نباشد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۵). تب: تونگرتر.

(۶). مج، آج، لب، فق، مب، مر: در همه جهان.

(۷). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیر.

(۸). دب و.

(۹). مب: با وسعت.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). سوره نجم (۵۳) آیه ۱۷.

(۱۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: و هر، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۳). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: یا، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۴). همه نسخه بدلها: به سر بردند.

(۱۵). تب: بر آن.

صفحه : ۸۸

محمد بن حازم گفت:

لطی یوم و لیلتین و لبس طمرین بالین

ایسر «۱» من نعمه لقوم اغض منها جفون عینی

و له ایضا:

اشد من فاقه و جوع مقام حرّ علی خضوع

فاطلب غنى «٢» ما بقدر «٣» قوت و انت بالمنزل الرفيع

و لا ترد ثروة بمال ينال بالذلّ و الخشوع

و ارحل «٤» اذا اجديت بلاد عنها الى الريف و الربيع

لعلّ دهرًا مضى بنحس يكرّ بالسعد في الرجوع

و در اينكه معنى «٥» بسيار گفته اند، و لكن جا معتر و نكوتر از آن كه «٦» قاضى ابو الحسن على بن عبد العزيز الجرجانى گفت،
كس نگفته است «٧»، من قصيدته «٨»:

و ما زلت منحازا «٩» عرضى جانبا من الذلّ اعتدّ الصيانة مغنما

اذا قيل هذا مشرب قلت قد ارى و لكن نفس الحرّ «١٠» تحتل الظما

انهنّها «١١» عن بعض ما لا يشينها مخافة اقوال العدى فيم او لما

فأصبح عن عيب اللئيم مسلما و قد رحى فى نفس الكريم مكرّما

فاقسم ما عزّ امرؤ حسنت له مسامرة الاطماع ان بات معدما

بقولون لى فيك انقباض و انما راوا رجلا «١٢» عن «١٣» موقف الذلّ محجما

ارى «١٤» الناس من داناهم «١٥» هان عندهم و من اسلمته عزّة النفس «١٦» اكرما

(١). مج، آج، فق، مب، مر: آنس.

(٢). تب، مج، وز، لب، فق، مب، مر: عنى.

(٣). همه نسخه بدلها بجز دب: قدر. [.....]

(٤). تب، لب: و ارجل.

(٥). اساس كه در اينكه مورد نو نويس است شعر، با توجه به تب و ديگر نسخه بدلها زايد مى نمايد.

(٦). تب: گفته اند، نيكوتر از.

(٧). تب: الجرجانى نگفته اند.

(٨). تب: شعر.

(٩). تب، مر: منجaza.

(١٠). آج قد.

(١١). تب، لب، فق، مر: ازهنها، مع: انهنها، وز: انهنها، آج: انزهها، مب: ازهبها.

(١٢). تب: ارجلا

(١٣). اساس: من، با توجه به تب و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(١٤). تب: لدى.

(١٥). مع، وز، آج، داراهم، لب، فق، مب، مر: داراها.

(١٦). تب: عزّة النَّاس.

صفحة : ٨٩

و لم اقض حقّ العلم ان كان كلّما بدا طمع صيرته لى سلّما

و لم ابتذل فى خدمة العلم مهجتي لأخدم من لاقيت لكن لاخدما

ء اشقى به غرسا و اجنيه ذلّه اذا فاتّباع الجهل قد كان اجزما

و لو انّ اهل العلم صانوه صانهم و لو عظّموه فى النفوس لعظّما

و لكن اذلّوه«١» فهان و دنّسوا محيّا بالأطماع حتّى تجهّما

و أنّى اذا ما فاتنى الأمر لم ابت اقلب كفى اثره متندّما

و لكنّه ان جاء عفوا قبلته و ان مال لم اتبعه هلا و ليتما

و اقبض خطوى عن حظوظ كثيرة«٢» اذا لم انلها وافر«٣» العرض مكرما

و اكرم نفسى ان اضاحك عابسا«٤» و ان اتلقى بالمديح مذمّما

و كم طالب رقى بنعماه لم يصل اليه و ان كان الرّئيس المعظّما

و ما كل برق لاح لى يستفزنى و لا كلّ اهل الارض ارضاه منعما

و لكن اذا ما اضطرزني «۵» الامر لم ازل اقلب فكري منجدا ثم متهما

الى ان ارى من لا اغص «۶» بذكره اذا قلت قد اسدى على و انعما

فكم نعمه كانت على الحرّ نعمة و كم مغنم يعتده «۷» الحرّ مغرما

و ما ذا عسى الدّنيا و ان جلّ خطبها ينال «۸» به من صير الصّبر معصما

تعرّفهم بسيماهم، حمزه و كسائي به اماله خوانند «۹» و باقى به تفخيم. و «سيما» مقصور و «سيماء» «۱۰» ممدود علامت باشد، و

اصل او از سمه است، و آن علامت باشد. مجاهد گفت: علامتى كه «۱۱» ايشان را به آن «۱۲» بشناختند تواضع بود و خشوع.

ربيع و سدّی گفتند: اثر جهد و درویشی بود. ضحاک گفت [۳۶۸-ر]

: زرد رویی و نحافت اندام. ابن زید گفت: خلق جامگی. یمان گفت: سکینه و وقار با

(۱). همه نسخه بدلها: اذا لوه. [.....]

(۲). تب، مج: غریبه.

(۳). دب: وافد، مب، مر: واقر.

(۴). دب: عطسا.

(۵). وز: ما اضطرانی.

(۶). تب: اغض.

(۷). وز: یقیده.

(۸). آج: تنال.

(۹). دب: خواندند.

(۱۰). تب، دب، مب: سیماء.

(۱۱). همه نسخه بدلها: علامت ايشان كه.

(۱۲). مج، وز: باز بشناختند.

صفحه : ۹۰

نحول و هزال. ثوری گفت: [شادمانی]

«۱» ايشان به درویشی. بهری دگر گفتند از اهل اشارت: غیرت ايشان بود بر درویشی. ابو عثمان گفت: ايتار آنچه دارند با

مساس «۲» حاجت بهری «۳» دگر گفتند: طيبت «۴» قلب و بشاشت روی و اظهار تجمل.

لا یسألون الناس الحافاً، عطا گفت: چون غذا داشتندی عشا نخواستندی، و چون عشا داشتندی غذا بخواستندی «۵».

اهل معانی «۶» گفتند معنی آیت آن است كه: لا یسألون الناس بوجه من الوجوه لا الحافا و لا غیر الحاف، و اینکه چنان بود كه

یکی از ما گوید: قلّ ما رأيت مثله، معنی آن باشد كه: ما رأيت مثله، و كذا قوله تعالى: فَكَلِمًا ما يُؤْمِنُونَ «۷»، و ايشان اندك و

بسیار ایمان نیاوردند، قال الشاعر «۸»:

علی «۹» لا حب لا یهدی بمناره

و اینکه طریقه مستقصی برفت فی قوله تعالی: وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیْنَ بِغَیْرِ الْحَقِّ «۱۰» و الحاح [و الحاف]

«۱۱» لجاج باشد و استقصا، و اشتقاق او من لحف الجبل و هو خشونته باشد، در طلب خشونت کار بندد.

ابن سیرین روایت کند از ابو ذرّ غفاری - رحمه الله علیه - که رسول - علیه السلام - گفت: هر که چهل درم دارد و سؤال کند او ملحف بود، یعنی الحاح کننده باشد در سؤال. و حسن بصری گفت: هر که پنجاه درم دارد توانگر بود.

ابو هریره روایت کند که رسول - علیه السلام - گفت: مسکین نه آن باشد که او را یک لقمه یا دو لقمه طعام از تو برگرداند، درویش و «۱۲» مسکین آن مرد متعفف باشد که

(۱۱-۱). اساس: کلمه زیر وصالی رفته است، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: وجود، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها: بعضی. [.....]

(۴). اساس، مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: طیب، با توجه به تب تصحیح شد.

(۵). کذا: در اساس و مج، دیگر نسخه بدلها: نخواستندی.

(۶). وز: معنی.

(۷). سوره بقره (۲) آیه ۸۸.

(۸). تب: نیاوردند، مصراع، دیگر نسخه بدلها: و قال الشاعر.

(۹). مب: و قال علی.

(۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۶۱.

(۱۲). تب: ندارد.

صفحه : ۹۱

برگش نبود که سؤال کند، و راهش «۱» بندهد «۲» که حال خود با تو بگوید «۳»، نمی خوانی:

لَا یَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا.

هم او روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: خدای تعالی دوست دارد که اثر نعمت او بر بنده [اش]

«۴» بیند، و کاره باشد اظهار بؤس و حاجت را. و مرد «۵» علیم و متعفف را [دوست دارد]

«۶»، و فاحش پلید زفان «۷» بسیار سؤال ملحف «۸» را دشمن دارد.

قیبصه بن مخارق گوید «۹»: نزدیک رسول آمدم در دیتی که بر ما لازم بود، گفت: باش نزدیک ما تا دیت «۱۰» بدهیم، یا

«۱۱» معاونت کنیم تو را بر آن «۱۲». و بدان که کس را حلال نباشد که سؤال کند الا به یکی از اینکه سه سبب «۱۳»: اما دیتی

که «۱۴» لازم باشد و او قوت ندارد [که آن دیت بدهد]

«۱۵»، سؤال کند تا [آن]

«۱۶» دیت بگذارد، آنکه نیز سؤال نکند «۱۷»، و کسی «۱۸» که او را احتیاجی رسد و مالش تلف شود او سؤال کند تا کفافی از

عیش بیابد، پس امساک کند و نیز سؤال نکند، و کسی که درویش باشد «۱۹» و او را چیزی نبود و سه کس از قوم او بر درویشی او گواهی دهند او نیز سؤال کند تا قوامی از عیش به دست آرد «۲۰» آنگه نیز سؤال نکند. و آنچه بیرون از

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: رویش، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). فق: ندهند، مب: ندهد.

(۳). تب: که حال خود گوید.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به تب افزوده شد.

(۵). تب: مردم.

(۶). اساس در اینکه مورد زیر و صالی رفته است، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [...]

(۷). همه نسخه بدلها: زبان.

(۸). اساس، آج، لب، فق، مب، مر: محلف، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). مب که.

(۱۰). آج، فق: دیتت.

(۱۱). اساس، مر: تا، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۲). تب، دب: به آن،

(۱۳). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: چیز، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۴). آج، لب، فق، مب، مر بر او.

(۱۵). اساس و همه نسخه بدلها بجز تب: ندارد، با توجه به تب افزوده شد.

(۱۶). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۷). مج، کند، دب: نکنند: آج، وز، لب، فق، مب: بکند.

(۱۸). مب: و آن کس.

(۱۹). تب، آج، لب، فق، مب، مر: بود.

(۲۰). تب: از عیش بیابد پس. [...]

صفحه : ۹۲

اینکه باشد از سؤال حرام است، خداوندش حرام خورده باشد آنچه از آن خورد.

ابو سعید خدری گفت «۱»: ما را سالی نکبتی رسید، من برخاستم «۲» و پیش رسول خدای رفتم بر آن که تا «۳» او را سؤال کنم

و از او چیزی خواهم. رسول - علیه السلام - اول که حدیث کرد چون مرا دید «۴»، اینکه بود که گفت:

من استعفف اعفاه الله و من استغنی اغناه الله و من سألنا لم ندخر عنه شیئا [نجده]

«۵»، هر که عفت کند خدای تعالی او را عقیف گرداند، یعنی هر که سؤال نکند خدای [تعالی]

«۶» او را از سؤال مستغنی کند «۷»، و هر که خویشتن از مردم «۸» بگزیراند «۹» خدای تعالی او را توانگر کند. [۳۶۸-پ]

و هر که از ما چیزی خواهد که ما را باشد بر او بخل نکنیم. من گفتم: اینکه که رسول - علیه السلام - گفت، کار بندم و سؤال

نکنم و تعفف کنم تا خدای تعالی مرا مستغنی کند از سؤال، و از رسول - علیه السلام - هیچ «۱۰» نخواستم و خدای تعالی

کفایت کرد، پس از آن چندان مال پدید آمد ما را که ما و قوم ما در آن غرق «۱۱» شدیم، و نیز حاجت نبود کسی را از ما سؤال کردن.

و رسول - علیه السلام - گفت:

«۱۲» ان الله کره لکم ثلاثا قیل و قال و کثره و السؤال و اضعاء المال و نهی عن عقوق الامهات و واد البنات و من منع وهات ، گفت:

خدای تعالی کاره شد از شما سه چیز را: گفت و گوی «۱۳» و سؤال بسیار کردن و مال ضایع کردن، و نهی کرد «۱۴» از عصیان مادر، و زنده در گور کردن دختران را «۱۵»، و از ندادن «۱۶» و گرفتن.

(۱). تب: گوید.

(۲). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: برخواستم.

(۳). تب، وز، میج، آج، لب، فق، مب: مر: ندارد.

(۴). تب، فق، مر: اول حدیث که کرد رسول علیه السلام که مرا دید، میج، مر، آج، لب: اول حدیثی که کرد رسول علیه السلام چون مرا دید.

(۵-۶). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). تب: گرداند.

(۸). همه نسخه بدلها: مردمان.

(۹). همه نسخه بدلها بجز تب: بگریزاند.

(۱۰). آج، لب، فق، مب، مر چیز.

(۱۱). مب: غرقه.

(۱۲). آج: وئوده.

(۱۳). اساس که در اینکه مورد نو نویس است، اول گفت، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۴). همه نسخه بدلها بجز تب، دب: نهی کردن.

(۱۵). همه نسخه بدلها: و در گور کردن دختران زنده. [.....]

(۱۶). وز: و از آنان دادن، دب: و ربا دادن.

صفحه : ۹۳

و رسول گفت - صلی الله علیه «۱»: دست نعمت خدای تعالی بالای «۲» همه دستهاست، آنکه [گفت]

«۳»: دست دهنده و بخشنده زور «۴» است، و دست خواهنده و گیرنده زیر است تا به قیامت. و هر که چیزی خواهد و او را حاجت نباشد، آن سؤال او روز قیامت بر روی او خراشید گیها و جراحتها شود. گفتند: یا رسول الله؟ چه مقدار باشد که مرد به آن مستغنی بود از سؤال! گفت: پنجاه درم یا بهای آن از زر.

و رسول - علیه السلام - گفت:

«۵» لا تزال المسألة بالعبد حتی یلقى الله و ما فی وجهه مضغة لحم

، گفت سؤال بنده را به جایی آرد که چون با پیش خدای شود بر روی او هیچ گوشت نبود «۶» و هر که او را نفسی بود «۷» و

خواهد که نفیس باشد نفاست کند، اعنی بخل کند به نفس خود و تکرم کند از سؤال لثیمان، که سؤال به اول مذلت است، و به میانه خوف منع، و به آخر یا منع یا منت، و هیچ آدمی که او را نفسی باشد خود را در اینکه معرض ننهد، ابن قسام گوید «۸»:

[لا تطلبین الی]

«۹» صدیق حاجه من عفّ خفّ علی قلوب العالم

انت المسود ما رزقت کفایه فاذا طلبت ذلت ذلّ الخادم
و لابی عبد الله الازدی «۱۰»:

ابا هانی لا تسئل الناس و التمس بکفیک فضل الله و الله اوسع

فلو «۱۱» تسئل الناس التراب لأوشکوا اذا قلت هاتوا ان یملوا فیمنعوا «۱۲»
و لابی هفان البصری «۱۳»:

اقسم بالله لرضخ «۱۴» التوی و شرب [ماء]

«۱۵» القلب المالحه

اعزّ للإنسان من حرصه و من سؤال الأوجه الكالحه

-
- (۱). همه نسخه بدلها بجز تب و اله.
 - (۲). تب، مج، وز: زبر، دب، آج، لب، فق، مب، مر: زور.
 - (۳). اساس: ندارد، با توجه به تب افزوده شد.
 - (۴). مج، آج، لب، فق، مب، مر: زبر.
 - (۵). اساس که نو نویس است، مزغه، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
 - (۶). اساس که نو نویس است: نباشد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
 - (۷). تب: باشد. (۱۳ - ۱۰ - ۸). تب شعر.
 - (۹ - ۱۵). اساس که نو نویس است: افتادگی دارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
 - (۱۱). اساس که نو نویس است: فلا، با توجه به مج تصحیح شد.
 - (۱۲). تب: فیمنع.
 - (۱۴). تب: لرضع.

فاستغن بالیأس و کن ذا غنی «۱» مغتبطاً بالصَّفْقَةِ الزَّابِحَةِ

الزَّهْدِ عَزَّ وَ التَّقَى سُوْدَد و رَغْبَةُ النَّفْسِ لَهَا فَاضِحَةُ

من یکن الدُّنیا به بَرَّةً فَانْهَآ یوما له ذابِحَةُ

و لمحمود الوراق «۲»:

للناس مال ولی مالان مالهما اذا تحارس اهل المال حرّاس

مالی الرضا بالذی اصیحت املکه و مالی الیأس ممّا یملک الناس

و للشافعی «۳»:

امتّ مطامعی فأرحت نفسی فانّ النفس ما طمعت تهون

و احيیت القنوع و کان میتا و فی احيائه عرض مصون

اذا طمع احلّ بقلب عبد علته مذله و علاه هون

و اینکه معنی بسیار گفته‌اند. و امیر المؤمنین «۴»- علیه السلام- نکو «۵» گفته است:

الیأس حر و الرجاء عبد

، نومیدی آزاد است و امید بنده.

وَ مَا تُتَفَقَّوْا مِنْ خَيْرٍ، «ما» مجازات راست «۶»، برای آن «فا» در جوابش آمد، و آنچه نفقه کنی از خیر، یعنی مال [۳۶۹-ر]

فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ، خدای به آن «۷» عالم است تا بر آن جزا دهد به حسب استحقاق.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً «۸»، مجاهد روایت کند از عبد الله عیّاس که او گفت: آیت در «۹» امیر

المؤمنین علی [علیه السلام]

«۱۰» آمد که او چهار درم داشت: یکی به شب بداد «۱۱» و یکی به روز، و یکی پنهان و یکی آشکارا، [خدای تعالی اینکه

آیت فرستاد و از او باز گفت که: آنان که مالهای خود نفقت کنند

(۱). تب: ذاغنا. [...].

(۲). تب: لمحمود وراق شعر.

(۳). اساس رحمه الله، که با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید، تب: قال الشافعی شعر.

(۴). تب علی.

(۵). تب: نیز، آج، لب: نیکو.

(۶). معج: مجازات است.

(۷). معج، وز: خدای تعالی بدان.

(۸). معج، آج، لب، فق، مب، مر الایه.

(۹). تب شأن.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). اساس که نو نویس است: صدقه کرد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۹۵

به شب و روز پنهان و آشکارا]

«۱»، حالت مرد «۲» اینکه دو حال باشد: از «۳» سر و علانیه، و وقت اینکه دو باشد که مردم در او بود از شب و روز، حق تعالی باز گفت که: او بر «۴» اینکه دو حال خود و در اینکه دو وقت از اینکه خیر خالی نیست، لا جرم به عاجل اینکه ثنا بستند، و به آجل «۵»: فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ، و او به امثال اینکه «۶»، آیات متضمن به مدح و ثنا بسیار دارد.

ابو اسحاق روایت کرد از یزید بن رومان که گفت: ما نزل فی احد من القرآن ما نزل فی علی بن ابی طالب «۷»، از قرآن آنچه در حق امیر المؤمنین علی «۸» آمد در حق هیچ کس نیامد. و بدان منگر که درم به عدد چهار بود که او داد، که حق تعالی آن را مالها خواند برای آن که از سر اخلاص و صفای عقیدت بود، برای اینکه رسول - علیه السلام - گفت:

سبق درهم مائة الف درهم

[گفت]

«۹»: یک درم باشد «۱۰» که سابق [بود]

«۱۱» صد هزار درم را. گفتند: یا رسول الله؟ و آن کدام درم باشد که یکی از او صد هزار را سابق بود! گفت: مردی دو درم دارد، یکی بهتر بگریند و برای خدا بدهد، و مردی مال بسیار دارد از عرض «۱۲» آن مال صد هزار درم بدهد، آن یک درم او بهتر باشد که صد هزار درم «۱۳» اینکه.

[بن جبیر]

«۱۴» روایت کنند «۱۵» از ضحاک که اصحاب صفه را حاجتی ماس پیدا شد. عبد الرحمن عوف مالی بسیار بیاورد «۱۶» و برایشان صرف کرد، و [در شب]

«۱۷»

(۱). اساس، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). آج، لب، فق، مب، مر بر.

(۳). معج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد.

(۴). اساس که نو نویس است: در، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [...]

(۵). آج، لب آن.

(۶). همه نسخه بدلها بجز تب، دب امثال.

(۷). همه نسخه بدلها گفت.

(۸). همه نسخه بدلها بجز دب علیه السلام. (۹-۱۱-۱۷). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز تب: بود.

(۱۲). آج: عوض.

(۱۳). همه نسخه بدلها بجز دب: ندارد.

(۱۴). اساس: ندارد، تب: ابن جویر، دب، آج: ابن جویر، لب، فق، مب، مر: ابن جوهر، با توجه به معج و وز افزوده شد.

(۱۵). اساس که نو نویس است: روایت است، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۶). معج: بر آورد.

صفحه : ۹۶

امیر المؤمنین علی پیامد و ایشان را وسقی خرما آورد- و وسقی شصت صاع بود^(۱)- دوست ترین اینکه دو صدقه بنزدیک خدای تعالی صدقه امیر المؤمنین علی بود، و در باب او اینکه آیت آمد که: الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ^(۲)- الایة. و بعضی دگر مفسران گفتند: آیت در حق مرابطان آمد که اسبان^(۳) در راه خدای و جهاد کفّار باز بستند و برایشان نفقه می کردند به شب و روز پنهان و آشکارا.

عبد الله بن عرب روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: شیطان گرد سرایی نگردد که در آن جا اسبی تازی [بسته] بود^(۴).

و از ابو ذر غفاری روایت کردند که^(۶): روزی اسبی چند دید نکو، گفت:

خداوندان اینکه اسبان آناند که خدای تعالی در حق ایشان گفت: الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً.

عبد الله الصّنعانی روایت کند^(۷) از عبد الله عیّاس که او گفت: الایة نزلت فی علف الخیل، آیت در باب علف اسبان فرود آمد^(۸).

ابو شریح روایت کند^(۹) از ابو الفقیه که او گفت: هر [کس]

«۱۰» که «۱۱» اسبی در ره خدای [تعالی]

«۱۲» باز بندد، به هر موی که از آن اسب بیفتد^(۱۳)، حق تعالی او را حسنه ای^(۱۴) بنویسد. و ابو هریره هر کجا اسبی فربه بدیدی، اینکه آیت بخواندی، و چون اسبی لاغر دیدی نخواندی^(۱۵).

اسماء بنت یزید روایت کند که رسول- علیه السلام- گفت: هر که او اسبی در ره خدای^(۱۶) باز بندد و بر او نفقت کند احتساب را سیری و گرسنگی و سیرابی و تشنگی و بول و روث آن است روز قیامت در ترازوی او بود، و معنی آن است که:

به

(۵-۱). همه نسخه بدلها: باشد.

(۲). همه نسخه بدلها باللیل سراً و علانیة.

(۳). آج، لب، فق، مر: که ایشان، مب: که ایشان اسبان. [.....]

(۱۲-۱۰-۴). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱-۶). اساس با خطی متفاوت از متن و در بالای کلمه افزوده: رسول.

(۹-۷). همه نسخه بدلها: کرد.

(۸). تب او.

(۱۳). مج، وز: بیوفتد.

(۱۴). مج، وز، آج، لب، فق، مب: حسنه.

(۱۵). مج، وز، آج، لب، فق: نبخواندی، مر: نگفتی.

(۱۶). تب عز و علا، دیگر نسخه بدلها تعالی.

صفحه : ۹۷

هر حالتی از حالات آن اسب خدای تعالی منفقش را صدقه‌ای «۱» می نویسد.

مکحول روایت کرد که «۲» رسول - علیه السلام «۳» - گفت: آن کس که بر اسب جهاد نفقت کند، همچنان [۳۶۹-پ] بود که دست به صدقه گشاده.

فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ، اخفش گفت: چون اسم موصول را صله [ای که آید]

«۴» به فعل آید در خبر مبتدا «فا» در آید، برای آن که کلام متضمن شرط باشد، و تقدیر چنین بود که:

من انفق فلهم اجرهم. و «اجر» برای آن گفت تا بدانند که رنج ایشان ضایع نیست.

و عِنْدَ رَبِّهِمْ برای آن گفت: تا بدانند که فایت نیست. وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ برای آن گفت تا واثق «۵» باشند بر

آن «۶» که ایشان را ثواب خواهد بودن و عقاب نخواهد بودن، از مَضْرَتِ عِقَابِ «۷» ایمن باشند اینکه جا خایف باشند که: إِنَّا

نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا «۸» و: يَخَافُونَ يَوْمًا «۹» تا آن جا ایمن باشند که: فَوْقَهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ «۱۰» و اینکه جا حزین باشند که دانند

که:

ان الله يحب كل قلب حزین

، و: إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ «۱۱»، تا آن جا نباشند که: وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

و قول آنان که گفتند: آیت در باب اسب «۱۲» مجاهدان آمد هم به امیر المؤمنین علی لا یقتر است، برای آن که آن مقاسات و

مکابدت که در ره خدای او کرد کس نکرد، [و]

«۱۳» اگر اسب مجاهد «۱۴» را برسد، مرد مجاهد «۱۵» را بهتر رسد «۱۶»، و اگر آنچه به چهار پای دهند اینکه موقع دارد آن

واقع تر باشد که به مؤمنی دهند - و الله اعلم [بمراده]

«۱۷».

(۱). اساس، دب، آج، لب، فق، مب، مر: صدقه.

(۲). همه نسخه بدلها: از.

(۳). همه نسخه بدلها که او.

(۴). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). تب و استوار، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا استوار و واثق.

(۶). همه نسخه بدلها: به آن. [.....]

(۷). دب: عذاب.

(۸). سوره دهر (۷۶) آیه ۱۰.

(۹). سوره نور (۲۴) آیه ۳۷.

(۱۰). سوره دهر (۷۶) آیه ۱۱.

(۱۱). سوره قصص (۲۸) آیه ۷۶.

(۱۲). تب: اسبان.

(۱۳). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۴). همه نسخه بدلها بجز تب: مجاهدان.

(۱۵). آج، لب، فق، مب، مر آن.

(۱۶). اساس که نو نویس است: چون نرسد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۷). اساس که نو نویس است، ندارد، با توجه به تب و مج افزوده شد.

صفحه : ۹۸

[قوله تعالى]

:«۱»

[سوره البقره (۲): آیات ۲۷۵ تا ۲۸۱]

[اشاره]

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷۵) يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ (۲۷۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۷۸) فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ (۲۷۹) وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۸۰) وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۸۱)

[ترجمه]

آنان که خوردند «۲» ربا را بر نخیزند مگر چنان که برخیزد آن کس بزده باشد «۳» او را دیو از دیوانگی، آن به آن باشد «۴» که ایشان گفتند «۵» فروختن چون ربا باشد، و حلال کرد خدا فروختن «۶» و حرام کرد ربا «۷»، هر که «۸» آید بدو پندی از پروردگارش باز ایستد او را بود آنچه گذشت «۹» و کار وی با خداست، و هر که با سر آن شود «۱۰» ایشان اهل دوزخ اند در آن جاودانه «۱۱» باشند.

ببرد خدای ربا [را]

«۱۲» و پیرورد «۱۳» صدقه‌ها را، و خدای دوست ندارد هر کافری «۱۴» بزهکار را.

آنان که ایمان آورند «۱۵» و کارهای نیکو کنند «۱۶» و به پای دارند «۱۷» نماز [را]

«۱۸» و بدهند «۱۹» زکات ایشان را بود مزد [ایشان]

«۲۰» نزدیک خدای ایشان، و نه ترسی بود بر ایشان و نه [ایشان]

«۲۱» اندوهگن «۲۲» شوند.

ای آنان که بگرویده‌ای بترسید از خدا و رها کنید آنچه بماند از ربا اگر «۲۳» ایمان دارید.

(۱). اساس که نو نویس است، ندارد، با توجه به تب و مج افزوده شد.

(۲). تب، آج، لب، فق: می‌خورند.

(۳). آج، لب، فق: آن که ناقص عقل گرداند. [.....]

(۴). تب، مج، وز: است.

(۵). تب، به حقیقت که.

(۶). تب را.

(۷). تب: به سود دادن را.

(۸). تب: پس هر که.

(۹). تب: بگذشت.

(۱۰). اساس که نو نویس است: هر که باز گردد: با توجه به تب، مج، وز تصحیح شد.

(۱۱). تب: جاوید، مج، وز: همیشه، آج، لب، فق: جاودانه. (۲۱-۲۰-۱۸-۱۲). اساس: ندارد، با توجه به تب، مج افزوده شد.

(۱۳). اساس که نو نویس است: بیفزاید، با توجه به تب، مج، وز تصحیح شد.

(۱۴). آج، لب، فق: ناگرویده.

(۱۵). تب، مج، وز: آوردند.

(۱۶). مج: آج، لب، فق: کردند.

(۱۷). مج: به پای داشتند. [.....]

(۱۹). آج، لب، فق: دادند.

(۲۲). مج، وز، آج، لب: اندوهگین.

(۲۳). تب شما.

صفحه : ۹۹

اگر نکنید بدانی «۱» به کارزاری از خدا و رسولش، و اگر توبه کنید شما راست سرمایه «۲» شما، ستم نکنید [شما]

«۳» و بر شما ستم نکنند «۴».

و اگر باشد درویشی «۵»، مهلت دهید تا به دست فراخی «۶» و اگر صدقه کنید «۷» بهتر بود شما را اگر دانید «۸».

و بترسید از روزی که شما را باز برند در او «۹» با خدای، پس تمام بدهند «۱۰» هر تنی را آنچه کرده باشد، و برایشان ستم

نکنند» (۱۱).

قوله: الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا (۱۲)، حق تعالی گفت: آنان که ربا خورند. و «ربا» در لغت عرب زیادت بود، قال الله تعالى: وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا لِيُرْبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ (۱۳)، ای لا یزید، و قال عز من قائل: فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ (۱۴)، ای ارتفعت و انتفخت، و آن نیز از روی ظاهر زیادتی باشد و در شرع هم زیادت باشد جز که زیادت بر رأس المال را ربا خوانند و هر «۱۵» زیادات «۱۶» را ربا نخوانند، و اینکه از اسماء مخصوصه باشد كالصوم و الحج. بدان که خلافی نیست از «۱۷» میان اهل اسلام در تحریم ربا، و صادق-

(۱). آج، لب، فق: دانا شوید.

(۲). آج، لب، فق: اصل سرمایه مالهای.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به تب، مج، وز افزوده شد.

(۴). آج، لب، فق: و ستم مکنید برایشان.

(۵). تب: باشد خداوند درویشی، آج، لب، فق: خداوند تنگ دستی.

(۶). تب: فراخ دستی، آج، لب، فق: هنگام توانگری.

(۷). تب: صدقه دهید.

(۸). تب: که دانید.

(۹). تب: شما را با او برند.

(۱۰). آج، لب، فق: تمام داده شود.

(۱۱). اساس که نو نویس است: و ایشان نشوند ستم کرده، با توجه به تب مج، وز، تصحیح شد. [.....]

(۱۲). مج، وز، دب: الرِّبَا.

(۱۳). سوره روم (۳۰) آیه ۳۹.

(۱۴). سوره حج (۲۲) آیه ۵، سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۹.

(۱۵). تب، دب، آج، لب، فق، دگر.

(۱۶). تب، دب: زیادت.

(۱۷). همه نسخه بدلها: ندارد.

صفحه : ۱۰۰

علیه السلام- گفت: یک درم ربا بنزدیک خدای تعالی عظیمتر است از هفتاد بار زنا کردن همه با محرم خود از مادر و خواهر، و آنچه از آن حاصل شود حرام باشد و رد «۱» باید کردن «۲» با خداوندش، اگر خداوندش را نشناسد [به] «۳» صدقه بدهد برای او، و چون خداوندش را «۴» شناسد و مال ندارد که به او دهد، یا «۵» حلالی بخواهد «۶» از او اگر حلالش کند یا مصالحت کند با او بر چیزی.

و ربا نباشد میان پدر و فرزند و «۷» میان بنده و خداوند، و نه از میان زن و شوهر «۸»، و نه از میان مسلمان «۹» و اهل حرب، برای آن که مال ایشان غنیمت است «۱۰»، و از میان مسلمان «۱۱» و اهل ذمت ربا باشد برای آن که مال ایشان غنیمت نیست. و ربا نباشد الا در مکیلات و موزونات بنزدیک ما و «۱۲» ابو حنیفه و اصحابش و اهل عراق، و مذهب شافعی و اهل حجاز آن

است که: ربا نباشد الا در اثمان از زر و سیم، و در مأكول و مشروب. و «۱۳» مذهب مالک آن است که: ربا در آن باشد که قوت را شاید و به قوت بخورند، و در اثمان ربا نگویند «۱۴».

و آنچه مکیل یا موزون باشد بیع «۱۵» آن درست نباشد چون جنس یکی بود «۱۶» الا مثلا بمثل «۱۷» یدایید. و تفاضل در او ربا بود و حرام باشد، مثال او چنان که دیناری به دیناری و درمی به درمی، و چهار یکی «۱۸» گندم با «۱۹» چهار یکی «۲۰» گندم یا به جو، برای آن که جو و گندم در اینکه باب چون یک جنس باشد و جز بنقد نشاید و بنسبه «۲۱» روا

(۲-۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: و واجب است رد کردن، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). اساس که نو نویس است: و اگر او را، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). دب: باید که.

(۶). مج، وز: تا حلالی نخواهد.

(۷). تب، آج، لب، فق، مب از.

(۸). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: شوی.

(۹). تب: مسلمانان. [.....]

(۱۰). همه نسخه بدلها: باشد.

(۱۱). تب، دب، آج، لب، فق: مسلمانان.

(۱۲). تب، مج، وز، فق، مب بنزدیک.

(۱۳). آج، لب، فق، مب، مر در.

(۱۴). تب، دب: نگوید.

(۱۵). دب از.

(۱۶). دب: باشد.

(۱۷). اساس که نو نویس است با خطی متفاوت از متن و، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۲۰-۱۸). تب: چاریکی.

(۱۹). تب، مج، وز: به.

(۲۱). اساس که نو نویس است: نسبه، با توجه به تب، مج، وز، دب تصحیح شد.

صفحه: ۱۰۱

نبود، و تفاضل در او روا نبود لا نقدا و لا نسیه.

و چون جنس مختلف شود تفاضل روا بود، چنان که دو «۱» درم نقره به دیناری، یا درمی نقره به دو دینار، و لکن چون «۲» بنقد نشاید بنسبه روا نبود، و کیله ای گندم به دو کیله «۳» گاورس «۴» یا برنج یا جنسی دیگر که نه گندم یا جو باشد «۵» روا بود بنقد، و بنسبه «۶» روا نبود.

و آنچه کیل و وزن در آن نشود تفاضل در او روا بود، چنان که جامه ای به دو جامه و بنده ای به دو بنده و اسپه ای به دو اسپه بنقد، و بنسبه روا نبود «۷»، و اگر هر یکی را علی حده از آن قیمتی «۸» بکنند و به قیمت بخرند و بفروشند به احتیاط نزدیکتر

باشد.

و بیع گوسپند به گوشت و رطب به خرما روا نبود. بیع نان به گندم روا باشد سر به سر به نقد، و به نسیه روا نبود و تفاضل نشاید در او. و حکم آرد و پست یکی باشد، و حکم شیر و کره و گاو «۹» روغن «۱۰» یکی باشد در آن معنی که بیعش روا نبود جز سر به سر و دست به دست.

و بیع گوشت به گوشت - اگر چه «۱۱» جنس متفق بود - روا نباشد الا سر به سر و دست به دست، و چون جنس مختلف شود تفاضل روا بود بنقد، و نسیه نشاید به هیچ وجه. و جمله مکیلات «۱۲» [۳۷۰-پ] و موزونات و معدودات را بیع روا نبود به گزاف، و تفاضل در روغنها روا نبود چون اصل از یک جنس باشد، و چون جنس مختلف شود روا بود بنقد.

و انواع خرما بمثابت یک جنس باشد، تفاضل در او روا نبود. و حکم انواع

(۱). مج، وز: ده.

(۲). تب، دب، آج: جز.

(۳). آج، لب، فق، مر: کاله. [...]

(۴). تب: جاورس.

(۵). تب: نه گندم باشد و نه جو باشد.

(۶). اساس که نو نویس است: نسیه، با توجه به تب، مج، وز، دب تصحیح شد.

(۷). تب در حاشیه افزوده: ظ بود.

(۸). تب، مج، وز، آج، مب، مر: قیمت، لب، فق: قسمت.

(۹). آج، فق: کره گاوو. گاو روغن روغن گاو.

(۱۰). تب: مج، وز: رو کن.

(۱۱). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، با توجه به تشریح مطلب در جمله‌های بعد «چه» زائد می‌نماید.

(۱۲). مج، وز، دب، لب، فق، مر: و به هیچ وجه مکیلات.

صفحه: ۱۰۲

میویز «۱» هم اینکه است «۲» هم «۳» از یک جنس باشد در اینکه باب، و آنچه معدود باشد زیادت در او نشود بیع او متفاضل روا بود، و لکن به شرط آن که نقد باشد، و فروع اینکه و شعبش در کتب فقه مشروح باشد و اینکه قدر کفایت است [اینکه جا] «۴».

حمزه و کسائی ربا خوانند به اماله برای کسره «۵» «را» و باقی قراء به تفخیم، و اگر چه لفظ قرآن در اکل است مراد معامله «۶» و بیع و شرا «۷» و تعاطی است و اگر چه آن کس وقت را «۸» نخورد برای آن که مکیل و موزون باشد از ماکولات غرض از او اکل بود، و کذلک الحکم فی اغلب الاثمان.

لا- یَقُومُونَ، بر نخیزند، یعنی روز قیامت از گورها الا چنان که آن کس «۹» بر خیزد که شیطان او را بزده باشد و بیفگنده و در پای گرفته. و اصل «خبط» ضرب باشد و وطی، و منه خبط الورق من الشجر للغنم، و فلان یخبط خبط العشاء، ای یطأ. و ناقه خبوط [گویند]

«۱۰» شتری باشد که مردم «۱۱» را لگد زند و در پای گیرد، و قال زهیر:

رایت المنايا خبط عشواء من تصب تمته و من تخطئ يعمر فيهرم

مِنَ الْمَسِّ، از دیوانگی، يقال: مَسَّ الرَّجُلُ وَالسَّ «۱۲» فهو ممسوس و مألوس اذا جنَّ. و اصل کلمت از «مس» باشد که لمس

دست بود، برای آن که ایشان اعتقاد چنان کردند که دیوانه را «۱۳» دیو بزند و به دست گیرد.

قتاده گفت معنی آیت آن است که: آکل «۱۴» ربا فردا «۱۵» قیامت دیوانه بر خیزد از گور.

(۱). تب، آج، لب، فق، مب، مر: مویز، معج، وز: میوه.

(۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: هم یکی بود چون، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). اساس: همه، با توجه به تب، معج، وز تصحیح شد.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). تب: کسر. [.....]

(۶). تب: ندارد، دب است.

(۷). تب: شری.

(۸). آج: وقتی آن را.

(۹). دب که.

(۱۰). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). تب: گویند شتری که لگد زند و مردم.

(۱۲). تب: ظاواملس.

(۱۳). اساس که نو نویس است: که مرد را، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۴). تب: اهل.

(۱۵). همه نسخه بدلها: فرادی.

صفحه: ۱۰۳

ابو سعید خدری روایت کند «۱» در حدیث معراج که رسول - علیه السلام - گفت:

شب معراج که مرا به آسمان بردند جماعتی را دیدم شکمهایشان «۲» بر آماهیده «۳»، هر شکمی چند خانه بزرگ بر رهگذر آل

فرعون افتاده، و آل فرعون را «۴» هر بامداد و شبانگاه بر دوزخ عرضه [می]

«۵» کنند چنان که حق تعالی گفت: النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا «۶».

ایشان می آمدند بمانند شتران مست مهار گسسته، هیچ سنگی و کلوخی و درختی پیش نیامدی و الا ایشان پای بر آن نهادندی

[و]

«۷» پست کردند. چون به ایشان رسیدندی، ایشان خواستندی که از راه ایشان «۸» برخیزند چندان که جهد کردند

نتوانستندی، و هر گه که برخاستندی «۹» [با جای]

«۱۰» افتادندی تا ایشان در آمدندی و اینکه قوم را در پای گرفتندی و پست کردند، در آمدن و شدن همچین می کردند و

آل فرعون می گفتند: اللَّهُمَّ لَا تَقُمْ السَّاعَةَ أَبَدًا، بار خدایا قیامت بر مینگیز هرگز، من گفتم «۱۱»: یا جبریل؟ اینکه افتادگان

کیند «۱۲»! گفت: [اینان]

«۱۳» آنانند که در دنیا ربا خوردندی.

لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَخْبِطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ، كَفْتُم آلَ فِرْعَوْنَ چَرا می گویند: «اللَّهُمَّ لَا تَقِمِ السَّاعَةَ ابدا!»! گفت: برای آن که خدای تعالی ایشان را وعده چنین داد که «۱۴»: يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ «۱۵».

ابو هریره روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: شب معراج که مرا به آسمان بردند جماعتی را دیدم با شکمهای بزرگ پر از ماران چنان که از بیرون شکم

(۱). اساس که نو نویس است: گفت: با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). تب: شکمها دریده.

(۳). معج، وز، آج، لب، مب، مر: بر آماسیده.

(۴). تب دیدم. [.....]

(۵-۷). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۴۶.

(۸). اساس که نو نویس است: از جای، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). اساس، تب، لب، دب، مب، مر: برخواستندی، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). تب: محمّد گفت.

(۱۲). همه نسخه بدلها: که اند.

(۱۳-۱۰). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۴). آج، لب: وعده داده است چنین که.

(۱۵). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۴۶.

صفحه: ۱۰۴

ایشان می شایست دیدن آنچه در اندرون بود، و آن ماران احشاء شکم ایشان می خوردند. من گفتم: یا «۱» جبریل؟ اینان

کیند «۲»! گفت: هؤلاء آكلة الرِّبَا، اینان ربا خوارانند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا. حق تعالی باز نمود که: اینکه برای آن است که ایشان ربا حلال داشتند و گفتند: بیع

همچون رباست [۳۷۱-ر]

که در اینکه جا سود است و در آن سود است، چیزی به دیناری بخریم و به دو بفروشیم رواست، چرا روا نیست که دیناری

بدهم و دو بستانیم، و اگر چه متاعی در میان نیست؟ حق تعالی رد کرد برایشان و گفت: اینکه تحلیل و تحریم به مصالح تعلق

دارد، و شما مصالح و عواقب امور شناسید «۳»، خدای تعالی بیع حلال کرده است و ربا حرام، برای آن که در اینکه مصلحت

است و در آن مفسده از وجهی که شما ندانید «۴».

بعضی دگر گفتند: مراد آن است که اهل جاهلیت چون ایشان را بر کسی دینی بودی و آن کس نداشتی، پیامدی و گفتی: مرا

مهلتی بده تا [در]

«۵» مال زیادت کنم، چنین کردندی. چون رسول - علیه السلام - پیامد و «۶» گفت: اینکه شاید کردن «۷»، گفتند [اگر]

«۸»: متاعی به او فروشیم»۹ تا مدتی به بهایی که کم از آن ارزد روا بود!

گفت: بلی. گفتند: پس بیع هم رباست»۱۰، چون اینکه رواست»۱۱ آن نیز روا بود. خدای تعالی بر ایشان رد کرد که اینکه نه کاری است که مقائیس را در او راه»۱۲ بود، بیع برای آن حلال است که من حلال کردم، و ربا برای آن حرام است که من حرام کردم.

فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى، هر که [را]

«۱۳» موعظتی و پندی و تذکیری به او آید از خدای تعالی، و او باز ایستد از آن، فَلَهُ مَا سَلَفَ، آنچه گذشته باشد خدای تعالی او را عفو کند، یعنی هر که»۱۴ توبه کند، خدای تعالی اسقاط عقاب کند از او و

(۱). همه نسخه بدلها: ای.

(۲). تب، دب، آج، لب: که اند.

(۳). آج، لب، فق: شناسی / شناسید.

(۴). دب، آج، لب، فق: ندانی / ندانید.

(۵-۸). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۶). دب: ندارد.

(۷). همه نسخه بدلها: نشاید.

(۹). تب: متاعی باز فروشم.

(۱۰). تب: ربا باشد.

(۱۱). تب، میج، وز، آج، لب، فق، مر: روا باشد.

(۱۲). همه نسخه بدلها: مجال.

(۱۳). اساس و همه نسخه بدلها بجز تب: ندارد، از تب افزوده شد.

(۱۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: و اگر، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۰۵

گذشته با روی او نیاورد. و برای آن فعل به لفظ تذکیر گفت که نظر به معنی کرد، و تقدیر آن است که: وعظ و»۱ ذکر. سدّی گفت: مراد به موعظه «قرآن» است، و لفظ قرآن مذکر»۲ است، و عرب چنین بسیار کند، قال الله تعالی: إِلَّا مَنْ رَجِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ»۳ ...، اراد الرّحم»۴ او الفضل لا لفظ الرّحمة، و قال الشّاعر»۵:

ما هذه الصوت. و ذهب الى الصّيحة. و بعضی [دگر]

«۶» گفتند: مراد به «موعظه» نهی است، بیانش قوله تعالی: فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ، قبل النهی و امره الى الله بعد النهی. چون توبه کرد و باز ایستاد»۷ و آنچه از پیش»۸ نهی کرد او راست، و آمرزگار او»۹ خداست، پس نهی کرد»۱۰، اگر دگر کند کار او به خدای تعلق دارد»۱۱، خواهد عفوش کند خواهد عقوبت کند»۱۲. و گفته‌اند: مراد آن است که اگر خواهد توفیقش دهد تا بر توبه بماند، و اگر خواهد خذلان کند»۱۳ تا توبه تباہ کند. و گفته‌اند: مراد آن است که کار او با خداست در آنچه امر کند یا نهی کند یا حلال کند یا حرام کند، از اینکه معانی چیزی به بنده تعلق ندارد، چنان که محمود و راق گفت»۱۴: الى الله كل الامر في كل خلقه و ليس الى المخلوق شيء من الامر بيانه قوله تعالی: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ»۱۵- الاية.

(۱). معج، وز: فهو. (۲). مب، مر: مذکور. (۳). سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۹. (۴). اساس که کلمه نو نویس است: الرَّحْمَه، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). تب شعر. (۶). اساس: کلمه در زیر وِصَالِي رفته است، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۷). اساس که کلمه نو نویس است: باز ایستد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). همه نسخه بدلها: آنچه پیش از. (۹). تب: او امروز کار او با، معج، وز، دب: و امر و کار او با. (۱۰). تب، معج، وز: ندارد، دب: پس از نهی. (۱۱). تب: کار او با خدای است. (۱۲). معج، وز، دب، آج، لب، فق او را. (۱۳). همه نسخه بدلها بجز تب او را. (۱۴). تب: محمود و راق رحمه الله گوید. (۱۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۸، همه نسخه بدلها أَوْ يُتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذَّبُهُمْ صفحه: ۱۰۶

وَمَنْ عَادَ، و هر که عود کند «۱» و پس از «۲» تحریم و آمدن موعظه با سر ربا دادن و «۳» خوردن شود- مستحلاً له، و حلال دارد آن را ایشان اصحاب و اهل دوزخند و آن جا باشند همیشه، و برای آن، تقدیر استحلال کردیم که در آیت اینکه معنی هست فی قوله تعالی: ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا- چنان که بیانش برفت، و دگر ادله عقلی و شرعی که دلیل می کند بر انقطاع عقاب فساق اهل صلات. ابو هریره روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: ربا هفتاد باب است، آسانترین بنزدیک خدای تعالی چون نکاح مادر باشد. عبد الله مسعود گفت: رسول- علیه السلام- لعنت کرد آن «۴» را که ربا خورد، و آن را که او را دهد تا بخورد، و آن را که نویسد و گواه شود. ابو هریره گفت از رسول- علیه السلام- که: چون خدای تعالی خواهد که شهری هلاک کند، علامتش آن بود که ربا در میان ایشان آشکارا «۵» شود. عبد الله مسعود [۳۷۱-پ]

گفت از رسول- علیه السلام- که: ربا اگر چه بسیار بود عاقبت اندک شود، و ذلک قوله تعالی: يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا، و اصل المحق النقصان و الاهلاك و اذهاب البركه، و محاق ماه از اینکه جا باشد در شب آخرین ماه که چنان «۶» ناقص شود که نتوان دیدن «۷». عبد الله عباس گفت: معنی يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا، آن است که از سبب ربا، خدای تعالی از زکات و صدقه و قربات و بز و صله رحم که او کند نپذیرد، مثله قوله تعالی: فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ «۸». وَ يُرِبِي الصَّدَقَاتِ، ای یکرها یقال: ربا «۹» الشیء اذا زاد، و اریته انا ای زدته، مراد آن است که: کار بر عکس آن «۱۰» است که تو به ظاهر می بینی یا می شناسی، برای

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: هر که باز گردد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). تب: ندارد. (۳). تب و ربا. (۴). دب: او. (۵). مب: پیدا. [.....]

(۶). وز: چونان، آج، لب، فق، مب، مر: چون. (۷). معج، وز، فق، مب: بدیدن. (۸). سوره روم (۳۰) آیه ۳۹. (۹). معج، وز الی. (۱۰). آج، لب، مب، مر: اینکه.

صفحه: ۱۰۷

آن که تو در ربا زیاده می بینی و در صدقه نقصان، و [کار]

«۱» بر عکس اینکه است، ربا نقصان است به معنی، و اگر چه به ظاهر، زیادت است، و صدقه به معنی، زیادت است و اگر چه به ظاهر، نقصان است، [و]

«۲» رسول- علیه السلام- گفت: لا ينقص مال من صدقه، هیچ مال به زکات و صدقه بنکاهد. وَ يُرِبِي الصَّدَقَاتِ، خدای تعالی صدقات [بدارد و]

«۳» پیرورد و بیفزاید و به برکت کند «۴»، و ثواب بر آن مضاعف کند. وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ «۵». ابو هریره روایت کند از

رسول- صلی الله علیه و آله- که [او]

«۶» گفت: خدای تعالی صدقات نپذیرد و «۷» از آن آلا آن که پاک بود بپذیرد و او [را]

«۸» بستاند از دهنده، و به دست راست بستاند، و اینکه عبارتی باشد از تولا آن به ذات خود و از کرامت آن، و آن را می‌پرورد چنان که یکی از شما [اسپ]

«۹» کزه خود را «۱۰» می‌پرورد تا یک لقمه را «۱۱» چندان کند که کوه احد، و تصدیق اینکه در کتاب خدای تعالی هست و در دو آیت، فی قوله: أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ «۱۲» يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ. یحیی معاذ «۱۳» گفت: هیچ دانه‌ای نشناسم که بر کوههای دنیا بسنجد آلا دانه‌ای که [در]

«۱۴» صدقه باشد. در خبر است که: بنده یک لقمه نان یا یک خرما یا نیم خرما به صدقه بدهد، حق تعالی آن را می‌پرورد و می‌افزاید «۱۵» تا چندان شود که کوه احد. روز قیامت

(۱۴-۶-۲-۱). اساس: کلمه زیر و صلی رفتی است، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). اساس: کلمه زیر و صلی رفتی است، با توجه به تب افزوده شد، آج، لب، فق، مب، مر: بدهد و. (۴). همه نسخه بدلها بجز تب: بکند. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۱. (۷). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۸). اساس: ندارد، از تب افزوده شد. (۹). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). تب: کزه خود، وز، آج، لب: کزه خورد را، مب: یکی کزه است خورد را. (۱۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: تا آن که، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]. (۱۲). سوره توبه (۹) آیه ۱۰۴. (۱۳). تب: یحیی بن معاذ. (۱۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: میفزاید.

صفحه: ۱۰۸

خداوند آن صدقه بنزدیک «۱» ترازو «۲» آید و حساب او بر آرند «۳» و کفه حسنات او از طاعت سبک باشد، آن مرد فرو ماند. حق تعالی آن صدقه او بیارد «۴» و در کفه حسناتش نهد، کفه گران بار شود و بر کفه سیئات بچربد «۵»، بنده گوید: بار خدایا؟ اینکه طاعت گران چیست که من خویشتن را نمی‌دانم طاعتی چنین «۶»؟ حق تعالی گوید: اینکه آن نیم خرماست که تو فلان روز برای من به صدقه دادی «۷»، من اینکه را برای تو می‌پروردم «۸» تا به وقت درماندگی تو را فریادرس باشد «۹». وَ اللَّهُ لَا يُجِبُ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ، و خدای تعالی دوست ندارد هیچ کافری را به تحریم ربا که مستحل ربا بود. ائیم، ای مأثوم، بزهکاری که مستعمل آن بود [پس]

«۱۰» به استحلال، کافر شود، [و]

«۱۱» به استعمال، مأثوم «۱۲». إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، قدیم تعالی «۱۳» چون ذکر آنان کرد که ایشان ربا دهند و ربا خورند و حلال دارند و ذکر عقوبت ایشان کرد، در [مطابقه آن و]

«۱۴» مقابله آن ذکر مؤمنان کرد که نماز به پای دارند و زکات مال بدهند، ایشان را مزد و ثواب بود بنزدیک خدای تعالی، و بر ایشان ترس و اندوه نبود [تا آن خیر باشد ایشان را]

«۱۵» و از آن بلیت ایمن باشند «۱۶». يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، عطا و عکرمه گفتند: آیت در عباس عبد المطلب آمد و عثمان عفان، و آن چنان «۱۷» بود که

(۱). دب آن. (۲). تب: ترازوی. (۳). تب: بدارند. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: بیاورد. (۵). تب: بچسبد. (۶). اساس که کلمه

زیر وصالی رفته و مخدوش است: را چنین نمی‌دانم، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). همه نسخه بدلها: بدادی. (۸). همه نسخه بدلها بجز تب، دب، مر: می‌پرورانیدم. (۹). اساس که نو نویس است: تو را به فریاد رسد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۵-۱۴-۱۱-۱۰). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). تب گردد قوله تعالی. [.....]

(۱۳). اساس که نو نویس است: حق تعالی، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۶). تب قوله تعالی. (۱۷). همه نسخه بدلها: آن.

صفحه: ۱۰۹

ایشان خرمان بسیار بسلف «۱» خریده بودند، [۳۷۲-ر]

و «۲» چون وقت محلّ در آمد مطالبه کردند، ایشان گفتند: اگر حقّ شما بدهیم چیزی به ما بنماند «۳» و ما بی برگ مانیم، آنچه شما راست نیمه «۴» بستانید و نیمه دیگر مضاعف کنید «۵» تا دگر سال بدهیم، چنین کردند. رسول- علیه السلام- [چون «۶» بشنید، نهی کرد، و خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، و ایشان آن را انقیاد «۷» کردند و سرمایه بستند. سدّی گفت: آیت در عبّاس و خالد ولید آمد، و ایشان هر دو انباز بودند، در جاهلیت ایشان سلف کردند و ربا دادندی در بنی عمرو بن عمیر «۸»، و ایشان قومی بودند از ثقیف، چون اسلام در آمد «۹»، ایشان را مالی عظیم جمع شده بود «۱۰» بر ایشان خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. رسول- علیه السلام- گفت: هر ربایی «۱۱» که در جاهلیت داده‌اند من وضع کردم، و اوّل ربا که وضع می‌کنم ربای عمّ من است عبّاس عبد المطلب «۱۲»، و هر خونی که در جاهلیت کرده‌اند من وضع کردم، و اوّل خونی که وضع می‌کنم خون ربیعۀ بن الحارث بن عبد المطلب [است]

«۱۳» پسر عمّ من، و او را قبيله هذیل کشته بودند «۱۴». مقاتل گفت: آیت در چهار برادر ثقفی آمد: مسعود و عبد یالیل و حیب و ربیعۀ، و ایشان پسران عمرو بن عمیر بن عوف الثقفی بودند، و ایشان از بنو المغیره وام ستدندی و ربا گرفتندی از ایشان. چون [اسلام]

«۱۵» در آمد و رسول- علیه السلام- طایف بستد و با ثقیف صلح کرد و ایشان ایمان آوردند، اینکه چهار برادر نیز ایمان

(۱). اساس: سلف، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). همه نسخه بدلها: ندارد. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نماند. (۴). تب، دب، فق: نیمه. (۵). مج، وز، دب، آج، لب: کنی / کنید. (۶). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجه به تب افزوده شد. (۷). اساس که نو نویس است: رها، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). دب، آج، لب، فق، مب: بنی عمرو و بنی عمیر. (۹). اساس که نو نویس است: آوردند، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). اساس که نو نویس است: جمع شد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). همه نسخه بدلها: ربا. [.....]

(۱۲). تب، وز، دب: عبّاس بن عبد المطلب. (۱۵-۱۳). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۴). همه نسخه بدلها و.

صفحه: ۱۱۰

آوردند. چون وقت محلّ بود مطالبه مال کردند، ایشان گفتند: ما در اسلام ربا ندهیم، و خدای تعالی و پیغامبر- علیه السلام- ربا وضع کرده است از مسلمانان، ما به هیچ حال شقی‌ترین مردمان «۱» نخواهیم بودن به اینکه کار، به حکومت پیش عتّاب بن اسید شدند- و او عامل رسول بود بر مکه. عتّاب نامه‌ای نوشت بر رسول «۲»- علیه السلام- و اینکه حدیث به فتوی کرد و از

رسول- علیه السلام- بپرسید، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد» (۳)، و رسول- علیه السلام- فرمود» (۴) تا به او نوشتند که: خدای تعالی وضع می فرماید، وضع باید کردن. حق تعالی گفت: ای مؤمنان؟ از خدای بترسید» (۵) و از عقاب» (۶) او حذر کنید» (۷) [و رها کنید]

«۸) آنچه شما را مانده است بر مردمان از ربا اگر مؤمنید. بیان کردیم که از اینکه» (۹) فعل که «ذر» و «دع» است، جز مستقبل و امر و نهی نیاید» (۱۰)، ماضی نیاید و مصدر نیاید» (۱۱) و فاعل و مفعول نیاید. حسن بصری خواند: «ما بقی»، به فتح «قاف» علی فعل، و اینکه لغت طی است که ایشان جاریه را جارات گویند و ناصیه را ناصات گویند. و در رضی و بقی، رضی و بقی گویند، قال شاعرهم» (۱۲): لعمرک ما اخشی التصعلک ما بقی علی الارض قیسی یسوق الأباعرا و بعضی اهل معانی گفتند: معنی آن است فی قوله» (۱۳): «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. اِیْ اِذْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، وَ كَذَلِكَ فِی قَوْلِهِ: وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۱۴)، اِیْ اِذْ كُنْتُمْ، وَ اِنْجِهْ اِیْشَانْ اِزْ اَنْ بَکْرِیْخْتِهْ اَنْد» (۱۵) آن لازم نیست، و آن آن است که پنداشتند که اینکه

(۱). اساس که نو نویس است: مردم، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). تب، دب: بر رسول. (۳). همه نسخه بدلها: فرستاد. (۴). تب، مج، وز، دب: بفرمود. (۵). دب، آج، لب، فق: بترسی / بترسید. (۶). مب، مر: عتاب. (۷). دب، آج، لب، فق: حذر کنی / حذر کنید. (۸). اساس: ندارد: با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹-۱۰). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها: چاپ شعرانی (۲/ ۴۰۱) دو. (۱۱). آج، لب، فق: نیامد. (۱۲). تب شعر. [.....]. (۱۳). تب تعالی. (۱۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۹. (۱۵). اساس که نو نویس است: بگریختند، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۱۱

جا شکی لازم آید بر گوینده، و شک بر او روا نیست- تبارک و تعالی- و اینکه لازم نیست برای آن که یکی از ما گوید: اینکه کار روا مدار اگر مسلمانی و اگر خدای» (۱) دانی، غرض او در اینکه حدیث تذکیر خدای باشد او را و حرمت مسلمانی، نه آن که او شاک باشد [۳۷۲-پ]

در اسلام آن کس» (۲). «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا، اِیْ اَعْلَمُوا، اِگَر نَکْنِیْد و فرمان نبرید بدانید و آگاه باشید» (۳)، یعنی اگر نکنی» (۴) آنچه شما را گفتند» (۵) از رها کردن باقی ربا، فَأْذَنُوا، قراءت عامه قراء فَأْذَنُوا است به «الف» وصل، من اذن يأذن. و حمزه خواند و عاصم» (۶) به روایت ابو بکر: فَأْذَنُوا مِنَ الْاِیْذَانِ، اِیْ اَعْلَمُوا اِنْفَسْکُمْ اَوْ غَیْرِکُمْ، یقال: اِذْنُ الشَّیْءِ یَأْذِنُ اِذْنًا و اِذْنَا اِذَا سَمِعَهُ» (۷) و علمه، و اذنته ای اعلمته. و اصل کلمه از اذن باشد که گوش است، برای آن که ایذان ایقاع فی الاذن باشد. بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ، یعنی اگر اینکه، کار نبندید» (۸) و از سر استحلال ربا بنروید، آگاه باشید» (۹) که شما محارب خدا و رسولید» (۱۰)، و خدای و پیغامبر محارب شمااند، یعنی شما به اینکه دلیری و جرات که می کنید» (۱۱) بر خدای و رسولش با ایشان کالزار» (۱۲) می کنی. سعید جبیر گفت از عبد الله عباس که: روز قیامت ربا خوار» (۱۳) را گویند: خذ سلاحک للحرب، سلاح بر گیر تا با خدای کالزار» (۱۴) کنی.

(۱). تب را. (۲). تب، مب قوله تعالی. (۳). همه نسخه بدلها بجز تب: اگر نکنی و فرمان نبری بداننی و آگاه باشی. (۴). تب: نکنید. (۵). اساس: گفته اند، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). وز و کسائی. (۷). اساس که نو نویس است: علمه، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). تب: نبندید (بدون نقطه)، مج، وز، آج، لب، فق، مر: بندی، دب:

نبندی. (۹). میج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: بنروی، آگاه باشی، دب بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ (۱۰). میج، وز، دب، آج، لب، مر: رسولی/رسولید، تب: محارب خدایید و از آن رسول. (۱۱). میج، وز، دب، آج، لب، فق: می کنی/می کنید. [.....]

(۱۲-۱۴). تب، میج، وز، دب، آج، فق: کار زار. (۱۳). میج، وز، آج، لب، فق، مب: ربا خواران، دب، ربا خواران.

صفحه: ۱۱۲ و البی «۱» روایت کرد از عبد الله عباس که او گفت: هر [کس]

«۲» که او اصرار کند بر ربا، بر امام مسلمانان «۳» است که استتابه کند او را [یعنی]

«۴» توبه بر او عرضه «۵» کند، اگر توبه کند «۶» و الا گردنش بزند. اهل معانی گفتند: بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ، حرب خدای با او آتش دوزخ باشد، و حرب رسول به «۷» تیغ جهاد «۸» باشد «۹». وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ، و اگر توبه کنی از ربا به هر حال از سرمایه نقصانی نبود شما را، سرمایه شما را بود «۱۰». لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ، شما ظلم نکنید «۱۱» بر ایشان به خواستن

ناحق، و ایشان نیز نباید که بر شما ظلم کنند و سرمایه تان بدهند «۱۲». ابان و مفضل روایت کنند «۱۳» از عاصم [به]

«۱۴» ضم «تا» ی اول و فتح دوم «۱۵»، چنان که فعل اول مجهول باشد و دوم «۱۶» مستقیم بر عکس قراءت عامه قراء، نه بر شما ظلم کنند و نه شما «۱۷» ظلم کنید. وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ، «کان» بر دو وجه باشد: یکی تامه و یکی ناقصه. معنی «۱۸» تامه آن بود که در او معنی حدث باشد، چنان که «۱۹» کانت الکاینه و کان کذا اذا وجد، قال الشاعر «۲۰»:

(۱). همه نسخه بدلها: و البی. (۱۴-۴-۲). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). اساس، دب آن، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۵). تب، دب، مر: عرض. (۶). تب: توبه کرد. (۷). همه نسخه بدلها: ندارد. (۸). تب، آج، لب، فق، مب، مر: و جهاد. (۹). تب قال الله تعالی. (۱۰). تب قوله تعالی. (۱۱). دب، آج، لب، فق: مکنی/مکنید. (۱۲). دب، فق، مب، مر: ندهند، همه نسخه بدلها و. (۱۳). اساس که نو نویس است: کردند، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۱۵-۱۶). آج، لب، فق، مب، مر: دویم. (۱۷). اساس که نو نویس است نیز، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۱۸). اساس که نو نویس است: کان، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۹). اساس که نو نویس است: چون، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲۰). تب شعر.

صفحه: ۱۱۳

اذا كان الشتاء فادفئوني فان الشيخ يهدمه الشتاء اي اذا حدث «۱». و ناقصه آن باشد که در او معنی حدث نبود، بل معنی حدث در خبر بود، چنان که: کان زید منطلقاً. وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ، اي وجد ذو عسرة، اگر چنان که درویشی باشد، فَنَظْرَةٌ، اي انتظار [او انتظار]

«۲». و ابی کعب و عبد الله عباس و عبد الله مسعود خواندند: و ان كان ذا عسرة، بر تقدیر اضمار اسم، و معنی آن بود که: و ان كان الغريم «۳» ذا عسرة. و ابان بن عثمان خواند: و من كان ذا عسرة، و اعمش خواند: و ان كان معسرا. و «عسرت» درویشی و تنگدستی «۴» باشد. و اعسر الرجل، درویش شد مرد، و ایسر «۵»، توانگر شد. فَنَظْرَةٌ، «فا» به جواب شرط باز آمد، و اینکه صیغت خبر است و معنی امر، المعنی فانظروه، مهلت دهید او را، و تقدیر کلام اینکه است که: فعليه نظرة، اي انتظار و امهال. و حسن و قتاده و عطاردی خواندند: فناظره، اي منتظره. و عطاء ابن ابی رباح خواند: فناظره، ساكنه الظاء، و آن مصدر باشد، اما من النظر [الذی]

«۶» هو الانتظار، و اما اسم انتظار و امهال باشد «۷». إِلَى مَيْسِرَةٍ، نافع خواند و عطا و شيبه و حميد و ابن محيصن: ميسرة، به ضم

«سین». و باقی قراء به فتح «سین»، [خواندند]

«۸»، و مجاهد و ابو سراج «۹» خواندند «۱۰»: الی میسره، به ضم «سین» و اضافت با «ها» ی ضمیر، یعنی الی غناه و سعته. حق تعالی گفت: اگر درویشی باشد او را مهلت باید دادن [۳۷۳-ر] تا به

(۱). دب: احدث. (۲). اساس: کلمه زیر وصالی رفته، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). وز: الغرائم. (۴). تب: دست تنگی. (۵). تب، فق الزجل. (۶). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). تب قوله تعالی. (۸). اساس: ندارد، با توجه به تب افزوده شد. (۹). تب، آج، فق، مر: ابو سراج. [.....]

(۱۰). تب، مر: خوانند، مج، وز، آج، لب، فق: خواند.

صفحه : ۱۱۴ وقت آن که خدای تعالی بر او فراخ کند و میسر شود او را، و اعمش روایت کرد از عاصم از زر حبیش «۱» از عبد الله مسعود که او خواند: فناظروه الی میسوره، و مطالبه غریم با ظهور اعسار او مکروه است. و شافعی گفت حقوق بر دو ضرب «۲» باشد: یکی آن که عوض چیزی باشد که در دست او «۳» آمده باشد از دینی و بهای متاعی و مانند اینکه. اگر [مرد] «۴» دعوی اعسار کند او را گواه باید برای آن که اصل یسار اوست از آنچه داشت چون «۵» دعوی کند که نمانده بر غریم باشد «۶». دوم «۷» آن که: از آن عوضی «۸» بسته نباشد چون مهر و ضمان و آنچه بدین ماند چون دعوی اعسار کند بر صاحب «۹» حق گواه باشد که او مال دارد اگر «۱۰» گواه نبود او سوگند خورد، علی اعساره، برای آن که اصل در حق آدمی فقر است و نابودن مال. چون حالت «۱۱» غنی از او معلوم نباشد بر اصل حکم کنند تا آنکه که یسارش معلوم شود. و حسن بصری گفت: قول قول اول «۱۲» باشد در دعوی اعسار یا سوگند. و بر «۱۳» غرما آن باشد که مال و یسار او بر او درست کنند به بینه. و ابو حنیفه گفت: چون حق بر او درست شود و دعوی اعسار کند حاکم او را باز دارد دو ماه، و از پس او در سر تفحص احوال او بکند «۱۴». اگر درست شود که چیزی ندارد دست از او بدارند، و اگر معلوم شود که چیزی دارد از او بستانند، و بنزدیک ما و «۱۵» شافعی، باز ندارند او را «۱۶»، الا پس از آن

(۱). تب، فق، مر: زر بن حبیش. (۲). اساس که نو نویس است: وجه، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). همه نسخه بدلها حاصل. (۴). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). اساس در حاشیه افزوده: غریم. (۶). تب: چون دعوی کند او را گواه باید که مانده نیست، بر او گواه باشد، مج، وز، دب، لب، مر: چون دعوی کند که مانده نیست بر او گواه باشد، مب: چون دعوی کند که بر او مانده نیست، گواه باشند. (۷). مب، مر: دویم. (۸). مب که باید. (۹). مج، وز و. (۱۰). مب: چون. (۱۱). تب: حال. (۱۲). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: او. (۱۳). تب: در. [.....]

(۱۴). تب، مب: نکنند. (۱۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق بنزدیک. (۱۶). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: برو حبس نیست، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۱۵ که معلوم شود که دارد و دفع می کنند. و دلیل بر اینکه، حدیث ابو سعید الخدری که گفت: مردی را در مدینه وام بر آمد «۱» او را پیش رسول آوردند اعسار کرد. رسول - علیه السلام - گفت: غریمان او را: خذوا ما وجدتم و لیس لکم الا ذلك «۲»، آنچه دارد بستانید و جز اینکه نرسد شما را. و نیز ظاهر آیت فَنظَرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ، وَ التَّقْدِيرُ «۳»: فعلیه، ای علی صاحب الحق انظاره الی میسره، بر صاحب حق است که او را رها کند، الی ان یوسع الله علیه، و اگر نیک مسلمانان کند و نیکو معاملتی

و حقّ صاحب حق بر دارد و به در سرای او برد مستحقّ مزد «۴» و ثواب عظیم شود. سعید جبیر «۵» روایت کرد از عبد الله عباس از رسول - صلی الله علیه و آله - که او گفت که: هر که او حقّ غریمش بر گیرد و به در سرای او برد همه جانوران زمین بر او صلوات «۶» فرستند یعنی او را دعا کنند و همه ماهیان دریا «۷»، و خدای تعالی به هر گامی که بر دارد «۸» برای او در بهشت درختی بنشانند [و گناهانش بیامزد،]

«۹» و اگر دارد و مطل و مدافعه «۱۰» کند ظالم باشد، لقلوله - علیه السلام: مطل الغنی ظلم، گفت: وام سپوختن «۱۱» مرد. توانگر ظلم باشد، و چون معلوم شود که ندارد و معسر است «۱۲»، صاحب حق او را مهلت دهد و بر او سختی نکند «۱۳». ابو هریره روایت کند از رسول - علیه السلام - که گفت: من انظر معسرا او وضع. له اظله الله تحت ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله «۱۴»، هر که مهلت دهد وام دار «۱۵» درویش. را یا از مال او چیزی وضع کند، خدای تعالی او را سایه کند در زیر سایه عرش آن

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: مردی در مدینه وام داشت، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). همه نسخه بدلها گفت. (۳). اساس که نو نویس است: تقدیر، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). اساس که نو نویس است: مزد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). تب: ابو سعید خدری. (۶). مج، وز، دب، فق: صلاه. (۷). تب: دریا. (۸). تب: و به هر گامی که بر دارد، خدای تعالی. (۹). با توجه به تب: افزوده شد، دیگر نسخه بدلها: گناهش بیامزد. (۱۰). تب: و دفع و مطل. (۱۱). وز، دب، آج، لب، فق، مب: سوختن، مر: دوختن. [.....]. (۱۲). همه نسخه بدلها و. (۱۳). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر ثواب باشد. (۱۴). تب، وز، دب، آج، لب، مب، فق، مر گفت. (۱۵). تب، مج، وز و.

صفحه : ۱۱۶

روز که سایه نباشد مگر سایه عرش. عبد الله عمر روایت کند «۱» که رسول - علیه السلام - گفت: هر که خواهد که دعای او اجابت کنند و غمهایش «۲» کشف کنند باید که بر معسر سختی نکند. حذیفه یمان «۳» روایت کند که، روز قیامت بنده را بیارند او گوید: بار خدایا «۴»؟ در عمر خود خویشتن را عملی صالح نمی دانم جز آن که مرا در دنیا مالی دادی، من درویشان را به وام دستگیری کردم «۵»، چون نداشتند که قضا کنند بر ایشان سختی. نکردم. خدای تعالی گوید [۳۷۳-پ] : من اولیترم که تو را دست گیرم «۶» که. در مانده ای فتجاوزوا عن عبدی، از بنده من در گذاری. ابو مسعود الانصاری گفت: گواهی دهم که حذیفه اینکه حدیث از رسول - علیه السلام - شنید. بریده روایت کند از رسول - علیه السلام - که گفت: هر که او وام دار معسر «۷» را. مهلت دهد به هر روزی صدقه بنویسند او را «۸» [و هر که مهلت دهد او را خدای تعالی. او را صدقه بنویسد «۹» هر روزی بمانند آن که او را بر او باشد]

«۱۰» بمانند آن مال که او را بر آن غریم باشد. [من گفتم: ای رسول الله اول فرمودی به هر روزی صدقه بنویسند او را، دگر باره گفتم بمانند آن که او را بر او باشد «۱۱» هر روز صدقه بنویسند او را! گفت: بلی. اول پیش اجل «۱۲» گفتم، دوم پس اجل «۱۳»]

«۱۴» جابر بن عبد الله انصاری به در سرای وام داری شد که بر او وامی «۱۵» داشت تا

(۱). تب، دب، آج، لب، فق، مر: کرد. (۲). تب، مر: و غمهای او، مج، وز، دب، مر، آج، لب، مب، فق: غمهای او را. (۳). همه نسخه بدلها، بجز دب: حذیفه بن الیمان. (۴). همه نسخه بدلها من. (۵). تب، دب: و من درویشان را دستگیری کردم و آج،

لب، فق، مب، مر: من بر درویشان دستگیری کردم و. (۶). تب: دستگیری کنم. (۷). معج، وز: وام دارد معسر، دب: وام داری معسر، لب، مب: وام دار و معسر. (۸). تب: به هر روزی که مهلت داده باشد، خدای تعالی او را صدقه بنویسد. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: بنویسند. (۱۰). اساس: افتادگی دارد، از وز افزوده شد. [.....]

(۱۱). فق، مب، مر: آن که بر او باشد. (۱۲). معج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: پیش از اجل. (۱۳). معج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: پس از اجل. (۱۴). اساس: افتادگی دارد، از تب افزوده شد. (۱۵). تب: بروی وام.

صفحه : ۱۱۷

تقاضای کند او را. مرد «۱» روی از او پنهان کرد و بیرون نیامد، او برفت و جایی بنشست تا مرد گمان برد که او برفت. آنکه بیرون آمد. جابر او را گفت: چرا روی از من پنهان می کنی و حق من نمی دهی! گفت: برای آن که شرم می دارم و معسر چیزی ندارم تا از حق تو بیرون آیم. گفت: به خدای بر تو که نداری! گفت: به خدای بر من که ندارم «۲». دست در آستین کرد و قباله او برون آورد و پیش او بینداخت و برفت. عبد الله جعفر گوید از رسول - علیه السلام - که او گفت: خدای تعالی با وام دار است تا قضای دین کردن «۳» ما دام تا نه در کراهت خدای صرف کرده باشد. عبد الله جعفر هر روز خازن و و کیل «۴» خود را گفتم بروی و وامی بستانی برای. ما، که من نخواهم که هیچ شب بخسیم و الا خدای با من باشد از آن خبر که «۵» از رسول - علیه السلام - شنیدم. ابو هریره روایت کند که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او وامی بستاند و نیت آن کند که قضا نکند «۶» او دزد باشد. ابو قتاده روایت کرد که جنازه ای بیاوردند و بنهادند تا رسول - علیه السلام - بر او. نماز کند. رسول - علیه السلام - صحابه را گفت: بر او نماز کنی که من بر او نماز نمی کنم، گفتند: چرا یا رسول الله! گفت: برای آن که بر او وام است. ابو قتاده گفت: من ضمان کردم که وام او بگذارم «۷». رسول - علیه السلام - گفت: به تمام و کمال! گفتم: به تمام و کمال. رسول - علیه السلام - بر او نماز کرد. ابو قتاده گفت: وامی که بر او بود هفده یا هژده «۸» درم بود. ابو موسی اشعری روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: هیچ گناهی [نیست]

«۹» عظیمتر بنزدیک خدای تعالی پس از کبایر گناه از آن که مرد بمیرد و بر

(۱). تب وام دار. (۲). تب جابر عبد الله الانصاری، دب جابر. (۳). تب: تا قضای دین به گردن او باشد. (۴). تب: کمال. (۵). همه نسخه بدلها، بجز دب من. (۶). همه نسخه بدلها، بجز تب آن را. (۷). وز: بگرام. (۸). لب: هیژده، مب: هجده. (۹). اساس: ندارد، از تب افزوده شد. [.....]

صفحه : ۱۱۸

ذمت «۱» او وامی باشد مردم «۲» را که آن را وجه قضا نبود. انس مالک روایت کرد که رسول - علیه السلام «۳» - گفت: ایاکم و الدین فانه هم باللیل و مذلة بالنهار. و در خبر است که: فردای قیامت دو بنده پیش خدای شوند که یکی را بر یکی حقی باشد، صاحب حق به وام دارد در آویزد و گوید: [بار خدایا؟ بفرمای تا حق من. بدهد. خدای تعالی گوید: که از عهده حق او به در آی «۴». گوید:]

«۵» بار خدایا من از عهده حق او چگونه برون توانم آمدن «۶»، و آنچه حق اوست بر من، ندارم. حق تعالی. گوید: بنده «۷» هیچ ممکن باشد که او را عفو کنی! بنده گوید بار خدایا نکنم که حق من باز گرفت. حق تعالی گوید: اکنون با او باش تا حق تو بدهد. ایشان ساعتی توقف کنند. گرمای قیامت در ایشان کار کند و تشنگی بر ایشان غالب شود، حق تعالی بفرماید [۳۷۴-ر] تا حجاب بر دارند از میان آن بنده «۸» و بهشت و منازل و درجات و عرفات بهشت پیدا شود ایشان را و نسیم بهشت بر ایشان

جهد» ۹. «مرد صاحب حق گوید: بار خدایا! اینکه درجات و غرفات و منازل کراست! حق تعالی گوید: بنده‌ای راست که حق دارد [بر کسی]

«۱۰» و آن کس از قضای حق او عاجز باشد او را عفو کند و حق خود به او رها کند. آن بنده گوید: بار خدایا! بر من گواه باش که «۱۱» حق خود را «۱۲» رها کردم. حق تعالی گوید. «۱۳» تو حق خود رها کردی من اولی‌ترم «۱۴» که حق خود بر بنده خود رها کنم. درست در «۱۵» دست یکدیگر نهید «۱۶» و به بهشت روید. وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ، ابو عمرو و يعقوب و سلّام و ابو بحریه «۱۷»

(۱). همه نسخه بدلها: در گردن. (۲). همه نسخه بدلها: مردمان را. (۳). همه نسخه بدلها: بجز مر: از رسول- علیه السلام- که. (۴). معج، وز، دب، آج، لب، فق، مب بنده. (۵). اساس: افتادگی دارد، از تب آورده شد. (۶). تب: از عهده حق او چگونه به در آیم. (۷). فق را، مب: ای بنده. (۸). تب: اینکه بنده، معج، وز، میان بنده. (۹). همه نسخه بدلها آن. (۱۰). اساس: ندارد، از تب افزوده شد. (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز تب من. (۱۲). معج: که من خود را حق بر او، دب، آج، لب، فق: به او، مب، مر: بر او. (۱۳). همه نسخه بدلها: چون. (۱۴). مر: اولایم. [.....]

(۱۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر. (۱۶). تب: زنیید. (۱۷). اساس، معج، وز: ابو بحر به (بدون نقطه)، تب، مب، مر: ابو بحیره، دب: ابو یحیی.

صفحه : ۱۱۹

خواندند «۱»: ترجعون به فتح «تا» و کسر «جیم» اعتبار به قراءت ابی و اتقوا یوما تصیرون فیہ الی اللہ، و دیگر قراء «ترجعون» خواندند «۲»، علی الفعل المجهول «۳» اعتبارا «۴» به قراءت عبد اللہ مسعود: و اتقوا یوما تردون فیہ الی اللہ. معنی قراءت اول آن است که، حق تعالی گفت: بترسید از روزی که در آن روز با پیش خدا شوید «۵». و قراءت دوم معنی آن است که از خدای بترسی در روزی که در آن روز شما را با پیش خدا برند. و «رجع» هم لازم باشد و هم متعدی «۶»، و فرق از میان ایشان به مصدر پیدا شود که مصدر لازم «رجوع» باشد و مصدر متعدی «رجع». و معنی آیت و رجوع و رجع با خدای معنی آن دارد که ایشان را با جایی برند که در آن جای کس را حکمی و امری نباشد جز خدای را- عزّ و جلّ. و اما معنی رجوع در آیت با آن که ایشان از قبضه قدرت حق بیرون نیند «۷»، آن است که: عرب ذهاب را- و اگر چه بر سیل ابتدا باشد «۸»- رجوع و عود خوانند، چنان که شاعر گفت «۹»: فان تکن الايام احسن مئة الی فقد عادت لهنّ ذنوب «۱۰» المعنی: فقد ظهرت لهنّ ذنوب، [و اینکه طریقه و]

«۱۱» و کلام در اینکه «۱۲» باب مستقصی برفت. ابو صالح روایت کند از عبد اللہ عباس که «۱۳» گفت: چون «۱۴» آیت فرود آمد، جبریل- علیه السلام- گفت، خدای تعالی می‌فرماید که: اینکه آیت «۱۵» بر سر دویست و هشتاد آیت از سورة البقرة بنه. عبد اللہ عباس گفت: اینکه آخر آیتی است که از قرآن فرود

(۱). تب، معج، وز، دب، مب: خوانند، مر: خوانده‌اند. (۲). تب، معج، وز، دب، فق، مب، مر: خوانند. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر خوانند. (۴). همه نسخه بدلها: اعتبار. (۵). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: با پیش خدای تعالی برند. (۶). همه نسخه بدلها رجع باز آمد و رجع باز آورد. (۷). همه نسخه بدلها: نه‌اند. (۸). همه نسخه بدلها آن را. (۹). تب شعر. (۱۰). اساس که کلمه نو نویس است: ذهوب، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه

بدلها افزوده شد. [.....]

(۱۲). همه نسخه بدلها: در او. (۱۳). همه نسخه بدلها بجز تب، مب: او. (۱۴). تب اینکه. (۱۵). تب را.

صفحه : ۱۲۰

آمد، و به روایت دیگر از او: آن است که آخر آیت از قرآن آیت ربا بود. مفسران گفتند: چون خدای تعالی اینکه آیت فرستاد که «۱»: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» (۲)، رسول- علیه السلام- گفت: لیت شعری متی یکون ذلک، کاشکی «۳» بدانستی که چون «۴» خواهد بودن؟ خدای تعالی آیت فرستاد: إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ «۵». چون اینکه سورت آمد، رسول- علیه السلام- چون اینکه آیت «۶» بخواندی، [پیش تکبیر]

«۷» گفتمی: سبحان الله و بحمده استغفر الله و اتوب الیه. گفتند: یا رسول الله؟ پیش از اینکه نمی گفتمی. گفت: نعت الی نفسی، خبر مرگ من با من رسید «۸»، آنکه بگریست. گفتند: یا رسول الله؟ از مرگ می بگری «۹»! و خدای تعالی تو را پیامزیده است «۱۰» آنچه کرده ای و «۱۱» خواهی کردن. رسول- علیه السلام- گفت: هول مطلع کجاست و تنگی گور و ظلمت لحد و احوال قیامت! رسول- علیه السلام- پس از نزول اینکه «۱۲» سورت یک سال دیگر بماند، پس از آن خدای «۱۳» آیت فرستاد: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ- الی آخرها. و رسول- علیه السلام- پس از آن شش ماه بزیست، آنکه به حج وداع رفت و در راه [اینکه آیت]

«۱۴» فرود آمد: يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ «۱۵». چون باز گشت در منصرف او به غدیر خم رسید، فرود آمد «۱۶»: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ «۱۷».

(۱). همه نسخه بدلها بجز تب گفت. (۲). سوره زمر (۳۹) آیه ۳۰. (۳). معج، وز: کاشک تا من، تب، کاشکی دانستی، مب: کاشکی من دانستی، دیگر نسخه بدلها: کاشکی تا من. (۴). همه نسخه بدلها: که کی. (۵). سوره نصر (۱۱۰) آیه ۱. (۶). همه نسخه بدلها بجز فق، چون قراءت. (۷). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها: با من دادند. (۹). تب، مب: می گویی، معج، وز: نمی گریزی، دب، آج، لب، فق، مر: می گریزی. (۱۰). معج، مر: تو را آمرزنده است. [.....]

(۱۱). مب و آنچه. (۱۲). آج: نزول آیت و، دب، لب، فق، مب، مر: نزول آیت. (۱۳). وز، مب اینکه. (۱۴). اساس ندارد، از تب افزوده شد. (۱۵). سوره مائده (۵) آیه ۱۷۶. (۱۶). مب اینکه آیت قوله تعالی، آج، لب، دب، فق که. (۱۷). سوره مائده (۵) آیه ۶۷.

صفحه : ۱۲۱

چون پیغام بگزارد «۱»، و قایم مقام فرو داشت- چنان که شرحش بیاید در جای خود- ان شاء الله- و هم در آن منزل بود که «۲» آیت آمد: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ «۳»- الایه. پس از آن هشتاد [و دو] «۴» روز [۳۷۴-پ]

بر آمد «۵» آیت ربا آمد «۶»، پس از آن اینکه آیت که «۷»: «وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ، و اینکه آخر آیتی است که از قرآن فرود آمد، و رسول- علیه السلام- پس از آن بیست و یک روز بزیست. ابن جریج گفت: نه روز، مقاتل گفت: هفت روز، و فرمان خدای به او رسید روز دوشنبه سیم «۸» ربيع الاول وقت زوال سال یازدهم «۹» هجرت. ثُمَّ تَوَفَّى كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ، پس تمام بدهند هر نفسی را آنچه کرده باشد. وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ، و ایشان را هیچ ظلم و نقصان نکنند. قوله تعالی:

[اشاره]

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيَمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيَمْلِكْ بِإِذْنِ اللَّهِ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْمَعُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَلَّحُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۸۲) وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸۳) لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُهَا يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۸۴) آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۲۸۵) لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۲۸۶) (۱۰)

[ترجمه]

ای آن کسانی که «۱۱» بگرویده‌ای چون

- (۱). تب، آج، لب، فق، مر: بگذار، مب: گذارد. (۲). تب اینکه. (۳). سوره مائده (۵) آیه ۳. (۴). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). اساس که نو نویس است: شد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). همه نسخه بدلها بجز تب، دب، مر: بر آمد. (۷). تب، دب، آج، لب، فق، مر: آیت آمد، مج، وز: اینکه آمد. [.....]
- (۸). تب: سوم، مج، وز: سهام. (۹). همه نسخه بدلها از. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز مب: ان لا. (۱۱). تب، مج، وز، دب: ای آنان که.

صفحه : ۱۲۲ بستانی وامی «۱» تا به وقتی معین بنویسی آن را و باید که بنویسد میان شما دبیری به داستان «۲» و سر باز نزنند دبیری از آن که بنویسد چنان که آموخته باشد «۳» او را خدا بنویسد و املا کند آن کس که بر او حق باشد و بپرهیزد «۴» از خدای [خود]

«۵» که پروردگار اوست، و نقصان نکند «۶» از آن چیزی «۷»، اگر باشد آن که بر او حق بود نادان یا کوچک یا نتواند «۸» املا کند او، باید که املا کند و لیش «۹» به داستان «۱۰»، و برگیری دو گواه از مردان شما، اگر نباشند دو مرد یک مرد «۱۱» و دو زن از آن کسان که بپسندید «۱۲» از گواهان تا چو «۱۳» فراموش کند یکی از ایشان، با یاد «۱۴» دهد یکی از ایشان دیگری را، و باز

نایستند» ۱۵) گواهان چون بخوانندشان، و ملال منمایی» ۱۶) از آن که بنویسی» ۱۷) کوچک یا بزرگ تا به وقتش» ۱۸)، آن شما را به دادتر باشد نزدیک خدا و راست تر در گواهی و نزدیکتر به آن که شک نکنی» ۱۹) مگر که باشد بازرگانی حالی» ۲۰) که می گردانی میان شما که نباشد بر شما» ۲۱) گناهی که ننویسی» ۲۲) آن را و گواه برگیرید چون بیع کنی» ۲۳) و نباید که زیان کند» ۲۴) دبیر» ۲۵) و گواه» ۲۶)، و اگر کنی، آن فسق است به شما، بترسی از خدا و می آموزد شما را خدا، و خدای به همه چیزی داناست.

(۱). آج، لب، فق: چون معامله کنید که در آن دینی بود. (۲). کذا در اساس، تب، آج، لب، فق: براستی، مج، وز، دب: براستان. (۳). آج، لب، فق: آموزانید. (۴). تب: و بترس. (۵). اساس: ندارد، از تب افزوده شد. (۶). مج، وز: مکن. (۷). تب پس. (۸). تب و طاقت ندارد که. (۹). تب: ولی او. (۱۰). تب، آج، لب، فق: براستی، مج، وز: براستان. [.....]. (۱۱). تب، مج، وز، فق: دو مرد، مردی. (۱۲). فق، آج، لب: پسندیده دارید. (۱۳). مج، وز: چون. (۱۴). مج، وز: تا یاد. (۱۵). تب، مج، وز، دب: و نباید که منع کنند، فق: و نباید که نافرمانی کنند. (۱۶). تب: و ملال نمایند، آج، لب، فق: ملول شوید. (۱۷). تب: بنویسند. (۱۸). تب: به وقت او. (۱۹). تب: شک نکنند، آج، لب، فق: در شک نیفتند. (۲۰). تب: مال. ۲۱. بزه و. (۲۲). آج، لب: که ننویسند. ۲۳. آج، لب، فق: خرید و فروخت کنی. (۲۴). مج: زیان کنند، آج، لب، فق: و باید که گزند رسانیده نشود. [.....]. (۲۵). تب، مج، وز را. ۲۶. تب، فق: و نه گواه.

صفحه : ۱۲۳

و اگر باشی بر سفر» ۱) و نیایی دبیر» ۲) گروهها» ۳) گرفته، اگر ایمن باشد بهری از شما بهری» ۴)، بدهد آن که او را امین داشته باشند» ۵) زنهارش، و گو بترس از خدای خود و پنهان مکنی گواهی، و هر که پنهان کند بزهکار است دل او، و خدای به آنچه می کنی داناست. خدا راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است، و اگر آشکار کنی» ۶) آنچه در تنهای شماست یا پنهان کنید» ۷) شمار کند شما را بدان خدای» ۸)، بیامرزد آن را که خواهد و عقوبت کند آن را که خواهد، و خدای بر همه چیز» ۹) تواناست. بگروید» ۱۰) پیغمبر بدانچه فرو فرستاده اند» ۱۱) به او از خدایش، و گرویدگان همه گرویدند به خدا و فریشتگانش و کتابهایش و پیغامبرانش، ما جدا نکنیم» ۱۲) میان یکی از پیغامبران» ۱۳)، گفتند: شنیدیم» ۱۴) و فرمان بر داریم آمرزش ده خدای» ۱۵) ما و به» ۱۶) تو است باز گشتن.

(۱). تب: سفری، آج، لب، فق: بر حالت سفر. (۲). تب، مج، وز، آج، لب، فق: نویسنده ای. (۳). آج، لب: گروهانی است. (۴). آج، لب، فق را. (۵). آج، لب، فق: ایمن دانسته باشد. (۶). آج، لب، فق: پیدا کنید. (۷). آج، لب آن را. (۸). تب، آج، لب، فق پس. (۹). تب، مج، وز، آج، فق: چیزی. (۱۰). آج، لب، فق: ایمان آورد. (۱۱). آج، لب، فق: فرستاده شد. (۱۲). آج، لب: می گویند فرق نمی نهیم. [.....].

(۱۳). آج، لب، فق او و. (۱۴). آج، لب، فق: شنودیم فرمای خدای را. (۱۵). آج، لب، فق: بیامرز ما را ای پروردگار ما. (۱۶). آج، لب، فق: و با حکم.

صفحه : ۱۲۴ بر نهد» ۱) خدا هیچ نفس» ۲) را مگر توانایی او» ۳)، او راست آنچه کرد و بر اوست آنچه کند» ۴). خدای ما؟ مگر ما را اگر فراموش کنیم یا خطا کنیم، خدای ما؟ منه بر ما گرانی چنان که نهادی بر آن کسان که پیش از ما بودند، خدای ما؟

بار منه ما را آنچه توانایی نیست ما را به آن، عفو کن «۵» از ما و بیامرز ما را و بیخشای بر ما، تو خداوند مایی «۶»، یاری دهد ما را بر گروه ناگرویدگان. قوله تعالی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِعَدِيْنٍ - الْاِيْءُ، عبد الله عباس گفت: چون خدای - جلّ جلاله - ربا حرام کرد «۷» سلّم حلال کرد تا آنان که از آن «۸» باز مانند «۹» ایشان را عوض باشد به از آن که هم مقصود [و] «۱۰» منفعت حاصل بود و هم مضرت [و]

«۱۱» معصیت مندفع، گفت: ای گرویدگان «۱۲»؟ إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِعَدِيْنٍ، چون دین دهی «۱۳» یکدیگر را، و تفاعل [از] «۱۴» میان جماعت باشد، چون: تقابل و تضارب و تمنع و جز آن. إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى، تا به وقتی معین، و دان فلان فلانا یدینه دینا اذا اعطاه الدّین فهو دائن، و المعطى مدین و مدیون، و قوله: تَدَايَنْتُمْ، وام و نسیه و سلّم در او داخل باشد و هر حقّی که مؤخّل باشد، و آنچه مؤخّل نباشد آن را «حال» خوانند و «عین» خوانند، و برای آن گفت: «بدین»، تا «۱۵» اشتباه نباشد به مجازات، برای آن که اینکه تفاعل اگر مبهم بگذاشتی ملتبس شدی به آن که از «دین» است نه از «دین»، پس قید زد و بیان کرد تا احتمال برخیزد و پیدا شود که از دین است نه از دین - که جزا باشد - و گفته اند «۱۶»: بر سیل تأکید است، چنان که گفت:

(۱). تب: بار برنهد. (۲). تب، مج، وز: کس، آج، لب، فق: تنی. (۳). تب، مج، وز: مگر طاقتش. (۴). تب، مج، وز: آنچه اندوخت. (۵). آج، لب: گذران. (۶). آج، لب، فق: تو متولی امور مایی. (۷). تب: بحرام کرد. (۸). آج در بالای کلمه افزوده است: ربا. (۹). همه نسخه بدلها: باز مانند. (۱۰ - ۱۱ - ۱۴). اساس: ندارد، از تب افزوده شد. [.....]

(۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: گروندگان. (۱۳). تب: چون بستانی دینی. (۱۵). همه نسخه بدلها: که. (۱۶). مج، وز پس، تب، دب، آج، لب، فق، مر که.

صفحه: ۱۲۵ وَ لَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحِهِ... «۱»، و قوله: فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ «۲»، وَ: تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ «۳» [۳۷۵-پ]

. فَمَا كُتِبَ لَهُ، بنویسی آن را که داده باشی اگر قرض باشد و اگر بیع سلّم «۴» برای آن که تا در او شکی و شبهتی و خلافی و جحودی نرود «۵». خلاف کردند در اینکه امر که بر وجوب است یا ندب. مذهب اهل ظاهر آن است که: [بر]

«۶» وجوب است، و اینکه اختیار محمّد جریر طبری است. و مذهب ما و دگر فقها آن است که: [اینکه امر]

«۷» بر سیل استحباب و ندب «۸» است. آنان «۹» که وجوب گفتند، تمسک کردند به حدیث ابو موسی که روایت کرد از رسول - علیه السلام - که «۱۰» گفت: سه کس را خدای تعالی دعا اجابت نکند. مردی که دینی به کسی دهد و گواه بر نگیرد، و مردی که مالی به سفیهی دهد، و شنیده باشد قول خدای «۱۱» تعالی: وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ «۱۲» فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ «۱۵» ...، و اینکه قول شعبی است. آنگه حق تعالی بیان آن کتابت «۱۶» بکرد، گفت: وَ لِيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ. حسن بصری به کسر «لام» خواند، و اینکه «لام» امر غایب است چون پیش

(۱). سوره انعام (۶) آیه ۳۸. (۲). سوره ص (۳۸) آیه ۷۳. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر از. (۵). همه نسخه بدلها و. (۶-۷). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها: سنت. (۹). همه نسخه بدلها: و آنان. (۱۰). تب، مج، وز او. (۱۱). اساس که نو نویس است: قوله، مب: که قوله، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۱۲). سوره نساء (۴) آیه ۵. (۱۳). تب: بد خوی، دب، آج، لب، فق، مب: بد خواهد. (۱۴). اساس: ندارد، با توجه به تب و

دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۳. (۱۶). اساس که نو نویس است: کاتب، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه: ۱۲۶

او حرفی نباشد و ابتدا خواهی کنی به آن «۱» لا بد مکسور باید، و اگر پیش او حرفی بود «واو» یا «فا» یا جز آن، عرب بیشتر بر آنند که تسکین کنند برای تخفیف «۲» را. و معنی آن است که: چون چنین بود کاتبی «۳» عدل باید که «۴» اینکه نوشته «۵» دین از میان داین و مدین «۶» یا باع و مشتری بنویسد بحق و عدل و داستان «۷» چنان که در آن جا حیفی و ظلمی و زیادتی و نقصانی نباشد، و تقدیم و تأخیر اجل نباشد، و چیزی نباشد که حق صاحب حقّی از ایشان باطل کند «۸»، چنان که ایشان ندانند. وَ لَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ، و نباید که ابا کند نویسنده از آن که بنویسد «۹» چنان که خدای تعالی آموخته باشد او را، برای آن که در عهد رسول- علیه السلام- نویسندگان اندک بودند خصوصاً آنان که اینکه دانستند نوشتن. و علما خلاف کردند در آن که اینکه نوشتن بر نویسنده واجب است یا نه «۱۰» [و تحمیل شهادت بر گواه واجب است یا نه. گروهی]

«۱۱» گفتند: واجب است، و اینکه قول مجاهد است و ربیع و مذهب اهل ظاهر. و حسن بصری گفت: واجب بود آن جا که حق کسی ضایع خواهد شدن و کسی دگر نبود که بنویسد، اما چون دگر کس باشد بر او معین نبود. و [بر]

«۱۲» مذهب ما و بیشتر فقها واجب نیست «۱۳»، اگر بنویسد متبرّع باشد، و اگر اجرتی خواهد [بر آن]

«۱۴» او را رسد. و ضحاک گفت: واجب بود، و لکن منسوخ شد بقوله: وَ لَا يُضَارُّ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ. سدّی «۱۵» گفت: واجب باشد بر او «۱۶» در حال فراغ.

(۱). همه نسخه بدلها: به او. (۲). اساس که نو نویس است: آن حرف، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کاتب. (۴). همه نسخه بدلها: تا. (۵). تب: نبشته. (۶). اساس که کلمه نو نویس است: مدیون، با توجه به ضبط تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). کذا در اساس و دیگر نسخه بدلها. (۸). اساس که کلمه نو نویس است: شود، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). تب: نویسد. [.....]

(۱۰). اساس که نو نویس است: نیست، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱-۱۴). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). اساس: ندارد، از تب افزوده شد. (۱۳). همه نسخه بدلها بجز تب و. (۱۵). همه نسخه بدلها: و سدّی. (۱۶). تب و.

صفحه: ۱۲۷

وَ لِيَمْلِلَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ، و املا کند آن کس که بر او حقّ باشد، یعنی مقرّ مدیون که وام ستده باشد یا سلم فروخته. و «املا» و «املال» دو لغت اند صحیح فصیح، يقال: املى و املّ بمعنى، قال الله تعالى: فَهِيَ تَمْلِي عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ أُصِيلاً «۱». و اصل [۳۷۶-ر]

. «املال» «۲»، اعاده الشّیء مرّة بعد اخری باشد، و الحاح کردن، قال الشّاعر: الا يا ديار الحى بالسبعان املّ عليها بالبلبي الملوان ای الح، و اصل او هم از املال است که ملال انگیزتن باشد برای آن که چون یک بار پس از دیگر املا کند ملال انگیزد. آنکه حق تعالی تخویف کرد صاحب کتاب را که املا می کند، یعنی مقرّ که بر کاتب املا کند «۳»، گفت: باید «۴» از خدای بترسد و از آنچه حق باشد بر او چیزی نقصان نکند «۵». و اینکه برای آن گفت که آنان که در آن عهد بودند، کتابت و قراءت ندانستند. و «بخس»، نقصان باشد و به دو مفعول تعدّی کند، يقال: بخسه حقه اذا نقصه. فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَيِّفِيهَا، اگر

املا کننده که مقرّر باشد به دین، و حق بر ذمّت او باشد جاهل بود و «۶» املا نداند کردن، اینکه قول مجاهد است. ضحاک و سدّی گفتند: مراد به «سفیّه» اینکه جا طفل کوچک است، و اصل «سفه»، خفت باشد، و قال الشّاعر: نخاف ان تسفه احلامنا فنخمل الدّهر مع الخامل ای تخفّ. أو ضعیفاً، یا پیری خرف. [سدّی]

«۷» و ابن زید گفتند: عاجزی کم عقل «۸». أو لا یستطیع أن یملّ هو، یا نتواند که او به نفس خود املا کند از خرسی یا عیبی یا لکنتی یا عجمتی یا زمانی یا حبسی که نتواند حاضر شدن بنزدیک کاتب «۹».

(۱). سوره فرقان (۲۵) آیه ۵. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: املا- (۳). تب: املا می کند. (۴). تب، مج، وز تا، دیگر نسخه بدلها که. (۵). آج و افزون. (۶). همه نسخه بدلها: ندارد. (۷). اساس: کلمه زیر وصالی رفته است، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸-۹). تب قال الله تعالی. [.....]

صفحه : ۱۲۸

فَلِیَمْلِلْ وَرِثَهُ بِالْعَدْلِ، باید که ولیّ او و قیم به کار او و آن که با او اولیتر باشد املا کند به عدل و داستان «۱» و راستی. آنگه بیان کرد که به اینکه قناعت نباید کردن تا گواه بر گیرد و دو گواه را از جمله مردان که اهل گواهی باشند «۲». اینکه «سین» طلب راست، کالاستفهام و الاستعلام و الاستخبار، ای اطلبوا منهما الشّهاده. من رجالکم، یعنی مردان بالغ آزاد که نه کودک باشند و نه بنده، و اینکه مذهب ابو حنیفه است و سفیان و مالک [و شافعی]

«۳» و بیشتر فقها، و مذهب شریح و ابن سیرین آن است که: گواهی بنده در دین مقبول باشد، و «۴» بنزدیک ما هم چنین باشد «۵»، حریت شرط نیست در قبول شهادت، و انما «۶» آنچه شرط است ایمان است و عدالت. و ابو ثور و عثمان البتی و شریح و انس بن مالک و ابن سیرین با ما موافقند «۷» در اینکه، و تمسک فقها باضافه فی قوله: من رجالکم، در آنچه آزادی «۸» شرط است معتمد نیست، برای آن که ایشان نیز با ما مضافند، چنان که حق تعالی گفت: وَالصّالحین من عبادکم و إیمانکم «۹». فَإِنْ لَمْ یُکُونَا رَجُلَینِ، اگر دو مرد نباشند، یعنی اگر گواه دو مرد نباشند. و اسم «کان» مضمّر است، و تقدیره «۱۰»: فان لم یکن الشّاهدان رجلین فرجل «۱۱»، «فا» برای جزای شرط «۱۲» آمد. امّا رفع «رجل» محتمل است چهار وجه را: یکی فلیکم رجل و امراتان، دوّم: فلیشهد رجل و امراتان، سیم «۱۳»: فالشّاهد رجل و امراتان، چهارم: فرجل و امراتان یشهدون «۱۴»، اول اسم «کان» باشد مقدّر، دوم فاعل فعلی محذوف باشد، سیم «۱۵» خبر مبتدای [۳۷۶-پ]

مقدّر باشد، چهارم مبتدا باشد

(۱). مج، مب: راستان. (۲). چاپ شعرانی (۴۱۱/۲) و استشهدوا شهیدین. (۳). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). مب اینکه. (۵). همه نسخه بدلها بجز تب: است. (۶). تب، دب، فق، مب: امّا. (۷). مب: موافقت کردند. (۸). اساس که نو نویس است: از ما، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). سوره نور (۲۴) آیه ۳۲، تب قال الله تعالی. (۱۰). همه نسخه بدلها: تقدیر اینکه است. (۱۱). آج و امراتان. (۱۲). تب: برای شرط و جزا. (۱۳-۱۵). تب: سیوم، مج، وز: سهام. (۱۴). تب: تشهدون. [.....]

صفحه : ۱۲۹

و خیرش محذوف. و اجماع فقهاست در آن که: گواهی زنان با مردان در «۱» دین و مال «۲» مقبول «۳» باشد. آنگه در ما دون «۴» مال خلاف کردند. مالک و اوزاعی و شافعی و ابو عبید «۵» و ابو ثور و احمد حنبل گواهی زنان با مردان الا در «۶» مال

روا ندارند. و ابو حنیفه و اصحابش و سفیان ثوری گواهی زنان با مردان در همه چیزی روا دارند الا در حدود و «۷» قصاص. و بنزدیک ما گواهی زنان بر سه ضرب است: ضربی آن که به هیچ حال «۸» نشنوند [سواء]

«۹» اگر مرد با ایشان باشد و اگر نه، و آن در طلاق و رؤیت هلال بود. و ضرب دوم «۱۰» آن که: گواهی ایشان بشنوند «۱۱»، و اگر چه مردان با ایشان نباشند، و آن چیزی بود که به زنان تعلق دارد و مردان را در آن رای «۱۲» نبود، چون بکارت و کارهایی «۱۳» که به زنان و اندام زنان تعلق دارد. و گواهی چهار زن بشنوند در وصیت و میراث کودک که از مادر جدا شده باشد زنده، و اگر سه زن گواهی دهند گواهی ایشان مقبول بود در نصف و ربع میراث و وصیت، و اگر دو زن باشند در نیمه، و اگر یکی بود در ربع، و گواهی قابله تنها بشنوند در ربع میراث مستهل اعنی کودک زنده. عند عدم مردان باشد اینکه جمله. فاما ضرب سیم «۱۴» آن بود که: گواهی ایشان «۱۵» با مردان بشنوند، و آن چند جای است: منها الزجم، که چون سه مرد و دو زن بر کسی گواهی دهند به زنا، و «۱۶» محصن

(۱). تب: و مردان با. (۲). اساس که نو نویس است: و عقل، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). تب: دین مال مقتول. (۴). تب، وز: در دون. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ابو عبیده. (۶). تب: بر. (۷). تب: در حد و در. (۸). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: که گواهی: با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). دب: دیم، مب، مر: دویم. (۱۱). تب: نشنوند. (۱۲). همه نسخه بدلها: نظر. (۱۳). تب: کاری. (۱۴). تب، آج، لب: سیوم، مج، وز: سهام. [...]

(۱۵). اساس که نو نویس است: زنان، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۶). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: و او، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها، «او» زاید می نماید.

صفحه : ۱۳۰

باشد، رجم باید کردن او را. و اگر دو مرد و چهار زن گواهی دهند بشنوند و لکن رجم نکنند، حدّ زنند حدّ «۱» زانی. و اگر یک مرد «۲» و شش زن گواهی دهند «۳» [قبول نکنند]

«۴» و همه را حدّ مفتری بزنند. و گواهی زنان در قتل و قصاص بشنوند چون مردان با ایشان باشند، همچنان که در اموال. اگر مردی و دو زن گواهی دهند بر قتل و [بر]

«۵» جراح مقبول باشد. و در دین چون مردی گواهی دهد و دو زن بشنوند، چون دو زن گواهی دهند یا یک مرد، مدّعی سوگند خورد تا به جای یک گواه باشد و حاکم به آن حکم کند، و اینکه مذهب اهل البیت است خاصّ. مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ، یعنی آنان که مرضی باشند در دیانت و امانت و کفایت، و مراد آن است که مسلمان باشند و ظاهر ستر و مرتکب چیزی نباشند از قبایح، و اخلال نکنند به واجبات اینکه معنی عدالت «۶» است در گواهی. عمر خطاب «۷» گفت: هر که اظهار خیر کند، ما به او ظنّ خیر بریم، و بر آن دوست داریم او را، و هر که اظهار شرّ کند، [ما]

«۸» به او گمان بد بریم و او را بر آن دشمن داریم. و چون مرد بر همسایه و رفیق و خویشاوند خود ثنا گوید، شکّ مکنی در صلاح او. نخعی گفت: هر که از او تهمتی و ریبتی «۹» پیدا نشود، او عدل باشد، [و]

«۱۰» شعبی گفت: هر که مطعون نباشد در بطن و فرج، او عدل بود. حسن بصری گفت:

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: بر آن، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). اساس گواهی دهد،

با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۳). اساس بشنوند، با توجه به تب، میج، وز، زاید می‌نماید. (۴). اساس: ندارد، از تب افزوده شد. (۵-۶). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: عدل، میج، وز: عدله. (۷). تب، میج، وز، مب، مر: عمر بن الخطاب، آج، لب: امیر المؤمنین علیه السلام. (۸-۱۰). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). میج: ریبتی و شبهتی.

صفحه: ۱۳۱

هر که از او خزی ندانند» (۱)، او عدل باشد. و رسول- صلی الله علیه و آله گفت: «۲» لا یجوز شهادة خاین و لا خائنه [۷۷۳- ر] و لا محدود و لا ذی حقد علی اخیه و لا مجرب علیه شهادة زور و لا القانع مع اهل البیت [یعنی] «الخدام لهم، گفت: گواهی خاین و حدّ زده و حقوق کینور» (۳) بر برادر مسلمان، و نه آن که او را به گواهی دروغ آزموده باشند، و نه آن که در سرای مرد خدمت او کند، گواهی اینان مقبول نباشد» (۴). شافعی گفت: گواه را ده شرط باید تا گواهی او مقبول باشد: باید که «۵» آزاد بود «۶» و بالغ و مسلمان و عدل، و عالم باشد به آن گواهی که دهد، و به آن گواهی جزّ منفعت خود نکند و نه دفع مضرت، و معروف نباشد بکثرة الغلط و ترک المروءة، و از میان او و میان مشهود علیه عصیّت نباشد، و گواهی زنان بر افراد- آن جا که گفتیم- مقبول باشد بنزدیک شافعی در عیوبی «۷» که بر عورات زنان باشد، و در استهلال کودک و رضاع و ولادت. و ابو حنیفه نیز در اینکه مسائل موافقت کرد، اما در رضاع که در رضاع گواهی زنان بر افراد روا نداشت. اما صفت گواهی و آن که مرد کی شاید که «۸» گواهی دهد: طاووس روایت کرد از عبد الله عباس که گفت: رسول را «۹» علیه السلام- پرسیدند از گواهی، که کی دهند و چگونه دهند! گفت: آفتاب می‌بینی «۱۰»! گفتند: بلی. گفت: هر گاه که همچنان دانی که آفتاب روشن، گواهی دهید «۱۱» و الا رها کنی «۱۲». عبد الله عباس روایت کرد از رسول- علیه السلام- که گفت: اکرمو الشهود فان الله يستخرج بهم الحقوق و يدفع بهم الظلم، گواهان را اکرام کنی که خدای تعالی

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خیری بدانند. (۲). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). اساس: کینور/ کینه‌ور، مب: کینه ورز. (۴). همه نسخه بدلها و. [...]

(۵-۸). همه نسخه بدلها: تا. (۶). همه نسخه بدلها: باشد. (۷). دب، فق، مب، مر: عیوب. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفت از رسول. (۱۰). تب، مر: آفتاب را می‌بینید. (۱۱). همه نسخه بدلها: بده. (۱۲). همه نسخه بدلها: رها کن.

صفحه: ۱۳۲ حقاها به ایشان بیرون آرد، و ظلم به ایشان باز دارد. در خبر می‌آید «۱» که: پس از کارزار «۲» بصره روزی عبد الله بن قفل التیمی بر «۳» امیر المؤمنین علی «۴» بگذشت درعی پوشیده، امیر المؤمنین- علیه السلام- گفت: هذه درع طلحة اخذتها غلولا يوم البصرة «۵»، اینکه درع طلحه است که تو روز کارزار «۶» بصره به خیانت گرفته‌اند، او انکار کرد و بینی و بینک الحاکم الذی رضیته للناس، از میان من و تو حاکمی حکم کند که تو او را برای حکومت مردم بنشانده‌ای- یعنی شریح. آنکه پیش شریح رفتند. امیر المؤمنین- علیه السلام- بر او دعوی کرد، شریح گواه خواست. امیر المؤمنین حسن علی را بیاورد تا گواهی داد. شریح گفت: به یک گواه حکم نکنم. او قنبر را بیاورد [تا گواهی داد]

«۷»، گفت: به گواهی بنده حکم نکنم. امیر المؤمنین- علیه السلام- گفت: قبحك الله من حاکم لقد جرت فی حکمک ثلاث مرات، در اینکه حکم سه بار جور کردی: اول آن که از امام گواه خواستی، و امام مأمون باشد از او گواه نخواهند، دگر آن که گفتی: به گواهی حسن تنها حکم نکنم، و رسول- علیه السلام- به گواهی خزیمه ثابت حکم کرد و او را ذو الشهادتین خواند «۸»، دگر گفتی: به گواهی بنده حکم نکنم، ندانی که گواهی بنده برای خواجه مقبول باشد بر او مقبول نباشد؟ ندانی

که رسول- علیه السلام- به گواهی من تنها حکم کرد آن روز که بر خالد ولید گواهی دادم، و گفت: گواهی مردی قرشی «۹» به گواهی هفت مرد باشد که نه از قریش بود «۱۰»، و گواهی تو ای علی به گواهی هفت قرشی «۱۱» است، و خدای تعالی مردی قرشی «۱۲» را قوت هفت مرد داد که نه از قریش باشند، و تو را قوت هفت قرشی «۱۳» داد، به خدا که دگر حکم نکنی از میان دو

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: است، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶-۲). دب، لب: کالزار. (۳). همه نسخه بدلها: با. (۴). تب، فق، مر علیه السلام. (۵). همه نسخه بدلها گفت. (۷). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). اساس که نو نویس است، در حاشیه افزوده، از آن گفتند، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۹). تب: مرد قرشی، آج، لب، فق: قریشی. (۱۰). تب: باشد، دیگر نسخه بدلها: باشند. (۱۳-۱۲-۱۱). آج، لب، فق: قریشی.

صفحه : ۱۳۳

کس و الّا «۱» مرا خبر دهی. قوله: أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا، حمزه خوانند: «ان تضلّ» به کسر «الف» علی الشرط. فَتَذَكَّرَ به رفع «تذکر» و «تضلّ» «۳» جزم باشد به «ان»، و لکن ظاهر نمی شود برای ادغام، و رفع «تذکر» برای «فا» است، کقولک: ان تکرمنی فا کرمک، علی تقدیر: فانا کرمک. و دگر قراء به فتح «ان» خوانند و نصب «تضلّ» و «تذکر» به عمل آن. و در معنی آن چند قول گفتند: سیبویه گفت: محلّ آن جرّ است به «لام» مقدّر، و تقدیره «۴»: لَان تَضِلَّ، برای آن که چون ضال شود، یعنی ناسی و ضلال اینکه جا به معنی نسیان است، یکی از ایشان آن دیگر «۵» را یاد دهد «۶». و اگر چه غرض ضلال «۷» نیست اذکار است به حکم آن که اذکار عند ضلال باشد که نسیان است آن را چون معروض «۸» و مقصود، [کرد]

، چنان که یکی از ما گوید: اعددت الخشبۃ ان یمیل الحایط فادعمه. و غرض از اعداد چوب میل دیوار نباشد، دعم و به باز گرفتن او باشد، و لکن چون دعم عند میل باشد میل را غرض کرد. و قراء گفت: از جمله مقدم مؤخر کلام است و معنی بر تقدیم و تأخیر مستقیم شود، چنان که یکی از ما گوید: یعجبنی ان یسأل سائل فیعطی، به عجب آرد مرا که سائل چیزی خواهد بدهندش. و اعجاب در عطا باشد در سؤال سائل نباشد، پس تقدیر آیت اینکه است که «۹»: ان تذکر احدیها الاخری ان ضلّت، برای آن که تا یاد دهد یکی دیگر را اگر «۱۰» فراموش کند، و مثله قوله:

(۱). اساس: تا، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است را، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۳). تب و دیگر نسخه بدلها محل و تضل. (۴). همه نسخه بدلها: تقدیر اینکه است. (۵). تب، معج، وز: از ایشان آن یکی اینکه دیگر، دب، آج، لب، فق، مب مر: از ایشان از یکی اینکه دیگر. (۶). همه نسخه بدلها: یاد دهند. (۷). اساس که نو نویس است: اضلال، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). تب، معج، وز: مفروض، چاپ شعرانی (۲/۴۱۵): مفروض. (۹). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۰). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: که، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۳۴ وَ لَوْ لَا أَنْ تُصَِّبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمْتْ أَيْدِيَهُمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا «۱» فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسِي «۳». و اصل «ضلال» هلاک بود- چنان که برفت «۴». عاصم الجحدری خوانند: ان تضلّ إحداهما علی الفعل المجهول به

ضم «تا» و فتح «ضاد»، و زید اسلم خواند: فتذاکر من المذاکره. و ابن کثیر و یعقوب و قتیبه خواندند: فتذکر، به تخفیف «کاف» من الاذکار، و باقی قرء به تشدید «کاف» خواندند «۵». و «ذکر» و «اذکر» بمعنی واحد، چنان که نزل و انزل، و اکرم و کرم، و اینکه متعدی باشد به دو مفعول، یقال: ذکرتہ الشیء، قال الشاعر: تذکرنیه الشمس عند طلوعها و تعرض ذکراه اذا غربها افل [و سفیان بن عیینہ گفت: اینکه کلمت از «ذکر» است نه از «ذکر»، و معنی آن است که: چون دو زن گواهی دهند به جای یک مرد باشد، پس ما دام تا زن یکی بود گواهی او را اثر نبود. چون زنی دیگر با او یار شود، حکم آن دو زن «۶» حکم یکی مرد باشد. پس به منزلت آن بود که آن زن اینکه زن را مذکر بکرده بود، به معنی آن که گواهی او در حکم گواهی مردان آورد. و در اینکه قول بعدی هست برای آن که اینکه تذکیر «۷» با نسیان نسبت ندارد]

«۸». قوله «۹»: وَ لَا يَأْبُ الشُّهَادَةُ إِذَا مَا دُعُوا، بعضی مفسران گفتند: اینکه در تحمّل شهادت است، یعنی نباید که «۱۰» کسی را خوانند تا گواه شود بر کسی او امتناع کند «۱۱»، و اینکه قول آن کس است که گفت: تحمّل شهادت «۱۲» واجب باشد [۳۷۸-۳۸۰] ر
، و اینکه قول معتمد نیست.

(۱). سوره قصص (۲۸) آیه ۴۷. [.....]

(۲). آج، لب، فق، مب، مر: اینکه. (۳). سوره طه (۲۰) آیه ۵۲. (۴). تب: چنان که در پیش ذکر رفت. (۵). تب، مج، وز: خوانند. (۶). همه نسخه بدلها بجز تب: حکم ایشان. (۷). وز، دب، آج، لب، فق، مب: تذکر. (۸). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). تب تعالی. (۱۰). تب: تا. (۱۱). همه نسخه بدلها: او ابا کند و امتناع. (۱۲). دب، آج، لب، فق: تحمّل الشهاده.

صفحه: ۱۳۵ قناده و ربیع گفتند: سبب نزول [آیت]

«۱» آن بود که چون مردی را کاری افتادی در قبیلہ بزرگ می گردیدی «۲» تا کسی گواه شود، کس گواه نشدی، خدای تعالی آیت فرستاد و نهی کرد مردمان را از آن که «۳» ابا کنند از تحمّل شهادت. شعبی گفت: اگر کسی دگر باشد که گواه شود او مخیر است در تحمّل شهادت، خواهد گواه شود و خواهد نشود، و چون کسی دگر نباشد که گواه شود واجب است او را تحمّل شهادت کردن. و عطا و عطیه و بیشتر مفسران گفتند: او مخیر است در تحمّل شهادت، خواهد گواه شود، و خواهد نشود. ابو مرّه «۴» گفت: حسن بصری را پرسیدم «۵» از اینکه مسأله، گفت: تو مخیری، خواهی گواهی شو «۶» خواهی مشو. بعضی دگر مفسران گفتند: آیت در اقامت شهادت است و ادای آن، و اینکه قول مجاهد و عطا و عکرمه و سعید جبیر و ضحاک و سدّی است، و امر به اقامت شهادت علی الوجوب باشد الا عند عذری واضح یا ضرورتی مانع. و عامر گفت: مرد «۷» چندان مخیر است «۸» تا گواه نشود «۹»، چون گواه شد «۱۰» در ادای گواهی مخیر نباشد «۱۱». حسن بصری و سدّی گفتند: آیت وارد است در هر دون معنی در تحمّل و اداء و از اینکه مانعی نیست، و اینکه در فایده عامتر است «۱۲». وَ لَا تَسْمُوا، ملال «۱۳» و ضجارت منمای، یقال: سئمت الشیء اسأم «۱۴» سأمه، قال زهیر «۱۵»: سئمت تکالیف الحیوة و من یعش ثمانین حولاً لا ابا لک یسئم و قال لیبید: و لقد سئمت من الحیوة و طولها و سؤال هذا الناس کیف لیبید

(۱). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). تب: می گردندی، دیگر نسخه بدلها، می گردیدندی. (۳). تب گواهی را. [.....]

(۴). کذا: در اساس با تب، آج، لب، فق، مر: این جریر، معج، وز، دب: ابو حرم، مر: این حریم. (۵). همه نسخه بدلها بجز تب: پرسیدند. (۶). همه نسخه بدلها و. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مردان. (۸). مب، مر: مخیراند. (۹). همه نسخه بدلها بجز تب: نشد. (۱۰). مب: شدند. (۱۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: نیست، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). تب قال الله تعالی. (۱۳). تب، دب، آج، لب، فق، مب، مر: املال. (۱۴). همه نسخه بدلها بجز تب: اسامه. (۱۵). تب شعر.

صفحه : ۱۳۶

قوله: «أَنْ تَكْتُبُوهُ»، «ان» در محلّ نصب است بوقوع الفعل عليه، التّقدير: لا تسأموا كتابته. صَغِيرًا «۱»، كان الحقّ أو كَبِيرًا، اگر حق اندک بود و اگر بسیار. و نصب «صغیر» و «کبیر» شاید تا به اضممار «۲» «کان» بود چنین که گفتیم، و شاید که نصب او بر حال بود من «الهاء» فی قوله: «أَنْ تَكْتُبُوهُ»، [ای ان]

«۳» تکتبوا الحقّ و حال باشد از مفعول به «۴». إلی أَجَلِهِ، ای وقت محلّه. و «اجل» وقت باشد و [دین]

«۵» مؤجّل موقت باشد. ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ، «ذا» اشارت است و «کاف» خطاب، یعنی آن، ای «۶» جماعت مخاطبان «۷» بدادتر بود و بعدلتر. و القسط، العدل. و قسط، نصیب باشد برای آن که بهره باشد به عدل و راستی، و اقسط اذا عدل، و قسط اذا جار، و گفته‌اند: اصل کلمه از جور است، و اقسط، ای ازال «۸» الجور. و القسط اسم للاقساط. وَ أَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ، و راست تر «۹» باشد در اقامه شهادت. وَ أَدْنَى أَلَّا «۱۰» إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً، جمله قراء به رفع «تجارة» خواندند «۱۷»، و وجه او آن است که: اسم «کان» باشد، و «کان» تامه بود، و معنی آن باشد که: الا ان تحصل و توجد تجارة حاضرة.

(۱). تب و ان. (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: شاید که، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۳-۵). اساس: ندارد، با توجه به تب افزوده شد. (۴). تب قال تعالی. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: یعنی ای آن. (۷). همه نسخه بدلها اقسط عند الله. (۸). تب: اذا ازال، دیگر نسخه بدلها: اذا ازال. (۹). تب: راستر. (۱۰). اساس: ان لا، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۱۱). تب: نیفتید، آج، لب، فق، مب، مر: نه اوفتی. (۱۲). معج، وز: طول. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نماند. (۱۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: رحمتش، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۵). همه نسخه بدلها: تا. (۱۶). تب: خدای تعالی با بندگان. (۱۷). معج، وز: خوانند. [.....]

صفحه : ۱۳۷

بعضی دگر گفتند: «کان» ناقصه است، و «تجارة» اسم اوست، و «حاضرة» صفت او، و تُدِيرُونَهَا خبر اوست در محلّ نصب. و عاصم خواند: إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً، بر آن «۱» که اینکه خبر «کان» باشد و اسم «کان» مقدر «۲»، و التّقدير: الا ان تكون التجارة تجارة حاضرة او المبايعه تجارة حاضرة، و انشد الفراء «۳»: لله قومی ای قوم لحره «۴» اذا كان يوما ذا كواكب اشعنا ای اذا كان اليوم يوما، و انشد ايضا: أَعِينِي هَلَّا تَبْكِيان عفاقا اذا كان طعنا «۵» بينهم و عنقا ای اذا كان الامر طعنا بينهم. حق تعالی گفت: اینکه نوشتن برای آن می باید تا حق کسی بر کسی ضایع نشود چون تجارتی باشد حاضر دست بدست که متاع «۶» بدهد و بها بنقد بستاند، به نوشتن «۷» حاجت نباشد. چون چنین بود، حاجت نبود به نوشتن، اگر بنویسی «۸» بر شما حرجی و بزه ای نبود. وَ أَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ، و گواه برگیری چون مبیعت کنی «۹». ضَحَّاك گفت: هذا عزم من الله واجب، اینکه عزمی است یعنی واجب است بر هر چه باشد از اندک و بسیار بنقد و نسیه، و لو علی باقاه بقل، و اگر بر دسته تره «۱۰» باشد، و اینکه مذهب اصحاب «۱۱» ظاهر است و اختیار جریر طبری «۱۲». دیگران گفتند: امر استحباب و ندب است، و اینکه قول بیشتر مفسران و

جمله «۱۳» فقهاست. و ابو سعید خدری «۱۴» گفت «۱۵»: تعلق به امانت دارد، اگر مرد امین باشد به اشتهار «۱۶» حاجت نبود، و اگر «۱۷» امین نباشد اشهاد باید کردن.

(۱). تب: برای آن. (۲). همه نسخه بدلها باشد. (۳). تب شعر. (۴). آج: بجزّه. (۵). آج: ظعنا. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: متاعی. (۷). تب: نبشتن. (۸). تب: بنویسد. (۹). تب: یعنی چون مبیعت کنید گواه برگیرید. (۱۰). فق: تره. (۱۱). اساس: اهل، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/۴۱۸): ابن جریر طبری. (۱۳). اساس که نو نویس است: عامه، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۴). تب: ابو سعید الخدری. [.....]

(۱۵). تب اگر. (۱۶). اساس: باشهداد، تب: به شهادت، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۷). تب مرد.

صفحه : ۱۳۸

و لَا يُضَارُّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ، اصل کلمه «یضارر» بوده است یا «یضارر» علی اختلاف المفسرین، پس ادغام کرده‌اند «را» را [در «را»]

«۱» برای تخفیف، و تحریک آخر کلمه برای ادغام کرده‌اند، و اختیار فتحه لکونها اخف الحركات کرده‌اند «۲». اما معنی آیت، بعضی مفسران گفتند تقدیر آن است که: و لا یضارر کاتب و لا شهید، باید تا اضرار نکنند «۳» دبیر و گواه «۴». اضرار دبیر آن بود که چیزی بنویسد «۵» که بر او املا نکرده باشند یا «۶» زیادت و نقصان کند، یا در اجل تقدیم و تأخیر کند. و اضرار گواه آن باشد [۳۷۹-ر]

که گواهی به خلاف راستی دهد، یا «۷» براستی گواهی پنهان کند، و اینکه قول طاووس و حسن و قتاده و ابن زید است. بعضی دگر بر فعل مجهول حمل کردند و گفتند: تقدیر اینکه است «۸»: و لا یضارر کاتب، دبیر و گواه و اضرار نکنند «۹»، اضرار ایشان آن بودی «۱۰» که مردی بیامدی و دبیر «۱۱» را گفتی: چیزی بنویسی برای من، و گواه را گفتی: گواه شو. ایشان گفتندی: ما مشغولیم «۱۲»، کسی دیگر را بگو، او بنه رفتی «۱۳» و الحاح کردی و گفتی: خدای تو را فرموده است، و تو را واجب است، و برایشان تشنیع کردی. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و نهی کرد از اینکه معنی، و دلیل اینکه تأویل قراءت عمر است و ابی کعب و عبد الله مسعود: و لا یضارر، به اظهار تضعیف علی ما لم یسم فاعله. و ابو جعفر «۱۴»، «و لا یضارر» مجزوم مخفف خواند. و اینکه ضعیف باشد برای آن که اینکه جمع ساکنین بود

(۱). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). تب: ندارد، دیگر نسخه بدلها: کردند. (۳). همه نسخه بدلها: نکنند. (۴). آج را. (۵). اساس: نویسنده، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). دب، لب، فق، مب، مر: تا. (۷). مج، وز، دب، لب، فق، مب، مر: تا. (۸). اساس که نو نویس است: تقدیره، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). همه نسخه بدلها بجز وز: ندارد. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز تب: بود. (۱۱). مج، وز، دب، آج، لب، مب، مر: دبیری. [.....]

(۱۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: برو و، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳). بنه رفتی / بنرفتی. (۱۴). همه نسخه بدلها خواند.

صفحه : ۱۳۹

«۱» حده- و اینکه مسأله [را]

«۲» بیان برفته است پیش از اینکه. و حسن بصری خواند: «و لا یضار» به کسر «را» ی مشدد «۳». وَ إِن تَفْعَلُوا، و اگر بکنی اینکه اضرار، فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ، ای خروج عن امر الله، از فرمان خدای بیرون آمده باشی. وَ اتَّقُوا اللَّهَ، از خدای بترسی و از عذاب «۴» و عقاب او، [و از معاصی او]

«۵» احتراز کنی تا مستحق عقاب او نشوی. وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ، و خدای تعالی شما را احکام شرعی می آموزد از آنچه صلاح دین و دنیای شما در آن است، و آنچه شما را باید کردن یا نباید کردن، برای آن که عالم است به اینکه «۶» مصالح و جز اینکه، و او به همه چیز عالم است «۷»، وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. وَ إِن كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ، حق تعالی از جمله احکام اینکه باب حالتی دیگر را شرح داد، گفت: اگر [چنان که]

«۸» شما بر سفر باشی. وَ لَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا، و کسی را نیابی که چیزی نویسد، و آلت نوشتن نیابی «۹» از قلم و دوات و کاغذ، و خواهی که «۱۰» مال ضایع نشود رهنی بستانی برای وثیقه را. عبد الله عباس خواند: و لم تجدوا کتابا. و ضحاک خواند: و لم تجدوا کتابا، جمع کاتب. فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ، ابن کثیر و ابو عمرو خواندند، و عبد الله عباس و ابراهیم و زرّ حبیش و مجاهد: «فرهن» بضمّ الزّاء و الهاء، و عکرمة و منهال بن عمرو خواندند: «فرهن»، بضمّ الزّاء و سکون الهاء، و باقی قراء: «فرهان»، و هو جمع رهن کنعل و نعال، و بغل و بغل، و کبش و کباش، و کعب و کعاب. و رهن جمع الزّهران و هو جمع الجمع قاله الفراء و الکسائی.

«۸-۵-۲-۱». اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. «۳». تب قال الله تعالی. «۴». همه نسخه بدلها: ندارد. «۶». تب: بدین. «۷». اساس که نو نویس است: چیزی داناست، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. «۹». تب: ندارید. «۱۰». همه نسخه بدلها: تا.

صفحه : ۱۴۰

و ابو عبید «۱» گفت: جمع رهن باشد، و در کلام عرب هیچ اسم نیست علی فعل، و جمعه علی فعل الّا هشت حرف، و هی: حلق و حلق، [۳۷۹-پ]

و سقف و سقف، و قلب النخل «۲» و قلب، و جدّ للخطّ و جدّ «۳»، و ثطّ «۴»، و فرس و رد و خیل و رد، و نسر و نسر «۵» و رهن و رهن، و قال الا حطل: و الحارث بن ابی عوف ابحن به حتی يعاوده العقبان و النسر و انشد الفراء: تى اذا بلت حلاقيم الحلق و ابو عمرو گفت: اختیار «فرهن» برای آن است تا به رهان که مصدر است و معنی مراهنه بود ملتبس نشود، و انشد لقعب «۶» بن امّ صاحب: بانت سعاد و امسى دونها عدن و غلقت «۷» عندها من قبلك الزّهن تخفيف و ثقيل هر دو لغت است، ککتب و کتب، و رسل و رسل. و اجماع است که رهن درست نبود الا به قبض، کقوله تعالی: فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ، و «۸» اگر چه در آیت رهن در سفر گفته است «۹»، خلاف نیست که در حضر درست باشد، و رسول علیه السلام- طعامی بخريد به نیست از جهودی، و درع خود بنزدیک او گرو نهاد. و مجاهد گفت: روا نبود الا در سفر عند عدم کاتب. فَإِن أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا، یعنی اگر مستدین و من عليه الدّین امین باشد و صاحب حق را به قول و امانت او وثاقت باشد [و]

«۱۰» رهن نخواهد از او و گمان نیکو برد به او، باید تا او نیز خلاف نکند و امانت به جای آرد، چون او را امین داشتند به وقت خود آنچه میان ایشان باشد از امانت بگذارد. فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ، و همزه برای

(۱). فق، مب، مر: ابو عیبه. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: النحل. (۳). همه نسخه بدلها بجز تب: جدّه. (۴). مب: شط و جمعه شط. [.....]

(۵). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، در معاجم لغت جمع نسر، انسر آمده است. (۶). فق: للقعنب، لسان العرب (۱۳/۱۸۹): قعنب. (۷). آج، لب، فق، مب: علقت، لسان العرب (۱۳/۱۸۹): غلقت. (۸). اساس: زیر و صیالی رفته است، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). تب: گفته‌اند. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۱۴۱

ضمّه «۱» ما بعد «واو» نوشتند، و چون ما بعد همزه کسره بود، «یا» نویسد، نبینی که در «واو ائتمن»، «واو» برای کسره ما بعد «یا» نوشتند «۲»، و باید تا از خدای بترسد [و]

«۳» در آنچه او را امین داشته باشند خیانت نکند. آنگه به وعظ گواهان باز آمد و گفت: *وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ*، و گواهی «۴» که دانی پنهان مکنی. و ابو عبد الرحمن السلمی به «یا» خواند. آنگه «۵» وعید آنان گفت که گواهی پنهان کنند، گفت «۶»: *وَمَنْ يَكْتُمهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ*، و هر که پنهان باز کند گواهی «۷» او را دلش بزهکار بود، برای اینکه «۸» حوالت بزه با دل کرد که کتمان «۹» فعل دل است و در دل پنهان باز کند، یعنی عزم کند علی الکتمان و الامساک عنها، چنان که گفت: بما کسبت یداک «۱۰»، و: *بِمَا قَدَّمْت أُيْدِيكُمْ* «۱۱». و ابراهیم بن ابی عبله «۱۲» خواند: *فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ*، ای جعل قلبه اثما. *وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ*، و خدای تعالی داناست به آنچه شما می‌کنی. علما گفتند: خدای تعالی در اینکه سورت پانصد حکم بیان کرد، از جمله آن بیست و پنج حکم در اینکه آیت است، یکی: *إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ*، گفت: [۳۸۰-ر]

چون دینی به کسی دهی بنویسی. دوّم «۱۳» گفت: باید تا دبیری از میان شما آن بنویسد به عدل [چنان که] «۱۴» از جانبی بر جانبی ظلم نباشد.

(۱). اساس: کلمه مخدوش است، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها آورده شد. (۲). با توجه به قاعده صرفی کتابت همزه به نظر می‌رسد که کاتب در اینکه جا مرتکب اشتباه شده است و می‌باید جمله اینکه طور باشد: «ضمّه ما قبل «واو» نوشتند و چون ما قبل همزه کسره بود «یاء» نویسد. نبینی که در «واو ائتمروا» برای کسره ما قبل «یا» نوشتند. (۳). اساس: ندارد: با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴-۷). همه نسخه بدلها: گواهی. (۵). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: گفت پس از آن که، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). تب: ندارد، مب که. (۸). تب، مَج، وز، دب، آج، لب: آن. (۹). وز، دب، فق، مر دل. [.....]

(۱۰). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، در صورتی که اشاره به آیتی از آیات قرآنی باشد، باید چنین می‌بود: *بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ* سوره بقره (۲) آیه ۲۲۵ یا آیتی مثل: *فَبِمَا كَسَبَتْ أُيْدِيكُمْ* سوره شوری (۴۲) آیه ۳۰. (۱۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۲، نیز سوره انفال (۸) آیه ۵۱. (۱۲). تب، دب: ابراهیم بن ابی عبله. (۱۳). فق، مب، مر: دویم. (۱۴). اساس: کلمه زیر و صیالی رفته است، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه: ۱۴۲ سهام «۱»: کاتب را وعظ کرد تا امتناع نکند از آن که چنان نویسد که خدای تعالی فرمود. چهارم گفت «۲»: دبیر احوال تو و ستد و داد تو نداند تو را املا- باید کردن که حق بر گردن تو است تا به اقرار و اعتراف تو نویسد آنچه نویسد. پنجم: مدین را که وام می‌ستاند یا سلّم می‌فروشد، او را وعظ کرد «۳»، گفت: از خدای بترس و در حال املا کردن بخشی و

نقصانی به حقّ صاحب حق را مده. ششم گفت: همه کس از اینان نه آن باشد که املا داند کردن، بعضی از اینان سفیه و کم عقل (۴) و نا بالغ و ضعیف و عاجز باشند از املا، باز نمود که ایشان را ولیی باید که نیابت کند از ایشان در اینکه معنی [و] (۵) املا کند. آنکه گفت: او نیز باید تا در آنچه می گوید و می کند (۶) عدل کند، آنکه گفت حکم هفتم آن است که: کار مقرّ (۷) و مقرّ له و نویسنده راست نشود که باشد که در آن خلافی رود، دو گواه باید از مردان. هشتم گفت: اگر جایی باشد که دو مرد حاضر نباشند (۸)، یک مرد و دو زن باشند، بیان کرد که: گواهی (۹) «دو زن به جای یک مرد باشد، چنان که در بسیاری احکام شرعی حکم (۱۰)»، دو زن حکم مردی (۱۱) باشد، و یک زن در حکم نیمه مردی باشد فی الحدّ و الشّهاده و المیراث و غیر ذلک. نهم، بیان کرد که: هر مردی و هر زنی گواهی را نشاید مگر که مرضی باشند و پسندیده و ظاهر ستر و نکو سیرت. دهم، بیان کرد علّت اینکه را که [چرا] (۱۲) چنین باید: «أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا، تَا اِغْر»

(۱). تب: سیوم، آج، لب، فق، مب: سیم. (۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۴۲۰) اگر. (۳). مب که. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: کم عقلمند. (۵). اساس: زیر و صالی رفته است، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). مب حق باشد. (۷). همه نسخه بدلها: بمقرّ. (۸). مب گواهی. (۹). همه نسخه بدلها: گواهی. [.....]. (۱۰). مب اینکه. (۱۱). همه نسخه بدلها: یک مرد. (۱۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه: ۱۴۳

از اینکه دو زن یکی را فراموش شود، آن که یاد دارد آن را یاد دهد که فراموش کرده باشد. یازدهم گفت: چون تحمّل شهادت کرده باشد، و مرد صاحب حق را حاجت بود به اقامت آن، نباید که ابا کند از اقامت آن. دوازدهم گفت: برای آن که حق اندک بود نباید که نویسنده ملال نماید و حقیر دارد و گوید: اینکه قدر خطر آن ندارد که بنویسند و گواه شوند، بل آنچه حق باشد اگر چه اندک بود (۱) با او هم آن کنند که اگر بسیار بود (۲). سیزدهم، باز نمود که: اگر چنین کنند بنزدیک خدای تعالی عادلتر بود. چهاردهم گفت (۳): در باب گواهی (۴) راست تر بود. پانزدهم گفت: نزدیکتر بود به آن که گواه به شک نیفتد (۵)، باز نمود که: اینکه همه از کتابت و استشهاد و تحمّل شهادت و اقامت آن و صفت (۶) گواهان آن جا باید که بیعی به نسبه یا به سلّم یا قرضی و دینی مؤجل باشد اگر چنان که معاملتی و تجارتي بود میان شما دست بدست آن جا حاجت نباشد [۳۸۰-پ]

به نوشتن. شانزدهم (۷) باز نمود که: اگر چه در تجارت حاضر کتابت نباید، گواه باید. هفدهم گفت: نباید که گواه و دبیر به کس اضرار کند یا کسی به ایشان اضرار کند. هژدهم باز نمود که: هر که (۸) اینکه کند و روا دارد فاسق بود. نوزدهم: بر کار بستن اینکه جمله ایشان را پند داد که: وَ اتَّقُوا اللَّهَ. بیستم باز نمود که: اینکه جمله احکام از تعلیم خدای دانند و اعلام رسول از آن جمله نیست که به مقایس استخراج توان کردن، چه اینکه به مصالح تعلّق دارد، و مصالح آن داند که عواقب دانند، و عواقب آن داند که به همه چیزها عالم باشد، و آن خداست - جلّ جلاله.

(۱). نسخه تب از اینکه جا به بعد چند صفحه ای افتادگی دارد. (۲). همه نسخه بدلها: بودی. (۳). همه نسخه بدلها اینکه. (۴). همه نسخه بدلها: گواهی. (۵). همه نسخه بدلها بجز تب شانزدهم. (۶). لب: وصف. (۷). لب، فق، مر: هفدهم، مب: هفدهم.

(۸). آج، لب، فق، مب، مر: که آن کس که.

صفحه: ۱۴۴

بیست و یکم گفت: اگر چنان که حالت سفر باشد، و مرد بر جناح سفر بود، و دبیر یا آلت به دست نیاید، و وثیقه و استظهار باید، فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ، به دست [گرو]

«۱» ی بدهد تا صاحب حق بستاند. بیست و دوم، باز نمود که: اینکه حالی است که به اختلاف معاملان «۲» مختلف شود «۳» اگر تو را بر کسی امان باشد و گرو نستانی رواست. بیست و سه «۴» گفت: ظن آن مرد نیکو گمان در حق خود خطا مکن، او تو را امین می شناسد، تو خویشان را خاین مساز، ادای امانت به جای آر و از خدای بترس. بیست و چهارم گفت: چون گواهی «۵» در گردن تست و حقی از آن غیری به آن زنده خواهد شدن و اگر پنهان کنی حق او تباہ خواهد شدن، زنهار آن گواهی «۶» نباید که نماند کنی «۷». بیست و پنجم [گفت]

«۸»: اگر کنی دلت که امیر همه اعضاست او خاین و آثم و فاجر شود، چون او معلوم گشت دیگر اعضایت را چه حرمت ماند و از اعمال تو هیچ چیز بر من «۹» پوشیده نیست که من به اعمال و افعال و احوال تو عالمم. قوله: لِّلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، حق تعالی چون [اینکه]

«۱۰» جمله احکام شرعی بیان کرد باز نمود که: آنچه من فرمودم تو را نه برای آن فرمودم که مرا به آن حاجتی بود، و برای «۱۱» نفع و صلاح تو فرمودم چه همه ملک آسمان و زمین مراست. اهل علم خلاف کردند در عموم و خصوص آیت فی قوله: وَ إِن تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُهَا يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ. بعضی گفتند: خاص است در کتمان شهادت، خدای تعالی گفت: اگر چیزی آشکارا کنی یا پنهان کنی در دل از کتمان شهادت،

(۱). اساس: کلمه زیر و صیالی رفته است، با توجه به مج افزوده شد. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: معاملات. (۳). تب: ندارد، دیگر نسخه بدلها و. [.....]

(۴). وز، آج، لب: بیست و سه «۴» گفت: ظن آن مرد نیکو گمان در حق خود خطا مکن، او تو را امین می شناسد، تو خویشان را خاین مساز، ادای امانت به جای آر و از خدای بترس. بیست و چهارم گفت: چون گواهی «۵» در گردن تست و حقی از آن غیری به آن زنده خواهد شدن و اگر پنهان کنی حق او تباہ خواهد شدن، زنهار آن گواهی «۶» نباید که نماند کنی «۷». بیست و پنجم [گفت]

صفحه: ۱۴۵ من فرو نگذارم و به حساب در آرم، بیانش «۱»: وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ، و اینکه قول شعبی است و عکرمه و مجاهد و روایت مقسم از عبد الله عباس. بعضی دیگر گفتند: مراد به اینکه، موالات کافران است و تولای ایشان، [بیانش]

«۲» قوله تعالی فی سورة ال عمران: قُلْ إِن تُخْفُوا [۳۸۱-ر] مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبَدُّوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ «۳»، و اینکه قوله مقاتل است و واقدی، و بعضی دگر از علما گفتند: آیت عام است و لکن حکم او منسوخ است، و سبب نسخ او آن بود که: چون اینکه آیت آمد، ابو بکر و عمرو عبد الرحمن عوف و معاذ جبل و جماعتی صحابه پیش رسول آمدند و گفتند: ای رسول الله؟ در همه قرآن هیچ آیت نیامد که سخت تر است بر ما از اینکه آیت، یکی از ما چیزهایی در دل گیرد از حدیث النفس و امانی که اگر همه دنیا و را باشد «۴» او نخواهد که آن نباشد «۵»، و خدای تعالی می گوید: شما را بر آن حساب خواهد بودن، هلاک شدیم ما. رسول - علیه السلام - گفت: چنین است صلاح دانی که آن گوی «۶» که بنی اسرائیل گفتند: سمعنا و عصینا! گفتند: نه یا رسول الله؟ ما می گوییم: سمعنا و اطعنا، خدای تعالی

آیت فرستاد (۷): لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا (۸)، و اینکه آیت به آن منسوخ بکرد. پس رسول - علیه السلام - گفت: ان الله تجاوز لامتی ما حدثت به انفسها ما لم تكلم به او تعمل به، گفت: خدای تعالی از امت من در گذراند (۹) آنچه نفس ایشان به آن حدیث کند ما دام تا بنگویند و یا بنکنند، و اینکه قول عبد الله مسعود است و ابو هریره و عایشه و عبد الله عباس و عطا و سعید جبیر و محمد بن سیرین و محمد کعب و قتاده و کلبی. و سعید بن مرجانه گفت: بنزدیک عبد الله عمر حاضر بودم، اینکه آیت بر خواند و

(۱). مب قوله تعالى. (۲). اساس، تب: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۲۹. (۴). مب و اما. (۵). مج، وز: بیاشد. (۶). مج، وز، دب، آج، لب: گویی / گوید. (۷). مب که قوله. [.....]. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۶. (۹). تب: ندارد، دیگر نسخه بدلها: در گذرانید. صفحه: ۱۴۶

گفت: اگر خدای (۱) ما را به اینکه بگیرد ما هلاک شدیم. آنکه بگریست به آواز بلند. من اینکه حکایت با عبد الله عباس بگفتم، او گفت: رحم الله ابا عبد الرحمن، ندانست که اینکه حکم منسوخ است بقوله: لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا (۲)، کار وسوسه و تکلیف از مکلفان بر داشتند، و کار با قول و عمل افتاد، و اینکه قول ضعیف است برای چند وجه را: اول آن که: نسخ در اخبار نشود، مگر خبری (۳) که متضمن امر و نهی باشد، اما چون خبر محض باشد، نسخ را در او مجال نبود. دگر آن که: از حکیم نیکو نبود که تکلیف ما لا - یطاق کند فی حال من الا - حوال و لو ساعة واحدة، با تظلم (۴) متظلمان و استغاثه مستغیثان منسوخ کند. اما قوله تعالى: وَ إِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ، متناول باشد اعتقادات و ارادات و کراهات را که امر و نهی به آن تعلق دارد. فاما آنچه در مقدور بنده نیاید من خطور الشیء بالبال و آنچه از باب تمنی و شهوات باشد، و تکلیف متناول نبود آن را، آن در تحت اینکه آیت نیاید و از اینکه خارج بود لدلالة العقل، و به هیچ حال مقتضی عقل برای خبر واحد رها نکنند. فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ، آن را که خواهد بیامرزد از آنان که مستحق عقاب (۵) باشند [۳۸۱- پ]

، و اینکه دلیل کند که خدای را تعالی هست که عفو کند گناهکار را. وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ، و عذاب کند آن را که خواهد و اگر مستحق را عذاب کردن از مواجب (۶) بودن تعلق آن کردن به مشیت نیکو نبودی، چه کاری (۷) به مشیت باز بندند که فاعل در آن مخیر بود، خواهد کند و خواهد نکند. و عقاب فساق بنزدیک اهل وعید چنین نیست، و آنچه گفتیم [در آن که] (۸) آیت محکم است و منسوخ نیست قول قومی است از اهل معانی که گفتند: دل را نیز فعلی هست که حواله بدوست فی قوله تعالى: بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ (۹)، پس قدیم -

(۱). تب: افتادگی دارد، دیگر نسخه بدلها تعالی. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۶. (۳). مج، وز، فق: چیزی. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: به ظلم. (۵). مج: عذاب. (۶). لب: از او واجب. (۷). مج، وز، دب، آج: کار. (۸). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۵. صفحه: ۱۴۷

جلّ جلاله - هر عاملی بر عملش سواء اگر به دل کرده باشد و اگر به جوارح، بر آن واقف (۱) کند و در حساب آرد، آنکه آن را که خواهد عفو کند و آن را که خواهد عقوبت و ذلك قوله: إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصِيرَةَ وَ الْفؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (۲)، و

اینکه معنی قول حسن و ربیع و قیس بن ابی حازم و روایت ضحاک از عبد الله عیّاس است «۳». بعضی دگر گفتند: خدای تعالی بنده را بر همه فعلی از افعال محاسبه کند و مؤاخذه، جز آن که هر آنچه «۴» از آن به قول و عمل کرده باشند آن را به قیامت عقوبت کند اگر توبه نکنند، و آنچه بدان همت کرده باشند به دل یا عزم کرد «۵» بر آن از معصیت، آن را جز به بیماری «۶» و مصائب و آفات و جز آن «۷» کند. و روایت کردند خبری از عایشه از رسول- علیه السلام- که گفت: در اینکه آیت اینکه متابعت خدای باشد بنده را بدانچه بدو رسد از تبی یا «۸» نکبتی یا تهیمی «۹» که در دست او شود و چیزی که در گریوان «۱۰» طلب کند نیابد «۱۱» در آستین باشد تا بدانستن «۱۲» غمی به دل او رسد تا مؤمن چون با پیش خدای شود از گناه پاکیزه باشد. چنان که زر سرخ از کوره زرگر بیرون آید، و اینکه «۱۳» بر وجه کفّارت بود آن گناه را، و بیان اینکه قول رسول [است]

«۱۴»- علیه السلام- که گفت: «۱۵» لا یصیب المؤمن نصب و لا وصب و لا مخصه حتی الهم بهمّه و لا اذی الا کفر الله به من خطایاه، گفت: مؤمن را هیچ رنجی و دردی و گرسنگی نرسد تا آن چیز که او را غمگین کند، و الا خدای تعالی به کفّارت گناهانش کند.

(۱). مج: وقف. (۲). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳۶. (۳). همه نسخه بدلها: ندارد، ظاهرا کلمه «است» در اساس هم نو نویس است. [...]

(۴). همه نسخه بدلها بجز تب: هر چه. (۵). همه نسخه بدلها بجز تب: کرده. (۶). همه نسخه بدلها بجز تب، وز: جزاء بیماری. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: احزان. (۸). همه نسخه بدلها بجز تب: و. (۹). فق، مب: تهیتی، دب: تهیمی. (۱۰). گریوان/ گریبان. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نیابد. (۱۲). چاپ شعرانی (۲/۴۲۴): تا بدان سبب. (۱۳). مج، وز: و بر اینکه: دیگر نسخه بدلها: و به اینکه. (۱۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. (۱۵). مج، وز، دب، آج، فق، مر: بهمّه، مج، وز روایه.

صفحه: ۱۴۸

مجاهد گفت: و ان تبدوا ما فی انفسکم من الیقین او تخفوه من الشک، و اگر اظهار کنی آنچه در نفسهای شماست از یقین یا پنهان کنی «۱» کنی از شک. و «۲» صادق جعفر بن محمد- علیهما السلام- گفت: و اگر اظهار کنی آنچه در دل داری از اسلام یا پنهان کنی، یعنی ایمان. و هم از او روایت است که: آنچه اظهار کنی از عمل «۳» یا پنهان کنی از عزم و ارادت و نیت فعل، «۴» اما حدیث النفس فلا یدخل «فی التکلیف، بیانه: لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم و لکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم» «۵». عبد الله بن المبارک گفت: از سفیان ثوری پرسیدم که خدای تعالی [۳۸۲- ر]

بنده را به همت بگیرد «۶»! گفت: بلی چون عزم باشد. عمرو بن جریر گفت: در ایام «۷» پرنمایی روزی عزم کردم بر کاری ناشایست. در راه که می رفتم، به حلقه واعظی رسیدم، اول سخن «۸» که گفت- چون فراز رسیدم- اینکه بود که: اینکه عزم معصیت کرده و در دل پنهان کرده، آن که دل آفرید پنهان «۹» دل داند. چون من اینکه شنیدم، مرا غش افتاد و بیفتادم «۱۰» بی هوش، فما افقت الّا عن توبه، با هوش نیامدم الا از توبه. در خبر است که: در بنی اسرائیل سالی قحط بود، مردی در بیابان می گذشت تلهای ریگ می دید، می گفت: چه بودی اگر اینکه همه آرد بودی و مرا بودی تا به درویشان دادمی؟ حق تعالی وحی کرد به پیغامبر روزگار را، گفت: بگو آن مرد را که من از دل تو صدق دانستم، از تو قبول کردم آنچه در دل آوردی. زید بن اسلم گفت: مردی را دیدم که بر «۱۱» محافل علما می گردید و می گفت: هیچ کسی هست که مرا راه نماید بر عملی از

(۱). لب: یا نهنان، آج، مب: تا نهنان. (۲). مب حضرت، دب امام. [.....]

(۳). تب: ندارد، دیگر نسخه بدلها جوارح. (۴). همه نسخه بدلها بجز تب، فق: مدخل. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۵. (۶). لب: نگیرد. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: در هنگام. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: سخنی. (۹). دب، مر: پنهان. (۱۰). مج، وز: بیوفتادم. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: در.

صفحه : ۱۴۹

که مراد می‌باید که یک ساعت بر من نگذرد که من به عبادت مشغول نباشم؟ علما او را گفتند: حاجت تو آسان است تا طاعت توانی کردن می‌کن، چون فتوری تو را در یابد یا شاغلی «۱» پدید آید، عزم کن و نیت، تا تو را همچنان که عمل کرده باشی بنویسند، فان العازم کالعامل، که عازم چون عامل بود، و هذا معنی قول النبی علیه السلام: نية المؤمن خير من عمله، برای آن که عمل را فتور در یابد «۲» و نیت را فتوری «۳» در نیابد. محمد بن علی الباقر - علیهما السلام - گفت: تبدوا ما فی انفسکم من الافعال الظاهرة، آنچه «۴» آشکار کنی و مردم ببینند و از تو دانند. «او تخفوه» «۵» یا پنهان «۶» از مردمان که خدای داند [از تو]

«۷» و مردمان ندانند، «۸» یحاسبکم به الله العاید علی افعالکم و العارف باحوالکم. و در خبر می‌آید که: روز قیامت بنده‌ای را در قیامت آرند و صحیفه عمل «۹» او در دست او نهند، او نامه باز کند، در اوّل صحیفه حجی بیند مقبول مبرور، ساعتی در آن می‌نگرد و اندیشه می‌کند، مرد حج کرده نباشد. حق تعالی گوید: بر خوان صحیفه عملت. او گوید: بار خدایا سهو و غلط بر تو روا نیست، من در دار دنیا حج نکردم، و اینکه جا حجی «۱۰» مقبول نوشته است؟ حق تعالی گوید: تو حج نکردی، و لکن فلاں روز یاد داری که قافله حاج «۱۱» می‌گذشت، تو آب در چشم بگردانیدی و گفتی «۱۲»: کاشک «۱۳» تا من استطاعت داشتمی تا با اینان برفتمی. من از تو صدق دانستم، در دیوان تو حج بنوشتم.

(۱). مب، مر تو را. (۲). همه نسخه بدلها: فتوری در آید. (۳). همه نسخه بدلها: فتور. (۴). مب: هر آنچه. (۵). اساس: و تخفوه، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۶). اساس: تا بنهنان، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. (۸). اساس که نو نویس است: افعالهم، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). مب، مر: اعمال. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: حج. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: حجاج. (۱۲). همه نسخه بدلها: می‌گفتی. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کاشکی.

صفحه : ۱۵۰

در خبر می‌آید که: فردای قیامت خدای تعالی گوید: هذا یوم تبلی السرائر و تخرج الضمائر، اینکه روزی است که سرها در او آشکارا کنند و ضمائر در او بیرون آرند، و دبیران من بر شما [۳۸۲-پ]

آن نوشته‌اند از عمل شما که ظاهر بود ایشان را، و مطلع بر سرایر من بودم «۱»، آنچه ایشان نوشتند من دانم، امروز خبر دهم شما را و حساب کنم شما را بر آن تا بدانی که مثقال ذره‌ای از عمل شما از من فرو نشده است. آنگاه پیامرمز آن را که خواهم، و عذاب کنم آن را که خواهم. امّا مؤمنان را خبر دهد بدان و پیامرزشان اظهار فضل را، و امّا کافران را خبر دهد

بدان، و عقوبت کندشان بر آن «۲» اظهار عدل را، و اینکه معنی قول ضحاک است و ربیع و عوفی و والبی از عبد الله عباس، و دلیل بر اینکه آن است که گفت: «یحاسبکم»، و نگفت «یعاقبکم»، و حساب جز عقاب باشد، حساب ثابت باشد و عقاب ساقط. و قتاده روایت کند از صفوان بن المحرز که گفت: با عبد الله عمر بودم در طوافگاه. مردی آمد و از او پرسید که: ای پسر عمر؟ از رسول- علیه السلام- چه شنیده‌ای در نجوی! گفت شنیدم که رسول- علیه السلام- گفت: روز قیامت حق تعالی بنده را به عرش خود نزدیک کند و گناهان او با او به سرّ تقریر می‌کند، می‌گوید: بنده من؟ یاد داری فلان روز فلان گناه کردی، و فلان روز فلان گناه کردی! او می‌گوید: بار خدایا؟ همه «۳» همچونین است که می‌فرمایی و «۴» من کردم. حق تعالی گوید: بنده من؟ آن همه بر تو پیوشیدم و فریشتگان را بر آن اطلاع ندادم، اکنون بیامرزیدم تو را «۵» و عفو کردم، با مؤمنان چنین خطاب کند، و با کافران و منافقان بر ملاء خلق علی رءوس الاشهاد ندا کند که: هُوَ لَآئِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَي رَبِّهِمْ اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَي الظّٰلِمِيْنَ «۶». فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ، ابو جعفر و ابن عامر و عاصم و يعقوب خوانند به رفع هر دو فعل، و باقی قراء به جزم خوانند، رفع علی تقدیر: فهو يغفر، و جزم

(۱). دب، آج، لب، مب، مر و. (۲). همه نسخه بدلها: لفظ «بر آن» را ندارد. (۳). مج، وز: ندارد. (۴-۵). همه نسخه بدلها: ندارد. (۶). سوره هود (۱۱) آیه ۱۸.

صفحه: ۱۵۱

بر عطف علی قوله: يُحَاسِبُكُمْ بِهِ اللّٰهُ. و طاووس روایت کرد از عبد الله عباس: فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ، بیامرزد آن را که خواهد بر «۱» گناه بزرگ، و عذاب کند آن را که خواهد بر «۲» گناه کوچک، برای آن که هر دو حق اوست، لا- يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ «۳». وَ اللّٰهُ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، و خدای تعالی بر همه چیز قادر است. قوله: آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ «۴»، عبد الله عباس روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: شب معراج که مرا به آسمان بردند، چون به سدره منتهی «۵» رسیدم، مرا سه تحفت دادند: نماز پنج «۶»، و خواتیم سوره البقره، و آمرزش آنان که به خدای شرک «۷» نیارند از امت من. عقبه بن عمرو گفت: خدای تعالی «۸» دو آیت فرو فرستاد از کنزهای بهشت، [۳۸۳- ر]

خدای تعالی تقریر «۹» کرد آن را پیش از آن که خلق را آفرید به دو هزار سال، هر که از پس نماز خفتن بخواند، همچنان باشد که همه شب به نماز ایستاده، و آن آمَنَ الرَّسُولُ است تا به آخر سورت. نعمان بن بشیر «۱۰» روایت کند که رسول- علیه السلام- گفت که: خدای کتابتی فرمود نوشتن پیش از آن که آسمان و زمین آفرید [به دو]

«۱۱» هزار سال، و آن دو آیت است که ختم سوره البقره کرد به آن «۱۲»، هیچ سرای نبود که سه شب اینکه آیات در او بخوانند «۱۳» که شیطان گرد آن گردد. و رسول- علیه السلام- گفت: در آخر سوره البقره [آیاتی است]

«۱۴» که هم قرآن است و هم دعاست، و هم رضای خداست. و در خبر است که رسول را- علیه السلام- گفتند: از خانه ثابت بن قیس بن

(۱). همه نسخه بدلها: ندارد. [.....]

(۲). همه نسخه بدلها: به. (۳). سوره انبیا (۲۱) آیه ۲۳. (۴). همه نسخه بدلها الایة. (۵). لب: سدره المنتهی. (۶). آج وقت، دب نماز، مب، مر: پنجگانه. (۷). دب: شریک. (۸). همه نسخه بدلها تعالی. (۹). مج، وز، دب: تقدیر، آج، لب، فق، مب، مر: تقدیم. (۱۰). اساس: بشر، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱-۱۴). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر

نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). مب و. (۱۳). مج، وز: نخوانند.

صفحه: ۱۵۲ شماس نوری می برآید» (۱) چون چراغی تابان، گفت: همانا او سوره البقره می خواند. او را گفتند: چه می خوانی به شبها در سرای! گفت: آخر سوره البقره: آمَنَ الرَّسُولُ. و در خبر است که اینکه دو آیت شب معراج فرود آمد بر رسول - علیه السلام - در زیر عرش، چون حق تعالی گفت: یا محمد؟ سل تعط، بخواه تات بدهند» (۲)، گفت: التحیات لله و الصلوات الطیبات الطاهرات المبارکات، جوابش دادند که: السلام علیک ایها النبی و رحمۀ الله و برکاته. رسول - علیه السلام - موافقت را گفت: [السلام علینا و علی عباد الله الصالحین، گفت]

«(۳): (۴) اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله»، خدای تعالی فرو» (۵) فرستاد» (۶): امن الرسول بما انزل الیه من ربه، گفت: ایمان آورد رسول - علیه السلام - به آنچه خدای تعالی به او فرستاد. وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ، و مؤمنان همه ایمان آوردند به خدای. «امن» گفت، و «آمنوا» نگفت حملا علی اللفظ دون المعنی، برای آن که لفظ [«کل»]

«(۷) موحد اللفظ مجموع المعنی است، قال الله تعالی: كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ» (۸) ... و در جمع گفت: كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ» (۹)، وَ كُلُّ أُمَّةٍ دَاخِرِينَ» (۱۰). حمزه و کسائی و خلف خوانند و عبد الله عباس و عکرمة و اعمش: «و کتابه» علی الواحد، و باقی قراء علی الجمع: «و کتبه». اما وجه جمع ظاهر است، و وحدان» (۱۱) دو وجه دارد: یکی آن که مراد به کتاب قرآن است، و وجهی دگر آن که واحد گفت در جای جمع، عرب گوید: کثر» (۱۲) اللبن و کثر» (۱۳) الدرهم و الدینار فی ایدی الناس، قال الله تعالی:

(۱). مب، مر: نوری بر می آید. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا بدهند. [.....]

(۳-۷). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). آج، لب، فق اشهد ان علیا ولیه و وصیه. (۵). آج، لب، فق، مر: به او. (۶). مج، وز که. (۸). سوره نور (۲۴) آیه ۴۱. (۹). سوره انبیا (۲۱) آیه ۹۳. (۱۰). سوره نمل (۲۷) آیه ۸۷. (۱۱). مج، وز: و وحدانی، دب: واحدانی، آج، لب، فق، مب، مر: و واحد آن. (۱۲-۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کثیر.

صفحه: ۱۵۳

فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ» (۱) ...، و لم يقل «الكتب». وَ رُسُلِهِ، جمع رسول باشد، و حسن بصری خوانند: «و رسله» به سکون «سین» لتوالی الحركات. و یک روایت از نافع آمده است: و کتبه و رسله. لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ، در ایمان تفریق نکنیم» (۲) میان رسولان، نگوییم» (۳): «تُؤْمِنُ بَعْضٌ وَ نَكْفُرُ» [۳۸۳-پ] بَعْضٌ» (۴) ...، [۳۸۳-پ]

چنان که جهودان گفتند. و یعقوب خواند» (۵): «لا- یفرق» ردّا علی لفظ الكلّ، او علی الرسول - علیه السلام. و در کلام «قول» محذوف است، و تقدیر آن است» (۶): «و قالوا لا نفرق بین احد، و عرب حذف بر» (۷) قول بسیار کنند، و در قرآن از اینکه بسیار است، و منها قوله: وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» (۸)، ای: یقولون» (۹) سلام علیکم، و قوله: وَ لَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا...» (۱۰)، ای یقولون ربنا، و قوله: وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ» (۱۱) ...، ای قالوا ما نعبدهم، و امثال اینکه بسیار است. و در مصحف عبد الله مسعود چنین است که: لا یفرقون» (۱۲)، بر اینکه وجه به تقدیر محذوف حاجت نباشد، و «بین» از میان دو کس باشد یا بیشتر، و برای آن گفت: «بین احد»، و نگفت بین آحاد، که لفظ احد در جای جمع به کار دارند، قال الله تعالی: فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ» (۱۳)، و قال النبی - علیه السلام: ما احلت الغنائم لاحد سود الرّؤس غیرکم، و قال رؤبه: اذا مور الناس دیکت دو کا لا یرهبون احدا رأو کا و قالوا سجعنا و أطعنا، فرمان» (۱۴) تو

شنیدیم» (۱۵) و مطیع رای توایم، خلاف آن که جهودان گفتند: سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا (۱۶).

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۳. (۲). همه نسخه بدلها از. (۳). مج، وز: بگوییم. (۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۰. (۵-۶). مب که. [.....]

(۷). همه نسخه بدلها: ندارد. (۸). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۳ و ۲۴. (۹). مج، وز: ام یقولون. (۱۰). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۲. (۱۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۳. (۱۲). وز: لا نفرقون، دب، آج، لب، مب، مر: لا- تفرقون. (۱۳). سوره حاقه (۶۹) آیه ۴۷. (۱۴). مج، وز: حکم. (۱۵). همه نسخه بدلها: بشنیدیم. (۱۶). سوره بقره (۲) آیه ۹۳.

صفحه: ۱۵۴ حکیم بن جابر (۱) روایت کند که: جبریل - علیه السلام - آمد به رسول و اینکه آیت آورد و گفت: خدای تعالی بر تو و امت تو ثنا گفت، اکنون بخواه تا بدهند. او به تلقین خدای تعالی سؤال کرد. غُفْرَانُكَ رَبَّنَا، و نصب او بر مصدر بود، و تقدیر اینکه است که: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا غَفْرَانَا، کما قال: كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ (۲). و مثال «غفرانک» در نصب و تقدیر او سبحانک است، ای (۳) نَسْبِحُكَ تَسْبِيحًا، و گفته‌اند: مفعول به است و تقدیر آن که: نَسْبِحُكَ غَفْرَانُكَ، بار خدایا ما از تو آموزش می‌خواهیم. وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ، و باز گشت ما با تو است، یعنی با جایی که در آن جا کس را حکم نباشد مگر تو را. خدای تعالی پس از اینکه بیان کرد فساد قول آنان که تکلیف ما لا یطاق روا دارند، گفت: لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا، تکلیف نکند خدای هیچ کس را الا [به]

(۴) «وسع و طاقت او، و «وسع» نام چیزی باشد که واسع بود بر مرد و مضیق نبود بر او، و مثال او وجد و جهد» (۵) باشد. و گفته‌اند: وسع طاقت باشد، و گفته‌اند: دون طاقت باشد و جاری مجری ضرورت است که خدای تعالی ما را تکلیف کمتر از وسع و آلت و قدر (۶) ما کرده است که یکی از ما قدرت هفده رکعت نماز بیش دارد در شبان روز (۷)، و در سال (۸) یک ماه روزه (۹)، و در عمر یک بار حج با وجود استطاعت. و ابراهیم بن ابی عبه خواند: اَلَا وَسْعَهَا (۱۰)، علی الفعل، ای وسعها امره، او علی تقدیر: ما وسعها الله (۱۱)، آنکه [۳۸۴-ر]

ما حذف کرد. قومی مفسران گفتند: مراد حدیث نفس است، چنان که برفت فی قوله: وَ إِن تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ (۱۲). و اگر اینکه روایت درست باشد (۱۳)، گمان برده باشند

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: حکیم بن خالد. (۲). سوره نساء (۴) آیه ۲۴. (۳). مج، وز: ائی. (۴). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها: جدّ و جهد. (۶). همه نسخه بدلها: قدرت. (۷). مر: شبانه روز. (۸). آج، فق، مب، مر: سالی. (۹). فق دارد. (۱۰). مر: وسعها. (۱۱). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۴. (۱۳). همه نسخه بدلها بجز تب همانا ایشان.

صفحه: ۱۵۵ که حدیث نفس و وسوسه و تمنّا در اینکه جمله است، خدای تعالی آیت فرستاد و گفت: اینکه (۱) در تکلیف نیست از آن جا که در وسع نیست تا نفی گمان ایشان کند، و نظیر او در معنی: مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ (۲) ...، و قوله: يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ (۳) ...، و: لا- يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا (۴). سفیان عینه را از اینکه آیت پرسیدند، گفت: لا- يَكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا يَسْرَهَا (۵) لا- عسرها و لم يكلّفها طاقتها و لو كلفها طاقتها بلغ المجهود منها، گفت:

خواری و آسانی تکلیف کرد خدای تعالی، و تکلیف نکرد هیچ کس را طاقت او، چه اگر تکلیف طاقت کردی مکلف» (۶) به رنج افتادی، پس تکلیف دون طاقت کرد» (۷). آنگه بیان اینکه جمله کرد و تقریر» (۸) عدل خود در حسابی» (۹) که او را با بندگان هست، گفت: لها ما کسبت، گفت: او راست آنچه کرد از خیر. و «کسب» در لغت هر فعلی باشد که به او جز منفعت کنند، برای اینکه مرغان صید کننده را کواصب خوانند، قال لید: بس کواصب ما یمن طعامها و دون اینکه تفسیر که گفتیم که اهل لغت دانند و شناسند معقول نیست. وَ عَلَیْهَا مَا اَکْتَسَبْتَ، و بر اوست آنچه کند از فعل بد. و فعل و افتعل اینکه جا به یک معنی است، و لکن برای قرینه «لها» آن را بر خیر تفسیر دادیم، و برای «علیها» اینکه را بر شرّ حمل کردیم. لها ما کسبت، او راست خیر و ثواب و نفع آنچه او کرده باشد. و «علیها»، و بر اوست و زر و وبال و عقوبت آنچه کرده باشد. و «ها» راجع است با «نفس». پس از اینکه هیچ عاقل را شبهه نماند در آن که جزا بر» (۱۰) عمل است، و خدای. جلّ جلاله- با

(۱). همه نسخه بدلها بجز تب: آن. (۲). سوره حج (۲۲) آیه ۷۸. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵. (۴). سوره طلاق (۶۵) آیه ۷. (۵). مج و. [.....]

(۶). اساس: تکلیف، تب: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: بود، تب: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). اساس: تقدیر، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). اساس که نو نویس است: حساب، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: اینکه، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۵۶

مکلفان کار بر وفق عمل ایشان خواهد کردن از عدل، از آن گذشته الا فضل نماند» (۱)، از هر دو گذشته جز ظلم نماند، و او- جلّ جلاله- از آن متعالی است. رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا، حق تعالی به لفظ مفاعله گفت و اگر چه از خداست تعالی پس چنان که معاقبه. و اهل معانی در هر دو لفظ گفتند که: چون مکلف به اختیار بد» (۲) خویش کارهایی کند که مستحق» (۳) عقوبت شود، و اگر آن نکردی او را مؤاخذت و عقوبت نبود، پس چنانستی که: اعان علی نفسه، پس پنداری که اینکه فعل- اعنی معاقبت و مؤاخذت- میان او و خداست، برای آن بر لفظ مفاعله گفت. اِنْ نَسِيتْنَا، اگر فراموش کنیم. «نسیان» ضدّ ذکر باشد. کلبی گفت: بنی اسرائیل هر که که چیزی فراموش کردند از آنچه ایشان را فرموده بودند، یا خطایی کردند، خدای طعامی یا شرابی بر ایشان حرام کردی. [۳۸۴-پ]

و اگر اینکه قول» (۴) درست باشد بر وجه تغیر مصلحت باشد نه بر وجه عقوبت، که عقوبت مضرتی محض باشد مستحق مقارن با استخفاف و اهانت. اما فوت منافع از باب عقوبت نباشد، چه اگر چنین بود ما و پیغامبران و فریشتگان یک ساعت از عقوبت خالی نباشیم، که هیچ نفع نیست که خدای تعالی کرده است با ما و الا بیش از آن و به از آن مقدور» (۵) است در هر وقتی از اوقات. و بعضی دگر گفتند: نسیان به معنی ترک است، چنان که گفت: نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» (۶) ... ای ترکوا طاعته فترکهم من الثواب. اَوْ اَخْطَاْنَا، يقال: خطيء فلان يخطأ خطأ» (۷) و خطأ اذا تعمد، قال الشاعر: عبادك يخطؤون و انت ربّ بكفیک المنایا لا تموت و اخطأ اذا لم يصب، بهری اینکه فرق کردند که شنیدی بین خطيء» (۸) و اخطأ. و بعضی دگر گفتند: هر دو به یک معنی باشد، و اولیتر آن باشد که خطایی بود

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است، نداند، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). مج، وز: بر، دیگر

نسخه بدلها: ندارد. (۳). آج عقاب و. (۴). دب: اینکه قضیه و وجه، آج، لب، فق، مب، مر: اینکه وجه. (۵). چاپ شعرانی (۲) / ۴۳۰ خدا. (۶). سوره توبه (۹) آیه ۶۷. (۷). همه نسخه بدلها: ندارد. (۸). همه نسخه بدلها: خطأ.

صفحه: ۱۵۷

که نه عمد باشد، برای آن که بر عفو آن «۱» که بر سیل عمد باشد قطعی نیست. ابن زید گفت: *إِنْ نَسَيْتِنَا*، اگر فراموش کنیم چیزی از واجبات و فرائض «۲»، او اخطأنا، یا ارتکاب کنیم چیزی از محرمات. عبد الله عمر شنید از مردی که می گفت: *اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطَايَايَ*، بار خدایا خطاهای من ببامرز. او گفت: ای مرد از خدای خواه تا عمدت ببامرز که خطایا خود مغفور است، و آن نیز وجهی نیک است که گناه را بر اطلاق اگر عمد باشد اگر سهو خطا خوانند، برای آن که خلاف صواب باشد. نافع روایت کرد از عبد الله عمر «۳» که رسول - علیه السلام - گفت: *رَفَعْنَا عَنْ أُمَّتِي الْخَطَاةَ وَالنَّسِيَانَ* و ما استکرها علیه، از امت من برداشتند خطا و نسیان و آنچه ایشان را بر آن اکراه کنند. *رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا*. بعضی مفسران گفتند: عهدا او «۴» میثاقا، بار خدایا بر ما منه عهدی و میثاقی - یعنی تکلیفی - که ما به آن قیام به دشواری «۵» توانیم کردن، پس ما را به آن مؤاخذه باشد چنان که جهودان را، بیانش قوله: *وَ أَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ إِصْرِي* «۶»... ای عهدی، و اینکه قول مجاهد «۷» و عطا و قتاده و ضحاک و ربیع و مقاتل و سدّی و کلبی و ابن جریج است. و بعضی دگر گفتند: مراد به «اصر» ثقل است، بار خدایا بار گران در تکلیف بر ما منه چنان که بر آنان نهادی که پیش ما بودند، و آن آن بود که در اخبار می آید که: خدای تعالی در شبان روز «۸» پنجاه نماز بر امت موسی نهاد، و ایشان را به زکات ربع مال فرمود دادن، و چون جامه شان پلیدی رسیدی «۹» بایستی بریدن و نمازشان جز در مسجد روا نبود، و چون آب نیافتندی، تیمم روا نبود ایشان را. و چون گناهی

(۱). چاپ شعرانی (۲) / ۴۳۰: غفران. [.....]

(۲). همه نسخه بدلها بجز تب تو. (۳). مب: عبد الله عباس. (۴). اساس: و، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). مج، وز: قیام دشوار، مب، مر: قیام به دشواری. (۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۸۱. (۷). همه نسخه بدلها است، اساس: کلمه خط خوردگی دارد. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شبان روزی. (۹). مج، وز: جامه را پلیدی برسیدی، دب، آج، لب، فق، مب: جامه را پلیدی رسیدی، مر: جامه را پلیدی رسیدی.

صفحه: ۱۵۸

بکردندی، علامت آن گناه بر روی ایشان پدید آمدی. و چون در سرای به معصیتی مشغول شدند [۳۸۵-ر] ، بر در آن سرای به خطی روشن پیدا شدی که: فلانان «۱» در اینکه سرای فلان کار می کنند، و اینکه قول عطا و مالک بن انس و مؤرج و قتیبی و ابن انباری است، دلیلش قوله تعالی: *وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ* «۲». ابن زید گفت: لا- تحمل علینا ذنبا لا توبه منها و لا كفارة لها، ما را به گناهی ابتلا مکن که آن را توبه و كفارت «۳» نبود. و اصل کلمه عقد و احکام باشد، یقال: بینی و بینه آصرة رحم و ما یأصرنی علیه، ای ما یعطفنی، و للشافعی - [رحمة]

«۴» *اللَّهُ عَلَيْهِ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِمَرْءٍ نِعْمَةٌ لَدَيْهِ وَ لَا* «۵» بیننا آصرة و لا لی فی وده حاصل و لا نفع دنیا و لا آخرة و أفنیت عمری علی بابه ف *تلك إذا كرهه خاسرة* «۶» *رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ*، اینکه دعایی است که غرض از او عبادت ماست، که اگر ما اینکه دعا نکنیم خدای تعالی خود اینکه بکند، و لکن در اینکه دعا کردن ما را عبادت «۷» بود، چنان که حق تعالی گفت: قال «۸» *رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ* «۹». در معنی آیت خلاف کردند. بعضی مفسران گفتند: عام است در جمله تکلیف ما لا یطاق، و اینکه قول قتاده و ضحاک و سدّی و ابن زید است. و بعضی دگر گفتند: مراد حدیث النفس و وسوسه است. بعضی دگر

گفتند: غلمه است و هی شدّه الشّهوه. ابو ادریس خولانی گفتی «۱۰»: اللّهم اعذنی و اصحابی هؤلاء من شرّ الغلمه فانّها «۱۱»

(۱). همه نسخه بدلها: فلان. (۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷. (۳). مج، وز: و گناه. (۴). در اساس کلمه بعمد محو شده است، با توجه به مج افزوده شد. (۵). مج: و لما. (۶). اشاره است به سوره نازعات (۷۹) آیه ۱۲. [.....].
(۷). همه نسخه بدلها: عبادتی. (۸). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط قرآن مبنای کار ما: قال. (۹). سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۱۲. (۱۰). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: گفت، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). چاپ شعرانی (۲/۴۳۱): فانّهما.

صفحه : ۱۵۹

ربّما جزّت الی جهنّم، باز خدایا مرا و اینکه قوم را از شرّ غلمه نگاه دارد که باشد که مردم را به دوزخ برد. و بعضی دیگر گفتند: مراد محبت است. بعضی دیگر گفتند: مراد عشق است. یکی از جمله صالحان نام او خبّاب «۱» گفت: به مجلس ذو النّون مصری حاضر آمدم در فسطاط «۲» مصر، حرز «۳» کردم حاضران را که هفتاد هزار مرد بودند. او در محبت خدای سخن گفت، [یا ز]

«۴» ده جنازه بر گرفتند. یکی از جمله مریدان او برخاست «۵» و گفت «۶»: محبت خدای تعالی گفتی، در محبت مخلوقان چیزی بگو. آهی بزد و دست نهاد و پیرهن «۷» چاک کرد و گفت: آه غلقت رهونهم، و استعبرت عیونهم، حالفوا السهاد «۸»، و فارقوا الرّقاد «۹»، قلبهم طویل و نومهم قلیل، احزانهم لا- تنفد، و همومهم لا تفقد، امورهم عسیره، و دموعهم غزیره، باکیه عیونهم. قریحه جفونهم، عاداهم الزّمان و الاهل و الجیران. یحیی معاذ گفت: اگر عذاب قیامت به دست من بودی عشاق را عذاب نکردمی، برای آن که گناه ایشان اضطراری بود نه اختیاری. اصمعی گفت: در بغداد دیوانه‌ای را دیدم سخت زرد روی «۱۰»، نحیف اندام، کودکان رسنی در گردن او [۳۸۵-پ]

کرده و او را رنجه می داشتند. چون مرا دید گفت: یا اصمعی؟ صف لی بعض ما یعذب الله به اهل النّار فی النّار، وصف بکن برای من بعضی آنچه خدای تعالی اهل دوزخ را در دوزخ بدان عذاب کند. من وصف آن می کردم، گفت: و الله لو عدّ بهم بالحبّ و الرّقباء و الهجر لکانوا فی اشدّ من عذاب النّار، به خدای که اگر ایشان را به محبت و رقیبان و هجر عذاب کردی، در سخت تر از عذاب دوزخ بودندی «۱۱».

(۱). دب: خبان. (۲). مج، وز، دب، مر: قسطاط. (۳). وز، مب، مر: حرز. (۴). در اساس کلمه زیر وصالی رفته است، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). وز: بر پای خاست، دیگر نسخه بدلها: بر پای خواست. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر در. (۷). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: پیراهن. (۸). وز: اشهاد، دب، آج، لب، فق، مب، مر: الشّهاده. (۹). وز: الرّفاد، دب: الرّفاده، دب، آج، لب، فق، مر: الرّفاده. [.....].
(۱۰). همه نسخه بدلها و. (۱۱). همه نسخه بدلها آنکه گفت.

صفحه : ۱۶۰

لو کان مالک عالما «۱» بجوی الهوی و فعاله فی اضلع العشاق ما عدّب الکفّار الاّ بالهوی و إن استغاثوا غاثهم بفراق و دیگری گفت در اینکه معنی. دخول النّار للمهجور خیر من الهجر العذی هو یتقیه لأن دخول فی النّار أدنی عذابا من دخول النّار فیه و بعضی دگر گفتند: مراد مسخ است و بگردانیدن صورت با صورتی دگر، چنان که در امت پیشین کرد. و بعضی دگر گفتند:

مراد شماتت اعداست، و انشد ابن الاعرابی: کلّ المصائب قد تمرّ علی الهوی (۲) فتهون (۳) غیر شماتة الحساد انّ المصائب تنقضی آیامها و شماتة الاعداء بالمرصاد و بعضی دگر گفتند: مراد فرقت و قطیعت است. و حکما گفته‌اند: قطع الاوصال اهون من قطع الوصال. و نظام گفت: لو كان للبين صورة لراع القلوب و لهدّ الجبال، و لجمر الغضا اقلّ توهّجا منه، و لو عذب الله اهل النار بالفراق لاستراحوا الى ما فيه من العذاب، گفت: اگر فراق را صورت بودی دلها بترسانید (۴) و کوهها را بیران کردی (۵)، و آتش تاغ از داغ فراق آسانتر است، و اگر خدای تعالی اهل دوزخ را به فراق عذاب کند، عذاب دوزخ بر ایشان آسان آید. و اعف عنّا، ما را عفو بکن. و اصل «عفو» محو باشد، يقال: عفا الرّسم اذا انمحي (۶)، بار خدایا تقصیرهای ما در گذار. و اغفر لنا، و گناهان ما بیامرز. و ارحمنا، بر (۷) ما بیخشای که ما به نجات نرسیدیم (۸) مگر به رحمت تو. و گفته‌اند: عفو کن ما را از مسخ، و بیامرز ما را از خسف، و رحمت کن بر ما از قذف.

(۱). اساس: لو ان مالک عالم، با توجه به وز تصحیح شد. (۲). همه نسخه بدلها: علی الفتی. (۳). مج، آج: فیهون، وز، دب، لب، فق، مب، مر: فهون. (۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: بترسیدی، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). فق، مب: ویران کردی. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اذا انمحي. (۷). همه نسخه بدلها: و بر. (۸). همه نسخه بدلها: نرسیم.

صفحه : ۱۶۱

و گفته‌اند: ما را عفو بکن از (۱) اقوال و بیامرز ما را از افعال، و رحمت کن بر ما از ضمائر و اسرار. و گفته‌اند: اعف عنّا، عفو کن از صغایر و بیامرز ما را (۲) کبایر، و رحمت کن بر ما از سوء سرایر. انت مولینا، که تو خداوند مایی [۳۸۶-ر] و سیّد و ناصر مایی و به ما تو اولیتری. و «مولی» معانی بسیار دارد: به معنی ناصر باشد، و به معنی سیّد باشد، و به معنی همسایه باشد، و به معنی معتق باشد، و به معنی معتق پسر عم باشد، و به معنی هم سوگند باشد، و به معنی بنده باشد، و به معنی اولی باشد. و اصل در او اینکه است برای آن که مرجع همه معانی اینکه است، قال الله تعالی: مِأْوَأُكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ (۳) ... ای اولی بکم. و استقصای کلام در اینکه، در جای خود بیاید- ان شاء الله- در سورة المائدة. فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ، ما را نصرت ده بر کافران. سعید جبیر گفت از عبد الله عباس که او گفت: چون بنده اینکه آیت بخواند، چون به اینکه جا رسد (۴): غُفْرَانُكَ رَبَّنَا (۵)، خدای تعالی گوید: غفرت لکم، بیامرزیدم تو را. چون گوید: رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا، خدای تعالی گوید: لا تؤاخذکم (۶)، مؤاخذت نکنم شما را. چون گوید: رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِيصْرًا، حق تعالی گوید: لا احمل علیکم، بار گران بر شما نهم. چون گوید: رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ، حق تعالی گوید: لا احملمکم، نهم بر شما چیزی که طاقت آن نداری. چون گوید: وَاعْفُ عَنَّا، گوید: عفوت عنکم، عفو بکردم از شما.

(۱). مب اعمال و. (۲). همه نسخه بدلها از. (۳). سورة حدید (۵۷) آیه ۱۵. (۴). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر که. [....]. (۵). سورة بقره (۲) آیه ۲۸۵. (۶). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: لا اتخذکم، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۶۲ چون گوید: وَاعْفِرْ لَنَا، گوید: غفرت لکم، بیامرزیدم شما را. چون گوید: وَارْحَمْنَا، گوید: رحمتکم، بر شما رحمت کردم. چون گوید: فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ، گوید: نصرتکم علیهم، شما را نصرت کردم بر کافران. معاذ جبل چون اینکه آیت بخواندی و سورت ختم کردی، گفتی: آمین. و در معنی او دو قول گفته‌اند: یک قول آن است که معنی اینکه

است که: بار خدایا؟ بشنو و اجابت کن. و یک قول آن است که: نامی است از نامهای خدای - عز و جل. و در او دو لغت است: مد و قصر، و در هر دو لغت «میم» مخفف است، و بیرون از نماز روا باشد و در نماز روا نباشد - و الله ولی التوفیق.

صفحه : ۱۶۳

سوره آل عمران سوره آل عمران (۱) مدنی است، و عدد آیات او دویست است، و کلماتش سه هزار و چهار صد و هشتاد کلمت است، و چهارده هزار و پانصد و بیست و پنج حرف است. و روایت است از عبد الله عباس که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: هر که او سوره آل عمران بخواند، خدای و فریشتگان بر او صلوات (۲) فرستد (۳) تا آفتاب فرو شدن. و زر بن حبیش روایت کند از ابی کعب که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: هر که او سورت آل عمران بخواند، [۳۸۶-پ] به هر آیتی امانیش بدهند. تبر پل دوزخ. عبد الله مسعود روایت کرد که: هر که سورت آل عمران بخواند، او توانگر است. راوی خبر گوید از رسول - علیه السلام - که او گفت: البقره و ال عمران پیاموزی که آن دو ستاره تابان است (۴)، فردای قیامت بیایند بر صورت دو فریشته و شفاعت کنند خواننده شان را تا به بهشتش برند. و در خبر است که: هر که سوره البقره و ال عمران بخواند در شب آدینه، فردای قیامت او را دو پر بدهند تا بر صراط پبرد (۵).

(۱). مب، مر: اینکه سوره. (۲). فق، مب، مر: صلوات. (۳). مج، وز، دب، آج، لب، فق: فرستند. (۴). همه نسخه بدلها و. (۵). مب، مر ان شاء الله تعالی، چاپ شعرانی (۲/۴۳۴) چون طیور، نسخه تب تا اینکه جا افتادگی داشت.

صفحه : ۱۶۴

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱ تا ۹]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الم (۱) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (۲) نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (۳) مِنْ قَبْلِ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ (۴) إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (۵) هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶) هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (۷) رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۸) رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۹) (۱)

[ترجمه]

[به نام خدای بخشاینده مهربان]

«۲» خدای که نیست خدای مگر او زنده و پاینده. فرو فرستاد (۳) بر تو قرآن بدرستی راست دارنده (۴) آن را (۵) که پیش اوست (۶)، و فرو فرستاد توریت و انجیل (۷) پیش از اینکه برای بیان (۸) مردمان [را] (۹) و فرو فرستاد قرآن. «۱۰» آنان که کافر شدند به آیتهای خدای، ایشان را عذابی بود سخت، و خدای غالب است و کینه

. خدای پوشیده نبود «۱۱» آنان بر او چیزی در زمین و نه در آسمان. او آن است که می‌نگارد «۱۲» شما را در رحما «۱۳» چنان که خواهد، نیست خدای «۱۴» مگر

(۱). اساس: ندارد، از تب افزوده شد. (۲). آج، لب، فق اسم سورت است یا غیر آن. (۳). آج، لب، فق بتدریج. (۴). آج، لب، فق: حال آن که باور دارنده است. (۵). آج، لب، فق: مر آن کتاب را. (۶). آج، لب، فق: که پیش از وی بوده. (۷). مج، وز، دب: فرو فرستاد کتاب موسی و کتاب عیسی. [.....]

(۸). مج، وز، دب و لطف. (۹). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجه به تب افزوده شد. (۱۰). تب، آج، لب بدرستی که. (۱۱). تب: بدرستی که بر خدای پوشیده نیست، مج، وز، آج، لب، فق: پوشیده نشود. (۱۲). آج، لب، فق: که صورت کند. (۱۳). آج، لب، فق: جایگاههای بچگان آن مادران. (۱۴). آج، لب، فق: هیچ خدای نیست.

صفحه: ۱۶۵ او، غالب است و محکم کار. [۳۸۷-پ]

او آن است که فرو فرستاد بر شما قرآن، [از او آیتهایی هست محکم]

«۱» که آن اصل کتاب است و دیگر متشابهات «۲»، امّا آنان که در دل‌های ایشان کثری بود پی‌گیری کنند «۳» متشابه را از آن طلب «۴» فتنه را و طلب «۵» تأویلش را «۶»، و نداند تأویل مگر خدای، و پا بر جایان در علم می‌گویند بگرویدیم به آن، همه از نزدیک خدای ماست و اندیشه نکند مگر خداوندان عقل «۷». خدای ما بر مگردان دل‌های ما پس از آن که راه دادی ما را، و بده ما را از نزدیک تو رحمت «۸»، بدرستی که تو بخشنده‌ای «۹». خدای ما تو جمع کننده «۱۰» مردمانی برای روزی که شک نیست در آن، که خدای خلاف می‌عاد نکند «۱۱». کلبی گفت و ربیع اُنس که: اینکه آیات که در اوّل اینکه سورت است تا به قصّه مباحله در وفد نجران فرود آمد، و ایشان شصت «۱۲» مرد بودند، چهارده مرد با ایشان بودند از اشراف ایشان، و از آن چهارده سه مرد پیشوای و مقدّم بودند، عاقب «۱۳» بود و او

(۱). اساس: در اینکه مورد زیر و صّالی رفته است، تب: ناخواناست، از مج افزوده شد. (۲). مج، وز، دب: متشابه، آج، لب: محتمل و متشابه. (۳). اساس: پی‌گیری کند، با توجه به مج تصحیح شد. (۴). مج: طلبد، آج، لب، فق: جستن. (۵). آج، لب، فق: و برای جستن. (۶). آج، لب، فق: عدول از ظاهر. (۷). تب: خردها. [.....]

(۸). تب، مج، وز، آج، لب، فق: بخشایشی. (۹). تب: دهنده، آج، لب بخشنده بر کمالی، فق: بخشنده‌ای بر کمال. (۱۰). تب: بهم آورنده‌ای، آج، لب، فق: گرد آورنده. (۱۱). تب، آج، لب: خلاف نکند وعده را. (۱۲). مج، وز، دب، آج: شست. (۱۳). دب، آج، لب، فق با ایشان.

صفحه: ۱۶۶

امیر قوم بود و صاحب مشورت ایشان، و نام او عبدالمسیح بود. و سید بود [۳۸۸-ر]

، و نام او ایهم «۱» بود، او صاحب رحلشان بود. و ابو حارثه بن علقمه حبر و عالمشان بود، و صاحب مدارشان، و بنزدیک ملوک روم و ترسایان موقعی عظیم داشت، و کتب اوایل بر خوانده بود و مردی متعبد بود و مجتهد. در مدینه آمدند نماز دیگر با جامه‌های نیکو، و به یک روایت جامه‌های دیا پوشیده، مردمانی با جمال و آراسته، اصحاب رسول - علیه السلام - گفتند: ما ندیدیم وفدی چونین در مسجد رسول آمدند - علیه السلام - و او نماز دیگر بکرده بود. بنشستند و ساعتی در مسجد تأمل

می کردند، وقت نماز ایشان در آمد، برخاستند و دستوری خواستند و نماز خود بکردند روی به مشرق کرده (۲)، رسول - علیه السلام - گفت: اسلام آری (۳). گفتند: ما اسلام آورده ایم پیش از آن که تو را دیدیم (۴). گفت: دروغ می گویی، اسلام چگونه باشد با آن که خدای را فرزند گوید (۵) و صلیب پرستد (۶) و گوشت خوک خورد؟ گفتند: پس که بود عیسی! گفت: پیغامبر خدا بود و بنده خدا. گفتند: هیچ بنده مخلوق را دیدی (۷) بی پدر! رسول - علیه السلام - گفت: از قدرت خدای بدیع (۸) نیست اینکه، و لکن ندانی (۹) که فرزند به پدر مانند! گفتند: بلی. گفت: ندانی (۱۰) که خدای را تعالی مثل و مانند نیست، و ندانی (۱۱) که عیسی زنده ای بود فناپذیر! و خدای زنده ای است که (۱۲) نمیرد، و نمی دانی (۱۳) که خدای تعالی حافظ خلقان است و خالق ایشان است! عیسی اینکه تواند کردن! گفتند: نه. گفت: نمی دانی (۱۴) که خدای تعالی [را] (۱۵) هیچ چیز بر او پوشیده نشود در آسمان

(۱). اساس: بهم، آج، لب، مب، مر: الهم، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). وز: کرد. (۳). آری / آرید. (۴). مب، مر: بینیم. (۵). آج، لب: گوید. (۶). وز، لب، مر: پرستید. (۷). دیدی / دیدید. (۸). چاپ شعرانی (۲ / ۴۳۵): بعید. [.....] (۹ - ۱۰ - ۱۱). ندانی / ندانید، همه نسخه بدلها: نمی دانی. (۱۲). مب هرگز. (۱۳ - ۱۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: نمی دانید، با توجه به دب تصحیح شد. (۱۵). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۱۶۷

و زمین! گفتند: بلی. گفت: نه عیسی از آن هیچ نداند! گفتند: نه. گفت: نمی دانی (۱) که خدای تعالی صورت عیسی (۲) در رحم مادر بنگاشت چنان که خواست! گفتند: بلی. گفت: نمی دانی (۳) که خدای تعالی مستغنی است از طعام و شراب و حدث، و عیسی طعام و شراب خورد و [او را]

(۴) حدث بود (۵). ایشان گفتند: همچونین است. گفت: نمی دانی (۶) که (۷) عیسی از مادر بزاد و (۸) کوچک بود (۹) چون دگر کودکان، آنگه به غذا و تربیت بزرگ شد چون دگر کودکان! گفتند: بلی. رسول - علیه السلام - گفت: چون اقرار دادی (۱۰) به اینکه، چگونه [گویی] (۱۱) عیسی [فرزند]

(۱۲) خداست! خدای تعالی اوایل سورت آل عمران بفرستاد تا به سر هشتاد و اند (۱۳) آیت. قوله تعالی: الم، الله، آنچه در حروف مقطّع گفته اند و در الم برفت به استقصا در اول سورة البقره فلا معنى لإعادته. ابو جعفر یزید بن القعقاع خواند: «الم» مفصول، و جمله حروف تهجی چنین خواند. و باقی قراء موصول خواندند. وجه تحریک او بصریان گفتند: برای (۱۴) جمع ساکنین را تحریک کردند او را، و تحریک به فتحه برای آن کردند که سبکتر حرکتی است. کوفیان گفتند (۱۵): نقل کردند حرکت [۳۸۸- پ]

همزه را با «میم». و آن کس که وقف کرد، گفت: برای آن که حروف مبنی باشد، و اصل او سکون بود، آنگه ابتدا کرد به «الله» لا بد همزه قطع بایست کردن، اگر چه همزه وصل است، چنان که شاعر گفت: التسمعنّ وشیکا فی دیار کم الله اکبر یا ثارات عثمانا

(۶-۳-۱). نمی دانی / نمی دانید. (۲). مب، مر را. (۳-۱۱-۴). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). اساس که نو نویس است: کرد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر چون. (۸).

همه نسخه بدلها: ندارد. (۹). دب و. (۱۰). دادی/ دادید. (۱۲). اساس، مج، وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۳). فق، مر: و دو. [.....]

(۱۴). مج، وزها. (۱۵). دب، آج، لب، فق، مر و.

صفحه: ۱۶۸

و وجهی دیگر آن است که گروهی خود روا می‌دارند که همزه وصل قطع کنند، چنان که شاعر گفت [

«۱»: اذا جاوز الإِثْنين سَرَ فأنه بنث و تكثير الوشاة قمين. الله مرفوع است به ابتداء، و لا إلهَ إِلاَّ هُوَ، در جای خبر اوست، و الْحَيُّ الْقَيُّومُ، صفت اوست. نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ، ابراهیم بن ابی عبله خواند به تخفیف: نزل عليك الكتاب بالحق، چنان که فعل لازم باشد و کتاب فاعل. برای آن گفت: «نزل»، که خدای تعالی آیت از پس آیت و سورت از پس سورت فرستاد، و تفعیل تکثیر فعل باشد، و مراد به «کتاب» قرآن است باتفاق. بِالْحَقِّ، بدرستی و راستی. مُصَيِّدًا، به راست دارنده، و نصب او بر حال است [از مفعول]

«۲». لِمَا يَبِينُ يَدِيهِ، آن را که پیش اوست از «۳» کتابها و پیغامبران و شرایع ایشان. وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ، برای آن در حق توریت و انجیل «انزال» فرمود و «تنزیل» نگفت که، آن کتابها به یک بار فرود آمد. و اصل «توریت» بنزدیک بصریان «و وریه» بوده است علی وزن فوعله مثل دوخله و حوقله، «واو» اَوَّلَ را «تا» کردند، و «یا» ی مفتوحة را «الف» کردند توراۀ گشت، و در کتبت «۴» «یا» نوشتند، تا داند که اصل او «یا» بوده است. کوفیان گفتند «۵»: وزن او تفعله است مثل توصیه و توفیه، «یا» را با «الف» کردند چنان که طی کنند که: جاریه «۶» جاره گویند، و ناصیه را ناصاه گویند. و اصل او من وری الزند اذا خرج ناره، چون آتش بیرون آید از آتش زنه وری گویند، قال الله تعالى: أَمْ فَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ «۷»، ای تخرجونها من الزند، قال الله تعالى:

(۲-۱). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). اساس: به صورت «آن» هم خوانده می‌شود. (۴). مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: کتب، وز: کتبه. (۵). مج اصل توریۀ است علی، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر اصل او توریۀ است علی. (۶). چاپ شعرانی (۴۳۷/۲) را. (۷). سوره واقعه (۵۶) آیه ۷۱، اساس: توروها، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

صفحه: ۱۶۹

فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا «۱». پس برای آتش توریت خواند که نور و ضیاء است، اینکه قول فراء است و بیشتر علما. مؤرَج گفت «۲»: اصل آن توریۀ است، و آن کتمان و تعریض باشد، و منه الحديث «۳» کان رسول الله - صلى الله عليه و آله: اذا اراد سفرا و رى بغيره اى عَرَضَ بغيره، چون سفری خواستی کردن، رسول - عليه السلام - نمودی که جای دگر می‌روم تا کافران کید نتوانستندى کردن، برای [آن که]

«۴» توریت بیشتر معاریض و تلویحات است، و گفته‌اند: توریت به عبرانی «توروتو» باشد، و معنیش شریعت باشد. و انجیل، افعیل باشد من النَّجْلِ و هو الخروج، بیرون آمدن باشد، و فرزند را از اینکه جا «نجل» خوانند که از شکم مادر بیرون آید، و قال الاعشى: أنجب أزمان والده به إذ نجلاه فنعم ما نجلا برای آتش چنین خواند که خدای تعالی حقی و شرعی مندرس به او بیرون آورد. و گفته‌اند: [۳۸۹-ر]

هو من النَّجْلِ، اصل او از نجل است و آن فراخ چشمی باشد، يقال: طعنه نجلاء و عين نجلاء، ای واسعه، برای آتش چنین

خواند که آن شرعی بود که خدای تعالی بر ایشان موسع کرد، و گفته‌اند: به سریانی انگلیون باشد. و حسن بصری انجیل خواند به فتح «الف» و باقی قراء به کسر. من قبل، کوفیان گویند: رفع بر غایت است، و بصریان گفتند: مبنی است بر ضم بنای عارض، قال زهیر و ما بک من خیر أتوه فأنه توارثه آباء آبائهم قبل هدی للناس، و برای آن لفظ تشبیه نگفت- و اگر چه او صفت توریت و انجیل است- برای آن که مصدر است، و مصدر را تشبیه و جمع نکنند. و محل او نصب است بر حال. و «هدی» را در آیت حمل توان کردن بر بیان و بر لطف، و گفته‌اند: مصدر است به معنی اسم فاعل یعنی هادی، کما قال تعالی: إن أصح ماؤکم غوراً» (۵) ... ای غایرا.

(۱). سوره عادیات (۱۰۰) آیه ۲. (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: گفته‌اند، با توجه به مج تصحیح شد. (۳). وز علی. (۴). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). سوره ملک (۶۷) آیه ۳۰. صفحه: ۱۷۰

وَ أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ، و اینکه لفظ مصدر است چون سبحان و غفران و قربان، و مراد اسم فاعل است برای مبالغه را مصدر آورد، یعنی بغایت فرق کننده است از میان حق و باطل. سدی گفت: در کلام تقدیم «۱» و تأخیری هست، و تقدیر اینکه است: و انزل التوریه و الانجیل و الفرقان هدی للناس، تا «هدی» حال باشد از هر سه کتاب. و گفته‌اند: مراد نصرت است به فرقان، برای آن که نصرت از آسمان آید و فرق کند بین الحق و الباطل و المؤمن و الکافر. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ - الآیة، آنان که به خدای کافر شوند ایشان را عذابی «۲» سخت باشد. خدای تعالی در اینکه حجتها وعید کرد کافران را که در آیات و حجج او تأمل نکنند و به آن منتفع نشوند. وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ، آنگه بیان کرد که «۳»: کافران اینکه «۴» اصرار بر کفر که می‌کنند، مرا در آن عجزی و نقصی نیست و غضاضتی، که من عزیزم و غالبم، و اگر چه امروز تعجیل عقوبت نمی‌کنم برای مصلحت تکلیف را، از من فایت نخواهد شدن، در قبضه قدرت منند، انتقام کشم از ایشان به حسب استحقاق ایشان. إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ، آنگه بیان کرد که مقادیر آنچه ایشان مستحقند از اجزاء ثواب «۵» و عقاب بر افعال و اقوال ایشان بر من پوشیده نیست، که من عالم الذاتم و هیچ چیز نباشد در آسمان و زمین از جلیل و حقیر و صغیر و کبیر و نهان و آشکارا که بر من پوشیده بود. آنگه گفت: با کمال عالمی کمال قادری است مرا، تا آنچه دگر قادران نتوانند من توانم، و آنچه دگر عالمان ندانند من دانم. من در رحم بر آب «۶» صورت نگارم، همه مصوران عالم در وقت نگاشتن صورت از آن احتراز کنند، سر قلم از آب نگاه دارند تا متفشی «۷» نشود، و از تاریکی احتراز کنند تا نقش مشوش نشود. من از

(۱). اساس: تقدیر، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: عذاب، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). همه نسخه بدلها اینکه. (۴). مج، وز، دب را. (۵). مب، مر: جزای ثواب. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: رحم بدان. (۷). مج: متفشی.

صفحه: ۱۷۱

کمال قادری در سه ظلمت: فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ «۱» ... ظلمت شب و ظلمت رحم و ظلمت شکم «۲» بر آب چنین «۳» صورت بدیع نگارم که مصوران از آن [۳۸۹-پ]

«۴» عاجز و حیران مانند «۵»، در بعضی نگاشتگان از قلم قدرت او شاعر می‌گوید- شعر: مثالك «۶» بالصين لما رآوه أرباب حذق بنقش الصنم غدوا عاكفين على وضعه فعصوا البنان و رضوا القلم اینکه بیتها بعضی اهل عصر نقل کرده است «۷» از اینکه

دو بیت پارسی، که شاعر می‌گوید- نظم: از روی تو نسختی به چین بردستند آن جا که دو صد بتکر (۸) چابک دستند در پیش مثال روی تو بنشستند انگشت گزیدند و قلم بشکستند بتگر به آلت من بت نگارد (۹)، قدرت از من و محل قدرت از من و اسباب آلامت از من، و اگر آن نباشد نتواند. آنگه خود بتراشد و خود بنگارد و خود بیرستد. هیچ عاقل اینکه روا دارد که تراشیده (۱۰) خود پرستد، و نگاشته (۱۱) خود را بندگی کند، و نشانده خود را خدمت کند؟ آنگه ایشان به آلت صورتی بر آرند بی معنی، من بی آلت صورتی چنین بر آرم با چندین معانی. از پاره‌ای پیه چشمی بینا سازم، و از پاره‌ای استخوان گوشی (۱۲) شنوا سازم، و از پاره‌ای گوشت زبانی گویا بر آرم (۱۳)، و از قطره‌ای خون دل دانا پدید آرم، سبحان من بصرک (۱۴) بشحم و اسمعک بعظم و انطقک بلحم و اعلمک بقطره دم.

(۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۶. (۲). همه نسخه بدلها مادر. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: شکم مادر تو را به چنین. (۴). یک برگ از نسخه اساس نو نویس است و فاقد اعتبار، متن از مج اختیار شد. (۵). مب: فرو مانند. (۶). اساس که نو نویس است: عشالک، با توجه به مج تصحیح شد. (۷). اساس که نو نویس است و، با توجه به مج زاید می‌نماید. (۸). اساس، آج، لب، فق، مب، مر: پیکر، با توجه به مج تصحیح شد. [.....]

(۹). مج، وز و. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: تراشیده. (۱۱). مب: نگارنده. (۱۲). اساس که نو نویس است: گوشتی، با توجه به مج تصحیح شد. (۱۳). اساس که نو نویس است: گردانم، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۴). چاپ شعرانی (۲/۴۳۹): ابصرک.

صفحه : ۱۷۲ تن تو بر مثال کوشکی بیافریدم همه بنایان (۱) عالم اساس و قاعده قوی نهند، و هر چه بالاتر می‌روند می‌کاهند تا بایستد (۲)، من به خلاف اینکه کردم قاعده تو از ساقهای باریک نهادم، آنگه هر چه بالاتر بود سطرتر (۳) کردم، تا بدانی که چنان که نگارنده منم، دارنده منم، به من استاده است نه بعضی به بعضی، تا بدانند که چنان که فعل من با فعل کس نماند، من با کس نمانم. بنای آن کوشک بر اینکه دو ساق باریک نهادم، هیچ بنا بنا بر دو ستون نهد، بر چهار ستون نهد، آنگه هر چه بالاتر سطرتر (۴) تا به رانها و کفل. آنگه از جوف تو قصری مجوف کردم و در او از صدر تو ملکی ساختم و از دل تو در او سریری نهادم. و بر آن سریر- [لا بل]

(۵) در سر آن سریر- از تامور دلت امیری نشاندم، آن تامور مأمور من است و آمر تو (۶) است و امیر تن است، و اما مصالح و مفاسد تو است. اماره امارت او (۷) آن است که تا او نفرماید چشم نبیند و تا [او]

(۸) اشارت نکند گوش نشنود، تا او نخواهد زبان نگوید، تا او نگوید (۹) بینی نبوید و تا او نجوید پای نپوید (۱۰)، و تا او نپذیرد دست نگیرد، او (۱۱) امیری امین است و صاحب اقطاعی مطاع است، چون او را در صدر ملک بنشاندم، از دیده تو او را دیده بانی کردم، و از گوش تو جاسوسی ساختم او را، و از زبان تو صاحب خبری و ترجمانی، و از دست تو خدمتگاری، و از پای تو بریدی. او پادشاه و اینان رعیت، او امیر و اینان حشم، او پیشوا و اینان متابع. حق تعالی از حکمت (۱۲) خود روا نداشت که هفت عضو تو بی رئیسی بگذارد (۱۳)،

(۱). مج، وز: بنا ان، دب، لب، فق: بناءن. (۲). دب، لب، فق، مب، مر: باشد. (۳-۴). مج، وز، دب، آج، لب، فق: سطرتر. (۵). اساس: کلمه محو شده است، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). چاپ شعرانی (۲/۴۴۰): و از تو. (۷). مج: تو. (۸). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). اساس که نو نویس است تا بو نکند، با توجه به مج و

دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. [.....]

(۱۰). اساس، مب، مر: نشود، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). اساس، آج، لب، فق، مب، مر: و، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). معج: حکم. (۱۳). اساس که نو نویس است و، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

صفحه: ۱۷۳

کی «۱» روا دارد که هفت اقلیم بی امامی رها کند؟ زمانه را امام باید، و رعیت را راعی، و گوسفند را شبان، و تو مکلف به آن که بشناسی که [از]

«۲» اصول اسلامی اصلی است، و از قواعد ایمان «۳» قاعده، من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة، چنین فرمود «۴»- صلوات الله علیه «۵»- که: هر کس که بمیرد و امام زمانه را نشناسد مردن او مردن جاهلیان «۶» باشد که نه در اسلام بودند. در اینکه خبر دو دلیل است بر دو اصل از اصول «۷» ما: یکی آن که، زمانه از امام خالی نباشد، برای آن که تا امام نباشد شناختش واجب نباشد. و دیگر، دلیل است بر آن که «۸» معرفت امام از اصول دین است، که اگر نه چنین بودی نگفتی [علیه السلام]

«۹» که: هر که نشناسد او را مردن او مردن کافران بود. [قوله]

«۱۰»: يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ، در رحم صورت نگارد چنان که خواهد، یکی را سیاه و یکی را سفید «۱۱»، و یکی زشت و یکی نیکو، و یکی دراز و یکی کوتاه، یکی نر «۱۲» یکی ماده «۱۳»، یکی سعید «۱۴» یکی شقی، یکی کریم و یکی لئیم، یکی خوشخو «۱۵» و یکی بدخو، چنان که خواهد و مصلحت داند، فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ «۱۶» لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنْثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ أَوْ يُرَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنثًا «۱۷». لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، جز آن «۱۸» خدای خدایی نیست که قادر بود بر اینکه و امثال اینکه تا

(۱). اساس به صورت: «کجا» هم خوانده می شود، معج، وز: ندارد. (۲). اساس: ندارد، از معج افزوده شد. (۳). اساس که نو نویس است: اینان، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). آج مهتر عالمیان. (۵). معج، وز و علی آله. (۶). اساس، آج، لب، فق، مب، مر: جاهلان، با توجه به معج تصحیح شد. (۷). اساس که نو نویس است: احوال، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). وز، دب، بدان که. (۹-۱۰). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). معج، وز، دب، آج، سدید. [.....]

(۱۲). مب و. (۱۳). مب، مر و. (۱۴). همه نسخه بدلها و. (۱۵). لب: خوشخوی. ۱۶؟ سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۴. (۱۷). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۹

و ۵۰. (۱۸). معج، وز: او.

صفحه: ۱۷۴ مستحق آن باشد از عبادتی «۱» که او هست، و اگر «۲» چه نام خدای بر او اجرا کنند هر نام که بی معنی باشد و نه باستحقاق بود زور بود، و چون نام زور بود کار مزدور «۳» بود، و چون کار مزدور «۴» بود صاحبش مزور بود، پس بت مزور است و بت پرست مزور. اگر بت پرست مزور باشد، بت تراش چه باشد؟ برای آن که بت پرست اینکه نام بر نهد، بت خدای نشود و مسیلمه محمد نشود، و کاذب صادق نباشد، و باطل به تسمیه حق نشود، و نشیب به هوا فراز نگردد و علی هذا فقس، و همه بر اینکه قیاس می کن اگر از اهل قیاسی. العَزِيزُ الْحَكِيمُ، عزیز است به تسمیه آنان که نام او بر دیگران نهند یا بدون او معبودی دیگر پرستند، او را مذلتی حاصل نشود، و حکیم است آنچه کند به حکمت و صواب کند. هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ

الکتاب، او آن خدایی است که کتاب قرآن بر تو که محمدی فرو فرستاد، هر چه حق تعالی در قرآن قرآن را به آن خواند و «۵» وصف کرد از انزال «۶» و تنزیل و وحی و کلام و کتاب و آنچه مانند اینکه است همه دلیل حدوث «۷» است، هیچ مخیل قدیم «۸» نیست. آنکه وصف کرد اینکه کتاب «۹» و آیات او را تفصیل داد و قسمت کرد بر دو نوع، [۳۹۰-ر] گفت: مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ، از اینکه کتاب «۱۰» آیاتی محکم هست، و محکم آن باشد که مراد از ظاهرش مفهوم شود. و امّ الکتاب است، یعنی اصل کتاب است. و «امّ» در کلام عرب اصل باشد چنان که مکه را امّ القری گویند، [و]

«۱۱» سر را امّ الدماغ گویند، و لوح محفوظ را امّ الکتاب گفت، و «۱۲» رایت را که لشکر را مفزع با او بود آن را ام گویند، و مادر را که مفزع

(۱). مج، وز: عبادت. (۲). اساس که نو نویس است: لکن، با توجه به مج تصحیح شد. (۳-۴). کذا، در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۴۴۱): مزور. (۵). مج، وز: ندارد. (۶). اساس که نو نویس است: انزال، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). مج: حدیث. (۸). همه نسخه بدلها بجز وز: قدم. [.....]

(۹). مر را. (۱۰). اساس که نو نویس است و، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۱۱). اساس که نو نویس است: ندارد، از مج افزوده شد. (۱۲). مج، وز، دب، لب، فق: او.

صفحه : ۱۷۵ کودکان باشد و مرجع ایشان با او بود ام از اینکه جا گویند «۱»، و اینکه فعل باشد به معنی مفعول، و اصل کلمه از «۲» امّ باشد و آن قصد بود، پس هر مقصودی مرجوع را امّ گویند، و برای آن امّ خوانند آن را که رجوع متشابه با او باشد و حمل متشابه بر او کنند، و مفزع در حل اشکال او باشد، و برای آن گفت که: «امّ الکتاب»، و لم یقل: امهات الکتاب بالجمع، برای آن که اینکه آیات در اینکه حکم چون یک آیت است. و وجهی دیگر آن است که: اشارت به حکم است و هو الاحکام، محکمی آیت، حکمی است که اصل کتاب است و رجوع در اینکه باب اعنی فی ردّ المتشابه الیه و جمله علیه با او باشد. و وجهی دیگر آن است که: هر آیتی از او امّ است و اصل است، [کما قال الله تعالی]

«۳» وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً «۴» ...، ای کلّ واحد منهما ...، و کما قال الله تعالی: وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً «۵» ...، ای فاجلدوا کلّ واحد منهم ثمانین جلدۀ. وَ أُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ، «آخر» جمع اخری باشد و از باب لا ینصرف است، و سببهای منع صرف او صفت است و عدل او که «۶» معدول است از او اخر «۷». و کسائی گفت: برای آن که او جمعی است که بر وزن او واحد نیست، پس او در جمع است سببی مکرر باشد. و بعضی دیگر نحویان گفتند: اینکه جمع را حمل بر واحدش کردند که واحد او اخری است و آن منصرف نیست. مُتَشَابِهَاتٌ، و متشابه آن باشد که مراد در او متشبه «۸» باشد مراد از ظاهرش ندانند، و اقوال علما در اینکه حکم «۹» و متشابه مختلف است. قتاده و ضحاک و ربیع و سدّی گفتند: محکم ناسخ باشد که بر او عمل باید کردن، و متشابه منسوخ بود «۱۰» که به

(۱). مب: دانند. (۲). اساس، دب، آج، لب، فق، مب، مر: آن، با توجه به مج تصحیح شد. (۳). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). سوره مؤنون (۲۳) آیه ۵۰. (۵). سوره نور (۲۴) آیه ۴. (۶). مج، وز، دب، آج، لب، فق: و عدل که او. (۷). فق: آخر، دب: از او او اخر. (۸). مج، وز، مب: مشبه. (۹). مج، وز: علما در محکم، دب، آج، لب، فق: در اینکه محکم. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز وز، مب، مر: باشد. [.....]

او ایمان باید آوردن و به «۱» او کار نباید کردن، و اینکه روایت عطیه است از عبد الله عیّاس. و روایت علیّ ابی طلحه «۲» از عبد الله عیّاس آن است که: محکّمات قرآن حلال و حرام و حدود و احکام و فرایض است که آن را کار باید بستن و ایمان باید آوردن، و متشابه امثال و مواعظ و مقدّم و مؤخّر است که در آن جا چیزی نبود که کار باید بستن. و ابو اسحاق روایت کرد از عبد الله عیّاس که او گفت: مثال آیات متشابه چنان است که در سوره الانعام گفت قوله: قُلْ تَعَالَوْا اَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيَّكُمْ «۳»- تا به آخر سه آیت. متشابه آیاتی است که سوره بنی اسرائیل است من قوله: وَقَضَىٰ رَبُّكَ اَلَمَّْا تَعْبُدُوا اِلَّاهًا وَّ بِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا «۴»...، و چنان که در سوره البقره و سوره الاعراف، و آنچه مقربان آن را متشابه خوانند لاشتباه بعضها ببعض علی القاری حفظا، و آنچه اینکه شکل «۵» ندارد محکم باشد. محمّد بن جعفر بن الزبیر گفت: محکم آن باشد که محتمل نباشد الاّ یک وجه را، و متشابه آن بود که محتمل آن «۶» بود وجوه را. بعضی دیگر گفتند: محکم آن باشد که علما تأویل آن دانند، و متشابه آن بود که تأویل [آن]

«۷» جز خدای تعالی نداند، کالخبر عن قیام الساعه، چنان که خبر قیامت، و باران که کی بارد، و بچه که در شکم مادر چه باشد، و آن که فردا چه شود «۸»، و هر کس چند بماند، و کی میرد «۹»، و کجا میرد «۱۰»، و آنچه اخبار غیب است. ابن کیسان گفت: محکم آن باشد که در او اندیشه بسیار نباید کردن تا معنی مفهوم شود، و متشابه آن بود که معنی او الاّ به نظر و اندیشه نتوان دانستن، و اینکه

(۱). همه نسخه بدلها: بر. (۲). مج، وز: علی بن ابی طلحه، آج، لب: علی بن طلحه. (۳). سوره انعام (۶) آیه ۱۵۱. (۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۲۳. (۵). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/۴۴۳): مشکل. (۶). همه نسخه بدلها: ندارد. (۷). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، از مج افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها: چه باشد. (۹-۱۰). وز: می رود.

نزدیک است به آن که ما گفتیم. و بعضی دگر گفتند: محکم آن بود که در او خلاف نباشد، و متشابه آن بود «۱» که خلاف کنند در او علما، و هر یکی قولی گویند به خلاف آن دیگر. ابو عثمان گفت: محکم فاتحه الکتاب است که نماز روا نباشد الاّ به او. و محمّد بن الفضل گفت: محکم سوره الاخلاص است که در او جز توحید نیست، و متشابه قدر است. بدان که قرآن همه محکم است از یک وجه، و هم «۲» متشابه است از یک وجه. و از یک وجه بهری محکم است و بهری متشابه. اما آن که جمله محکم است، قوله: الر «۳» لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه «۶»، و آن که جمله متشابه است چنان که گفت قوله: کِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِی «۷»، و معنی آن که: یشبه بعضه بعضا فی الاحکام و الاعجاز و انتفاء و التناقض عنه، بهری با بهری مانند در احکام و اعجاز و نفی نقض از او. و بهری محکم است و بهری متشابه بر اینکه معانی که گفته شد، و اینکه است جواب آن کس که گوید: در قرآن آیات متناقض است، نبینی که در یک آیت گفت: قرآن جمله محکم است، و در یک آیت گفت: جمله متشابه است، و در یک آیت [گفت]

«۸»: بهری محکم است و بهری متشابه. و روایت دیگر از عبد الله عیّاس آن است که: متشابه قرآن حروف التّهجی است که در اوایل سورت است، و آن آن «۹» بود که جماعتی از جهودان «۱۰» بنزدیک رسول - صلی الله علیه و آله - آمدند چون حیّی اخطب [۳۹۰- پ]

(۱). مر: باشد. (۲). معج، وز: همه. (۳). معج، وز: ندارد، اساس و دیگر نسخه بدلها: الم، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۴). سوره هود (۱۱) آیه ۱. (۵). مر: باطل. [.....]

(۶). سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۲. (۷). سوره زمر (۳۹) آیه ۲۳. (۸). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). مر: اینکه. (۱۰). مر: یهودان.

صفحه : ۱۷۸

ایشان، و گفتند: ای محمد؟ «۱» شنیدیم که از جمله «۲» آنچه فرو [د]

«۳» آمد بر تو «الم» است. به خدای بر تو که چنین است و اینکه منزل است بر تو، گفت: چنین است، گفت «۴»: اگر اینکه درست است، چنان می‌نماید که ملک امت تو هفتاد و یک سال باشد، و اینکه از حساب جمل گفت که «الف» یکی باشد، و «لام» سی و «میم» چهل، جمله هفتاد و یک باشد. آنگاه گفت: یا محمد؟ از اینکه جنس دگر هست! گفت: بلی «۵»، «المص»، گفت: اینکه بیشتر است از آن، اینکه صد و شست «۶» و یک سال است، و لکن دگر هست! گفت: آری، «الر». گفت: اینکه بیشتر است، اینکه دویست و سی و یک سال است. دگر هست! گفت: آری، «المر» گفت: اینکه بیشتر است، اینکه دویست و هفتاد و یک «۷» است، بر ما مشتبه شد، ندانیم تا بر کدام گیریم! بر کمتر یا بر بیشتر! و ما به اینکه ایمان نیاریم، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد «۸»: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ. فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ، اِي مِيلَ عَنِ الْحَقِّ، يُقَالُ: زَاغَ يَزِيغُ إِذَا مَالَ، اَمَّا اُنَّانُ كِهْ دَر دِل اِيْشَان زِيغِي بَاشَد، يَعْنِي مِيلِي وَ كَثْرِي اِز حَقِّ، وَ قِيلَ شَكٌّ، كُفْتِهْ اِنْدَ مِرَادِ شَكِّ اِسْت. فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ، بَه دَنْبَالِ اُنَّ «۹» شُونْدَ كِهْ مِتْشَابِهْ اِسْت، چِرَا «اِبْتِغَاءُ الْفِتْنَةِ» «۱۰»، بَرَايِ طَلَبِ فِتْنَه وَ طَلَبِ تَاوِيلِش. خِلَافِ كَرْدَنْدِ دَر اُنَّ كِهْ مِرَادِ بَه اِيْنَكِهْ اَيْتِ كِيْسْت! رِبْعِ كُفْت: وَفَدِ نَجْرَانْدِ كِهْ اِيْشَانِ بَا رَسُوْل- عَلَيْهِ السَّلَام- دَر عِيْسِي خِصْمَتِ كَرْدَنْدِ وَ كُفْتَنْد: نَه تُو مِي گُوِي «۱۱» عِيْسِي كَلْمَه خُدا بُوْد وَ رُوْحِ او! كُفْت: بَلِي. كُفْتَنْد: مَا رَا اِيْنَكِهْ بَس اِسْت، خُدايِ تَعَالِي اِيْنَكِهْ اَيْتِ فَرَسْتَاد.

(۱). معج، وز، دب، آج، لب، فق، ما. (۲). مب قرآن. (۳). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: گفتند، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). وز، دب: آری. (۶). همه نسخه بدلها: صد و شصت. (۷). همه نسخه بدلها بجز معج، وز سال. (۸). مب، مر قوله. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: او. [.....]

(۱۰). اساس گفتند، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). مر که.

صفحه : ۱۷۹

کلبی گفت: مراد جهودانند که خواستند که از حروف تهجی استخراج مدّت ملک امت محمد کنند به طریق حساب جمل. ابن جریج گفت: مراد منافقانند. حسن بصری گفت: خارجیانند. قتاده چون اینکه آیت بخواندی و اینکه جا «۱» رسیدی، گفتی «۲» حروریانند [و صایان]

«۳». بعضی دگر گفتند: جمله مبتدعانند. عایشه گفت: رسول - صلی الله علیه و آله - اینکه «۴» جمله بخواند و گفت: چون آنان را بینی از اینکه امت که طلب تأویل متشابه کنند و به متشابهات قرآن تعلق و تمسک کنند و بر آن جدل کنند، ایشان آنانند که خدای تعالی ایشان را خواست «۵»، از ایشان احتراز کنی و با ایشان منشینی. اِبْتِغَاءُ الْفِتْنَةِ، اِي طَلَبِ الشَّرْكِ، اِيْنَكِه «۶» بَرَايِ

طلب فتنه کنند، و «فتنه» اینکه جا شرک است علی قول الزبیر و السدی و ابن الزبیر و مجاهد، بیانه قوله: و الفتنه اشد من القتل (۷). و بعضی دگر از مفسران گفتند: مراد لبس و اضلال است و تخلیط. و اصل کلمه امتحان و اختبار باشد در لغت، يقال: فتنته بكذا ای امتحنته به (۸). و ایتغاء تأویل، ای تفسیره [۳۹۱- ر]

و معناه و ما يؤول الیه المعنی، تأویل آن باشد که معنی با او شود، و اصل او از اول باشد و اول رجوع باشد. و در عرف اهل علم تفسیر فرقی هست میان تفسیر و تأویل، که بیان (۹) معنی آیات محکم را تفسیر گویند، و بیان معنی آیات متشابه و دگر (۱۰) وجوه و احتمالات او را تأویل گویند، و حق تعالی لفظ تأویل در باب متشابه اطلاق کرد. حق تعالی باز نمود که: اینکه قوم (۱۱) دست از محکم بدارند و به دنبال متشابه در افتند به علت طلب تأویل، و غرض ایشان

(۱). مب: بدین جا. (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: گفت، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). اساس: محو شده است، با توجه به آج افزوده شد، مج، وز: سایبان، دب، لب، فق، مر: سایبان. (۴). همه نسخه بدلها آیه. (۵). همه نسخه بدلها به اینکه آیت. (۶). آج، لب، فق، مب، مر از. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۱. (۸). آج، لب، امتحنه. (۹). همه نسخه بدلها: تأویل کشف. (۱۰). اساس: به صورت «ذکر» هم خوانده می شود. (۱۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ایشان، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه: ۱۸۰

[فتنه]

(۱) باشد. و گفته اند: طلب عاقبت و ما يؤول الیه امره از (۲) حدیث حساب جمل و مدت ملک امت رسول از آن استخراج کردن (۳) - چنان که برفت - بیانش: ذلک خیر و أحسن تأویلاً، ای عاقبه، و نصب هر دو اعنی «ابتغاء» (۴) بر مفعول له است. آنکه حق تعالی گفت: تأویل آن من دانم، و ما یعلم تأویله إلا الله، تأویل آن جز خدای نداند، و آنان که در علم ثابت قدم باشند و پای بر جای باشند. من دانم و آن کسی که از من داند، راسخان علم [علم]

(۵) از او گرفته باشند، در علم ثابت قدم باشند، در علم قدمی و قدمی دارند، در آن دست و پای دارند، از دست بسطت و از پای ثبات، آنچه گویند از بصیرت گویند. مفسران در نظم آیت و حکم او (۶) خلاف کردند: عروه بن الزبیر گفت و عایشه و طاووس عن ابن عباس که: «او» فی قوله: و الراسخون فی العلم، «او» استیناف است و وقف کردند عند قوله: إلا الله، و گفتند: کلام تمام شد اینکه جا، و معنی آیت آن است که تأویل آیات (۷) متشابه کس نداند مگر خدای - عز و جل. فاما راسخان علم گویند: آمنا به، چنان که «و الراسخون» مبتدا باشد، و «يقولون» خبر او بود. آنکه تفسیر متشابه بر علم ساعت و فنای دنیا و خروج دخیال و خروج یا جوج و مأجوج است (۸) و خروج مهدی و علم روح و علوم (۹) غیب دادند (۱۰)، گفتند: اینکه چیزها آن است که کس نداند مگر خدای، و چون راسخان علم از اینکه قاصرند، به زبان عجز و قصور می گویند: آمنا به، ما ایمان آوردیم به اینکه جمله از محکم و متشابه، همه از نزدیک خداست هم محکم و هم متشابه. و گفتند: ممتنع نباشد که چیزهایی بود که خدای تعالی به علم آن مستأثر بود و

(۱). در اساس کلمه محو شده است، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۲). دب، آج، لب، فق: و آن. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: کردند. (۴). اساس و تأویلاً، با توجه به وز، مج زاید می نماید. (۵). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). همه نسخه بدلها: آن. (۷). اساس: آیت، با توجه به مج

تصحیح شد، آج، لب، دب، فق، مر و. (۸). همه نسخه بدلها: ندارد. (۹). مج: علم. (۱۰). اساس که در اینکه مورد نو نویسی است: دانند، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه: ۱۸۱

ما را تکلیف نکرده باشد دانستن آن، چه مصلحت در اجمال و اهمال آن باشد، چون روح و وقت قیام الساعه، و آنچه یاد کرد فی قوله: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزَّلُ الْغَيْثَ (۱) - الاية. و اگر تفسیر متشابه (۲) اینکه کنند، اینکه قول قریب باشد، و اینکه قول اختیار کسائی و فزّاء و مفضل بن سلمه و محمد بن جریر است. و گفتند: دلیل اینکه قول قراءت عبد الله مسعود است: ان تأويله أَلَا عِنْدَ اللَّهِ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ [۳۹۱- پ]

يقولون آمنا به. و در قراءت ابی و عبد الله عباس چنین است که: و يقول الراسخون في العلم آمنا به. و قولی دگر در نظم آیت آن است که مجاهد گفت و ربیع و محمد بن جعفر الزبير (۳) و قتیبی که (۴): «واو» فی قوله: «و الراسخون» «واو» عطف است، و معنی آیت آن است که خدای تعالی گفت: تأویل متشابه کس نداند مگر من که خداام (۵) و راسخان ثابت قدمان در علم. و قوله: يَقُولُونَ، در محلّ حال باشد از ایشان، و معنی آن بود که: ایشان دانند و با آن که دانند می گویند: آمنا به، تا مدح باشد ایشان را به دو وجه: یکی تحصیل علم به متشابه، یکی انقیاد و استسلام، و مثال آیت در (۶) آن که «يقولون» حال افتاد فی موضع قائلین قوله تعالی: لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ (۷) ... چیست آن که ایشان راست، آن که (۸) پیش از اینکه آیت گفت: مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَاللِّرْشُولِ وَ لِأَيِّ الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ (۹) ...، آنکه گفت: لِلْفُقَرَاءِ. الاية، آنکه گفت: وَ الَّذِينَ تَبَيَّؤُوا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ (۱۰) ...، یعنی و للذين تبوءوا الدار و الايمان، آنگاه گفت: وَ الَّذِينَ جَاءُوا (۱۱) يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا (۵) ...، می گویند: بار خدایا بیامرز ما را، ای قائلین. همچنین در (۶) آیت ما راسخون (۷) علم با آن که تأویل متشابه دانند، می گویند: آمنا به، و اینکه مثالی روشن است، و مثال او از شعر عرب قول یزید بن مفرغ فی عبد له یسمی بردا قد باعه ثم ندم علی بیعه، فقال: و شربت بردا لیتنی من بعد بردا کنت هامه من هامه تدعوا صدی بین المشقر فالیمامه الریح تبکی شجوها و البرق یلمع فی الغمامه. «واو» فی قوله: «و البرق»، «واو» عطف است، و «یلمع»، در جای حال است، و معنی آن است که: و البرق ایضا بیکه لا معا فی الغمامه، و اگر نه چنین گویند معنی تباه شود، [برای آن که اگر (۸) و البرق به ابتدا کنند و یلمع خبر او کنند، معنی ندارد، چه برق از ابر همیشه لمعان زند. آنگاه اینکه حدیث اجنبی شود از آنچه مراد شاعر است در غرض او و معنی، فاسد. پس اینکه قول بهتر است]

«۹» و به ظاهر لا- یقتر است. دگر آن که خدای - جلّ جلاله - اینکه کتاب به لغت عرب فرستاد، بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (۱۰)، در او الغاز و تعمیم نیست (۱۱)، و گفت:

(۱). همه نسخه بدلها بجز مج، وز: یعنی. (۲). دب: مهاجرین. (۳). همه نسخه بدلها: بر اجماع بلا خلاف. (۴). مج، دب: مستحق نی اند، چاپ شعرانی (۲/ ۴۴۶): مستحق خمس نه اند. (۵). سوره حشر (۵۹) آیه ۶. (۶). مب اینکه. [.....]
(۷). همه نسخه بدلها بجز مب: راسخان. (۸). مج، وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها آورده شد. (۹). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها آورده شد. (۱۰). سوره شعر (۲۶) آیه ۱۹۵. (۱۱). اساس: است، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه: ۱۸۳

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (۱)، [۳۹۲- ر]

و گفت: تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)، و گفت: بِكِتَابٍ (۳) اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ (۹)، و متابعت آنچه ندانند چگونه کنند. دگر آن که: [چون]

«۱۰» راسخان علم تأویل متشابه ندانند، و جز راسخان نیز ندانند، چه فرق باشد میان راسخ و ناراسخ! و چه فایده «۱۱» بود وصف ایشان در اینکه جایگاه به رسوخ و ثبوت قدم در علم! چه آنان که جاهل باشند و در علم هیچ پایه ندارند، در اینکه معنی با ایشان راست‌اند. پس آیت از معنی بشود «۱۲». دگر آن که: از عهد رسول- علیه السلام- الی یومنا هذا ندیدیم که مفسران در آیتی از آیات قرآن در تفسیر و تأویل و کلام در وجوه علوم و انواع آن رها کردند و گفتند: نه علم ماست، و تفسیر اینکه آیت جز خدای نداند، تا حروف مقطع را در او اق [وال]

«۱۳» بسیار گفتند. و عبد الله عباس چون اینکه آیت خواندی، گفتی: انا من الراسخين في العلم الذين يعلمون تأويل المتشابه، گفت: من از [آن]

«۱۴» راسخان علم که تأویل متشابه [دانند. و مجاهد گفت: من از جمله آنانم که تأویل متشابه]

«۱۵» دانم.

(۱). سوره ص (۳۸) آیه ۲۹. (۲). سوره یوسف (۱۲) آیه ۱. (۳). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها: ضبط قرآن مجید: بکتاب. (۴). سوره اعراف (۷) آیه ۵۲. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر را. (۶). دب، لب، فق، مب: بدانند. (۷). مب می گوید. (۸). همه نسخه بدلها: اقوال. (۹). سوره اعراف (۷) آیه ۳. [.....]

(۱۰). اساس: کلمه زیر وصالی رفته است، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). مب: فایده. (۱۲). همه نسخه بدلها: آن معنی نشود. (۱۳-۱۴-۱۵). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه: ۱۸۴ و بر آن «۱» وجه که گفتیم، لفظ متشابه [محمول]

«۲» بود علی احد الاقوال المشروحة، از آن قولها که گفتیم، و بر وجه اول الا آن یک قول نباشد که حمل بر علم غیب کنند، و لفظ متشابه در عرف به اینکه لایق است که ما گفتیم از مفسران نه به علم غیب. و وجهی دیگر آن که: در آیت، مرتضی علم الهدی- قدس الله روحه- گفت: بر آن طریقه که «واو» استیناف باشد نه بر آن وجه که ایشان گفتند، و آن آن است که آیات متشابه بیشتر آن بود که محتمل بود وجوه بسیار را، چون: هدی و ضلال و مانند آن، بر مأول آن باشد که هر وجه که محتمل بود در لغت و مطابق بود ادله عقل را و آیات محکم را، بگویند و قطع نکنند علی مراد الله. پس قدیم- جل جلاله- گفت: تأویل آیت یعنی آن وجه معین «۳» که مراد من است که من بیان نکرده‌ام کسی «۴» را برای صلاحی را «۵» آن کس نداند مگر من، و اینکه وجهی نکوست در تفسیر اینکه آیت- و الله اعلم بمراده. قوله: وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، «رسوخ» ثبوت باشد، و رسخ اذا ثبت، و كذلك رصخ كالصِّراط و السراط، و المسلوخ و المصلوخ، قال الشاعر: لقد رسخت في القلب مني مودة لسلمي ابت اياتها «۶» أن تغیرا [۲۹۳- پ]

مفسران خلاف کردند در آن که اینکه راسخان که بودند! بعضی گفتند: مؤمنان اهل کتابند، چون عبد الله سلام و جز او از امثال او. و در تفسیر اهل البیت هست که: مراد به راسخان علم اهل البیت رسولند- علیه و علیهم السلام- از آنان که علم ایشان از علم رسول باشد، و علم رسول از تلقین جبریل، و علم جبریل از لوح محفوظ، و کتابت لوح محفوظ از قبل رب العزه. عجب از آنان که روا دارند که تأویل متشابه جهودان دانند، و روا بود که ایشان در اینکه باب معطوف باشند بر نام خدای، و اهل البیت رسول نشاید که دانند و اینکه پایه دارند؟ و هل هذا الا محض العناد. انس مالک روایت کند و ابو الدرداء و ابو امامه که:

(۱). همه نسخه بدلها: بر اینکه. (۲). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: معتبر. (۴). همه نسخه بدلها: کس. (۵). همه نسخه بدلها: ندارد. (۶). آج: ازمانها.

صفحه : ۱۸۵ پرسیدند که راسخان علم که باشند! گفت: من بر یمنه و صدق لسانه و استقام قلبه و عف بطنه و فرجه فذلک الراسخ فی العلم ، گفت: آن باشد که سوگندش راست بود، و زبانش صادق بود، و دلش مستقیم بود، و بطن و فرجش عقیف، و اینکه صفت معصومان است. و انس مالک گفت: راسخ علم آن بود که [داند و به آنچه داند کار بندد و متابع علم باشد. و بعضی علما گفتند که: راسخ علم آن بود که]

«۱» در او چهار خصلت بود: تقوا و پرهیزگاری در آنچه میان او و خدای باشد، و تواضع از میان او و خلقان، و زهد میان او و دنیا، و جهاد از میان او و میان نفس خود، و اینکه هم از سیرت معصومان است. لا- جرم چون در علم ثابت قدم بود، کس وصف علم و عالم «۲» چنان که او کرد نکرد. کمیل زیاد «۳» گوید: یک روز امیر المؤمنین علی - علیه السلام - دست مرا «۴» گرفت و با خود می برد تا مرا «۵» از کوفه بیرون برد. چون به صحرا شدیم آهی سرد بر آورد از دلی گرم و «۶» گفت: یا کمیل ان هذه القلوب اوعیة فخيرها اوعاها، اینکه دلها وعاءهاست، آن به بود که «۷» [نگاهدارنده تر]

«۸» بود، فاحفظ عني ما اقول لك، نگاه دار آنچه تو را می گویم: «۹» «۱۰» «۱۱» «۱۲» الناس ثلاثة فعالم «رباني و متعلم علی طریق» نجاه و همج رعاع اتباع كل ناعق يميلون مع كل ريح لم يستضيئوا بنور العلم و لم يلجؤوا الى ركن وثيق. یا کمیل؟ العلم يحرسك و انت تحرس المال، و المال تنقصه «الانفاق و العلم يزكوا على الانفاق، محبة العالم» دين يدان به و به تكلمة الطاعة فی حياته

(۸-۱). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها: علما. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کمیل بن زیاد. (۴). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: من. [.....]

(۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: گرفت و مرا. (۶). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: آهی کشید از سر اندوه پس، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: اینکه دلها ظرفهاست و بهترین آنها، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). همه نسخه بدلها: عالم. (۱۰). کذا در اساس و همه نسخه بدلها. نهج

البلاغه تصحیح دکتر صبحی سالم افست قم. ص ۴۹۶

«سبیل». (۱۱). مج، وز، دب، آج: ینقصه. (۱۲). آج، لب: العلم.

صفحه : ۱۸۶

اللهو جمیل الاحدوثة بعد موته، و العلم حاکم و المال محکوم علیه. { ۱ } «۲» یا کمیل؟ مات خزان الاموال و هم احیاء و العلماء باقون ما بقى الدهر: اعيانهم مفقودة، و امثالهم فى القلوب موجودة. «ها؟ ان ها هنا لعلما جما- و اشار بيده [الى]

« صدره- لو اصبت له حمله؟ بلى اصبت لقنا غير مأمون- فى كلام طويل الى ان قال: «۳» «۴» اللهم بلى: لا تخلوا الارض من حجة لك على خلقك اما ظاهرا [۳۹۳- ر]

مغلوبا او خائفا مغمورا كيلا « تبطل حججك و بيناتك و اینکه اولئك. اولئك الأقلون عددا الأعظمون قدرا بهم يحفظ الله حججه حتى يودعوها قلوب اشباههم. هجم بهم العلم على حقايق الايمان فاستلانوا» روح اليقين فانسوا بما استوحش منه

الجاهلون و استلانوا ما استوعره المترفون. صحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقه بالمحل الاعلی، اولئک خلفاء الله فی ارضه و حججه علی عبادہ. گفت «۵»: مردمان سه نوعند: عالم است و متعلم، عالمی ربانی و متعلمی بر طریق نجات. و از اینکه هر دو در گذشته همج و رعاعند که بر سر آب آید که چون خشک «۶» خشک شود طعمه آتش را شاید، به دنبال هر آوازی بروند و با هر بادی که بجهد میل کنند، به نور علم روشنایی نجسته باشند، و در علم، التجابه رکنی استوار نکرده باشند. ای کمیل؟ علم پاسبان تو بود و تو پاسبان مال باشی. و مال از نفقت «۷» بکاهد و علم از نفقت «۸» بیفزاید. دوست داری عالم «۹» دین است که به آن خدای را پرستند، و کمال طاعت به آن بود در حیات، و ذکر و ثنای نکو به آن بود پس وفات. علم حاکم است و مال محکوم.

(۱). میج، وز، دب: هاوها. (۲). اساس: ندارد، با توجه به میج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). نسخه اساس در بالای کلمه آورده است: لثلا. (۴). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، نهج البلاغ: و باشروا. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفتند. (۶). همه نسخه بدلها: ندارد. (۷-۸). نفقت / نفقه. [.....]

(۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: علم.

صفحه : ۱۸۷

یا کمیل؟ خازنان مال در آن حال که زنده باشند مرده‌اند، و عالمان آنکه که مرده باشند زنده [اند]

«۱» تا جهان بماند ایشان بمانند اشخاص ایشان مفقود باشد «۲»، و مثال «۳» ایشان در د [لها]

«۴» موجود. آنکه گفت: های های؟ اینکه جا علمی «۵» بسیار هست اگر کسی را یابم که بر گیرد و [تحمل]

«۶» کند- و اشارت کرد به دستها «۷» به سینه خود در حدیثی دراز که در وصف اهل روزگار و عالمان وقت خود بکرد- تا در آخر کلام گفت: بار خدایا؟ زمین خالی نباشد از حجّتی از آن تو بر خلق، اما ظاهر «۸» مغلوب یا خایف «۹» مغمور «۱۰»: ظاهر مغلوب چون او که اول ائمه «۱۱» است، و خائف مغمور چون فرزندش که آخر ائمه است برای آن که تا حجّتهای تو باطل نشود، کجاند ایشان! ایشان به عدد اند کند و به [قدر و]

«۱۲» منزلت بزرگند. خدای تعالی به ایشان حجّتهای «۱۳» خود نگاه دارد تا در دل اشباه خود نهند، علم، ایشان را بر حقایق ایمان واقف کرده باشد، ایشان را راحت «۱۴» یقین خوش آمده باشد، مستأنس باشند به آنچه جاهلان از آن مستوحش باشند، و آنچه مترفان منعمان «۱۵» را درشت آید ایشان را نرم بود، صحبت ایشان با دنیا به «۱۶» تنهایی بود که جانها از تن معلق بود به محلّ اعلی، ایشان خلفای خدا باشند در زمین و حجج او بر بندگانش. آنکه گفت: آه شوقا الی رؤیتهم، ای یا سه به دیدار ایشان؟ آن کس که [اینکه]

«۱۷» داند بر تو راسخ نباشد، و آن که اینکه نداند شنیدن و فهم کردن بر تو هم راسخ

(۶-۴-۱). در اساس کلمه زیر وصالی رفته است، با توجه به میج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). دب: باشند. (۳). مب، مر: امثال. (۵). در اساس که کلمه نو نویس است: علم، با توجه به میج تصحیح شد. (۷). اساس که نو نویس است: به دست خود، با توجه به میج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). دب، آج، لب، فق، مب: ظاهری. (۹). دب، آج، لب، مر: خایفی. (۱۰). اساس که کلمه نو نویس است: مستور، با توجه به میج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). اساس که کلمه نو نویس است و آج، لب، فق، مب، مر: امت، با توجه به میج تصحیح شد. (۱۲). اساس: ندارد، با توجه به میج و دیگر نسخه بدلها افزوده

شد. (۱۳). اساس که نو نویس است: حجت و بیّنات، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: راحتی. (۱۵). مب: منعم. [.....]

(۱۶). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۷). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۸۸

باشد و هم ناسخ. راسخ علم، آن باشد که به تأویل [۳۹۳-پ]

متشابه عالم بود نه آن که محکم بر او مشتبه بود «۱»، آن که بر تأویل شمشیر زند با آن راست بود که محکم تیغ در گلو «۲» باید کردن، منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله، گفت: از شما مردی باشد که بر تأویل قرآن همچنان کار زار «۳» کند که من بر تنزیلش کردم. هر کسی گفت: من هستم یا رسول الله گفت: نه و لکن «۴» خاصف النعل آن است که نعل پای من می پیراید، اگر او نعل پای من پیراید من تاج سر او پیرایم. نگاه کردند امیر المؤمنین از حجره به در می آمد «۵»، نعل رسول به دست گرفته که نیک بکرده بود، فکان علی للنعل خاصفا، و کان النبی لمدحه واصفا، و کان فی الحرب ریحا عاصفا و لأعداء الله قاصما قاصفا. یقولون آمنا به، می گویند: بار خدایا؟ ما به متشابه ایمان داریم. کُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا هَمَّ مِنْ نَزْدِیکِ خِدَاسْتِ مَحْکَمٍ وَ مَتَشَابَهٍ، وَ نَاسِخٍ وَ مَنْسُوخٍ، وَ مَجْمَلٍ وَ مَفْصَلٍ. وَ مَا یَدَّکُرُّ إِلَّا أَوْلُوا الْأَلْبَابِ، اینکه اندیشه خداوندان عقل کنند. خواجه عقل ندارد و اگر دارد به کار ندارد، و «لب» هر چیز خالص «۶» و صافی آن باشد، و مغز چیزها «۷» «لب» گویند که نفع در آن است. عقل را به آن تشبیه کردند و آن را لب نام نهادند. رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا، در کلام محدوفی هست، تقدیر آن است: و یقولون ای الزاسخون فی العلم: ربنا، بار خدای ما؟ بمگردان و بمجفسان «۸» دلهای ما، یعنی آن الطافی که دلهای ما به آن مستقیم باشد و از حق مایل نشود از ما باز مگیر. و «زیغ» اینکه میل باشد، و از اغت املت، و معنی آن است که گفتیم. اگر گویند: اینکه چه دعا باشد! گوئیم: خدای تعالی ما را تکلیف کرد که اینکه دعا کنیم، و اگر چه خدای تعالی [بی] «۹» دعای ما اینکه بکند چنان که فرمود ما را که:

(۱). اساس که در اینکه کلمه نو نویس است: باشد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). دب، مب: گلوی او، آج، لب، فق، مر: گلوی. (۳). دب: کالزار. (۴). همه نسخه بدلها: و لکنه. (۵). معج: به در آمد. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: است. (۷). همه نسخه بدلها را. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بمخسبان. (۹). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۸۹

قال «۱» فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ «۵». و روا بود که از اغت خود عبارت بود از جزای زیغ، ای جازاهم الله بزیغهم، کما قال تعالی: وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ «۶». بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَّا، پس از آن که ما را به ایمان هدایت کردی از الطاف و توفیق و تسهیل سبیل و بیان و نصب ادلت و ازاحت علت و آنچه اسباب و مقدمات است وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً، و ما را از خزاین رحمت خود مدد فرست که تو بخشنده و بخشاینده ای. گفتند: مراد به «رحمت» در آیات «۷» توفیق و توقیف است. ای ثبتنا «۸» علی الایمان و الهدی. ضحاک گفت: مراد تجاوز و عفو و آمرزش است، و صادق - علیه السلام - گفت: لزوما لخدمتک، مراد لزوم خدمت درگاه اوست بر وجه سنت بخلاف بدعت. ام سلمه گوید: رسول - علیه السلام - در دعا بسیار گفتی: اللهم مقلب القلوب و الابصار ثبت قلبی علی دینک، ای گرداننده دلها و چشمها، دل من بر دین خود بدار «۹» گفتند: یا رسول الله دل بگردد! گفت: آری، «۱۰» ما خلق الله من قلب آدمی الا و هو بین اصبعین من اصابع الرحمن ان شاء از اغه و ان شاء [اقامه]

- (۱). اساس و همه نسخه بدلها: قل، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۲). سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۱۲. (۳). دب، اگر دعا ندانند کردن، آج، لب، فق، مب، مر: اگر آن دعا ندانند کردن. [.....]
- (۴). معج، وز، سهام، دب، آج، لب، فق، مب، مر: سیم. (۵). سوره صف (۶۱) آیه ۵. (۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۵۴. (۷). همه نسخه بدلها: آیه. (۸). اساس: به صورت «تثیتا» هم خوانده می‌شود. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر بدان، معج، وز، ندارد. (۱۰). اساس: کلمه زیر وصالی رفته است، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۱۹۰

آدمی نیست و الا از میان دو انگشت از انگشتهای خداست، و اینکه کنایت باشد از [سهولت]

«۱» تقلیب آن بر او، چنان که یکی از ما گوید: هذا الامر فی یدی و فی اصبعی و فی خنصری، و اینکه کار به دست من است و در انگشت من است و در کمینه انگشتهای «۲» من است. چون خواهد که مبالغه کند از قدرت خود بر آن و سهولت آن بر او. و دگر وجه‌ها گفته‌اند، اگر جای حاجت باشد [گفته شود- ان شاء الله]

«۳». آنچه گفت: «۴» نسئل الله ان لا- یزیغ قلوبنا بعد اذ هدانا» و ان یهب لنا من لدنه رحمة انه هو الوهاب، ما از خدای می‌خواهیم تا دل ما ثابت دارد و بنگرداند پس از هدایت، و ما را رحمت دهد و آمرزش که او بخشنده است، و تفسیر آن است که بگفتیم. ام سلمه گفت، من گفتم: یا رسول الله؟ مرا دعایی بیاموزی «۵» که نافع باشد [مرا]

«۶»! گفت: بلی، بگو: اللهم ربّ النبی محمد اغفر لی ذنبی و اذهب غیظ قلبی و اجرنی من مضلّات الفتن ما احییتنی. و گفته‌اند: قلب را برای آن نام قلب کردند «۷» لسرعة تقلبه، برای آن که زود گرده «۸» باشد، و رسول- علیه السلام- گفت: «۹» «۱۰» مثل القلب کمثل ریشه بارض فلاة فی یوم عاصف تقلبها «الریح ظهرا لبطن» مثل دل آدمی چون پر مرغی است به زمین بیابان در روز باد سخت که باد آن را از اینکه روی بر آن روی می‌گرداند. ابو عیبیده روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: دل فرزند آدم چون گنجشکی است در روز «۱۱» هفت رنگ بگردد. [و رسول- علیه السلام- گفت: «۱۲» لقلب ابن آدم اسرع تقلبا» من القدر اذا استجمعت غلیا، گفت: دل فرزند آدم زودتر «۱۳» گردد از دیگر در آن حال که نیک به جوش در آید]

«۱۴».

(۶-۳-۱). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: انگشت، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). معج: هدیتنا. (۵). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: بیاموزید، معج، وز: نیاموزی، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷-۱۳). اساس که در اینکه مورد نو نویس است که، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۸). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: زود گردد. (۹). معج، وز: یقلبها. [.....]

(۱۰). معج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: ظهر البطن. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: روزی. (۱۲). دب: تقلبها، آج: تقلبها. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مر گرم.

صفحه : ۱۹۱

ربنا انک جامع الناس، بار خدایا تو مردمان را جمع کنی برای روزی که در آن روز شک نیست، یعنی روز قیامت که خلقان

اول و آخر مجموع باشند در آن روز، چنان که [گفت]

«۱»: ذَلِكْ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكْ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ «۲»، و قال تعالى: فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ «۳»... و چنان که گفت: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ «۴»... و برای آن گفت شك نیست در او- و اگر چه کافران در او شك کردند- که بر حقیقت و بدرستی خواهد بودن، [۳۹۴-پ]

و اینکه مبالغه باشد از صحت وقوع و وجود کار. آنکه عدول کرد از خطاب به غیاب، گفت: إِنَّ اللَّهَ، و نگفت: أَنْكَ، عرب را عادت باشد که از خطاب به غیاب شوند، و اینکه نوعی از فصاحت باشد در کلام ایشان، قال كثير: اسيئي بنا او احسنی لا ملومه لدینا و لا- مقلية ان تقلت و نگفت: ان تقلت. و قال تعالى: هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَ جَرَيْنَ بِهِمْ «۵»... و مانند اینکه در قرآن و کلام عرب بسیار است. إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِِفُ الْمِيعَادَ، خدای تعالی خلف میعاد نکند. و «میعاد»، مفعال. باشد من الوعد، کالمیقات من الوقت. و اصل اینکه بنا در آلت باشد، کالمفتاح و المغلاق [و المقلاد]

«۶» و المقلات و ما شبه ذلك. قوله تعالى:

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰ تا ۲۰]

[اشاره]

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا- أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ أُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ (۱۰) كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۱) قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ (۱۲) قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئْتَيْنِ الثَّقَاتِ فِئَةٌ تَقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ (۱۳) زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ النَّبَنِ وَ الْفَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الْمَأْتِ (۱۴) قُلْ أَ تُبْئِكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۱۵) الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّا أَمْنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۶) الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَانِتِينَ وَ الْمُنْفِقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ (۱۷) شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا- هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا- إِلَهَ إِلَّا- هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۸) إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا- مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹) فَإِنْ حَرَجُواكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَ مَنْ اتَّبَعَنِ وَ قُلْ لِلَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ وَ الْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۲۰)

[ترجمه]

آنان «۷» که کافر شدند سود ندارد «۸» از ایشان مالهایشان و نه فرزندانشان «۹» از خدا چیزی «۱۰» و ایشان «۱۱» هیزم دوزخ باشند «۱۲».

(۶-۱). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). سوره هود (۱۱) آیه ۱۰۳. (۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۲۵. (۴). سوره نساء (۴) آیه ۸۷. (۵). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۲. (۷). آج، لب، فق: بدرستی که آنان. (۸). آج، لب، فق،

باز ندارد. (۹). معج: اولادهای ایشان، وز: فرزند ایشان، دب، آج، لب، فق: فرزندان ایشان. (۱۰). آج، لب، فق را. (۱۱). معج: و آن گروه، آج، لب، فق ایشانند. [.....]

(۱۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: هیزم یعنی آتش دوزخ‌اند، آج، لب، فق: ایشانند آتش انگیز آتش، با توجه به معج و وز تصحیح شد.

صفحه: ۱۹۲ چون خوی «۱» قوم فرعون و آنان که پیش از «۲» ایشان بودند به دروغ داشتند آیات ما، بگرفت ایشان را خدای به گناهانشان، و خدای سخت عقوبت است. بگو آنان را که کافر شدند غلبه کنند شما را و جمع کنند شما را با «۳» دوزخ، و بد بستر «۴» است آن «۵». بد شما را دلیل در «۶» دو گروه که به هم رسیدند، گروهی کالزار «۷» می‌کنند «۸» در راه خدای، و دیگری کافرند می‌دیدند ایشان را دو چندان «۹» به دیدار چشم، و خدای قوت دهد به یاریش آن را که خواهد در اینکه «۱۰» عبرتی هست خداوندان چشمها «۱۱» را. [۳۹۵-پ]

آراسته شد مردمان «۱۲» را دوستی شهوتها از زنان و پسران و مالهای بسیار تمام کرده از زر و سیم و اسپان بعلامت «۱۳» و چهار پایان و کشت «۱۴»، آن متاع زندگانی دنیاست، و خدای بنزدیک اوست نیکوی «۱۵» باز گشتن.

(۱). معج، وز، دب: عادت، آج، لب، فق: عادت ایشان چون عادت. (۲). معج، وز، دب: ندارد. (۳). معج: در، دب: بر. (۴). آج، لب، فق: گستردنی. (۵). معج بد شما را. (۶). معج، وز: باشد شما را، آج: لب، فق: به حقیقت هست شما را ای جهودان معجزه در حقیقت رسالت محمد در. (۷). معج، وز، آج، لب، فق: کارزار. (۸). معج، وز: می‌کردند. (۹). معج: دو چند اینان. (۱۰). معج، وز: در آن. (۱۱). آج، لب، فق: مر خداوندان بینایی دل. (۱۲). معج، وز: بیاراستند برای مردمان. (۱۳). معج، وز: علامت بر کرده، آج، لب: نشان کرده، فق: نشان کرده شده. [.....]

(۱۴). معج، وز: کشتزار، آج، لب، فق: کشاورزی. (۱۵). آج، لب، فق: نیکویی.

صفحه: ۱۹۳

بگو خبر دهم «۱» شما را به بهتر از اینکه شما را آنان «۲» را که پرهیزگار باشند نزدیک خدایشان بهشتهایی «۳» که می‌رود از زیر آن جویها، جاودان اندر «۴» آن جا و زنان «۵» پاکیزه «۶» و خشنودی از خدای، و خدای بیناست به بندگان. آنان که گویند، خدای ما؟ ما ایمان آوردیم، بیامرز ما را گناهان ما و نگاه دار ما را از عذاب دوزخ. [۳۹۶]

صبر کنندگان و راستگیران «۷» و نماز کنان «۸» و نفقه کنان «۹» و آمرزش خواهان «۱۰» به سحر گاهها «۱۱». گواهی «۱۲» داد خدای که نیست خدای مگر او و فرشتگان و خداوندان علم ایستاده به دادستان «۱۳»، نیست خدای مگر او غالب «۱۴» محکم کار. [۳۹۶-پ]

دین «۱۵» در نزد «۱۶» خدای مسلمانی است و خلاف نکردند آنان که بدادند ایشان را کتاب مگر از پس آن که آمد به ایشان دانش بستم «۱۷» میان ایشان و هر که کافر شود به آیتهای

(۱). آج، لب، فق: بگو ای بی‌گاهیم. (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: آن کسانی را، با توجه به معج تصحیح شد. (۳). آج، لب، فق: بوستانهایی. (۴). معج، وز: همیشه باشند. (۵). معج، وز: زنانی. (۶). آج، لب، فق: پاک از عیبهای زنان. (۷). معج: راستگاران، وز: دب: راستگیران، آج، لب، فق: راست گویان در اقوال و افعال. (۸). آج، لب: و مداومت نمایندگان بر وظایف طاعت و اخلاص. (۹). دب، آج، لب، فق: کنندگان. (۱۰). معج، وز، دب، آج، لب، فق: خواهندگان. (۱۱). آج، لب:

به وقت‌های پیش از صبح. (۱۲). معج، وز: گواهی داد، آج، لب: گواهی می‌دهد. [.....]

(۱۳). معج، وز، دب: به راستان، آج، لب: به دلایل قاطعه. (۱۴). معج و. (۱۵). آج، لب: بدرستی که دین. (۱۶). معج، وز، دب: دین بنزدیک. (۱۷). اساس: ستم، با توجه به معج تصحیح شد.

صفحه : ۱۹۴ خدای، خدای زود شمار است. اگر خصومت کنند» ۱)، با تو، بگو بسپر دم روی خود خدای را» ۲) و آنان که پی من دارند، و بگو آنان را که دادندشان کتاب و عرب ناخوانده را» ۳)، اسلام آوردید» ۴) اگر اسلام آورند» ۵) راه یافتند، و اگر بر گردند بر تو رسانیدن است، و خدای بیناست به بندگان. قوله: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا، آنان که کافر شدند و جحود کردند وحدائت مرا، و از آن جحود دل خود را پوششی ساختند گمان بردند که مال ایشان و فرزندان ایشان از ما» ۶) غنا کند و بگزیراند» ۷) که مرا و رضای مرا و اوامر من و مصالح خود به مال و فرزند بفروختند، فردا» ۸) قیامت آن مال مار شود، و آن فرزند بند شود، و آن سیم بیم شود، و آن زر شر شود، و آن حسن حال و بال شود، و آن اقارب عقارب شوند، لا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً» ۹)، ای لا یغنی» ۱۰)، هیچ کس» ۱۱) از کسی غنایی و کفافی نکند، کسی از کسی دفع نکند و به جای او نباشد. آنچه» ۱۲) تو به جای او بی یا برای او، یا بر رای او، فردا برای تو نباشد و بر رای تو نباشد. آن را که امروز به فدای ایشانی فردا خواهی» ۱۳) تا به فدیت خود بدهی نستانند، یومئذ

(۱). آج، لب، فق: بس اگر حجت گویند. (۲). آج، لب، فق: بگو خالص گردانیدم عمل خود رای برای خدا. (۳). معج: عرب ناخوانده را، دب، عرب ناخواهنده را، آج، لب: آنان که نه اهل کتابند. (۴). معج، وز: اسلام آوردی، آج: ای فرمان بردارید. (۵). معج: آوردید، وز: آوردند. (۶). همه نسخه بدلها: من (۷). اساس، وز، دب، آج، لب: بگزیراند، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). همه نسخه بدلها: فردای. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۱۲۳. [.....]

(۱۰). همه نسخه بدلها: تغنی. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: کس را. (۱۲). معج، وز: آن که: دیگر نسخه بدلها: آنکه. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر که، چاپ شعرانی (۲/۴۵۴): فردا که خواهی.

صفحه : ۱۹۵ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمئِذٍ بَيْنِيهِ، وَ صَاحِبَتِهِ وَ أُخِيهِ، وَ فَصَّةٍ يَلَيْتُهُ الَّتِي تُوْوِيهِ، وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ» ۱)، پس از اینکه آیت معلوم شد که: خویشان غنا نکنند، و مال نیز غنا نکند که اگر مال و ملک دنیا کسی را باشد» ۲) و خواهد که فدیت کند [۳۹۷- ر]

و خویشان باز خرد، از او قبول نکنند و او را با او نفروشد. فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلَّةٌ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَ لَوْ افْتَدَى بِهِ» ۳)، و شرم نداری که امروز به چرب و خشک ترازو خدای را بیازاری، و فردا به همه زمین پر از زر تو را باز نفروشد» ۴). لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ، مالت فریاد نرسد، و فرزندان دست نگیرند، اینکه هیچ از خدای غنا نکند. ابو عبد الرحمن السلمی خواند: «لَنْ يَغْنَى» به «یا» برای آن که فعل مقدم است، و حایلی هست میان فعل و فاعل. و حسن بصری خواند: «لَنْ تُغْنَى» به سکون «یا» چنان که شاعر گفت: كَأَنَّ أَيْدِيَهُنَّ بِالْقَاعِ الْقَرَقِ أَيْدِي جَوَارٍ يَتَعَاطَيْنِ الْوَرَقِ [و توانگری را برای آن غنی خوانند که غنا کند، یعنی کفاف و دفع فقر. مِنْ اللَّهِ، ای من عذاب الله]

«۵». ابو عبیده گفت معنی آن است که: «عند الله»، بنزدیک خدای. وَ أَوْلِيكَ هُمْ وَ قُوْدُ النَّارِ، «وقود» [اسم]

«۶» آن چیز باشد که آتش به او بر افروزند، و «وقود» مصدر باشد، و مثله الوضوء للماء و الوضوء للفاعل، و الطهور و الطهور، ایشان فردا» ۷) قیامت هیزم دوزخ باشند، قال الله تعالى: وَ قُوْدُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ» ۸)، و قال تعالى: إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ» ۹). كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ، چون عادت آل فرعون. و وجه تشبیه آن است که: چنان که

(۱). سوره معارج (۷۰) آیه ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴. (۲). دب، آج، لب، فق، مر از آن دنیا. (۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۹۱. (۴). مج، وز، تو را به او نفروشد، آج، لب، فق، مب، مر: تو را با تو نفروشد. (۵-۶). اساس: ندارد، با توجه به مج و اتفاق نسخه بدلها افزوده شد. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: فردای. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۲۴. (۹). سوره انبیا (۲۱) آیه ۹۸.

صفحه : ۱۹۶

آل فرعون [را]

«۱» عند نزول عذاب و نعمت به ایشان مال و ملک ایشان از ایشان غنا نکرد، همچونین مال و فرزندان اینان از اینان غنا نکنند، و امت سلف از کافران که بودند چون عذاب به ایشان فرود آمد، هیچ دافع و مانع نبود ایشان را از خدای. اما معنی «داب»، عبد الله عیاس و عکرمة و مجاهد و ضحاک و ابو روق «۲» و سدّی و ابن زید گفتند: کفعل آل فرعون، چون فعل آل فرعون و صنیع «۳» ایشان در باب کفر و تکذیب، یعنی جهودان همچنان کافر شدند که آل فرعون. ربیع و کسائی و ابو عبیده گفتند: کسنة «۴» آل فرعون، چون سنت و طریقت آل فرعون. مقاتل گفت: کاشباه آل فرعون. اخفش گفت: کامر آل فرعون و شأنهم، چون کار آل فرعون. قطرب گفت: کحال آل فرعون. نصر بن شمیل و میرد گفتند: کعادة آل فرعون. زجاج گفت: کاجتهاد «۵» آل فرعون، و اینکه اصل کلمت است یقال: دابت فی الامر اداب دابا اذا ادمت العمل و تعبت فیه و اداب السیر اذا ادامه، و قال زهیر: لأرتحلن بالفجر ثم لأدابن الی اللیل الا ان یعرجنی طفل سیویه گفت: «کاف» در محل رفع است، و تقدیر آن است: دابهم مثل داب آل فرعون. وَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ، و آنان که پیش ایشان بودند از کفار امم ماضیه. کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ، [۳۹۷-پ]

تکذیب کردند به آیات ما و آن را دروغ داشتند و نگریدند و تصدیق نکردند، لا جرم خدای تعالی ایشان را به گناه خود بگرفت و مؤاخذت کرد، نظیره قوله «۶»: فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ «۷»- الایة. وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ، و خدای سخت عقاب است در وقت عقوبت، چنان که

(۱). اساس: زیر و صالی رفته، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ابو ورق، با توجه به مج تصحیح شد. [.....]

(۳). آج، فق، مر: صنع، لب، مب: وضع. (۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: کداب، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). مج، وز: کاحوال. (۶). مر: قال الله تعالی. (۷). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴۰.

صفحه : ۱۹۷

واسع رحمت است در وقت مغفرت. قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَيُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ، بگو ای محمّد کافران را که شما را غلبه کنند مغلوب شوی عاجلا. وَ تُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ، و به آجل به دوزخ شوی تا اینکه جا مقهور باشی و آن جا معدّب. حَسِبَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ «۱» ...، نه دنیا داری و نه آخرت، دنیا که معبود تو است از دست تو بستانند، و آخرت که به او ایمان ندارند مدفوع شوند با آن به رغم خود. به بهشت بنگویند، لا جرم نبینند، به دوزخ ایمان ندارند لا جرم بچشند تا بدانند. حمزه و کسائی و خلف خوانند و یحیی و اعمش به «یا» در هر جایگاه بر مغایبه «۲». و باقی قراء به «تا» علی الخطاب. و هر دو رواست و جایز در عربیت، برای آن که چون مخاطب مواجه نبود و رسالت به او بر زبان کسی فرستند هر دو رواه بود، تقول العرب: قل لفلان انک تعزّر و تؤدّب «۳»، و قل له انه يعزّر و يؤدّب. مفسران خلاف کردند در آن که مراد به آیت کیست؟ مقاتل گفت: مشرکان

مکه‌اند، و معنی آن است که: ای محمد بگو کافران را که شما را روز بدر غلبه کنند و به قیامت به دوزخ برند. چون اینکه آیت آمد، رسول- علیه السلام- روز بدر کافران «۴» را گفت: ان الله تعالى غالبكم و حاشرکم الی جهنم، خدای تعالی خبر داد که شما را غلبه خواهد کرد و حشر خواهد «۵» کردن به دوزخ، و دلیل اینکه قول قوله «۶» تعالی: سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُؤَلُّونَ الذُّبُرُ، بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَ السَّاعَةُ أَدْحَى وَ أَمْرٌ «۷». و بعضی دیگر گفتند: مراد به آیت جهودان گفتند: به خدای که اینکه آن پیغامبر امی است عباس که: چون رسول- علیه السلام- روز بدر مشرکان را غلبه کرد جهودان گفتند: به خدای که اینکه آن پیغامبر امی است که ما را در توریت وعده کردند، و مانعت و صفت او در کتاب خود یافته‌ایم، و رایت او منصور

(۱). سوره حج (۲۲) آیه ۱۱. (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: در هر دو کلمه علی المغایبه، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). آج، لب: يعزز و يؤدب. (۴). آج، فق، مب، مر مکه. ح ۵- همه نسخه بدلها بجز مب، مر: ندارد. (۶). اساس: قال الله، با توجه به مج تصحیح شد. (۷). سوره قمر (۵۴) آیه ۴۵ و ۴۶.

صفحه : ۱۹۸

است و مردود نیست، و خواستند تا به او ایمان آرند، باز گفتند: صبر کنی تا دیگر وقعه بنگریم، اگر دست او را باشد ایمان آریم. چون روز احد بود و اصحاب رسول را نکبتی رسید، شک آوردند و گفتند: اینکه نه آن پیغامبر است که ما گمان بردیم، و ایمان نیاوردند. و از میان ایشان و رسول- علیه السلام- عهدی بود تا به مدتی، پیش از اجل و وقت انقضای مدت، آن عهد تباه کردند. و کعب اشرف با شست «۱» سوار از جهودان به مکه آمدند بنزدیک ابو سفیان و با او عهد بستند که دست یکی دارند در حرب رسول- علیه السلام. آنکه با مدینه آمدند، خدای تعالی [۳۹۸- ر]

در شأن ایشان اینکه آیت فرستاد. محمد بن اسحاق گفت: چون رسول- علیه السلام- به بدر مشرکان را بشکست و با مدینه آمد، جهودان را جمع کرد در بازار بنی قینقاع و گفت: یا معشر اليهود احذروا من الله مثل ما نزل بقريش يوم بدر، از خدای بترسی که به شما نکبتی فرود آید چنان که به قریش فرود آمد روز بدر، و اسلام آری پیش از آن که عذاب خدای به شما رسد که شما می‌دانی که من پیغامبر خداام، و نام و نعت من در توریت خوانده‌ای، و خدای بر شما عهد گرفته است. جواب دادند و گفتند «۲»: نباد «۳» که تو ما را از عداد و از حساب ایشان شماری، قومی اغمار که ایشان را علمی و عهدی نبود به کالزار «۴»، ایشان را زبون گرفتی و برایشان فرصتی یافتی، گمان بری «۵» که ما چون ایشانیم، اگر با ما قتال کنی بدانی که ما چه مردمانیم؟ خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: بگو ای محمد اینکه جهودان را که با اینکه همه فضول مغلوب شوی، و همه را به دوزخ حشر کنند. و «حشر» جمع باشد، و قیامت را محشر خوانند یعنی مجمع، و اینکه روایت عکرمه است و سعید جبیر از عبد الله عباس. و «جهنم» از اسماء اعلام است دوزخ را، و اشتقاق او از جهنم است و آن چاهی بعید القعر باشد.

(۱). همه نسخه بدلها: شصت. (۲). همه نسخه بدلها یا محمد. [...]

(۳). دب: مبادا، آج، لب، فق، مب، مر: مبادا. (۴). همه نسخه بدلها بجز دب: کار زار. (۵). بری / برید.

صفحه : ۱۹۹

وَ بئسَ المهادُّ، و بد بستر است آن یعنی دوزخ. خدای تعالی در اینکه آیت خبر داد ایشان را به غیب، و مخبر مطابق خبر آمد تا معجزه او باشد و دلیل صدق او کند و وعید کرد ایشان را در آخر آیت. قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ، «تا» ی تأنیث در فعل نیاورد و نگفت «کانت» با آن که آیت «۱» مؤنث است برای دو وجه: یکی، ردًا الی المعنی و هو الییان، ای قد کان لکم بیان، چنان که شاعر

گفت: برهرهه رخصه روده كخرعوبه البانه المنفطر و «منفطره» نگفت، برای آن كه شاخ خواست، و فراء گفت: برای آن علامت تأنيث نياورد كه از ميان فعل و اسم فاصله‌اي است بقوله: «لكم»، چنان كه شاعر گفت: ان امرءا غره منكن واحده بعدى و بعدك فى الدنيا لمغرور و هر چه از اينكه معنى آيد حكمش اينكه بود، گفت: شما را آيتى است و دلالتى بر صدق اينكه مقال كه گفتيم: ستغلبون و تحشرون، و آيت و «٢» دلالت در چيست! فى فئتین، در دو فرقه و دو جماعت. و اصل كلمه من فاء يفاء اذا رجع باشد، و اينكه نام بر كالزاريان «٣» اجرا كنند برای آن كه بعضى با بعضى شوند. يك فئه رسول بود و اصحابش- صلوات الله عليه و رضى عنهم، و يك فئه مشركان قريش بودند. التقتا، به يكديگر رسيدند و در برابر يكديگر بايستادند نزديك [٣٩٨-پ]

. و «ملاقات» مقابله باشد با «٤» مقارنه «٥»، يعنى روز بدر. فئه تُقاتل فى سبيل الله، يعنى رسول- عليه السلام- و اصحاب او، و ايشان سيصد و سيزده مرد بودند بر عدد اصحابان طالوت روز قتال جالوت «٦»، هفتاد و هفت مرد مهاجر بودند، و دويست و سى و شش مرد انصار بودند. و صاحب رايت رسول- عليه السلام- امير المؤمنين بود، و روايت انصاريان سعد

(١). مج، وز: ندارد. (٢). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (٣). همه نسخه بدلها: كار زاريان. (٤). اساس: با، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (٥). همه نسخه بدلها: مقاربه. (٦). همه نسخه بدلها و.

صفحه : ٢٠٠

عباده داشت، و جمله شتر كه در لشكرگاه رسول بود «١»، هفتاد شتر بود و دو اسپ: يكى از آن مقدار اسود بود، و يكى از آن مرثد بن ابى مرثد. و از صلاح شش درع داشتند و هشت شمشير، و آن روز جمله شهيدان اصحاب رسول چهارده «٢» مهاجر بودند و هشت انصارى. و آخرى كافره، اى فرقه اخرى، و فرقتى ديگر كافر بودند، و ايشان مشركان مگه بودند و رئيس ايشان عتبه بن ربيعه «٣» بود، و مشركان «٤» نهصد و پنجاه مرد بودند و صد اسپ داشتند. و اول كالزارى «٥» كه رسول- عليه السلام- در او حاضر بود «٦» كالزار «٧» بدر بود، و سبب آن غير ابو سفيان «٨» بود- چنان كه قصه آن در جاى خود بيايد. و زهرى خواند در شاذ: «فئه» به جز بر بدل، و ابن السميع خواند به نصب: «فئه» على المدح، و مجاهد خواند: «يقاتل» بالياء ردا الى المعنى يزرونهم، ابو جعفر و نافع و يعقوب خوانند، و در شاذ حسن بصرى و ابو رجاء و ابو بحريه «٩» و شيبه و ايوب: «ترونهم» به «تا»، بر اينكه قراءت خطاب با جهودان است، گفت: اى جماعت جهودان؟ شما مشركان را دو چندانديدى كه مسلمانان را، و آن كس كه به «يا» خواند خلاف كردند در او «١٠»، بعضى گفتند: رؤيت مسلمانان را بود، يعنى مسلمانان «١١» مشركان را دو چندانديدند كه خود را. آنكه عدد اندك بر عدد بسيار ظفر يافتند، اينكه آيت بود كه خداى تعالى گفت: قد كان لكم آية. عبد الله مسعود گويد: به اول كه در نگرديدیم گمان بردیم كه ايشان ششصد و

(١). مج، وز جمله. (٢). همه نسخه بدلها مرد. (٣). اساس كه در اينكه مورد نو نويس است: ربيع، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (٤). اساس كه در اينكه مورد نو نويس است: و ايشان، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (٥).

همه نسخه بدلها بجز دب: كار زارى. [...]

(٦). همه نسخه بدلها: حاضر آمد. (٧). همه نسخه بدلها بجز دب: كار زار. (٨). مج، وز، دب، لب، غز ابو سفيان، آج، فق: غزا ابو سفيان، مب، مر: كارزار ابو سفيان. (٩). كذا: در اساس، مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: ابو بحريد، مر: ابو تحريه، چاپ شعرانى (٢/٤٥٨): ابو مخرمه. (١٠). اساس كه در اينكه مورد نو نويس است: آيت، مب، مر: ندارد، با توجه به مج و ديگر

نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: مسلمان، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۰۱

بیست «۱» و شش مرد باشند، بر ضعف ما هر چه «۲» ساعت بود در چشم ما حقیر [تر]

«۳» بودند تا «۴» گما [ن برد]

«۵» یم که کمتر از مانند. یکی می گفت: اینان هفتاد مرد باشند، دیگری او را می گفت: صد مرد [باشند]

«۶». چون کالزار «۷» تمام شد، اسیران را پرسیدیم که شما چند بودی! گفتند: هزار مرد. [و بعضی]

«۸» دگر گفتند: رؤیت راجع است با مشرکان در اول ملاقات، آنکه چنان که گمان بردند که مسلمانان دو چندانند که ایشان،

یعنی مشرکان مسلمانان را با قلت ایشان دو چند «۹» خویشان [می دیدند چنانکه]

«۱۰» گفت: وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّقِيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا «۱۱». اگر گویند: نه

اینکه مؤدی باشد [۳۹۹- ر]

با مذهب اشعری که ادراک معنی گوید تا «۱۲» مؤدی بود با مذهب سوسفطائیان که ایشان را وثاقه نباشد به مدرکات، جواب

آن است که گوئیم: مراد آن است که ایشان گمان بردند که ایشان «۱۳» بیش از آنند از روی حزر و تخمین، نه از روی علم و

یقین. و مراد به «رؤیت» در آیت نه ابصار است، نبینی که متعددی است به دو مفعول، و آن که متعددی باشد به دو مفعول، به

معنی ظن باشد، و آن که قوت اینکه است قراءت ابو عبد الرحمن السلمی «۱۴»: «ترونهم» به معنی تظنونهم، نبینی که [یکی]

«۱۵» از ما چون جمعی بسیار را «۱۶» بیند یا لشکری، حزری کند گوید: همانا اینان «۱۷» هزار مرد

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: شصت، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). همه نسخه بدلها

یک، چاپ شعرانی (۲/ ۴۵۸): هر چه بگذشت. (۳). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). مج: ما.

(۱۵- ۱۰- ۸- ۶- ۵). اساس: زیر و صالی رفته است، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). مج، وز، آج، لب، فق،

مب، مر: کارزار. (۹). وز: دو چندان. (۱۱). سوره انفال (۸) آیه ۴۴. [.....]

(۱۲). همه نسخه بدلها: یا. (۱۳). آج، لب، فق، مب، مر: اینان. (۱۴). همه نسخه بدلها است. (۱۶). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۱۷). اساس: اینکه، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۰۲ باشند، و دیگری به خلاف آن حزر کند، و دیگری به خلاف آن گوید. و چون بنگرند نه چنان باشد که ایشان

حزر کرده باشند. اینکه نه از سبب آن باشد «۱» که بعضی را ادراک کرده باشند و بعضی را ادراک نکرده باشند. آن کس که

کم گوید، یا آن که بیشتر گوید به حزر، ادراک کسی کرده باشد که نبود، بل هر کسی از «۲» گمانی که برده باشند «۳» از سر

آن گمان چیزی گوید «۴»، و اینکه از باب ادراک در چیزی نباشد. اگر گویند: حکمت «۵» در آن چه بود که مسلمانان یا «۶»

مشرکان عدد به خلاف آن گمان بردند که بود! گوئیم: آن که مسلمانان مشرکان را دو چند «۷» خود گمان بردند، و ایشان سه

چندان بودند، غرض آن «۸» تقلیل عدد و تحقیر ایشان بود در چشم مسلمانان تا بد دل نشوند و به دلی قوی و امید [ی]

«۹» فسیح «۱۰» به کار زار «۱۱» مشغول شوند، ضعف و فشل در نیابد ایشان را. و اما تقلیل مسلمان در چشم مشرکان برای آن

بود که تا «۱۲» ایشان متهاون باشند به کار و اعداد نکنند و ساز کار زار بواجب به دست نیارند، و مبالات و اکثرات نکنند، و

مسلمانان به حزم و احتیاط به کار زار مشغول شوند، اینکه نیز سبب ظفر مسلمانان باشد بر کافران. و اما آن که [فراء گفت]

«۱۳»: يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ، بر خود سؤال کرد که چرا «مثلیهم» گفت: و ایشان- اعنی مشرکان- سه چندان بودند که مسلمانان! برای آن که اینان سیصد و سیزده مرد بودند، و ایشان نهصد و پنجاه مرد، و از اینکه جواب داد که: اینکه چنان بود که مردی را در کاری سه مرد به کار بایند» (۱۴) و یکی حاضر باشد،

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: آن است، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). معج: وز: آن. (۳). مر: باشد که بر اساس و نسخه بدلها مرجح می نماید. (۴). همه نسخه بدلها بجز مر: گوید. (۵). مب: سبب. (۶). همه نسخه بدلها: با. (۷). وز: دو چندان. (۸). وز: از. (۹-۱۳). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۱۰). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: فتح، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). دب: کالزار. (۱۲). دب، لب، فق، مب، مر: با. (۱۴). معج، وز، دب، آج، لب: یابند، فق، مب: مردمانند، مر: بیابند.
صفحه: ۲۰۳

گوید: احتاج الی مثلیه. آنگه اینکه دو مثل مضاف با اینکه یکی سه باشند، و اینکه تعسف آن جا باشد که اینکه سخن محقق بود، امیا چون مظنون و مخمن (۱) باشد و بر سبیل حزر و مقاربه- نه بر سبیل تحقیق (۲)- اگر در گمان ایشان تفاوتی بود خلل نکند، برای آن که نه معلوم است [۳۹۹-پ]

مظنون است. و دلیل بر آن (۳) قوله: رَأَى الْعَيْنِ، و «رأى» در رؤیت دل گویند، و «رؤیت» در دیدن چشم، و «رؤیا» در دیدن به خواب، و از اینکه کار گویند: لفلان رأى فى الفقه، و هذا رأى ابى حنيفة، و هذا على (۴) رأى الشافعى. و رأى فقها از اجتهاد باشد و آن ادا نکند به علم، و انما ادا به ظن کند بلا خلاف، و اینکه کلمه از ظاهر آیت قوت آن جواب است که گفتیم سؤال اشاعره را و سوفسطائیان را، يقال: رأى الشىء بعينى رؤية، و بقلبي رأيا، و فى منامى رؤيا، قال الاعشى فى الرأى. فلما رأى القوم من ساعة من الرأى ما ابصروه اکتمن و معنى آن که گفت- جلّ جلاله: رَأَى الْعَيْنِ، مراد آن است که اول نظر باعينهم من غير تأمل و نظر صحيح فادى الی ما عن لهم من الرأى، از سر دست در نگریدند (۵) و گمان ایشان بر اینکه مقدار افتاد، فهذا معنى قوله: رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ، و خدای- عزّ و جلّ- به نصرت خود قوت دهد آن را که خواهد تا بدانند که رسول- عليه السلام- قتال (۶) نه به لشکر (۷) و ساز و عدت (۸) کردی، بل بتوفيق الله و نصره و تأييده. آن را که او نصرت کند منصور باشد، و آن را که او تأييد دهد مؤيد باشد. و «تأييد» تفعیل باشد من الايد و هو القوة، دليلش قوله: دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ (۹)، ای ذَا الْقُوَّة (۱۰). آن را که خواهد و جز آن را (۱۱) نخواهد که حکمت و مصلحت اقتضا کند،

(۱). دب، لب، فق، مب، مر: متحمن، آج، متخمن. (۲). معج، وز: تحقّق. (۳). همه نسخه بدلها: اینکه. (۴). معج، وز: و على هذا. (۵). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: دیدند، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). لب: قتالی. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: قتال بی لشکر. (۸). آج و آلت. (۹). سوره ص (۳۸) آیه ۱۷. (۱۰). چاپ شعرانی (۲/ ۴۶۰) من يشاء. [.....]

(۱۱). اساس که، با توجه به معج زاید می نماید.

صفحه: ۲۰۴ اگر چه بر ایهام (۱) گفت، در حکمت مستنکر باشد که مشرکان را تأييد و نصرت دهد بر پیغامبرش. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً، در اینکه عبرتی هست که گروهی بیابند مردی را از شهر خود برون کرده او به شب گریخته از شهر (۲) از دست ضعفای

آن شهر و سفهای ایشان که با ضعیفان نه بس بود نتوانست مقام کردن، در شب بگریخت و پنهان به شهری دیگر آمد، جماعتی ضعیفا بی ساز و برگ و بی عدد و عدد «۳» از پی او بیامدند در مساعدت او هجرت کردند از آن جا جماعتی انصار به نصرت او برخاستند از اینان بی برگتر و بی سازتر. آنگه کاروانی از آن رؤسای مکه با عزت و منعت می آمد، حق تعالی اینکه ضعیفان بینوایان را فرمود که بروی «۴» و آن کاروان بیاری «۵». برفتند هر سه یا چهار مرد بر شتری نشسته «۶»، سلاح ایشان چوبها بود و بیشتر پیاده. مشرکان بیامدند تنگ هزار مرد با ساز و آلت و عدت و مدد و قوت دل و صاحب حقی که «۷» کاروان ایشان بود. چون اینان را بدید [ند]

«۸» در چشم ایشان هیچ نیامد- علی احد القولین- یا بسیار و بزرگ و با شکوه آمد- علی القول الاخر- در کالزار «۹» رفتند. بس وقت نرفت که اینکه گدایان ضعیفان «۱۰»، آن رؤسا [۴۰۰-ر]

و شجاعان را بکشتند، و مالشان به غنیمت برگرفتند، و سلاحهاشان بستند و منصور و مظفر با غنیمت و کاروان با مدینه آمدند، اینکه جای اعتبار باشد خداوندان عقل را. *إِنَّ فِي ذَلِكْ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ. زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ*، حق تعالی گفت: چون حدیث بدر و حدیث غیر «۱۱»

(۱). اساس: ابهام (بدون نقطه)، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها آورده شد، چاپ شعرانی (۲/ ۴۶۰): ابهام. (۲). همه نسخه بدلها: به شب از شهر گریخته. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عدت. (۴). بروی / بروید. (۵). بیاری / بیارید. (۶). همه نسخه بدلها: یا چهار بر شتری. (۷). آج، لب، فق، مب، مر با: چاپ شعرانی (۲/ ۴۶۰): صاحب حقیکه (۴) با ...، و در زیر نویس آورده است: کار آزموده حنکه به معنی آزمودگی است، و حقیکه تصحیف آن است. (۸). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). همه نسخه بدلها بجز لب: کارزار. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: ضعیف. (۱۱). آج، عبرت. صفحه: ۲۰۵ بگفت، ذم دنیا کرد تا صحابه رسول میل به دنیا و حطام او نکنند، و از پس آن ذکر بهشت کرد تا همه همت در آن بندند، قوله: *زَيْنَ لِلنَّاسِ*. خلاف کردند در آن که مزین کیست: حسن بصری گفت: شیطان است برای آن که کار شیطان اینکه است، و خدای - *جَلَّ جَلَالُهُ* - چندان که «۱» گفت مذمت دنیا گفت و تزهید در وی، هم او تزیین و ترغیب نکند. زجاج گفت: مزین خداست، بدان معنی که خلق شهوت کرد و طباع به او مایل آفرید، چنان که گفت: *إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا* «۲» ...، و اینکه وجه هم نکوست و از اینکه منع نیست. ابو علی گفت: هر چه از آحن حسن است مزین آن خداست، و آنچه قبیح است مزین آن شیطان است، و اینکه قول سدید «۳» است. حق تعالی گفت: بیاراستند برای مردمان *حُبُّ الشَّهَوَاتِ*، دوستی شهوتها. و مراد به «شهوت» در آیت مشتهاست و آنچه شهوت به او تعلق دارد، برای آن که شهوت محبوب نباشد «۴» مشتھی محبوب باشد. و «شهوات» جمع شهوت باشد، و تحریک عین الفعل برای آن کرد در جمع تا فرق باشد میان اسم و صفت، که آنچه اسم باشد عین جمعش متحرک «۵» باشد، کتمره و تمرات «۶»، و جمره و جمرات، و زفره و زفرات، و آنچه صفت باشد بر وفق و حدان باشد، کضخمه و ضخمات، و عبله و عبلات «۷». اگر عین الفعل حرف علت باشد «واو» یا «یا»، اگر چه اسم [بود] «۸» نحو بیضات و جوزات «۹»، برای آن که حرکت بر حرف علت گران باشد.

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: چنان که، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). سوره کهف (۱۸) آیه ۷. [...]

(۳). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۴۶۱): سدی. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۵). مج، وز، دب،

آج، لب، فق: محرک. (۶). اساس که در اینکه مورد نو نویس است به صورت: «کثمره و ثمرات» هم خوانده می شود. (۷). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: غلبه و غبلات، با توجه به میج تصحیح شد. (۸). اساس: ندارد، از میج افزوده شد. (۹). آج: نحو بیضه و بیضات و جوزه و جوزات.

صفحه: ۲۰۶

و «شهوت» معینی باشد که ایجاب صفت مشتها «۱» کند، و از جمله اعراض مخصوصه است که قدیم تعالی مختص است به قدرت بر آن، و از جمله اصول نعم است، و شهوت به چیزهایی که نیل مشتهای آن ممنوع است عقلا و شرعا از باب ابتلا و امتحان است، پس شهوت بعضی نعمت است و بعضی محنت، اعنی امتحان برای تکلیف. آنگه حق تعالی اینکه مشتیهات را که مجمل بگفت و از او به شهوت عبارت کرد، تفصیل داد گفت: مِنَ النِّسَاءِ، از زنان. و برای آن تقدیم کرد ایشان را که سبب افتانند و حبایل شیطانند چنان که گفت: - علیه السلام - النِّسَاءُ حَبَائِلُ الشَّيْطَانِ، و همچونین «۲» گفت: لَا يَخْلُونَ رَجُلًا بِامْرَأَةٍ فَإِنَّ ثَالِثَهُمَا الشَّيْطَانُ، نباید که هیچ مردی با زنی به خلوت بنشیند که سوم «۳» ایشان شیطان است، پس ایشان گاه دام شیطان باشند، و گاه پیشرو شیطان باشند، و گاه خود شیطان باشند: إِنَّ النِّسَاءَ شَيَاطِينَ خَلَقْنَا لِنَاعُوذَ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ الشَّيَاطِينِ [۴۰۰-پ] اعشی بنی مازن «۴» زنی داشت، برخاست و برفت تا برای او طعامی آرد، چون باز آمد زن بر جای نبود. برخاست و به شکایت او پیش رسول آمد و گفت: يَا مَالِكُ الْمَلِكِ «۵» و دِيَانُ الْعَرَبِ الْيَكُّ أَشْكَو ذَرْبَهُ مِنَ الذَّرْبِ خَرَجَتْ ابْغِيهَا الطَّعَامَ فِي رَجَبٍ فَخَلَعْتَنِي بِنَزَاعٍ وَ هَرَبَ أَخْلَفْتُ الْعَهْدَ وَ لَطَّتْ بِالذَّنْبِ وَ هُنَّ شَرٌّ غَالِبٌ لِمَنْ غَلَبَ رَسُولَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - گفت: مه لا - ثقل مالک الملک فَإِنَّ اللَّهَ مَالِكُ الْمَلِكِ؟ آنگه اینکه مصراع باز پسین تکرار می کرد و باز می گفت: هُنَّ شَرٌّ غَالِبٌ لِمَنْ غَلَبَ وَ آكَلُ الْمَرَارِ زَنِي دَاثَتْ، زن به او خیانتی کرد فقتلها و انشأ يقول: کل انثی و ان بدا لک منها آیه الحب حبها خیتعور «۶» ان من غزه النِّسَاءُ بُوَدَّ بَعْدَ هِنْدٍ لِجَاهِلٍ مَغْرُورٍ

(۱). اساس: مشتیه / مشتها. (۲). همه نسخه بدلها: همچنین. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: سیم. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: اعشی بن مازن. (۵). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، لسان العرب (۳۸۶/۱): یا سید الناس. (۶). کذا: در اساس، میج، وز، آج: منجنون قال آخر، دیگر نسخه بدلها: کلمه مشوش است و تصحیف شده.

صفحه: ۲۰۷

حَلْوَةُ اللَّفْظِ وَ اللَّسَانِ وَ مَرَّ كُلُّ شَيْءٍ أَجَنٌّ مِنْهَا الضَّمِيرُ وَ لَقِيَسَ الرَّقِيَاتُ: إِنَّ النِّسَاءَ كَأَشْجَارٍ نَبْتِنَ مَعَا فِيهِنَّ «۱» مَرَّ وَ بَعْضُ النَّبْتِ مَا كَوَّلَ أَنَّ النِّسَاءَ إِذَا نَهَّيْنِ «۲» عَنْ خَلْقٍ فَكُلٌّ مَا قِيلَ لَا يَفْعَلْنَ مَفْعُولٌ وَ لِأَبِي سَعِيدٍ الضَّرِيرِ فِي هَذَا الْمَعْنَى: لَا تَأْمَنُ أَنْثَى جَنَابِكُ «۳» وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ النِّسَاءَ لِحَوْمِهِنَّ مَقْسَمُ الْيَوْمِ عِنْدَكَ دَلَّهَا وَ حَدِيثُهَا وَغَدَا لَغَيْرِكَ كَقَفَّهَا وَ الْمَعْصَمُ كَالدَّارِ تَسْكُنُهَا وَ تَصْبِحُ ظَاعِنًا وَ يَحْلُهَا مِنْ بَعْدِ مَنْ لَا تَعْلَمُ وَ لِبَعْضِهِمْ فِي هَذَا الْبَابِ: تَمَتَّعَ بِهَا مَا سَاعَفْتِكَ «۴» وَ لَا - تَكُنْ جَزُوعًا إِذَا بَانَتَ فَسَوْفَ تَبِينُ وَ أَنْ هِيَ أَعْطَتِكَ اللَّيَانَ فَإِنَّهَا لَغَيْرِكَ مِنْ خَلَائِهَا سَتَلِينَ وَ أَنْ حَلَفْتَ لَا يَنْقُضُ النَّأَى عَهْدَهَا فَلَيْسَ لِمَخْضُوبِ الْبَنَانِ يَمِينُ قَوْلِهِ: وَ الْبَيْنِينَ، جَمْعُ «إِبْنٍ» بَاشِدٌ، وَ إِنَّكَ رَا جَمْعَ سَلَامَتٍ خَوَانَدُ فِي حَالِ رَفْعٍ بِه «وَإِو» بَاشِدٌ، كَمَا قَالَ تَعَالَى: الْمَالُ وَ الْبُنُونَ «۵». وَ فِي حَالِ نَصْبٍ وَ جَزٍّ بِه «يَا» - چنان که در اینکه آیت هست. و اصل «بنو» بوده است و جمع تکسیرش «ابناء» کفنونوا و اقنوا، و حنو و احناء، چون لام الفعل از او بیفگندند «الف» در آوردند. راوی خبر گوید که: رسول - علیه السلام - اشعث قیس را گفت: تو را از دختر حمزه فرزند هست! گفت: [۴۰۱-ر]

پسری دارم که اگر بدل آن جفنه ای ثرید بودی که من به مهمانان «۶» دادمی دوست تر داشتمی. رسول - علیه السلام - گفت:

چرا چونین می گویی: ۷) انهم لثمره القلوب و قره الاعین و انهم مع ذلك مجنبه «مبخله محزنه، ایشان میوه دلند و روشنایی چشمند، و با اینکه همه جای بد دلی و بخیلی و اندوهند. وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةُ، جمع قنطار باشد. و در قنطار خلاف کردند:

(۱). دب، آج، لب، فق: فهن، دیگر نسخه بدلها نا خواناست. [...]

(۲). آج: اذا نهین. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: جنانک. (۴). آج: عانقتک، لب، فق: عصک، مب، مر: عفیک. (۵). سوره کهف (۱۸) آیه ۴۶. (۶). مج، وز: مهمان. (۷). مج، وز، دب، آج، فق: لمجنبه.

صفحه: ۲۰۸

ربیع انس گفت: مال بسیار باشد بر هم نهاده. ابن کیسان گفت: مال بی اندازه باشد. ابو عبیده گفت: عرب قنطار را حد نهادند «۱». و ابو صالح روایت کرد از ابو هریره که رسول - علیه السلام - گفت: قنطاری دوازده هزار اوقیه باشد. یزید الرقاشی گفت: من با جماعتی در نزدیک انس مالک شدیم، او را گفتیم: یا با حمزه؟ از رسول - علیه السلام - چه شنیده‌ای در قیام اللیل! گفت: رسول - علیه السلام - گفت: هر کس که او در شبی پنجاه آیت قرآن بر خواند، او را در جمله غافلان نویسند. و چون صد آیت بر خواند چنان باشد که شبی تا روز عبادت کرده، و هر که دویست آیت بخواند، حق قرائت قرآن گذارده باشد، و هر که پانصد آیت [بخواند]

«۲» تا هزار «۳» چنان باشد که قنطاری زر به صدقه داده باشد. ما گفتیم: قنطاری چند باشد! گفت: هزار دینار. معاذ جبل گفت: قنطاری هزار و دویست اوقیه باشد، و مانند اینکه روایت است از عبد الله عمر و ابی کعب از رسول - علیه السلام. ضحاک گفت: هزار و دویست مثقال باشد، و مانند اینکه حسن بصری روایت کرد از رسول - علیه السلام - و به روایتی دیگر از انس از رسول - علیه السلام - که گفت: قنطاری دو هزار دینار باشد. سعید جبیر و عکرمه گفتند: صد هزار، و صد من، و صد رطل، و صد مثقال، و صد درم باشد. و گفتند: چون اسلام آمد در مکه صد مرد بودند که هر یکی قنطاری زر داشتند «۴». ابو صالح گفت: رطل باشد. حکم گفت: قنطاری چندانی [زر]

«۵» باشد که از زمین تا آسمان. ابو نصره گفت: پوست گاوی پر از زر یا سیم باشد. سعید بن المسیب و قتاده گفتند: هشتاد هزار دینار باشد. مجاهد گفت: هفتاد هزار دینار باشد. شریک گفت: چهل هزار دینار باشد. حسن بصری گفت: قنطاری دیت مردی مسلمان باشد «۶» - هزار دینار یا ده هزار

(۱). وز، دب، آج، لب: نهاد. (۲-۵). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). مج، وز: یا هزار. (۴). لب: داشتند. (۶). مب: بود.

صفحه: ۲۰۹

درم. و والبی گفت از عبد الله عیاس: هزار دینار یا دوازده هزار درم دیت مردی مسلمان «۱». ابو حمزه الثمالی گفت: هشت هزار دینار باشد، و سدی گفت: چهار هزار دینار باشد. و در بعضی کتب آمد که: قنطار ضیاع و عقار باشد، و اصل کلمه [۴۰۱-پ]

از احکام است. و پل را از اینکه جا قنطره گویند که محکم کرده باشند. قتاده گفت: مقنطره «۲» مالی منصد بر هم نهاده درهم بیجا رده «۳» باشد. یمان گفت: در زمین نکنده «۴» باشد. سدی گفت: مضروب منقوش باشد. فزاه گفت: مضعفه باشد چنان که قنطار سه هزار باشد و مقنطره نه هزار، و علی هذا الحساب. و ابو عبیده گفت: مفعله من القنطار چنان که ألف مؤلف. من

الدَّهَبِ وَ الفِضَّةِ، از زر و سیم، گفته‌اند: زر را برای آن ذهب خوانند که یذهب و لا یبقی، و سیم را برای آن فضة خوانند لأنها تنفض ای تتفرق. وَ الخَیْلِ المُسَوِّمِیَّةُ، «خیل» لفظ جنس است، کالجنّ و الانس، و الابل از «۵» لفظ خود واحد ندارد و واحدش فرس باشد. و علما در معنی «مسومه» خلاف کردند. مجاهد گفت و سعید جبیر و ربیع که: چرنده باشد، و عطیه از عبد الله عیّاس هم اینکه گفت، و حسن بصری گفت: در مرغزار گردد، یقال: سامت الخیل تسوم و اسمتها انا و سومتها تسویما فهی مسومه، قال الله تعالی: فِيهِ تُسَوِّمُونَ «۶»، و قال الاخطل: مثل ابن بزعة او کاخر مثله اولی لک ابن مسیمة الأجمال. یعنی، راعیه الابل.

(۱). مب، مر بود. (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: مقنطر، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). مج: بجا آورده، وز، دب، آج، لب، فق: بجارده. [.....]
 (۴). اساس که نو نویس است، مر: فکنده، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). اساس، دب، آج، لب، فق، مب، مر: اینکه، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۶). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۰.
 صفحه: ۲۱۰

مجاهد گفت: المطهرة «۱» الحسان «۲»، اسبان تمام خلق نکو، و لیث گفت: نگاشته از نکویی. سدی گفت: الرائة، ای المعجبة حسنا، مردم را به حسن و جمال به عجب آرد «۳». حسن بصری و ابو عبیده گفتند و اخفش «۴»: المعلمة، بعلامت کرده، یعنی بداغ کرده. قتاده گفت: بشیات و علامات معروف. مبرد گفت: اسپان معروف. ابن کیسان گفت: اسپان ابلق، و مرجع جمله اقوال با دو قول است: یکی من السماء و هی العلامه، و یکی من السوم و هو الرعی، یقال: سومت الخیل اذا اعلمتها، [قال الله تعالی]

«۵»: بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ المَلائِکَةِ مُسَوِّمِينَ «۶»، و قال النابغة: بسم «۷» کالقداح مسومات علیها معشر أشباه جنّ و قال اعشى باهله: و فرسان الحفاظ بكلّ ثغر یقولون المسومة العربا ابن زید گفت: المسومة المعده «۸» للحرب، آن باشد که برای کارزار «۹» به دست نهاده باشند، چنان که لید گفت: و عمری لقد بلی بکلیب کلّ قرن مسوم للقتال و در بعضی تفسیرها آمده «۱۰» که: مراد به «مسومه» همالیج‌اند، یعنی «۱۱» اسپان رهوار. بعضی دیگر از مفسران گفتند: ذات شیاه معروفه کالغرة و التّحجیل، یعنی «۱۲» اسپان «۱۳» اغرّ محجل، پیشانی و دست و پای سفید «۱۴». و عرب اینچنین اسبان [هم]
 «۱۵»

(۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، تفسیر قرطبی (۳۴/۴) المطهمة، طبری (۲۰۴/۳): معلمه ... المطهمة ایضا. (۲). اساس، مب، مر، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). دب، لب، فق، مب، مر: تعجب آرد. (۴). همه نسخه بدلها: و ابو عبیده و اخفش گفتند. (۵-۱۵). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۵. (۷). آج: و ضمیر. (۸). اساس که نو نویس است: مقدمه، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۹). لب: کالزار. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز مر: آمد. (۱۱). مج، وز: بعضی. [.....]
 (۱۲). مج، وز: ندارد. (۱۳). مج، آج، فق، مر: اسپانی. (۱۴). مج، وز: سپید.

صفحه: ۲۱۱

مستحسن دارند و هم مبارک، و ابن نباته شاعر در قصیده گفت «۱» و صف «۲» اغرّ و محجل - و قد ابدع فیه: یا ایها الملك الذی

عزماته من خلقه و رواعجوه» (۳) من رائه قد جاءني الطرف العذی اهديته هاديه يعقد ارضه بسماؤه متجللا و البرق من اسمائه متبرقعا و الحسن من اذوائه» (۴) فكأنما لطم الصّباح جبينه فاقتص منه فخاض في احشائه و هم او گوید هم اینکه معنی در قصیده‌ای دیگر: و ادهم يستمدّ اللیل منه و یطلع بین جبهته الثریا سری نحو الصّباح یطیر مشیا و یطوی فجوه الافلاک طیّا فلما خاف و شكّ البین منه تشبّث بالقوایم و المحیّا ابو جعفر المدائنی روایت کند از قاسم بن الحسن بن الحسن» (۵) از پدرش از جدّش امیر المؤمنین علی - علیه السلام - از رسول - صلی الله علیه و آله - که او» (۶) گفت: چون خدای تعالی خواست تا اسپ بیافریند باد جنوب را گفت: من از تو خواهم خلقی آفرید» (۷) یعنی آن فریشتگان را» (۸) که بر باد جنوب موکل باشند، خلقی که عزّ اولیاء و دوستان من باشند و مذلت دشمنان من» (۹) و جمال اهل طاعت من، فریشتگان گفتند: بار خدایا؟ فرمان تو راست، حق تعالی از باد جنوب اسپ بیافرید. آنکه گفت» (۱۰): من تو را غریب آفریدم، و خیر در پیشانی تو بستم و غنیمتها مجموع بود بر پشت» (۱۱) [تو]

«۱۲» خداوند تو را بر تو مهربان کردم، و تو را پرنده‌ای بی پر

(۱). آج در. (۲). مج، وز اسپ. (۳). آج: روائه، مج، وز، دب: رواؤه. (۴). آج: متبرقعا و البدر من اکفائه. (۵). اساس که نو نویس است: قاسم بن حسن از، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۶). همه نسخه بدلها: ندارد. (۷). مج، وز: خلقی خواهم آفرید، دب، آج، لب، فق، مب: خلقی خواهم آفرید - مر: خلقی می خواهم. (۸). مج، وز: ندارد. (۹). مج باشند. (۱۰). اساس که نو نویس است، دب، آج، لب، فق، مب، مر: گوید، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۱۱). مج، وز: غنیمتها بر پشت تر مجموع بود. [.....]

(۱۲). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۲۱۲ کردم، فأنت للطلب و انت للهرب، تو را برای طلب دارند و برای هرب دارند، من بر پشت تو مردانی را سوار کنم که تسیح و تهلیل و تحمید و تکبیر من کنند» (۱)، و توبه تسیح و تهلیل ایشان تسیح و تهلیل کنی. آنکه گفت: هیچ تسیح و تهلیل نباشد که او بشنود و الا او نیز [۴۰۲- ر]

بمانند آن جواب دهد. آنکه گفت» (۲): چون فریشتگان صفت اسپ بشنیدند [و]

«۳» خلقتش» (۴) بدیدند گفتند: بار خدایا؟ ما فریشتگان تویم، تسیح و تحمید می گویم، نصیب ما چیست! حق تعالی برای ایشان اسپان» (۵) ابلق بیافرید گردنهایشان» (۶) چون گردنهای شتران بختی، چون اسپ را بر» (۷) زمین فرستاد و پایهای او بر زمین قرار گرفت صهیل کرد، حق تعالی، گفت: برکت بر تو باد، از» (۸) جانوری که من به صهیل تو مشرکان را ذلیل کنم، و گوشهایشان پر کنم، و دلهاشان بترسانم. چون خدای تعالی چیزها بر آدم عرضه کرد، گفت: بگزین آنچه خواهی. او اسپ بگزید، خدای تعالی گفت: عزّ خود و عزّ فرزندان خود اختیار کردی، تا زنده باشند برکت من بر تو باد و برایشان، از خلق هیچ نیافریدم که بنزدیک من محبوبتر است از تو و اینکه که تو اختیار کردی. و ابو هریره روایت کند که رسول - علیه السلام» (۹) - گفت: «۱۰» الخیر» معقود بنواصی الخیل» الی یوم القیمة، خیر در پیشانی اسپان بسته است تا به روز قیامت. انس» (۱۲) روایت کرد که: هیچ چیز بر رسول - علیه السلام» (۱۳) - محبوبتر نبود از زنان بر گرفته که اسپ» (۱۴). ابو ذر غفاری روایت کرد از رسول - علیه السلام» (۱۵) - که گفت: هیچ اسب تازی

(۱). اساس که نو نویس است، آج، لب، فق، مب، مر: می کنند، با توجه به مج، وز، تصحیح شد. (۲). مج، وز: ندارد. (۳).

اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد. (۱۵-۴). اساس: خلقتش، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۵). معج، وز: اسپانی. (۶).
مب: گردنهایشان. (۷). آج، لب، مب: به. (۸). وز، دب: آن. (۹). اساس: ص و اله، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۱۰). آج،
فق: الخیل. (۱۱). آج، لب: بنو اسی صیها الخیر، فق: بنو اسیها الخیر (۱۲). مب: انس مالک. (۱۳). اساس: ص، با توجه به معج،
وز تصحیح شد. [.....]

(۱۴). معج، وز: ساده (!): اصل عربی حدیث به نقل از تفسیر قرطبی (۳۳/۴) چنین است: لم یکن احبّ الی رسول الله صلی الله
علیه و سلم بعد النساء من الخیل.
صفحه: ۲۱۳

نباشد و الاّ مأذون بود (۱) که هر بامداد بگویند: بار خدایا؟ مرا به کسی ده که بنزدیک او از همه اهل و مال او دوست تر باشم.
ابو وهب روایت کند که رسول- علیه السلام- گفت: اسپان باز بندید (۲) و گرد از پیشانی ایشان پاک کنید (۳) و چیزی در
گردن ایشان بندید (۴)، و زه کمان نیاید. و اسپ (۵) که داری (۶) یا کمیت اغرّ محجّل باید یا اشقری اغرّ محجّل یا ادهمی اغرّ
محجّل. و رسول- علیه السلام- گفت: ۷ یمن الخیل فی اشقرها، «خجستگی اسپان در اشقر (۸) است. و در خبر است که:
رسول- علیه السلام- اسپ اشکل را مکروه داشتی، و اشکل آن باشد که یک دست او یا (۹) یک پای او سفید بود (۱۰) و سه
مطلق، [یا یکی]

«۱۱» مطلق بود و سه محجّل. [و]

«۱۲» ابو هریره روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: اسپان، خداوند ایشان را از سه روی باشد: یکی را [«اجر» بود یکی
را «وزر» بود]

«۱۳» یکی را «ستر». اما آن [را]

«۱۴» که اجر بود: مردی بود که اسپیی باز بندد در راه خدای تعالی، یا فرو گذارد آن (۱۵) را در گیاه زاری به چرا (۱۶) برای
جهاد بهر رفتنی و چره (۱۷) کردنی و خوردنی و شربت (۱۸) آب که باز خورد خداوندش را حسناتی بنویسند. و اما آن را که
«ستر» باشد مردی بود که اسپیی باز بندد برای تجمل و تعفف و

(۱). اساس که نو نویس است: نبود، وز: نباشد بود، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴-۲). دب، آج، لب، فق:
باز بندی/ باز بندید. (۳). دب، آج، لب، فق: پاک کنی/ پاک کنید. (۵). مر: اسپیی. (۶). معج، وز: دارید. (۷). معج، وز، دب،
آج، لب، فق: شقرها. (۸). معج، وز: اشقر آن. (۹). دب، آج، لب، فق: با. (۱۰). معج، وز: محجّل بود. (۱۱). اساس، مب، مر:
ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۴-۱۳-۱۲). اساس، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد، با توجه به معج، وز
افزوده شد. (۱۵). اساس که نو نویس است: او، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۶). همه نسخه بدلها: ندارد.
[.....]

(۱۷). اساس: جر، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۸). معج، وز: شربه‌ای، مب: شربتیی.

صفحه: ۲۱۴ حقّ خدای (۱) تعالی در رقاب (۲) و ظهور آن فراموش نکنند. اما (۳) آن کس (۴) که او را «وزر» باشد، مردی باشد
که اسپیی باز بندد برای فخر و ریا و معادات اهل اسلام. و خباب بن الأرت روایت کند از (۵) رسول- علیه السلام- که گفت
اسپان سه‌اند: فرس للرحمن و فرس للإنسان و فرس للشیطان. اما آنچه خدای راست، اسپیی باشد که در راه (۶) خدای برای جهاد
کفار باز بندند. و اما آنچه آدمی راست، اسپ (۷) که مردی (۸) دارد برای نسل [و]

«۹» بچه. و اما آنچه شیطان راست، اسپیی باشد که بر او گرو بندند و قمار بازند. و قوله: وَ الْأَنْعَامِ، جمع «نعم»، و آن شتر و گاو و گوسفند بود، و «نعم» اسمی است مر جمع را، و از «۱۰» لفظ خود واحد ندارد، كَالْقَوْمِ وَالرَّهْطِ وَالنَّفْرِ. وَ الْحَرثِ، زرع یعنی کشت «۱۱» و بذر کردن «۱۲». ذَلِكُمْ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، اینکه متاع زندگانی دنیاست، یعنی اینکه جمله که بر شمرد همه «۱۳» تمتع زندگانی دنیاست «۱۴»، اینکه سراسر است که دنیاست، و «دنیا» تأنیث ادنی «۱۵» باشد، نزدیکتر، برای آن که صفت سراسر «۱۶» و «دار» مؤنث باشد. وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ، خدای را بنزدیک او حسن المآب است. و «مآب» مرجع باشد من آب یووب اذا رجع، بازگشتگاه نکو آن جاست که: فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ [۴۰۲-پ] الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ «۱۷» ...، آنچه تو آرزو ندانی کردن، فيها ما لا عين

(۱). اساس که نو نویس است: حق، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). مج، وز: ندارد. (۳). مج، وز: و اما. (۴). اساس که نو نویس است را، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۵). مج: گفت از. (۶). مج، وز: ره. (۷). مج، وز، مر: اسپیی. (۸). مج، وز، دب، آج، لب، فق: مرد. (۹). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۱۰). اساس، دب، آج، لب، فق، مب، مر: آن، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۱۱). مج، وز: یعنی زرع و کشت. (۱۲). وز: برز کردن. [.....]. (۱۳). آج، لب، مب، مر: هم. (۱۴). مج، وز: ندارد. (۱۵). کذا در اساس، آج، وز، مج، دب. (۱۶). اساس که نو نویس است: تشنه است، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۷). سوره زخرف (۴۳) آیه ۷۱.

صفحه : ۲۱۵ اللهرات و لا- اذن سمعت و لا- خطر علی قلب بشر } ، آن که به خوف و انقطاع مشوب نباشد، و اینکه برای آن گفت که تا از اینکه فانی مکدر دست بداری، و چشم بدان باقی صافی داری. قُلْ أَأُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكُمْ، بگو ای محمد خبر دهم شما را به بهتر از اینکه که ذکرش برفت: مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ- تا به آخر آیت. لِلَّذِينَ اتَّقَوْا، برای متقیان و پرهیزگاران «۱» خدا ترسان. عِنْدَ رَبِّهِمْ، بنزدیک خدای ایشان- جلّ جلاله و عمّ نواله «۲» وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي، بوستانها «۳» که در زیر آن جویها می رود، یعنی در زیر درختان آن جویها «۴» می رود. در خبر چنین است که: جویهای بهشت، تجری فی عین فی غیر اخادید من الارض، در شکافته زمین نرود «۵» بل روی زمین رود و متفرق نشود. اول گفت جایی که مرجع ایشان بود بوستانهای پر درخت است که سایه آن زمین بپوشد. آنگه گفت: در زیر درختهایش «۶» آب «۷» روان است که از جمله متزهات «۸» دنیا که چشم را سود دارد و روح را راحت بود، سبزی «۹» بود و آب روان، آنگه سبزی «۱۰» نباشد بی ثمره از انواع میوهها «۱۱» در او باشد، آنگه نزدیک باشد تا تو را رنج نرسد. قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ «۱۲»، آنگه به خوف انقطاع منغص نبود. خَالِدِينَ فِيهَا، در آن جا همیشه باشند، اینکه لذت چشم است دیگر چه باشد ایشان را! وَ أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ، زنانی که جفت ایشان باشند «۱۳»، جفت گفت تا فایده سازگاری دهد. آنگه گفت نه چون زنان دنیا باشند در بند اعدار «۱۴»، بل «۱۵» مطهر «۱۶» باشند از بول و غایط و حیض و استحاضه و نفاس. آنگه آنچه بهتر «۱۷» از اینکه همه باشد خشنودی خدای باشد که خدای از ایشان خشنود باشد و ایشان

(۱). مب، مر و. (۲). مج، وز: عبارت «عند ربهم ... و عم نواله» را ندارد. (۳). مج، وز: آج، لب، فق: بوستانهای. (۴). مب که. (۵). لب: رود، فق، مب: برود. (۶). مج، وز: درختانش. (۷). مج، وز: آبها. (۸). وز، مب: متزهات، لب، فق، مر: منسرحات. (۹-۱۰). مر: سبزه. [.....]. (۱۱). اساس و همه نسخه بدلها: میوهها/ میوهها. (۱۲). سوره حاقه (۶۹) آیه ۲۳. (۱۳). فق: زنانی باشند. (۱۴). مج، وز: اعزار. (۱۵). مر: بلکه. (۱۶). لب: مطهره. (۱۷). مج، وز: به.

از خدای - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ (۱). جمله قَرَاء «رضوان» خوانند بکسر الزاء، مگر ابو بکر عن عاصم که او به ضم «را» خواند در همه قرآن و آن لغت قیس عیلان است. و آن دو لغت است: کالعدوان و العدوان و الطغیان و الطغیان. در خبر است از عطاء بن یسار از ابو سعید خدری که رسول - علیه السلام - گفت، خدای تعالی اهل بهشت را گوید: ای اهل بهشت؟ ایشان گویند: لبیک ربنا و سعديک و الخیر فی یدیک فیقول هل رضیتم ، راضی شدید از من! گویند: بار خدایا؟ چگونه راضی نشویم و تو ما را آن دادی که کس را ندادی. حق تعالی گوید: من شما را از اینکه بهتر و فاضلتر بدهم. ایشان گویند: خدایا؟ به از اینکه چه باشد! گوید: خشنودی من چنان که با او خشم (۲) نباشد هرگز. گفته‌اند در بهشت چند چیز است به از بهشت: یکی رضای خداست و یکی خلود بهشت است و یکی جوار محمد و آل محمد است. الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا، محلّ او شاید که جر باشد ردّ علی قوله: لِلَّذِينَ اتَّقَوْا. و شاید که رفع باشد علی خبر المبتدا، ای هم الذین، و اولیتر آن بود که صفت «لِلَّذِينَ» باشد. يَقُولُونَ رَبَّنَا، آنان که گویند: بار خدای ما؟ إِنَّا آمَنَّا، ایمان که در دل دارند (۳) بر زبان رانند تا هم مؤمن باشند (۴) هم مسلمان، که اسلام به زبان باشد و به انقیاد و استسلام. آنکه چشم دارند به آن که چون قدم در دایره ایمان دارند و دست در رسن معرفت زده باشند و زبان به ثنای او و جوارح به خدمت او در کار دارند (۵)، آمرزش او توقع کنند، از سر آن دلیری گستاخ وار بگویند: فَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا، گناهان ما بیامرز، وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ، و ما را از عذاب دوزخ نگاه دار. الصَّابِرِينَ، محلّ او از اعراب دو وجه را محتمل است: یکی جر، حملا - علی قوله: لِلَّذِينَ اتَّقَوْا، تا صفت متقیان باشد که ذکر ایشان برفت. و وجهی دیگر نصب، علی المدح، کانه تعالی ابهم ثم فسر، فقال «الصابرين» علی تقدیر اعنی الصابرين.

(۱). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۹

و هفت مورد دیگر. (۲). مج، وز: ما آن چشم. (۳). آج و. (۴). مج، وز: باشد. (۵). مج، وز و.

صفحه : ۲۱۷

و «صبر» حبس نفس باشد، علی ما یکره. و صبر از سه گونه بود: صبر بر طاعت، و صبر از معصیت و صبر بر مصیبت. اما صبر بر طاعت آن بود که خویشتن به بند او بسته دارد اوقات نماز را مراقبت کند و روزه فریضه و سنّت را به صبر و احتمال مشقّت تلقّی کند و بر زکات و حجّ و جهاد، نفس (۱) موطن کند و از معاصی خویشتن (۲) باز گیرد و چون مصیبتی رسد او را بگوید که: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۳) تا از جمله صابران باشد. وَ الصَّادِقِينَ، اَوَّلُ صَدَقِيْكَ، که باشد (۴) او را صدق ایمان باشد، مصدّق باشد خدای را، تا آن جا که گوید: رَبَّنَا إِنَّا آمَنَّا...، در اینکه گفتار (۵) صادق باشد. آنکه احتراز کند از آن که در گفتار او تفاوت و کما بیش (۶) رود، که در خبر است که چون مرد یک بار و دو بار [راست بگوید]

(۷) به راست گفتن معروف شود، حتی یکتب عند الله صدیقا، تا بنزدیک خدای تعالی نام او را در جریده صدیقان بنویسند. و چون یک دو بار دروغ بگوید، عادت شود او را تا بنزدیک خدای تعالی او را از جمله کذابان بنویسند. قتاده گفت: صدقت نیاتهم و استقامت قلوبهم و السنّتهم، فصدقوا فی السّرّ و العلانیة، گفت: نیت ایشان راست باشد، و دلهاشان مستقیم باشد، و زبانهاشان لا جرم در سرّ و علانیه صادق باشند (۸)، در دل با خدای راست گویند (۹) و در ظاهر به زبان با خلقان راست گویند و راست روند و راست باشند، هیچ کژی (۱۰) در گفتار و کردار به اقوال و اعمال خود راه ندهند (۱۱). وَ الْقَانِتِينَ، مطیعان باشند و نماز کنندگان. و اختلاف اقوال در «قانت» گفته شد فی قوله: وَ قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ (۱۲) «المستغفرین بِالْأَسْحَارِ، و به وقت سحر استغفار کنند. مجاهد و قتاده و ضحاک و کلبی گفتند: نماز کنندگان باشند، یعنی نماز شب کنان، بیانش قوله تعالی: کَانُوا

قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ، وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (۴)، زید بن اسلم گفت: آنان باشند که نماز بامداد به اوّل وقت، چون صبح دوم (۵) باشد، بگذارند (۶). ابن کیسان گفت: آنان باشند که نماز بامداد به جماعت کنند. حسن بصری گفت: در شب نماز کنند تا به وقت سحر، آنکه در وقت سحر به استغفار مشغول باشند. راوی خبر گوید که: عبد الله عمر همه شب نماز کردی، آنکه گفتی: ای نافع؟ وقت سحر هست! گفتی: نه. با سر نماز شدی، تا آنکه که گفتی: وقت سحر است، به استغفار مشغول شدی تا صبح بر آمدن. آنکه نماز بامداد کردی. ابراهیم بن خابط گفت: در مسجد رسول - صلی الله علیه و آله (۷) - نماز می کردم، از گوشه مسجد آوازی شنیدم که [می]

گفت: رب امرتنی فاطعتک و هذا سحر فاغفر لی، بار خدایا مرا امر کردی طاعت داشتیم، و اینکه وقت سحر است، اگر از کرم روی (۹) دارد مرا بیامرز، گفت: نگا کردم عبد الله مسعود بود. انس مالک روایت کند که، رسول - صلی الله علیه و آله - گفت خدای تعالی (۱۰)

(۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق: علیه السلام. (۲). مر: پهلوی. (۳). اساس: ندارد، به قیاس با مج و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. (۴). سوره ذاریات (۵۱) آیات ۱۶ و ۱۷. (۵). فق: صادق. [.....]

(۶). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، با همین املا. (۷). مج، وز، آج، لب، فق: علیه السلام. (۸). اساس، مب، مر: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). اساس، فق، مب، مر: روا، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). مب می.

صفحه: ۲۱۹

گوید: من همت کنم به عذاب اهل زمین، چون به عمارت کنندگان خانه خودم نگرم، و نماز شب کنندگان، و آنان که با یکدیگر برای من دوستی کنند، و آنان که در وقت سحر استغفار کنند، عذاب [از]

«۱» اهل زمین بردارم. امّ سعد روایت کند که رسول - علیه السلام (۲) - گفت: خدای تعالی سه آواز دوست دارد: آواز خروس (۳)، و آواز آن کس که قرآن خواند، و آواز آنان که در وقت سحر استغفار کنند. در خبر هست (۴) که داود - علیه السلام - از جبرئیل - علیه السلام - پرسید که: کدام وقت فاضلتر است! گفت: ندانم، الا آن است که وقت سحر عرش خدای تعالی بجنبند. سفیان ثوری گفت: خدای (۵) را - جلّ جلاله - بادی است که آن را باد صبحی گویند [که]

«۶» وقت سحر بجهد، و ذکر و «۷» استغفار ذاکران و مستغفران به خدای (۸) بردارد. و هم سفیان ثوری گفت: چون نیمه اوّل باشد از شب، منادی ندا کند «۹»: اینکه القانتون! جماعتی برخیزند و نماز کنند، چندان که خدای خواهد. چون نیمه [شب] «۱۰» باشد، منادی ندا کنند که: اینکه المستغفرون، [۴۰۳-پ]

کجااند ذاکران «۱۱»! برخیزند و نماز کنند. چون وقت سحر باشد ندا کنند که: اینکه المستغفرون، [۴۰۳-پ] کجااند استغفار کنندگان! ایشان برخیزند و استغفار کنند. چون صبح بر آید، ندا کنند که: اینکه الغافلون، غافلان کجااند! برخیزند چنان که مردگان از گورها برخیزند. در جمله وصایای لقمان «۱۲» پسرش را، وصیت کرد که: ای پسر؟ نباید که خروس «۱۳»

(۱). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۲). اساس: ص، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۳). وز:

خروه یعنی خروس. (۴). اساس: خیرست، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۵). معج، وز، مب تعالی. (۶). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۷). اساس، مب، مر: ذکر او، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). معج: خدایی. (۱۰) - (۹). اساس که نو نویس است: منادی کنند، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....].

(۱۱). چاپ شعرانی (۴۷۱ / ۲) ایشان. (۱۲). دب که. (۱۳). معج، وز: خروه.

صفحه : ۲۲۰

از تو زیرکتر «۱» باشد که «۲» به وقت سحر بر خیزد و استغفار کند، و تو خفته باشی. در تفسیر اهل البيت هست «۳» که: آیت در امیر المؤمنین علی است - علیه السلام. امّا الصّیبرین فنظیره فی قوله: وَ الصّیبرین فی البأساء وَ الضّراء وَ حین الیأس «۴». و امّا الصادقین فنظیره: وَ الَّذی جاء بالصّدق وَ صدّق به «۵». و امّا القانتین فنظیره فی قوله: أَمَّن هُوَ قانتٌ آناءَ اللَّیلِ ساجِداً وَ قائماً «۶». و امّا المُنْفِقین فنظیره قوله: الَّذین یُنْفِقُونَ أموالَهُم بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرّاً وَ عَلانیهً «۷». و امّا المُسْتَغْفِرین بِالْأَسْحارِ فنظیره قوله: کانُوا قَلیلاً مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ، وَ بِالْأَسْحارِ هُم یَسْتَغْفِرُونَ «۸». و اهل اشارت گفتند «۹»: الصّیبرین فی الاحوال، وَ الصادقین فی الاقوال، وَ القانتین فی الاحوال، وَ المُنْفِقین لِلْأموال، وَ المُسْتَغْفِرین بِالْأَسْحار. قوله تعالی: شَهِدَ اللَّهُ - الآیه. بدان که قرآن اگر چه همه شریف و فاضل است، آیاتی است که شریفتر و پر فضلتر، و خواندن آن را ثواب بیشتر است، منها آیه الكرسی، و آیه الشّهاده، و آیه الملك، و آیه السخره و مانند اینکه، از آخر سوره البقره و [آخر]

«۱۰» سوره آل عمران و [آخر]

«۱۱» سوره الحشر، و فضل هر یک بر جای خود بیاید - ان شاء الله تعالی. انس مالک روایت کند از رسول - صلی الله علیه و آله - که گفت: هر که او اینکه آیت برخواند و در آخرش بگوید: و انا علی ذلك من الشاهدين، خدای تعالی به عدد هر حرفی فرشته‌ای را بیافریند تا برای او استغفار [می]

«۱۲» کنند و آمرزش می‌خواهند «۱۳» تا به روز قیامت.

(۱). اساس که نو نویس است: بزرگتر، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). همه نسخه بدلها: ندارد. (۳). اساس: است، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۷. (۵). سوره زمر (۳۹) آیه ۳۳. (۶). سوره زمر (۳۹) آیه ۹. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۲۷۴. (۸). سوره ذاریات (۵۱) آیات ۱۶ و ۱۷. (۹). فق: گفته‌اند. (۱۰ - ۱۱ - ۱۲). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۱۳). معج، وز، فق: استغفار می‌کند و آمرزش می‌خواهد. [.....]

صفحه : ۲۲۱

خبری دیگر در فضل اینکه آیت «۱»، رسول - علیه السلام «۲» - گفت: هر که اینکه آیت بخواند خدای تعالی هشت در بهشت بر روی «۳» او بگشاید و هفت در دوزخ به روی او در بندد «۴». خبر سیم «۵» در فضل اینکه آیت، رسول - علیه السلام - گوید: شب معراج که مرا به آسمان بردند، مردی را دیدم که «۶» هشت در بهشت به «۷» روی او بسته، چون باز گردیدم [هشت]

«۸» در بهشت دیدم بر روی او گشاده، جبرئیل را گفتم: سبب چیست! گفت: تا تو برفتی، او شَهِدَ اللَّهُ بر خواند «۹»، خدای تعالی درهای بهشت بر روی او بگشاد به برکت خواندن اینکه آیت «۱۰». خبر چهارم، ابو غالب القطان گفت: آمدم به کوفه «۱۱» به تجارت، در همسایگی اعمش فرود آمدم «۱۲»، در آخر شب اینکه آیت می‌خواند [و باز پس می‌خواند]

«۱۳» و در آخرش می‌گفت: و انا اشهد بما شهد الله تعالی به و استودع الله هذه الشّهاده و هی لی عند الله ودیعهُ حتی یؤدیها

الّی فی «۱۴» القیامه. با خویش «۱۵» گفتم: همانا چیزی شنیده باشد در اینکه آیت «۱۶». دیگر «۱۷» روز پیش او رفتم «۱۸» او را گفتم: دوش آیه الشّهاده می خواندی و در آخر او کلماتی می گفستی، در آن چیزی شنیده‌ای! گفت: بلی. گفتم: مرا روایت کنی «۱۹». گفت: نکنم تا یک

(۱). اساس که نو نویس است حضرت، با توجه به معج، وز زاید می نماید. (۲). اساس که نو نویس است: ص، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۳). معج، وز، دب، آج، لب: ندارد، مر: بروی. (۴). معج، وز، دب: دوزخ بر او بندد. (۵). معج، وز، آج، لب: سه‌ام. (۶). معج، وز، دب، آج، لب، فق: ندارد. (۷). مب: در. (۸). اساس، مب، مر: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). اساس، دب، آج، لب، فق، مب، مر: می خواند، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: به برکت خواندن شهادت الله، معج، وز: ندارد. (۱۱). همه نسخه بدلها: به کوفه آمد. (۱۲). وز: فرود آمدم. (۱۳). اساس، وز، مر: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۴). آج یوم. [.....]

(۱۵). همه نسخه بدلها: خویشتن. (۱۶). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۷). معج، وز: بر دگر، دیگر نسخه بدلها: بر دیگر. (۱۸). معج، وز و. (۱۹). همه نسخه بدلها: کن.

صفحه : ۲۲۲ سال خدمت در سرای من نکنی، و من کارهای خود تمام کرده بودم و بر سر راه بودم، بارها بگشادم و مقام کردم یک سال، چون سال سر آمد «۱»، گفتم: یا «۲» شیخ؟ سال تمام شد، گفت: حدّثنی «۳» ابو وائل عن عبد الله بن مسعود انه قال سمعت النبیّ - علیه السلام «۴» - گفت: از پیغامبر «۵» شنیدم که گفت: هر که اینک آیت [۴۰۴-ر] بخواند و از پی او اینک کلمات بگوید، حق تعالی گوید: عبدی وفیت بعهدی و ادیت الی امانتی و هی التوحید و انا اولی من وفی بالعهد افتحوا له ابواب الجنان فیدخلها من ایها شاء، بنده من؟ به عهد من وفا کردی و امانت من ادا کردی، و آن توحید است، و من اولیتر که به عهد خود وفا کنم. ملائکتی «۶»، فرشتگان من؟ درهای بهشت بر او بگشایید «۷» تا از هر دری که خواهد در بهشت شود. خبر پنجم در فضل اینک آیت، رسول - علیه السلام «۸» - گفت: هر که اینک آیت بخواند در میانه شب، آواز او حجابها می برد و آسمانها می برد تا به زیر عرش رسد، آنکه حق تعالی بفرماید تا اینک آیت در صحیفه عمل او بنویسند، در میان طاعات «۹» او همچنان تابد که ماه در میان ستارگان. خبر ششم، رسول - علیه السلام «۱۰» - گفت: دو فرشته «۱۱» در هوا به یکدیگر رسیدند، یکی دیگری «۱۲» را گفت: از کجا می آیی! گفت «۱۳»: از [بر]

«۱۴» بنده عاصی، که امروز همه [روز]

«۱۵» معصیت می کرد [و]

«۱۶» خدای را می آزرده «۱۷»، و اینک دیوان عمل او سیاه به

(۱). معج، وز، دب، آج، لب، فق: بر آمد. (۲). همه نسخه بدلها: ای. (۳). اساس، دب، فق، مب، مر: حدیث، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴-۸-۱۰). اساس: ص، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). اساس که نو نویس است: از حضرت رسول ص، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). دب، آج، لب، فق و. (۷). معج، وز، دب، آج، لب، فق: بگشای / بگشایی بگشایید. (۹). اساس، مب، مر: طاعت، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). دب: فرشته. [.....]

(۱۲). معج، وز، دب، آج، لب، فق: دیگر. (۱۳). اساس که نو نویس است: که، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۶-۱۵-۱۴). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۷). مب: می آزر دانید.

صفحه: ۲۲۳

گناه تا «۱» آسمان می برم. آن «۲» فرشته دیگر «۳» گفت: و عجب آن است که من براتی به نام او از آتش دوزخ به زمین می برم؟ اینکه فرشته بعجب «۴» بماند و گفت: چرا چنین آمد؟ گفت: چون تو پیامدی، او «۵» «آیة الشَّهَادَةِ» بخواهد، خدای تعالی گفت: من گناه [و]

«۶» معصیتش در کار ایمان و معرفتش کردم. خبر هفتم، در خبر هست «۷» که خدای در بعضی کتب انزله کرد که «۸»: ای بنده [من]

«۹»؟ مرا بنزدیک تو سَری است، و تو را بنزدیک من سَری، سَر من به نزدیک تو توحید من است، و سَر تو بنزدیک من گناهان و معاصی تو است، چون سَر من نگاه داشتی و ضایع نکردی، من اولیتر «۱۰» که سَر تو پوشیده دارم و کس را بر آن اطلاع ندهم. خبر هشتم آن است که، روایت کردند که روزی واعظی بر منبر می گفت «۱۱»: هر کس «۱۲» اینکه آیت بخواهد، خدای تعالی او را هزار حسنه بنویسد و هزار سیئه بسترده [۴۰۴-پ]

و هزار درجه بر فیح «۱۳» کند. بعضی حاضران را عجب آمد. آن شب بخت، در خواب دید که قایلی او را گفت: یاد داری که غریمان بر تو جمع شدند و تو چیزی نداشتی که به ایشان دهی! بیتی چند گفتی موسی حازم را، در او گفتی. اتونی جمیعا یطلبون حقوقهم فَمَنینهم ما عند موسی بن «۱۴» حازم او تو را گفت: و امت چند است! گفتی: سی هزار دینار. گفت: من می دهم، از آن عجب نداشتی، از اینکه عجب می داری؟ مرد از خواب در آمد و توبه کرد و پشیمان شد. خبر نهم، در خبر می آید که هر کس که او گوید: اللَّهُمَّ اِنِّی اَشْهَدُکَ و اَشْهَدُ مَلَائِکَتَکَ و حَمَلَةَ عَرْشِکَ و سَکَانَ سَمَآوَاتِکَ و جَمِیعَ خَلْقِکَ بِأَنِّی اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا

(۱). مج، وز: به، فق، مر: با. (۲). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: اینکه. (۳). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: ندارد. (۴). اساس: متعجب، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۵). مج، وز، دب، لب: و. (۶-۹). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۷). اساس: است، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۸). مج: انزله هست که. (۱۰). مب: اولیترم، مر: اولی ام. (۱۱). مج، وز، دب، منبری گفت، فق: بر بالای منبر می گفت. [.....]

(۱۲). مب، وز که. (۱۳). دب، فق: ترفع، آج، لب، مر: ترفع. (۱۴). اساس: موسی اینکه.

صفحه: ۲۲۴ اللّه انت و انّ محمّدا عبدک و رسولک و انّ الانبیاء قد بلّغوا و نصّحوا، { چهار بار اینکه کلمات بخواند، خدای تعالی او را براتی «۱» از دوزخ بنویسد. خبر دهم در فضل اینکه آیت، در خبر می آید که: مردی برنا پیامد- چنان که عادت زور آزمایان باشد- هفت سنگ «۲» سنگی «۳» بر گرفت و بیفراشت و بینداخت، با هر یک بگفت: اَشْهَدُ یا حَجْر اِنِّی اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّهُ. چون شب در آمد بخت، در خواب دید که قیامت برخاسته است، و خلقان را در صعید سیاست بداشته اند، و حساب ایشان می کنند. نامه او به دست او دادند و حساب او بر آوردند، سیّآتش به حسنات «۴» بیفزود. او را سوی دوزخ بردند، چون به در دوزخ بردند او را، کوهی عظیم بیامد و حایل شد. به دری دیگرش بردند، کوهی دیگر بیامد و حایل شد، تا همچونین «۵» به هفت در دوزخ بگردانیدند او را، هر جایی کوهی منع کردی، خزنه دوزخ گفتند: شما را با اینکه بنده چیست! گفتند: اینکه مرد ما را گواه کرد بر آن که خدای یکی است، ما «۶» رها نکنیم که او را به دوزخ برند. اینکه جا اشارتی است، و آن آن است که: اگر مردی سنگی را گواه کرد «۷» بر آن که خدای یکی است، به وقت حاجت گواهی «۸» باز نگرفت «۹» و رها نکرد که او

را به دوزخ برند، هفتاد سال است تا خدای را گواه می‌کنی بر توحید او، گمان بری که به وقت درماندگی رهات کند؟ قوله: شَهِدَ اللَّهُ، کلبی گفت سبب نزول آیت آن بود که: دو حبر از احبار شام به «۱۰» مدینه آمدند، با یکدیگر گفتند: نیک ماند اینکه مدینه به مهاجر پیغامبر آخر زمان. چون به مسجد در آمدند و رسول را- علیه السلام- بدیدند او را به صفات و علامات شناختند، گفتند: یا محمد؟ ما را مسأله‌ای هست، اگر جواب دهی ایمان آریم.

(۱). دب اینکه جا، آج، لب: بنجات. (۲). معج، وز: ندارد. (۳). آج: سنگین. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: حسناش. (۵). همه نسخه بدلها: همچین. (۶). آج، لب، فق، مب که کوهها هستیم، مر که کوههاییم. (۷). همه نسخه بدلها: گواه گیرد. (۸). همه نسخه بدلها: گواهی. (۹). معج، وز، دب، لب: باز بگرفت. (۱۰). دب، آج، لب: با. صفحه: ۲۲۵ خبرنا عن اعظم شهادة «۱» فی کتاب الله، ما را خبر دهد از عظیمتر گواهی «۲» که در کتاب خدای هست، [۴۰۵-۴۰۵]

خدای تعالی «۳» اینکه آیت بفرستاد. در شاذ ابو نهیک و ابو الشعثاء خوانند، شهداء الله، علی تقدیر: هم شهداء الله، یعنی آن صابران و صادقان- که ذکر ایشان در آیت برفت- گواهان خداوند بر خلقان. و دگر قراء خواندند: شَهِدَ اللَّهُ، علی الفعل. و مهلب خواند: شهد الله، بنصب علی الحال و المدح. مفسران در معنی خلاف کردند، مجاهد گفت: حکم الله، حکم کرد خدای تعالی. فراء و ابو عبیده گفتند: قضی الله. مفضل گفت: اعلم الله. بعضی دگر گفتند: بین الله، خدای تعالی بیان کرد. ابن کيسان گفت: شهد الله بتدبیره العجیب و صنعه المتقن و اموره المحکمة انه لا اله الا هو، گفت: خدای گواهی «۴» داد به تدبیر عجیب و صنع محکم و افعال متقن که: او یکی است. و اینکه چنان است که بعضی خطبا گفتند «۵»: سل الارض من شق انهارک و غرس اشجارک و جنی ثمارک! فان لم یجیک حوارا اجابتک اعتبارا، از اینکه زمین بپرس که: جویهایت که بشکافت، و درختانت که نشاخت «۶» و میوه‌هات که به بر آورد «۷»! اگر به زبان محاورت جواب ندهد، به زبان اعتبارت جواب دهد، و ابو العتاهیه گفت «۸»: الا انا کلنا بائد و ای بنی آدم خالد و بدوهم کان من ربهم و کل الی ربّه عائد و لله فی کلّ تحریکه و تسکینه ابا شاهد «۹» و فی کلّ شیء له آیه تدلّ علی انه واحد بعضی اعراب را گفتند: ما الدلیل علی ان للعالم صنعا، چه دلیل است بر آن

(۱). ج، لب، فق، مر: شهادت. [.....]. (۲). مب: ندارد، دیگر نسخه بدلها: گواهی. (۳). عبارت «خدای تعالی» در اساس تکرار شده است، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۴). همه نسخه بدلها: گواهی. (۵). مر: گفته‌اند. (۶). دب: نشانده، آج، لب، فق، مب، مر: نشانده، نیز در اساس کلمه به صورت «نشانده» هم ضبط شده است. (۷-۸). آج شعر. (۹). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، دیوان ابی العتاهیه. (بیروت ۱۳۸۴/۱۹۶۴)، ص ۱۲۲: و فی کلّ تسکینه شاهد.

صفحه: ۲۲۶

که اینکه عالم را صناعی هست! گفت: البعرة تدلّ علی البعیر، و آثار القدم تدلّ علی المسیر، فهیکل علوی بهذه اللطافة، و مرکز سفلی بهذه الكثافة اما تدلان علی صانع خبیر! گفت: بع «۱» دلیل بعیر است، و آثار قدم دلیل مسیر است، هیکلی «۲» علوی با اینکه لطافت و مرکزی «۳» سفلی با اینکه کثافت دلیل صناعی خبیر «۴» دانا نکنند؟ و در خبر است که: ابو شاکر الدیصانی با جماعتی زناده بیامدند «۵» و در موسم حج صادق را گفت «۶»: یا بن رسول الله؟ انک لأحد التجوم الزواهر و آباؤک کانت

بدورا بواهر، و امهاتک كانت عقيلات عباهر، و اذا ذكر العلماء فبک تثنى الخناصر. خبرنا ايها البحر الزاخر: ما الدليل على حدوث العالم! گفت «۷»: تو از جمله ستارگان تابان یکی ای «۸»، و پدران تو هر یک ماهی تابنده [۴۰۵-پ] بودند، و مادرانت کرایم بودند. و چون ذکر علما کنند انگشت کهنتر به تو مهتر بجنبانند «۹»، یعنی اول تو بر انگشت آخر آیی. اینکه دریایی موج زننده؟ ما را خبر ده که: دلیل چیست بر حدث «۱۰» عالم! صادق - علیه السلام - خایه مرغی بخواست و بر دست نهاد، و گفت: «۱۱» هذا حصن ملموم داخله غرقى رقى تليف «به کالفضة السائلة و الذهبة المايعة، ثم انها تنفلق عن صورة كالطاووس، ا داخله شىء غير ما عرفت! فقال: لا، قال: هذا هو الدليل على حدث العالم، آن خایه مرغ بر دست نهاد و گفت: اینکه حصنی است مصهرج «۱۲» اندرون او پوستکی است تنک، در او [دو مایع چون] «۱۳» زر و سیم گداخته، آنکه شکافته شود از صورتی چون طاووس، چیزی دگر در او شد جز آن که می دانی!

(۱). همه نسخه بدلها: بعرة. (۲). لب، مب، مر: هیکل. (۳). همه نسخه بدلها: مرکز: ظاهرا در نسخه اساس: حروف «ی» بعدها افزوده شده است. (۴). آج، لب، فق، مر: چنین. (۵). در نسخه اساس کلمه به صورت «بیامد» هم خوانده می شود. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: گفتند. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفتند. [.....]. (۸). مچ، وز، دب: یک، آج، لب، فق، مر: تابانی. (۹). آج در حاشیه نوشته: بخسانند. (۱۰). دب: حدثی، لب، مر: حدوث. (۱۱). مب، مر: یطیق. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر مصهرجه. (۱۳). اساس: ندارد، با توجه به مچ و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۲۲۷

گفت: نه. گفت: اینکه دلیل است بر حدث «۱» عالم. گفت: یا بن رسول الله؟ نیکو گفتمی و دانستی که ما نپذیریم الا آن که به چشم بینیم و به گوش بشنویم و به بینی ببوییم و به دهان بچشیم و به دست بپساییم «۲». صادق - علیه السلام - گفت: اینکه حواس پنج است، و اینکه هیچ سود ندارد بی دلیل عقل، چنان که ظلمت بی چراغ نتوان برید، همچونین به حواس استدلال نتوان کردن، به شاهد بر غایب الا به دلیل عقل. عبد الله عباس خواند: شهد الله انه. ابو عبيده «۳» [و مفضل] «۴» گفتند: وجه [آن است]

«۵» که معنی شهادت قول باشد و ما [بعد]

«۶» قول مکسور باشد همزه «ان». مفضل گفت: معنی شهادت خدای، اعلام باشد، و معنی شهادت فریشتگان و مؤمنان اقرار باشد، بیانش قوله تعالی: قالوا شهدنا على أنفسنا «۷»... ای اقررنا، چنان که صلوات را معنی مختلف باشد به اختلاف فاعلان، صلوات از خدای رحمت باشد «۸» و از فرشتگان «۹» استغفار و از ما دعا. حق تعالی گفت: گواهی داد خدای و فریشتگان و خداوندان علم بر وحدانیت خدای: انه لا اله الا هو، به آن که جز او خدایی نیست، و چون کار چنین باشد «۱۰» گواهان از اینکه باشند، و قدر الشهادة «۱۱» قدر الشهود، یکی از جمله «۱۲» بزرگان گوید «۱۳»: شهدت شهادة لا شك فيها بان الله ليس له شريك و ان محمدا صلى عليه بدین الحق ارسله المليك و خسرو هانی گوید «۱۴»:

(۱). لب: حدوث. (۲). وز: بساییم، دب، آج، لب، فق: بستانم. (۳). مچ، وز: ابو عبيد. (۴-۵-۶). اساس که مطلب در حاشیه نوشته شده زیر وصالی رفته است، با توجه به مچ و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). سوره انعام (۶) آیه ۱۳۰. (۸). اساس که در اینکه مورد نو نویس است، است، با توجه به مچ، وز تصحیح شد. (۹). اساس که نو نویس است خدای، با توجه به مچ، وز،

دب، زاید می نماید. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر حال. [.....]

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز وز و. (۱۲). لب، فق، مب، مر حسن یمانی. (۱۳). معج، وز و حسن هانی. (۱۴). همه نسخه بدلها: ندارد.

صفحه : ۲۲۸

عیون من لجین فی جفون من الریحان زینها الملیک باحداق الینا ناظرات کأن نضارها ذهب سبیک علی قضب الزمرد شاهدات بأن الله لیس له شریک [۴۰۶-ر]

چون سخن در توحید می رود، مدعی و حاکم و گواه اوست: یک الخصام [و انت الخصم و الحکم]

«۱» رسول- علیه السلام- بیامد و دعوی کرد که: من فرستاده اویم و او را همتا و انباز نیست. گفتند: گواه تو کیست بر آن که فرستاده اویی! گفت: بار خدایا! اینکه کافران از من گواه می خواهند. گفت: من گواه توام، و یقول الذين کفروا لست مرسلاً قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم «۲». گفتند: به یک گواه کار بر نیاید، حق تعالی گفت: گواهی با من گواهی می دهد که علم کتاب به نزدیک اوست، و من عنده علم الكتاب «۳»، و آن پسر بو طالب «۴» است. مخالفان گفتند: جهودانند، و موافقان گفتند: آن است که جهودان از تیغ او بهری به دین در آمدند، و بهری به روی «۵» در آمدند و بهری جزیه پذیرفتند. بی انصاف مردی، تا گواهی «۶» اوت نباید گفتن، جهودی «۷» اختیاری کردی، تا ولایت قضای اوت «۸» نباشد گفتن جهودی «۹» اختیار کردی آن را که رسول «۱۰» افضی خواند، خواجه را برگ نیست که به گوایش «۱۱» بدارد، گواهی «۱۲» خداست بر تو، شئت ام ابیت، گواهی «۱۳» مقبول الشهاده و حاکمی «۱۴» نافذ الحکم. یا شاهد الله علی فاشهد آمنت بالواحد رب احمد

(۱). اساس: زیر وصال رفته است، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲-۳). سوره رعد (۱۳) آیه ۴۳. (۴). همه نسخه بدلها: ابو طالب. (۵). معج، وز، مب، مر: به دیم، دب: به دم، دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۶). همه نسخه بدلها: گواهی. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر را. (۸). همه نسخه بدلها: اویت. (۹). دب را. (۱۰). همه نسخه بدلها علیه السلام. (۱۱). معج: به گوایش دب: به گواهی هس، دیگر نسخه بدلها: گواهش. [.....]

(۱۲). همه نسخه بدلها: گواه. (۱۳). معج، وز، آج، لب: گواهی. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: حاکم.

صفحه : ۲۲۹

من ضل فی الدین فانی مهتدی دعبل علی خزاعی چون به در مرگ رسید، کاغذی بر گفت و «۱» بر آن [جا] «۲» نوشت: اعد الله یوم یلقاه دعبل ان لا اله الا هو یقولها مخلصا عساه یرحمه فی القیامه الله الله مولاه و النبی و من بعدهما فالوصی مولاه و وصایت کرد که با او در کفن پیچند، همچنان کردند. چون او را دفن کردند، شب در خواب دیدند او را و گفتند: ما فعل الله بک، خدای با توجه کرد! گفت «۳»: رحمی بتلک الایات، به آن ایات بر من «۴» رحمت کرد. رسول را گفتند: تو را گواه باید، ما خدای را شناسیم، و گواهی پسر عمّت نپذیریم، که او از تو است. گفت: هر چه انگشت بر آن نهی گواه من است بر صدق دعوی من. راوی خبر گوید که: با رسول بودم در بعضی راهها، اعرابی پیش ما بر افتاد. رسول او را پرسید که: تو از کدام قبیله ای! گفت: از فلان قبیله. گفت: کجا می روی! گفت: که با قبیله می روم، گفت: هل لک فی خیر یصحبک الیها، رغبت کنی به خیری که در صحبت تو با قبیله تو آید! گفت: و ما ذاک، آن چیست! گفت: تشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله، گواهی «۵» دهی که خدای یکی است [۴۰۶-پ]

و من رسول اویم. اعرابی گفت: و من یشهد لک علی هذا، که گواهی «۶» دهد تو را بر اینکه! رسول- علیه السلام- نگاه کرد،

(۱). اساس که نو نویس است اینکه سه بیت، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). مر: گفتی. (۴). مب: آیات مرا. (۵-۶). همه نسخه بدلها: گواهی. (۷). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: درخت، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). اساس که در اینکه مورد نو نویس است را، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

صفحه : ۲۳۰

گفت: آن درخت مرا گواهی (۱) دهد. مرد را عجب آمد، رسول گفت: یا اعرابی؟ برو آن درخت را پیش من خوان گو (۲): رسول خدای تو را می خواند. اعرابی برفت و گفت: ایتها الشجره أجیبی [رسول الله]

(۳)، اجابت کن رسول خدا را؟ درخت بر خویشتن بجنید (۴) و عروق خود از زمین بر کند، و جعلت تخد الارض خدا، و زمین می شکافت تا پیش رسول آمد و بایستاد. رسول خدای - علیه السلام - گفت: بم تشهدین ایتها الشجره، به چه گواهی (۵) می دهی ای درخت! گفت: اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله، گواهی (۶) می دهم که: خدای یکی است و تو رسول (۷) اویی. اعرابی گفت: درختی تو را گواهی (۸) می دهد، من اولیتر (۹) که گواهی (۱۰) دهم: اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله، [و اسلام آورد]

(۱۱). «و أولوا العلم، خداوندان علم گواهی (۱۲) می دهند. مفسران خلاف کردند در آن که [اینکه]

(۱۳) خداوندان علم که اند! بعضی مفسران گفتند: مراد انبیانند، پیغامبران خدای بر آن (۱۴) گواهی (۱۵) می دهند. ابن کيسان گفت: صحابه رسولند از مهاجر و انصار. مقاتل گفت: احبار اهل کتابند، آنان که ایمان آوردند، چون عبد الله سلام و مانند او. سدی و کلبی گفتند: علمای مؤمنانند. در تفسیر اهل البیت می آید که: أولوا العلم امیر المؤمنین علی - علیه السلام - است [بیانه]

(۱۶) قوله: «و من عنده علم الكتاب (۱۷)»، و اگر علمای اهل اسلام یا علمای اهل کتاب یا مهاجر و انصار صحابه، آیت محتمل باشد ایشان را اولیتر که اگر از

(۱). کذا در اساس که نو نویس است: گواهی / گواهی. (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: و بگو که، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۳). اساس، ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). مب: بیچید. [.....] (۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴). همه نسخه بدلها: گواهی. (۷). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: فرستاده، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). دب: اولیتر. (۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۴). همه نسخه بدلها: اینکه. (۱۷). سوره رعد (۱۳) آیه ۴۳.

صفحه : ۲۳۱

صحابه شماریش (۱)، راس و رئیس (۲) ایشان است، و اگر از اهل البیت (۳) گوی، اول و پیشوای ایشان است، و اگر از علمای ایمان گویی او مقدم ایشان است، و اگر احبار اهل کتاب گویی او به کتاب ایشان از ایشان عالمتر است (۴)، (۵)، (۶) [و الله] «و ثبت لی الوساده لحکمت بین اهل التوریه بتوریتهم و اهل الانجیل بانجیلهم و اهل الزبور بزبورهم و اهل القرآن بقرآنهم حتی یزهوا کل کتاب من هذه الکتب، و يقول یا رب ان علیا قد قضی بقضائك - فی حدیث طویل. و اینکه آیت در عطف او

بر فریشتگان مانند آن اینکه است که خدای تعالی گفت: **فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ** (۷) ...، قدیم - جلّ جلاله - علما را بر فریشتگان عطف کرد از عظم قدر و رفعت منزلت ایشان را و عالمی خدای را - جلّ جلاله - از اسماء حسنی و صفات علیاست. و علما اعلام اسلامند و چراغهای زمین اند و امان (۸) اهل زمانند. جابر عبد الله انصاری روایت کند از رسول - علیه السلام - که گفت: **ساعة من عالم يتكى على فراشه ينظر في علمه خير من عبادة العابد [۷۰۴- ر]** سبعین عاماً، گفت: یک ساعت از عالمی که بر بستر خود تکیه کند و در علم خود می‌نگرد (۹) بهتر است از عبادت عابدی که هفتاد سال خدای را پرستد. حمید طویل روایت کند از انس مالک از رسول - علیه السلام - که گفت «(۱۰): (۱۱) **تعلموا العلم فان تعلمه حسنة و مدارسته تسبیح و البحث عنه جهاد و تعلیمه من لا یعلمه**

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: شمارند، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: رئیس و راس، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). دب شماری و. (۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است چنان که فرمود: با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۵). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). معج، وز، دب، آج، لب، فق: لوثنی. (۷). سوره تحریم (۶۶) آیه ۴. (۸). معج، وز: امامان. [.....]

(۹). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: و نظر کند در علم، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). معج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: انس مالک که رسول صلی الله علیه و آله گفت. (۱۱). اساس که نو نویس است: عنها، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۳۲ **الله صدقه، و تذکیره لأهله قربة، لأنه معالم الحلال و الحرام و منار سبل الجنة و النار.** { و الانیس فی الوحشة، و الصّاحب فی الغربة، و المحدث فی الخلوّة و الدلیل فی السراء و الضّراء و السلاح علی الاعداء و القرب عند الغرباء. یرفع الله به اقواما فیجعلهم فی الخیر قادة یقتدی بهم و یقتص آثارهم و یرمق اعمالهم و یقتدی بافعالهم و ینتهی الی آرائهم. (۱) و ترغّب الملائكة فی لحقتهم » و بأجنحتها تمسحهم، و فی صلاتهم تستغفر لهم و کلّ رطب و یابس یرفع لهم حتی حیطان البحر و هو امّها و سباع الارض و انعامها و السماء و نجومها. (۲) (۳) ال- و انّ العلم حیاة القلب علی العمی و نور الابصار من الظلم و قوّة الابدان من الضّعف یرفع بالعباد منازل الاحرار و مجالس الملوک و الفکر فیہ یعدل بالصّیام و مدارسته بالقیام و به یرفع الحلال و الحرام و یوصل الارحام، امام العمل و العمل تابعه، یلهم « السعداء و یحرم « الاشقیاء. گفت: علم بیاموزی که آموختن علم حسنه است، و درس او تسبیح است، و بحث [از]

«(۴) او جهاد است، و آموختن آن را که نداند صدقه است، و با یاد دادن اهلش «(۵) قربت و تقرب به خدای است، برای آن که علم معالم حلال و حرام است، و علامت راههای بهشت و دوزخ است. در وحشت انیس است، و در غربت رفیق است و در خلوت محدث است، در سزاء و ضراء و نیک و بد دلیل است، و بر دشمنان سلاح است، و بنزدیک غربا تقرب است. خدای تعالی به او رفیع بکند قومی را و ایشان را در خیرات پیشرو کند» (۶) که به

(۱-۲). معج، وز: خلقتهم، آج، لب، فق، مب، مر: خلقتهم، بحار الانوار انتشارات دار الکتب الاسلامیه، «کتاب العلم» (۱/ ۱۷۱): خلّتهم. (۳). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، بحار الانوار به نقل از امالی شیخ طوسی: (۱/ ۱۷۱): یلهمه ... یحرمه. (۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر را.

(۶). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: پیشرو گرداند، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۳۳

ایشان اقتدا کنند و بر پی ایشان بروند و به اعمال ایشان نگرند، و به افعال ایشان اقتدا کنند و با رای ایشان شوند» (۱). فریشتگان در حلقه (۲) ایشان رغبت کنند و پره‌های خود در ایشان مالند، و در نماز برای ایشان استغفار کنند، و هر تر و خشکی بر ایشان آمرزش خواهد تا ماهیان دریا و هوام آب (۳)، و سیب زمین و انعام و چهار پا (۴)، و آسمان با ستارگان. الا؟ و علم حیات دل است بر نایبایی، و نور چشم است از ظلمت و تاریکی، و قوت تن است از ضعف، بندگان را به پایه آزادان رساند و به مجالس ملوک افکند. اندیشه‌ی (۵) در او برابر روزه روز باشد، و درس او برابر قیام شب باشد. حلال و حرام به او شناسند، و رحم بدو پیوندند. پیشرو عمل است [۴۰۷-پ]

و عمل تابع او [ست]

«۶»، نیکبختان را (۷) الهام دهند و بدبختان را از او محروم کنند. قائماً بالقسط، نصب او بر حال است از شهد الله، معنی آن است که: گواهی داد خدای در آن حال که [او]

«۸» قائم به قسط است. و «قسط» عدل باشد (۹) و نصیب راست باشد، و اینکه اصل کلمت است. و «عدل» را برای اینکه (۱۰) قسط خوانند که راستی باشد و معنی آن که عادل (۱۱) است برای آن که از شرط گواه آن است که عدل باشد، چه اگر عدل نباشد (۱۲) گواهی او مقبول نبود. ای عجب در گواهی خدا عدالت شرط است، در حکومت حاکم تو عدالت شرط نیست؟ اگر گواه عدل باید حاکم اولتر که عدل باشد (۱۳)، حکام و شهود عدول بایند (۱۴)، و تو را از آن عدول نشاید کردن. بنگر که الله تعالی عدل با توحید چگونه مقرون کرد تا آن جا که بر توحید گواهی می‌دهد عدل به شرط کرد، و در معرض حال بر آورد تا بدانی که عدل از اوصاف مدح است او را، پس توحید بی عدل مطرد نیست

(۱). معج، دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۲). همه نسخه بدلها: حلقه. (۳). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۴۷۸): آن. (۴). همه نسخه بدلها بجز مر: چهار پای. (۵). آج، وز: اندیشه، دیگر نسخه بدلها: اندیشه. (۶-۸). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۷-۹). معج، وز: است، مر: به عدل باشد. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز دب: آن. (۱۱). همه نسخه بدلها بجز آج: عالم. (۱۲). همه نسخه بدلها: نبود. (۱۳-۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: باشد.

صفحه : ۲۳۴ چنان که می‌بینی تا دانی که موخید عدلی (۱) باید. و در مصحف عبد الله مسعود: «القائم (۲) بالقسط» است، آن صفت باشد و اینکه حال (۳)، و در اصطلاح متکلمان حال و صفت هر دو یکی بود (۴) و در اصطلاح نحویان از میان حال و صفت فرق باشد (۵)، [و فرق آن بود که]

«۶» صفت لازم باشد و حال معترض، تقول: جاءنی زید الظریف، «ظرف» از صفات لازمه (۷) باشد. در حق زید، و: جاءنی زید راکبا، «رکوب» در حال مجيء باشد و صفت تابع موصوف بود (۸) فی احواله در تعریف و تنکیر و تأنیث و تذکیر و وجوه (۹) اعراب، و حال جز نکره منصوب نباشد. فزاء گفت: حال صفت بوده است، الا آن است که «الف» و «لام» از او باز کردند (۱۰)، و تقدیر اینکه بود که: القائم بالقسط، چنان که گفت: وَ لَهُ الدِّينُ وَاصِباً (۱۱)، و تقدیر آن است که: وَ لَهُ الدِّينُ الوَاصِب. و اهل معانی گفتند معنی آن است که (۱۲): قائماً بالقسط، ای مدبراً له، کما يقال: فلان قایم بأمر فلان، ای متعهد له مدبراً لأموره، فلان به کار فلان قایم است، یعنی تعهد او می‌کند و تدبیر کارهای او (۱۳)، و قیل: قائماً بالقسط، ای مجازیا لاعمال (۱۴) العباد

بالعدل، بندگان را به عدل پاداشت دهد و بسزا جزا کند. لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، گفتند برای آن تکرار کرد که اول جاری مجرای دعوی بود، از اینکه جا گواهی با او مقرون کرد، و دوم حکم است که گواهی به موقع خود افتاد، و هذا من کلام المذکرین.

(۱). مر: عدل. (۲). مر: القیام. (۳). همه نسخه بدلها باشد. (۴-۸). همه نسخه بدلها: باشد. (۵). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: فرق باشد میان حال و صفت، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: لازم. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: وجوب. (۱۰). معج: ندارد، آج، لب، فق، مب، مر: گردید. [...]

(۱۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۵۲. (۱۲). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۳). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: تعهد کارهای او می کند و تدبیر او، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها عبارت تصحیح شد. (۱۴). فق، مب، مر: بالاعمال.

صفحه : ۲۳۵ و از صادق- علیه السلام- روایت کردند که او را پرسیدند از اینکه مسأله، گفت: اول تقریر توحید است، و دوم توقیف «۱» و تعلیم است. اول گفت: من یکی ام، دوم گفت: بگو که من یکی ام، چنان که خود را وصف کردم «۲»، و عزیز و حکیم، غالب و محکم کار. إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ، دین بنزدیک خدای اسلام است. کسانی خوانند: «انَّ الدِّينَ» به فتح همزه [ان]

«۳» رَدَا عَلَى الْأَوَّلِ فِي قَوْلِهِ: شَهِدَ اللَّهُ. و باقی قراء خواندند: «ان» به کسر «۴» بر ابتدا. و «۵» اسلام تن بدادن و انقیاد کردن و در سلم آمدن باشد، چنان که اشتی و اصاف و اربع و اخصب و اجذب، اذا دخل فی [۴۰۸- ر]

الشَّيْءِ وَالصَّيْفِ وَالزَّبِيحِ وَالْخَصْبِ وَالْجَدْبِ. قتاده گفت فی قوله: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ، گفت «۶»: شهادة ان لا اله الا الله، و ایمان آوردن به آنچه رسول آورد از نزدیک خدا، و اینکه دین خداست که شرع لنفسه برای خود نهاد پیغامبران را بر آن فرستاد و اولیای خود را به آن فرمود و جز از آن نپذیرد از بندگان خود، و جزا ندهد بندگان را مگر بر آن. وَ مَا اخْتَلَفَ الدِّينَ أُوتُوا الْكِتَابَ، بعضی مفسران گفتند: کتاب توریت است و اینکه قول ربیع است. و محمد بن جعفر گفت: مراد انجیل است، و جبائی گفت: مراد «۷» جنس است، یعنی آنان که ایشان را کتابهای مقدم دادند از توریت و انجیل. ربیع گفت: چون موسی را وفات نزدیک آمد، هفتاد حبر را بخواند از احبار بنی اسرایل و توریت به ایشان سپرد، و یوشع بن نون را بر ایشان خلیفه کرد. چون از ایشان قرنی دو سه بگذشت «۸»، ایشان با یکدیگر خلاف کردند و خونها ریختند، و اینکه پس از

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: توفیق. (۲). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۴۷۹/۲) العزیز الحکیم. (۳). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴-۵). همه نسخه بدلها: ندارد. (۶). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: کی، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). همه نسخه بدلها: ندارد. (۸). کذا در اساس، دب، آج، لب، فق، مب، مر، معج، وز: بگذشتند.

صفحه : ۲۳۶

آن بود که علم توریت و بیان احکام توریت به ایشان آمد. بَغِيًّا بَيْنَهُمْ، ای ظلما و طلبا للملك و الریاسة، برای طلب ملک و ریاست. و «بغی» طلب باشد در لغت، و در عرف و شرع طلب چیزی کردن بنا حق. و «باغی» گویند آن [را]

«۱» که بر امام به در آید، و البغاء الطَّلب، و البغاء الزَّنا، قال الله تعالى: وَ لَا تُكْرِهُوا قِتْيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ «۲». محمد بن جعفر بن الزَّبير گفت: آیت در ترسایان نجران آمد که خلاف کردند در عیسی، و مراد به کتاب انجیل است. مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ،

پس از آن که علم انجیل به ایشان آمد و بیان کرده در [او]

«۳» و حَدَائِيتِ خدای تعالی و عبودیت عیسی - علیه السلام. بَغِيًّا بَيْنَهُمْ، یعنی به ظلم و بغی، و تعدی کردند اینکه که کردند. وَ مَنْ يَكْفُرُ بِآيَاتِ اللَّهِ، و هر که به آیه‌های «۴» خدا کافر شود و بینات و دلایل او، فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ، خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - زود شما راست، پس بر نیاید که اینها را با پیش خود برد «۵»، و شمارشان بر آرد، و حق برایشان بنشانند، و آنچه مستحق آنند از عقاب از ایشان بستانند، و جوهی که در «سریع الحساب» گفته‌اند در سوره البقره گفته شد. فلا معنی لإعادته. کلبی گفت: آیت در جهودان و ترسایان آمد چون مسلمانی رها کردند و اختیار جهودی و ترسایی کردند، خدای تعالی گفت: اهل کتاب - یعنی اینکه دو فرقه - خلاف نکردند در ملت یکدیگر الا بعد از آن که علم به ایشان آمد که دین حق، مسلمانی است، نظیره قوله تعالی: وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَةُ «۶». قوله: فَإِنْ حَاجُّوكَ، ای خاصموک، اگر با تو خصومت کنند یعنی جهودان و ترسایان. و خصومت ایشان آن بود که گفتند: ای محمد؟ اینکه جهودی و ترسایی نسب است ما را، و تو ما را به اینکه نسب می‌خوانی «۷» و دین ما اسلام است، خدای تعالی

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). سوره نور (۲۴) آیه ۳۳. (۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها: به آیات. (۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق، آرد، مب، مر: دارد. (۶). سوره بینه (۹۸) آیه ۴. (۷). دب: نسبت می‌خوانی، فق: نسبت خوانی، دیگر نسخه بدلها: نسب خوانی.

صفحه: ۲۳۷

اینکه آیت بفرستاد [و]

«۱» گفت: بگو ای محمد اگر شما به دعوی مسلمانی بی معنی «۲» قناعت کرده‌ای «۳» یا اختیار جهودی «۴» و ترسایی بر مسلمانی کرده‌ای، من اسلام آوردم [۴۰۸-پ]

و تن بدادم و انقیاد کردم «۵». فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ، و برای آن روی را اختصاص داد که شریفترین اعضاست و حواس پنج «۶» بر اوست، و چون روی خاضع و فرو نهاده شد کاری را دگر اعضا نتواند تا ابا کند «۷». وَ مَنْ اتَّبَعَنِي، و آنان که پسران منند هم اینکه کردند که من کردم از استسلام و انقیاد. و گفته‌اند: مراد به «وجه» نیت است و قصد، چنان که شاعر گفت: استغفر الله ذنبا لست محصیه رب العباد الیه الوجه و العمل و گفته‌اند: «وجه» جانب و جهت است، و آن نیز هم بر «۸» مجاز باشد چنان که گویند: خرجت لوجه كذا، ای لجانبه «۹»، و منه قوله: يُرِيدُونَ وَجْهَهُ «۱۰» ...، یعنی جانبه بمعنی رضاه، و كذا قوله: إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى «۱۱»، و اینکه به استقصاء در سوره البقره برفت. بعضی قراء خواندند «۱۲»: «و من اتبعنی» به اثبات «یا» بر اصل، و باقی قراء خواندند «۱۳»: [بلايا اکتفاء]

«۱۴» بالكسرة عنها، كما قال: فهو المهتد، قال الشاعر: كفاك كف ما تليق درهما جودا و اخرى تعط بالسيف الدما و از حق او آن است که تعطی گوید برای آن که در کلام جازمی نیست. وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ، اهل کتاب را بگو، وَ الْأُمِّيِّينَ، یعنی عرب را - و

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). وز: دعوی مسلمانی ای یعنی. (۳). فق، مب، مر: کرده. (۴). مر: یهودی. (۵). اساس که نو نویس است: دگر نمودم، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). آج، لب،

مب، مر: پنجگانه. (۷). اساس که نو نویس است: دگر اعضا ابا نتواند کرد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
 (۸). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: لجانب کذا. (۱۱-۱۰). سوره کهف (۱۸) آیه ۲۸، آج، لب، فق، مب، مر: يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ [...]..
 (۱۲). سوره لیل (۹۲) آیه ۲۰. (۱۳). همه نسخه بدلها: خوانند. (۱۴). در اساس کلمه محو شده است، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۲۳۸

عرب را پیش از رسول- علیه السلام- امی خواندند- برای آن که ایشان را کتاب نبود، بر اصل ولادت امهات مانده بودند، ایشان را نسبت «۱» با مادر کردند. اَسَلَمْتُمْ، لفظ استفهام است و معنی تقریر، اسلام آورده هستی! و اهل معانی گفتند: اینکه استفهام و تقریر در معرض امر است، چنان که یکی از ما گوید: [تو]
 «۲» فلان کار خواهی کردن و الا بگو تا دانم «۳»، و غرض او امر باشد و ملامت او بر ابطاء آن، چنان که حق تعالی گفت: فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ «۴»، یعنی انتهوا. فَإِنْ أَسَلَمُوا فَعَدِ اهْتِدُوا، و اگر اسلام آرند مهتدی و ره «۵» یافته‌اند. چون رسول- علیه السلام- اینکه آیت برایشان خواند، ایشان گفتند: اسلمنا، اسلام آوردیم. جهودان را گفت: در عیسی چه گویی! او را پیغامبر خدا و کلمه «۶» او شناسی! گفتند: نه. ترسایان را گفت: عیسی را بنده و آفریده و طاعت دارنده خدانشناسی! گفتند: معاذ الله که عیسی بنده باشد. رسول- علیه السلام- گفت: پس دروغ گفتی اینکه که گفتی: «اسلمنا»، که اسلام آن «۷» دارد که در اینکه که من گفتم خلاف نکند، خدای تعالی گفت: وَ إِنْ تَوَلَّوْا، اگر اینان قبول نکنند و اعراض کنند و از فرمان تو برگردند، فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ، بر توهم اینکه رسانیدن است، آن دگر از احوال «۸» و اعمال بندگان به «۹» من است که من «۱۰» بصیر و عالمم به ایشان و به عواقب کار ایشان و به مقادیر استحقاق اعمال ایشان از ثواب و عقاب خود جزا دهم و به حق ایشان رسم «۱۱».

[سوره آل عمران (۳): آیات ۲۱ تا ۲۷]

[اشاره]

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۱)
 أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتِ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۲) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (۲۳) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَ غَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۴) فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۵) قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَ تُزِيلُ مَنْ تَشَاءُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۶) تُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲۷)

[ترجمه]

آنان که کافر شوند «۱۲» به آیتهای

(۱). اساس که نو نویس است: نسبشان با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). معج، وز، مب: دانیم. (۴). سوره مائده (۵) آیه ۹۱. (۵). همه نسخه بدلها: راه. (۶). مر: کلیم. (۷). مب، مر معنی. (۸). مب و افعال. (۹). آج، لب، فق، مر: ندارد، مب: بر. (۱۰). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۱). معج و دیگر نسخه بدلها قوله تعالی. [.....]

(۱۲). معج: شدند، آج، لب، فق: می شوند.

صفحه : ۲۳۹

خدای و بکشند «۱» پیغمبران را بنا حق «۲» و کارزار کنند با «۳» آنان «۴» که فرمایند «۵» به عدل «۶» از مردمان مژده ده ایشان را به عذابی دردناک. [۴۰۹-ر]

ایشان آنانند که ضایع شد عملشان «۷» در دنیا و آخرت و نباشد ایشان را یاری «۸». نبینی «۹» آنان را که دادندشان بهره از کتاب «۱۰» می خوانند ایشان را با کتاب «۱۱» خدای تا حکم کند میان ایشان، پس برگردند گروهی از ایشان و ایشان برگردیده بودند. اینکه برای آن است که گفتند «۱۲»: به ما نرسد آتش مگر روزهای «۱۳» شمرده «۱۴» و بفریفت ایشان را در دینشان آنچه به دروغ می یافتند «۱۵». [پس]

«۱۶» چگونه باشد که جمعشان کنیم «۱۷» برای روزی که نیست شک در آن امر، و تمام بدهند «۱۸» هر کسی را از آنچه کرده باشند «۱۹» و برایشان ستم نکنند. بگو ای

(۱). آج، لب، فق: می کشند. (۲). آج، لب، فق: را بی شبهه استحقاق. (۳). اساس که نو نویس است. بکشند، آج، لب، فق: و می کشند، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۴). اساس که نو نویس است را، با توجه به معج، وز زاید می نماید. (۵). آج، لب، فق: می فرمایند. (۶). آج، لب، فق: براستی. (۷). آج، لب، فق: که باطل است کارهای ایشان. (۸). آج، لب: و نیست ایشان را هیچ یارانی. (۹). آج: امی نگرستی، فق: اگر ننگریستی. (۱۰). آج، لب، فق: توریت. (۱۱). آج، لب، فق: سوی نامه. (۱۲). آج، لب، فق هرگز. (۱۳). آج، لب، فق: چند روزی. [.....]

(۱۴). معج بچند. (۱۵). آج، لب، فق: می نمایند. (۱۶). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد. (۱۷). معج، وز: چون جمع کنند ایشان را، آج، لب، فق: چون گرد آریم ایشان را. (۱۸). معج، وز: تمام بدهد، آج، لب، فق: تمام داده شود. (۱۹). معج، وز: کرده باشد.

صفحه : ۲۴۰

خدای «۱» خداوند پادشاهی، بدهی پادشاهی به آن که خواهی و بستانی پادشاهی از آن که خواهی، و عزیز کنی آن را که خواهی و ذلیل کنی «۲» آن را که خواهی، به دست «۳» تو است نیک که تو بر هر «۴» چیزی توانایی. در آری «۵» شب «۶» در روز و در آری روز «۷» در شب و بیرون آری «۸» زنده از مرده «۹»، و بیرون آری «۱۰» مرده از زنده، و روزی دهی آن را که خواهی بی «۱۱» شمار. قوله تعالی: إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ، آنان که کافر شدند به آیات و علامات و حجج و بینات خدای تعالی، یعنی کتابها «۱۲» که خدا فرستاد و حجتها «۱۳» که در آن جا انگیخت و پیدا کرد. و گفته اند که: مراد به کتاب قرآن است، و مراد به اینکه کافران، جهودان «۱۴» و ترسایانند. و بیان کردم که: «کفر» جحود به دل باشد. وَيَقْتُلُونَ النَّبِيْنَ بِغَيْرِ حَقٍّ، و پیغامبران را کشند «۱۵» بنا حق، و اگر چه کشتن پیغامبران جز بنا حق نباشد. و بیان کردیم که: اینکه طریقتی است عرب را معروف در کلام ایشان، مثل قولهم: فلان لا یرجى خیره، و قل ما رایت مثله. و استقصاء کلام در اینکه آیت برفت در سوره

البقرة. وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ. حمزه خواند: «و یقاتلون»، و حسن بصری خواند: «و یقتلون» به تشدید علی تکثیر الفعل. مقاتل گفت: مراد ملوک بنی اسرائیل اند. ابن جریج و معقل بن ابی مسکین «۱۶» گفتند: اینکه جماعتی بودند که

(۱). آج، لب، فق: بار خدای. (۲). آج، لب، فق: خوار می گردانی. (۳). معج، وز نیکی، آج، لب، فق: بقدرت. (۴). معج، وز: همه. (۵). معج، وز: در آورد، آج، لب، فق: در می آوری. (۶). آج، لب را. (۷). معج، وز، فق را. (۸-۱۰). معج، وز: بیرون آورد، آج، لب، فق: بیرون می آوری. [.....]
(۹). آج، لب، فق چون حیوان از بیضه. (۱۱). معج: بغیر. (۱۲). آج، لب: کتابهایی. (۱۳). دب: حجت‌هایی. (۱۴). مر: یهودان.
(۱۵). مب، مر: کشتند. (۱۶). آج، لب، فق، مب، مر: مفضل بن ابی بکر.

صفحه: ۲۴۱

وحی به ایشان نیامد و لکن اتباع انبیا بودند، چون پیغامبران دعوت کردند آن کفار و ظلمه، ایشان را بکشتندی، اینان انکار کردند و امر معروف کردند، اینان بودند که مردمان را به عدل [۴۰۹-پ] فرمودندی، [اینکه]

«۱» کفار ایشان را نیز بکشتندی علی قراءه من قرا: وَ يَقْتُلُونَ. و آن کس که خواند: «و یقاتلون»، معنی آن بود که با ایشان کارزار «۲» کردند. ابو عبیده جراح روایت کند از رسول- علیه السلام- که از او پرسیدند که: ای الناس اشد عذابا یوم القیامه، روز قیامت که را عذاب سخت تر بود! گفت: «۳» [من قتل نبیا]

«، آن کس که او پیغامبری را بکشد. گفتند: پس از آن! گفت: آن کس که او کسی را بکشد که امر معروف و نهی منکر کند، آنگه اینکه آیت بر خواند وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ- الی قوله: وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرٍ. آنگه گفت: بنی اسرائیل چهل و سه پیغامبر را بکشتند در اول روز، پس از آن صد و دوازده مرد برخاستند از عباد بنی اسرائیل به امر معروف و نهی منکر بر آنان که ایشان را کشته بودند، ایشان را نیز در آخر روز بکشتند، و ایشان آنند که خدای تعالی وصف کرد ایشان را در اینکه آیت، و آیت در ایشان فرستاد. عبد الله مسعود روایت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت: بئس القوم قوم «۴» یقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس، بئس القوم قوم لا- یأمرون بالمعروف و لا ینهون عن المنکر، بئس القوم قوم یمشی المؤمن بینهم بالتقیه، بد قومی «۵» باشند قومی که کسی را که امر معروف کند و نهی منکر بکشند، و بد قومی باشند که امر معروف و نهی منکر نکنند، و بد قومی باشند که مؤمن در میان ایشان به تقیه زندگانی کند. فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ، بشارت ده ایشان را به عذاب «۶» سخت. و اصل «بشارت»

(۱). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آج، لب. کالزار. (۳). اساس که نو نویس است: الذین، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). آج، المؤمنون، دیگر نسخه بدلها: المؤمنین. (۵). اساس: قوم، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). معج، وز، دب، فق، مب: عذابی.

صفحه: ۲۴۲ در لغت «۱» چیزی «۲» باشد که اثر آن از سرور و حزن بر بشره پیدا شود، و لکن در عرف در سرور و خبر «۳» خیر مستعمل است، و در عذاب و محنت استعمالش مجاز بود. و «فا» برای آن آورد که کلام متضمن شرط و جز است، و تقدیره: من کان كذلك فبشرهم. أولئك الذین حبطت أعمالهم، ای بطلت، ایشان آنان باشند که عمل ایشان باطل بود. و حبط یحبط لغت است، و در شاذ ابو واقد و الجراح خواندند: به فتح «با»، و اصل کلمه من الحبط، و آن آن بود که شتر گیاهی بد

بخورد» (۴) شکمش بیاماهد» (۵) از آن و هلاک شود، پس بر مجاز در هلاک و بطلان عمل استعمال کردند، و منه قول النبی - علیه السلام: انّ ممّا ینبت الرّیبع ما یقتل حبطا او یلمّ. و معنی قوله تعالی: فی الدنیا و الآخرة، یعنی در دنیا کفر و نفاق ایشان ظاهر کند مردمان را تا ایشان را بر آن مدح نکنند، و در آخرت ایشان را بر آن ثواب ندهند، برای آن که نه بر وجه مأمور به کرده» (۶) باشند. و ما لهم من ناصه رین، و ایشان را در قیامت یاری و شفیع نبود» (۷). اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِینَ اُوتُوا نَصِیْبًا مِّنَ الْكِتَابِ، نبینی آنان را که ایشان را نصیبی دادند از کتاب یعنی جهودان» (۸). و کتاب «توریت» است، و برای آن گفت که: نَصِیْبًا مِّنَ الْكِتَابِ، که علم توریت بتمامی ندانستند. یُدْعَوْنَ اِلَى كِتَابِ اللّهِ، ایشان را با کتاب خدای می خوانند» (۹). در اینکه «کتاب» خلاف کردند. بعضی مفسران گفتند: قرآن است. جویری» (۱۰) گفت از ضحاک از عبد الله عباس که: خدای تعالی قرآن را به حاکم کرد از» (۱۱) میان رسول - علیه السلام - و از میان جهودان» (۱۲) [۴۱۰- ر] قرآن برایشان حکم کرد، از قرآن عدول [و اعراض] کردند. و قتاده هم اینکه گفت.

(۱). اساس کلمه به صورت «فقه» هم خوانده می شود. [.....]

(۲). دب: خبری. (۳). اساس که نو نویس است: دو چیز، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۴). مب و. (۵). آج: بیاماسد. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: می کرده. (۷). همه نسخه بدلها: نباشد. (۸). مر: کتاب یهودان. (۹). وز و. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: جیبر. (۱۱). دب: و در. (۱۲). مر: یهودان. (۱۳). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۲۴۳

سده گفت: رسول - علیه السلام - [جهودان را]

«۱» با اسلام خواند. نعمان بن اوفی گفت: یا «۲» محمّد؟ نحاكمك الی الاحبار، به حکومت بر احبار رویم. رسول - علیه السلام - گفت: بل نحاكم الی القرآن، به حکومت به قرآن رویم. ایشان می گفتند: به احبار رویم، و رسول - علیه السلام - می گفت: به قرآن رویم، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. عکرمه گفت از عبد الله عباس که: رسول - علیه السلام - در مدرسه جهودان رفت و ایشان را دعوت کرد به اسلام. عمرو بن الحارث گفت: تو بر کدام دینی ای محمّد! گفت: من بر دین ابراهیمم. گفت: ابراهیم جهود» (۳) بود. رسول - علیه السلام - گفت: در توریت بخلاف اینکه است، بیایی تا به حکومت بر توریت رویم، ابا کردند و سرباز زدند، خدا [ی تعالی]

«۴» اینکه آیت فرستاد. بر اینکه قول، «کتاب» توریت باشد. کلبی گفت از ابو صالح از عبد الله عباس که: زنی و مردی زنا کردند در عهد رسول - علیه السلام - از اهل خیبر، و در میان قوم خود شریف بودند، و در توریت حکم ایشان رجم بود، برخاستند و بنزدیک» (۵) رسول آمدند، امید آن را که بنزدیک او تخفیفی بود اینکه حکم [را]

«۶»، و پیرسیدند. رسول - علیه السلام - رجم فرمود ایشان را. نعمان بن اوفی و عمرو بن الحارث گفتند: جرت علینا، بر ما ظلم کردی برایشان رجم نیست. رسول - علیه السلام - گفت: دروغ گفتی، برایشان رجم است و در توریت هم چنین است، گفتند: نیست، توریت بیاوردند و بنهادند و گفتند: انصاف بدادی ای محمّد. رسول - علیه السلام - گفت: در میان شما توریت که [بهتر]

«۷» دانند! گفتند: مردی اعور هست» (۸) به فدک باشد، او را ابن صوریا گویند. کس فرستادند و او را به مدینه آوردند پیش رسول - علیه السلام. او را گفت: تو عالمترین جهودانی» (۹) به توریت!

(۱). اساس: کلمه زیر وصالی رفته، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها: ای. [.....]
(۳). مر: یهود. (۷-۶-۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵).
همه نسخه بدلها بجز مب: و بر. (۸). دب، آج، لب، مب که. (۹). مب: تو علم توریت بهتر دانی و عالمترین جهودانی، مر:
یهودانی.

صفحه : ۲۴۴ گفت: چنین گویند «۱». رسول- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله «۲»- توریت پیش «۳» خواست و او بنشست و توریت می خواند. چون به آیت رجم رسید، دست بر وی نهاد و بیوشید و بر نخواند. عبد الله [سلام]

«۴» برخاست و دست او از آن جا بر داشت و آن آیت بر خواند. رسول- عليه السلام- گفت: بدانستی «۵» که حکم آن است که من کردم، و توریت مطابق قول من است، و در توریت چنین بود که: مرد محصن و زن محصنه چون زنا کنند «۶» و بینه برایشان بایستد، ایشان را رجم باید کردن. و اگر زن آبستن بود رها کنند تا بار بنهد آنگه رجم کنند او را. رسول- عليه السلام- بفرمود تا آن هر دو «۷» جهود را رجم کردند. جهودان «۸» آن به حقدی «۹» کردند، و خدای تعالی در اینکه قصه اینکه آیت بفرستاد: أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ، یعنی عبد الله صوريا و نعمان بن اوفی و عمرو بن الحارث. يُدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ، یعنی توریت. لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ فِي الرِّجْمِ. ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيْقٌ مِنْهُمْ بَعْدَ عِلْمِهِمْ أَنَّهَا فِي التَّوْرِيَةِ، پس گروهی از آن بر گردیدند پس از آن که دانستند که «۱۰» آیت در توریت است. وَ هُمْ مُعْرِضُونَ، ای عادلون ناکبون. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ، یعنی اینکه [که]

«۱۱» کردند و گفتند و اینکه جرات «۱۲» که نمودند برای آن بود که ایشان گفتند- یعنی جهودان که: آتش به ما نرسد الا روزهای شمرد. بیشتر مفسران برآند [۴۱۰-پ]

که: چهل روز خواستند مثل ایام عبادت عجل «۱۳»، و حسن بصری گفت: هفت روز خواستند «۱۴». بعضی دگر گفتند: کنایت

(۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: بلی، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). مج، وز، دب، آج، لب: عليه السلام. (۳). اساس که نو نویس است آن مرد، با توجه به و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۴). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۵). بدانستی / بدانستید. (۶). اساس: کند، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). آج، لب، فق: آن مرد جهود، مر: آن مرد یهود. (۸). مر: یهودان. (۹). آج، لب، فق، مب: به حقد، مر: حقد. [.....]
(۱۰). آج، لب، فق، مب، مر آن. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). وز: جره. (۱۳). آج: عبادة العجل، لب، فق، مب، مر: عباد العجل. (۱۴). آج، لب، مب: خواستندی.

صفحه : ۲۴۵ است از روزگار اندک منقطع، برای آن که آنچه معدود بود «۱» برسد. وَ عَرَّهْمُ فِي دِينِهِمْ، «غرور» اطماع باشد در آنچه صحیح نبود، و غزه یغره غرورا، و الغرور الشیطان، و الغرّ الذی لم یجرب الامور و الغرارة الغفلة، و الغرارة لأنها تغرّ بما فیها، و الغرر الخطر و غرّ الطّایر فرخه اذا زقه غزاً، و الغر غرة تدوير الماء فی الحلق، و ایشان را بفریفت و مغرور بکرد در دینشان آن فریه و دروغ که گفتند. و الافتراء الكذب، و اصله القطع، يقال: فری یفری اذا قطع الأدیم علی «۲» وجه الصّلاح، [و افراه]

«۳» اذا قطعه علی وجه الفساد، و انه لیفری الفری ای یأتی بالعجب «۴» الدّاهیه «۵». و خلاف کردند در آن دروغ که ایشان را مغرور بکرد. بعضی گفتند: اینکه بود که در اینکه آیت خدای تعالی حکایت کرد از ایشان که: لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ. بعضی «۶» دگر گفتند قولهم «۷»: نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءُهُ «۸» ...، آن که «۹» گفتند: ما پسران خدا و دوستان اویم «۱۰».

فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ، «کیف» سؤال باشد از حال و محلّ او رفع است برای آن که خیر مبتدای است محذوف «۱۱»، ای حالهم شدیدۀ عجیبۀ فی الشّدۀ و السوء بحيث یسئل عنها، و «۱۲» إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ، چگونه باشد حال ایشان چون ما ایشان را جمع کنیم «۱۳» برای روزی که در آن شکی نیست.

(۱). مج و دیگر نسخه بدلها زود. (۲). اساس: فی، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). اساس کلمه زیر وصالی رفته است، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: ان یأتی العجب. (۵). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، معاجم لغت اینکه ضبط را تأیید نمی کنند (!). (۶). همه نسخه بدلها: و بعضی. (۷). آج، لب، فق، مر: قوله، مب: قوله تعالی. (۸). سوره مائده (۵) آیه ۱۸. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آنکه. [.....].

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز دب: پسران خداییم و دوستان خداییم. (۱۱). دب: خبر مبتدای محذوف است. (۱۲). مج، وز، دب: ندارد. (۱۳). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: چون جمعشان کنند، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۴۶

فَرَأَى كَفْت: «لام» به معنی «فی» است، ای فی یوم برای آن که حروف «ا» صفات بعضی قایم باشد مقام بعضی، و اینکه قول «۲» ضعیف است. و درست آن است که: «لام» بر جای «ا» خود است، و معنی آن است که: لجزاء یوم و لعقاب یوم، چنان که یکی از ما گوید کسی را: اعدد تک «۴» لیوم الهیاج «۵»، [ای لقتال یوم الهیاج]

«۶». وَ وُفِّيتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ، و تمام بدهند جزا هر نفسی را آنچه کرده باشد «۷»، یعنی جزای آنچه کرده باشد هر نفسی را، اگر مؤمن بود و اگر کافر، و اگر برّ بود و اگر فاجر، آنچه مستحقّ باشد آن را از جزا، اگر خیر بود و اگر شرّ. وَ هُمْ لَا يُظَلَّمُونَ، و بر ایشان ظلم نکنند و حقّشان «۸» باز نگیرند از ثوابشان «۹» و زیادت آنچه مستحقّ باشند نکنند با ایشان از عقاب.

عبد الله عباس گفت: اوّل رایت که بر دارند آن روز [رایت]

«۱۰» جهودان «۱۱» باشد، و خدای تعالی ایشان را بر سر جمع رسوا بکند، و آنکه بفرماید تا ایشان را به دوزخ برند. قُلِ اللَّهُمَّ مَا لِكَ الْمَلِكِ، ابو هریره روایت کند از رسول - علیه السلام - که او گفت: چون خدای تعالی خواست که «فاتحه الكتاب» و «آیه الكرسي» و «شهد الله» و قُلِ اللَّهُمَّ مَا لِكَ الْمَلِكِ به زمین فرستد، و ایشان [را]

«۱۲» از عرش مجید آویخته بودند گفتند: [بار]

«۱۳» خدایا؟ ما را به زمین خواهی فرستادن به سرای زلّت و معاصی، و ما از عرش پاکیزه «۱۴» آویخته ایم!

(۱). اساس که نو نویس است: حرف، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). مج، وز: قولی. (۳). اساس: بجای، با توجّه به مج، وز تصحیح شد. (۴). اساس که نو نویس است: اعددت، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). اساس، مب، مر: المیهاج، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). اساس: کلمات زیر وصالی رفته و نا خواناست، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). دب: باشند. (۸). مج، وز، دب، آج، لب، فق: حقّ ایشان، مب، مر: حقّ ایشان را. (۹). اساس: ثواب، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰ - ۱۲ - ۱۳). اساس: ندارد، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....].

(۱۱). مر: یهودان. (۱۴). اساس: مجید، با توجّه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

خدای تعالی گفت: هیچ بنده «۱» نباشد که شما «۲» را بخواند در عقب هر نمازی «۳» فریضه، و آله او را در حظیره قدس جای دهم بر آن «۴» [۴۱۱-ر]

وجه که باشد، و به چشم رحمت «۵» بدو نگریم «۶» هر روز [ی]

«۷» هفتاد بار هر روز هفتاد حاجتش بروا کنم «۸» کمینه آن مغفرت و آمرزش، و او را با پناه گیرم از هر دشمنی، و نصرت دهم او را بر آن دشمن، و او را از بهشت هیچ منع نباشد الا مرگ. معاذ جبل گفت: روزی از روزهای آدینه خواستم تا «۹» به نماز آدینه آیم به مسجد رسول- علیه السلام. مردی جهود «۱۰» را بر من قدری گندم بود، و او بر راه من نشسته بود تا مرا مطالبت کند. یک دو بار بیرون «۱۱» آمدم و هر بار به احتراز از او باز گردیدم تا نماز آدینه از من فوت شد با رسول- علیه السلام. چون رسول- صلی الله علیه و آله «۱۲»- مرا دید گفت: یا معاذ؟ چرا به نماز آدینه «۱۳» نیامدی! گفتم: یا رسول الله؟ سبب اینکه «۱۴» بود. رسول- علیه السلام- گفت: یا معاذ؟ خواهی که تو را چیزی بیاموزم که اگر چندان که در زمین گنجد تو را وام باشد «۱۵»، خدای- عز و جل- از تو قضا کند! گفتم: آری یا رسول الله. گفت: قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ [«۱۶» بر خوان الی قوله: بِغَيْرِ حِسَابٍ، آنکه بگو: «۱۷» «۱۸» «۱۹» «۲۰» «۲۱» «۲۲» یا «رحمن الدنیا و الاخره و رحیمهما تعطی ما» تشاء منها» و تمنع ما تشاء منها» فاقض عنی دینی. من اینکه یاد گرفتم و می خواندم. قتاده گفت: سبب نزول آیت آن بود که رسول- علیه السلام- از خدای خواست

(۱). دب، آج، لب، فق، بنده ای. (۲). مب: آن. (۳). دب: نماز. (۴). مع، وز، دب: برای. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: مرحمت. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: بر او نگاه کنم. (۷). اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). دب، آج، فق، مب، مر: روا کنم. (۹). اساس به صورت: «کی / که» هم خوانده می شود. (۱۰). مر: یهود. (۱۱). آج، لب، فق: برون. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: علیه السلام. [.....]

(۱۳). اساس که نو نویس است: به مسجد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۴). آج، لب، فق، مب: آن. (۱۵). مب به برکت آن. (۱۶). اساس: ندارد، با توجه به ضبط قرآن مجید و همه نسخه بدلها افزوده شد. (۱۷). کذا: در اساس، مع و دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۱۸). دب: الرَّحْمَن، رحمن. (۱۹). آج، لب، فق، مب، مر: رحیم. (۲۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: من. ۲۱، ۲۲. کذا در اساس، مع، وز، تب، آج، لب، مر: منهما.

صفحه : ۲۴۸

تا ملک روم و پارس «۱» به امت او دهد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد «۲». عبد الله عباس و انس مالک گفتند: چون رسول- علیه السلام- فتح مکه بکرد، امت را وعده داد ملک روم و پارس «۳» منافقان و جهودان «۴» گفتند: محمد را مکه و مدینه بس نیست تا تمنای ملک پارس و روم می کند! خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد. عبد الله بن عمرو بن عوف روایت کرد عن ابیه عن جدّه که، رسول- صلی الله علیه و آله «۵»- عام الاحزاب به اشارت سلمان بفرمود تا گرد مدینه خندق کردند، و هر چهل گز از آن به ده مرد صحابی داد. سلمان- رحمه الله علیه «۶»- بنزدیک مهاجر آمدی و گاه به بر «۷» انصار شدی و گاه بر اوس و گاه بر خزرج، و ایشان را نشاط می دادی و تحریض می کردی. مهاجر گفتند: سلمان از ماست، و انصار گفتند: سلمان از ماست، و اوس و خزرج همچنین، تا از میان ایشان خصومتی عظیم پدید آمد «۸»، و آنچه به دست داشتند بینداختند و سلاح بر گرفتند. خبر به «۹» رسول آمد، رسول- علیه السلام- برخاست و بیامد و گفت: شما را چه بوده است! گفتند: یا رسول الله؟ اختلفنا فی سلمان، ما را در سلمان خلاف افتاد «۱۰». ما می گوئیم: از ماست، و ایشان می گویند: از ماست. رسول- علیه السلام-

گفت: اینکه چه دعوی است که در سلمان می‌کنی «۱۱»! سلمان نه از شماست «۱۲» نه از ایشان «۱۳»، سلمان از ماست، اهل البیت «۱۴».

(۱). مب: و ملک فارس. (۲). دب، آج، لب، فق، مب و. (۳). همه نسخه بدلها بجز فق: ملک پارس و روم. (۴). مر: یهودان.
(۵). اساس که در اینکه مورد نو نویس است و متن مخدوش، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها آورده شد. [.....]
(۶). مب: علیه الرحمه. (۷). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: گاهی نزد، مب، مر: گاه بنزدیک، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). آج، لب، مب، مر: بر آمد. (۹). آج، لب، فق، مب: بر. (۱۰). همه نسخه بدلها: در سلمان خلاف افتاد ما را، که بر متن مرّحیح می‌نماید. (۱۱). مب، مر: می‌کنید. (۱۲). دب، مب، مر و. (۱۳). آج، لب، فق سلمان منّا. (۱۴). مب، مر: نه از ایشان، سلمان منّا اهل البیت سلمان از ماست.

صفحه : ۲۴۹

ای عجب اینکه حال با حال تو نیک می «۱» ماند، چون فردای قیامت در عرصات آیی با بار گناه، آدم که تو را بیند روی بگرداند، نوح که تو را بیند اعراض کند، ابراهیم که تو را بیند تبرّا کند، رسول که تو را بیند سر در پیش افکند. چون نظر رحمت «۲» در آید و توقیع سعادت به نام آن بنده بر آید، آدم گوید «۳»: «فرزند من است، نوح گوید «۴»: «بر شریعت [۴۱۱-پ] من است، ابراهیم گوید «۵»: «بر ملت من است، مصطفی گوید «۶»: «از امت من است، حق تعالی گوید: اینکه چه دعاوی مختلف است، بنده بنده من است. عمرو بن عوف گوید: من و سلمان و حذیفه بن الیمان و نعمان بن مقرّن المزنی با شش انصاری در چهل گز «۷» بودیم و به کار خود مشغول بودیم. سنگی پدید آمد بزرگ و سخت که آهن ما «۸» بر آن کار نکرد. ما سلمان را گفتیم: یا سلمان؟ رسول را از اینکه سنگ خیر ده تا چه فرماید، آهن بر او کار نمی‌کند، رها کنیم یا «۹» از خط در گذریم! که معدل «۱۰» نزدیک است که ما روا نداریم که از خطی که رسول کشیده باشد تعدی کنیم. ای عجب صحابه رسول از خط کشیده رسول تعدی نکردند، چه دلیر مردی تو بر خدای و پیغامبر «۱۱» که از خط [و حدّ] «۱۲» ایشان پای بیرون نهاده‌ای. سلمان بیامد و رسول را خبر داد «۱۳». رسول [علیه السلام] «۱۴» برخاست «۱۵» و به کنار خندق آمد و در آن سنگ نگرید. آنگه کلنگ از دست سلمان بستد و خود به خندق

(۱). همه نسخه بدلها: ندارد. (۲). مب: به نظر سعادت و رحمت. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: می‌گوید. (۴-۵). همه نسخه بدلها: می‌گوید. (۶). وز، دب، آج، لب، فق، مر: می‌گوید. [.....]
(۷). وز: در چهل کرد، آج، لب، فق، مب: در عمارت چهل گز، مر: در عمارت خندق. (۸). مج: آهن، چاپ شعرانی (۲/۴۸۸): آهنها. (۹). مج، وز، آج، لب، فق، مر: تا. (۱۰). چاپ شعرانی (۲/۴۸۸) ح ش ۱: یعنی جای عدول کردن و پیچاندن خندق. (۱۱). اساس که نو نویس است: رسول، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳). وز: بداد. (۱۴). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۵). دب، لب، مب، مر: برخاست.

صفحه : ۲۵۰

فرو شد و یک زخم برد، آن سنگ بشکافت و ثلثی از او شکسته شد، و نوری از آن جا بتافت که جمله مدینه نور بگرفت، پنداشتی چراغی است در خانه‌ای تاریک [و]

«۱» رسول- علیه السلام- تکبیر کرد تکبیر «۲» فتح. و مسلمانان تکبیر کردند. آنکه ضربه‌ای «۳» دیگر بزد و ثلثی دیگر از سنگ بشکست، نوری عظیم پیدا شد که جمله مدینه «۴» بگرفت و رسول- علیه السلام- تکبیر کرد «۵». و به زدن سیم «۶» جمله سنگ برداشت و نور پیدا شد، رسول- علیه السلام- تکبیر «۷» کرد و سلمان دست رسول گرفت «۸» و رسول- صلی الله علیه و آله- بر بالا بر آمد. سلمان گفت: یا رسول الله؟ امروز [ما]

«۹» عجایی دیدیم که مانند آن ندیدیم هرگز. رسول- علیه السلام- گفت: بلی، چون ضربت اول بزدم و آن نور پیدا شد، در میان «۱۰» آن نور کوشکهای حیره و مداین کسری به من نمودند. کأنها ایات الکلاب، پنداشتی خانه‌های سگان است. و جبریل مرا خبر داد که: ائت من بر آن ظفر یابند. آنکه ضربت دوم «۱۱» بزدم و نور «۱۲» پیدا شد. در آن جا کوشکهای قیصر از زمین روم مرا پیدا شد، پنداشتی خانه‌های سگان است، و جبریل مرا خبر داد که ائت من بر آن ظفر یابند. آنکه ضربت سیوم «۱۳» بزدم و نور «۱۴» پیدا شد. در آن جا کوشکهای صنعاء یمن «۱۵» به من نمودند، کأنها ایات الکلاب، و جبریل مرا خبر داد که ائت من بر آن ظفر «۱۶» یابند «۱۷». مسلمانان شادمانه «۱۸» شدند به اینکه بشارت و وعده ظفر و گفتند: الحمد لله موعده

(۹-۱). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). مب: بتکبیر. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: ضربتی. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر نور. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: تکبیر فتح بکرد، وز، دب، آج و مسلمانان تکبیر کردند. [.....]

(۶). وز، دب، آج: سهام. (۷). وز، دب فتح. (۸). دب: بگرفت. (۱۰). وز، دب، آج، لب، فق: میانه. (۱۱). مج: دوام، آج، لب: دویم. (۱۲). وز: و آن نور، دب: و آن نور دیدی که، آج، فق، مب: و آن نور که دیدی، مر، لب: و آن نوری که دیدی. (۱۳). مج، وز، آج، لب، سهام، فق، مب، مر: سیم. (۱۴). مب: و آن نور که دیدی، مر: نوری. (۱۵). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۶). مج: ظاهر، وز، دب: ظاهر، آج، لب، فق: ظافر. (۱۷). مج، وز، دب، بباشند، آج، لب، فق: باشند. (۱۸). مب، مر، لب: شادمان، دب: شاد.

صفحه: ۲۵۱

صدق وعدنا النصر بعد الحصر، سپاس خدای را که ما را پس از حصر وعده نصر داد «۱». منافقان گفتند: عجب نیست کار شما؟ از خوف خندق «۲» می کنی و از شهر بیرون نمی توانی شدن، و اینکه چنین تمنا [ها]

«۳» ی باطل می کنی، خدای تعالی اینکه «۴» آیت فرستاد که «۵»: وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا «۶»، و اینکه آیت فرستاد برای حسم ماده تعجب ایشان. قوله: اللَّهُمَّ نحویان خلاف کردند در اینکه «میم» که در آخر اینکه کلمت است. بصریان گفتند: معنی «اللهم»، یا الله است چون حرف ندا از اول [اینکه]

«۷» کلمه بیفگند «۸» دو حرف در آخر او آورد «۹»، و آن [۴۱۲- ر]

«میم» مشدد است، و کوفیان گفتند: تقدیر اینکه است که: یا الله ام «۱۰»، ای یا الله «۱۱» انا بخیر، ای اقصدا به. و گفتند: دلیل بر آن که چنین است، آن است که عرب جمع می کند میان حرف ندا و «میم» مشدد، و اگر بدل او بودی جمع نکردندی بین البدل و المبدل، قال الشاعر «۱۲»: أُنَى إِذَا مَا حَدَثَ الْمَيَّا أَقُولُ يَا اللَّهُمَّ يَا اللَّهُمَّ يَا اللَّهُمَّ و انشد الفراء: و ما عليك ان تقولي كلما سبحت «۱۳» او صليت «۱۴» يا اللهم ردد علينا شيخنا مسلما و مذهب بصريان در اینکه باب درست تر است. ابو رجاء العطاردي گفت: اینکه «میم» که در آخر «اللهم» است، جامع است هفتاد نام را که اولش «میم» است، چون: ملك و مالك و محيي و

ممیت و منعم و محسن و مفضل، پس چنان است که آن کس که خدای را با اینکه نام «۱۵» بخواند، به

(۱). دب: دادی. (۲). مر: خندقی. [.....]

(۷-۳). اساس: ندارد، با توجه به میج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵-۴). همه نسخه بدلها: ندارد. (۶). سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۲. (۸). دب: بیفکنند، مب، مر: بیفکنند. (۹). میج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: در آخر او عوض آورد، دب: حرف در آخر آورد. (۱۰). میج، وز، آج، لب، فق، مر: که الله ام. (۱۱). میج، آج، لب، بالله. (۱۲). همه نسخه بدلها: و شاعر گفت. (۱۳). میج: صبحت، آج، لب، فق، مب، مر: اصبحت. (۱۴). لسان العرب (۱۳/۴۷۰): صلیت او سبحت. (۱۵). میج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد.

صفحه: ۲۵۲ هفتاد نام بخوانده «۱». بدان که ما «۲» را ملک خوانند و مالک خوانند، اما مالک الملک جز خدای را نخوانند «۳»،

[حدیث]

«۴» اعشی [که]

«۵» رسول را مدح کرد و گفت: یا مالک الملک و دیان العرب رسول- علیه السلام- او را نهی کرد و گفت: مه فان الله مالک الملک «۶» برفت. و در خبر است «۷» که رسول- علیه السلام- شنید از کسی که کسی را آواز می داد، می گفت: یا شهنشا «۸»؟ رسول- علیه السلام- نهی کرد و گفت: مه لا- تقل فان الله مالک الملوک، پادشاه پادشاهان خداست. و در خبر هست «۹» که خدای تعالی در بعضی کتب انزله کرد: «۱۰» «۱۱» انا ملک الملوک «و مالک الملوک» «قلوب الملوک و نواصیهم بیدی فان العباد اطاعونی جعلتهم علیهم رحمه و ان العباد عصونی جعلتهم علیهم عقوبه فلا- تشتغلوا بسب الملوک و لکن توبوا الی اعطفهم علیکم، گفت: من پادشاه پادشاهانم و مالک پادشاهانم، دلهای پادشاهان و مویهای پیشانی «۱۲» ایشان به دست من است، اگر بندگان من طاعت من دارند پادشاهان را بر ایشان رحمت «۱۳» کنم، و اگر بندگان من در من «۱۴» عاصی شوند، پادشاهان را بر ایشان عقوبت کنم. شما دل در پادشاهان مبندید «۱۵»، و لکن به کسی میل کنید «۱۶» از ایشان که بر شما مهربانتر بود. و نصب او برای آن است که منادای مضاف است. تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ، بگو «۱۷» ای خداوند خداوندان؟ ملک به آن کس «۱۸» دهی که تو

(۱). دب، آج: خوانده باشد. (۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: مردم، با توجه به میج و دیگر نسخه بدلها تصحیح

شد. (۳). آج، لب، فق، مب، مر و. [.....]

۴، ۵- اساس: ندارد، با توجه به میج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). اساس در حاشیه و اینکه باستقصاء، چاپ شعرانی (۲/۴۸۹) از پیش. (۷). وز، آج، لب، فق، مب، مر: هست. (۸). میج، وز: شاهنشا. (۹). دب: است. (۱۰). دب، مب: مالک. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: الملک. (۱۲). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: و نواحی، با توجه به میج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳). همه نسخه بدلها: رحیم، که بر متن مرجح می نماید. (۱۴). دب: و اگر بر من، دیگر نسخه بدلها: و اگر در من. (۱۵). دب، آج، لب، فق: مبندی / مبندید. (۱۶). دب، آج، لب، فق: کنی / کنید. (۱۷). میج، وز که. (۱۸). دب: با کسی، دیگر نسخه بدلها: به آن کسی. [.....]

صفحه: ۲۵۳

خواهی، و از آن بستانی که «۱» خواهی. مجاهد و سعید جبیر گفتند: مراد به اینکه «ملک»، ملک نبوت است، یعنی پیغامبری آن

را دهی که خواهی، و آن را که خواهی از ملک پیغامبری به مرگ معزول کنی. کلبی گفت: توتی الملک من تشاء، یعنی محمّد و اصحابش، و تنزع الملک مّمّن تشاء، یعنی روم و عجم و سایر امم. سدّی گفت: توتی الملک من تشاء من الانبیاء، و تنزع الملک مّمّن تشاء من الجابره، از جباران بستانی به بندگان مطیع دهی. بعضی دیگر گفتند: [توتی الملک من تشاء و تنزع الملک مّمّن تشاء]

«۲»، از ابلیس و لشکرش بستانی، و به آدم و فرزندانش دهی. بعضی دیگر گفتند: از طالوت بستانی و به داود دهی، بیانه قوله: وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ «۳». بعضی دگر گفتند: از داود بستانی و به سلیمان دهی. [بعضی دگر گفتند «۴»- اگر چه حشو است: از سلیمان بستانی «۵» به صخر دهی، و «صخر»، نام آن دیو بود که انگشتی سلیمان بستد و بر جای او بنشست، و آن ترهاتی که قصاص آوردند- که بعضی در جای خود بیاید و بطلانش گفته شود- گفته شود- ان شاء الله]

«۶». محمّد و راق گفت: توتی الملک من تشاء، یعنی ملک نفس و قهر هو و غلبه او، چنان که سلیمان را داد، که در خبر آمده است که در مطبخ او هر روز چهل هزار گاو خرج [۴۱۲- پ] شدی بیرون گوسفند «۷» و دگر حیوانات «۸»، او از کسب دست خود به دو نان جوین «۹» قناعت کردی، و جامه بر هم پیراستی و سر افکنده رفتی به. خشوع و خضوع، و در مسجد شدی بنگریدی تا کجا درویشی نشسته است، به پهلوی او بنشستی و گفتی: مسکین جالس مسکینا، درویشی است با درویشی نشسته.

(۱). آج، لب، فق، مب، مر تو. (۶-۲). اساس: ندارد، با توجه به قرآن مجید و ضبط مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۵۱. (۴-۵). دب و. (۷). وز، آج: گوسپند. (۸). آج، لب، فق، مب، مر و. (۹). آج، لب، فق، مب: جوی، مر: جو.

صفحه: ۲۵۴ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ، و ملک از آن که خواهی بستانی تا مقهور هوای نفس شود، و هوا بر او غالب شود، [هوا پرست شود]

«۱»، چنان که گفت: أَمْ قَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ «۲»، پادشاه آن است که بر «۳» خود پادشاه است: ملک نفسی فذاک ملک ما مثله للانام «۴» ملک فصرت حرّاً بملک نفسی فما لخلق علیّ ملک [و الاخر]

«۵». من ملک النفس فحرّ ما هو و العبد من یملکه هواه بعضی دیگر گفتند: «ملک» عافیت «۶» است، قال الله تعالی: و جعلکم ملوکا «۷»...، قیل: اراد اصحاء، و در مثل هست که: تن درستی پادشاهی است. و رسول- علیه السلام- گفت: «۸» «۹» من اصبح امنا فی سربه معافی «فی بدنه» عنده قوت یومه فکانما حیزت له الدنیا بحذافیرها، گفت «۱۰»: هر که در روز آید ایمن در راهش تن درست و قوت روز دارد پندار «۱۱» که ملک دنیا جمله او راست. و گفته اند: ملک قناعت است. رسول- علیه السلام- گفت: «۱۲» «۱۳» «۱۴» ملوک الجنّه من امتی القانع یوما بیوم فمن اوتی ذلک فلم یقبله بقبوله «و لم یصبر علیه تشکرا» قصر عمله «و قلّ عقله، گفت: پادشاهان بهشت قانعان به قوت باشند، روز به روز هر «۱۵» کس را که اینک بدهند و قبول نکند به شکل، و صبر نکند بر آن عملش قاصر باشد و عقلش اندک «۱۶».

(۱). اساس، وز: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۳. (۳). فق نفس و تن، مب، مر سر نفس و تن. (۴). اساس که در اینکه مورد نو نویس است، الامام، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). اساس که نو نویس است: عامه، با توجه به

مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). سوره مائده (۵) آیه ۲۰. [.....]

(۸). مج: معافیا. (۹). آج، لب، فق، مب، مر و. (۱۰). همه نسخه بدلها: ندارد. (۱۱). کذا: در اساس و مج، دیگر نسخه بدلها: پندارد. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۱۳). اساس: بشکر، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۴). لب: علمه. (۱۵). اساس که در اینکه مورد نو نویس است آن، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۱۶). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: عقلش کم بود، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۵۵ عبد الله مبارک گفت: در نزدیک «۱» سفیان ثوری شدم به مکه، بیمار بود و داروی «۲» خورده بود، و اندوهی می بود او را. گفتم: چه بوده است تو را! گفت: بیمارم و داروی «۳» خورده ام. گفتم: پیازی هست! بفرمود تا بیاوردند، بشکستم و گفتم: بیوی، باز گیر آن بیوی «۴» باز گرفت «۵»، عطسه چندش فراز آمد و گفت: الحمد لله رب العالمین «۶»، و ساکن شد «۷» مرا گفت: یا بن المبارک فقیه و طیب. گفتم: دستور باشی «۸» که مسأله چند بیرسم! گفت: بیرس. گفتم: اخبرنی ما الناس، مرا بگوی تا مردم کیست! گفت: فقیهان. گفتم: پادشاهان کیستند! گفت: زاهدان. گفتم: اشراف کیستند! گفت: پرهیزگاران. گفت: غوغا کیستند! گفت: آنان که گردند و احادیث «۹» نویسند برای آن تا مال مردمان «۱۰» خورند. گفتم: سفلگان که اند! گفت: ظالمانند، آنکه وداعش کردم. مرا گفت: یابن المبارک؟ اینکه خبر و مانند اینکه نگاه دار که امروز ارزان است پیش از آن که گران شود به بها نیابند. بعضی دگر گفتند: مراد «ملک» بر ابلیس است و قهر او، چنان که خدای تعالی از او حکایت کرد که او مردانی را که پای در طاعت او نهند «۱۱» استثنا کرد و از حزب خود بیرون آورد، آن جا که گفت: إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ «۱۲»، و رسول - علیه السلام - گفت: «۱۳» إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنْ «ابن آدم مجری الدم، شیطان [۴۱۳- ر] از بنی آدم چنان رود که خون، یعنی وسواس او چنان به رگهای او بشود که خون رود.

(۱). اساس که نو نویس است: بنزدیک، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). وز، دب. دارو، مب، مر: دارویی. (۳). مج، وز، دب: دارو، مب، مر: دارویی. (۴). وز: گفتم بیوی، او ببوید و. (۵). مج: آن بیوی باز. [.....]

(۶). سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۲. (۷). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: چون خلاص شد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). کذا: در اساس، مج، وز، آج، لب، فق، دب: دستوری دهی، مب: دستور باشد، مر: دستوری باشد. (۹). اساس شنوند، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۱۰). اساس که نو نویس است: مردم، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). مج، فق، مب، مر: نهند. (۱۲). سوره حجر (۱۵) آیه ۴۰. (۱۳). وز: عن. صفحه : ۲۵۶

بعضی دگر «۱» گفتند: تُوتِي الْمُلْكَ «۲»، ملک معرفت است، چنان که سحره «۳» فرعون را داد. وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ، چنان که با بلعام باعورا کرد، و اینکه بر تأویل توفیق و خذلان «۴» باشد. بعضی دیگر «۵» گفتند: قِيَامَ اللَّيْلِ است، شب برخاستن «۶» و در شب کار معاد ساختن، من خاف ادلج و من ادلج بلغ المنزل، هر که ترسد شبگیر کند و هر که شبگیر کند به منزل رسد. شبلی گفت: هو الاستغناء «۷» بالله عن سواه «۸»، آن است که به خدا مستغنی باشی «۹» از جز خدا. واسطی گفت: چون ابناء [دنیا و ملوک]

«۱۰» به ملک فخر آوردند «۱۱»، حق تعالی باز نمود که: ملک عاریت «۱۲» است بر کس «۱۳» بنماند، هر روز جای دیگر باشد. حسن بصری چون حدیث دنیا رفتی، به اینکه بیت تمثیل کردی: اليوم عندك دلها و حدیثها و غذا لغیرك كَفَّها و المعصم بهلول مجنون من «۱۴» عقلاء المجانین بود «۱۵»، در عرفات هودج هارون الرشید «۱۶» دید که «۱۷» می آوردند و مردم را می زدند

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: و بعضی دیگر، معج: و بعضی دیگر. (۲). اساس من تشاء، با توجه به ضبط معج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۳). وز: شجره. (۴). دب کرده. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: دیگر. (۶). معج: دشب خاستن/ در شب خاستن، دب، لب، مب، مر: شب خواستن، دیگر نسخه بدلها: شب خاستن. [.....]

(۷). معج: الاستعلاء. (۸). اساس که نو نویس است: عن الناس، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). اساس که نو نویس است: باشد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). در اساس کلمه زیر وصالی رفته است، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). اساس: آورند، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). دب: بر عاریت. (۱۳). دب: به کسی، لب، مر: بر کسی. (۱۴). اساس: از، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۵). مب و. (۱۶). فق را. (۱۷). معج: ندارد. (۱۸). دب، آج، لب، فق: ندارد.

صفحه : ۲۵۷

پادشاه مغرور؟ بشنو اینکه حدیث. هارون «۱» سر از هودج بیرون کرد و بهلول را بدید، گفت: بیار تا چه داری «۲»، گفت: حدّثنی فلان عن فلان عن ابن مسعود أنّه قال: «۳» رایت رسول الله - صلی الله علیه و آله - ها هنا «علی حمار و لم یکن ضرب و لا طرد». گفت: رسول خدای را دیدم در اینکه جای «۴» بر خری «۵» نشسته [و]

«۶» ضرب و طردی «۷» نبود [کس را]

«۸» نمی‌زدند و نمی‌رانند. او را پیش خواند و گفت: یا بهلول؟ عظنی، مرا پند «۹» ده. گفت: «۱۰» «۱۱» انّ الذی «فی یدک کان فی ید غیرک ثمّ انتقل الیک و عن قریب ینتقل [عنک]» «الی غیرک، گفت: اینکه ملک «۱۲» که [تو]

«۱۳» می‌بینی که «۱۴» در دست تو است در دست دیگری بود، از او به تو انتقال کرد «۱۵»، و عن قریب «۱۶» از تو به دیگری انتقال کند «۱۷». «۱۷». ابن العمید در آخر عمر به اینکه بیتها مولع بود: دخل الدنیا اناس قبلنا [رحلوا عنها]

«۱۸» و خلّوها لنا و دخلناها کما قد دخلوا و نخلّیها لقوم بعدنا بعضی دیگر گفتند مراد ملک امامت است، چنان که گفت:

(۱). مب: هارون الرشید. (۲). اساس، دب، چه می‌گویی، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۳). معج، وز: هاهنا. (۴). اساس که نو نویس است: جایگه، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). اساس که نو نویس است: دراز گوش، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶-۸). اساس: ندارد، از معج افزوده شد. (۷). اساس که نو نویس است با او، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۹). اساس، دب: پندی، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). فق، مب، مر: ان الدنیا، لب: ان الدینی. (۱۱). اساس، دب: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: ملکی. (۱۳-۱۸). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۴). اساس: و، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۵). آج، لب، فق، مب، مر: انتقال یافت، معج، دب: انتقال افتاد. (۱۶). اساس که نو نویس است: و باشد که، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۷). دب: افتاد، آج، لب، فق، مب، مر: افتاد. [.....]

صفحه : ۲۵۸

فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (۱)، «کتاب» قرآن است، و «حکمت» نبوت، و «ملک عظیم» ملک امامت. عجب از گروهی که گویند: ملک دنیا [با امر دنیا]

«۲» به امر خداست، تا خدا دهد» (۳) و خدا ستاند، و ملک دین که امامت است به دست ماست، ما» (۴) به آن کس دهیم که ما خواهیم، و [از آن بستانیم که ما خواهیم. ملک دو است: یکی ملک دنیا» (۵)، یکی ملک آخرت]

«۶» و هر یکی را وصفی است» (۷) یکی را به عظم» (۸) و یکی را به کبر» (۹)، هر دو به امیر المؤمنین علی - علیه السلام - ارزانی داشتند تا ملک اینکه سرایش» (۱۰) به ملک آن سرای مقرون باشد. ملک دنیا ملک امامت است که: وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (۱۱)،

و ملک عقبی ملک بهشت است، وَ مُلْكًا كَبِيرًا» (۱۲). و من له ملک کبیر ناعم فی الخلد لا ینکره فی هل اتی وَ تَنَزَّعُ الْمُلْكَ مَمَّنْ تَشَاءُ، از دشمنان او بستاند به دوستان او دهد، از ایشان بستاند به استخفاف و به اینان دهد به استحقاق، تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ

مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا» (۱۳)، از اشقیا بستاند» (۱۴) به اتقیا دهد. در خبر می» (۱۵) آید که [۴۱۳-پ]

هیچ بنده و پرستار مکلف نباشد در دنیا، و الاً خدای تعالی به نام او در بهشت» (۱۶) و دوزخ» (۱۷) جایی آفریده باشد. چون بنده آن کند که بدان مستحق دوزخ شود از کفر و معاصی، او را به دوزخ برد، و جای او در بهشت

(۱). سوره نساء (۴) آیه ۵۴. (۲). اساس: ندارد، با توجه به معج، وز افزوده شد. (۳). معج: تا دهد، آج، لب، فق، مب، مر: خدا

دهد. (۴). اساس، دب: تا، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۶). اساس:

ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). اساس: هست، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸).

آج، لب، فق، مب، مر: را تعظیم. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: تکبیر. (۱۰). اساس، دب، آج، لب، فق: سریش، با توجه به معج و

دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). سوره نساء (۴) آیه ۵۴. (۱۲). سوره دهر (۷۶) آیه ۲۰. (۱۳). سوره مریم (۱۹) آیه ۶۳.

(۱۴). فق، مر و. [.....]

(۱۵). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۱۶). مب جایی. (۱۷). مب: و در دوزخ.

صفحه : ۲۵۹

به میراث به مرد مطیع مؤمن دهد. و چون بنده اختیار ایمان و طاعت کند، جای او به دوزخ به کافران ارزانی دارد، اینکه خبر

بیان اینکه قول است. وَ تُعْزُ مِنْ تَشَاءُ، عزیز کنی آن را که خواهی و ذلیل کنی آن را که خواهی. عزیز کنی، یعنی» (۱) محمد را

و اصحابش را تا در مکه شدند با فتح و ظفر، پس از آن که از آن جا بگریختند ممتحن و مضطر. [وَ تُدِلُّ مِنْ تَشَاءُ]

«۲»، و ذلیل کنی» (۳) کفار قریش را تا در بدر مقهور و مغلوب شدند و سرهاشان ببرید [ند]

«۴» و در قلب بدر انداختند» (۵). و گفتند: تُعْزُ مِنْ تَشَاءُ، عرب را و مسلمانان را به مقدم رسول - علیه السلام - وَ تُدِلُّ مِنْ تَشَاءُ،

ملوک پارس و روم را. [و گفته اند: تُعْزُ مِنْ تَشَاءُ، بالتوفیق» (۶) للطاعة و الايمان، وَ تُدِلُّ مِنْ تَشَاءُ، بالخذلان و الحرمان» (۷)]

«۸». و گفته اند: تُعْزُ مِنْ تَشَاءُ بالملک، وَ تُدِلُّ مِنْ تَشَاءُ بالهلیک» (۹)، آن را که خواهی به تخت» (۱۰) مملکت بر آری، و آن را که

خواهی به چاه مهلکت فرو بری. ابو بکر و زاق گفت» (۱۱): تُعْزُ مِنْ تَشَاءُ بقهر النفس و غلبه الهوی، وَ تُدِلُّ مِنْ تَشَاءُ بالتخلیه بینه و

بین الهوی. کنانی گفت: تُعْزُ مِنْ تَشَاءُ بقهر الشیطان وَ تُدِلُّ مِنْ تَشَاءُ بالتخلیه بینه و بین الشیطان. اینکه را دست گیری و آن را

دست زنی، اینکه را بر جای بداری و آن را از پای در آری. آن به فضل کنی، و اینکه به عدل کنی. آنگه کلام در اینکه اقوال

همین» (۱۲) باشد که کلام فی قوله: يُضِلُّ مِنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مِنْ يَشَاءُ» (۱۳)، چون حق تعالی آن اطلاق کرد علی تأویل، اینکه بر

اطلاق شاید

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: اعنی. (۲). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها از قرآن مجید افزوده شد. (۳). معج، وز، دب، عبارت «ذلیل کنی» را ندارد، آج، لب، فق، مب، مر آن را که خواهی یعنی. (۴). اساس: ندارد، از معج افزوده شد. (۵). اساس که نو نویس است: اندازند، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). همه نسخه بدلها بجز معج، دب: بالتوفیق. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: بالحرمان و الخذلان. (۸). اساس، دب: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). مر: بالهلاک. (۱۰). مر و جاه و. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: گوید. [.....]

(۱۲). معج: همان. (۱۳). سوره نحل (۱۶) آیه ۹۳.

صفحه : ۲۶۰

کردن علی تأویل. و گفته‌اند: تُعَزُّ مَنْ تَشَاءُ بِالْقَنَاعَةِ وَالرِّضَا، وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِالْحِرْصِ عَلَى حَطَامِ الدُّنْيَا. قانع عزیز است و طامع ذلیل. در کلام امیر المؤمنین است: الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الذَّلِّ، گفت: مرد طامع در بند مذلت است، و هم او گفت «۱»: الْيَأْسُ حَرٌّ وَالرِّجَاءُ عَبْدٌ، [گفت]

«۲»: نومیدی آزاد است و امید بنده [است]

«۳». و هم او گفت «۴»: «۵» «۶» الْحَرُّ عَبْدٌ مَا طَمِعَ وَالْعَبْدُ حَرٌّ إِذَا [ما]

«قنع»، [گفت]

«۷»: آزاد بنده است تا در بند طمع است، و بنده آزاد است تا در سعت قناعت است - شعر: دع الحرص على الدنيا و في العيش فلا تطمع و لا تجمع من المال فلا تدرى لمن تجمع فإن الرزق مقسوم و سوء الظن لا ينفع فقير كل ذي حرص غني كل من يقنع و هب متبه گفت: عز و توانگری برون آمدند و در عالم ملک خود جولان کردن گرفتند «۸»، قناعت از پیش ایشان بر افتاد از پای در آمدند و بیفتادند. عیسی مریم - علیهما السلام - اصحابش «۹» را گفت: شما از پادشاهان توانگرتری. گفتند: چگونه، که ایشان ملک دنیا دارند و ما قوت نداریم! گفت: شما هیچ نداری و آسوده‌ای «۱۰»، و ایشان بهره تمام از دنیا دارند و هیچ آسایش نیست ایشان را. شافعی گوید: الا یا نفس ان ترضی بقوت فأنت عزیزة ابدًا غتیة دعی عنک المطامع و الأمانی فکم امتیة جلبت متیة و لآخر «۱۱»:

(۴-۱). اساس که نو نویس است: فرمود، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷-۳-۲). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). اساس که نو نویس است: اذا، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). اساس: ندارد، از معج، وز افزوده شد. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: جولان کردند. (۹). اساس که در اینکه قسمت نو نویس است: اصحاب خود را، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). معج: آسوداه. (۱۱). معج: و الاخر.

صفحه : ۲۶۱

افادتني القناعة كل عز و هل عز اعز من القناعة فصيرها لنفسك راس مال [۴۱۴-ر]

و صیر بعدها «۱» التقوی بضاعة و رسول - علیه السلام - گفت: «۲» «۳» من قنع شبع [و من لا يقنع لا يشبع]

«، قانع اگر چه گرسنه است سیر است، و طامع اگر چه سیر است گرسنه است، مالی که آن را نهایت نیست و قناعت است، القناعة مال لا ینفد و گفته‌اند: تعز من تشاء بالظفر و الغنیمه، و تذلل من تشاء بالقتل و الجزیه و الهزیمه، آن را که خواهد عزیز کند به ظفر و غنیمت، چون رسول - علیه السلام - و اهل البيت «۴»: وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ «۵» - الایه. و آن

را که خواهد ذلیل کند به قتل و جزیه و هزیمت تا بهری را بکشند» (۶) و بهری را جزیه بر نهند» (۷)، حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (۸). بِيَدِكَ الْخَيْرُ، [خیر]

«۹» به دست تو است، یعنی به فرمان تو است و در قبضه قدرت تو است، کس بر او قادر نباشد. بدون تو. هر خیر» (۱۰) که در جهان هست» (۱۱) همه از اوست، اَمَا بِنَفْسِهِ وَاَمَا» (۱۲) بواسطه، برای آن که آن خیر» (۱۳) که دیگران دهند هم از او شناس که از او به ایشان رسید، و آن که از ایشان به تو، یا به امر او یا به توفیق او. و به اینکه آیت استدلال نتوان کردن بر آن که شرّ به خدای نیست، برای آن که» (۱۴) دلیل الخطاب باشد، و دلیل الخطاب معتمد نیست.

(۱). اساس که نو نویس است: بعد ذی، با توجه به مع، وز تصحیح شد. (۲). اساس هر که قانع شد سیر شد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۳). اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). وز، لب، اهلیتش، دیگر نسخه بدلها: اهل بیتش. [...]

(۵). سوره انفال (۸) آیه ۴۱. (۶). دب: بکشند. (۷). مب، مر: جزیه نهند، دیگر نسخه بدلها: بر نهادند. (۸). سوره توبه (۹) آیه ۲۹. (۹). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). اساس، مب: چیز، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). اساس، دب: است، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). اساس، دب: او، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳). مع: چیز. (۱۴). اساس آن، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

صفحه : ۲۶۲ و بعضی علما گفتند: مراد در آیه خیر و شرّ است، برای آن که مرجع معنی فی قوله: بِيَدِكَ الْخَيْرُ، با قدرت است، و قدیم - جلّ جلاله - بر خیر و شرّ قادر است، و لکن به خیر اکتفا کرد از [ذکر]

«۱» شرّ، برای آن که خیر بهتر و غالبتر است، چنان که گفت: سَرَابِيلٌ تَقِيكُمُ الْحَرَّ» (۲) ...، و اِنَّمَا ارَادَ الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ. اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، که تو بر همه چیز» (۳) قادری» (۴) دلیل آن است که بر خیر و شرّ قادر باشد. تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ، شب در روز بری و روز در شب آری» (۵). دو قول گفتند: یکی آن که شب به روز در آری و روز به سر شب، یعنی گاه شب آری و گاه روز [آری]

«۶»، چنان که گفت: جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ» (۷). اذا ليلُهُ هزمت یومها اتی بعد ذلك یوم فتی قولی دگر آن است که: ساعت شب در روز می آرد و ساعات روز در شب، از اینکه می کاهد و در آن می فزاید» (۸) تا روز با پانزده ساعت آرد و شب با نه ساعت، و همچنین از روز می کاهد» (۹) و در شب می فزاید» (۱۰) تا روز با نه ساعت آرد و شب با پانزده ساعت» (۱۱)، هر چه از شب بکاهد در روز فزاید» (۱۲) و هر چه از روز بکاهد در شب فزاید» (۱۳)، نظیره: يُكْوِرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَ يُكْوِرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ» (۱۴). چون آفتاب به حمل آید، شب، و روز راست شوند» (۱۵)، و چون به میزان آید همچنین، چون به سرطان آید غایت درازی روز بود، چون به جدی آید غالب درازی شب بود» (۱۶).

(۱). اساس که نو نویس است: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۸۱. (۳). همه نسخه بدلها بجز دب: چیز. (۴). لب، فق، مب، مر و. [...]

(۵). اساس با خطی متفاوت از متن در اینکه، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۶). اساس: ندارد، با توجه به مع، وز افزوده شد. (۷). سوره قصص (۲۸) آیه ۷۳. (۸). وز، دب، مب: می فزاید. (۹). اساس که نو نویس است: کم می کند:

وز: بکاهد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). اساس، دب: می‌افزاید، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). دب، مب، مر و. (۱۲). اساس، دب، مر: افزایش، مب: بفزاید، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳). اساس، دب، مر: افزایش، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۴). سوره زمر (۳۹) آیه ۵. (۱۵). مب: آرد. (۱۶). مب: آید، همه نسخه بدلها بجز دب نظیره: یکور اللیل علی النهار و یکور النهار علی اللیل صفحه: ۲۶۳

وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ، زنده از مرده به در آری و مرده از زنده. عبد الله مسعود گفت و سعید جبیر و مجاهد و قتاده و ضحاک و سدّی «۱» مراد آن است که: حیوان از نطفه بر آرد و نطفه از حیوان. عکرمه و کلبی گفتند: مرغ از خایه بر آرد و خایه از مرغ پدید آرد. ابو مالک گفت: درخت از استخوان میوه بر آرد، و استخوان میوه از درخت و خوشه از دانه بر آرد و دانه از خوشه [۴۱۴-پ]

. حسن بصری گفت مؤمن از کافر پدید آرد و کافر از مؤمن، و گفت: مؤمن زنده دل است، و کافر مرده دل، دلیلش: أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ» ۲. معمر روایت کند از زهری که: رسول- علیه السلام- در نزدیک بعضی زنان خود رفت، زنی حاضر بود نکو «۳» جامه نکو «۴» هیأت «۵». پرسید که اینکه کیست! گفت «۶»: احدی خالاتک، یکی است از جمله خالگان «۷» تو. گفت: خالگان «۸» من به اینکه شهر غریب باشند، کدام خاله است [اینکه]

«۹»! گفت «۱۰»: خاله «۱۱» بنت الأسود بن عبد یغوث. رسول- علیه السلام- گفت: «۱۲» سبحان الله «المدی یخرج الحی من المیت، و اینکه زن [زنی]

«۱۳» صالحه بود و پدرش کافر بود. فزّاء گفت معنی آن است که: پاک از پلید بیرون آرد و پلید از پاک. اهل اشارت گفتند: حکمت از دل کافر به در آرد «۱۴» تا در او قرار نگیرد، و سقطت و هفوت از زبان عارف. وَ تَرُزُّقٌ مِنْ تَشَاءٍ بَغَيْرِ حِسَابٍ، و روزی دهی «۱۵» آن را که خواهی «۱۶» بی شمار. نافع «۱۷» و کسائی و حمزه و حفص به تشدید «یا» خوانند «۱۸» از «میت»، و باقی قراء

(۱). دب که، مب را. (۲). سوره انعام (۶) آیه ۱۲۲. [.....]

(۳). مب، مر: نیکو. (۴). آج، فق، مب، مر: نیکو. (۵). اساس و همه نسخه بدلها: هیئت / هیأت. (۶-۱۰). اساس: گفتند، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۷-۸). دب: خالتان. (۹). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). اساس و دیگر نسخه بدلها: خالده. (۱۲). مج، وز، دب: ندارد. (۱۳). اساس، مر ندارد، آج، لب، فق، دب، مب: زن، با توجه به مج، وز افزوده شده. (۱۴). مر: به در آید. (۱۵). اساس که نو نویس است: دهد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۶). اساس که نو نویس است: خواهد: با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۷). آج، لب، فق، مب، مر: و نافع. (۱۸). اساس، مر: خواندند، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

صفحه: ۲۶۴ به تخفیف خوانند: «میت» «۱»، و آن دو لغت است، [یقال: «میت» و «میت»]

«۲»، کسید و سید و هین و هین، و لین و لین. و «ایلاج» ادخال باشد، و «ولوج» دخول [باشد]

«۳»، و «الولیجه» بطائنه الرجل، قال الله تعالی: وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لا رَسُوْلَهُ وَ لا الْمُؤْمِنِيْنَ وَ لِيَجْهَ «۴». و اصل «میت»، میوت بوده است من مات يموت، چنان که «سید» سیود بوده است من ساد يسود. و بعضی علما فرق کردند بین المیت و المیت، گفتند: «میت»- به تخفیف- آن باشد که در او حیات نباشد، و «میت» آن باشد که در او حیات بوده باشد، پس بشود، و بعضی

[دگر]

«۵» گفتند: لا- فرق بینهما، و گفتند: دلیل بر آن که فرقی نیست میان ایشان، آن است که شاعر جمع کرد میان هر دو لغت به یک معنی، [و هو ابن الرعلاء «۶» الغسانی]

«۷» فی قوله: لیس من مات فاستراح بمیت انما المیت میت الأحياء [انما المیت من یعیش «۸» کثیبا «۹» کاسفا باله قليل الرجاء «۱۰»] «۱۱». قوله تعالى: [سوره آل عمران (۳): آیه ۲۸]

لا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ وَ يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۲۸)

[ترجمه]

(۱). اساس: میت خوانند بتخفيف، با توجه به مج، وز تصحيح شد، آج، لب، فق، مب، مر: بتخفيف میت. (۳-۲). اساس: ندارد، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). سوره توبه (۹) آیه ۱۶. (۵). اساس: ندارد، آج، لب، فق، مب، مر: ديگر، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۶). اساس که در اینکه قسمت نو نويس است عبارت حذف شده است، همه نسخه بدلها: و هو العلاء، چاپ شعرانی (۲/۴۹۷): و هو العلاء، التبيان في تفسير القرآن (۲/۴۳۲): ابن الرعلاء الغسانی، مجمع البيان (۱/۴۲۶): ابن رعله الغسانی، لسان العرب (۲/۹۱): عدی بن الرعلاء، با توجه به متن تبيان و لسان العرب تصحيح شد. (۷). اساس: ندارد، با توجه به نسخه مج و مآخذ تفسير و لغت افزوده شد. (۸). مج: من العيش، وز، من تعیش، با توجه به دب و ديگر نسخه بدلها کلمه آورده شد. (۹). مج: کيسا، ديگر نسخه بدلها: کثيبا، لسان العرب (۲/۹۰): شقيا، انتخاب متن با توجه به وز و ديگر نسخه بدلهاست. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز مج: الرخاء، با توجه به مج و ضبط لسان العرب (۲/۹۰): آورده شد. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۲۶۵ «۱» نباید که گیرند مؤمنان کافران «۲» را دوستان جز از گرویدگان، و هر که کند آن «۳»، نیست از خدای در چیزی مگر که ترسی «۴» از ایشان ترسیدنی، بترساند «۵» شما را خدای از «۶» خود، و با خداست بازگشت «۷». قوله تعالى: لا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ، عبد الله عباس گفت: جماعتی «۸» انصاریان با جماعتی «۹» جهودان «۱۰» دوستی می کردند چون: عمرو بن الحجاج و سلام بن ابي الحقيق و قيس بن زيد و می خواستند که ایشان را در دین به فتنه آرند. رفاعه بن المنذر و عبد الله بن جبیر و سعید بن خيثمه ایشان را از آن نهی کردند، قول ایشان «۱۱» بنشینند، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد. مقاتلان گفتند: آیت در حاطب بن ابي بلتعہ [۴۱۵-ر]

آمد و جماعتی از صحابه رسول که با اهل مکه اظهار مودت می کردند و نامه می نوشتند به ایشان «۱۲»، تا در خبر می آید که: چون رسول- علیه السلام- خواست تا به مکه رود اینکه حدیث پوشیده می داشت، و می خواست تا اهل مکه ندانند تا ناگاه رسول آن جا رود. حاطب بن ابي بلتعہ نامه ای نوشت به اهل مکه و ایشان را خبر داد از عزم رسول- علیه السلام- و انذار کرد ایشان را، و نامه به زنی سیاه داد «۱۳» از اهل «۱۴» مکه که به مدینه آمده بود به سؤال کردن. او نامه بستد و در میان موی خود پنهان کرد و برفت. جبیریل آمد و رسول را خبر داد. رسول- علیه السلام- امیر المؤمنین علی را و زبیر عوام را گفت: از پس او بروی و نامه از او بستانی، و بگفت که: او «۱۵» به کدام راه می رود. ایشان برفتند و او را در یافتند. اول زبیر به او رسید و او را تهدید کرد و گفت:

(۱). اساس، وز: آج، لب، فق، مب، مر: تقاه. (۲). مج، وز: گیرند گرویدگان نا گرویدگان. (۳). لب، فق: کند آن را پس. (۴). آج، لب، فق: مگر ترسید شما. [.....]

(۵). مج، وز، آج، لب، فق: می ترساند. (۶). آج، لب، فق غضب. (۷). آج، لب، فق: و با جزای خداست بازگشتن. (۸-۹). آج: جماعت. (۱۰). مر: یهودان. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر را. (۱۲). مج: با ایشان. (۱۳). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: و نامه به زنی داد سیاه. (۱۴). لب: از اهلی. (۱۵). همه نسخه بدلها بجز دب: ندارد.

صفحه : ۲۶۶

نامه‌ای که داری به من ده. او بگریست و سوگند خورد که نامه ندارد. برگردید و علی را گفت: او می‌گرید و می‌گوید که نامه ندارم و سوگند می‌خورد «۱»، برگرد تا برویم و رسول را خبر دهیم. امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت: ای عجب رسول ما را خبر داد به وحی از قیل خدای که او نامه دارد، و ما را فرمود که نامه از او بستانی، و تو می‌گویی نامه ندارد؟ آنگه بیامد و او را گفت: اینکه نامه که داری به من ده «۲»، و الّا برهنه‌یت کنم «۳» و نامه از تو بستانم «۴» و گردنت بزخم. اینکه بگفت و تیغ بر کشید، زن گفت: یا علی «۵»؟ اگر لا بدّ است روی بگردان تا نامه تو را دهم. آنگه نامه از [میان]

«۶» موی بگرفت و به امیر المؤمنین علی - علیه السلام - داد. علی - علیه السلام - نامه بستد، و با پیش «۷» رسول - علیه السلام - آورد. رسول - علیه السلام - بلال را بفرمود تا آواز داد که الصّیلة جامعة، صحابه در مسجد حاضر شدند و رسول - علیه السلام - بر «۸» منبر شد و خطبه «۹» کرد و گفت: من از خدای تعالی در خواسته‌ام تا خبر من بر اهل مکه پوشیده دارد تا من ناگاه در مکه شوم «۱۰»: اکنون از جمله شما کسی اینکه نامه به اهل مکه نوشته است، و ایشان را از عزم من خبر داده است، خداوند نامه «۱۱» بر خیزد و اقرار دهد و الّا وحی او را رسوا بکند «۱۲»، یک دو بار بگفت، کس «۱۳» بر نخاست «۱۴»، و به بار سیوم «۱۵» گفت «۱۶» من بگویم که کیست خداوند اینکه نامه.

(۱). مج، آج، فق، مر: گفت: او می‌گرید و سوگند می‌خورد، وز، دب، لب، مب: گفت: او می‌گوید و سوگند می‌خورد. (۲). همه نسخه بدلها: مراده. (۳). مج، وز، آج، لب، فق: برهنه بکنم، دب: برهنه بکنم، مب، مر: برهنه‌ات کنم. (۴). مب: و آن نامه بستانم. [.....]

(۵). همه نسخه بدلها بجز دب: ای علی. (۶). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: و بنزدیک، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). مب بالای، مر: در. (۹). وز: خبطه. (۱۰). مج، وز: شدم. (۱۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق باید تا، مب، مر: خداوند اینکه نامه باید که. (۱۲). دب: رسوا خواهد کرد. (۱۳). همه نسخه بدلها: کسی. (۱۴). اساس که نو نویس است: بر نخواست، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۱۵). مج، وز، دب، آج، لب: سهام، فق، مب، مب، مر: سیم. (۱۶). مر که.

صفحه : ۲۶۷

حاطب بن ابی بلتعہ بر پای خاست و چون درخت بید می‌لرزید و گفت: یا «۱» رسول الله؟ اینکه نامه من نوشتم «۲»، و به آن خدای که تو را بحق به خلقان فرستاد که نه از سر نفاقی «۳» کردم، و مرا از پس اسلام نفاق نیست، و از پس یقین شک نیست، و لکن مرا در مکه قبیله‌ای و قرابتی هست «۴»، اندیشه کردم که اگر دست ایشان را باشد بر ما، اینکه نامه و سیلتی بود مرا به ایشان، برای اینکه کردم. یکی از جمله صحابه «۵» گفت: یا «۶» رسول الله؟ دستور باش «۷» تا گردنش بزخم که منافق است! رسول - علیه السلام - گفت: نباید، که او از اهل بدر است، و لعل الله اطلع اطلاعة فغفر لهم، و همانا «۸» خدای تعالی اطلاعی

کرده باشد، و ایشان را بیامرزیده» (۹)، و لکن (۱۰) [اخرجوه من المسجد]

، [۴۱۵-پ]

و لکن از مسجدش بیرون کنید» (۱۱). مردم دست به پشت‌ها می‌نهادند» (۱۲) و او را می‌انداختند، و او با پس می‌نگرید تا مگر رسول- علیه السلام- رحمت کند، او را باز خواند. چون به در مسجد رسید، رسول- علیه السلام- گفت: باز آریدش» (۱۳)، او را باز آوردند، گفت: یا حاطب؟ تو را عفو کردم، توبه کن که دگر» (۱۴) مانند اینکه نکنی، خدای تعالی به نهی ایشان اینکه آیت فرستاد: لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ [أَوْلِيَاءَ]

«۱۵»- الایة. ابو صالح روایت کرد از عبد الله عباس که: آیت «۱۶» در منافقان آمد- عبد الله ابی

(۱). مج، وز، آج، لب، فق: ای. (۲). دب، مب: نوشته‌ام. [.....]

(۳). لب: نفاق. (۴). همه نسخه بدلها بجز وز و دب: نیست. (۵). اساس: اصحاب، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). دب: ندارد، دیگر نسخه بدلها: ای. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: دستور باشد. (۸). مر تا. (۹). مج، وز: آمرزیده. (۱۰). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق: از مسجدش به در کنید، مر: از مسجد به درش کنید. (۱۲). اساس که نو نویس است و مب، مر: دست به دستها می‌نهادند، با توجه به مج، وز تصحیح شد، دب، لب: دست به پشت او می‌نهادند، آج: دست به پشت اوها می‌نهادند، چاپ شعرانی (۳) دست به پشت اوها می‌زدند. (۱۳). مج، وز: باز آرش، مب، مر: باز آرید. (۱۴). مج، وز، آج، لب، فق: توبه کن و دگر، مب، مر: توبه کن که دیگر. (۱۵). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها، از قرآن مجید افزوده شد. (۱۶). آج، لب، فق، مب، مر: اینک. [.....]

صفحه: ۲۶۸

سلول و اصحابش- که ایشان با جهودان» (۱) و مشرکان دوستی می‌کردند امید آن را تا» (۲) کار رسول [را]

«۳» توهینی باشد» (۴)، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و «۵» مؤمنان را نهی کرد از مثل فعل ایشان. ضحاک گفت از عبد الله عباس که «۶»: آیت در عباده بن صامت» (۷) آمد و او مردی» (۸) مؤمن متقی بود از اهل بدر، و او را حلفایی» (۹) بودند از جهودان» (۱۰). چون رسول- علیه السلام- روز احزاب از مدینه به در می‌آمد» (۱۱)، گفت: یا رسول الله؟ اگر فرمایی تا اینکه جماعت را که خلفای» (۱۲) من اند، پانصد مرداند، ایشان را بیارم تا یار ما باشند بر کافران، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. و اگر بر عموم حمل کنند» (۱۳) تا جمله داخل باشند از مذکوران در اینکه اقوال و نامذکوران اولتر باشد، خدای تعالی نهی می‌کند مؤمنان را از آن که با کافران دوستی کنند، تو را از ایشان تبرّأ می‌باید کردن، چگونه توّلأ کنی، و آنکه دعوی دوستی کسی کنی! با دشمن او دوستی چگونه کنی! دوستی حقیقت نباشد الا آنکه که با دوست او دوست باشی و با دشمن او دشمن کنی» (۱۴). «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ، وَ هُرَّكَ أَنْ كُنْدَ يَعْنِي دُوسْتِي كَافِرَانِ، فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ،» از خدای در هیچ نباشد، یعنی از دین خدای، یا از رحمت خدای، یا از رضای خدای، علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه. سدّی گفت: لیس من ولایة الله فی شئی، از ولایت خدای در هیچ نیست و خدای از او بیزار است، آنکه حالتی استثناء کرد از آن، گفت «۱۵»: إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً، اَلَا كَهْ مِنْهُمْ تَقَاةً، یعقوب خواند» (۱۶)، و در شاذّ مجاهد و حمید و

(۱۰-۱). مر: یهودان. (۲). اساس: که، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۳). اساس: ندارد، با توجه به مج، وز افزوده شد. (۴).

مب، مر: به امید آن که در کار رسول خللی پیدا شود. (۵). معج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: ندارد. (۶). مب اینکه. (۷). مب: عبادۀ انصاری، دیگر نسخه بدلها: عبادۀ صامت. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: مرد. (۹). وز، دب، لب، فق، مب، مر: خلفایی. (۱۱). معج: به در آمد. (۱۲). وز، دب، لب، فق، مب، مر: خلفای. (۱۳). مب: حمل کنی. (۱۴). آج، لب، فق، مب، مر: دشمن باشی. (۱۵). همه نسخه بدلها: ندارد. [.....]

(۱۶). همه نسخه بدلها: و یعقوب.

صفحه : ۲۶۹

ضحاك و ابو رجاء و حسن بصرى [خواندند]

«۱»: «تَقِيَّةٌ» على وزن بَقِيَّةٍ، و حمزه و كسائى و خلف خواندند: «تَقَاءَ» (۲) به امالۀ برای مجاورت «يا»، و اینکه جمله الفاظ مصادر است، يقال: تَقِيْتَهُ تَقَاءً و تَقَى و تَقِيَّةً و تَقَوَى و اتَّقَيْتَ اتَّقَاءً. و اینکه لفظ که در آیت هست مصدری است نه از بنای فعل، كما قال «۳» تعالى: وَ اللَّهُ اَنْبَتَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ نَبَاتًا (۴)، و قال القطامى فى صفه غيث: و لاح بجانب الجبلين منه ركام يحفر التراب احتفارا و قال «۵» تعالى: وَ تَبَّتْ اِلَيْهِ تَبْتِلًا (۶)، خدای تعالی مؤمنان را نهی کرد از آن که با کافران موالات و مصافات کنند، اَلَا در حالی که کافران را قوتی باشد و مسلمانان را [۴۱۶- ر]

ضعفی. آنکه اظهار موَدّت و موافقت کنند و با ایشان بسازند برای دفع مَضَرّت، و اینکه حدیث در عقل مقرر است و در شرع، قرآن مجید به آن ناطق است، و در صحابه جماعتی بر آن عمل کردند چون: عَمّار یاسر- رحمه الله علیه- و جز او، تا خدای تعالی در حق او بفرستاد: اِلَّا مَنْ اُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيْمَانِ (۷) و اینکه از جمله آن است که مخالفان بر ما عیب کنند و طعن زنند، اعنى تَقِيَّةً، و فرمان خدای تعالی در اینکه آیت بدو ناطق و در «۸» عقل واجب، پس طاعن بر اینکه طاعن است «۹» بر عقل و شرع و قرآن و اخبار و صحابه رسول. و صادق را- علیه السلام- از تَقِيَّةٍ پرسیدند، گفت: التَّقِيَّةُ دینی و دین آبائی، [گفت]

«۱۰»: تَقِيَّةٌ دین من است و دین پدران من، و از پدران او یکی پیغامبر «۱۱» است- علیه السلام- مخالفت دین ایشان همانا نیکو نباشد، و حدیث عَمّار یاسر در جای خود گفته شود- ان شاء الله «۱۲» و به الثقة.

(۱). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها بجز مر: تَقِيَّةٌ. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: قال الله. (۴). سوره نوح (۷۱) آیه ۱۷. (۵). دب، مب، مر: قال الله. (۶). سوره مزمل (۷۳) آیه ۸. (۷). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۰۶. (۸). دب: و بر. (۹). دب و. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: سید عالم، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). مب، مر تعالی.

صفحه : ۲۷۰

إبن «۱» المسيّب روایت کند که مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله؟ به فریاد من رس که «۲» هلاک شدم؟ گفت: چه کردی! گفت: قریش مرا بگرفتند و عذاب کردند، و گفتند: تو را ناسزا گوی «۳». من آنچه ایشان «۴» خواستند بگفتم. رسول- علیه السلام- گفت: کیف کان قلبک، دلت چگونه بود! گفت: کاره بود آن را. گفت: اگر دگر باره به دست ایشان افتی و تو را مثل اینکه حال افتد مثل آنچه «۵» گفتی بگو، اینکه حدیث سه بار تکرار کرد. عبد الله مسعود گفت: خالطوا الناس و صافحوهم بما يشتهون و دینکم لا تکلمونه «۶»، گفت: با مردم بسازی «۷» و مخالطه کنی و با ایشان مصافحه کنی و دست در دست ایشان نهی «۸» تا «۹» آنچه ایشان خواهند، و دین را رخنه مکنی. با کافران مخالطت شرط است و با مؤمنان مخالطت «۱۰». اینکه را به زبان نگاه دار «۱۱»، و او را به دل دوست دار «۱۲». دلت برای جزّ منفعت ثواب «۱۳» با اینکه باید، و زبان برای دفع

مضرت «۱۴» با او. صعصعه بن صوحان - رحمه الله عليه - اسامه زید «۱۵» را گفت: پدر تو مرا از تو دوست تر داشت، و من تو را از فرزند خود دوست تر «۱۶» دارم، و تو را وصیت می کنم به دو خصلت: خالص المؤمن و خالق الكافر، با مؤمن دوستی خالص کن و با کافر به خلق خوش زندگانی کن که کافر از تو به خوی «۱۷» خوش راضی شود. و صادق - علیه السلام - گفت: تقیه واجب است و وقت باشد که من شنوم که

(۱). همه نسخه بدلها: و این. [.....]

(۲). همه نسخه بدلها من. (۳). دب: گویم، آج، مب، مر: گویم. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۵). همه نسخه بدلها بجز دب: آن که، دب: مثل اینکه حال که. (۶). مج، دب: تکلمنه، وز: تکلمه، لب: تکلمون. ضبط «لا تکلموه» مناسبتر می نماید. (۷-۱۲). اساس، مب، مر: بسازید: با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). اساس، مب، مر: مج، وز، مب، مر، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). مج، وز، دب: یا. (۱۰). اساس که در اینکه مورد نو نویس است: موافقت، با توجه به مج، وز تصحیح شد. (۱۱). وز، مب، دارد، مر: دارید. (۱۳). آج آجل. (۱۴). آج، لب، فق، مب، مر عاجل. (۱۵). دب: اسامه بن زید. (۱۶). مب: دوستر/ دوست تر. [.....]

(۱۷). آج، لب، فق، مب، مر: خلق.

صفحه : ۲۷۱

کسی مرا دشنام [می]

«۱» دهد، من از او «۲» پنهان می شوم تا مرا نبیند که به شرم بر افتد. و صادق - علیه السلام - گفت: الزیاء مع المؤمن شرک و مع المنافق فی داره عباده، [گفت]

«۳»: ریا کردن با مؤمن شرک است و با منافق در سرای او عبادت، و شاعر گوید: و دارهم ما دمت فی دارهم و ارضهم ما کنت فی ارضهم هشام «۴» بن سالم گوید که: چون صادق - علیه السلام - از دنیا برفت، من و محمد بن [۴۱۶-پ]

«۵» النعمان صاحب الطاق و ابو جعفر الأحول و جماعتی از اصحابان «۶» صادق - علیه السلام - بودیم، و مردم چنان گمان بردند «۷» که عبد الله بن جعفر - که پسر مهترین بود - امام و قایم مقام پدر اوست. مادر نزدیک او شدیم و او را گفتیم: یا بن رسول الله؟ اگر مردی دوست درم دارد «۸» بر او زکات آن چند باشد! گفت: پنج درم. گفتیم «۹» که «۱۰»: صد درم دارد! گفت: دو درم «۱۱» نیم. ما گفتیم «۱۲» یا بن رسول الله؟ مرجیان چنین نمی گویند. گفت: من ندانم تا مرجیان چه می گویند. از «۱۳» نزدیک او بیرون آمدیم آیس، و دانستیم که «۱۴» امام نیست برای قلمت علم او به شرع، در گوشه ای بنشستیم و با یکدیگر می گفتیم در سر که: ما کجا رویم و با کی فزع کنیم! الی المرجیة، ام الی المقدریة، ام الی الزیدیة، ام الی المعتزلة. در اینکه میانه پیری او دور پدید آمد که ما او را نمی شناختیم «۱۵»، اشارت کرد به ابو جعفر الاحول و او را بخواند. ما هیچ شک نکردیم که از جمله عیون و جواسیس

(۳-۱). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). مب: و من می شنوم و از او. (۴). همه نسخه بدلها: و هشام. (۵). نسخه اساس در اینکه جا پایان می پذیرد، از اینکه به بعد مج به عنوان نسخه اساس با دیگر نسخه بدلها مقابله و مقایسه می گردد و کاستیها افزوده می شود، نیز از اینکه پس برگ شماری صفحات بر اساس نسخه مج صورت گرفته است (برگ ۲۲۰- ر از نسخه مج به عنوان ۴۱۷- ر اساس شماره گذاری شد). (۶). آج، لب، فق، مب، مر: اصحاب. (۷). آج، لب،

فق، مب، مر: می بردند. (۸). مب، مر: درم داشته باشد. (۹). آج، لب، فق، گفتم. (۱۰). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: اگر. (۱۱). دب، فق، مب و. (۱۲). مب: من گفتم. (۱۳). همه نسخه بدلها: ما از. (۱۴). همه نسخه بدلها او. [...]. (۱۵). همه نسخه بدلها و.

صفحه : ۲۷۲ ابو منصور (۱) دوانیقی است که او را در اینکه وقت جاسوسان بودند تا خود (۲) شیعه (۳) صادق جعفر بن محمد- علیهما السلام- بنزدیک که شوند، و قایم مقام جعفر که باشد؟ من گفتم: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** (۴)، کار افتاد و لکن شما بروید (۵) که او مرا می خواند تا شما نیز هلاک نشوید (۶)، و من خایف و اندیشناک در پی او ایستادم. مرا بیاورد تا به در سرای موسی جعفر (۷)- علیهما السلام- و آن جا بنشانند و به خادمی سپرد و او در سرای شد. ساعتی بود یکی به در آمد که در آی. من در سرای شدم، راست که چشمش بر من افتاد مبتدا (۸) گفت: **الَىِّ لَّا إِلَى الْجَبْرِیَّةِ وَلَا إِلَى الْقَدْرِیَّةِ وَلَا إِلَى الْمَرْجِیَّةِ وَلَا إِلَى الزَّیْدِیَّةِ وَلَا إِلَى الْمُعْتَزَلَةِ**. من رفتم و (۹) پیش او بنشستم، او را گفتم: یا بن رسول الله؟ پدرت با جوار رحمت خدای انتقال کرد. گفت: آری. گفتم: یا بن رسول الله؟ به مرگ مرد! گفت: بلی. گفتم: ما را رجوع با کیست پس از او! [گفت] (۱۰): ان شاء الله ان یهدیک هداک. گفتم: یا بن رسول الله؟ برادرت عبد الله دعوی امامت می کند. گفت: (۱۱) عبد الله یرید ان لا یعبد الله، او نمی خواهد که خدای پرست باشد. گفتم: جعلت فداک فمن لنا بعده، امام ما کیست پس از پدرت! گفت: ان شاء الله ان یهدیک لهداک. گفتم: یا بن رسول الله، تو امامی پس از پدرت! گفت: من اینکه نمی گویم، با خویشتن گفتم: هیچ فایده ای حاصل نشد مرا. گفتم: یا بن رسول الله؟ اعلیک امام، بر تو امام (۱۲) هست! گفت: نه. چون اینکه سخن از او بشنیدم، چندان (۱۳) هیبت او در دل (۱۴) آمد و اعظام و اجلال او

(۱). کذا در اساس و دیگر نسخه بدلها، صحیح: ابو جعفر منصور. (۲). چاپ شعرانی (۶/۳) بیند که. (۳). لب: شیعت. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶. (۵). دب، آج، لب، فق: بروی/ بروید. (۶). دب، آج، لب، فق: نشوی/ نشوید. (۷). دب: موسی بن جعفر. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: افتاد مرا گفت. (۹). مر در. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). دب: لا یرید ان. (۱۲). مب: امامت: مر: امامی. (۱۳). همه نسخه بدلها: چندان. [...]. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر من.

صفحه : ۲۷۳

که وصف ندانم کردن. گفتم: یا بن رسول الله؟ دستور باشی (۱) تا مسایلی و مشکلاتی که مرا هست از تو بپرسم چنان که از پدرت پرسیدم! گفت: بپرس از هر چه خواهی. من از او بسیار مسایل پرسیدم. همه را جواب گفت. آنکه گفت: علیک بالکتمان فان اذعت فهو الذبح، پوشیده دار و الا کشتن بود. گفتم: یا بن رسول الله؟ شیعه پدرت فرو مانده اند. دستور باشی (۲) که ایشان را هدایت کنم بنزدیک تو! گفت: اگر کسی باشد که از او رشدی بینی، اول از او عهد و پیمان بستان بر کتمان و تقیه، چه اگر آشکارا کنند اینکه حدیث ذبح باشد، و اشار بیده الی حلقه، و به دست اشاره کرد به حلق. من بیرون آمدم و اصحاب را دیدم. مرا گفتند: ما وراک! چیست از پس تو! گفتم: الهدی، ره راست. و قضیه با او بگفتم. آنکه بتدریج اصحابان (۳) صادق- علیه السلام- بنزدیک او می شدند، تا بر او جمع شدند. و اینکه خبر برای اینکه آوردم تا بدانند که سیرت ائمه ما- علیهم السلام- در عهد ظلمه بنی امیه و بنی العباس تقیه بوده است الا عند ایناس الأمن و الرشد. **و يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ،** ای ایاه، خدای (۴) تعالی تحذیر می کند شما را از خود یعنی از عقاب و معاصی خود، علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه. و «نفس» و «ذات» و «عین» و «شیء» یکی باشد، و نفس شیء و عین و ذات او خود او باشد، چنان که اعشی گفت: یوما

بأجود نائلا منه اذا نفس البخيل تجهمت سؤالها ای البخيل. وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ، و بازگشت با خداست، و مورد او مورد «۵» و عید و تهدید است.

(۱). مب: دستور باشد. (۲). مب، مر: دستور باشد. (۳). آج، لب: اصحاب. (۴). همه نسخه بدلها: و خدای. (۵). دب: بمورد. صفحه: ۲۷۴ قوله تعالی:

[سوره آل عمران (۳): آیات ۲۹ تا ۳۴]

[اشاره]

قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يُعَلِّمَهُ اللَّهُ وَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۹) يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَ يُحْذِرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ (۳۰) قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۱) قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۳۲) إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (۳۳) ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۳۴)

[ترجمه]

بگو اگر پنهان دارید «۱» آنچه در سینه‌های «۲» شماست، یا آشکارا کنید، داند آن خدای، و داند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است. و خدای «۳» بر هر چیز «۴» تواناست. آن «۵» روز که یابد هر کسی «۶» آنچه کرده باشد از «۷» نیکی حاضر کرده و آنچه «۸» کرده باشد از بدی خواهد «۹» که اگر میان آن و میان او غایتی باشد دور «۱۰»، و حذر می‌دهد خدا شما را «۱۱» از خود، و خدای مهربان است به بندگان. بگو که اگر شما «۱۲» دوست دارید خدای را، پیروی کنید مرا تا دوست دارد شما را خدای، و پیامرزد شما را گناهان شما، و خدای آمرزنده و بخشنده است «۱۳». بگو فرمان برید خدای را و پیغامبر او را، اگر بر گردید خدای دوست ندارد کافران را. خدای برگزید آدم را و نوح را و اولاد «۱۴» ابراهیم «۱۵» و آل «۱۶» عمران را بر جهانیان و فرزندان بهری از بهری «۱۷»، و خدای

(۱). آج، لب، فق: نهان دارید. (۲). وز، آج، لب، فق: در دلها. (۳). اساس: و الله، با توجه به وز، آج، لب، فق، تصحیح شد. (۴). آج، لب، فق: همه چیزی. (۵). آج، لب، فق: در آن. (۶). آج، لب، فق: هر تنی. (۷). آج، لب، فق: از هر. (۸). آج، لب، فق: و آن را. [...]

(۹). آج، لب، فق: دوست دارد. (۱۰). آج، لب: که اگر آنستی که میان نفس و میان آن روز بودی مسافتی دور. (۱۱). آج، لب: و می‌ترساند شما را خدای. (۱۲). آج، لب، فق: بگو اگر هستید شما که. (۱۳). آج، لب: و خدای آمرزگار است مهربان. (۱۴-۱۶). آج، لب، فق: و فرزندان. (۱۵). وز: و آل ابراهیم و فرزندان او را. (۱۷). آج، لب، فق: و فرزندان که برخی از آن از نسل برخی‌اند.

شنا و داناست» (۱). قدیم - جلّ جلاله - چون رخصت داد در کتمان حق و مساعدت کافران به ظاهر، برای دفع مضرت را باز نمود که: اگر کسی اینکه معنی کار بنده نه برای خوف و عذر» (۲) اضطرار، بل برای مساعدت و موافقت و مصافات و مخالفت دوستی با کافران، و گمان برد که آن بر خدای تعالی پوشیده بماند به خلاف آن است، تو بگو ای محمد: *إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ*، که اگر پوشیده داری آنچه در دل داری یا اظهار کنی، خدای داند. کلبی گفت: معنی آن است که اگر آنچه با رسول می گویی، اگر از سر زبان می گویی و اگر از میان جان می گویی از اخلاص و نفاق، خدای داند برای آن که او عالم الذّات است، عالم است به جمیع معلومات بر هر» (۳) وجهی که صحیح بود که معلوم بود، برای آن که صفت نفس با صحت واجب باشد، و چون متعلق بود اختصاص ندارد به بعضی متعلقات دون بعضی. *وَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ*، و هر چه در آسمان و زمین هست آن» (۴) پنهان و آشکارا داند. و جمله اینکه و بیشتر از اینکه داخل باشد تحت آنچه ما بگفتیم. و فعل اوّل مجزوم است به جزای شرط، و دوم مرفوع است بر استیناف برای آن که عطف صورت نمی بندد اینکه جا لفساد المعنی معه، برای آن که عالمی او - تعالی - موقوف نباشد بر اخفا و اظهار ایشان. و تقدیر آن است که: و هو يعلم ما فی السموات، و نظیره قوله تعالی: *قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ* (۵) - الایة. الی ان قال: *وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ* (۶) ...، و کذا قوله: *فَإِنْ يَشَاءِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَ يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ* (۷) ...، بالرفع، و معنی آیت آن است که: چون معلوم شد که در آسمان

(۱). آج، لب، فق: شنواست دانا به استحقاق هر یک از خلائق. (۲). دب و. (۳). آج، لب، فق: ندارد. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: از. (۵). سوره توبه (۹) آیه ۱۴. (۶). سوره توبه (۹) آیه ۱۵. [.....]
(۷). سوره شوری (۴۲) آیه ۲۴.

صفحه : ۲۷۶

و زمین هیچ [بر]

«۱» خدای تعالی پوشیده نماند، چگونه پوشیده بود احوال شما در موالات کفار، و آن که شما با ایشان مساعدت از دل یا از زبان کنی؟ *وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ*، و خدای تعالی بر همه چیز» (۲) قادر است. برای آن گفت تا بدانند که اینکه تأخیر عذاب و مهلت و انظار مستحق» (۳) عذاب نه برای عجز می کند، و لکن نوع من المصلحة المقتضية لذلك فی التکلیف، برای آن تا مکلفان ممکن باشند و مهمل باشند، و ایشان را بر خدای تعالی حجت نبود، بل حجت خدای را باشد برایشان. *يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحَضَّرًا*، و نصب او» (۴) بر فعلی مقدر» (۵) باشد، کانه قال: اذکروا و خافوا یوم. و گفته اند: نصب او بر ظرف است از معنی آیت مقدم» (۶)، برای آن که آیت اوّل متضمن وعید است و تهدید، کانه قال تعالی: *ما اوعدتکم* (۷) به فی الایة المتقدمة انما يقع و یکون یوم القیمة. و گفته اند» (۸) قوله: *وَ يَحْذَرُکُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ*، و گفته اند من قوله: *وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ*. گفت: یاد کنید» (۹) و فراموش مکنید» (۱۰) تا بدانید» (۱۱) که اینکه وعیدها - که ذکر آن سابق شد - در روزی خواهد بودن که هر نفسی آنچه کرده باشد از خیر و شر، و نفع و ضرر، و نیک و بد، و طاعت و معصیت، و حسنه و سیئه حاضر یابد، نظیره قوله تعالی: *وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا* (۱۲). جمله قراء خوانند» (۱۳): «محضراً» بفتح الضاد علی انه مفعول، و در شاذ عبید بن عمیر» (۱۴) خوانند» (۱۵): «محضراً» (۱۶) علی انه فاعل علی معنی ان عمله» (۱۷) يحضره للجزاء من

(۱). اساس، وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). دب: همه چیزها. (۳). کذا: در اساس: دیگر نسخه

بدلها: مستحقان. (۴). چاپ شعرانی (۳ / ۹): نصب یوم. (۵). اساس: مصدر، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). همه نسخه بدلها متقدم. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: ما وعدتکم. (۸). دب من. (۹). وز، دب: یاد کنی / یاد کنید. (۱۰). وز، دب: مکنی / مکنید. (۱۱). وز، دب، آج، لب: تا بدانی / تا بدانید. (۱۲). سوره کهف (۱۸) آیه ۴۹. (۱۳). وز، آج، لب، فق، مب، مر: خواندند. [.....]

(۱۴). اساس: عمیر بن حمید، آج، لب، فق، مب، مر، چاپ شعرانی (۳ / ۹): عیید بن عمرو، با توجه به وز، دب تصحیح شد. (۱۵). اساس: خواندند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۶). اساس: محضر، با توجه به وز، دب تصحیح شد. (۱۷). آج: علمه.

صفحه : ۲۷۷

الحضور او يحضره من الحضر و هو العدو، یعنی عمل او را به حاضر کند آن جا برای جزا، و یا بتازد او را برای جزا. و «ما» فی قوله: ما عملت، روا باشد که موصوله بود، و روا باشد که مصدری بود، ای عملها علی معنی جزاء عملها. و قوله: و ما عملت من سوء رواه باشد «۱» که موصوله بود، و روا بود که مجازات را باشد. اگر موصوله باشد، «واو» عطف بود و محلّ او نصب بود «۲». اگر «ما» مجازات باشد در «تود» دو وجه است: روا باشد جزم علی الجزاء و رفع علی الاستیناف، کقول الشاعر: و ان اتاه خلیل یوم مسئله یقول لا غایب مالی و لا حرم و «تود» من الوداده، یعنی تمنا کند که از میان او [و]

«۳» میان آن عمل بد که کرده بود. آمیداً بعیداً. غایتی و مسافتی دور باشد. و «امد» غایت باشد، قال الله تعالی: فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ «۴»... و قال النَّابِغَةُ: الْأَلْمَلُكُ [۷۱۴-پ]

او من انت سابقه سبق الجواد اذا استولى علی الأمد سدّی گفت: امدا بعیدا، ای مکانا بعیدا، یعنی راهی دور. مقاتل گفت: ما بین «۵» المشرق و المغرب، نظیره قوله: یا لیتَ بَینَی و بَینَکَ بَعْدَ المَشرِقَینِ «۶». حسن بصری گفت: تمنای آن کند که کاشک تا هرگز آن عمل پیش او نیافریدندی «۷»، نظیره قوله: یا لَیتَنی لَم أوتَ کِتابَیهِ، و لَم أدرِ ما حِسابَیهِ «۸». و یُحذِرُکُمُ اللهُ نَفْسَهُ و اللهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ، ای رحیم من الرّافه و هی الرّحمه. قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهُ- الایه. حسن بصری و ابن جریج گفتند: در عهد رسول

(۱). دب: ما روا باشد. (۲). دب، آج، لب و. (۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). سوره حدید (۵۷) آیه ۱۶. (۵). اساس: بین، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). سوره زخرف (۴۳) آیه ۳۸. (۷). وز: آن عمل با پیش او بیافریدندی، دب، آج: آن عمل با پیش او نیاوردندی، لب، فق، مب، مر: افتادگی دارد. (۸). سوره حاقه (۶۹) آیه ۲۵ و ۲۶.

صفحه : ۲۷۸

جماعتی دعوی کردند که ما خدای را دوست داریم. گفتند: یا محمّد؟ انا نحبّ ربّنا، ما خدای را دوست داریم. حق تعالی گفت: دوستی را علامتی باشد، و آن آن بود که از فرمان دوست به در نیایند «۱»، و دوست او را دوست دارند «۲». اینکه محمّد دوست من است، اگر شما «۳» در اینکه دعوی راستی گیرید «۴»، متابعت او کنید «۵» تا من نیز شما را دوست دارم، و الا دعوی باشد بی بینت، و دعوی بی بینت باطل بود. یا مدعی الحبّ لمولاه من ادعی صحیح معناه من ادعی شیئا بلا شاهد لا بدّ ان تبطل دعواه ای عجب اگر «۶» پاشنه کفیده «۷» را دوست داری، پای او هوای او بیرون نهی، دعوی دوستی خدای می کنید، و یک ذره پای در رضای او بر جای نداری «۸»: تعصی الاله و انت تظهر حبه هذا محال فی القیاس بدیع لو کان حبک صادقاً لأطعته انّ المحبّ لمن یحبّ مطیع کسی که دعوی دوستی مخلوقی کرد و او را وفات رسید، اینکه مدعی خویشتن را ملامت می کند،

ما» ۹) چرا چون او برفت «۱۰»، اینکه در مساعدت او نرفت «۱۱» می گوید: ایس عجیبا ان طواک ید البلی برغمی ما بین الصّفایح و التّرب و ینشرنی روح الحیاء و ادّعی هواک فیا سحقا لدعوای فی الحبّ دیگری گفت: مساعدت و موافقت من در دوستی با دوست من تا آن جاست که اگر مرده باشم و سالیان بر خاک من گذشته و او مرا آواز دهد، یا جوابش دهم یا کوفی «۱۲» از گور من او را جواب دهد تا آواز و «۱۳» گفت او بر زمین نیفتد: و لو انّ لیلی الأخیلیّه سلّمت علیّ و دونی تربّه و صفایح

(۱). آج، لب، مر: نه آیند. (۲). آج، لب، فق، مب، مر و دشمن او را دشمن. [.....]
(۳). اساس را، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۴). دب: گویی، آج: گویند. (۵). دب: کنی. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۷). مب، مر: عجب باشد که بنده ای. (۸). مب: نمی گذاری. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: تا. (۱۰). آج، لب، فق، مب و. (۱۱). آج، مب: بنرفت. (۱۲). آج: بومی. (۱۳). اساس: او، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۷۹

لسلّمت تسلیم البشاشه اوزقا الیها صدی من جانب القبر صایح اینکه بیتها توبه بن الحمیر راست. گویند: از اتّفاقات عرب یکی آن بود که اینکه توبه- که گوینده آن بیتهاست- فرمان یافت، و او را دفن کردند، و مدّتی بر اینکه بر آمد. یک روز شوهر لیلی اخیلیّه با لیلی از جایی «۱» می آمدند به سر گور توبه بن الحمیر برسیدند. آن مرد را اینکه بیتها یاد آمد. لیلی را گفت: بحقّی علیک، به حقّ من بر تو که بروی و بر گور توبه بن الحمیر سلام کنی تا دروغ او پیدا شود در آن که گفت «۲»: لسلّمت تسلیم البشاشه اوزقا الیها صدی من جانب القبر صایح لیلی گفت: رها کن، شاعری از سر سودای خود چیزی بگفت آن را حقیقتی نباشد. بر او سخت کرد «۳» و سوگند داد. لیلی اشتر پیش راند و آواز داد «۴»: السلام علیک یا توبه بن الحمیر، اتّفاق «۵» چنان افتاد که در گور شکافی بود، و در آن شکاف کوفی آشیانه «۶» کرده «۷»، چون آواز لیلی اخیلیّه بشنود از آن جا پیرید و آوازی کرد «۸»، شتر لیلی از آواز و پرواز [آن]

«۹» مرغ برمید و لیلی را بیفگند و بر جای «۱۰» بمرد و گور او همان جا در پهلوی گور او بنهادند. ضحاک گفت از عبد الله عبّاس که: رسول- علیه السلام- بنزدیک قریش آمد و ایشان در مسجد الحرام بتان را می پرستیدند، و بتان را بیاراسته بودند [و] «۱۱» گوشوارها «۱۲» در گوش کرده، ایشان را ملامت کرد [و]

«۱۳» گفت: شرم ندارید «۱۴»، دین پدر خود ابراهیم و اسماعیل رها کرده اید و جمادی را می پرستید «۱۵» که در او نفعی و ضرری «۱۶» نیست.

(۱). آج، لب، فق: جانبی. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: گفته. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: سخت گفت: چاپ شعرانی (۱۲/۳): سخت گرفت. [.....]

(۴). آج، لب، فق گفت، مب، مر و گفت. (۵). اساس: اتّفاقا، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). لب: آشیان. (۷). دب: کرده بود. (۸). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۹-۱۱-۱۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). دب: بر جایگاه، آج، لب، فق، مر: و در جای. (۱۲). دب: گوشوار. (۱۴). دب، مب: مر که. (۱۵). دب، آج، لب، فق: می پرستی. (۱۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ضرری.

صفحه : ۲۸۰

ایشان گفتند: ما اینها را به دوستی خدا می پرستیم: لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى «۱» ...، تا ما را به خدا نزدیک گردانند، خدای تعالی

اینکه آیت فرستاد [و]

«۲» گفت: اگر شما طلب چیزی می کنید «۳» که شما را به خدای نزدیک گرداند، متابعت من کنید «۴» تا خدای تعالی شما را دوست دارد که من اولیترم به تعظیم از اینکه اصنام که من رسول خدایم. ابو صالح گفت از عبد الله عیاس که: آیت در جهودان آمد، چون گفتند: نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ «۵»...، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: اگر در اینکه دعوی راستی گیرید «۶» متابعت رسول من می کنید «۷». رسول - علیه السلام - آیت «۸» بر جهودان خواند، ابا کردند. محمد بن جعفر بن الزبیر گفت: آیت در ترسایان نجران آمد که ایشان گفتند: ما عیسی را که می پرستیم و تعظیم می کنیم، برای دوستی خدای می کنیم، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد که: اگر عیسی را برای دوستی من - علی زعمکم - عبادت می کنید «۹»، رسول مرا که محمد است متابعت کنید «۱۰». رسول - علیه السلام - اینکه آیت برایشان خواند. عبد الله ابی سلول منافق اصحابش را گفت: نبینید «۱۱» که محمد دوستی خود چون دوستی خدای می دارد، و ما را می فرماید که: او را همچنان دوست داریم که ترسایان عیسی را؟ خدای تعالی به جواب ایشان آیت فرستاد: قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ. بدان که محبت از باب ارادت باشد «۱۲»، ارادتی باشد متعلق به نفع غیری یا تعظیم «۱۳» او، و معنی محبت او «۱۴» خدای را تعالی اراده طاعت و فرمانبرداری او باشد،

(۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۳. (۲). اساس: ندارد: با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). دب، آج، لب، فق: می کنی.

[.....]

(۴). دب: کنی. (۵). سوره مائده (۵) آیه ۱۸. (۶). دب: راستی گری، آج، فق: راستی گیری، لب: راستی کنی و گیری. (۷). دب، آج، لب: رسول من کنی. (۸). دب: اینکه آیت. (۹). دب، آج، لب، فق: می کنی / می کنید. (۱۰). دب، آج، لب، فق: کنی / کنید. (۱۱). دب، آج، لب، فق: نبینی / نبینید. (۱۲). دب، مب، مر: ندارد. (۱۳). دب: بتعظیم. (۱۴). آج، لب، فق: یعنی محبت ما.

صفحه : ۲۸۱

و محبت او ما را ارادت او باشد و «۱» ثواب و نفع ما را، و محبت ما یکدیگر را [۴۱۸-ر]

اراده نفع «۲» و خیر باشد در حق محبوب. امّا اینکه لفظ را در او خلاف کردند، و محبت برای اشتباهش به میل طباع جاری مجرای شهوت باشد فی تعلقها بالذوات الباقیه، از اینکه جا گویند: احببت زیدا، و لا- یقولون اردت زیدا، و چون تعلق به حوادث دارد خود بر حقیقت خویشتن باشد، و احببت فلانا فهو محبوب، اینکه مفعول نه از بنای فعل باشد و کلام عرب بر اینکه است. و زجاج گفت از کسائی که: حببت فلانا فهو محبوب آمده است، و احبته «۳» فهو محب، کما قال عنتره: و لقد نزلت فلا تظنی غیره عندی «۴» بمنزله المحب المکرم. و فراء گفت: حببت لغتی متروک است، و لفظ او اینکه است که هذه لغة قد ماتت، گفت: مرده است اینکه لغت، یعنی حببت. و شک نیست که متروک است مستعمل در فعل احببت است و در مفعول او محبوب علی خلاف القیاس آمد. و یحببکم الله، مجزوم است به جزای شرط. و رسول - علیه السلام - گفت: از شرایط و علامات ایمان: الحب فی الله و البغض فی الله، آن است که دوستی و دشمنی برای خدا کنی. و رسول - علیه السلام - گفت: اذا اراد احدکم ان یجد حلاوة الايمان فلیحب المرء لا- یحبہ الا لله، گفت: چون بنده خواهد که حلاوت ایمان در دل خود بیابد «۵»، آن را که دوست دارد جز برای خدا دوست ندارد. و رسول - علیه السلام - گفت: شرک در امت من پوشیده تر است از رفتن مورچه خرد «۶» در شب سیاه بر سنگ نرم، و کمینه او آن است که: مرد کسی را دوست دارد بر ظلمی یا دشمنش دارد

بر عدلی، و دین هست «۷» اَلَا دُوسْتِي وَ دُشْمَنِي! آنکه اینک آیت برخواند: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ - الْاِيَةُ.

- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۲). مب: ضرر. (۳). وز، آج، لب، فق: فاحشه. [.....].
(۴). کذا در اساس و دیگر نسخه بدلها، تفسیر قرطبی (۴/ ۶۰) و تیان (۲/ ۴۳۸): منی. (۵). دب: بیاود/ بیاید. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خورد. (۷). آج: نیست.

صفحه: ۲۸۲

وَ يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ عطف است بر آن تا خدای تعالی شما را دوست دارد و گناهانتان «۱» بیاورد. وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ، که خدای تعالی آمرزنده گناه است و بخشاینده بر «۲» گناهکار. قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ، بگو ای محمد که طاعت دارید «۳» و فرمان برید «۴» خدای را و رسول «۵» را. و «طاعت» امثال امر یا «۶» اراده باشد و رتبت معتبر باشد «۷» میان مطیع و مطاع، بر عکس آن که «۸» میان آمر و مأمور باشد. حق تعالی طاعت رسول با طاعت خود برابر کرد «۹»، و رسول - علیه السلام - طاعت علی با طاعت خود برابر کرد، و در احادیث بسیار از روایات مخالف و مؤالف، منها، از آن جمله حدیثی که روایت کرد عمر بن مالک «۱۰» عن فضالة بن عبيد عن احدهما. علیهما السلام - اعنی ابا جعفر و ابا عبد الله، مراد صادق و باقر «۱۱» باشد از اینکه، و برای آن اینکه خبر از جمله اخباری که در اینکه معنی هست اختیار کرده شد که اینکه خبری است متضمن سبب نزول اینکه آیات را، و آن آن است که چون خدای تعالی اینک آیت فرستاد که: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ «۱۲» ... رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - خطبه کرد «۱۳» گفت: «۱۴» «۱۵» أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَمْرَكُمْ «ان تطيعوه فی نبيّه و تطيعوني فی وصيّي و وزيري و خليفتي فی حياتي و ولی الامر من بعد وفاتي و خير من اخلف بعدي علی بن ابی طالب الا و من اطاع عليًا فقد اطاع الله، و من فارق عليًا فقد فارقني و من فارقني فقد فارق الله، و من فارق الله فعليه لعنة الله، گفت خدای تعالی شما را فرمود که: طاعت او را دارید «۱۶» در حق من و طاعت من دارید «۱۷» در باب وصی و

- (۱). وز، مر: گناهانشان، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: داری/ دارید.
(۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: داری/ دارید.
(۴). آج، لب، فق، مب، مر: بری/ برید. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: او. (۶). آج، لب، با، مب: و باراده. (۷). اساس و، زائد می نمود، با توجه به سایر نسخ تصحیح شد. (۸). دب از. (۹). دب: مقابله کرد. (۱۰). دب: عمرو بن مالک. [.....].
(۱۱). مب علیهما السلام. (۱۲). سوره نساء (۴) آیه ۵۹. (۱۳). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: و. (۱۴). اساس: یا امرکم، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۵). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۱۶-۱۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: داری/ دارید.

صفحه: ۲۸۳

وزیر و خلیفه من در حیات من و خداوند امامت از پس وفات من، و بهینه هر کس که او را رها کنم و آن علی ابو طالب «۱» است. الا - و هر که طاعت او دارد طاعت من داشته باشد، و هر که طاعت من دارد طاعت خدای داشته باشد، و هر که از او مفارقت کند از من مفارقت کرده باشد، و هر که از من مفارقت کند از خدای مفارقت کرده باشد - یعنی از دین خدا - و هر که از خدا مفارقت بکند لعنت خدا بر او باد «۲». پس از آن روزی اوس «۳» بن بشر التیمی علی را گفت: ایتم یا بنی هاشم الا المخاریق «۴»، ای بنی هاشم شما الا حیلہ چیزی دیگر نکنی، ای بنی هاشم چرا شما به ولایت مخصوصید «۵» دون ما! امیر المؤمنین گفت: «۶» «۷» و ابیت یا اوس «الا من کذب»، تو ای اوس «۸» الا دروغ ندانی ان الله اختارنا ذریه ابراهیم، خدای تعالی ما

را که فرزندان ابراهیمیم» (۹) برگزید. اوس (۱۰) گفت: و ما نیز از فرزندان آدمیم و زنگیان و نوییان (۱۱) از فرزندان سام بن نوح (۱۲) اند- و اینان دو پیغمبر (۱۳) مرسل بودند. علی- علیه السلام- برفت و رسول را خبر داد به آنچه میان ایشان رفت. رسول- علیه السلام- گفت: و الله لا ازجره الا بالوحی، به خدای که من زجر او [جز]

«(۱۴) به وحی نکنم. در حال جبریل می (۱۵) آمد و گفت: خدایت سلام می کند، و اینکه آیات (۱۶) آورد: قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ، إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ، ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

(۱). مب، مر: علی بن ابی طالب. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: باشد. (۳-۸). آج، لب، فق، مب، مر: اویس. (۴). آج، لب، الا المحال، لب، فق: الا المحار. (۵). وز، دب، مخصوصی / مخصوصید، مب: مخصوص آید. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: اویس. (۷). کذا در اساس، دیگر نسخه بدلها: الا الکذب. (۹). اساس، دب، ابراهیم، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۱۰). مب، مر: اویس. (۱۱). اساس: او بیان، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). دب، آج، لب: حام بن نوح. (۱۳). وز، دب: پیغامبر. (۱۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۵). دب، مر: ندارد. (۱۶). مب، مر: آیت.

صفحه ۲۸۴ صادق بن جعفر بن محمد- علیهما السلام- در تفسیر آیت گفت: «۱» قل اطيعوا الله فيما امرکم و الرسول فيما اكد عليكم فان تولوا عن ولايتنا فان الله لا يحب الكافرين بالآيات فينا ان الله اصطفى آدم و نوحا للولاية و لم يصطف اولادهما و آل ابراهيم و ال عمران ردا على اوس»، گفت: طاعت خدای دارید (۲) در آنچه فرمود، و طاعت رسول را در آنچه مؤکد کرد بر شما اگر برگردید (۳) از ولایت ما. خدای دوست ندارد کافران را به آیتاتی که در حق ماست. خدای تعالی آدم را و نوح را برگزید و فرزندان ایشان را برنگزید، و آل ابراهیم و آل عمران را برگزید رد بر اوس (۴) تیمی. و معنی اینکه آیات [۴۱۸-پ] نظم نمی پذیرد تا سبب نزول او معلوم نمی شود، و مخالفان [ما]

«۵» تا اینکه قول نباید گفتن، از ظاهر عدول کردند و گفتند: مراد به آل ابراهیم خود ابراهیم است، و به آل عمران خود عمران است و بیستی آوردند: و لا تبك ميتا بعد ميت احبه علی و عباس و آل ابی بکر یعنی ابا بکر. و خلاف نیست که ظاهر قرآن رها نکنند الا عند ضرورتی، و لا ضروره ههنا الا نصب العداوة لآل محمد، پس آیت را حمل بر ظاهر باید کردن. إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ، و هو افتعل من الصفة و هی الاختیار «ط» «۶» مقلوب است از «تای» افتعال برای مطابقت «صاد» را. و «اصطفی» و «اجتبی» و «اختار»، به یک معنی باشد. آدم، برگزید آدم را که ابو البشر است، نوح را که شیخ الانبیاست و اولوا العزم است و مبعوث به کافه خلق، و آل ابراهیم و هو محمد- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ- و اینکه به او اولتر است که از میان اینان لقب مصطفی او راست- صلوات الله علیه و علی آلِهِ. وَ آلَ عِمْرَانَ، قولی آن است که: مراد موسی بن عمران است، و قولی دگر آن است که در اخبار اهل البیت است و تفاسیر ایشان که: مراد به آل عمران امیر المؤمنین

(۱). مب، مر: اویس. (۲). دب، مب: داری / دارید. (۳). دب، آج، لب، مب: برگردی / برگردید. (۴). مب، مر: اویس. (۵). اساس: ندارد، دب: را، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). اساس، مب: تا، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۸۵ علی است، و عمران نام ابو طالب است فی التوریت. پس اول گزیده از آل ابراهیم رسول است- علیه و علی «۱» آله السلام- چنان که انس مالک روایت کرد که: جماعتی از بنی کنده دعوی کردند «۲» که رسول- علیه السلام- از ایشان است. اینکه حدیث به رسول رسید، گفت: ابن «۳» عیاس و ابو سفیان گفتند چون به یمن شدند، ما از پدران خود انتقال نکنیم «۴»، «۵» انا محمّد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن مرّة بن كعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه بن خزيمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن «۶» ادب بن المهيسع بن نبت بن سلمان بن قیدار بن اسمعیل بن ابراهیم. و ما افترق الناس فرقتين الا جعلني الله في الخير منهما خرجت من ابوی من نکاح و لم اخرج من سفاح من لدن آدم حتّی انتهیت الی ابی و امّی، گفت: مردمان به دو فرقه نشدند الا من در بهینه ایشان بودم و از هر پدر و مادر که آمدم به نکاح آمدم [به سفاح نیامدم]

«۶» از آدم تا به پدر و مادر خود. آنگه گفت: بدانید «۷» که خدای تعالی از فرزندان ابراهیم اسماعیل را برگزید، و از فرزندان اسماعیل بنی کنانه را و از بنی کنانه قریش را، و از قریش بنی هاشم را، و از بنی هاشم مرا، «۸» فأنا خيرکم نفسا و خيرکم ابا [و اما]

«اصطفی آدم، آدم را برگزید برای خلافت و گفت: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» «۹»... تا بدانی که هر که خلیفه او باشد گزیده او باشد، آن را که گزیده او بود به خلافت در بدایت کار فرشتگان را در پیش او به سجده آورد «۱۰»، آن را که گزیده او بود به خلافت بهترین پیغامبران اگر فرشتگان او را سر بر خط نهادند، تو اینکه را گردن نهدی!

(۱). آج، لب: ندارد. [.....]

(۲). آج، لب: روایت کردند. (۳). اساس: کلمه به صورت: «اینکه» هم خوانده می شود. (۴). مرحوم شعرانی عبارت: «ابن عباس ... انتقال نکنیم» را در نسخه ها زاید تشخیص داده اند. رک: تفسیر روض الجنان و روح الجنان (۱۵/۳) زیر نویس. (۵). اساس، آج، لب اد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۶-۸). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). دب، آج، لب، فق: بدانی / بدانید. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۳۰. (۱۰). دب: به سجده فرمود.

صفحه : ۲۸۶

«نوح» را برگزید تا به دعای او زمین از دشمنان خدا پاک شد «۱». رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَي الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا «۲»، اینکه را برگزید تا به تیغ او زمین از کافران پاک شد. حق تعالی چون خواست که زمین را پاک کند در عهد نوح از آسمان آب فرستاد که موجب تطهیر، آب پاک است. چون در عهد رسول خداست تا زمین پاک کند سبب آن هم آب کرد. از آن خلقی آفرید و تولّای اینکه کار به دست او کرد: خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا «۳». و آل عمران بر قول عامّه مفسران موسی است و هارون تا موسی به عصا زمین از سحر پاک کرد. اینکه زمین از سحر که اصل سحر بودند به تیغ پاک کرد. اگر عصای موسی سحر فرو برد تیغ اینکه ساحران «۴» را فرو برد. و اگر هارون موسی را خلیفه بود «۵»، اینکه محمّد را بمنزلت هارون بود موسی را، جز آن که هارون پیغامبر بود، و از پس رسول ما پیغامبر نبود، انت منّی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی. حسن بصری گفت:

مراد به آل عمران عیسی مریم است که مریم دختر عمران بود. بر اینکه قول عیسی [را]

«۶» برگزید تا مبشّر مقدم او باشد: وَ مَبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ «۷»، و مقدّمه لشکر فرزند او باشد که مهدی امت است، آن جا آیت بشارت «۸» بود و اینکه جا رایت بشارت باشد. و آل ابراهیم بلا خلاف محمّد است و اهل البیت او که «۹» فرزندان ابراهیم خلیل اند. معروف بن خزّر بوذ روایت کرد از جماعت «۱۰» تابعین که عبد الله عباس گفت: سالی در موسم حاجّ

مردم را حدیث می‌کردم، مردی را دیدم در هیأت اعرابی عمامه سیاه در سر بسته، هر گه من خبری روایت کردم او خبری روایت کرد. چون فارغ شد

(۱). دب: پاک کرد. (۲). سوره نوح (۲۶) آیه ۷۱. (۳). سوره فرقان (۲۵) آیه ۵۴. (۴). مب: کافران. (۵). لب: کرد. (۶). اساس، وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]
(۷). سوره صف (۶۱) آیه ۶. (۸). اساس: اشارت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). دب، فق از. (۱۰). دب، مب: جماعتی.

صفحه: ۲۸۷

گفت: «۱» ۲ معاشر الناس من عرفنی فقد عرفنی، و من لم يعرفنی فأنا اوتبته باسمی، انا جندب بن جنادة البدری الغفاری، انا صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله - سمعته يقول فی هذا المكان - و الا - صمت اذناي: ان الله اصطفى ادم و نوحا و ال ابرهیم و ال عمران علی العالمین، ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم. فأما الذریة فمن نوح و الال من ابرهیم، و السلالة من اسمعیل و العترة «الهادیة» و الذریة الطاهرة من محمد - صلی الله علیه و آله - و الصدیق الاکبر علی بن ابی طالب، فأیتها الامة المتحیره بعد نبیها لو قدمتم من قدمه الله و رسوله و اخرتم من اخره الله و رسوله، لما عال ولی الله و لا طاش سهم فی سبیل الله و لا - اختلفت «الامة» بعد نبیها لما كان تأویله عند اهل البيت فذوقوا بما کسبتم، و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ینقلبون «۳».

گفت: از رسول - علیه السلام - [۴۱۹- ر]

[شنیدم]

«۴» که در اینکه موقف اینکه آیت بخواند و گفت: امیا «ذریة» از نوح است «۵»، و «آل» از ابراهیم، و «سلاله» از اسماعیل، و عتره هادیه و ذریه طاهره از محمد - صلی الله علیه و آله - و صدیق اکبر علی بن ابی طالب است. ای امت متحیر؟ از پس پیغامبر اگر تقدیم کردی «۶» آن را که خدای و پیغامبر او را تقدیم کرد، و باز پس داشتی «۷» آن را که خدای و پیغامبر باز پس پشت «۸» داشت، دوست خدای محتاج نشدی «۹»، و هیچ تیر در راه خدای خطا نرفتی، و امت از پس پیغامبر در هیچ چیز خلاف نکردند «۱۰» الا تأویل آن بنزدیک اهل بیت باشد. بچشی و بال آنچه «۱۱» کردی، و بدانند ظالمان که باز گشت ایشان چگونه باشد. ذریه بعضها من بعض، اینکه فرزندان اند بهری از بهری. در خبر می‌آید که حسن عسکری را پرسیدند از اینکه آیت، گفت «۱۲»: انا من الزکی

(۱). دب، مر: العزة. (۲). وز، مب، مر: لا - اختلف. (۳). سوره شعرا (۲۶) آیه ۲۲۷. (۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). اساس، وز، لب، فق: تو چیست، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد، مر: او آدم و نوح است. (۶). کردی / کردید ۷. داشتی / داشتید، وز: داشتن. (۸). دب، مب: باز پس. (۹). مب، مر: تشدید. (۱۰). وز، دب: نکردندی. [.....]

(۱۱). اساس باشد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۱۲). اساس: گفتند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه: ۲۸۸

الله علی بن محمد، و الزکی من الهادی محمد بن علی، و الهادی من الرضا علی بن موسی، و الرضا من الکاظم موسی بن جعفر،

و الكاظم من الصّادق جعفر بن محمّد، و الصّادق من الباقر محمّد بن علی، و الباقر من السّجاد زین العابدین، و السّجاد من الشّهِید المظلوم الحسین بن علی، و چون به ذکر حسین علی رسید گریه بر او افتاد «۱»، آنکه گفت: «۲» السلام علی الشّهِید المظلوم، السلام علی السّید المرحوم، السلام علی الحقّ المکتوم و الحسین بن علی من ابیه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - علیهم السلام. وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ، قوله: ذُرِّيَّتُهُ، قول آن است: بر وزن فعلیه است، کقمریه من ذرء الله، الخلق، ای خلقهم، و اینکه اختیار زجاج است. و قولی دیگر آن است که: اصل او ذروره علی وزن فعلوله، پس برای کراهت تکریر «۳» «را»، «را» ی دوم «۴» را «یا» «۵» کردند، آنکه «واو» را هم «یا» گردانیدند «۶» برای «یا»، آنکه ادغام کردند فصار ذرّیه. و نصب را، اخفش گفت بر حال است، و زجاج گفت علی البدل. وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ، و خدای تعالی شنواست اقوال اینان را و دانا به احوال و اسرار اینان، برای آن برگزید ایشان «۷» که از حال ایشان عصمت معلوم بود. و قولی دگر آن است «۸»: سمیع علیم لما تقوله «۹» امرأتُ عمرانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا. قوله عزّ و جلّ:

[سوره آل عمران (۳): آیات ۳۵ تا ۴۱]

[اشاره]

إِذْ قَالَتْ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۵) فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمِيتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۳۶) فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۷) هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ (۳۸) فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيُدِّدُكَ وَحْصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصّٰلِحِيْنَ (۳۹) قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (۴۰) قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمزًا وَ اذْكَر رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ (۴۱)

[ترجمه]

چون «۱۰» گفت زن عمران: خداوند من؟

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: افتاد. (۲). اساس: السید، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). مب: تکرّر. (۴). مب، مر: دویم. (۵). اساس: یارا، با توجه به وز و معنی جمله جا به جا شد. (۶). دب: کردند. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر را. (۸). دب که (۹). اساس، دب، مب: بقوله: لب، مر: بقوله، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). آج، لب، فق: یاد کن آن وقت را که.

صفحه : ۲۸۹

[من]

«۱» پذیرفتم برای تو آنچه «۲» در شکم من است آزاد کرده، بپذیر از من که تو شنوا و دانایی. چون بهار بنهاد «۳» گفت: بار

خدایا من بار نهادم به او ماده «۴»، و خدا دانایتر است به آنچه بار نهاد، و نیست نر «۵» چون ماده «۶»، و من نام نهادم او را مریم، و من پناه او با تو دهم و فرزندانش «۷» از دیو رانده. پذیرفت «۸» او را خدای پذیرفتنی نیکو و برویانید او را رویانیدنی نیکو «۹»، و باز گذاشت او را زکریا، هر گاه در شدی بر او زکریا در محراب یافتی بنزدیک او روزی. گفت «۱۰»: ای مریم؟ از کجا آمد تو را [اینکه]

«۱۱»! گفت: او از نزدیک خداست که خدا روزی دهد آنرا که خواهد بغیر شمار. آن جا بخواند «۱۲» زکریا خدایش را، گفت: خدای من بده مرا از نزدیک خود فرزندی پاکیزه که شنونده دعایی. ندا کردند او را فریشتگان و او ایستاده بود نماز می کرد «۱۳» در محراب که خدای مژده می دهد تو را به

(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد. (۲). آج، لب، فق: آن را که. [.....]

(۳). آج، لب، فق: پس آنگاه که نهاد آن مادینه را که در شکم داشت. (۴). اساس: چون ماده، با توجه به وز تصحیح شد. (۵). آج، لب، فق: نرینه. (۶). آج، لب، فق: مادینه. (۷). وز: و فرزندش. (۸). وز: پذیرفت. (۹). اساس: «و برویانید ... نیکو» را ندارد، از وز افزوده شد. (۱۰). آج، لب، فق: گفتی. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد. (۱۲). اساس: بخاند، با توجه به وز تصحیح شد. (۱۳). اساس: نماز کرد، آج، لب، فق: نماز می گذارد، با توجه به وز تصحیح شد.

صفحه : ۲۹۰

یحیی راست دارنده به کلمتی «۱» از خدا و مهتری و پارسایی و پیغامبری از نیکان. گفت: ای خداوند من؟ چگونه باشد مرا فرزندی «۲» و به من رسید «۳» بزرگی، و زن من نازاینده است، [گفت]

«۴»: خدای همچنین کند آنچه خواهد. [۴۱۹-پ]

گفت: خدای من کن «۵» مرا نشانی. گفت: نشانی «۶» تو آن است که سخن مگویی با مردمان سه روز «۷» مگر به اشاره، و یاد کن خدایت را بسیاری، و تسیح کن «۸» به شبانگاه و بامداد. قوله: إِذْ قَالَتْ امْرَأَتُ عِمْرَانَ، «اذ» ظرف زمان گذشته باشد، و در عامل او چند قول گفتند: اخفش و میرد گفتند: فعلی مضمراست، و التقدیر اذکر اذ قالت. زجاج گفت: عامل در او «اصطفی آدم» و اینکه بعید است. رمانی گفت: عامل در او «سمیع علیم» است. و اینکه قریبتر است از قول زجاج. و ابو عبیده گفت: «اذ» زیادت است، و هذا ابعده الوجوه. و زن عمران مادر مریم بنت عمران است مادر «۹» عیسی - علیه السلام - و نام او حنه بنت قاقود بن قبیل «۱۰» بود. و امیّا عمران: عبد الله عباس و مقاتل گفتند: هو «۱۱» عمران بن ماثان بود و نه پدر موسی بود، چه از میان اینکه عمران و آن عمران که پدر موسی بود هزار [و]

«۱۲» هشصد «۱۳»

(۱). اساس: کلمه، با توجه به وز تصحیح شد. (۲). وز: پسری، آج، لب، فق: کودکی. (۳). آج، لب، فق: و حال رسید به من.

[.....]

(۴). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد. (۵). آج، لب، فق: پدید کن. (۶). وز، آج، لب، فق: نشان. (۷). آج، لب، فق: شبان روز. (۸). آج، لب، فق: و نماز گزار یا تسیح گوی. (۹). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، تفسیر قرطبی (۴/۶۵): جدّه. (۱۰). کذا در اساس، وز: قاقور بن قبیل، دب، مب: قارور بن قبیل، آج، لب، فق، مر: قاقور بن قبیل، تفسیر قرطبی (۴/۶۵): قاقور بن قبیل، تفسیر طبری (۳/۲۳۵): قاقور بن قبیل. (۱۱). وز، آج، لب، فق، مب، مر: و هو. (۱۲). اساس: ندارد، با توجه به وز

سال بود. و فرزندان ماثان رؤسا و علما و احبار بنی اسرائیل بودند. محمّد بن اسحق گفت: هو عمران بن اشهم بن امون بن میشا بن حزقیاء (۱) از فرزندان سلیمان بن داود بود. یاد کن ای محمّد - چون گفت زن عمران که حنّه بود: بار خدایا من با تو نذر کردم و پذیرفتم (۲). و «نذر» آن باشد که مرد بر خویشتن چیزی به واجب کند مشروط یا نامشروط، به آن که گوید: لله علیّ کذا ان کان کذا، در اینکه خلاف نیست که اینکه نذر واجب است، در مطلق خلاف است که نذری (۳) منعقد باشد یا نباشد. نزدیک سید مرتضی علم الهدی نذر نباشد (۴) - و قد مضی الکلام فیه. بار خدایا (۵)؟ بار تو نذر کردم و اینکه بچه که در شکم دارم او را محرّر کردم به نذر، و اینکه لفظ در لغت و شرع یک معنی دارد. امّا در لغت چنان که اعشی گفت: عشیت (۶) لیلی (۷) بلیل جرورا و طالبتها و نذرت النذورا [و جمیل گفت]

(۸): فلیت رجلا فیک قد نذروا دمی و هموا بقتلی یا بشین لقونی و اما در شرع قال الله تعالی حکایه عن مریم: فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا (۹)، ای اوجبت علی نفسی. و رسول - علیه السلام - گفت: من نذر ان يطیع الله فليطعه و من نذر ان يعصيه فلا يعصه، گفت: هر که نذر کند که طاعت خدای دارد، باید تا وفا کند. و آن کس که نذر کند که معصیت کند، باید تا معصیت نکند. مُحَرَّرًا، در «محرّر» چند قول گفتند: یکی آن که آزاد کردم او را از خدمت

(۱). آج، لب، فق، مر: حرف، مب: حزف. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: پذیرفتم. (۳). دب: نذر. [.....]

(۴). اساس: باشد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر من. (۶). اساس، وز: کلمه به صورت «غشیت» هم خوانده می شود. (۷). اساس، وز، آج، لب، فق، مب، مر: لیلی، با توجه به دب تصحیح شد. (۸). اساس، وز، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد، با توجه به دب افزوده شد. (۹). سوره مریم (۱۹) آیه ۲۶.

صفحه : ۲۹۲ خویشتن، من قولهم: حرّرت المملوک حرّ هو (۱)، ای صار حرّا. و قولی دیگر: جعلته خالصا صافیا لعبادة الله و خدمه المسجد و الكنيسه، من قولهم: حرّرت الكتاب اذا صحّحته و هدّيته و اخلصته من الخطأ و اللّحن، او را خالص بکردم و مجرّد خدمت خانه خدای را و عبادتگاه را تا جز آن کاری نکند. قولی دیگر آن است که: او را وقف کردم بر خدمت عبادتگاه. و اصل کلمه اخلاص باشد. و رجل حرّ از اینکه جاست، و طین حرّ، گلی خالص باشد که در او سنگ و ریگ نباشد. و نصب او بر حال است. و ایشان را عادت بودی که از جمله عبادات و قربات فرزندان خود بر خدمت خانه خدا و مساجد و عبادتگاهها وقف کردند تا آن می رفتی و آب می زدی و هیچ از آن جا مفارقت نکردی جز عند حاجتی، تا آنکه که بالغ شدی او را مخیر کردند، گفتندی: خواهی بباش و خواهی برو. اگر برفتی منع نکردندی و بر آن حرجی نبود، و اگر اختیار خدمت و مقام کردی بعد البلوغ رها کردند تا همچنان می بودی، و پس از آن او را خیار نبودی اگر خواستی تا برود روا نبود. و هیچ کس نبود از انبیا و علما و الاّ از فرزندان او یکی و دو محرّر بودند، و اینکه تحریر در فرزندان نرینه بودی و دختران از اینکه مسلم بودند، هم برای صیانت ایشان از مردان، و هم برای صیانت عبادتگاه از اعتداری (۲) که زنان را باشد از حیض و نفاس. و سبب اینکه آن بود که دو خواهر بودند یکی به حکم زکریّا بود، یکی به حکم عمران. آن که به حکم زکریّا بود اشباع نام بود مادر یحیی، و آن که به حکم عمران بود حنّه بود مادر مریم. و حنه را فرزند نمی بود تا (۳) پیر شد، و ایشان اهل البیتی بودند از خانه پیغمبری (۴) و علم، یک روز در زیر درختی نشسته بود. مرغی را دید که بچه را زقه می کرد (۵)، او را آرزوی فرزند خاست (۶) از خدای تعالی فرزند خاست (۷)، و نذر کرد با خدا که اگر خدای او را فرزند

- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: محرز هو. (۲). دب: اعذارى. (۳). آج، لب، فق، مب، مر که. (۴). دب: پیغامبری. (۵). مر: می داد.
(۶). مر: فرزند شد، دب، لب، مر: فرزند خواست. (۷). وز، دب: خواست.

صفحه : ۲۹۳

وقف کند او را. بس (۱) بر نیامد که بار بر گرفت به مریم. شوهر خود را گفت - عمران را: تو دانی که من نذر کرده‌ام که اینک فرزند را محرز کنم! عمران گفت: خطا کردی، اینک تعجیل نبایست (۲) کردن (۳)، چه گویی اگر دختری باشد! نه اینک کار بنه شاید، و تو بزهکار شوی. او هنوز بار نهاده بود که عمران با پیش خدای شد، و او (۴) در حال نذر اینک دعا کرد که: فَتَقَبَّلَ مِنِّي، بار خدایا از من بپذیر اینک نذر که کردم. إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، ای السميع للذعاء العليم بمصالح العباد و الإماء، تو شنونده دعایی و عالمی به مصالح بندگان و پرستاران. اسماء بنت زید (۵) گفت: چون خدیجه - رضی الله عنها - به فاطمه بار گرفت (۶)، گفت: بار خدایا؟ تو دانی که من از زن عمران بهترم [و محمد از عمران بهتر است]
(۷) مرا اینک (۸) اولاد (۹) را محرز کردم. خدای تعالی وحی کرد به رسول [۴۲۰-ر]

که خدیجه را بگو: لا عتاق قبل الملك خلی بینی و بین صفیتی فانی املکها هی ام الائمة عتیقتی من النار، گفت: بگو که عتق پیش از ملک نباشد، دست بدار از میان من و او که صفیه و گزیده من است، و مادر امامان است، و آزاد کرده من است از دوزخ. خدیجه گفت: دلم خوش است اگر چه دختر (۱۰) است چون مادر امامان است. فَلَمَّا وَضَعَتْهَا، چون بار نهاد به آن مولود. تأنیث برای آن گفت که مولود بر حقیقت مؤنث بود. و گفته‌اند: روا باشد که «ها» راجع بود با «ما»، برای آن که او صالح است، واحد و تشبیه و جمع و مذکر و مؤنث را، و قول اول ظاهرتر است. چون بنگرید دختری بود، بر سیل عذر می گوید: بار خدایا من امید چنان داشتم که پسری باشد، نرینه‌ای باشد که صلاحیت خدمت خانه تو دارد. آنکه اعتراضی است من کلام الله بین کلامها، اعنی: وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ،

- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: بسی. [.....]

- (۲). آج، لب، فق، مب، مر: نبایستی. (۳). مب گفت. (۴). وز را. (۵). اساس: اسما بن زید، دب، آج، لب، فق، مب، مر: اسماء بنت یزید، با توجه به وز تصحیح شد. (۶). وز، فق: بار بر گرفت. (۷). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: من اینک. (۹). همه نسخه بدلها: مولود. (۱۰). کذا: در اساس، همه نسخه بدلها: دختر.

صفحه : ۲۹۴ یعنی او اینک می گفت نه بر وجه اعلام خدای، چه خدای - جل جلاله - عالمتر بود به آنچه او بزاد. اینک بر قراءت عامه قراء است. فأمّا بر قراءت آن کس که به ضمّ «تا» خواند علی اخبارها من نفسها: وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ، جمله کلام زن باشد، و فصلی نبود، و اینک قراءت ابن عامر است و یعقوب و ابو بکر عن عاصم. وَ لَيْسَ الذَّكْرُ كَالْأُنْثَى، و نر چو (۱) ماده نباشد در اینک مقصود که مرا هست از خدمت مسجد برای عورتی و ضعیفی و عذرهایی که زنان را (۲) باشد. وَ إِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرِيْمَ، و من او را مریم نام نهادم، و مریم به لغت ایشان عابده و خادمه باشد. و در خبر هست که: مریم - علیها السلام - نکوتر زنان روزگار خود بود. و ابو هریره روایت کند از رسول - علیه السلام - که گفت (۳): حسبك من نساء العالمین اربع: مریم بنت عمران، و آسیه امراه فرعون، و خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت محمد، گفت: بس باد تو را از زنان عالم چهار: مریم دختر عمران، و آسیه زن (۴) فرعون، و خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر محمد - صلوات الله علیه و علیهن. وَ إِنِّي أُعِيذُهَا - يقال:

عَاذَ الرَّجُلِ بِفُلَانٍ وَاعْذَتَهُ بِهِ مِنْ كَذَا إِذَا اجْرَتْهُ مِنْهُ: عُوذُ وَعِيَاذُ، پناه با کسی دادن باشد. و اعَاذَهُ کسی را به پناه و جوار کسی بردن- او را و فرزند او را به پناه «۵» خدای می‌برم «۶» از شَرِّ دِيُو مَلْعُونٍ وَ الرَّجِيمِ وَ الْمَرْجُومِ «۷» بِاللَّعْنَةِ وَ الشَّهْبِ. ابو هریره روایت کرد از رسول- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله- که گفت: هیچ مولود «۸» نباشد و آلا چون بزاید شیطان دست در او مالد، و کودک از مسِّ شیطان بانگ دارد مگر مریم را و عیسی را به دعای حنه مادر مریم. آنکه گفت: اگر شما نیز خواهید، برای فرزندان خود بخوانید: وَ إِنِّي أُعِيدُهَا بِكَ وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. قتاده گفت: هیچ کودک «۹» نباشد. که نه شیطان بر او طعنی زند وقت آن که بزاید، مگر مریم را و عیسی را که خدای تعالی حجابی پدید کرد میان ایشان و شیطان.

(۱). دب، فق، مب: چون. (۲). مب می. (۳). آج، لب، فق و. (۴). اساس: امراء، با توجه به وز تصحیح شد. (۵). آج، لب: با پناه. [.....]

(۶). دب: پناه بر خدا برم. (۷). اساس: الملعون، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). مب: مولودی. (۹). وز: کودکی.

صفحه : ۲۹۵ وهب متبه گفت: چون عیسی - علیه السلام - از مادر جدا شد، بتان عالم نگونسار شدند. شیاطین بر ابلیس آمدند و گفتند: دوش حادثه «۱» افتاد که بتان نگونسار شدند. ابلیس گفت: من ندانم که چه بوده است؟ آنکه در آفاق بگردید چیزی نیافت، تا آن جا رسید که عیسی - علیه السلام - بود. او را یافت و فرشتگان گرد او در آمده «۲»، باز گشت و شیاطین را گفت: دوش پیغامبری از مادر جدا شده است، و کم مولودی باشد که از مادر بزاید که من «۳» آن جا حاضر نباشم جز اینکه کودک. پس از اینکه عبادت اصنام را بازار نباشد، و شما بر بنی آدم از جهت خفت و عجلت «۴» راه یابید «۵». فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ، پذیرفت خدای تعالی مریم را- به آن «۶» که زن بود گمان چنین بردند که [او]

«۷» خدمت عبادتگاه را نشاید- به قبولی نکو. و «قبول» مصدری است لا من لفظ هذا الفعل، و زن او فعول است بفتح الفاء و چنین کم آمد، معدود بنایی چند آمد: كالولوع و الوروع. امیا قیاس مصادر بر اینکه وجه آن است که مضموم الفاء باشد، كالدخول و الخروج و القعود و الحلول و مصدر اینکه فعل که مذکور است «تقبل» باشد، جز که مخالف آورد چنان که گفت: أُنْبِتْكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا «۸»، و چنان که قطامی گفت: و خیر الأمر ما استقبلت منه و لیس بأن تتبعه اتباعا و قال آخر: ان شئتم تعاودنا عوادا و لم يقل: تعاودا، و مانند اینکه برفت. وَ أُنْبِتْهَا نَبَاتًا حَسِينًا، و برویانید «۹» او را رستنی نکوهم از اینکه باب است، و قیاس چنان واجب کرد که انباتا گفتمی «۱۰»، و مفضل گفت تقدیر آن است: و انبتها فنبت

(۱). آج، فق: حادثه/ حادثه‌ای. (۲). مب، مر: بر آمده. (۳). مب، مر در. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عجز. (۵). دب، آج، لب، فق: راه یابی/ راه یابید. (۶). آج، لب، فق، مب: با آن. (۷). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). سوره نوح (۷۱) آیه ۱۷. (۹). دب: برویانید. (۱۰). اساس: گفتم، دب: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

صفحه : ۲۹۶

نباتا حسنا، و همچنین گفت فی قوله: وَ اللَّهُ أُنْبِتْكُمْ مِنَ الْأَرْضِ «۱» فَنَبِّئُمْ «۲» نباتا. و ضحاک گفت از عبد الله عباس: معنی قبول چنین است که او را توفیق داد تا ره نیک بختان سپرد. وَ أُنْبِتْهَا نَبَاتًا حَسِينًا، یعنی او را تمام خلق راست اندام آفرید. وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا، ابن کثیر و نافع و عاصم به روایت ابو بکر و ابو عمرو و ابن عامر و یعقوب خواندند به تخفیف «فا» و رفع «زکریا» بر

فاعلیت، چنان که فعل زکریا را باشد، یعنی زکریا او را کفالت کرد و در خویشتن پذیرفت. و باقی قراء به تشدید خواندند. و نصب «زکریا» بر آن که مفعول به باشد، و فعل، فعل خدای - جلّ جلاله - باشد متعدی به دو مفعول، و معنی آن بود که: خدای - جلّ جلاله - او را با زکریا گذاشت. مفسران گفتند: چون حنه بار به مریم بنهاد او را در خرقة پیخت «۳» و بیاورد و در مسجد پیش احبار و علما بنهاد- و ایشان [۴۲۰-پ]

سد نه و حجه بیت المقدس بودند- چنان که امروز بنی شبیه سده کعبه‌اند- گفت: بر گیرید اینکه نذیره را، یعنی آن که نذر در حق او آمد. زکریا گفت: من اولیترم به او، برای آن که خاله او در خانه من است. احبار گفتند: ما بدین راضی نباشیم که اگر به خاله رها کردند به مادرش رها کردند، و در او منافسه و مناقشه کردند برای آن که عمران امامی بود در میان ایشان و صاحب قربان ایشان بود، هر کسی رغبت کرد که تولای تربیت فرزند او کند. [چون]

«۴» گفتا گوی «۵» بسیار شد، قرار دادند بر قرعه که قرعه بر افکنند «۶»، هر کس که نام او به قرعه بر آید به اوش «۷» دهند و ایشان بیست و نه مرد بودند، برفتند و هر یکی تیری بتراشید «۸» و نام خود بر او نقش کرد «۹» و به کنار جوی اردن «۱۰» آمدند و تیرها در آب

(۱). سوره نوح (۷۱) آیه ۱۷، آج، لب، فق، مب، مر نباتا. (۲). دب: فنبتهن. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: پیچید. (۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). وز، لب: گفتگوی: دب، مب، مر: گفت و گوی. (۶). دب، مر: بیفکنند. (۷). وز: به او سر، مب: باویش. (۸). دب، آج، فق، مب، مر: بتراشیدند، لب: بتراشیدن. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کردند. (۱۰). اساس: ار ردن، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۲۹۷

انداختن گرفتند، همه تیرها به آب فرو شد مگر تیر زکریا که بر سر آب بماند. سدّی گفت: تیرها در آب انداختند، همه آب ببرد مگر تیر زکریا که بر سر آب ایستاده بماند. چون حال چنین بود، دست برداشتند و او را به زکریا تسلیم کردند. و الکافل و الکفیل واحد یقال: کفل فلان لفلان بكذا و تکفل به، قال الشاعر: هو «۱» لضلّال الهوامی «۲» کافل و حجت آنان که به تخفیف خواندند، قوله تعالی: اَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرِیْمَ «۳»، و قوله تعالی «۴»: هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَیْتٍ یَکْفُلُونَهُ لَكُمْ «۵». و به یک روایت از ابن کثیر آمد: «و کفله» بکسر الفاء قیاسا علی ضمن فهو کفیل و ضمین، چنان که سمع فهو سمیع، و علم فهو علیم، و کفل فهو کافل قیاسا علی نظیره: قتل فهو قاتل. و در مصحف عبد الله مسعود هست «۶»: و اکفله زکریا، نظیره قوله «۷»: فَقالَ أَکْفِلْنِیْهَا وَ عَزَّی فی الخِطاب «۸». و زکریا- علیه السلام- پیغمبری «۹» بود معروف، و هو زکریا بن آذر بن مسلم بن صدوق «۱۰» من اولاد سلیمان بن داوود- علیهما السلام. و «زکریا» به قصر لغت است، و آن قراءت حمزه و کسائی و خلف و حفص است، و به مدّ قراءت قراء است. زکریا او را به «۱۱» خانه برد و به خاله او سپرد و دایه «۱۲» بگرفت تا شیر می داد او را. چون بزرگ شد و بالغ گشت برای او محرابی بنا کرد، یعنی صومعه «۱۳»، و در آن بر بالای کرد چنان که جز به نردبان بر او نشایستی شدن «۱۴»- چنان که در خانه کعبه هست.

(۱). دب، آج، لب، مر: هو. (۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها: تفسیر طبری (۳/۲۴۲): الهوافی، و قد روی: الهوام. (۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۴۴. (۴). دب، آج، لب، جلّ جلاله. [.....]. (۵). سوره قصص (۲۸) آیه ۱۲. (۶). اساس: است، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). دب، آج، لب، فق،

مب، مر تعالی. (۸). سوره ص (۳۸) آیه ۲۳. (۹). وز، دب: پیغامبری. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: صدوف. (۱۱). وز: با. (۱۲). فق: دایه/دایه‌ای. (۱۳). فق: صومعه/صومعه‌ای. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نتوانستند شدن.

صفحه : ۲۹۸

و زکریا- علیه السلام- هر روز بیامدی و طعام و شراب و آنچه او را حاجت بودی به آنجا آوردی. و «محراب» در لغت شریفتر جای باشد، و برای اینکه محراب مسجد را محراب خوانند که شریفتر جای باشد، قال عدی بن زید «۱»: کدمی العاج فی المحاریب اوکا الثور من الارض زهره مستتیر و مسجد را خود محراب خوانند، قال الله تعالی: یَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَاثِيلَ «۲»، ای مساجد. و گفته‌اند: مراد به محراب در آیت غرغه است، قال عمر بن ابی ربیع: ربّه محراب اذا جئتها لم ادن «۳» حتّی ارتقی سلّمای ربّه عرفه. ربیع بن انس گفت: زکریا- علیه السلام- چون بیرون شدی هفت در بند در بستی، چون در آمدی درها بر حال خود بودی، و بنزدیک او طعام و شراب بودی. به تابستان میوه زمستان، و به زمستان میوه تابستان «۴»، او را گفتی: اَنّی لَکَ هَذَا، ای من اینکه لک هذا، از کجا آمد اینکه تو را! قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، گفتی: اینکه از نزدیک خداست مرا. حسن بصری گفت: او خود از هیچ پستان شیر نخورد و به میوه بهشت پرورده شد. و حسن بصری گفت: او به کودکی، پیش از وقت، سخن گفت. محمّد بن اسحاق گفت: بنی اسرائیل را قحطی برسید و رنجور شدند. زکریا- علیه السلام- بنی اسرائیل را گفت: احوال من شما را معلوم است و ضعف حال من. و من به کار دختر عمران قیام نمی‌توانم کردن. کیست از شما که رنج او از من بر دارد! هیچ کس قبول نکرد «۵»، و گفتند: ما را نیز هم اینکه عذر است. دگر باره قرعه پیش آوردند و قرعه زدند، قرعه به نام مردی بر آمد نام او یوسف بن یعقوب النجار، مردی درودگر بود و پسر عمّ مریم بود. مریم را با کفاله «۶» خود گرفت. مریم در او انکساری و دل شکستگی می‌دید، گفت:

(۱). آج فی روضه، دب، لب، فق، مب، مر روضه. (۲). سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۳. (۳). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، تفسیر تبیان (۲/ ۴۴۷) و تفسیر قرطبی (۴/ ۷۱): لم القها. (۴). مب بودی. [.....]. (۵). فق: نکردند. (۶). مر: کفالت.

صفحه : ۲۹۹

یا بن عم؟ دل مشغول مدار که خدای روزی ما برساند «۱»، و او چیز که به دست از کسب «۲» بیاوردی آن جا بنهادی، خدای تعالی زیاده کردی و برکت دادی. هر وقت [که]

«۳» زکریا [در]

«۴» آمدی و گفتی: من دانم که یوسف را اینکه بسیار «۵» نباشد، اَنّی لَکَ هَذَا، از کجا آمد تو را اینکه! گفت: هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، اینکه از نزدیک خداست. محمّد بن المنکدر روایت کند از جابر عبد الله انصاری که رسول- علیه و علی آله السلام- چند روز بگذشت که طعامی نخورد، رنجور شد. برخاست و در حجره زنان بگردید، هیچ نیافت. به حجره فاطمه آمد- علیها السلام- و گفت: یا بَنِيَّةُ؟ ای فرزندک من، هیچ طعامی هست بنزدیک تو! گفت: تن و جان من فدای تو باد، هیچ نیست. از نزدیک او بیرون آمد و با مسجد رفت. همسایه «۶» از آن فاطمه او را دو نان فرستاد و پاره‌ای گوشت، و او و شوهر و فرزندان «۷» همه گسسه «۸» و محتاج بودند. فاطمه با خود گفت: و الله لأؤثرن بها رسول الله، به خدای که پیغامبر خدای را به اینکه ایثار کنم بر خود و فرزندان خود. آنکه یکی از فرزندان بفرستاد تا رسول را بخواند. رسول- علیه السلام- باز آمد. فاطمه گفت: تن و جان من فدای تو باد، چون تو برفتی خدای تعالی مرا چیزی «۹» بداد، اگر چه اندک است من خواستم که ایثار

کنم بر تو، و اینکه در جفنه نهاده بود «۱۰»، چیزی بر سر او نهاده پیش رسول آورد. چون [۴۲۱- ر] سر او بر گرفت، جفنه پر از نان و گوشت بود. فاطمه- علیها السلام- عجب بماند، دانست که آن از نزدیک «۱۱» خداست، شکر خدای بکرد و بر رسول- علیه السلام- صلاة «۱۲» فرستاد و رسول او را گفت: یا بَتِّیَّةُ؟ انی لک هذا، از کجا آمد تو را! قالت: هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب. رسول- علیه السلام- خدای را شکر کرد و گفت: الحمد لله

(۱). مب، مر: می‌رساند. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: و او چیزی کی از کسب دست. (۳). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد، مب: وقتی که. (۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). آج: یسار. (۶). وز، آج، لب، فق، مب، همسایه. (۷). مر: فرزند. (۸). همه نسخه بدلها بجز وز: گرسنه. (۹). آج: ما را چیزی کی، مب، مر: ما را چیزی. (۱۰). همه نسخه بدلها. (۱۱). مر: نزد. (۱۲). وز: صلاة، دب، آج، لب، مب، مر: صلوات. [.....]

صفحه : ۳۰۰

الله‌المدی لم یخرجنی من الدنیا حتی ارانی فیک ما أری زکریا فی مریم، کَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا، قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ، { اسپاس «۱» خدای را که مرا از دنیا بنبرد تا با من نمود در اهل البیت من آنچه با «۲» زکریا نمود در مریم، که هر گه «۳» در پیش او شدی بنزدیک او روزی یافتی. گفتی: از کجا آمد اینکه تو را! گفتی: از نزدیک خدای «۴» که «۵» خدای روزی دهد آن را که خواهد بی حساب. آنکه رسول- علیه السلام کس فرستاد و علی را و حسن و حسین را بخواند «۶» و جمله زنان خود را و خویشان را تا از آن طعام بخوردند و سیر شدند، و همسایگان [را]

«۷»، از آن جا «۸» بخوردند و سیر شدند «۹»، پنداشتی که علی حاله و هیئته مانده است از آن برکت که خدای تعالی در آن نهاده بود. هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ، مفسران گفتند: چون زکریا چنان دید که خدای تعالی روزی به مریم می‌رساند و او را در تابستان میوه زمستانی می‌دهد، و در زمستان میوه تابستان می‌دهد، رغبت کرد که خدای تعالی او را نیز فرزندی دهد، و اگر چه او پیر بود و اهل او عاقر «۱۰» شده بود از ولادت برخاسته و از آن سن در گذشته، دانست که بر خدای آسان باشد، در دعای و تضرع گرفت و گفت: رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً، بده مرا از نزدیک تو «۱۱» نسلی و فرزندی پاکیزه، که تو شنوده «۱۲» دعایی. قوله: هُنَالِكَ، ای عند ذلك، و «هنا» اشارت به غایب باشد، چنان که «هذا» اشارت به حاضر باشد. و «کاف» خطاب راست. مفضل بن سلمه گفت «۱۳»: «هنالك» بیشتر در زمان استعمال کنند، و «هناک»

(۱). همه نسخه بدلها بجز وز: ای سپاس. (۲). اساس: در، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). وز، مر که. (۴). آج، لب، فق، مب، مر تعالی. (۵). دب، آج، لب، فق، مب مرا از دنیا نبرد تا با من نمود که. (۶). آج، لب: بخواندند. (۷). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد. (۸). آج، لب، فق: بفرستادند فاطمه زهرا- علیها السلام گفت: چون اینکه از آن جا. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: و همسایگان از آن جا بخوردند و خرج کردند. (۱۰). دب: عاجز. (۱۱). همه نسخه بدلها بجز وز: خود. (۱۲). مب، مر: شنوده. (۱۳). مب که.

صفحه : ۳۰۱

در مکان، آنکه به جای یکدیگر به کار دارند. دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ، در صومعه خود شد و درها بیست و با خدای به مناجات در آمد و گفت: رَبِّ، و المعنی یا رَبِّی، حذف حرف ندا کرد لدلالة الکلام علیه. و «یا» ی اضافت بیفگند، اکتفاء بالكسرة عنه. هَبْ

لی، یقال: وهب له كذا يهب هباً، و با «لام» به کار دارند. و «هبه» عطیه باشد. مِنْ لَدُنْكَ، ای من عندك، از نزدیک تو. در «لذن» چهار لغت است: فتح «لام» و ضم «دال» و حذف «نون» لد، و لذن به فتح «لام» و سکون «دال» و فتح «نون» (۱). فزّاء گفت: حکم او حکم «منذ» و «مذ» است در عمل جرّ و رفع، و اینکه بیت بر دو وجه روایت کرد: ما (۲) زال مهري مزجر الكلب منهم لذن عدوه حتى دنت لغروب ذرّية طيبة، ای نسلا مبارکا تقيا صالحا رضيا، نسلي مبارک پاکیزه. و «ذرّیه» واحد را و جمع را و مذکر و مؤنث را بشاید، و در آیت مراد واحد است بدلاله قوله: فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا، و انما تأنيث وصف برای تأنيث لفظ آورد، چنان که شاعر گفت: ابوك خليفه ولدته اخرى و انت خليفه ذاك الكمال و قال اخر: فما تزدرى من حية جبلية سكات اذا ما عضّ ليس (۳) بأدردا. جبلية، بر لفظ حية تأنيث کرد. آنکه گفت: «عضّ» بر تذکیر، برای آن که نر خواست و لفظ «حیة» نر را و ماده را گویند، از اینکه جا گویند: حية اسود و حية افعی، و گفته‌اند: اینکه حکم چندانی روا باشد تا بر جنس باشد، كالخليفة و الذرية (۴) و الدابة، چون به نام شخصی کنی و علم شود بر او، چنان که حمزه و مغیره نشاید گفتن: فعلت، تقول حدّثنا المغيرة و الضبيّة (۵)، و لا تقول حدّثنا (۶) المغيرة و الضبيّة (۷)، برای علمیت را که او علم شد (۸) بر مردی.

- (۱). كذا، در اساس و همه نسخه بدلها، ظاهراً تا اینکه جا دو وجه و با خود کلمه «لذن» سه وجه بیشتر ذکر نشده است. [.....].
 (۲). آج: و ما. (۳). آج، مر: ليس است. (۴). اساس: الذرّوبه، با توجه به آج تصحیح شد. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: الضبي. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۷). آج، لب: الضبيّه، فق، مب، مر: و الضبي. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: باشد.

صفحه: ۳۰۲ إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ، ای سامعه و مجيبه، [و]

«۱» منه قوله: إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ (۲)، ای اطیعون، و منه قولهم (۳): سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمَدَهُ، ای اجاب، و منه قول الشاعر: دعوت الله حتى خفت الا يكون الله يسمع ما اقول ای يجيب. انس مالک روایت کرد (۴) از رسول - عليه السلام - که گفت: «۵» ایما رجل مات و ترك ذرّية طيبة اجري الله عليه مثل عملهم لا ينتقص من اجورهم «شيئا»، هر مردی که بمیرد و نسلی صالح رها کند (۶) خدای تعالی به هر عملی صالح که ایشان کنند هم چندان ثواب که ایشان را دهد او را بدهد بی آن که از ثواب ایشان چیزی بکاهد. فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ، حمزه و کسائی و خلف خواندند: فناديه الملائكة به «یا» چنان که فعل مذکر را باشد برای آن که فعل مقدم است، و چون فعل مقدّم باشد تو مخیر باشی، خواهی تذکیر کنی خواهی تأنيث. و آن که تأنيث کرد گفت: برای آن که اسم هو مؤنث است هم جمع، و چون چنین باشد اختیار تأنيث باشد، كقوله تعالى: قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا (۷)، و آن کس که تذکیر کرد، [گفت]

«۸»: عبد الله مسعود در همه قرآن «ملائکه» را تذکیر کردی [ابو عبیده گفت: اینکه برای آن کردی]

«۹» تا ردّ باشد بر مشرکان فی قولهم: الملائكة بنات الله، برای تکذیب ایشان. و شعبی روایت کرد (۱۰) از عبد الله مسعود که گفت: هر کجا شما را خلاف افتد در «یا» و «تا»، قرآن را به تذکیر گویی یعنی «یا»، و مانند اینکه از عبد الله عباس روایت کردند (۱۱).

- (۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). سوره یس (۳۶) آیه ۲۵. (۳). آج، لب، فق: ندارد، دیگر نسخه بدلها: قوله. (۴). مب: کند. (۵). اساس: امورهم، با توجه به دب تصحیح شد. (۶). اساس: روا کند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۴. [.....].
 (۸-۹). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). همه نسخه بدلها: کند. (۱۱). مب: کرده‌اند.

و مفسران گفتند: مراد به ملائکه اینکه جا جبریل است - علیه السلام - برای آن که زکریا - علیه السلام - پیغامبری مرسل بود و سر احبار بود و صاحب قربان بود [۴۲۱-پ]

و کلید عبادتخانه به دست او بودی، و به دستوری او در آن جا رفتندی، او در مسجد نماز می کرد و مردم بر در منتظر بودند تا او در بگشاید. نگاه کرد برنایی را دید با جامه سفید^(۱)، جبریل بود ندا کرد زکریا را، زکریا بترسید، او گفت: **أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى**، فذلک قوله: **فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ**، و نظیر او هم در اینکه سورت قوله تعالی: **إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ**^(۲). و مراد جبریل است و اگر چه لفظ جمع است، و مثله قوله تعالی فی سوره النحل: **يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ**^(۳)، ... و مراد به ملائکه جبریل است - علیه السلام - و به «روح» وحی. برای آن که اجماع است که هیچ فرشته پیغامبران [را]^(۴) وحی نیاورد **الْمَا جبریل - علیه السلام**. و در مصحف عبد الله مسعود خود اینکه است. **فناداه جبریل و هو قائم یصلی فی المحراب و اینکه در عربیت روا باشد، یقال: ركب فلان السفن، فلان در کشتیها نشست، و او در یکی «۵» کشتی نشسته باشد، و قوله تعالی: قَالَ لَهُمُ النَّاسُ «۶» ... یعنی نعیم بن مسعود. إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ**^(۷)، ... یعنی ابا سفیان، و مانند اینکه بسیار است. و مفضل گفت: چون گوینده بزرگی باشد، شاید که از او به جمعی خبر دهند چون جبریل - علیه السلام - رئیس فرشتگان است شاید که از او به جمعی خبر دهند. **وَ هُوَ قَائِمٌ یُصَلِّي فِی الْمِحْرَابِ**، «واو» حال راست، ای فی المسجد، نظیره قوله: **فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ**^(۸)، ای من المسجد، و نظیره قوله: **إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ**^(۹). ای المسجد. و «المحراب»، مفعال من الحرب. مفعال آلت باشد، کالمفتاح و المقلاد، برای مبالغت مسجد و جای نماز را محراب خواند که آن جا و^(۱۰)

(۱). وز: سپید. (۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۴۵. (۳). سوره نحل (۱۶) آیه ۲. (۴). اساس: ندارد، از وز افزوده شد، دیگر نسخه بدلها: به پیغامبران. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: یک. (۶-۷). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۳. (۸). سوره مریم (۱۹) آیه ۱۱. (۹). سوره ص (۳۸) آیه ۲۱. (۱۰). آج، لب، فق، مب: آن جایگاه.

صفحه: ۳۰۴ آلت کار زار^(۱) است با شیطان، ایستادن تو در محراب رغم شیطان بود، پس آن جای آلت کارزار^(۲) شیطان بود چنان که میدان را که در او اسب تازند مضمار گویند و اسب به تاختن لاغر و باریک باشد^(۳)، و اسب چنین را مضمیر گویند. و ابن عامر در همه قرآن «محراب» را امالت کند، و دیگران را^(۴) به تفخیم. **إِبْنِ عَامِرٍ وَ حَمْزُهُ وَ اِعْمَشُ وَ عِيسَى بِنِ عَمْرِ** خواندند: **أَنَّ اللَّهَ**، به کسر همزه بر تقدیر قول، ای فنادته الملائکه، و قالت: **أَنَّ اللَّهَ**. و روا باشد که ندا را به قول تفسیر دادند که ندا قول باشد، **كَأَنَّهُمْ قَالُوا: فَقَالَتْ لَهُ الْمَلَائِكَةُ: أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ**. بدان که قراء در صیغه اینکه فعل چون مستقبل باشد در قرآن - و آن ده جایگاه است - خلاف کردند، و دو در اینکه سورت هست و دیگر^(۵) در سوره التوبه: **يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ**^(۶)، ... و در سوره الحجر: **إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ**^(۷). و هم در اینکه سورت: **فِيمَ تُبَشِّرُونَ**^(۸). و در سبحان و كهف: **وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ**^(۹)، ... و در مریم دو جایگاه: **إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ**^(۱۰)، ... و **لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ**^(۱۱)، ... و در عسق^(۱۲): **ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ**^(۱۳)، ... اینکه دو جایگاه است در یک جا اتفاق کردند بر تشدید، و هو قوله تعالی فی سوره الحجر: **فِيمَ تُبَشِّرُونَ**^(۱۴). و در آن نه جایگاه خلاف کردند. حمزه جمله به فتح «یا» و اسکان «با» و ضم «شین» خواند با تخفیف [من بشر بيشر، علی وزن فعل یفعل. و کسائی پنج جای مخفف خواند، دو اینکه جا و دو در سبحان و كهف و حم عسق و باقی به تشدید. و ابن کثیر و ابو عمرو در یک جا به تخفیف]

«۱۵» خوانند در عسق^(۱۶)، و باقی به تشدید خوانند من

(۲-۱). دب، لب: کالزار. (۳). همه نسخه بدلها: شود. [.....]

(۴). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲۷/۳): ندارد. (۵). آج، لب، فق: دیگری. (۶). سوره توبه (۹) آیه ۲۱.
(۷). سوره حجر (۱۵) آیه ۵۳. (۸). سوره حجر (۱۵) آیه ۵۴. (۹). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۹. (۱۰). سوره مریم (۱۹) آیه ۷.
(۱۱). سوره مریم (۱۹) آیه ۹۷. (۱۶-۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: حمعسق. (۱۳). سوره شوری (۴۲) آیه ۲۳. (۱۴). سوره حجر (۱۵) آیه ۵۴. (۱۵). اساس: ندارد، با توجه به آج، لب افزوده شد.

صفحه : ۳۰۵ التّفعل من بَشَّرَ بَشَّرَ تَبَشَّرَ. و در شاذّ حمید بن قیس خواند: بَشَّرَكَ به ضَمّ «نون» «ا» و كسر «شین» من الابشار در جمله مواضع. اما آن كس که بَشَّرَ خواند من التَّبَشِيرِ، آن خود لغت عامّه عرب است، و تكثير فعل و مبالغت را باشد، و اما آن که از ابشار و افعال برگیرد، به قول شاعر استدلال کند که گفت: یا امّ عمرو ابشری بالبشری موت ذریع و جراد «۲» غضبی و قال آخر: لکن ابشری امّ عامر و آن که از فعل یفعل برگیرد و آن لغت تهامه است و قراءت عبد الله مسعود، استدلال به قول شاعر کرد که گفت: بشرت عیالی اذ رایت صحیفه اتتك من الحجاج یتلی کتابها و قال آخر: و اذا رایت الباهشین الی الندی غیرا اکفهم بقاع محل فأعنهم و ابشر بما بشروا به و اذا هم نزلوا بضنک فانزل و دلیل آنان که به تشدید خوانند آن است که لغت عامّه عرب است و لغت معروف اینکه است. دگر آن که در همه قرآن هر کجا لفظ ماضی و امر است از اینکه فعل به تشدید است، نحو قوله تعالی: فَبَشِّرْناها بِإِسْحاقَ «۳»... قَالُوا بَشِّرْناکَ بِالْحَقِّ «۴»... فَبَشِّرْ عِبادِ «۵»... فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابِ أَلیمٍ «۶»... فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ «۷»... و نیز به قول جریر: یا بشر حقّ لوجهک «۸» التبشیر هلّا غضبت لنا و انت امیر

(۱). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲۷/۳): بيشرك بضم یا، نیز تفسیر طبری (۲۵۱/۳): بيشرك بضمّ الیاء.
(۲). مب، مر: جواد. [.....]

(۳). سوره هود (۱۱) آیه ۷۱. (۴). سوره حجر (۱۵) آیه ۵۵. (۵). سوره زمر (۳۹) آیه ۱۷. (۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۲۱.
(۷). سوره یس (۳۶) آیه ۱۱. (۸). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها: تفسیر طبری (۲۵۲/۳): حقّ لبشرك.
صفحه : ۳۰۶

بِیحیی، اسمی است لا ینصرف، و سبب منع صرف علمیت است و وزن فعل، و جماعتی اماله کنند و جماعتی به تفخیم خوانند، و جمع او یحیون باشد چنان که موسون و عیسون فی جمع موسی و عیسی. و خلاف کردند که چرا او را یحیی نام کرد. بعضی مفسران گفتند، برای آن که عاقری مادر او [او]

«۱» نازا یندگی او به او «۲» زنده شد. اینکه قول عبد الله عبّاس است، و قتاده گفت: لأنّ الله تعالی احیا قلبه بالایمان، خدای تعالی [دل]

«۳» او «۴» به ایمان زنده کرد. و بعضی دگر گفتند: برای آن که خدای تعالی دل او به [نبوت زنده کرد. حسین بن فضل گفت: برای آن که خدای تعالی دل او به]

«۵» عصمت زنده کرد، او هرگز معصیت نکرد و همت و عزم معصیت نکرد، و اینکه در خبر معروف پیامد از عبد الله عبّاس از رسول- علیه السلام- که گفت: یحیی زکریّا معصیت نکرد و همت معصیت نکرد. و زین العابدین علی بن الحسین را گفتند: جدّت را- امیر المؤمنین را- فضیلتی گو، گفت: مختصر گویم یا مطوّل! گفتند: مختصر. گفت: ما هم بمعصیة الله قط، گفت: هرگز همت نکرد که خدای را بیازارد. ابو القاسم بن حیب گفت: لآنه [۴۲۲-ر]

استشهد فأحياه الله. برای آن که او را شهید کردند، و خدای تعالی وعده کرد که شهیدان را زنده کند. بیانه قوله: بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ، فَرِحِينَ «۶». و حسین علی - صلوات الله علیهما - چون از مکه به کوفه می‌شد، به هیچ منزلی «۷» فرود نیامد و الا حدیث یحیی زکریا و مقتل او کردی «۸»، روزی گفت: «۹» من هوان الدنيا علی الله ان راس یحیی بن زکریا اهدی الی بغیة من بغایا بنی اسرائیل.

(۳-۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). اساس، وز: او با، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر را. (۵). اساس، وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶).
سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۹

و ۱۷۰. (۷). آج، لب: منزل. (۸). همه نسخه بدلها تا. (۹). کذا در اساس و دیگر نسخه‌ها، با تای تأنیث. [.....]
صفحه: ۳۰۷

عمر بن عبد العزیز المقدسی گفت: نام مادر اسحاق یساره بود، خدای تعالی وحی کرد به ابراهیم که: من از نسل شما شخصی خواهم آفریدن که او به طاعت زنده باشد «۱»، به معصیت بنه میرد «۲». یساره را بگو از نام خود یک حرف «۳» به او ده «۴»، او اول حرف از نام خود به او داد، اینکه یحیی شد و او ساره. و درست در اسماء اعلام آن است که مشتق نبود و مفید نباشد، برای آن که بمنزلت لقب باشد تغییر و تبدیل او رواه نباشد «۵» و اللغه بحالها. و اسماء مفیده بر عکس اینکه است، و چون اسمی از اسماء مفیده علم کنند و بر کسی نهند، چون زید و فضل و عباس و حسن و مانند آن، نظر به معنی و اشتقاق او نباشد از زیادت و افضال و عبوس و حسن، بل غرض آن باشد تا آن مسمی را به او بخوانند و فرق کنند به او میان او و میان دیگران. مُصَدَّقًا، نصب او بر حال است، در آن حال که او تصدیق کند و به راست دارد «۶» کلمه خدای را، یعنی عیسی را - علیه السلام. و گفتند: خدای تعالی عیسی را برای آن کلمه خواند که او را به کلمه «کن» آفرید بی پدر بتدریج و گشت روزگار چنان که عادت رانده است. و یحیی اول کس بود که به عیسی ایمان آورد و او را تصدیق کرد، و یحیی از عیسی - علیه السلام - به شش ماه مه «۷» بود، و پسران «۸» خاله یکدیگر بودند. و یحیی را پیش از آن کشتند که عیسی را به آسمان بردند. و ابو عبیده گفت و عبد العزیز بن یحیی: مُصَدَّقًا بکلمه، ای بکلام الله و کتابه و آیاته، و عرب قصیده را کلمه خواند، تقول انشدنی کلمه، ای قصیده. وَ سَيِّدًا، فِیْعَلْ باشد من ساد یسود - و بیان کردیم که اصل سیود «۹» بوده است،

(۱). مب. مر و. (۲). مب، مر: بنمیرد. (۳). اساس، وز از نام خود، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۴). مب، مر: دهد. (۵). اساس: روا باشد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). چاپ شعرانی (۳/ ۲۹) بکلمه من الله. (۷). اساس: چه، مب، مر: بزرگتر، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: پسر. (۹). دب، مر: اصل سیود یسود، آج، لب، فق، مب، سود یسود.

صفحه: ۳۰۸

«واو» با «یا» کردند، و «یا» در «یا» ادغام کردند «سید» شد، و سید رئیس قوم باشد. مفضل گفت: یعنی سید بود در دین. ضحاک گفت: سید، خوش خو باشد. سعید جبیر گفت: سید، مطیع باشد خدای را. سعید بن المسیب گفت: سید، فقیه «۱» عالم باشد. قتاده گفت: سید، عالم ورع باشد. سعید جبیر گفت: حلیم باشد. ضحاک گفت: پرهیزگار باشد. عکرمه گفت: آن بود که خشم نگیرد. مجاهد گفت: آن بود که بنزدیک خدای «۲» کریم «۳» باشد. سفیان ثوری گفت: آن بود که حسد نبرد، فإن

الحسود لا يسود. خليل گفت: مطاع باشد. زجاج گفت: آن بود که در خصال خیر بر سر آمده بود. احمد بن عاصم گفت: آن بود که قناعت کند به آنچه قسمت او کرده باشند (۴). ابو بکر و راق گفت: رضی (۵) بقضاء الله تعالی. محمد بن علی الترمذی گفت: المتوکل علی الله. بو یزید (۶) و سطامی (۷) گفت: بلند همت بود از آن که با خود حدیث دنیا کند، و گفته‌اند: آن بود که بخیل نباشد. جابر عبد الله انصاری روایت کند که: رسول - علیه السلام - بنی سلمه را گفت: من سیدکم یا بنی سلمه! سید شما کیست ای بنی سلمه! گفتند (۸): جد بن قیس، علی انا نبخله، با آن که بخیل است. رسول - علیه السلام - گفت: و ای داء ادوی من البخل، کدام درد است از بخل بی درماتر؟ بل سیدکم الجعد القطط عمرو بن الجموح. عبد الله عباس گفت: با رسول - علیه السلام - نشسته بودیم، جماعتی در آمدند برایشان اثر و جامه سفر بود. سلام کردند بر صحابه و رسول را نشناختند. گفتند: من

(۱). آج، لب، فق، مب، مر و. (۲). دب تعالی. (۳). آج: گرامی. (۴). دب، آج، لب: به آنچه او قسمت کرده باشد، فق: به آنچه قسمت شده باشد. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: الرّاحی. [.....]
(۶). آج، لب، فق، مب، مر: ابو یزید. (۷). لب، مب، مر: بسطامی. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: گفت.

صفحه : ۳۰۹

السید منکم! سید کیست از شما! رسول - علیه السلام - گفت: ذاک یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم، بدانستند که او رسول خداست. گفتند: یا رسول الله؟ در امت تو سید نباشد (۱)! گفت: بلی مردی که او را مالی بود و سخایی، و با درویشان نزدیک باشد، و مردم از او شکایت کم کنند. عبد الله عباس مردی را از بنی شیبان گفت، شنیدم گفت (۲): سیادت و مهتری در میان شما ارزان است، گفت: ما آن را سید خوانیم کو دخل خود بر ما فراخ دارد، و عرض خود ما را (۳) مبدول دارد، و مال بدهد. گفت: پس سؤدد (۴) بنزدیک شما گران است، اما اگر سیادت بر حقیقت خواهی در خانه رسول یابی، بیانش آن خبر که راوی (۵) خبر گوید (۶): ام سلمه - رضی الله عنها - گفت: روزی زنان رسول - علیه السلام - به حجره من حاضر بودند و هر کسی از مفاخرت قوم خود چیزی (۷) می گفتند: فاطمه زهرا (۸) - علیها السلام (۹) - در آمد، حدیث ایشان تنگ شد چون او را بدیدند، عایشه گفت: ما بالکم یا بنی هاشم قد حزتم السیادة بأسرها اما انت فسیده نساء العالمین، و اما ابوک فسید ولد آدم، و اما زوجک فسید العرب، و اما ابناک فسیدا شباب اهل الجنه، و اما عمک فسید الشهداء، گفت: جمله سیادت بر خود جمع کرده‌ای. اما تو سید (۱۰) زنان جهانی، و پدرت سید ولد آدم است، و شوهرت سید عرب است، و پسرانت سیدان جوانان [اهل] (۱۱) بهشتند، و اما عمیت سید شهیدان است. فما ترکتم لأحد بعد هذا سیادة، برای هیچ کس پس از اینکه سیادتی رها نکرده‌ای. او بر پای خاست (۱۲) و می گفت: أم یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله (۱۳).

(۱). کلمه در اساس به صورت «باشد» بود که با قلمی متفاوت از متن به «نباشد» تغییر پیدا کرده است، نیز همه نسخه بدلها: نباشد، چاپ شعرانی (۳/ ۳۰): نباشد. (۲). وز که، دب، آج، لب، فق، مب، مر: که. (۳). مب: خود بر ما. (۴). دب، لب، فق، مر: سود، مب: سید. (۵). مب اینکه. (۶). دب، آج، لب، فق که. (۷). دب، آج، فق، مب، مر: خبری، لب: خبر. (۸). دب: فاطمه الزهرا. (۹). مج: علیه السلام، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). مر: سیده. (۱۱). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۱۲). مج: خواست، با توجه به وز تصحیح شد. (۱۳). سوره نساء (۴) آیه ۵۴.

وَ حَصُورًا، اصل او از حصر است، و «حصر» حبس باشد، و منه الحصار، [۴۲۲-پ]

و «حصر» احتباس البطن و حصرت الرّجل اذا حبسته، و حصر الرّجل اذا عبي في منطقه و الحصر ارتجاج اللسان، قال الله تعالى: وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا^(۱)، ای محبسا، و قال جرير: و لقد تكفّني العداة^(۲) فصادفوا حصرا بسرّك يا اميم ضنينا عبد الله مسعود و عبد الله عبّاس و سعيد جبیر و قتاده و عطا و حسن و سدّی و ابن زید گفتند: حصور آن بود که خویشتن باز دارد از زنان و مقاربت نکند. بر اینکه قول حصور فاعول باشد به معنی فاعل، یعنی خویشتن از شهوات باز گرفته بود. سعید بن المسيّب گفت: حصور عتین باشد که قادر نبود بر مقاربت زنان، و خبری آورد از ابو هریره که رسول- علیه السلام- گفت: هر کسی از بنی آدم ایشان را گناهی بود، جز یحیی زکریّا را که او کان سیّدا و حصورا، وَ نَبِيًّا مِنَ الصّٰلِحِيْنَ، آنکه دست فراز کرد و حشاکی^(۳) از زمین بر گرفت، گفت: آلت او همچین بود، و اینکه قول بعید است و اینکه خبر ضعیف، برای چند وجه را: یکی آن که اینکه حال در حقّ مردان طعن باشد و صاحب اینکه مطعون بود در عرف، و آنچه در عرف راه در طعن دارد در حقّ انبیا و ائمه منقرّ بود. دگر آن که آیت وارد مورد مدح است، و خدای تعالی او را به اینکه مدح کرد، اگر مجبول و مخلوق بودی بر اینکه حال ممدوح نبود. و میرّد گفت: «حصور» آن بود که در بازی و لهو و عبث و اباطیل نشود، و اصل از آن جاست که عرب کسی را که در قمار نشود او را حصور خوانند، و اینکه بر بخل حمل کنند، چنان که اخطل گفت: و شارب مریح^(۴) بالكأس نادمنی لا بالحصور و لا فیها بسوّار

(۱). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸. (۲). کذا در مج و دیگر نسخه بدلها، لسان العرب (۳/ ۳۱): تسقطنی الوشاء، تفسیر طبری (۳/ ۲۵۵): و لقد تسقطنی الوشاء. (۳). کذا در مج، وز، دب: خشاكو، دیگر نسخه بدلها: خاشاکی. (۴). مج: مرجح، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

چون جبریل - علیه السلام - زکریّا را اینکه بشارت داد، او گفت: رَبِّ اَنْی یُکُونُ لِی غُلَامٌ، خلاف کردند در آن که خطاب «رب» با کیست. کلبی گفت و جماعتی مفسران که: خطاب با جبریل است، و مراد به ربّ سیّد است، گفت: یا سیّدی. و دیگر مفسران گفتند: خطاب با خداست - جلّ جلاله: اَنْی یُکُونُ لِی غُلَامٌ، من^(۱) اینکه یکون لی او کیف یکون لی غلام، ای ابن^(۲)، مرا از کجا پسر باشد، [یا چگونه مرا پسر باشد]

«۳»، وَ قَدْ بَلَغَنی الْکِبَرُ «واو» حال است و حال اینکه حال^(۴) که پیری رسیده است. گفته اند که: اینکه از جمله مقلوب است، و معنی اینکه است^(۵): و قد بلغت الکبر، من به پیری رسیده ام، چنان که عرب گوید: طلع الثریّا و انتصب العود علی الحرباء و انما الحرباء ينتصب علی العود، حرباء بر چوب راست بایستد نه چوب بر^(۶) حرباء، و شاعر گفت: کانت فریضة ما تقول کما کان الزّناء فریضة الرّجم و اراد کما کان الرّجم فریضة الزّناء، و اینکه^(۷) در کلام عرب بسیار است و طرفی از اینکه برفت. اما قول درست آن است که: کلام بر ظاهر خود است و عدول کردن ضرورت نیست، برای آن که معنی آن است که اصابنی الکبر و ادرکنی و اخذ منی و اضعفنی، پیری به من رسید و مرا دریافت، و اینکه قول مستقیم است و کلام بر ظاهر خود اینکه^(۸) اولیتر باشد. قولی دگر آن است که: بلغ از آن افعالی است که به طرد و عکس برود و باز آید، و معنی آن که یک^(۹) در او هم فاعل باشد هم مفعول، و من ذلك ادرکت و نلت و اصبت، تقول: بلغنی کذا و بلغت کذا و نلت کذا و نالنی کذا، به یک معنی^(۱۰)، چنان که فرق نباشد اگر فاعل مفعول بود و اگر مفعول فاعل.

(۱). آج، لب: ای من. (۲). معج به صورت: «اینکه» هم خوانده می‌شود. (۳). معج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). مب، مر: ندارد. (۵). مب که. (۶). معج: نه بر چوب، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر معنی. (۸). مب: ندارد. [.....]

(۹). آج چیز. (۱۰). فق باشد.

صفحه ۳۱۲ کلبی گفت: اینکه «۱» روز که او را به فرزند بشارت دادند «۲»، نود و دو سالش بود، «۳» و جویر «۴» گفت از ضحاک از عبد الله عباس که: صد و بیست سالش بود، و اهلش نود و هشت سال «۵» بود. و امرأتی عاقر، ای عقیم، و اهل من عاقر است، یعنی عقیم که نزاید: يقال: رجل عاقر [و امراه عاقر]

«۶» و قد عقر - بضم القاف - يعقر عقرا «۷». و عقارة «۸»، و يقال: تكلم فلان حتى عقر، ای عیبی و بقی لا يقدر علی الكلام يعقر عقرا و انشد الفراء: اردام «۹» ناب عقرت اعواما فعلقت بينها «۱۰» تشاما و قال عامر بن الطفيل: لبس الفتى ان كنت اعور عاقرا «۱۱» جباناً فما عذرى لدى كل محضر و «ها» از عاقر برای اختصاص اناث به اینکه جا که «۱۲» بیفگنده اند بنزدیک کوفیان، و خلیل احمد هم اینکه گفت، و سیبویه گفت: برای آن که در معنی نسبت است، چنان که: امراه مرضع و مطفل، ای ذات رضاع و طفل، و كذلك قوله فى حائض و طاهر و طامث، ای ذات حیض و طهر و طمٹ. و قولی دیگر آن است که: برای آن که در معنی وصف «۱۳» لفظی مذکر است، اراد امراتی شیء عاقر او شخص [عاقر]

«۱۴»، قال عبيد: اعاقر مثل ذات رحم و غانم مثل من يخبى قال، گفت یعنی جبریل: كذلك الله، چنین باشد، خدای - جلّ جلاله - یعنی کار خدا و حکم او. يفعل ما يشاء، آنچه خواهد بکند.

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آن. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: داده بودند. (۳). دب، آج، لب، مب، مر و به روایتی دیگر نود و نه سالش بود. (۴). مب، مر: جویر. (۵). همه نسخه بدلها: ساله. (۶). معج: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷-۸). کذا در معج، آج، فق، وز. (۹). کذا در همه نسخه‌ها، شعرانی (۳۲/۳) ردام. (۱۰). مب، مر: بینهما، چاپ شعرانی (۳۲/۳): بفیهم الشباما. (۱۱). معج: اعورها عاقرها، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: جایگه. (۱۳). آج، لب، فق: و صفت. [.....]

(۱۴). معج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه ۳۱۳

اگر گویند: زکریا - علیه السلام - چرا منکر بود آن حال را پس از بشارت فرشتگان او را، در وحی شک افتاد او را یا در قادری خدا! و اینکه روا نباشد بر پیغامبران، یک جواب از اینکه آن است که در اخبار آمد که: جبریل اینکه حدیث او را به مشافهه نگفت، بل ندا کرد او را چنان که او جبریل را ندید، [او]

«۱» در آن اندیشه بود، شیطان او را وسوسه کرد و گفت: اینکه آواز دیوی است که بر تو افسوس می‌کند. او خواست تا کشف آن «۲» حال کند، نبینی که در آیت به لفظ ندا گفت و به لفظ وحی نگفت. جواب دیگر آن است که: او اصل اینکه حدیث را منکر نبود، و انما استفهام از کیفیت و شرح حال بود که اینکه حال چگونه خواهد بودن! خدای تعالی ما را جوان باز کند، یا هم بر اینکه پیری و عاقری فرزند «۳» خواهد دادن، یا اینکه فرزند مرا از زنی دیگر خواهد بودن، و اینکه قول هم قریب است به

، و اینکه قول حسن بصری و ابن کيسان است. قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً، ای علامه، بار خدای «۴» مرا آیتی کن و علامتی، که من به آن، وقت حمل اینکه زن بدانم تا در شکر و عبادت بیفزایم، و اینکه وجهی دگر باشد در جواب سؤال که کردند، خدای تعالی گفت: آيَتِكَ أَلَمْ تَكَلِّمِ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا، آیت و علامت تو آن است که سه روز با مردم حدیث نکنی الا به اشارت، و به ذکر من و عبادت من مشغول باشی. و قولی دیگر آن است که: سه روز زبانت از گفتار و حدیث با مردمان بسته شود تا سخن نتوانی گفتن، و قول اول درست تر است، باری آن که گفت: وَ اذْكَرُ رَبِّكَ كَثِيرًا. و اگر زبانش از کلام بسته بودی، ذکر خدای نتوانستی کردن، امر نکردندی او را به ذکر خدای، و اولیتر آن است که قول دوم «۵» را قوت کنند و ترجیح دهند لقوله: اجْعَلْ لِي آيَةً، و آیت بیئت و معجزه باشد. و آن که سخن نگوید به اختیار آیت نباشد، و بیئت و علامت را نشاید. اما جواب از اذْكَرُ رَبِّكَ كَثِيرًا، آن باشد که

(۱). مع: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). دب، مب: اینکه. (۳). دب، آج، لب، فق، مب: فرزندان. (۴). دب، مب، مر: بار خدایا. (۵). دب، فق، مب: دویم. صفحه: ۳۱۴ اذکره فیما بینک و بین نفسک، تا مناقضه زایل باشد. عطا گفت: مراد روزه صمت است که در شرع ایشان بود و رمز اشارت بود. فراء گفت: به زبانی بی بیان، و دیگران گفتند: به دست و انگشت و مانند آن، و غمز «۱» اشارت بود به چشم، و اعمش در شاذ خواند: «الآ رمزاً»، و آن لغتی باشد در مصدر کالطلب و الهرب، حق تعالی گفت: اکنون به اینکه بشارت در ذکر من «۲» خدای بیفزای. وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ، و به شبانگاه و بامداد تسبیح کن. مجاهد گفت: عشی از زوال آفتاب باشد تا شب، و عشاء از نماز شام تا پاره «۳» شب شده، و البکره اول النهار و الابکار الدخول فی البکره کالاصباح و الأمساء و غیرهما. [قوله عز و جل] «۴»:

[سوره آل عمران (۳): آیات ۴۲ تا ۶۳]

[اشاره]

وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (۴۲) يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ (۴۳) ذَلِكُمْ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (۴۴) إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ جِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۴۵) وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۴۶) قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَ لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۴۷) وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ (۴۸) وَ رَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرئ الأ-كَمَه وَ الأبرص وَ أحي الموتى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُتَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۴۹) وَ مَصِدَّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا (۵۰) إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۵۱) فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ اشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۵۲) رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۵۳) وَ

مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (٥٤) إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اذْفَعْكَ إِلَىٰ وَ مَطَهَّرْكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَحْكُم بَيْنَكُمْ فِي مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (٥٥) فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَدُّهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (٥٦) وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (٥٧) ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ (٥٨) إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (٥٩) الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُن مِنَ الْمُمْتَرِينَ (٦٠) فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (٦١) إِنَّ هَذَا لَهَوُ الْقَصَصِ الْحَقِّ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٦٢) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ (٦٣)

[ترجمه]

و چون گفتند فرشتگان: ای مریم که «۵» خدای برگزید تو را «۶» و پاکیزه بگرد «۷» و برگزید بر زنان جهانیان. ای مریم نماز کن خدایت را «۸» و سجده کن و رکوع کن با رکوع کنندگان. اینکه از خبرهای غیب است که ما وحی می کنیم بر تو، و تو نبودی بنزدیک ایشان چون می افکنند قلمهایشان که کدام کس از ایشان کفالت کند مریم را، و تو نبودی بنزدیک ایشان چون خصومت کردند.

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: غمزه. (۲). دب: مر. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر از. (۴). اساس: ندارد، از وز افزوده شد، مب، مر: قوله تعالی، فق: قال الله تبارک و تعالی. (۵). آج، لب، فق: بدرستی که. (۶). آج، لب، فق چون از مادرت جدا کرد. (۷). آج، لب، فق: پاک گردانید تو را از رنجهای زنان یا از کفر و شرک. (۸). آج، لب، فق: طاعت نمای پروردگارت را. [.....]

صفحه: ۳۱۵ چون گفتند فرشتگان ای مریم «۱» خدای مژده می دهد به کلمتی از او نامش مسیح عیسی پسر مریم به آب روی «۲» در دنیا و در آخرت و از نزدیکان «۳». سخن گوید با مردمان در گهواره «۴» و پیر «۵» و از نیکان. گفت: بار خدایا؟ چگونه باشد مرا فرزندی و به من نرسید هیچ آدمی! گفت: همچنین بود خدای، بیافریند آنچه خواهد چون حکم کند کاری، گوید آن را: باش، باشد. و بیاموزیم «۶» او را انجیل «۷» و حکمت و توریت و انجیل. [۴۲۳-پ] [۲۲۶-پ]

و فرستاده به فرزندان یعقوب آن که «۸» من آوردم به شما حجّتی از خدایتان آن که من بکنم برای شما از گل بمانند مرغی، دردم در او، شود مرغی به فرمان خدا، و به باز کنم نابینای مادر زاد را و پیش را، و زنده کنم مردگان را به فرمان خدا، و خبر دهم [شما را]

«۹» به آنچه خورید و ذخیره نهد در خانه های شما در اینکه حجّتی هست شما [را]

«۱۰» اگر گرویده اید. به راست دارنده آن را که پیش من بود

(۱). وز آن، آج، لب، فق بدرستی که. (۲). مع: بان روی: با توجه به دب تصحیح شد. (۳). آج، لب، فق حضرت خدای. (۴). آج، لب: گاواره، فق: گاواره. (۵). آج، لب، فق: و در زمانه کهولت سی و سه سالگی بی تفاوتی. (۶). آج، لب: آموزاند. (۷). آج، لب، فق: خط. (۸). آج، لب: آن که. (۹-۱۰). مع: ندارد، از وز افزوده شد.

از کتاب موسی تا حلال کنم شما را بهری آنچه حرام کردند بر شما، و آوردم به شما حجّتی از پروردگارتان، بترسید از خدا و فرمان برید [مرا]

«۱». خدای ما خدای من است و خداوند شما، پرستید او را، اینکه راهی است راست. چون دید عیسی از ایشان جحد، گفت: کیستند یاران من با خدای! گفت خاصگان عیسی: ما یاران «۲» خداییم، گرویدیم به خدای و گواه باش به آن که ما مسلمانیم. خدای ما؟ گرویدیم به آنچه فرستادید «۳»، و پیروی کردیم «۴» پیغامبر را. بنویس ما را با شاهدان. مکر و حیلہ کردند و کرد «۵» نیز خدای، و خدای بهترین ما کران است «۶». چون گفت خدای [ای]

«۷» عیسی من [جان]

«۸» بر دارنده توام و بردارنده توبه من، و پاک کننده تو از آنان که کافر شدند، و کننده آنان که پیروان تواند [بالای]

«۹» آنان که کافراند تا به روز قیامت، پس با من است بازگشت شما، به شما داوری کنم میان شما را «۱۰» در آنچه خلاف کردید. «۱۱» اما آنان که کافر شدند عذاب کنم ایشان را عذابی سخت در دنیا و

(۸-۱). مج، ندارد، با توجه به وز افزوده شد. (۲). وز، دب: یاوران. (۳). دب، آج، لب، فق: فرستادی. (۴). وز، دب: پی گیری کردیم. (۵). مج: کر، با توجه به وز تصحیح شد. [.....]

(۶). وز، دب: دستان کنندگان است، آج، لب، فق: جزا کنندگان است. (۷-۹). مج: ندارد، با توجه به دب افزوده شد. (۱۰). وز، دب، آج، لب، فق: ندارد. (۱۱). مج: و اما، با توجه به نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

آخرت، و نباشد ایشان را از یاران. و اما آنان که ایمان آرند و کار نیکو کنند، تمام بدهد ایشان را مزدشان، و خدای دوست ندارد ستمکاران را. اینکه می خوانیم بر تو از آیتها و یاد کرد با حکمت. مثل «۱» عیسی بنزدیک خدا چون مثل «۲» آدم است، بیافرید او را از خاک، پس گفت «۳» او را: بباش، ببود. حق «۴» از خدای تو است، مباح از شاگان. هر که خصومت کند با تو در او پس از آن که آمد به تو از دانش، گو بیایی «۵» تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما را، و زنان ما را و زنان شما را، و نفسهای خود و نفسهای شما را، آنگه زاری کنیم، کنیم «۶» لعنت خدای «۷» بر دروغزنان. اینکه، قصه راست است، و نیست خدای مگر خدای - عزّ و جلّ - خدای اوست که غالب و محکم کار است [۴۲۴- ر]

. اگر برگردید، خدا داناست به فساد کنندگان «۸».

(۱). آج، لب، فق: بدرستی که داستان. (۲). آج، لب، فق: داستان. (۳). وز، دب، می گفت. (۴). آج، لب، فق: آن سخن درست. (۵). آج، لب، فق: بیاید. (۶). وز، دب: ندارد. (۷). آج، لب: پس بگردانیم به خواهش از خدای دوری از رحمت خدای. (۸). آج، لب، فق: تباهاکاران.

قوله: وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ، بیان کردیم که به مراد به ملائکه - اگر چه لفظ جمع است - جبریل است - علیه السلام. جبریل مریم را گفت: یاد کن ای محمّد، چون جبریل - علیه السلام - مریم را گفت که: خدای تعالی تو را برگزید و خاصّیه گردانید به آن که عیسی را از تو بیافرید بی پدر. وَ طَهَّرَكِ، و پاک بکرد تو را از آن که دست مردان به تو رسد. سدّی گفت:

طَهْرَكِ مِنَ الْحَيْضِ وَالِاسْتِحَاضَةِ وَالنَّفَاسِ، پاك بگرد تو را از اعداری كه زنان را باشد از حیض و استحاضه و نفاس، وَ اصْطَفَاكِ، و برگزید تو را به تخصیص تو، خدمت خانه او را داد» (۱)، از پیش آن هیچ زن را اینکه رخصت نبود و اینکه پایه ندادند. عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، ای عالمی زمانها بر زنان جهان برگزید تو را، یعنی بر زنان روزگار او به اتفاق. فَمَا كُزِيْدَهُ (۲) بر زنان همه جهان به اتفاق فاطمه زهراست - صلوات الله علیها - بر آن كه (۳) پاره اندام رسول است، و آن كه بعضی از رسول باشد برابر نبود به آنكه بهری از عمران بود. رسول - علیه السلام - گفته است: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مَنِّي مِنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي، فاطمه پاره‌ای از اندام من است، هر كه او را بیازارد مرا آزرده باشد. و عبد الله عباس روایت كند از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ، در حدیثی دراز كه بگفت - و ذكر امیر المؤمنین علی كرد - و گفت: (۴) «۵» وَ اَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةُ فَانْهَآ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْاَوَّلِينَ وَ الْاٰخِرِينَ وَ هِيَ بَضْعَةٌ مَنِّي وَ هِيَ نُوْرٌ عَيْنِي وَ ثَمْرَةٌ فُوَادِي وَ رُوْحِي الَّتِي بَيْنَ جَنْبِيَّ « وَ هِيَ الْحَوْرَاءُ الْاَنْسِيَّةُ مَنِّي » تقوم فی محرابها بین یدی زهرا نورها لملائكة السماء كما يزهر نور الكواكب لاهل الارض يقول الله لملائكته: انظروا الی امتی فاطمة سیده نساء امائی فانها بین یدی ترتعد فرائصها من خیفتی و قد اقبلت بقلبها علی عبادتی اشهدكم انی قد امنتها و شیعتها من النار، گفت: و اما دختر من فاطمه سید (۶) زنان عالم است از اولینان و آخرینان، و او پاره‌ای

(۱). آج، لب: فق: ندارد. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: و اما برگزیده. [.....]

(۳). آج، لب، فق، مب، مر: برای آن كه. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: جنبی. (۵). كذا در اساس و همه نسخه بدلها كه با ترجمه هم سازگار می‌نماید، چاپ شعرانی: متی. (۶). دب، آج، وز: سیده.

صفحه : ۳۱۹

از من است، و نور چشم من است، و میوه دل من است، و جان من است از میان پهلوهای من، و او حور است» (۱) جز آن كه انسی نسب است از من. در محراب خود بایستد پیش خدای - عزّ و جلّ - نور روی او فریشتگان را همچنان روشنایی دهد كه ستارگان آسمان اهل زمین را. خدای تعالی فریشتگان را گوید: پرستار (۲) مرا بینی (۳) فاطمه (۴) سیده زنان را (۵) پرستاران من، از پیش من ایستاده، پهلوهای او می‌لرزد از ترس من، و روی به عبادت من کرده است، شما را گواه می‌گیرم (۶) كه او را و شیعه او را از آتش دوزخ ایمن كردم. و آنچه در حقّ مریم گفت: اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ - الایة، به موجب اینکه خبر او گزیده زنان اولین و آخرین است. و امّا قوله: وَ طَهَّرَكِ، در حقّ او و فرزندان او و شوهر او فرمود: وَ يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيراً (۷)، و او را نیز پاك كرد از حیض و استحاضه و نفاس، و یک تفسیر اینکه گفتند بتول را. در اخبار امیر المؤمنین علی (۸) روایت كند از رسول - علیه السلام - كه او را پرسیدند كه: یا رسول الله؟ ما از تو چند بار شنیدیم كه گفتی: مریم «بتول» است، و فاطمه بتول است، بتول چه باشد! گفت: بتول از زنان آن باشد كه او را عذر حیض نبود، و او سرخی نبیند، و مریم و فاطمه چنین‌اند كه حیض در دختران پیغامبران مكروه باشد، و اینکه دو خبر از کتابی نقل افتاد كه جدّ من خواجه امام سعید، ابو سعید جمع كرد نام آن الرّوضة الزّهراء فی مناقب فاطمة الزّهراء. قوله: یا مَرِيْمُ اَفْتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ، «قنوت» طول قیام باشد، و استقصای كلام در او در ركوع و سجود برفت - فلا وجه لإعادته. حق تعالی گفت: یا مریم قنوت كن، و اصل او دوام باشد بر کاری، یعنی ملازم عبادت باش (۹) و سجده كن و ركوع كن، و در آیت سجود در پیش ركوع آورد برای آن

(۱). حور است / حوراء است. (۲). آج، لب، فق: پرستار / پرستار. (۳). بینی / بینید. (۴). همه نسخه بدلها را. (۵). همه نسخه بدلها: ندارد. (۶). دب، آج، لب، فق، مر: گواه می‌كنم. (۷). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳. (۸). دب، آج، لب، فق، مر علیه

السلام، مب: علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام. (۹). مع، باشد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه: ۳۲۰

که «واو» ایجاب ترتیب نکند، برای آن که «واو» (۱) را معنی جمع باشد، نبینی که چون گویی: جاءنی زید و عمرو، آنکه چون خواهی که اختصار کنی و به تشبیه بگویی گویی: جاءنی الرجلان، و آن جا ترتیب صورت نبندد همچنین در حال تفصیل. و دگر آن که در جایها استعمال کنند که ترتیب صورت نبندد آن جا، نحو قولهم: اشترک زید و عمرو و اختصم زید و عمرو،

اقتل (۲) زید و عمرو، مانند (۳) اینکه بسیار است، و چون ترتیب خواهند، [فا]

(۴) بیارند برای تعقیب، و چون تراخی باشد «ثم» آرند. اما قوله: مَعَ الرَّاِکِعِینَ، و «۵» در او دو قول گفتند: یک قول آن که رکوع کن چنان که دیگر را کعان می کنند، و یکی آن که نماز به جماعت کن تا به رکوع ایشان رکوع کنی. ذَلِکَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَیْبِ (۶)، «ذَلِکَ» اشارت است به آن خبر که داد (۷) از زکریا و یحیی و مریم و عیسی. و «انباء» اخبار باشد، واحدها «نبأ». و غیب آن بود که از تو غایب و پوشیده باشد، یعنی اینکه که ما با تو گفتیم از اخبار مقدمان از خبرهای غیب است. نُوحِیَ إِلَیْکَ، ما بر تو وحی می کنیم، و در آیت احتجاج است بر مشرکان برای آن که مانند اینکه یا از مشاهده و معاینه دانند یا از

قراءت کتب [۴۲۴-پ]

، یا از تعلیم معلّمان و اخبار مخبران، یا به وحی خدای تعالی، و آن سه در حق رسول- علیه السلام- نبود به اتفاق جز چهارم نماند. [و]

(۸) وحی به معانی آمد وحی ارسال فرشته باشد به پیغامبری برای اعلام مصالح، و در شرع چون اینکه لفظ اطلاق کنند از او اینکه مفهوم باشد، و اینکه آیات را بر اینکه تفسیر دهند: إِنَّا أَوْحِینَا إِلَیْکَ کَمَا أَوْحِینَا إِلَى نُوحٍ (۹)، و: کَذَلِکَ أَوْحِینَا (۱۰) و:

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: او. [.....]

(۲). وز، مب: و اقتل. (۳). مب، مر: و مانند. (۴). مع: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). آج، لب، فق: ندارد. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر نوحیه الیک. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: به آن که خبر داد. (۸). مع: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). سوره نساء (۴) آیه ۱۶۳. (۱۰). سوره شوری (۴۲) آیه ۷.

صفحه: ۳۲۱

إِلَّا نُوحِیَ إِلَیْهِ (۱)، و مانند اینکه. و اصل (۲) او در لغت القاء باشد، و علی ذلک. وَ إِنَّ الشَّیَاطِینَ لَیُوحُونَ إِلَیْ أَوْلِیَائِهِمْ (۳). و وحی به معنی اشارت باشد فی قوله: فَأَوْحِیَ إِلَیْهِمْ أَنْ سَبَّحُوا بُکْرَةً وَعَشِیًّا (۴)، و وحی به معنی القاء فی القلب، در دل افکندن باشد فی قوله: وَ أَوْحِینَا إِلَى أُمِّ مُوسَى (۵)، و وحی الهام باشد فی قوله: وَ أَوْحِیَ رَبُّکَ إِلَى النَّحْلِ (۶)، و اما در بیت عجاج: وحی لها القرار فاستقرت بر الهام محمول بود، و فی قول الاخر: أوحیت الیها و الانامل رسلها محمول بر اشارت باشد و وحی کتابت بود، فی قول الشاعر: من رسم اثار کوحی الواحی ای ککتابه الکاتب، برای آن که در او القای معنی باشد در دل. و به معنی امر آمد فی قوله: أَوْحِیْتُ إِلَى الْحَوَارِیِّینَ (۷)، و غیب خفای چیزی بود از ادراک، و غایب نقیض حاضر بود. إِذْ یَلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ، چون قرعه می زدند- و شرح اینکه و قصه اینکه برفت- و در (۸) کلام حذفی هست، و المعنی لینظروا أیُّهُمْ یُکْفَلُ مَرِیمَ، تا بنگرند که کفالت مریم که خواهد کردن. وَ مَا کُنْتَ لَمَدِیْهِمْ إِذْ یَخْتَصِمُونَ، حق تعالی گفت: ای محمد تو حاضر نبودی که ایشان قرعه می زدند برای کفالت مریم، اینکه بر سبیل تعجیب (۹) فرمود از رغبت و حرص ایشان در تکفل کار مریم، و آن که مشاخصت به حد خصومت رسانیدند و تو ای محمد آن جا نبودی بنزدیک ایشان چون خصومت می کردند در اینکه معنی.

(۱). سوره انبیا (۲۱) آیه ۲۵. (۲). سج اینکه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۳). سوره انعام (۶) آیه ۱۲۱. (۴). سوره مریم (۱۹) آیه ۱۱. (۵). سوره قصص (۲۸) آیه ۷. [...]. (۶). سوره نحل (۱۶) آیه ۶۸. (۷). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۱. (۸). مب معنی و در. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: تعجب. صفحه ۳۲۲: قوله: إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ، گفتند: عامل در «اذ» سه چیز است محتمل «۱»: یکی «اذکر»، چنان که [ذکران] «۲» در دگر جا برفت اضممار او. و وجهی دیگر: يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ، و وجه سهام «۳» إِذْ يَخْتَصِمُونَ، و یاد کن ای محمد چون گفت ملائکه- و مراد جبریل است تنها، [چنان که] «۴» در دگر جای گفته شد، ای مریم إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ، خدای تو را مژده می دهد، بِكَلِمَةٍ. ابو السّمَاك «۵» قعنب بن زید العدوی در شاذ خواند: بکلمه، و آن لغت است مثل: فخذ و فخذ، و: لعب و لعب. و بیان کردیم که عیسی را برای چه کلمه خواندند، یک وجه آن است که گفتیم: لَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَهُ بِكَلِمَةٍ كُنْ فَكَانَ مِنْ غَيْرِ اب. قولی دیگر آن است «۶»: برای آن که پیش او وقت سخن گفت: وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ. قولی دگر آن که: مبعوث بود به کلمه و آن کلام «۷» خدای- جلّ جلاله- از انجیل. مِنْهُ، ای من الله- عز و جلّ- از خدای- جلّ جلاله. و شاید که «من» تعلق دارد به بشارت، و شاید که تعلق دارد به «کلمه». و معنی ابتدا غایت باشد، و التّقدیر: بکلمه صادره، او بشاره وارد. مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ، ردّ کنایت کرد با عیسی- علیه السلام- و رد نکرد با کلمه، برای آن که تذکیر گفت. و گفته اند: رده الی معنی الکلمه و هو الکلام. و در مسیح چند «۸» قولها گفتند مفسران، بعضی گفتند: فعیل است به معنی مفعول یعنی ممسوح مطهر من الاقدار، پاکیزه و مالیده بود از پلیدیها. و گفته اند: ممسوح بود به برکت، و گفته اند: برای آن که از مادر بزاد به روغن اندوده. و گفته اند: برای آن که ممسوح القدمین بود، جمله پای او بر زمین نشستی، ارتفاع نداشت میان پای او. و گفته اند: برای آن که جبریل پر در او مالید «۹» تا شیطان را بر او سبیل نباشد

(۱). همه نسخه بدلها: سه چیز محتمل است. (۲). سج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). فق، مب، مر: سیم. (۴). مج، وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). کذا در اساس و دیگر نسخه بدلها، تفسیر قرطبی: ابو السّمَال. (۶). آج، لب، فق، مب، مر که. (۷). مب: کلمه. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۹). وز: مالیده. صفحه ۳۲۳:

در وقت ولادت. و بعضی دگر گفتند: فعیل است به معنی فاعل چون سمیع و علیم. آنگه خلاف کردند، بعضی «۱» گفتند: برای آن که او دست در «۲» بیماران و خداوندان عاهت «۳» مالیدی نیک شدند. کلبی گفت: برای آن که دست بر چشم اکمه نهادی بینا شدی، و بعضی دگر گفتند: برای آن که در زمین بسیار سیاحت کردی و رفتی، و بر اینکه قول «میم» زیادت باشد، و وزن کلمه مفعول بود. ابو عمرو بن العلاء گفت: مسیح فرشته باشد، نخعی گفت: مسیح صدیق باشد، فاما دجال مسیح است- بکسر المیم و تشدید السین، و بعضی علما بر اینکه انکار کردند و گفتند: اینکه را وجهی نیست در تازی، او مسیح است برای آن که ممسوح العین است، یعنی اعور است یا «۴» سیاحت «۵» در زمین، و اگر خواهند تا آن را وجهی بگویند «۶» هم ممکن است که فعیل باشد بنای مبالغت چون شریب و سکیر و خمیر، من المساحة لا- من السياحه، و معنی یکی باشد جز که بنا مختلف بود، یعنی زمین پیمای باشد «۷»، و در حق عیسی- علیه السلام- هم اینکه وجه توان گفتن که: مسیح فعیل باشد از مساحت تا «میم» زیادت نباشد، بل آن «۸» اصل کلمه بود. و در اخبار آمد که: دجال همه زمین بگیرد «۹» مگر مکه و مدینه و بیت المقدس، و به قوت قول آن کس که او «۱۰» هر دو را مسیح خوانند- اعنی دجال را و عیسی را- اینکه بیت بیاوردند

نَّ الْمَسِيحِ «۱۱» يَقْتُلُ الْمَسِيحَا يَعْنِي عَيْسَى دَجَالَ رَا بَكْشُد.

(۱). فق دیگر. [.....]

(۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر. (۳). فق: عِلَّتْ .. (۴). مب، مر: با. (۵). کذا در میج و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/۴۰) سیاحی است. (۶). میج: نگویند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بود. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: از. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بگردد. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفت. (۱۱). کذا در میج و دیگر نسخه بدلها، لسان العرب (۲/۵۹۴): اذا المسيح.

صفحه : ۳۲۴ و در اخبار ظاهر است که: دجال را مهدی کشد «۱» و عیسی مریم با او باشد، و لکن آنان که مهدی را نشناسند حواله بر «۲» عیسی کردند، و اتفاق است که عیسی - علیه السلام - در لشکر مهدی باشد و در قفای او نماز کند و با او اقتدا کند، چه شرع او منسوخ است و او شرع ما نداند. عیسی ابن مریم بدل مسیح است، و کلمه لقب است او را، و عیسی علم است، و نسبت او با مادر برای آن است که او را پدر نبود، و نتوان گفتن که: عیسی از فرزندان آدم نیست، برای آن که نسبت از مادر به آدم می‌برد، و خدای تعالی او را از فرزندان ابراهیم می‌خواند فی قوله: وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ «۳» - الی قوله: وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى «۴»، اگر عیسی از مادر به آدم نسبت می‌گیرد با بعد نسب او از آدم، حسن و حسین - علیهما السلام - از رسول نسبت نگیرند! و از میان ایشان و رسول جز فاطمه زهرا نیست - لو لا العناد؟ «۵» وَ جِيهًا، نصب او بر حال است، ای ذا جاه و قدر، خداوند جاه و منزلت بود و آبروی بنزدیک خدای - عزّ و جلّ - و بنزدیک خلقان، هم در دنیا هو در آخرت «۶». وَ مِنْ الْمُقَرَّبِينَ، از جمله مقربان و نزدیکان بود بنزدیک خدای - عزّ و جلّ. وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ، با مردم سخن گفت در گاهواره پیش از وقت، به خرق عادت. قوله: فِي الْمَهْدِ جَارًا «۷» مجرور در محلّ حال است، ای صَبِيًّا صَغِيرًا، نینی که «و کهلا» بر او عطف کرد، و اینکه را عطف بر محلّ گویند، چنان که شاعر گفت: لَسْنَا بِالْجِبَالِ وَ لَا الْحَدِيدِ مَجَاهِدٌ كَقَوْلِكَ: چون مریم تنها بودی، عیسی - علیه السلام - از شکم او با او سخن گفتی، و چون کسی او را مشغول کردی، او در شکم مادر تسبیح کردی. و در خبر می‌آید از عبد الله عیّاس که: رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - در آن وقت که خدیجه حامل «۸» بود به فاطمه - علیهما السلام - شبی به نزدیک او بود و او سخن

(۱). مب، مر: بکشد. (۲). مب: با. (۳-۶). سوره انعام (۶) آیه ۸۴. (۴). سوره انعام (۶) آیه ۸۵. [.....]

(۵). آج، لب، فق، مب، مر: قوله تعالی. (۷). آج، فق و، لب: ندارد. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: حامله.

صفحه : ۳۲۵ می‌گفت. رسول - علیه السلام - گفت: یا خدیجه من تکلمین، با کی سخن می‌گویی! گفت: ای رسول الله با اینکه جنین که در شکم دارم. رسول - علیه السلام - گفت: بشارت باد تو را با او، که جبریل مرا بشارت داد که «۱» مادینه است، و مادر امامان است، و از نسل و فرزندان او امامان باشند که خلقان «۲» با ایشان اقتدا کنند. وَ كَهْلًا، در آن حال که کهل باشد، و «کهل» اشمط بود، موی یک نیمه سپید شده. حسین بن الفضل گفت: پس از آن که از آسمان به زمین آید. ابن کيسان گفت: اینکه بشارت است مادرش را به آن که او بماند تا کهل شود. و گفته‌اند: معنی آن است که: يَكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا وَ كَهْلًا نَبِيًّا، تا به اول چون خرق عادت بینند، به وقت دعوت تصدیق کنند او را، پس کلام او در مهد معجزه بود و در کهولت دعوت. مجاهد گفت: کهلا - ای حلیم، و عرب مدح کند کهولت را برای آن که آن حالت میانه بود، بین الشَّبَابِ وَ الشَّيْبِ،

خَفَّتْ جوانان نباشد و ضعف پیران نبود، و آن حالت تجربه احوال و استکمال عقل و اصابت رای بود. و اصل کلمه علَوُ السنین «۳» باشد من قولهم: اکتهل الثبت اذا طال و قوی، و المرأة کهلئة، قال الزجاج: و لا اعود «۴» بعدها کرّیا امارس الکهلئة و الصبیا و گفته‌اند: کهولت حالت سی و سه سالگی باشد، و وجه کلام او «۵» در تبرئت ساحت مادرش بود از تهمت. اگر گویند فایده کلام او در مهد اینکه است، فایده کلام او در کهولت چیست، و اینکه نه حالی بدیع است! بگویم «۶» از اینکه چند جواب است: یکی آن که بشارت است به آن که بماند تا کهل شود. دوم «۷» کنایت است از دعوت، و اینکه هر دو بر وجه معجز باشد، برای آن که خبر است از غیب و مخبر چون خبر است. سه‌ام «۸» ردّ است بر ترسایان در آن دعوی محال که کردند از الهیت و «۹» برای آن که

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر اینکه چنین. (۲). آج، لب، فق: خلاق. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: علو السن. (۴). مج: عود، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر در مهد. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گویم. (۷). دب: دیم، مب: دویم. (۸). فق، مب، مر: سیم. (۹). آج، فق: او.

صفحه : ۳۲۶

خدای باشد متغیر نبود از حال به حال از طفولت «۱» به کهولت و آن «۲» به شیخوخت. امّا اظهار معجز در آن حال در او چند قول گفته [اند]

«۳»: یکی آن که خدای تعالی عیسی را در آن حال کمال عقل بداد تا او نظر کرد و خدای را شناخت «۴»، و خدای به او وحی کرد و اینکه که گفت: آتانی الکتاب و جعلنی نبیاً «۵»، بر حقیقت خود بود، چون او دعوی نبوت کرد، خدای تعالی برای تصدیق او اظهار معجز کرد و او را به سخن آورد پیش از وقت، و اینکه اختیار جتایی است. و ابن الأخشاد گفت: آن بر سیل تقریر و تأسیس نبوت «۶» بود و جاری مجری بشارت، و انباء از نبوت او. و گفته‌اند: بر سیل معجزه مریم بود برای براءت ساحت او از آنچه او را به آن متهم کردند، و هر سه وجه بنزدیک ما رواست. قالت ربّ ائی یكون لی ولد، مریم گفت: «ربّ» خطاب «۷» امّا با جبریل است، و «ربّ» به معنی سید است، و امّا با خدای تعالی - چنان که برفت «۸». ائی یكون لی و لعد، مرا چگونه فرزند باشد! اگر گویند: اینکه چه تعجب بود که مریم - علیهما السلام - نمود از آن که او را فرزندی باشد بی مساس مردی، و اینکه در مقدر خدای تعالی عجب نیست! [گویم]

«۹» از اینکه دو جواب است: یکی از روی خرق عادت جای تعجب بود، و اگر چه در مقدر خدای - عزّ و جلّ - هست اینکه و امثال اینکه، چنان که یکی از ما گوید: اینکه ضیعت «۱۰» چگونه به کسی بخشی با آن که اینکه همه رنج بردی بر او! اینکه بر سیل شک نبود در قدرت او بر هبه آن، و لکن بر سیل تعجب بود از جود او. جواب دوم «۱۱» آن که [۴۲۵-پ] بر سیل استفهام بود از کیفیت حال، که اینکه

(۱). مب، مر: طفولیت. (۲). کذا در مج و وز، آج، دب، فق: از صبیت. [.....]
(۳). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). وز: بشناخت. (۵). سوره مریم (۱۹) آیه ۳۰. (۶). مج، وز: نبود، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). آج، لب، فق، مب، مر است. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: که شرح رفت. (۹). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). کذا در مج و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/۴۲): صنیعه. (۱۱). دب: دیم، مب، مر: دویم.

بر خلاف عادت خواهد بودن بی مرد تا «۱» بر حسب عادت از مردی به حکم شرع و فرمان خدای، چنان که یکی از ما گوید «۲»: فلان چگونه سفر خواهد کردن، و او مرکوب ندارد؟ و معنی آن است «۳»: از خود قوت رفتن دارد و یا مرکوبی جایی هست که او بر نشیند! قال کَذَلِك، گفت، یعنی جبریل - علیه السلام: «کذلک»، همچنین باشد که تو هستی، و خدای تعالی بیافریند آنچه خواهد، یعنی بر آن وجه که خواهد با مرد و بی مرد بر او متعذر نبود «۴». إِذَا قَضَى أَمْرًا، چون حکم کند کاری را، آن باشد که گوید: «کن»، بباش، خود بباشد. و در اینکه دو قول گفتند: یکی آن که: اینکه عبارت باشد عن نفی التّعذر علیه، تا در مکان «۵» و تسهّل «۶» بر او چنان بود که یکی از ما گوید: «کن» چنان که او را رنجی نرسد همچون خدای تعالی بی کلفتی و مشقتی هر چه خواهد بکند. جواب دوم «۷» آن است که: خدای تعالی «کن» به علامتی کرده است فرشتگان را تا ایشان «۸» بدانند [که خدای تعالی - جلّ جلاله - فعلی خواهد کردن، و ایشان را در آن اعلام لطف باشد]

«۹». سهام «۱۰» آن است که: خدای تعالی اینکه به صیغت امر گفت، تنبیه بر آن که چنان که آمر مأمور را فرماید و مأمور امتثال کند و زیر دستی و طاعت نماید، فعل منقاد او باشد همچنان که بنده مطیع خداوند را. اَمَا قَوْلُهُ: فَيَكُونُ، روا نباشد الاّ به رفع، و نصب بر جواب امر به «فا» صورت نیندد، برای آن که اینکه آن جا باشد که کلام متضمّن بود به شرط و جزا، چنان که: انزل فتصیب خیرا، معنی آن بود که: ان نزلت

(۱). کذا در مج و همه نسخه بدلها: چاپ شعرانی (۳/ ۴۲): یا . (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر که . (۳). مب، مر که . (۴). دب قال الله تعالی، آج، لب، فق، مب، مر قوله تعالی جلّ جلاله . (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: امکان. [.....]

(۶). آج: تسهیل . (۷). دب: دیم . (۸). مج، وز: بایشان، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). مج، وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). دب، فق، مب، مر: سیم.

اصبت خیرا، و اینکه تقدیر محال باشد اینکه جا، برای آن که معنی تباه شود اگر گویی: کن فانك ان كنت كنت، و فانه ان یکن یکن، و اما قوله: إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ «۱» وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ، مدنیان و عاصم و یعقوب خوانند: وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ به «یا» حملا - علی قوله: يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ، یعنی خدای تعالی بیاموزد او را. و باقی قراء خوانند: و نعلّمه الكتاب به «نون»، و ما بیاموزیم او را کتاب، حملا علی قوله: نوحیه الیک. «الکتاب» ابن جریج گفت: مراد کتابت است، ما او را نوشتن بیاموختیم - و ابو علی گفت: کتابی دگر بود جز توریت و انجیل و «۴» زبور و مانند آن. وَ الْحِكْمَةَ، گفته اند: مراد علم است، و گفته اند: علم عامتر بود از حکمت، و حکمت خاصتر بود، برای آن که حکمت نوعی از انواع علم باشد. و سخن درست نکو را حکمت خوانند. و اصل او منع باشد - چنان که گفتیم. و حکمت لگام از اینکه جا بود. وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ، و اینکه دو کتاب - یکی کتاب موسی - علیه السلام - و یکی «۵» کتاب او. و کوفیان اینکه را آیتی شمارند، و اسرئیل «۶» آیتی شمارند «۷»، برای آنی که معلّق «۸» است به «رسول»، و دیگران آیت شمارند «۹» - اعنی انجیل را. اَمَّا قَوْلُهُ: وَ رَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ، در نصب او چند وجه گفته اند: یکی آن که حال باشد، عطفًا علی «وجیها».

(۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۴۰. (۲). مج، گفت، وز: گفته، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). وز، فق، مب، مر: لملوک. (۴). کذا: در مج، دیگر نسخه بدلها: چون. (۵). وز در. (۶). مب: بنی اسرئیل. (۷). اساس و دیگر نسخه بدلها:

بشمارند، با توجه به معنی عبارت و چاپ شعرانی (۳/۴۳) تصحیح شد. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: متعلق. (۹). دب، آج، لب، فق: نشمارند. [.....]

صفحه : ۳۲۹

و وجهی دگر آن که: و نجعله رسولا و لکن یفنگند لدلالة الکلام علیه- چنان که شاعر گفت: لفتها تبنا و ماء باردا. و وجهی دیگر زججاج گفت: و یکلم «۱» الناس فی المهد رسولا، حال باشد از «یکلم» «۲». [و وجهی دیگر اخفش گفت، و او، مقحم است، و تقدیر آن است: وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ رَسُولًا، و «رسولا» حال باشد از] «۳»، «یعلّمه». و اوّل پیغامبران بنی اسرایل یوسف بود، و در «۴» آخرشان عیسی «۵»- علیه السلام. انس مالک روایت کند از رسول- علیه السلام- [که]

«۶» گفت: مرا بر اثر هشت هزار پیغامبر فرستادند، چهار هزار از بنی اسرایل. اَنِّی قَدْ جِئْتُكُمْ، همزه برای آن مفتوح کرد «۷» که تعلق دارد به «رسولا»، و گفته‌اند: به تقدیر «با»، ای بانی، یا «لام»، ای لائی. و محلّ او بر اینکه دو قول باز پسین جرّ بود، و بر قول اولی «۸» نصب. بآیة، ای بدلالة و بینة و معجزة من آیتی و دلیلی و معجزه‌ای آورده‌ام «۹» به شما. چون عیسی اینکه بگفت، ایشان گفتند: و آن آیت کدام است! گفت: اَنِّی اَخْلَقْتُ، نافع خواند به کسر همزه، «انّی» علی الاستیناف، و باقی قراء خواندند علی البدل من قوله: اَنِّی قَدْ جِئْتُكُمْ. اَخْلَقْتُ لَكُمْ «۱۰»، خلق تصویر و تقدیر است نه خلق احداث، برای آن که بر فعل «۱۱» اجسام جز خدای- جلّ جلاله- قادر نیست، من بکنم برای شما «۱۲» مرغی از گل.

(۱). وز، آج، لب، فق، مب، مر: یکلمه. (۲). کذا: در مج، آج، لب، فق، مر، با توجه به وز تصحیح شد. (۳). مج، آج، لب، فق، مر: ندارد، با توجه به وز افزوده شد. (۴). همه نسخه بدلها «در»: ندارد. (۵). مج: موسی، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). وز، دب، مب: بکرد. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اول. (۹). مر: آوردم. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: انی اخلق. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خلق. (۱۲). وز: براشما، دب، آج، لب، فق، مب: بر شما.

صفحه : ۳۳۰

كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ، یعنی كَشْكَالِ الطَّيْرِ، من شكل و مثال مرغی بکنم. و [هیأت]

«۱»، صورتی مهیا باشد من هیأت «۲» الشیء و در شاذّ زهری و ابو جعفر خواندند: كهَيْئَةُ «۳»، به تشدید «یا». فَأَنْفُخُ فِيهِ، باد در او دم. فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ، مرغی شود به فرمان خدای. مدنیان و یعقوب خواندند: «طائرا»، باقی قراء «طیرا». آن که «طائرا» خواند، حمل کرد علی طائر واحد، برای آن که او بیشتر خفّاش کردی- شف شیره «۴»- و آن که «طیرا» خواند جنس خواست. و تخصیص خفّاش برای آن است که از مرغان او تمام خلقتر «۵» باشد، برای آن که او پستان دارد و دندان دارد، و او را حیض باشد و پرنده است. در خبر چنین است که: عیسی- علیه السلام- دعوت کردی، از او معجزه خواستندی. او پاره‌ای گل بگرفتی و شکل خفّاشی بکردی و به دهن باد در «۶» دمیدی مرغی زنده شدی و پیریدی. وهب متّیه گفت: تا مردم در او می‌نگریدندی «۷» می‌پیریدی، چون نا پدید شدی بیفتادی تا فرق بودی میان آن که مبتدا خدای آفریده باشد و آن که به دعای عیسی و معجزه او کرده باشد، باذن الله کونه «۸» طیرا، برای آن تعلیق کرد به فرمان [۴۲۶- ر]

و اذن خدای و خلق هیئة الطّیر و تقدیره و نفخ در او، مطلق گفت که اینکه از فعل و مقدور او بود. و اما کونه طیرا، آن که مرغ شود به حیات مرغ شود، و آن فعل خداست- جلّ جلاله- و نفخ او بمنزله روح باشد، و جسم به حیات زنده باشد و مخارق

روح شرط است در صحت وجود و بقاء حیات در محلّ خود. وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ، نیک باز کنم و شفا دهم اکمه را. عکرمه گفت:

(۱). مع: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). مب: هیئت. [.....]

(۳). مب، مر: کهیئه. (۴). کذا: در مع، وز (شفشیره معادل شفسده!)، دب، لب: شف بره، مب: شف بر، آج، فق: شب پره، مر: شب پر، نسخه وز ضمن ضبط لغت در زیر کلمه آورده است: یعنی شبیره. (۵). آج، لب، فق: تمامتر خلقت. (۶). همه نسخه بدلها او. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: می نگرستندی. (۸). همه نسخه بدلها بجز وز: گفته اند.

صفحه : ۳۳۱

اعمش باشد که آب از چشمش «۱» باز نایستد «۲» و چیزی نبیند. ضحاک گفت: شب کور باشد. عبد الله عباس و قتاده گفتند: نابینای مادر زاد باشد که هرگز چیزی ندیده باشد. حسن بصری و سدّی گفتند «۳»: نابینا باشد علی ای وجه کان، و اینکه در کلام عرب معروفتر است. یقال: کمهت عینه تکمه کمها اذا عمیت و اکمهتها «۴» انا اذا اعميتها، قال سويد بن ابی کاهل: کمهت عیناه حتّی ایضاً فهو یلحی نفسه لَمّا نزع وَ الْأَبْرَصَ، پیش باشد، و اینکه دو را برای آن تخصیص کرد که بر اطبا متعذر بود علاج اینکه هر دو، حق تعالی معجز هر پیغامبری که داد از جنس آن داد که در روزگار او تعاطی کردند. و در عهد عیسی - علیه السلام - مردم روزگار به علم طب مفاخرت کردند، و صنعت ایشان اینکه بودی، و متفق بودند که به علم طب اینکه «۵» دو را دوا نتواند کردن که دوا بپذیرد. عیسی - علیه السلام - گفت: شما با آن که روزگار و عمر در اینکه علم صرف کرده «۶» به «۷» درمان و علاج، از اینکه عاجزید «۸». من بی آن که مباشرت اینکه کار کنم و یا دارو دوا پیش آرم، به فرمان خدای به دعا و اجابت او «۹» اینها را درست کنم. و ابراء، شفای بیمار باشد، یقال: ابراء «۱۰» الله المریض فبرا هو یبرأ «۱۱»، و بریء یبرأ براء. ایشان گفتند: ما نیز به روزگار و «۱۲» معالجت اینکه معنی بکنیم، گفت: جنس آن نباشد که من می گویم، ابرا «۱۳» اکمه و ابرص چیست؟ وَ أَحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ، من به فرمان خدا مرده زنده کنم، و اینکه هر دو مجاز

(۱). آج: چشم او، لب: چشم. (۲). همه نسخه بدلها: نه ایستد/ نایستد. (۳). دب، آج، لب، فق، مب: حسن بصری گفت و سدّی هم گفت. (۴). اساس: اکمهها، با توجه به آج تصحیح شد. (۵). مب هر. (۶). وز: کرده، مب، کردید، دیگر نسخه بدلها: کرده اید. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: و. (۸). دب، آج، لب، فق: عاجزی/ عاجزید. [.....]

(۹). مع: و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). اساس: ابراء، با توجه به دب تصحیح شد. (۱۱). آج، لب براء. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۱۳). آج، لب، فق، مر و.

صفحه : ۳۳۲ است اعنی «۱» اضافه او با خویشتن، و انما خدای تعالی کند و او قادر باشد بر اینکه، و معنی آن است که: من دعا کنم تا خدای تعالی ایشان را شفا دهد و اینان را زنده کند. و در اخبار چنین آمد که: عیسی - علیه السلام - چهار کس را زنده کرد، یکی عازور. «۲» او «۳» آن دوست عیسی بود به بعضی دهها بیمار شد. خواهر را بر عیسی فرستاد تا او را خبر کند از بیماری، او پیامد و گفت: یا روح الله؟ آن دوست تو عازر «۴» سخت رنجور است فلان جای، و از میان عیسی - علیه السلام - و آن جایگاه سه روزه راه بود. عیسی - علیه السلام - بر خاست «۵» با اصحابش و به آن جایگاه شد، که او آن جا «۶» رسید عازر بمرده بود، سه روز بود تا دفنش کرده بودند، او گفت: بیایی «۷» تا به سر گور او شویم. عیسی را - علیه السلام - به سر گور او بردند. عیسی - علیه السلام - دعا کرد و گفت: «۸» اللهم ربّ السموات السبع و الأرضین السبع انک ارسلتني الی بنی اسرائیل

ادعوهم الی دینک و اخبرهم انی احی الموتی باذنک فاحی» عازرا، ای خداوند هفت آسمان و هفت زمین؟ تو مرا به بنی اسرائیل فرستادی تا ایشان را با دین تو خوانم و خبر دهم ایشان [را]

«۹» که تو بر دست من به دعای من مرده زنده کنی، بار خدایا عاز را زنده کن. در حال گور بشکافت «۱۰» و عازر بر پای خاست «۱۱» و روغن از اندام او می چکید، و با عیسی با شهر آمد «۱۲» و مدتی دراز بماند و فرزندان آمدند او را. دیگر عیسی - علیه السلام - می رفت، جنازه «۱۳» می بردند و پیر زنی در قفای آن جنازه

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: یعنی. (۲). کذا: در مج، وز، فق، لب: عازره، دب: عافرده، آج: عاذر، مب، مر: عازر. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: و. (۴). مب: عاذر. (۵). لب، مب، مر: بر خواست. (۶). آج، لب، مب بود به آن جا، فق، مر بود چون به آن جا. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیا. (۸). لب، فق: فأوحی. (۹). مج، وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۱۰). مج، شکافت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). مج و همه نسخه بدلها: بر پای خواست، با توجه به رسم الخط رایج امروزی تصحیح شد. (۱۲). لب: به شهر آمدیم. (۱۳). آج، لب، فق: جنازه/ جنازه ای. صفحه: ۳۳۳

ایستاده و جزع می کرد. عیسی - علیه السلام - دعا کرد، و او بر نعش زنده شد و باز نشست و به پای خود از گردن مردان که او را بر گرفته بودند به زیر آمد و با خانه رفت و عمری بماند و فرزندان آورد. سه دیگر «۱» زنی بود او را بنت العاشر «۲» گفتندی، از عیسی - علیه السلام - در خواستند که او را زنده کن. عیسی - علیه السلام - دعا کرد، خدای تعالی او را زنده کرد و روزگار دراز بماند و فرزندان زاد. چهارم سام بن نوح بود، و آن چنان بود که عیسی - علیه السلام - چون دعوت کرد و دعوی احیای موتی کرد، او را گفتند: کدام مرده زنده کنی! گفت: هر کس را که شما خواهید. ایشان اندیشه کردند و گفتند: مرده دیرینه «۳» را. اندیشه باید کرد «۴» تا بدانیم که راست می گوید یا نه «۵». گفتند «۶»: برای ما سام بن نوح را زنده کن. گفت: گورش با من نمایم. ایشان او را به سر گور او بردند او خدای را به نام مهترین بخواند، خدای تعالی سام را زنده کرد «۷» در گور، و عیسی - علیه السلام - گفت: یا سام قم باذن الله، برخیز به فرمان خدای. سام از گور برخاست و نیمه سر او سپید «۸» شده بود و می گفت: اقامت القيامة! قیامت بر خاسته است! گفت: نه، و لکن من خدای را به نام مهترین بخوانم تا تو را زنده کرد «۹»، و در عهد او [و]

«۱۰» پس از آن مردم را موی سپید «۱۱» نشدی تا به عهد ابراهیم - علیه السلام - عیسی - علیه السلام - او را گفت: نه تو «۱۲» جوان بودی که تو را وفات رسید؟ چرا موی سپید «۱۳» شده است! گفت: چون آواز تو شنیدم پنداشتم «۱۴» قیامت برخاسته «۱۵»

(۱). مج، وز، دب: سدیگر، آج: و سوم یک، لب: و سیوم یک، فق: سیم، مب، مر: دیگر. (۲). مب: بنت الشاعر. (۳). وز، آج: دیرینه. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: باید کردن. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: باتفاق. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ای عیسی اگر راست می گویی. (۷-۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: زنده گردانید. (۸-۱۱-۱۳). دب، آج، لب، مب، مر: سفید. (۱۰). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تونه. [.....]

(۱۴). مج: با خطی متفاوت از متن که. (۱۵). دب، لب، مب، مر: برخاسته.

صفحه : ۳۳۴ است، از هول قیامت مویم سپید» ۱) شد. گفت: تو را چند سال بود که وفات رسید» ۲) گفت: پانصد سال. آنکه گفت: مت باذن الله، به فرمان خدا بیفتاد» ۳) و بمرد. کلبی گفت: عیسی - علیه السلام - خدای را به «یا حی یا قیوم» خواندی، چون احیای موتی کردی. وَ أُتْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ، و خبر دهم شما را به آنچه خورده باشید» ۴) و آنچه ذخیره کنید» ۵) [۴۲۶-پ]

. کلبی گفت: چون عیسی - علیه السلام - ابراء اومه و ابرص کرد و احیای موتی. گفتند: اینکه سحر است که تو می کنی، ما از اینکه جنس معجز نخواهیم. ما را خبر ده که ما در خانه‌ها» ۶) چه خوریم، و چه ذخیره نهیم! گفت: روا باشد. آنکه یک یک را می گفت که شما فلان طعام خوردی» ۷)، و چندین» ۸) مقدار خوردی» ۹)، و چندین» ۱۰) ذخیره نهادی» ۱۱). چهل مرد بیامدند و مواطات کردند و هر یکی طعامهای مختلف بیاوردند» ۱۲) به خانه بردند و مقداری موزون معین بخوردند، و مقداری موزون بنهادند در مواضع متفرق. آنکه» ۱۳) بیامدند و گفتند: ما را خبر ده تا ما چه خوردیم» ۱۴) و چند خوردیم» ۱۵) و چند نهادیم [و کجا نهادیم]

«۱۶)! جبرئیل» ۱۷) - علیه السلام - او را خبر می داد و یک یک ایشان را می گفت» ۱۸). در خبر است که او در ایام صبی چون کودکان با او بازی کردند، او ایشان را

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: سفید. (۲). مب: تو را چند سال از عمرت گذشته بود که وفات یافتی، مر: که وفات یافتی. (۳). دب: بیوفتاد. (۴). دب، آج، لب، فق: خورده باشی. (۵). دب، آج، لب، فق: ذخیره کنی. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خانه خود. (۷-۹). مب، مر: خوردید. (۸). دب، آج، لب: چندان، فق، مب، مر: چند. (۱۰). فق، مب، مر: چند. (۱۱). مب، مر: نهادند. (۱۲). فق، مب، مر. و (۱۳). مب: و آنکه. [...]

(۱۴-۱۵). مب، مر: خوریم، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها و فحوای عبارت تصحیح شد. (۱۶). مب، مر: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۷). دب، آج، لب: و جبرئیل. (۱۸). مب: یک یک را به ایشان خبر می داد. صفحه : ۳۳۵ گفتی: مادر و پدر شما به خانه فلان و «۱) فلان چیز خوردند، و از آن بهری شما را نصیب نهادند و بهری نهادند. ایشان بیامدندی» ۲)، مادر و پدر را گفتندی: شما فلان طعام خوردید» ۳)، نصیب ما نهادید بیارید» ۴). و از فلان طعام چرا ما را نهادید» ۵)! ایشان گفتندی: شما چه دانید» ۶)! گفتندی» ۷): ما را عیسی مریم گفت. ایشان گفتندی: اینکه کودک جا دوست، کودکان ما را بر او» ۸) رها نباید کردن که تباہ شوند. چون عیسی - علیه السلام - «۹) ایشان را طلب کردی، ایشان را در خانه‌ها» ۱۰) پنهان کردندی. عیسی - علیه السلام - گفتی: ایشان در فلان خانه‌اند» ۱۱). گفتندی: ذاک الخنازیر. آن خوکانند، او گفتی: سیکونون کذلک، همچنین خواهند شدن» ۱۲). آنان بودند که به مائده کافر شدند، و خدای تعالی ایشان را به خوک و بوزنه کرد» ۱۳). سدی گفت: چون عیسی - علیه السلام - به طلب ایشان آمد، همه را در خانه جمع کرده بودند. عیسی را گفتند: ایشان حاضر نه‌اند. گفت: پس در آن» ۱۴) خانه آوازی می آید. گفتند: خوکانند. گفت: چنین شوند. در بگشادند، همه خوک شده بودند. اینکه خبر در بنی اسرائیل فاش شد، قصد آن» ۱۵) کردند که او را بکشند. مادرش» ۱۶) بر گرفت و به مصر برد. قتاده گفت: اینکه در وقتی بود که مائده از آسمان برایشان فرود می آمد، و خدای تعالی ایشان را نهی کرده بود از آن که ذخیره کنند، ایشان عصیان کردند و ذخیره نهادند. عیسی - علیه السلام - ایشان را گفتی: نگفته‌ام شما را که» ۱۷) خیانت مکنید» ۱۸) و

(۱). دب، آج، لب، فق: ندارد. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۳). مب، مر و، دب، آج، لب، فق: خوردی / خوردید. (۴). دب، آج، لب، فق: ما نهادی بیاری / نهادید بیارید. (۵). دب، آج، لب، فق: ما را چرا نهادهی، مب، مر: از آن که طعام چرا برای ما نهادهید. (۶). دب، آج، لب، فق، مر: دانی. (۷). دب، آج، لب، فق: گفتند. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: با او. (۹). دب، آج، لب، فق: چون عیسی مریم. (۱۰). مج و دیگر نسخه بدلها: خانها / خانه‌ها. [...].

(۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خانها/ند / خانه‌ها/ند. (۱۲). لب: خواهی شدن. (۱۳). مب، مر: بوزینه گردانید، دب، آج، لب، فق: بوزنه گردانید. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۱۵). مب: او. (۱۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر او را. (۱۷). دب: ذخیره مکنید و. (۱۸). دب: مکنی.

صفحه : ۳۳۶

از اینکه خان «۱» پیش از آن که بخوری چیزی بر مگیری و ذخیره مکنید «۲»؟ ایشان گفتندی «۳»: ما نکریم. عیسی - علیه السلام - گفتی: من بگویم که کسی از شما چه خورده و چه ذخیره نهاده «۴»؟ *إِنَّ فِي ذَلِكْ لَآيَةً لِّكُمْ*، در اینکه که من گفتم آیتی و دلالتی و علامتی و معجزه‌ای هست شما را اگر تصدیق کنید و به راست دارید «۵». *قوله تعالى: وَ مُصَدِّقًا، نصب است بر حال عطفاً علی قوله: وَ رَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ، و بعضی دگر «۶» گفتند: عامل در او فعلی مقدر است، ای و جئتکم مصدقاً، و به شما آمدم به راست دارنده آن کتاب را که پیش من است از توریت. وَ لِأَحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ، و نیز تا حلال کنم شما را بعضی از آنچه بر شما حرام کردند در توریت از گوشت شتر و پیه و بعضی طیور و ماهی و آنچه در توریت و شرع موسی بر شما بود من حلال می‌کنم. یعنی خدای تعالی در کتاب من و بر زبان «۷» و در «۸» احکام شرع من. بعضی دگر گفتند: مراد آن است که بنی اسرائیل بر خویشتن چیزهایی حرام کردند که تحریم آن در توریت نبود، گفت: آمده‌ام تا آن را حلال کنم، و بیان کنم که خدای تعالی «۹» آن حرام نکرده است. ابو عبیده گفت: مراد به «بعض» کل است و آن «۱۰» بیت بیاورد: ابا منذر افیت فاستبق بعضنا حنانیک بعض الشّراهون من بعض و گفت معنی آن است که: بعض الشّراهون من کلّ، و هم در آیت خطا کرد و هم در بیت، برای آن که در آیت مهمی و ضرورتی نیست که موجب عدول باشد از*

(۱). کذا: در مج، وز، دب، مر، آج، لب، فق: ندارد، مب: خانه. (۲). دب: بر مگیری و ذخیره مکنی. (۳). مب: گفتند. (۴). وز: چه خورد و چه ذخیره نهاد، دب: چه خوردی و چه ذخیره نهادی، مب، مر: چه خوردید و چه ذخیره نهادید، آج، لب، فق: ندارد. (۵). دب، آج، لب، فق: تصدیق کنی و به راست داری. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: دیگر. [...].

(۷). اساس: زمان، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). مب، مر: و بر. (۹). آج، لب، فق: جلّ جلاله. (۱۰). دب: اینکه.

صفحه : ۳۳۷

ظاهر، و اگر دلیل بر آن که «بعض» به معنی کل آمده است اینکه بیت است، در اینکه بیت بر اینکه معنی دلیل نیست، برای آن که معنی بیت آن است که: بعضی از شرّ بود که آسانتر بود از بعضی، چنان که: ضرب از قتل، و قتل از صلب و صلب از تمثیل و آنچه مانند اینکه «۱» بود، واجب «۲» نکند که تا «بعض» با کل مضاف نبود هین «۳» نباشد، فاذا لا وجه «۴» لهذا القول. و نخعی در شاذ خواند: «حرم» بر فعل لازم علی وز کرم. و اصل تحریم حظر و منع باشد، و اشتقاق او از حرمان است. و محروم ممنوع باشد، و اصل احلال و تحلیل اطلاق بود من الحلّ الذی هو ضدّ العقد «۵» برای آن که حلال گشاده باشد، نبینی که مطلق «۶» و طلق در جای حلال استعمال کنند. وَ جِئْتُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ، من از خدای به شما آیتی آورده‌ام و حجّتی و معجزه «۷». فَاتَّقُوا اللَّهَ

وَ أَطِيعُونَ از خدا بترسید» (۸) و طاعت من دارید» (۹). إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ، خدای- عز و جل- خدای (۱۰) من است و خداوند شما، و «آن» برای آن مکسور است که سخن مبتداست متعلق نیست بما قبله، و در عربیت روا باشد. وَ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ، تا محمول بود علی قوله: و جئتکم بأنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ، و اینکه کلمه، اعنی «رب» اطلاق نکنند بر یکی از ما، بل مقید گویند چنان که: ربّ الدّار، و اینکه لفظ را تفسیر و وجوه رفته است در سورة الفاتحة [۴۲۷-ر] و کذ [لک]

«۱۱» قوله «۱۲»: فَأَعِيذُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ، خدای را پرستید» (۱۳)، اینکه آیت وارد است مورد تنبیه و ترغیب و تذکیر و تحریض «۱۴» بر نظر کردن و نعمت خدای را شکر

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: آن. (۲). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: و واجب. (۳). لب: مین، آج: مبین. (۴). مع: فاذن الاوجه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). مع: العقل، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). مع: مطلقا، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). آج، لب، فق، مب: معجزه/معجزه‌ای. (۸). دب: بترسی. (۹). دب: داری، مب، مر: بدارید. (۱۰). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: خداوند. [.....]

(۱۱). مع: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب: تعالی. (۱۳). دب، آج، لب، فق: پرستی. (۱۴). دب، لب، فق، مب، مر: تحریص.

صفحه : ۳۳۸

کردن، و به عبادات او قیام کردند. فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ، ای علم و وجد بالحاسه و رای. بدانست و به حواس بیافت و علامتش «۱» بدید و از دیگران بشنید. فَرَاءَ كَفْت: وجد «۲». ابو عبیده گفت: عرف. مقاتل گفت: رای، نظیره قوله: هَلْ تُحْسِنُ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ «۳» ...، و قوله: فَلَمَّا أَحْسُوا بِأَسْنَا «۴» ...، مفسران گفتند و آنکه بیشتر اظهار کفر کردند که قصد کشتن او کردند. او مادر را «۵» بر گرفت و بگریخت که «الفرار ممّا لا یطاق من سنن المرسلین» «۶». سدّی گفت: سبب آن بود که جهودان بنی اسرائیل به حجّت با عیسی بر نیامدند «۷»، قصد کشتن او کردند، او بگریخت و به دیهی آمد، و مریم مادرش با او بود. در سرای مردی فرود آمدند که زنی داشت. روزی اینکه مرد در سرای آمد «۸» دل تنگ، و با زن «۹» چیزی بگفت و زن نیز دل تنگ شد. مریم گفت: اینکه شهر تو چرا دل تنگ است! و با تو چه گفت که تو دل تنگ شدی! گفت: آفتی و بلایی که با تو گفتن سود ندارد. مریم- علیها السلام- گفت: با من بگو که باشد که بنزدیک من فرجی بود آن را. گفت: چگونه! گفت: اینکه پسر من مجاب الدعوه «۱۰» است، خدای را دعا کند تا خدای کفایت کند. گفت: بدان که اینکه پادشاه ولایت ما هر یک چند مؤونت خود و لشکر بر کسی افگند و به خانه او فرود آید با جمله لشکر «۱۱» و آن کس را مستأصل کند، اکنون کس فرستاده است که من و لشکر «۱۲» جمله اینکه جا «۱۳» می آیم و ما طاقت آن نداریم. مریم- علیها السلام- گفت «۱۴»: من بصرم را بگویم تا دعا کند تا خدای تعالی کفایت کند.

(۱). آج، لب، فق: علامتش. (۲). دب، مب، مر: وجده. (۳). سوره مریم (۱۹) آیه ۹۸. (۴). سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۲. (۵). لب، فق، مب، مر: مادر او را. (۶). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: الانبیاء. (۷). دب و. (۸). مب: در سرای خود در آمد. (۹). آج، لب، فق، مر خود. (۱۰). فق، مب: مستجاب الدعوه. [.....]

(۱۱). آج، لب، فق، مب، مر خود. (۱۲). مر من. (۱۳). آج، لب، مب، مر: بدان جا، فق: بدین جا. (۱۴). آج، لب، فق که.

چون عیسی در آمد، مریم او را «۱» بگفت. عیسی گفت: من اینکه دعا بکنم «۲»، و لکن اینکه جا شرّ و فتنه «۳» پدید آید. مریم گفت: اینکه بیاید کردن که اینکه مرد و اینکه زن را «۴» بر ما حقّ است. مرد گفت: به هر حال «۵» بیاید کردن. عیسی - علیه السلام - گفت: تو چندان که توانی آب بیار «۶» و در اینکه دیگها و خمها کن تا «۷» دعا کنم تا «۸» خدای تعالی همه به انواع «۹» مطبوخات کند، و آن آبها که در خمها با خمر کند - و اینکه بر قول آن کس باشد که گوید: خمر اوّل حلال بوده است. عیسی دعا کرد، و خدای اجابت کرد، و پادشاه حاضر آمد، طعامی خورد «۱۰» که از آن لذیذتر و خوشتر هرگز نخورده بود «۱۱». چون خمر پیش آوردند، خمری بود که «۱۲» مثل آن ندیده بودند، آن مرد را گفت: اینکه طعامها و اینکه شراب از کجا آوردید «۱۳»! گفت: مرا بود. گفت: دروغ می گوید «۱۴»، چندان که تعلّل کرد فایده نبود، تا بگفت که: زنی «۱۵» به سرای من فرود آمده است «۱۶»، پسری دارد، او «۱۷» دعا کرد تا خدای تعالی آب با اینکه طعام و شراب «۱۸» کرد، و پادشاه را پسری بمرده بود - من احبّ خلق الله الیه - او را ولی عهد خواست کردن، با خود گفت که: آن کس که دعای او در تحویل آب با «۱۹» طعام و شراب مستجاب بود، همانا در احیای موتی هم چنین باشد. آنکه کس فرستاد، و عیسی را بخواند و گفت: تو را لا بدّ دعا باید کردن تا

(۱). مر: مریم آن سخن. (۲). مج، وز: نکنم، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها و فحوای عبارت تصحیح شد. (۳). دب، آج، لب، فق، مب: فتنه / فتنه‌ای. (۴). وز: که اینکه مرد و زن را، آج، لب، فق، مب، مر: که اینکه زن را و اینکه مرد را. (۵). آج، لب، فق، مب، مر که اینکه. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: بیاور. (۷). آج، لب، فق، مب، مر من. (۸). آج، لب: که. (۹). مج، بانواع، وز، آج، لب، فق، مر: با انواع. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: خوردند. [.....]

(۱۱). آج، لب، فق، مر: نخورده بودند. (۱۲). دب، آج، لب، فق: آوردی / آوردید. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: می گوئی. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: می گوئی. (۱۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: می گوئی. (۱۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: می گوئی. (۱۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: می گوئی. (۱۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: می گوئی. (۱۹). آج، لب، فق، مب، مر: و.

خدای آن پسر مرا زنده کند. گفت: من اینکه بکنم، و لکن اینکه جا فتنه و شرّی بیاشد. پادشاه گفت: لا ابالی، باک ندارم اندی «۱» که او باشد و من او را بینم «۲». عیسی - علیه السلام - گفت: به شرط آن که من اینکه دعا بکنم و بروم و مادر با من بیاید و ما را منع نکند کسی. گفت: روا باشد. بر اینکه عهد کردند، و عیسی - علیه السلام - دعا کرد و خدای تعالی پسر او زنده کرد «۳». عیسی و مریم از آن جا بیامدند. مردم آن شهر چون بدیدند که پسر او زنده شد، خروج کردند بر پادشاه و سلاحها بر گرفتند و گفتند: ما را امید آن بود که چون او بمیرد ما از اینکه جور برهیم، که او را فرزند و عقب نبود «۴». اکنون پسر باز آمد تا با ما همان کند که پدر «۵»، و قتلی و فتنه‌ای عظیم پیدا آمد آن جا. و عیسی - علیه السلام - بیامد، چون به کنار دریا رسید حواریان جماعتی بودند، صیادان ماهی بر کنار دریا ماهی می گرفتند. ایشان را گفت «۶»: شما چه مردمانید «۷»! گفتند: ما صید ماهی کنیم «۸». گفت: صید ماهی چه خواهید کردن «۹»، بیاید تا صید بهشت و رضای خدا کنی «۱۰». گفتند: چگونه! گفت: من پیغامبر خدایم «۱۱» و ایشان را دعوت کرد و معجزه نمود. ایشان ایمان آوردند. ایشان را گفت: من انصاری الی الله. سدّی و ابن جریر و کسائی گفتند: «الی» به معنی مع است، چنان که عرب گوید: الذود الی الذود ابل، ای مع الذود. اینکه مثلی معروف است، و نابغه گفت: فلان تترکئی بالوعید کأنتی الی الناس مطلیّ به القار اجر و قال آخر: و لوج

- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: چندانی. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: بینم. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: پسر او را زنده گردانید.
 (۴). مب: نباشد. (۵). آج، لب، فق، مب، مر می کند، دب: پدرش. [.....]
 (۶). دب: می گفت. (۷). دب: مردمانی / مردمانید، مب: چه می کنید. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: می کنیم. (۹). دب: خواهی کرد، آج، لب، فق: خواهی کردن. (۱۰). آج، لب، فق، مر: کنید، مب: بکنید. (۱۱). آج، لب، فق، مر: خدام. (۱۲). کذا: در
 مج و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳ / ۵۰): ذراعیه. (۱۳). اساس: راهل، با توجه به دب تصحیح شد.

صفحه : ۳۴۱

وقال تعالی: وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ «۱» ...، ای مع اموالکم. و حسن بصری و ابو عیبده گفتند: «الی» به معنی «فی» (۲) است، ای من انصاری فی الله و فی سبیل الله، قال طرفه: و ان تلتقی الحی الجمیع تلاقنی الی ذروه البیت الکریم المصمّد ای فی ذروه. و «الی» هر جایی به معنی مع نباشد، مگر آن جا که در او اضافه و مصاحبت باشد، و معنی آن بود که: من انصاری مضافا الی الله، یعنی خدای مرا خود (۳) یار است، کیست که رغبت کند که با خدای یار شود در یاری من؟ جبائی گفت: «الی» به معنی «لام» است، چنان که گویند: هدیه [۴۲۷-پ]

لکذا و الی کذا، قال الله تعالی: قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ «۴». قال الحواریون، گفتند حواریان. مفسران خلاف کردند در آن که حواریان که بودند، و چرا ایشان را حواری خواندند. سدی گفت: ملاحان و صیادان دریا بودند- چنان که شرح دادیم- و اینکه روایت سعید جبیر است از عبد الله عباس «۵»، گفت: برای آن حواری خواند «۶» ایشان را لیباض ثیابهم، برای آن که سپید «۷» جامه بودند «۸». عطا گفت: مادر او را به دکان گازران و رنگران «۹» داد «۱۰» تا پیشه بیاموزد، و او به دکان رئیس صباغان بود و جامه بسیار در دکان او جمع شده بود. عیسی را گفت: مرا روزی چند به دهی کاری هست آن جا خواهم رفتن، و اینکه جامه ها را علامت بر کرده ام هر یکی «۱۱» به رنگی می باید که بر آن رنگ علامت دارد، و او برفت. عیسی- علیه السلام- جمله در خم «۱۲» نیل نهاد و رها کرد و گفت: اللهم اخرجها علی

- (۱). سوره نساء (۴) آیه ۲. (۲). مر: مع. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: خدای خود مرا. (۴). سوره یونس (۱۰) آیه ۳۵. (۵). دب و. (۶). آج، لب، فق، مر: خواندند، مب: خوانند. [.....]
 (۷). آج، لب، فق، مب، مر: سفید. (۸). آج، لب، فق، مر: بودندی. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: رنگران. (۱۰). دب: دادی. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر را. (۱۲). دب: جمله جامه درخت.

صفحه : ۳۴۲ ما ارید. چون مرد باز آمد گفت «۱»: چه کردی! گفت: جامه ها همه در آن خم است. استاد گفت: جامه های مردمان «۲» تباہ کردی، آن هر یکی لونی می باید «۳» و بانگ و فریاد کرد، مردم «۴» جمع شدند. عیسی- علیه السلام- گفت: یا استاد «۵»؟ چه بانگ و فریاد است؟ بیا بر کنار اینکه خم بایست و بگوی «۶» که هر جامه چه لون می باید «۷»، از تو گفتن و از من بر آوردن «۸». آنگاه استاد می گفت: جامه فلان، فلان رنگ می باید. او به آن رنگ می بر آورد «۹». یکی «۱۰» سرخ و یکی زرد و یکی لعل و یکی کبود و یکی سبز. مردم آن «۱۱» بازار از آن متعجب شدند «۱۲» و دانستند که آن فعل خداست، و هیچ قادر به قدرت آن نداند کردن «۱۳». و عیسی- علیه السلام- ایشان را دعوت کرد، ایشان ایمان آوردند فهم الحواریون، حواریان ایشانند. دگانها و کارهای خود رها کردند، و در قفای عیسی ایستادند و با او می رفتند و آیات و عجایب می دیدند. در خبر

است که: حواریان عیسی دوازده مرد بودند، در سیاحت عیسی با عیسی می‌گردید [ند]

«۱۴» در سهل و جبل و برّ و بحر. چون گرسنه شدنیدی گفتندی: یا روح الله؟ ما گرسنه‌ایم. عیسی - علیه السلام - دست در زمین زد - اگر سهل بودی و گر «۱۵» جبل «۱۶» نان بیرون آوردی و به عدد هر مردی دو نان. چون تشنه شدنیدی، گفتندی: یا روح الله؟ ما تشنه شدیم «۱۷»، او دست بر زمین یا کوه زد و آب بیرون آوردی، آب باز خوردندی.

(۱). م، مر جامها/ جامه‌ها. (۲). مر: مردم. (۳). آج، لب: لونی دیگر می‌باید. (۴). م: مردمان. (۵). دب، آج، لب، فق مر اینکه. (۶). دب، آج، لب، فق، م، مر: می‌گوی. (۷). م، مر کردن. (۸). م: بیرون آوردن، دب، مر: به در آوردن. [.....]. (۹). م، مر: بر می‌آورد. (۱۰). م: هر یکی، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها، «هر» زاید می‌نماید. (۱۱). دب، آج، لب، فق، م، مر: مردمان. (۱۲). دب: شگفت ماندند. (۱۳). دب: نتواند کرد، م، مر: نتواند کردن. (۱۴). م: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۵). دب، م، مر: و اگر، فق: یا. (۱۶). دب، آج، لب، فق، م، مر: و. (۱۷). آج، لب، فق، م، مر: ما تشنه‌ایم.

صفحه : ۳۴۳

روزی گفتند «۱»: یا رسول الله «۲»؟ بهتر از مادر جهان کیست! چون گرسنه شویم تو ما را طعام دهی، و چون تشنه شویم تو ما را آب دهی، و در صحبت «۳» خدمت تو با تو می‌گردیم، و عجایب می‌بینیم. عیسی - علیه السلام - گفت: از شما بهتر آن باشد که از کسب دست خود خورد. ایشان بیامدند و اختیار گازی کردند. جامه مردمان می‌شستند و مزد بر آن که می‌ستدند «۴» قناعت می‌کردند. ضحاک گفت: ایشان را برای آن حواری «۵» خواندند «۶»، لصفاء قلوبهم و نقائها، برای آن که دلهايشان «۷» صافی بود. عبد الله مبارک گفت «۸»: برای آن که نورانی بودند، اثر نور و عبادت بر روی ایشان پیدا بود، قال الله تعالی: سِيماهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ «۹». و اصل «حور» بنزدیک عرب سپیدی «۱۰» باشد، يقال: رجل احور و امرأة حوراء و رجال و نساء حور، للشديد «۱۱» بياض العين. و نان «۱۲» سپید «۱۳» را حواری گویند، و زن سپید «۱۴» روی با جمال را حواریه گویند، قال الحارث بن حزة: فقل للحواريات يبيكين غيرنا و لا تبكنا الا الكلاب التوابح و قال الفرزدق: فقلت ان الحواريات تعطفه اذا تزين من تحت الجلابيب ابن عون گفت: پادشاهی از جمله پادشاهان طعامی ساخت و مردمان صالح را جمع کردند و عیسی - علیه السلام - در آن میان بود. پادشاه به عیسی می‌نگرید «۱۵». او از «۱۶»

(۱). آج، لب، فق: گفتندی. (۲). م: یا روح الله. (۳). دب، م، و. (۴). وز: و مزد که بر آن می‌ستدند و، دب: و مزدی که می‌ستدند بدان، آج، لب، فق، م، مر: و مزدکی بر آن می‌گرفتند و. (۵). م، مر: حواریان. [.....]. (۶). دب، م: خوانند. (۷). وز، دب، آج، لب، فق، م، مر: دلهاشان. (۸). م: عبد الله عباس و عبد الله مبارک گفتند. (۹). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۹. (۱۰). دب: سپید، فق، مر: سفیدی، م: سفید. (۱۱). م: شدید، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). وز: و زنان. (۱۳-۱۴). فق، م، مر: سفید. (۱۵). آج، لب، فق، م، مر: می‌نگریست. (۱۶). وز: و از.

صفحه : ۳۴۴ کاسه خود عبادت طعام می‌خورد و هیچ کم نمی‌شد «۱»، او را گفت: توجه مردی! گفت: من عیسی مریم «۲» پیغامبر خدا، و او را دعوت کرد و «۳» ایمان آورد و خواص ملک به او ایمان آوردند و ملک رها کردند و در قفای او ایستادند، حواریان ایشان بودند. کلبی گفت و ابو روق: حواریان اصفیاء و خواص عیسی بودند - و ایشان دوازده مرد بودند. حسن «۴» گفت: حواریان انصار عیسی بودند، و حواری ناصر باشد. نصر بن شمیل گفت: حواری الرجل خاصته. قتاده گفت:

حواری وزیر باشد، و هم از قتاده پرسیدند که حواری که باشد! گفت: آن کس باشد که خلافت را بشاید. نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ، حواریان گفتند: ما یاران خداییم، یعنی ما یاران رسول خداییم. آمَنَّا بِاللَّهِ، ایمان آوردیم به خدای. وَ اشْهَدُ بِأَنَا مُسْلِمُونَ، و گواه باش ای عیسی به آن که ما مسلمانیم. رَبَّنَا، ای خداوند! «۵» پروردگار ما؟ آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ، ایمان «۶» آوردیم به آنچه تو فرستاده بودی «۷» از کتبهای پیشین. وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ، و متابعت کردیم پیغامبر را، یعنی عیسی را. فَ اَكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ، نام ما در جمله گواهان بنویس که ما بر اینکه گواهی می دهیم، یعنی آنان که برای پیغامبران تو گواهی دادند به صدق. عطا گفت: مع النَّبِيِّينَ، با پیغامبران، برای آن که هر پیغامبری گواه امت باشد. عبد الله عباس گفت: مع مُحَمَّدٍ وَ اُمَّتِهِ «۸»، بیانه: وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا «۹»، و قوله [و]

«۱۰» وَ مَكْرُوًا، مکر کردند «۱۲»، و «مکر» تدبیر لطیف پوشیده باشد. و اهل معانی

- (۱). دب: و هیچ نمی گفت و کم نمی شد، آج، لب، فق، مب، مر: هیچ تمام نمی شد. (۲). آج، لب، فق، مر: عیسی بن مریم.
 (۳). وز: و او، دب، آج، لب، فق، مب، مر: او. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: حسن بصری. [.....]
 (۵). دب، آج، لب، فق، مر و. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ما ایمان. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: تو فرستادی. (۸). آج، لب، فق، مب، مر و. (۹). سوره نساء (۴) آیه ۴۱. (۱۰). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها، از قرآن مجید افزوده شد.
 (۱۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۴۳. (۱۲). مج، مکر کردن، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه: ۳۴۵ گفتند: «مکر» سعی به فساد باشد در پوشیدگی [۴۲۸-ر]

. و اصل او من قول العرب: مکر اللیل و امکر «۱» اذا اظلم، شب تاریک شد. و گفته اند: استجماع الزای و استحکامه فی المکیده، و اصل او از احکام باشد من قولهم: امراه مكموره اذا كانت مجتمعۃ الخلق محکمه «۲». وَ مَكْرُوًا، مکر کردند، یعنی کفار بنی اسرائیل آنان که أَحْسَنَ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفَرُ. و مکر ایشان اینکه جا تدبیر و انداخت «۳» قتل عیسی بود، و اینکه آنکه بود که عیسی را برانند و بیرون کردند. پس از مدتی باز آمد و دعوت آشکارا کرد، و ایشان همت «۴» کشتن او کردند «۵». وَ مَكْرُ اللَّهُ، فَرَّأَ كَفْت: «مکر»، از مخلوقان «۶» خدیعت و حیلت بر فساد باشد، و از خدای تعالی استدرج بندگان باشد، و معنی «استدرج» ناگاه گرفتن بود و در پختن «۷» از پس آن که در نعمت باشند، قال الله تعالی: سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ «۸». عبد الله عباس گفت: معنی مکر او «۹» آن است [که]

«۱۰»: هر گه که بنده گناهی نو کند، خدای با او نعمتی نو کند. زجاج گفت: مکر خدای با بنده جزای او باشد بنده را بر مکر، جزا «۱۱» را به اسم مبتدا بر خواند، چنان که گفت: الله «۱۲» السلام ما «۱۳»، و قوله: وَ هُوَ خَادِعُهُمْ «۱۴»، و قال عمرو بن كلثوم. الا لا يجهلن احد علينا فنجهل فوق جهل الجاهلينا

- (۱). آج، لب، فق: امکره. (۲). اساس: محکمه، با توجه به آج تصحیح شد. (۳). فق، مب، مر و. (۴). آج، لب، فق، مب: همه قصد، مر: هم قصد. (۵). مب قوله. (۶). مب، مر: مخلوقات. [.....]
 (۷). در پختن / در پیختن، دب: سختن، آج: در سختن، لب، فق: در سختن، مب، مر: و پیختن. (۸). سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۲.
 (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مکر و. (۱۰). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). وز: خدا. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: و الله. (۱۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۵. (۱۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۴۲.

و قال اخر: فاعلم و أيقن أن ملكك زائل و اعلم بأنك ما تدین تدان ای ما تجزی تجزی. و اول جزا نباشد، و اینکه را مزوجه «۱» گویند، و مثله قوله: فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ «۲»، و نظایر اینکه بسیار است، و اینکه طریقت مستقصی تر گفته شود. إن شاء الله. ابو القاسم بن حبیب گفت، از ابو عبد الله بن عاد بغدادی شنیدم «۳» که گفت، مردی جنید را پرسید «۴»: چون است که خدای تعالی مکر با خود اضافه کرد، و پسندید خود را به اینکه، و بر دیگران عیب کرد. جنید گفت: ندانم که «۵» تو چه می گویی، و لکن من از فلان «۶» طنبوره زن شنیدم اینکه ابیات: فدیتک قد جبلت علی هواکا فنفسی لا- تنازعی سواکا احبک لا بیعضی بل بکلی و ان لم یبق حبک لی حراکا و یقبح من سواک الفعل عندی و تفعله فیحسن «۷» منک ذاکا مرد «۸» گفت: یا سبحان الله؟ تو را از آیتی «۹» قرآن می پرسم، مرا به شعر «۱۰» طنبوره زن جواب می دهی؟ گفت: من جواب تو دادم اگر عقل داری، چون اینکه نمی دانی تا به زبان عامیانت بگویم تخلیه و فرا گذاشتن او «۱۱» ایشان [را] «۱۲» تا مکر کنند مکاری است از او به «۱۳» ایشان و آن مکر که خدای تعالی کرد به «۱۴» ایشان. اینکه جا إلقاء شبه عیسی است بر صاحب ایشان که او را بر عیسی موکل کردند، چون عزم کشتن عیسی کردند تا به جای عیسی او را «۱۵» بیاویختند، چون بنگریدند صاحب ایشان بود- و قصه اینکه

(۱). کذا: در مج، وز، دیگر نسخه بدلها: مزوجه. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۴. (۳). مج: شنیدیم، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). دب، مب، مر که. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: تا. (۶). آج، لب، مب، مر زن. [.....]. (۷). کذا: در مج و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۵۳/۳): و یحسن. (۸). وز، آج، لب: مردی. (۹). فق: آیت. (۱۰). آج، لب، فق زنی. (۱۱). دب: و. (۱۲). مج: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۳). آج، لب، فق: با. (۱۴). آج، لب، مر: ندارد، وز: با. (۱۵). آج، لب، فق: تا به جایی که عیسی را. صفحه: ۳۴۷

در جای خود بیاید- ان شاء الله. و طرفی اینکه است که عبد الله عباس [گفت]

«۱»: پادشاه «۲» بنی اسرائیل خواست تا عیسی را بکشد، اعوان و شرط «۳» خود را به طلب او فرستاد او را در راهی بدیدند. قصد گرفتن او کردند، بگریخت در کوی «۴» شد و در آن کوی «۵» در سوراخی «۶» شد، از پی او برفتند. یکی را که از ایشان خبیث تر بود گفتند: تو در رو و او را بیرون آور. او در آن جا رفت، کس را ندید. چون بیرون آمد، خدای تعالی شبه عیسی بر او افکند، او را بگرفتند. او گفت: من صاحب شمام فلان، از او قبول نکردند و او را بیاویختند، و عیسی را- علیه السلام- به آسمان بردند. وهب گفت: د شب پیامدند و عیسی را بگرفتند و «۷» درختی بزدند و خواستند تا عیسی را بر دار کنند. خدای تعالی شب تاریک بکرد و فرشتگان را بفرستاد تا عیسی را از آن جا ببرند، و ایشان به جای عیسی- علیه السلام- آن مرد را که بر او راه نموده بود بگرفتند «۸» و بیاویختند. و آن شب عیسی- علیه السلام- در اول شب حواریان را جمع کرد و ایشان را وصایت کرد و گفت: پیش از آن که خروس «۹» بانگ «۱۰» کند، یکی از شما کافر شود و مرا به درمی چند بفروشد. حواریان متفرق شدند و عیسی جایی پنهان شد. اینکه مرد که عیسی گفته بود پیامد «۱۱»، جهودان را گفت: مرا چه دهید «۱۲» اگر شما را راه نمایم بر عیسی! گفتند: تو را سی درم دهیم. او پیامد و ایشان را به سر عیسی آورد. عیسی را بگرفتند و به زیر درخت آوردند. خدای تعالی شبه او بر اینکه «۱۳» مرد

(۱). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). مج: پادشاه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). وز: شرطه. (۴). آج، لب، فق، مر: کوهی. (۵). فق، مر: کوه، آج: کو، لب: کوهی. [...]

(۶). مر: سولاخی. (۷). مر بر. (۸). آج، لب، فق، مر: آن مرد را بگرفتند که راه به ایشان نموده بود. (۹). دب، لب: خروه. (۱۰).

لب: بانگه، مر: بنگ. (۱۱). مر و. (۱۲). دب، آج، لب، فق: دهی / دهید. (۱۳). مر: آن.

صفحه : ۳۴۸

افگند- و نام او یهودا بود- تا او را بگرفتند و بیاویختند، و عیسی را به آسمان بردند. و به روایت دیگر عیسی را فرشتگان از آن جا بردند. مادر عیسی - علیه السلام- در شب بیامد و چنان گمان بردند که عیسی را بر دار کرده‌اند، و زنی با او بود «۱». عیسی - علیه السلام- او را دعا کرده بود تا خدای «۲» او را از دیوانگی شفا داده بود، و هر دو در زیر آن درخت می‌گریستند و جزع می‌کردند [بر عیسی]

«۳». عیسی - علیه السلام- بیامد و ایشان را گفت: شما بر که می‌گریید «۴»! و برای چه جزع می‌کنید «۵»! گفتند: ما بر پیغامبری خدای - عیسی‌ای مریم - می‌گرییم «۶» که او را بر دار کرده‌اند. گفت: هیچ مگریید «۷» و جزع مکنید «۸» که من عیسی‌ام، خدای تعالی مرا نگاه داشت، و اینکه آویخته آن منافق است که مردم را به سر من آورد. ایشان دل خوش شدند و بر گردیدند. پس از هفت روز عیسی - علیه السلام- بیامد و حواریان را جمع کرد، و ایشان را وصیت کرد و در زمین بفرستاد «۹» هر یکی را به جانبی تا دعوت کنند خلقان را با دین خدای. و خدای تعالی عیسی را به آسمان برد [۴۲۸-پ]

و حواریان پراکنده شدند در زمین، هر یکی «۱۰» به جانبی از جوانب زمین برای دعوت. هر کس «۱۱» به آن زمین که فتاد «۱۲»، خدای تعالی او را لغت آن قوم با [ز آ]

«۱۳» موخت تا به زبان ا [یشا]

«۱۴» ن ایشان را دعوت کرد «۱۵»، فهدا معنی قوله تعالی: وَ مَكْرُوا [و مکر]

«۱۶» إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قُمْ فَاذْبَحْ، و یاد کن ای محمد چون گفت خدای - عز و جل - [ای]

«۶» عیسی من تو را توفی خواهم کردن. مفسران خلاف کردند در معنی «توفی» اینکه جایگاه. کعب الاحبار «۷» و حسن بصری و کلبی و ابن جریج و ابن زید و مطر الوراق و محمد بن جعفر بن الزبیر «۸» گفتند «۹»: معنی قبض اوست نه معنی قبض روح و جان برداشتن. و اینکه قول را حجت اینکه آوردند که گفت: فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي «۱۰»، ای قبضتني الى السماء حيا، برای آن که قوم او از پس رفع او به آسمان ترسا شدند نه از پس مرگ او، و بر اینکه قول «توفی» را حمل باید علی احد المعنيين، ای قابضك الی تاما و افيا لم ينالوا منك شيئا، من تو را به آسمان بردم و دشمنان از تو چیزی نقصان ناکرده و فرصتی نیافته از آن مکر که

(۱). مج، دب: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده

شد. (۳). اساس: قبضته، با توجه به دب تصحیح شد. (۴). مج، لب، مب، مر: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده

شد. (۵-۶). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [...]

(۷). آج، لب، فق، مب، مر گفت. (۸). آج، لب، فق، مب، مر که. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۱۰). سوره مائده (۵) آیه

۱۷.

صفحه : ۳۵۰

انداختند، من قول العرب: توفت منه كذا اذا استوفيته. و معنی دگر تسلّم و تقبیل، ای متسلمك من قولهم: توفيت: كذا اذا

تسلّمته، و بر اینکه قول در لفظ تکراری باشد برای آن که: قابضک الی و رافعک الی، هر دو یکی باشد، جز که از او عذر به اختلاف لفظ نشاید خواستن» (۱)، چنان که شاعر گفت: هند اتی من دونها الثأی و البعد و اینکه هر دو یکی باشد. و دیگری گفت: الفی قولها کذبا و مینا و اینکه هر دو یکی باشد. ربیع انس گفت: مراد نوم است و خواب «۲»، ائی منیمک، من تو را بخوابانم و در خواب به آسمان برم تو را «۳»، گفت بیانش قوله تعالی: وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ «۴». ... ای ینیمکم، و آن خداست که شما را بخواباند و به روز احوال شما داند، برای آن که نوم را «اخو الموت» گویند، و قوله تعالی: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا «۵». ... تفسیر چنین دادند که: وقت نومها به قرینه وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا «۶». علی بن طلحه روایت کرد از عبد الله عیّاس: اِنِّي مُتَوَفِّيكَ، ای ممیتک، من تو را بمیرانم، دلیله قوله: قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ «۷». ... و قوله: فَاِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ اَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ «۸». ... و اینکه به حقیقت نزدیکتر است و به ظاهر لایقتر. و بر اینکه قول آیت را دو تأویل باشد: یکی آن که وهب «۹» گفت: خدای تعالی عیسی را بمیرانید سه ساعت، آنکه زنده کرد او را و به آسمان برد. محمّد بن اسحاق گفت: ترسایان می گویند خدای تعالی عیسی را هفت ساعت بمیرانید، آنکه زنده کرد و به آسمان برد. و تأویل دگر آن است که ضحاک «۱۰» و جماعتی «۱۱» اهل علم گفتند «۱۲»: در کلام

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شاید خواستن. (۲). دب، آج، لب، فق یعنی. (۳). آج، لب، فق، مر: در خواب تو را به آسمان برم. (۴). سوره انعام (۶) آیه ۶۰. (۵-۶). سوره زمر (۳۹) آیه ۴۲. (۷). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۱. (۸). سوره غافر (۴۰) آیه ۱۷. (۹). مب: وهب منبه. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر گفت. (۱۱). مب از مفسران و. [.....]. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: که.

صفحه: ۳۵۱

تقدیم و تأخیری هست، و تقدیر اینکه است: ائی رافعک الی و مطهرک من الذین کفروا و متوفیک بعد انزالک من السماء، و نظیر اینکه در تقدیر و تأخیر، قوله: وَ لَوْ لَا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَ اَجَلٌ مُّسَمًّى «۱»، و تقدیر آن است «۲»: و لو لا کلمه سبقت من ربک و اجل مسمی لکان لزاما، و قال الشاعر: الا یا نخله من ذات عرق علیک و رحمته الله السلام ای علیک السلام و رحمته الله. و قال آخر: جمعت و عیبا نخوه و نیمه ثلاث خصال لست عنهنّ ترعوی ای جمعت نخوه و نیمه و عیبا. ابو هریره روایت کرد «۳» از رسول - صلی الله علیه و آله - که گفت: «۴» الانبیاء اخوه لعلات امهاتهم شتی و دینهم واحد، و انا اولی الناس بعیسی بن مریم لانه لم یکن بینی و بینة نبی، و انه نازل علی امتی و خلیفتی علیهم فاذا رایتموه فاعرفوه، فانه رجل مربع الخلق الی الحمرة و البیاض، سبط الشعر کأنّ شعره یقطر و ان لم یصبه بلل، یدقّ الصلیب و یقتل الخنزیر و یقبض المال، و یسکن الرّوحاء حاجا و معتمرا، و یقاتل الناس علی الاسلام حتّی یهلك الله فی زمانه الملل کلّها و یهلك الله فی زمانه مسیح الضّلال الکذب الدّجال، و یقع فی الارض المنه حتّی یرتع الأسود مع الابل و التّمور مع البقر و الدّئاب مع الغنم، و یلعب الغلمان بالحیات لا یضرّ بعضهم بعضا، و یلبث فی الارض اربعین سنه و فی روایه کعب اربعا و عشرين سنه ثمّ یتزوج و یولد له، ثمّ یتوفی و یصلی المسلمون علیه و یدفوننه [۹۲۴- ر]

فی حجره النّبی - صلی الله علیه و آله، گفت: پیغامبران برادرانند از مادران مختلف و دینشان یکی است، و من اولیترم به عیسی «۶» مریم برای آن که «۷» میان من و او پیغامبری

(۱). سوره طه (۲۰) آیه ۱۲۹. (۲). مب که. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کند. (۴). مع، لب، فق، مب، مر: یقبض، وز، دب:

یقبض، با توجه به آج تصحیح شد. (۵). مج: به صورت «لا یفر» هم خوانده می‌شود. (۶). دب بن. (۷). دب از. صفحه ۳۵۲ نیست، و او فرود آید از آسمان بر امت من و خلیفه من باشد بر ایشان، و همانا «۱» اینکه خبر آنان روایت کرده باشند که حدیث مهدی را از روی بی انصافی منکر باشند، و الا او خلافت رسول را نبشاید «۲» برای آن که شرع او منسوخ است و او شرع ما نداند، لا بد بود از آن که رجوع او با کسی باشد، و رجوع جمله امت که شرع محمدی «۳» داند و استحقاق آن دارد که عیسی مریم به او اقتدا کند از او قبول کند، پس همانا خلل از راوی بوده باشد، و خبر چنین است: و آنه نازل علی امتی مع خلیفه من ولدی. چون او را بینی بشناسی او را، به اینکه اوصاف و علامات مردی باشد دو بهری سرخ سپید «۴» دراز موی، پنداری آب از موی او می‌بچکد «۵» و اگر چه موی او تر نباشد. صلیب شکند، و خوک کشد، و مال بخشد و در روج نشیند و حج و عمره کند، و با مردمان بر اسلام قتال کند تا خدای تعالی در روزگار او جمله دینها هلاک کند، در روزگار او مسیح ضلال را که دجال است هلاک کند، و همه زمین ایمن شود تا شیر با شتر و پلنگ با گاو و گوسفند و گرگ «۶» به یک جای چره کنند «۷». و کودکان به «۸» مار بازی کنند و هیچ یک دیگر «۹» را نیازارند و نرنجانند. و او در زمین چهل سال بماند، و روایت کعب بیست و چهار سال، و زن کند و فرزندان آرد، آنگه او را وفات آید و مسلمانان بر او نماز کنند. و در اخبار اهل البیت چنین آمد که: مهدی بر او نماز کند، و همانا مهدی «۱۰» اولیتر باشد به نماز کردن بر عیسی از یکی من افناء الناس، و او را در حجره رسول دفن کنند. و جمله آنچه در اینکه خبر هست، همه اوصاف و علامات «۱۱» روزگار مهدی است که در اخبار مخالفان و مؤالفان آمده است، و اگر کسی انصاف دهد و عناد رها کند و بر اینکه اخبار واقف شود، و آن را با حجت عقل و آیات قرآن برابر کند، بداند

(۱). مج: همانان، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آج، بنشاید، دب، مر: نشاید. (۳). آج، لب، فق است و، مب است او. (۴). دب: و سپید، فق، مب: و سفید. (۵). آج، لب، فق: او بچکد، مب، مر: او می‌چکد. (۶). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: و گرگ با گوسفند. [.....]

(۷). دب: چرا کنند. (۸). دب، مر: با. (۹). وز، آج، لب، فق، مر، یکدیگر. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۱۱). آج، لب، فق: علامت.

صفحه : ۳۵۳

که معتمد آن است. حسین بن الفضل را گفتند: در قرآن هیچ آیتی هست که دلیل می‌کند بر نزول عیسی - علیه السلام - از آسمان! گفت: آری. قوله تعالی: وَ كَهَلًا «۱» ...، برای آن که او کهل نشده بود و «۲» او را به آسمان بردند، چون به زمین آید کهل شود، معنی آن است «۳»: و کهلا بعد نزوله من السماء. ابو جعفر منصور خلیفه روایت کرد از پدرانش از عبد الله عباس که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: کیف یهلك امه انا فی اولها و عیسی فی آخرها و المهدی من اهل بیتی فی وسطها، گفت: چگونه هلاک شوند امتی که من در اول ایشان و عیسی در آخرشان و مهدی از اهل البیت من در میانشان «۴»، و اینکه خبر از روایت ابو جعفر منصور الدوانیقی «۵» حجت است و دلیل بر وجود مهدی - علیه السلام - برای آن که رسول - علیه السلام - گفت: و مهدی «۶» اهل البیت من در میانه، و اگر اکنون و پیش از اینکه تاریخ به مدّت دراز او موجود نبوده باشد، اینکه خبر را معنی درست نباشد. و اینکه خبر ابو اسحق ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیرش بیارد به اسناد، و خبری که در اینکه باب اول راویان او «۷» مفسر «۸» اصحاب حدیث باشد، و آخر راویان خلیفه روزگار که امام فریقین باشد در «۹» باب حجت بلیغتر باشد. محمد بن موسی واسطی «۱۰» گفت: انی متوفیک «۱۱» عن شهواتک و حظوظ نفسک، من تو را بمیرانم از

شهوآت و نصیب نفسانی، و اینکه قولی لطیف است، برای آن که در آخر «۱۲» آمده است که: عیسی - علیه السلام - چون او را به آسمان بردند و با فرشتگان مختلط شد. طبع او طبع ملائکه شد.

(۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۴۶. (۲). آج، لب، فق: که. (۳). آج، لب، فق، مب که. (۴). دب، آج، فق: میانه ایشان، لب، مر: میان ایشان، مب: وسط ایشان. (۵). دب، لب، فق: منصور الدوانقی، مب، مر: منصور دوانقی. (۶). دب از. (۷). آج، لب و، چاپ شعرانی (۵۸/۳) امام. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: مفسران. (۹). آج، لب، فق، مب، مر اینکه. [.....]

(۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: الواسطی. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر و رافعک. (۱۲). کذا در معج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: خبر.

صفحه : ۳۵۴ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ، نباتی «۱» و شیبانی گفتند: عیسی - علیه السلام - بر کوه طور ایستاده «۲» بود، جامه «۳» از موی بز پوشیده «۴»، بادی سخت بر آمد عیسی بدوید، در آن دویدن باد او را بر گرفت و به آسمان برد. عبد الله عباس گفت: موسی - علیه السلام - تا بود الا جامه صوف نپوشید. و عیسی - علیه السلام - تا بود الا جامه شعر نپوشند. «صوف»، پشم گوسپند «۵» بود، و «شعر» موی بز. عبد الله عمر گفت: رسول را دیدم که طواف می کرد «۶»، در میانه «۷» طواف تبسمی کرد. گفتند: یا رسول الله؟ سبب تبسم چه بود «۸»! گفت: در طوافگاه عیسی مریم را دیدم و دو فرشته «۹» با او بودند. و گفته اند معنی آن است «۱۰»: و رافعک فی درجات الجنّة، خدای تعالی تو را رفع کند «۱۱» در درجات بهشت و مقرب گرداند «۱۲» به رحمت خویش «۱۳». وَ مُطَهَّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا، و پاکیزه گرداند تو را از «۱۴» کافران، یعنی تو را از میان ایشان به در آرد و برهاند. وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، و آنان «۱۵» که پسروان تواند من زیر دست و قاهر گردانم بر کافران، یعنی بر جهودان که به تو کافر بودند. ربیع انس گفت و حسن و قتاده «۱۶»: مراد آنانند که به او ایمان دارند، چنان که «۱۷» دون آنان که او را به دروغ دارند «۱۸» یا دروغ گویند.

(۱). وز: نباتی، دب، آج، لب، فق، مر: بنانی. (۲). آج، لب، مب، مر: بایستاده. (۳). آج، لب: جامه / جامه ای. (۴). آج، لب، فق، مر: بود. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گوسفند. (۶). آج، لب، فق، مب، مر و. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: میان. (۸). دب: تبسم چیست. (۹). دب: دیدم با دو فرشته که. (۱۰). دب که. (۱۱). آج، لب، فق: رفیع گرداند، مب: رفیع کند. [.....]

(۱۲). آج، لب، فق، مر: مقرون گرداند، مب: مقرون کند. (۱۳). آج، لب، فق، مب، مر: خویشتن. (۱۴). دب میان. (۱۵). آج، لب، فق، مب را. (۱۶). آج، لب، فق، مب، مر: ربیع انس و حسن و قتاده گفتند. (۱۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عبارت «چنان که» را ندارد. (۱۸). دب: دروغ داشتند.

صفحه : ۳۵۵ آنکه خلاف کردند فی [معنی]

«۱» قوله: فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا، که اینکه «فوقیت» به چیست! بعضی گفتند: به حجت، و بعضی گفتند: به مملکت و قهر و غلبه، و از اینکه جاست که پادشاهی در رومیان است که ترسایان باشند «۲»، و در جهودان نیست، و جهودان مادام مقهور و مغلوب باشند و ذلیل، و قول اول لیتراست، برای آن که متضمن ترغیب در حق است [۴۲۹-پ]

و در دین او. ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ، پس با من است بازگشت شما، و ورود «۳» اینکه مو [رد و]

«۴» عَطْوٌ وَ تَرْغِيبٌ. فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ، و حکم کنم میان شما به قیامت در آنچه در دنیا در «۵» آن خلاف کرده باشید. وجه اتصال اینکه کلام به اینکه قصه از آن «۶» جاست که من شما را در دنیا امهال کرده ام و فرو گذاشته و مخیر

کرده یا «۷» چنین می‌کنی از تکذیب و ایذای پیغامبران من، و لکن اهمال نکنم، که مرجع و مآل شما با من است، و آن خلاف که کردی «۸» در عیسی مریم که بهری گفتی «۹» خداست، و بهری گفتی «۱۰» پسر خداست، و بهری گفتی «۱۱» بنده خداست، و بهری گفتی «۱۲» ساحری کذاب است، من حکم کنم میان ایشان در اینکه اختلاف کردن «۱۳». و اما عدول از غیاب «۱۴» به خطاب و از خصوص به عموم، جاری مجرای آن است که پادشاه گوید: معلوم شد پیش من که اهل فلان شهر چه کرده‌اند از حسن طاعت و انقیاد و امتثال اوامر من، من شما را که رعیتی «۱۵» مکافات به خیر «۱۶» و انواع تشریف و کرامت ارزانی دارم.

(۱). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). مج، وز، مب، مر: باشد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: مورد. (۴). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). دب، مب: به. (۶). دب: اینکه. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا. [.....]

(۸). آج، لب، فق، مب، مر: کردید. (۹). دب: بهری گفت، آج، لب، فق، مر: بعضی گفتید، بعضی گفتند. (۱۰). آج، لب، فق، مر: بعضی گفتید. (۱۱-۱۲). دب: گفتندی، آج، لب، فق، مر: بعضی گفتید که. (۱۳). مج، وز، مب، مر: اختلاف کردند، دب: در اینکه اختلاف که کردی. (۱۴). دب، آج، لب، فق: غایب. (۱۵). مب: رعیتی. (۱۶). دب: کنم.

صفحه : ۳۵۶

آنکه تفصیل داد اینکه جمله را که گفت: فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ، برای آن که آنان که محکوم لهم او علیهم باشند، دو نوع باشند: اما مؤمنان و مطیعان باشند، و اما کافران و عاصیان. حق تعالی هر دو را تفصیل داد و حکم بگفت بقوله: فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا، اما آنان که کافر باشند و آیات و نعم مرا جحود کنند، من ایشان را عذابی کنم سخت. و «عذاب» استمرار ألم باشد، من عذبة اللسان لاستمراره فی کلام، و منه ماء عذب لاستمراره فی الحلق. و شدت عذاب، اما به تضعیف باشد و اما به تنويع و اما به استمرار. فی الدُّنْیَا، در دنیا به قتل و سبی و جلاء و جزیه و مذلت و هوان. وَ الْآخِرَةِ، و در آخرت در دوزخ عذاب به انواع [عقوبت]

«۱» وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرٍ رِینَ، «نصرت» معونت باشد بر دشمن. و «معونت» زیادت و «۲» قوت بود دست با او یکی داشتن در قهر، و «ما» نفی است و «من» زاید است برای تأکید نفی را، کقولک: ما فی الدار من رجل. وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا، یک فرقه را جزا و پاداشت آن است که گفت، و دگر فرقه را که به خلاف آنند به خدای ایمان دارند و تصدیق کرده‌اند او را و پیغامبران او را، و گفت ایشان کار بسته‌اند و بر وفق شرع عمل کرده. فَيُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ، حفص و رویس به «یا» خوانند «۳» علی الخیر من الله- جلّ و عزّ و باقی به «نون» خوانند «۴» علی اخبار الله تعالی عن نفسه علی عادة الملوك. و توفیه «۵» الحق اتمامه بکماله، خدای ایشان را حق بتمامی بگذارد «۶»، یا ما ایشان را بتمامی حق بگذاریم «۷» چنان که از مستحقّ ایشان هیچ بخشی «۸» و نقصانی نباشد. و «اجر» مزد عمل بود بر وفق آن، اما عرفا او شرعا، و در آیت دلیل است بر بطلان قول آنان که جزا بر عمل نگویند. خدای تعالی گفت: من مزد بدهم و تمام بدهم و بخش نکنم [که]

«۹» آنکه

(۱). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۳-۴). مب، مر: خواندند. (۵). دب: توفیه. (۶). وز، آج، لب، مب: بگزارد. (۷). وز، آج، لب، فق: بگزاریم، دب: بگذاریم. [.....]

(۸). مب: سختی. (۹). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۳۵۷

ظالم «۱» باشم «۲» و من ظالمان را دوست ندارم، و آن که ظالمان را دوست ندارد برای ظلمشان کی روا دارد که ظلم کند؟ و چون ظالم را دوست ندارد «۳» نخواهد، که محبت اراده بود علی وجه، و در اینکه لفظ هم دلیل است بر بطلان مذهب اهل جبر. و حدّ و حقیقت ظلم گفته‌ایم، و اصل او در لغت نقصان باشد. ذَلِكْ تَتْلُوهُ عَلَيْكَ، اشارت است به آنچه از قصه پیغمبران «۴» رفت، ای ذلک الّذی قصصت علیک، یعنی اینکه که بر شما خواندم از قصه زکریا و یحیی و مریم و عیسی از آیات و دلالت و معجزات، و «ذکر» هم گفت باشد و هم یاد کرد، و اینکه جا مراد گفتاری است که شنونده به آن متذکر شود. در خبری مرفوع، آمد از رسول - علیه و علی اله الصّیْلوه و السلام «۵» - که: مراد به «ذکر» در اینکه آیت قرآن است، بیانه قوله: یس، وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ «۶». و گفته‌اند: مراد لوح محفوظ است. و مراد آنچه در لوح نوشته باشد، برای آن «ذکر» را حکیم خواند که چون خواننده و نظر کننده به آن معتبر شود پنداری دلیل ناطق است بمثابت گوینده که حکیم باشد و حکمت بر زبان راند، چنان که دلالت را دلیلی «۷» خوانند برای آن که از بیان «۸» به جایی «۹» باشد که پنداری راه نماینده اوست. و تَتْلُوهُ، را دو معنی باشد: یکی آن که نکلمک به، ما بر تو می‌خوانیم و با تو می‌گوئیم، و دگر آن که جبریل را می‌فرمایم «۱۰» تا بر تو خواند، و برای آن که امر اوست با خود حواله کرد، و «ذلک» در محلّ رفع است به ابتدا، و در خبر او دو قول است: یکی تَتْلُوهُ، و دگر مِنَ الْآیَاتِ، ای ذلک الّذی تتلوه علیک من الایات. إِنَّ مَثَلَ عِیْسَى عِنْدَ اللَّهِ، سبب نزول آیت [آن]

«۱۱» بود که وفد نجران چون پیامدند

(۱). دب: ظلم. (۲). مج، دب، آج، لب، مب، مر: باشد، با توجه به وز تصحیح شد. (۳). دب ظلم دوست ندارد، و چون ظلم دوست ندارد. (۴). وز، دب: پیغمبران. (۵). آج، لب، فق: رسول علیه السلام. (۶). سوره یس (۳۶) آیه ۱ و ۲. (۷). مب: دلیل. (۸). آج، لب، فق: ازینان، مر: از اینان. (۹). مج که، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۱۰). مر: می‌فرمایم. (۱۱). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه: ۳۵۸

و با رسول - علیه السلام - مناظره کردند در باب عیسی - علیه السلام - و گفتند: ما تقول فی المسیح عیسی بن مریم! گفت: عبد الله و رسوله. گفتند: هیچ بنده‌ای را دیدی که او از مادر پدید آمد بی پدر! خدای تعالی به جواب ایشان اینکه آیت فرستاد، و فحوای آیت آن که: چه جای تعجب است، و شما احوال «۱» می‌دانید، اگر آدم بی پدر و مادر در مقدور «۲» صحیح و ممکن است، جای تعجب نباشد از عیسی که از مادر آید بی پدر «۳». پس حق تعالی گفت: مثل [عیسی]

«۴» در اینکه باب چون مثل آدم است، یعنی عیسی در اینکه حکم به آدم ماند که خدای تعالی او را از خاک بیافرید بی پدر و مادر. و «مثل» ذکر می‌باشد سایر که دلیل کند بر آن که حکم دوم حکم اول است، و وجه تمثیل و تشبیه عیسی را به آدم از آن جاست که گفتیم «۵». ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، وَ التَّقْدِيرُ: فکان: آنکه او را گفت: بباش، ببود در حال بی مدّت و تدریج و تحویل نطفه با علقه، و علقه با مضغه، چنان که در آیت ذکر کرد: ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً «۶» - الایة. الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ، [۴۳۰- ر]

رفع او محتمل است دو چیز را: یکی خبر مبتدا، التَّقْدِيرُ: ذلک الّذی قد مرّ ذکره الحقّ من ربک. دوم مبتدا باشد و خبر او در جار و مجرور بود، وَ التَّقْدِيرُ: الْحَقُّ وَارِدٌ مِنْ رَبِّكَ «۷»، ثابت من ربک «۸»، صادر منه. و قوله: فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ، شاید که خطاب بود با رسول - علیه السلام - و مراد دیگری چنان که گفت: یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ «۹»، و شاید تا مراد یکی باشد من جمله المکلفین، چنان که یکی از ما چون کاری فرماید جماعتی را، یا خطابی کند با جماعتی، توجیه خطاب کند به یکی از ایشان و جمله «۱۰» مراد باشد «۱۱» به آن خطاب.

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر آدم. [.....]

(۲). وز: در و مقدور، دیگر نسخه بدلها: در مقدور او. (۳). دب، آج چه تعجب باشد. (۴). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). آج، لب، فق خلقه من تراب. (۶). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۴. (۷-۸). کذا: در مج و دیگر نسخه بدلها: چاپ شعرانی (۳/۶۱) او. (۹). سوره طلاق (۶۵) آیه ۱. (۱۰). مج با، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۱۱). وز، دب: باشند.

صفحه: ۳۵۹

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ، در ضمیر خلاف «۱» کردند، بعضی گفتند: راجع است با حقّ فی قوله: الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ، و بعضی دگر گفتند: راجع است با «۲» عیسی - علیه السلام و «محاچه»، مفاعله باشد از حجت از دو محاچه و مجادله و مخاصمه در حقّ مادر عیسی «۳» - علیه السلام - و سبب آن بود که چون رسول - علیه السلام - مکه بگشاد و اسلام منتشر بود «۴» و سلطان «۵» حجت رسول قاهر گشت بر کافران، وفود آمدن گرفتند بنزدیک رسول - علیه السلام - بهری اسلام آوردند «۶»، و بهری امان «۷» طلبیدند «۸». در جمله وفود وفد نجران بود «۹»، رئیس ایشان ابو حارثه اسقف با سی مرد آمد، از جمله ایشان عاقب بود و سید و عبدالمسیح، و اینان احبار و رؤساء بودند «۱۰». نماز دیگر در مدینه آمدند جامه های «۱۱» دیا پوشیده «۱۲» و چلیپا «۱۳» در گردن افکنده. جهودان بیامدند و با ایشان مناظره کردند و ایشان را گفتند: شما بر هیچ نه اید «۱۴»، [و ایشان جهودان را گفتند: شما بر هیچ نه اید «۱۵»]

«۱۶»، و «۱۷» خدای تعالی «۱۸» آیت فرستاد: وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ «۱۹» - الایة. چون رسول - علیه السلام - نماز دیگر بکرد، ایشان روی به رسول کردند و گفتند: ما تقول فی السید المسیح، عیسی را چه گویی! گفت: «۲۰» عبداصطفاء «اللّه، بنده ای بود که خدای تعالی او را برگزید.

(۱). مج: حذف، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). مج: و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). دب، آج، لب، مب، مر: از حجت هر که با تو حجت آورد مجادله و مخاصمه کند در حق تو یا در عیسی، فق: از حجت ... در حقّ مادر عیسی. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شد. (۵). آج، لب، فق، مب، مر و. [.....]

(۶). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: می آوردند. (۷). دب: امانی. (۸). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: طلب می کردند. (۹). آج، لب، فق، مب، مر و. (۱۰). آج، لب، مر و. (۱۱). مج: جامه های / جامه های. (۱۲). آج، لب، مب، مر بودند. (۱۳). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: صلیبها. (۱۴). وز، دب، فق: نه. (۱۵). آج، لب، فق: نه. (۱۶). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۷). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۱۸). آج، لب، فق، مب، مر اینکه. (۱۹). سوره بقره (۲) آیه ۱۱۳. [.....]

(۲۰). فق، مب: عبداصطفاء.

صفحه: ۳۶۰

گفتند: یا محمد؟ او را پدری «۱» شناسی! رسول - علیه السلام - گفت: او نه از نکاح زاد تا او را پدر باشد. گفتند «۲»: هیچ بنده مخلوق را دیدی که نه از «۳» نکاح باشد و او را پدر نباشد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ، الی قوله: فَنَجْعَلِ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ «۴». رسول - علیه السلام - ایشان را گفت: چون شما را «۵» قول من باور نمی کنید «۶» و حجت

قبول نمی‌کنی، بیایی (۷) تا مباحله کنیم، که خدای مرا خبر داد که عذاب فرود آرد بر دروغزن. با یکدیگر نگریدند و گفتند: چه رای است (۸)! گفتند: مهلت باید خواستن تا فردا. گفتند: ما را مهلت ده تا فردا تا ما اندیشه کنیم، آنگه برفتند و با هم بنشستند و رای زدند، اسقف، ایشان را گفت: اگر محمد فردا آید و عامه صحابه را در قفا گرفته، از او هیچ اندیشه مکنید (۹) و با او مباحله کنید (۱۰) که او بر حق نیست، و اگر آید و خاصه فرزندان خود را و قرابات خود را آرد از مباحله او حذر کنید. چون بامداد بود و صحابه در مسجد جمع شدند و هر کسی توقع کرد (۱۱) که رسول - علیه السلام - او را حاضر کند، رسول گفت: مرا نفرموده اند الا (۱۲) خاصه گان خود را از زنان و مردان و کودکان آن جا برم، آنان را که خدای تعالی به دعای ایشان عذاب فرستد و عذاب صرف کند. آنگه دست علی گرفت (۱۳) و حسن و حسین از پیش او می‌رفتند (۱۴)، و فاطمه -

(۱). وز، فق: پدر. (۲). مج: گفت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). مج: در، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). آج، لب، فق: علی الکافرین. (۵). مب، مر: ندارد. (۶). نمی‌کنید / نمی‌کنی. (۷). نمی‌کنی بیایی / نمی‌کنید بیایید. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر شما را. (۹). دب: مکنی / مکنید. (۱۰). دب: کنی / کنید. (۱۱). دب: می‌کرد. (۱۲). مج: که آن، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳). لب، مب: بگرفت. [.....]

(۱۴). آج، لب، فق، مب، مر: حسن و حسین می‌رفتند از پس او.

صفحه : ۳۶۱

علیها السلام - بر [اثر]

(۱) ایشان می‌رفت تا به صحرا شدند، و ترسایان بیامدند و اسقف ایشان در پیش ایستاده (۲)، چون در نگرید (۳) ایشان را دیدند. اسقف گفت: اینان که اند از محمد! گفتند: آن برنا پسر عم و داماد اوست بر دخترش، و آن زن دختر اوست، و آن کودکان دختر زادگان (۴) اویند. او با ترسایان نگرید (۵) و گفت: بنگرید (۶) که محمد چگونه واثق است که به مباحله فرزندان و خاصه گان خود را آورده است، و به خدای که اگر هیچ خوفی بودی او را از آن که حجت بر او باشد اگر اختیار کردی (۷) هلاک خود (۸) و هلاک اینان (۹)، احذروا مباحله (۱۰)، از مباحله او حذر کنید (۱۱) که اگر نه مکان قیصر بود من اسلام آوردمی، و با او مصالحه کنی (۱۲) بر آن که او حکم کند، و باز گردید (۱۳) و با شهر خود شوید (۱۴) و رای بزنی (۱۵) تا صلاح شما در چیست! گفتند: رای تو رای ما باشد، و آنچه تو گویی عین مصلحت باشد. اسقف گفت: یا ابا القاسم انا لا نباهلك و لكن (۱۶) نصالحك، ما با تو مباحله نمی‌کنیم، [و لكن با تو مصالحه می‌کنیم]

(۱۷) با ما مصالحتی کنی (۱۸) بر چیزی که به آن (۱۹) قیام توانیم کردن (۲۰).

(۱). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). وز، آج، لب، فق، مب، مر: در پیش ایشان ایستاده، دب: را در پیش گرفته ایشان. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: در نگریدند. دب: در نگریدند. (۴). آج، لب: دختر زاده‌ها. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: نگریدند. (۶). مب: نگریدند که ببینید. (۷). مر: او باشد اختیار نکردی. (۸). دب، آج، لب، فق، مب را. (۹). آج، لب، فق، مب، مر را، چاپ شعرانی (۳/ ۶۲): هرگز اختیار نکردی هلاک خود را هلاک اینان را. (۱۰). اساس: مباحله، با توجه به دب تصحیح شد. (۱۱). دب: کنی / کنید. (۱۲). کنی / کنید. (۱۳). آج، لب، فق: باز گردی / باز گردید. [.....]

(۱۴). دب، آج، لب، فق: شوی / شوید. (۱۵). بزنی / بزیند. (۱۶). وز، آج، مب: و لکن. (۱۷). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۸). وز، آج، لب، فق، مب: کن. (۱۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ما به آن. (۲۰). دب: توانیم

صفحه : ۳۶۲ رسول- علیه السلام- با ایشان مصالحه کرد بر دو هزار حله از حله‌های اواقی «۱»، هر حله چهل درم سره، هر چه بیفزاید یا بکاهد «۲» از قیمت اینکه حله‌ها به حساب باشد، و بفرمود تا صلح نامه بنوشتند «۳»: «۴» «۵» «۶» «۷» «۸» بسم الله الرحمن الرحيم. هذا كتاب من محمد النبي رسول الله لنجران و حاشيتها «في كل صفراء و بيضاء و ثمره و رقيق لا يؤخذ منهم غير الفى حله من حلال «الأواقى قيمه كل حله» اربعون درهما فما زاد او نقص فيحساب ذلك، يؤدون الفا منها [فى]

« صفر و الفا فى رجب و عليهم اربعون دينارا مئوأة رسولى فما فوق ذلك، و عليهم فى كل حدث يكون باليمن من ذى عدن عاريه مضمونه ثلاثون درعا و ثلاثون فرسا و ثلاثون جملا عاريه مضمونه لهم بذلك جوار الله و ذميه محمّد بن عبد الله و رسول الله فمن اكل الرّبا منهم بعد عامه هذا فذمتى منه بريئه، اينکه نامه «۹» از محمد رسول خدای برای نجران و حاشيتش در هر زری «۱۰» و سیمی و میوه «۱۱» و برده‌ای «۱۲» که ایشان را هست از ایشان هیچ نستانند جز دو هزار حله از حله‌های اواقى [قیمت]

«۱۳» هر حله چهل درهم آنچه بیفزاید یا «۱۴» بکاهد «۱۵» بر آن حساب باشد، هزار از آن در صفر و هزار در رجب، و بر ایشان است که در مدت مقام رسول من آن جا چهل دینار به او دهند یا بالای آن [۴۳۰-پ] و به هر وقعه «۱۶» و حادثه که در یمن افتد بعاریت سی زره

(۱). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر قیمت. (۲). مج، وز: نکاهد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). مب اینکه چنین که مسطور است که. (۴). مب و. (۵). مج: احلل، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). مج من حلال الا واقى قيمه كل حله. (۷). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۸). دب، آج، لب: اكل الرّبا. (۹). دب، آج: نامه‌ای است. (۱۰). مج: روزی، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). وز، دب، آج، فق، مب: میوه / میوه‌ای. (۱۲). مج: بردی، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۴). مج، لب، فق: تا، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۵). وز: نکاهد. (۱۶). دب: وقعتى، آج، لب، فق: واقعه.

صفحه : ۳۶۳

و سی اسب و سی شتر بدهند عاریت «۱» مضمون پذیرفته «۲» به اینکه وفا کنند ایشان را جوار خداست و ذمه محمّد رسول خدای هر که ربا خورد پس از «۳» امسال ذمت من از او بیزار است. نامه بستند و بردند و در راه با یکدیگر می گفتند: اینکه که ما کردیم صلاح بود یا نه! عاقب و عبدالمسیح ایشان را گفتند که: و الله که ما و شما می دانیم که محمّد پیغامبری مرسل است، و آنچه آورده است از کتاب از قبل خدای است، و به خدای که هیچ کس با هیچ پیغامبر ملاعنه نکرد و الا مستأصل شدند و از ایشان کسی نماند کوچک و بزرگ، و اگر شما اینکه کنید «۴» هلاک شوید «۵» و بر پشت زمین هیچ ترسا نماندی، که من در ایشان نگردیدم «۶»، رویها دیدم که اگر از خدای بخواستندی تا کوهها را از جای بر کند «۷» اجابت کردی. و رسول- علیه السلام- گفت: به آن خدای که جان من به امر اوست که عذاب فرو آورده بود «۸» بر نجران اگر ملاعنه کردند، و خدای تعالی ایشان را با خوک و بوزنه «۹» کردی، و از اینکه کوه آتشی بر آمدی و همه را بسوختی، و از قبيله «۱۰» ایشان هیچ جانور «۱۱» نماندی تا مرغان «۱۲» بر درختها و سال برنگشتی که بر پشت زمین یک ترسا بودی. قوله: فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ، هر که با تو حجت آرد و خصومت کند در عیسی پس از آن که علم یقین به تو آمد در حق او. قُلْ تَعَالُوا، بگو بیایی «۱۳». و «تعالوا»،

تفاعلوا من العلوّ باشد، ای ارتفعوا. و در اصل وضع که نهادند به جای آن نهادند که مرد بر بالای «۱۴» نشسته، آینده را گوید: تعال، ای ارتفع، چنان که ما به پارسی گوئیم: بر آی

(۱). وز: عاریه/ عاریه‌ای. (۲). دب، مب: پذیرفته‌ای. (۳). آج، لب، فق، مب: ندارد. (۴). دب: کنی/ کنید. (۵). دب: شوی/ شوید. [.....]

(۶). آج، لب، فق، مب، مر: نگریستم. (۷). مب بر آن. (۸). دب: فرود آمده بود. (۹). دب، مب، مر: بوزینه. (۱۰). دب: قبیل. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: جانوری. (۱۲). مر ایشان هیچ. (۱۳). آج، فق، مب، مر: بیاید. (۱۴). معج آن، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

صفحه : ۳۶۴ ای فلان، تا عام شد و اینکه کلمه به تازی و پارسی می‌گویند، و اگر چه گوینده «۱» در پستی باشد «۲» نه بر «۳» بلندی و به جای هلم. ندع مجزوم است به جواب امر. ابنا، با اتفاق مراد حسن و حسین اند، و در اینکه جا دلیل است بر آن که ایشان فرزندان رسول‌اند باطلاق اسم النبوة عليهم من الله، برای آن که خدای تعالی ایشان را پسر او خواند «۴»، اخبار از طریق مخالف و مؤلف به اینکه متظاهر است که رسول - علیه السلام - گفته است. و ایشان را فرزند خواند «۵»، و مانند آن که گفت: ابناى هذان ريحانتاى من الدنيا، گفت: اینکه دو پسر من ریحان «۶» منند از دنیا، و اتفاق امت است که خطاب جمله صحابه رسول در عهد رسول «۷» پس او با ایشان «یا بن رسول الله» بوده است. و در خبر می‌آید که در صقین روزی از روزها محمد حنیفه - رحمه الله «۸» علیه - کارزاری «۹» می‌کرد و ابله‌ها جهد کرد، امیر المؤمنین «۱۰» - علیه السلام - [او را]

«۱۱» گفت: اشهد انک ابني حقا، گواهی دهم «۱۲» که تو پسر منی «۱۳» بحقیقت «۱۴». گفتند: ای امیر المؤمنین؟ پس حسن و حسین «۱۵»! گفت «۱۶»: هما ابنا رسول الله، ایشان پسران پیغامبر خداوند «۱۷». و در اینکه آیت دلیل است بر آن که دختر زاده فرزند باشد. و مرد چون وقفی کند علی اولاده و اولاد اولاده دختر زاده در آن جا شود و اینکه مذهب ماست و مذهب شافعی، و آیت، حجت ماست و حجت شافعی بر ابو حنیفه که او گفت: دختر زاده در آن وقف داخل نبود، به اینکه بیت استشهاد کرد:

(۱). معج، مب: گوینده، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آج، لب، فق، مب، مر و. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: در. (۴). دب و. (۵). آج، لب، فق، مر: فرزندان خوانده. [.....]

(۶). آج، لب، فق، مب، مر: دو ریحان. (۷). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۸). مب: رحمهم الله. (۹). لب: کارزاری. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: علی. (۱۱). معج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). مر: می‌دهم. (۱۳). معج: من، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۴). مب، مر: بتحقیق. (۱۵). کذا: در معج و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۶۴/۳) کیستند. (۱۶). معج: گفتند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۷). آج، لب، فق، خدایند.

صفحه : ۳۶۵ بنونا بنو ابنا و بناتا بنوهن ابنا الرجال الأبعاد و شافعی گفت: من ظاهر کتاب خدای «۱» در آیتی محکم رها نکنم برای بیتی از شعر عرب به آن که در اینکه بیت و جوهری توان گفتن که از آن بشود که در اینکه مسأله به او استدلال کنند. یکی آن که: او بر سیبل مبالغت و توسع گفتن باشد، و آیت بر حقیقت است. دوم آن که: ممکن باشد که او را با خویشان اهل خود خصومتی بوده است، ایشان مراعات مصاهرت نکرده‌اند، از سر آن رنج می‌گویند. دیگری گفت هم از اینکه سبب: فإن ابن اخت القوم مصغی اناؤه اذا لم یزاحم خاله بأب جلد و نساءنا و نساءکم، زنان ما را و زنان شما را، و با اتفاق مراد به زنان در آیت فاطمه زهراست - علیها السلام - تنها، و اینکه دلیل است علی شرفها و آنها تنزلت منزله جمع کثیر، تا خدای

تعالی از او به جمعی خبر داد، و رسول را فرمودند که از جمله زنان که داشت هیچ کس را به مباحله با خود برد، و اگر چه اینکه لفظ ایشان را متناول بود، برای آن که صلاحیت آن مقام و عرض «۲» به حضور آن جایگاه به او لایق بود. دگر آن که قربت «۳» نسب با وصلت سبب برابر نباشد، پس در اینکه لفظ دلیل بود بر آن که فاطمه زهرا- علیها السلام- از جمله آنان نبود «۴». وَ أَنْفُسِنَا وَ أَنْفُسِكُمْ، و نیز بخوانیم نفس خود را و نفس شما را، و باتفاق مراد به نفس، امیر المؤمنین علی است اینکه جا، برای آن که کسی نفس خود را بنخواند، چه اینکه معنی از میان مرد و نفسش «۵» صورت نبندد. پس لا بد لفظ مجاز بود و مورد او بر مبالغت بود، یعنی بخوانیم کسی را که حکم نفس او حکم نفس ما باشد، و آنچه ما را باشد او را باشد، و آنچه بر ما باشد بر او باشد. حکم او در عصمت و طهارت و غنا و کفایت حکم من باشد. پس همچنان باشد که من او باشم او من باشد، و اینکه کنایت باشد از غایت اختصاص و محبت و قربت و دوستی تا دو دوست چون در

(۱). آج، لب تعالی جلّ جلاله. (۲). مج، وز، دب: غرض، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۳). مج: قرب، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: جمله زنان به بود. (۵). وز: هر دو نفسش، دب: هر دو نفس.

صفحه : ۳۶۶

دوستی بغایت باشند، گویند: اینان متحد شدند، اگر چه به صورت دواند به معنی یکی اند، چنان که [شاعر]

«۱» می گوید: أنا من أهوی و من أهوی أنا نحن روحان حللنا بدنا فاذا أبصرتنی أبصرته و إذا أبصرته کان أنا و اینکه لفظ دلیل کند بر آن که امیر المؤمنین علی «۲» بهتر از همه صحابه و اهل البیت بود، برای آن که آن را که خدای تعالی [۴۳۱- ر] نفس رسول خواند «۳» بر اینکه وجه که گفتیم تا مدانات و مقاربتی سخت نباشد چنان که کثیر التفاوت نباشد میانشان اینکه لفظ اجرا نکنند. ثُمَّ نَبْتَهْلُ، در او دو قول گفتند: یکی آن که تَضَرَّعَ إِلَى اللَّهِ فِي الدَّعَاءِ، و ابتهال تَضَرَّعَ باشد «۴»، پس لابه کنیم یا «۵» خدای تعالی را «۶» تا دعای ما اجابت کند در حق دروغزنان، و اینکه قول عبد الله عباس است. مقاتل گفت: نخلص فی الدَّعَاءِ، در دعا اخلاص کنیم. کلبی گفت: اجتهاد و مبالغت «۷»، و اینکه قول «۸» متقارب است. معنی دیگر آن است که: نلتعن، لعنت کنیم یکدیگر را، و گوییم: لعنت از میان ما هر دو گروه بر دروغزن باد، من قول العرب: علیه بهله الله و بهلته، ای لعنته «۹»، قال لیبید: فی قروم ساده من قومهم نظر الدهر اليهم فابتهل ای دعا عليهم، اینکه بیت اگر چه در تفسیرها به استشهاد اینکه معنی آورده اند، معنی چنان می نماید که شاهد به معنی «۱۰» اول است من التضرع، ای تضرع و ذل لهم. فَجَعَلَ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الكاذِبِينَ، عطف است علی قوله: ثُمَّ نَبْتَهْلُ، برای

(۱). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد، با توجه به دب افزوده شد. (۲). مب: علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام، آج، لب، فق، مر: علیه السلام. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: برای آن که او را نفس رسول علیه السلام خواند خدای تعالی جلّ جلاله. (۴). آج، لب، فق، مب، مر و. (۵). کذا در مج وز، دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۶). دب: لا به کنیم به خدای عزّ و جل، آج، لب، فق، مب، مر: لابه کنیم خدای تعالی را. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر کنیم. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اقوال. (۹). اساس: لعنته، آج: لعنته الله، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). وز، آج، لب، فق، مب، مر: که شاهد معنی، دب: که معنی شاهد.

صفحه : ۳۶۷

آن (۱) مجزوم است، یعنی گوئیم: لعنت بر دروغزن (۲) باد. إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصِيُّ صُ الْحَقِّ، اینکه (۳)، یعنی اینکه (۴) قصه پیغمبران که رفت همه قصه حق است. و در «هو» خلاف کردند. بعضی نحویان گفتند: فصل است، و کوفیان اینکه عماد (۵) خوانند، نحو قولهم: ان زيدا لهو المنطلق. و بر اینکه قول محلی نباشد او را از اعراب. و بعضی گفتند: مبتدای دوم است، نحو قولهم: زيد (۶) ابوه منطلق. و قصص خبری باشد که در او تتابع معنی بود، من قولهم: قص اثره، ای اتبعه، و منه قوله تعالى: وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيه (۷) ...، ای اتبعی (۸) اثره. وَ مَا مِنْ إِلَهٍ، «ما» نفی است، و «من» مؤکد نفی است برای نفی جنس را، چنان که: ما فی الدار من رجل الا زيدا، و بجز خدای خدایی نیست، رد بر ترسایان که گفتند: عیسی خداست، و گفتند: إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ (۹) ...، سه گفتند (۱۰) یکی شده: اقنوم اب، و اقنوم ابن، و اقنوم روح القدس. به «اب» خدای را خواستند (۱۱)، و به «ابن» عیسی را، و به «روح القدس» جبرئیل را، و اینکه قولی (۱۲) نا معقول است که سه ذات یکی باشد، و ابوت و (۱۳) خدای (۱۴) روا نیست که اینکه از صفات اجسام و محدثات بود، و او تعالی قدیم است و خالق اجسام. وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، خدای تعالی (۱۵) عزیز است و غالب، اگر خواهد قهر کند ترسایان را و جمله انواع کفار را به کفرشان، و لکن نکند برای آن که حکیم

(۱). دب که. [.....]

(۲). دب: دروغزنان. (۳). دب: ان هذا. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۵). دب: آن را اعماد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: ان زيدا. (۷). سوره قصص (۲۸) آیه ۱۱. (۸). مج: اتبعی، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). سوره مائده (۵) آیه ۷۳. (۱۰). مر: گفته. (۱۱). مج: خواند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). فق: قول. (۱۳). کذا: در مج، وز، دیگر نسخه بدلها: بر. (۱۴). شاید که کلمه به صورت «خدایی» بوده باشد. (۱۵). وز، دب، مب، مر: و خدای تعالی، آج، لب، فق: و خدای تعالی جل جلاله. [.....]

صفحه : ۳۶۸

است و حکمت در تکلیف، اقتضای خلاف اینکه می کند. فَإِنْ تَوَلَّوْا، اگر بر گردند ترسایان و کافران و اعراض کنند از تو و قبول قول تو نکنند (۱). فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ، خدای تعالی عالم است به مفسدان، و برای آن تخصیص کرد ایشان را که غرض از اینکه تهدید است و وعید ایشان. قوله تعالی:

[سوره آل عمران (۳): آیات ۶۴ تا ۷۴]

[اشاره]

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَتَقُولُوا اشهدوا بآنا مسلمون (۶۴) يا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ ما أُنزِلَتِ التَّورَةُ وَ الْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَ فَلَ تَعْقِلُونَ (۶۵) ها أَنْتُمْ هُوَ لاءِ حَاجَّجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (۶۶) ما كان إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَ لا نَصْرَانِيًّا وَ لَكِنْ كانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۶۷) إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (۶۸) وَ دَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَ ما يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ ما يَشْعُرُونَ (۶۹) يا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآياتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (۷۰) يا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۷۱) وَ قالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ جَهَّ النَّهَارِ وَ اكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ

يَرْجِعُونَ (۷۲) وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبَعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنْ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنْ
الْفَضْلَ يَبْدَأُ اللَّهُ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۷۳) يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۷۴)

[ترجمه]

بگو «۲» ای خداوندان «۳» توریت و انجیل بیایید به سخنی راست «۴» میان ما و شما، آن که نپرستیم جز خدای را، و انباز نگیریم به او چیزی، و نگیرد بهری از ما بهری را خدایان فرود خدای، اگر بر گردند بگویند گواه باشید که ما مسلمانیم «۵». ای خداوندان توریت و انجیل خصومت میکنید در ابراهیم «۶»! و نفرستادند توریت و انجیل مگر از پس او، شما خرد ندارید! شما آنانید که خصومت کردید در آنچه شما را به آن دانشی بود، چرا خصومت کنید در آنچه نیست به آن داشتی! و خدا داند و شما ندانید. نبود ابراهیم جهود و نه ترسان، و لکن بود مردی راست [و مسلمان]

«۷» و نبود از آنان که با خدای انباز گیرد. اولیتین مردمان «۸» به ابراهیم آناند که پس او باشند، و اینکه پیغمبر، و

(۱). مج، وز: بکنند، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). وز که. (۳). آج، لب، فق دانش به. (۴). آج، لب، فق: بیایید سوی سخنی که یکسان است. ۵. آج، لب، فق: ما بر دین اسلامیم. (۶). آج: چرا حجت می گویند در دین ابراهیم! (۷). مج: ندارد، از آج افزوده شد. (۸). آج، لب، فق: بدرستی که سزاوارترین مردم.

صفحه : ۳۶۹

آنان که ایمان دارند «۱»، و خدای یار مؤمنان است. تمنا کردند «۲» جماعتی از اهل کتاب که اگر شما را هلاک کردند، و هلاک نکنند الا خود را و ندانند. ای خداوندان کتاب چرا کافر شوید به آیتهای خدای! و شما گواهی می دهید. [۴۳۱-پ]

ای خداوندان کتاب چرا در می پوشید حق به باطل و پنهان می کنید حق و شما می دانید! و گفتند گروهی از خداوندان کتاب: ایمان آرید به آنچه فرستادند بر آنان که ایمان دارند «۳» اول روز و کافر شوید «۴» آخر روز تا باشد که باز آیند ایشان. به راست مدارید مگر آن را که پسروی کند دین شما را، بگو که دین دین خداست که بدهند کسی را مانند آنچه دادند شما را، یا مخاصمت کنند نزدیک خدای تعالی، بگو که فضل به دست خداست، بدهد آن آن را که خواهد، و خدای فراخ عطا و داناست. خاص کرد به رحمت خود آن را که خواهد «۵»، و خداوند نعمتی بزرگ است «۶». قوله تعالی: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ، مفسران گفتند: سبب نزول اینکه آیات «۷»- الی

(۱). آج، لب، فق: ایمان آوردند. (۲). آج، لب، فق: دوست داشت. (۳). آج، لب، فق: ایمان آوردند در. (۴). آج، لب، فق در. (۵). وز خدای. (۶). آج، لب: و خدای خداوند بخشایش بسیار است. [.....]. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: نزول آیه.

صفحه : ۳۷۰

قوله: وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ «۱»، اینکه بود که ترسایان نجران چون به مدینه آمدند، جهودان مدینه با ایشان مناظره کردند. ایشان را با یکدیگر خصومت افتاد در ابراهیم- علیه السلام. ترسایان گفتند: اینکه ابراهیم ترسا بود و ما به او اولیتیم، و جهودان هم چنین گفتند، پیش رسول آمدند به حکومت. رسول- علیه السلام- گفت: ابراهیم جهود نبود و ترسا نبود، شما به او اولیتر نماند، بل مسلمان بود، و من به او اولیترم. جهودان گفتند: ای محمد! همانا تو را می باید که ما در حق تو آن گوئیم که

ترسایان در حق عیسی گفتند، و ترسایان گفتند: تو را می‌باید که ما تو را آن گوییم که جهودان عزیر را گفتند. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد ردّ بر هر دو فرقه، ای «۲»، جهودان و ترسایان و گفت: بگو ای محمّد اهل کتاب را، یعنی جهودان و ترسایان را: تَعَالَوْا، بیاید اِلَى كَلِمَةٍ «۳» بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ، و اینکه مصدر را واحد و تشبیه و جمع در او یکسان باشد و مذکر و مؤنث. با سخنی که میان ما راست است. و در مصحف عبد الله مسعود است: الی کلمة عدل، ای عادلّه، هم بر اینکه نهاد که گفتیم. و بعضی دگر گفتند: اِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ، ای نصفه، یعنی انصاف، يقال: دعا فلان الی سواء و السوئية ای «۴» الإنصاف، قال الشاعر: ا تسئلنی السوئية وسط زید الا- ان السوئية ان تضاموا یعنی الانصاف، و سواء کل شیء وسطه، قال الله تعالی: فَاطَّلَعَ فَرَاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ «۵»، و میانه را برای آن «سواء» خوانند که از او تا هر طرفی از اطراف راست بود. مثلاً چون «۶» نقطه دایره. چون ممدود گویند «سین» مفتوح باشد، و چون مقصور گویند «سین» یا مکسور باشد یا مضموم، قال الله تعالی: مَكَانًا سَوِيًّا «۷»، و قرء «۸»: سوی، قال الشاعر:

(۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۶۸. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: از. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر به سخنی. (۴). مج با تکرار «ای»، که با توجه به نسخه بدلها زائد تشخیص داده شد. (۵). سوره صافات (۳۷) آیه ۵۵. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: چون مثل. (۷). سوره طه (۲۰) آیه ۵۸. (۸). مج: و قد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۳۷۱

وجدنا ابانا كان حلّ ببلده سوی بین قیس عیلان و الفزر و اینکه جا در اینکه آیت جزو مجرور نشاید «۱» به صفت «کلمه». و اما قولك: مررت برجل سواء عنده الخیر و الشرّ [جز رفع نشاید که آن جا خبر مبتدأست مقدّم بر او، و التقدير: الخیر و الشرّ]

«۲» عنده مستویان، كما قال «۳» تعالی: وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَ الْبَادِ «۴»... جز رفع نشاید اینکه جا نیز، یعنی کلمتی که از میان ما در آن خلاف نیست، یعنی بیایی تا خلاف رها کنیم «۵» وفاق گیریم و آن چیست. أَلَا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ، جز خدای را نپرستیم، و محلّ آن رفع است به خبر ابتدای محذوف، و التقدير: و هی ان لا نعبد الا الله. و گفته‌اند: محلّ او جرّ است بر بدل «کلمه»، و گفته‌اند: نصب است بنزع حرف الجرّ بأن لا نعبد، جز خدای را نپرستیم و با او انباز نگیریم. وَ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، و بعضی بعضی را خدای نگیریم چنان که شما کردید «۶» که جهودان و ترسایانید «۷» تا خدای تعالی باز گفت: اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله «۸». عکرمه گفت: یکدیگر را سجده کردند صادق- علیه السلام- گفت: اتخذوا ایشان احبار و رهبان «۹» را ارباب نه به عبادت بود، بل به تحریم و تحلیل حرام بود. بعضی دیگر گفتند: به طاعت داشت ایشان بود رؤسا و بزرگان را در معصیت خدا. [و در خبر آمده است که: من اطاع مخلوقا فی معصية الله فكأنما سجد سجدة لغير الله، گفت: هر کس که او طاعت «۱۰» مخلوق دارد در معصیت خدا]

«۱۱» همچنان باشد که جز خدای را سجده کرده «۱۲».

(۱). آج، لب، فق، مب، مر خواند. (۲). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر الله. (۴). سوره حج (۲۲) آیه ۲۵. (۵). دب و. [...]

(۶). دب، آج، لب، فق: کردی / کردید. (۷). دب، آج، لب، فق: ترسایانی / ترسایانید. (۸). سوره توبه (۹) آیه ۳۱. (۹). آج، مب: رهبانان. (۱۰). مب: اطاعت. (۱۱). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). دب، آج باشد. صفحه: ۳۷۲ فَإِنْ تَوَلَّوْا، اگر ایشان اینکه قبول نکنند و اعراض نمایند و پشت بر اینکه گفتار کنند، فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ،

بگویی «۱» که گواه باشید «۲» بر آن که ما مسلمانیم، انقیاد کردیم و گردن نهادیم اینکه گفتار را. چون اینکه آیت آمد، رسول- علیه السلام- نامه «۳» نوشت به قیصر ملک الروم: «۴» من محمد رسول الله الی هرقل عظیم الروم، سلام علی من اتبع الهدی، اما بعد فانی ادعوك الی الاسلام فاسلم تسلم، اسلم یؤتک الله اجرک مرتین فان تولیت فان علیک اثم الایسین»، و کتب هذه الایة: یا أهل الکتاب تعالوا الی کلمة سوا بیننا و بینکم- الایة، از محمد رسول خدا به هرقل که بزرگ روم است. سلام بر آن باد که پسر و راه راست باشد [۴۳۲- ر]

. من تو را به اسلام می خوانم، اسلام آر تا سلامت یابی، اسلام آر تا مزدت دو باره باشد، و اگر از اسلام عدول کنی و برگردی بر تو باشد بزه «۵»، و اینکه آیت بر نوشت «۶» بر آخر نامه و بفرستاد «۷». بگو ای اهل کتاب «۸»، ای جهودان و ترسایان: لِمَ تَحِبُّونَ فِی اِبْرَاهِیمَ، چرا محاببت و محاصمت می کنید «۹» در ابراهیم «۱۰»! و انجیل نیامد الا پس «۱۱» او، چه عهد موسی «۱۲»- علیه السلام- از پس عهد ابراهیم بود، و جهودی پیش از توریت و موسی نبود، و ترسایی «۱۳» پیش از انجیل و عیسی نبود. و از میان ابراهیم و موسی هزار سال بود، و از میان موسی و عیسی دو هزار سال بود. أَفَلَا تَعْقِلُونَ، عاقل نه اید «۱۴»! یعنی عقل کار نمی بندید «۱۵». ها اَنْتُمْ هَؤُلَاءِ، مدنیان خوانند «۱۶» بی همزه و بی مدّ الا به مقدار آن که «الفی»

(۱). مج و دیگر نسخه بدلها: بگوی / بگویی بگوید. (۲). دب: باشی / باشید. (۳). وز، دب، آج، لب، فق، مب: نامه / نامه ای. (۴). دب: اثم الایسین، آج، لب، فق، مب، مر: اثم الایسین. (۵). کذا: در مج و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۷۰ / ۳): بزه بزه کاران. (۶). دب: بنوشت. (۷). چاپ شعرانی (۷۰ / ۳) قوله: یا أهل الکتاب [.....]. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: بگو اهل کتاب را. (۹). دب: می کنی / می کنید. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر و توریت. (۱۱). دب از. (۱۲). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر و عیسی. (۱۳). دب: ترسا، مر: ترسایان. (۱۴). وز: نه ید، دب: نیی. (۱۵). دب، آج، لب، فق، نمی بندی / نمی بندید. (۱۶). وز، دب، مب، مر: خواندند. صفحه : ۳۷۳

ساکن پیدا شود، و مکیان «۱» خواندند [به همزه و قصر علی وزن هنتم و کوفیان خواندند «۲» به مدّ و همزه، و باقی خواندند] «۳» به مد بی همزه. و در اصل او خلاف کردند. بعضی گفتند «۴»: آن است که «انتم»، و «ها» برای تنبیه است. و اخفش گفت: اصل او «انتم» «۵»، همزه اول را «ها» کردند چنان که: هرقت الماء، و الاصل ارق، و معنی آن باشد که شما را آن که «۶» محاجه می کنی «۷»، بر وجه استفهام و معنی تفریح. و «هؤلاء»، مبنی است بر کسر، و اصل «اولاء» است «ها» تنبیه در او شد، و مدّ و قصر دو لغت است، شاعر گفت در قصر: لعمرک انا و الاحالیف هؤلاء لفی محنة اظفارها لم تقلّم و «انتم» مبتداست و در خبر او دو وجه است: یکی «هؤلاء»، و حاجتّم بر وجه اول «۸» از صله «هؤلاء» باشد، وجهی دگر آن که «حاجتّم» خبر او باشد و «هؤلاء» منادی است در میان مبتدا و خبر افتاده حشوا لتقدیر «۹»: ها انتم یا هؤلاء حاجتّم. بر وجه اول معنی آن بود «۱۰»: شما آنانی که محاجه کردی «۱۱». بر وجه دوم «۱۲» معنی آن بود که: شما محاجه کردید «۱۳» ای جماعت حاضران، و اینکه بر سیبل تفریح باشد، می گوید: شما بسیار مجادله بکردید «۱۴» در آنچه می دانید «۱۵»، و علم آن بنزدیک شماست از «۱۶» نبوت محمد و نعمت و صفت او که در توریت و انجیل خوانده و دانسته.

(۱). مج، وز: مکان، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: «و کوفیان خواندند» را ندارد. (۳). مج، وز: ندارد، از دب افزوده شد. (۴). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر معنی. (۵). وز: آ انتم. [.....]

(۶). دب: شمایی آنان که، آج: که شمایان که، لب، فق، مب، مر: شما بآن که. (۷). می کنی / می کنید. (۸). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: عبارت «بر وجه اول» را ندارد. (۹). چاپ شعرانی (۷۰ / ۳): حشوا و التقدیر. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر که. (۱۱). مب، مر: آنانید که محاجت کردید. (۱۲). مب، مر: دویم. (۱۳). دب، آج، لب، فق: کردی / کردید. (۱۴). دب، آج، لب، فق: بکردی / بکردید. (۱۵). دب، آج، لب، فق: می دانی / می دانید. چاپ شعرانی (۷۰ / ۳) فیما لکن به علم. (۱۶). معج، وز: آن، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۳۷۴ فَلِمَ تُحَاجُّونَ، اکنون چرا محاجه می کنید «۱» در آنچه شما را به آن علمی نیست از حدیث ابراهیم - علیه السلام - و آن که او جهود بود یا ترسا. و تلخیص معنی آن است که: بسیاری خصومت کردید «۲» در آنچه بدانستید «۳» بر سبیل جحود، اکنون اینکه مانده است که خصومت و مجادله کنید «۴» در چیزی که بدانید «۵» از سر جهل تا در او معاند باشی «۶» و در آخر مجازف، و قوله «۷»: «فلم» صورت «۸» استفهام دارد و معنی تقریر است. وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ، و خدای داند حدیث «۹» ابراهیم - علیه السلام - [و]

«۱۰» مذهب و اعتقاد او، و شما ندانید. آنچه رد کرد بر ایشان آنچه گفتند و حواله کردند از جهودی و ترسایی ابراهیم بقوله: ما كان إبراهيم يهودياً ولا نصرانياً، گفت: ابراهیم - علیه السلام - جهود [نبود]

«۱۱» و ترسا نبود، و در معنی اینکه دو کلمه اقاویل رفته است. وَ لَكِنْ كَانَ خَنِيفًا مُسْلِمًا، و لکن مسلمانی «۱۲» بود، اما مستقیم بر طریق راستی و استقامت، و امیا مایل و معوج از طریق ضلالت، برای آن که کلمه از اضداد است، اعنی «حنف» هم استقامت باشد «۱۳» هم میل، و اینکه نیز رفته است. وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، تا مشرکان گمان نبرند که جهود و ترسا نبود مشرک بود. اگر گویند: چون علت آن که ابراهیم جهود و ترسا نبود آن نهاد که توریت و انجیل پس او آمد باید تا مسلمان نباشد که قرآن پس از او آمد و پس توریت و انجیل، جواب آن است که گوئیم: توریت و انجیل آمد در آن جا نبود که ابراهیم جهود بود یا ترسا، و قرآن پس از او آمد پس از همه «۱۴»، و در او گفته بود که: ابراهیم مسلمان بود، وَ لَكِنْ كَانَ خَنِيفًا مُسْلِمًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

(۱). دب: می کنی / می کنید. (۲). وز، مب، مر: بکردید. آج، لب: بکردی. (۳). دب، آج، لب: دانستی / دانستید. [.....]
(۴). دب: کنی / کنید. (۵). دب: ندانی / ندانید، مب، مر: ندانید. (۶). مب، مر: باشید. (۷). معج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: قولهم، با توجه به دب تصحیح شد. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: به صورت. (۹). مب: مذهب. (۱۰ - ۱۱). معج، ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: مسلمان. (۱۳). مب، مر و. (۱۴). دب: قرآن آمد پس از همه، آج، لب، فق، مب، مر: قرآن آمد پس آن همه.

صفحه : ۳۷۵ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ - الاية، عبد الله عباس گفت رؤسای جهودان گفتند: تو دانی ای محمد که ما اولیتیم به ابراهیم از تو و جز تو، و ابراهیم بر دین ما بود و تو را حسد حمل می کند بر آن که با ما مساعدت نمی کنید «۱»، خدای تعالی به «۲» رد بر ایشان اینکه آیت فرستاد. عبد الله عباس به روایت کلبی عن ابی صالح و شهر بن حوشب و محمد بن اسحاق روایت کردند از صحابه رسول «۳» که: چون جعفر بو طالب «۴» - رحمه الله علیهما - و اصحابش هجرت کردند و به حبشه رفتند و آن جا مقام کردند «۵»، و رسول - علیه السلام - به مدینه آمد و وقعه «۶» بدر بیوفتاد «۷»، و مشرکان قریش و جماعتی معروفان کشته شدند، و آن جا قریش در دار الندوة حاضر آمدند و رای زدند و گفتند: اگر ما خواهیم ما «۸» از محمد و اصحاب او انتقامی کشیم جز از جهت نجاشی نباشد مالی جمع کردند و مبلغی تحف و هدایا بر دست عمرو بن العاص، و عماره بن ابی

معیط بفرستادند بنزدیک نجاشی، و ایشان را پیغام دادند که اینکه جماعت که از ما گریخته‌اند و به شهر تو آمده‌اند» (۹)، مردمانی‌اند در دین مخالف تو، بر تو و مذهب تو طعنه زننده و قدح کننده در «۱۰» عیسی مریم، باید که ایشان را بفرمایی «۱۱» گرفتن و به دست ما باز دادن، و از اینکه معنی چیزها گفته. ایشان از ره «۱۲» دریا به حبشه آمدند. چون در نزدیک نجاشی شدند، او را سجده کردند و تحیت کردند، و سلام قوم خود برسانیدند و بگفتند: ما مردمانی دوستدار «۱۳» و هوا خواه توایم، و نصیحت می‌کنیم تو را که خویشتن «۱۴» بر حذر داری از قوم اینکه مرد ساحر کذاب که در «۱۵» ما بر خاسته است و «۱۶» دعوی نبوت می‌کند، و تبعی «۱۷» و لشکری

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: نمی‌کنی / نمی‌کنید. (۲). مر: ندارد. (۳). مر: حضرت رسول، آج، لب، فق علیه السلام. (۴). وز: جعفر بن ابی طالب. [.....]

(۵). مب، مر: مقام ساختند. (۶). لب، فق، مب، مر: واقعه. (۷). دب، مب: بیفتاد، مر: افتاد. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا. (۹). وز، دب، آج، لب، فق، مر: آمده. (۱۰). آج: بر. (۱۱). وز، دب، آج، لب، فق: بفرمای. (۱۲). مب، مر: راه. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: دوست. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: راه. (۱۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر. (۱۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: که. (۱۷). دب، لب، فق، مب، مر: تیغی.

صفحه : ۳۷۶

ندارد اما قومی سفیهان ما. و ما کار بر ایشان تنگ گرفتیم و ایشان را با شعبی پیختیم» (۱)، کسی پیش ایشان نیارد شدن و از ایشان [۴۳۲-پ]

کس بیرون نیارد آمدن. چون کار بر ایشان سخت شد، پسر عم خود را پیش تو فرستاد تا تو را بفریید و دین تو و ملک تو بر تو تباه کند. چون پیش تو آیند، ایشان را بند کن «۲» پیش ما فرست تا ما شر ایشان از خویشتن و ملک تو کفایت کنیم، و علامت آنچه ما گفتیم آن است که چون پیش تو در آیند تو را سجده نکنند و استنکاف کنند از اینکه. نجاشی کس فرستاد و جعفر بو طالب «۳» را و قومش را بخواند. چون به درگاه او رسیدند، جعفر بو طالب «۴» به آوازی بلند گفت: یستاذن علیک حزب الله، نجاشی را اینکه حدیث هایل آمد، گفت: اینکه گوینده را بگو تا باز گوید اینکه که گفت. جعفر باز گفت. نجاشی گفت: فلید خلوا بأمان الله و ذمته، گو در آیند به امان و زینهار خدای. عمرو عاص با صاحبش نگرید «۵» و گفت: دیدی که چه گفتند و چگونه مؤثر آمد بر نجاشی ایشان «۶» در آمدند «۷» و سجده نکردند. عمرو عاص گفت: ای ملک؟ دیدی که ایشان چه غرور در سر دارند، در آمدند و بر عادت وفود «۸» تو را سجده نکردند. نجاشی جعفر را گفت: چرا در آمدی «۹» سجده نکردی مرا و تحیتی که عادت است رها کردی! جعفر گفت: برای آن که در دین ما سجده روا نباشد مگر خدای را که آفریدگار جهان است، اینکه تحیت در وقتی بود که ما بت می‌پرستیدیم، چون خدای تعالی پیغامبر را بفرستاد و ما را از اینکه نهی کرد و به تحیت، ما را سلام فرمود که تحیت اهل بهشت است. نجاشی را خوش آمد آن حدیث و دانست که آنچه او می‌گوید «۱۰» حق است، و در توریت و انجیل نوشته است که: از علامت پیغامبر آخر

(۱). چاپ شعرانی (۷۲ / ۳): انداختیم. [.....]

(۲). آج، لب، فق، مب، مر و. (۳-۴). مب: جعفر ابو طالب. (۵). مج: نگریدند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آمدند. (۸). مج، وز: خود، با توجه به دب و دیگر

نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). دب، آج، لب، فق، مر و. (۱۰). مب راست و.

صفحه : ۳۷۷

زمان آن بود که تحیت او سلام باشد. گفت: که بود از میان شما که گفت یستاذن علیک حزب الله! جعفر گفت: من بودم. گفت سخن تو گو. جعفر گفت: تو پادشاهی از پادشاهان زمین، و نزدیک «۱» تو بسیار نشاید گفتن. مرا با اینان کلمتی چند است، بشنو تا من بگویم و ایشان جواب دهند و تو حاکم باش میان ما. گفت: بگو. جعفر گفت: پیرس از اینان که ما آزادیم یا بنده‌ایم! نجاشی «۲» پیرسید. عمرو عاص گفت: بل احرار کرام من اشراف قومنا، بل آزادان و کریمان و اشراف قومند. گفت: پیرس تا هیچ خونی بنا حق کرده‌ایم از اینان که اینان طالب آنند! عمرو «۳» گفت: و لا قرطه «۴». گفت: پیرس «۵» ما هیچ مالی اقطاع کرده‌ایم که اینان را مطالبه آن می‌رسد! نجاشی گفت: اگر ایشان را بر شما دعوی مال باشد تا قنطاری باشد من غرامت کشم، آنکه پیرسید. عمرو گفت: و لا قیراط، و نه قیراطی. نجاشی گفت: پس چه می‌خواهی «۶» از ایشان! گفت: بدان ای ملک که ما و اینان بر یک دین بودیم، و آن «۷» دین اسلاف ما بود. ایشان آن «۸» دین رها کردند، و ما بر آن دین مانده‌ایم. نجاشی گفت: آن دین چه بود که اول بر آن بودی «۹»! و آن دین چیست که اکنون بر آنی «۱۰»! جعفر گفت: امّا آن دین که ما و ایشان بر آن بودیم، دین شیطان و عبادت اوئان بود و کفران به خدای - عزّ و جلّ - بود، و سنگ و جماد پرستیدن بود، و اینکه دین که به او آمده‌ایم، دین خدای است «۱۱» دین اسلام. رسول خدای اینکه دین از

(۱). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: بتزدیک. (۲). مب از ایشان. (۳). مج، وز، دب، لب، فق: عمر، با توجه به ضبط آج تصحیح شد. (۴). کذا: در مج، وز، دیگر نسخه بدلها، و لا قطره و نه یک قطره. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر تا. (۶). مر: می خواهید. [.....]

(۷-۸). فق: اینکه. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بودید. (۱۰). مب، مر: برآنید. (۱۱). دب، مب، مر و.

صفحه : ۳۷۸

خدای به ما آورد «۱»، کتابی چون کتاب عیسی موافق و مصدّق آن. نجاشی گفت: یا جعفر کاری عظیم می‌گویی؟ آنکه بفرمود تا ناقوس بزدند و قسیسان و رهبانان حاضر آمدند. نجاشی ایشان را گفت: به آن خدای که انجیل بر عیسی انزله کرد که بگوی «۲» تا در کتابها از میان عیسی و قیامت هیچ پیغامبری یابی «۳»! گفتند: ای و الله، پیغامبری که عیسی «۴» به او اشارت داد، و گفت: هر که به او ایمان دارد به من ایمان داشته بود «۵»، و هر که «۶» با او کفر آرد «۷» به من کافر بود «۸». نجاشی گفت: اینکه پیغامبر که عیسی گفت «۹» چه فرماید و از چه نهی کند! گفتند: کتابی باشد او را از نزدیک خدای - عزّ و جلّ - آن کتاب خواند، و از آن گوید، و امر معروف کند و نهی منکر کند، و وصیت کند به حسن الجوار «۱۰»، و صلّه الرّحم، و برّ یتیم، و به عبادت خدای فرماید و از عبادت اصنام نهی کند. جعفر را گفت: از اینکه کتاب شما چیزی بر من خوان. جعفر سوره العنکبوت و الزّوم بر خواند «۱۱». نجاشی بگریست و گفت: یا جعفر؟ زدنا من هذا الحدیث الطّیب، بیفزای از اینکه حدیث خوش. او سوره الکهف بر خواند. عمرو خواست تا نجاشی را به خشم آرد، گفت: ایشان عیسی را دشنام دهند. نجاشی گفت: عیسی را و مادرش را چه گویی! جعفر سوره مریم بخواند. چون به ذکر مریم و عیسی رسید، نجاشی خاشاکی برداشت و گفت: و الله که عیسی را «۱۲» به اینکه مقدار زیاده اینکه «۱۳» نیست که او بر خواند.

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آورده است. (۲). مر: بگوید. (۳). وز، دب، آج، لب، فق: می‌یابی، مب: می‌یابید. (۴). دب،

آج، لب، فق علیه السلام. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: داشته باشد. (۶). دب، فق، مب، مر به من کفران دارد به او کفران دارد و هر که. (۷). دب، آج، لب، فق، مر: کافر بود. (۸). دب، آج، لب، فق، مر: کافر باشد. (۹). مب، مر: فرمود. (۱۰). مج، وز: حسن اطوار، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۱۱). مب: برو خواند. (۱۲). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۱۳). فق، مب: ازین.

صفحه : ۳۷۹

آنکه جعفر را گفت: بروی (۱) که شما ایمنی (۲)، هیچ خوفی نیست بر شما که حزب ابراهیمی (۳). عمرو گفت: حزب ابراهیم کیستند (۴)! گفت: اینان و صاحبشان. ایشان (۵) انکار کردند، و گفتند: حزب ابراهیم ماییم، و آن مال و هدایا با ایشان داد، و گفت: بستانید (۶) که اینکه رشوت است، خدای تعالی (۷) که مرا ملک داد از من رشوت نخواست. جعفر گفت: فانصرفنا و کنا فی خیر دار و اکرم جوار، و خدای تعالی (۸) در خصومت ایشان اینکه آیت به رسول - علیه السلام (۹) - فرستاد: *إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ*، اولتر کس از مردمان به ابراهیم آناند که (۱۰) *متابع ملت و سنت اویند، و اینکه پیغامبر یعنی محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالدِّينَ آمَنُوا، و آنان که به او ایمان دارند (۱۱) و اتباع اویند. وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ، و خدای تعالی (۱۲) ولی مؤمنان است و اولتر (۱۳) به نصرت و ولایت ایشان. رسول - علیه السلام - گفت: (۱۴) *لكل نبي ولاء من النبيين و ان والي منهم ابي و خليل ربي، هر پیغامبری را ولیی باشد از جمله پیغامبران، و ولی (۱۵) پدر من است و خلیل خدای، آنکه اینکه آیت بر خواند: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ - الایة. وَ دَت طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، آیت در معاذ جبل و حذیفه یمان و عمار یاسر آمد آنکه که جهودان ایشان را دعوت کردند با دین خود - و آن قصه (۱۶) در سورة البقرة برفت - خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَ دَت طَائِفَةٌ، تمنّا کردند و خواستند [۴۳۳- ر]**

جماعتی از اهل کتاب، یعنی جهودان و ترسایان. و «ودادت»، تمنّا باشد و «مودت» دوستی باشد (۱۷) به معنی متلاحظند.

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بروید. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد، ایمنی / ایمنید. (۳). مب، مر: ابراهیم اید. (۴). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: کیست. (۵). لب: و ایشان را، آج، فق، ایشان را، ۶. دب، مر: بستانی / بستانید. (۸-۷). دب، آج، لب، فق، دب جلّ جلاله. (۹). دب، آج، لب، فق: آیت رسول علیه السلام را. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر چون. (۱۱). مر: آرند، مب: آوردند. (۱۲). دب، آج، لب، فق جلّ جلاله. [.....]

(۱۳). آج، لب، فق: اولی. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مر: ولیی، مب: اولی. (۱۵). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر من. (۱۶). وز، دب، آج، لب، فق، مر: و قصه آن، مب: و قصه خود آن. (۱۷). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر و.

صفحه : ۳۸۰

لَوْ يُضِلُّونَكُمْ، اگر شما را گمراه بتوانند کردن از دینتان، و شما را با کفر بردن. و محمد جریر گفت: یهلکونکم، مراد به اضلال اهلاک است، و اصل اضلال خود هلاک (۱) بود، من قولهم: ضلّ الماء فی اللبن، و منه قوله: *أَ إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ (۲)*، ای اهلکنا، و قال الاخطل: كنت القذى فی جوف اقدر مزبد قذف الأتی به فضلّ ضلالا و ما یضلّون إلا أنفسهم و ما یشعرون، و ایشان به اینکه که می کنند جز اضلال و اهلاک خود نمی کنند و نمی دانند، یعنی و بال آن و مضرت آن عاید است به ایشان، [و تمنای ایشان]

(۳) در ضلال (۴) و ضیاع است که اینان دعوت ایشان (۵) قبول نخواهند کردن، و به عاقبت، عقاب اینکه (۶) اضلال و اغوا بر ایشان خواهد بودن، چون چنین باشد به خود زیان کرده باشند. و رمائی گفت: «تمنّا» تقریر چیزی باشد در نفس که دل به آن

تقریر خوش گردد، و درست آن است که: تمنا از اقسام کلام است و معنی براسه نیست به دلیل آن که عرب آن را در اقسام کلام شمرده‌اند، و هو قول الرجل: ليت الشيء كان، ولية (۷) لم یکن، و هم بر صحیح افتد، و هم بر محال (۸). یا أهل الكتاب لم تکفرون بآیات الله، ای جهودان و ترسایان؟ چرا به آیات خدای کافر می‌شوید (۹)؟! بعضی گفتند: مراد قرآن است. بعضی دگر گفتند: مراد آیاتی است از توریت که در او نعت و صفت محمد است. و اَنْتُمْ تَشْهَدُونَ، و شما گواهی می‌دهید (۱۰) که نعت و صفت او در توریت و انجیل هست (۱۱). و «لم» اصل او «لما» بوده است، «ما» استفهامی (۱۲) و چون حرف جرّ در او

(۱). مر: اهلاک. (۲). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۰. (۳). مع، ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). دب، آج، فق، مب: اظلال. (۵). دب، آج، لب، فق را. (۶). مب: و. (۷). مع: ليت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). دب، آج، لب، فق قوله تعالی. (۹). دب، آج، لب، فق: می‌شوی / می‌شوید. [.....]
(۱۰). دب، آج، لب، فق: می‌دهی / می‌دهید. (۱۱). فق: است. (۱۲). مب، مر: استفهام.

صفحه : ۳۸۱

شود (۱)، «الف» از او بیفگنند (۲) چنان که «لم» و «بم» و «عم» و «فیم» و «علام» و «حتیام». یا أهل الكتاب لم تلبسوا الحرق بالباطل، ای جهودان و ترسایان؟ چرا حق به باطل می‌پوشی (۳)؟! یعنی اسلام به جهودی و ترسای (۴) می‌پوشی (۵). و قولی دیگر آن است (۶) ابن زید گفت: چرا توریت که حق است (۷) فرستاده خدای می‌پوشید (۸) به تحریف و تصحیفی (۹) و آیاتی موضوع (۱۰) «کما شما را خویشتن نهادی (۱۱)» قولی دیگر آن است که: ایمان به موسی و عیسی می‌پوشید (۱۲) به کفر به محمد. و «تلبیس» را به تخلیط تفسیر دادند. وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ، و حق پنهان می‌کنید، یعنی نعت و صفت محمد - صلی الله علیه و سلم (۱۳). وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ، و شما می‌دانید (۱۴) که او حق است و پیغامبری صادق است. و اینکه آیت و مانند اینکه دلیل نکند بر قول اصحاب معارف، برای آن که کتمان (۱۵) خلاف آن که معلوم باشد، اظهار کردن از قومی اندک ممکن باشد، از قومی بسیار که توطی و تکاتب بر ایشان روا نباشد، ممکن نبود. دگر آن که: در یک چیز روا باشد (۱۷) که کتمان کنند (۱۸) و خلاف حق اظهار

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: او شد. (۲). لب، مب: بیفگند. (۳-۵). فق: می‌پوشی / می‌پوشید، مب، مر: می‌پوشید. (۴). مع: به جهودان و ترسایان، با توجه به وز و. (۶). مب که. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۸). دب، آج، لب، فق: می‌پوشی / می‌پوشید. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تصحیف. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مر: موضّع. (۱۱). مب، مر: نهادید. (۱۲). دب، آج، لب، فق: می‌پوشی / می‌پوشید. [.....]

(۱۳). دب، آج، لب، فق، مب: علیه و آله و سلم. (۱۴). دب، آج، لب، فق: می‌دانی / می‌دانید. (۱۵). کذا در مع و همه نسخه بدلها، شعرانی (۳ / ۷۵) و. که خالی از ابهامی نیست، مرحوم شعرانی ذیل کلمه «معارف» در اینکه جمله توضیحی آورده است که چون تا حدودی به روشن شدن عبارت مدد می‌کند، در اینکه جا می‌آوریم: «یعنی کسانی که می‌گویند حقیقت بر همه مردم آشکار است و همه کس آن را می‌داند. آن که منکر است از عناد انکار می‌کند. آیه دلالت بر صحت قول ایشان ندارد، زیرا که خطاب به گروهی خاص فرموده و آنها را بدین صفت مذمت کرده است نه همه منکران را». (۱۶). مع: انک، با توجه به نسخه بدلها و سیاق عبارت تصحیح شد. (۱۷). وز: نباشد. (۱۸). مع: کند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۳۸۲ کنند، اما در جمله اصول نه. دگر آن که: در آیت دلیل است بر بطلان مذهب اصحاب معارف، و آن آن است

که گفت: وَ تَكْتُمُونَ^(۱) وَقَالَ طَائِفَةٌ، گفتند^(۴) گروهی، «جماعت» را برای آن طایفه خوانند تشبیها بِالرَّفَقَةِ^(۵) الطَّائِفَةُ فِي الاسفار. و گفته‌اند: برای آن که مجتمع باشند چون حلقه که، ممکن ان یطاف حولها، نحو قوله: عَيْشَةُ^(۶) وَ لَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبَعَ دِينَكُمْ بعضی نحویان گفتند: «لام» زیادت است فی قوله: لِمَنْ تَبَعَ دِينَكُمْ، و المعنی: و لا تصدَّقوا إِلَّا لِمَنْ تَبَعَ دینکم، چنان که گفت: قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدْفَ لَكُمْ^(۲)...، و المعنی: ردفکم، و ابو علی الفارسی گفت: برای آن که ایمان را در او معنی اعتراف است، تعدیه کرد او را به حرفی که اعتراف را به آن^(۳) تعدیه کنند، و آن «لام» است و المعنی: و لا تعترفوا إِلَّا لِمَنْ تَبَعَ دینکم. اکنون بدان که قراء و اهل معانی در قراءت و نظم و معانی آیت خلاف کرده‌اند بر هفت قول: قراءت عامه قراء «ان یؤتی» است به فتح همزه و قصر او^(۴)، بر اینکه قراءت اهل معانی چند قول گفتند: یکی آن که اینکه آیت حکایت کلام یهود است الّا^(۵) قوله تعالی: قُلْ إِنْ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ، و قوله: قُلْ إِنْ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ - تا به آخر آیت، و تقدیر کلام اینکه باشد که: جهودان خبیر [۴۳۳-پ]

جهودان مدینه را گفتند- بر قول حسن بصری و بر قول قتاده و سدی و ربیع و ابن زید- جهودان بعضی بعضی را گفتند: هیچ کس را باور مدارید^(۶) الّا آنان را که تابع دین شما باشند^(۷) از جهودی، و نیز باور مدارید^(۸) کسی را که گوید که در جهان کسی را آن دهند که شما را دادند^(۹) از حجج و آیات و براهین و معجزات و خیر^(۱۰) از کتاب و فلق دریا و من و سلوی و جز آن، و نیز باور مدارید^(۱۱) کسی را که محتاجت و مجادلت کند با شما بنزدیک خدای^(۱۲) بر آن که او به حق اولیتر است.

- (۱). کذا: در مج، وز: سررو، دب، آج، لب، فق، مر: سروره، مب: سرورت. (۲). سوره نمل (۲۷) آیه ۷۲. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بدان. (۴). وز، دب، آج، لب، فق و. (۵). آج، لب، فق: الی. (۶). دب، آج، لب، فق: و. (۷). مج: باشد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]
- (۸). دب، فق: مداری/ مدارید. (۹). دب: داده‌اند. (۱۰). وز: خبر، دب: خیری، آج، لب، فق: چیزی. (۱۱). مدارید/ مداری. (۱۲). دب، آج، لب، فق تعالی.

صفحه ۳۸۴: آنکه اینکه اعتراض در میان اینکه کلام افتاد که حکایت کلام جهودان است، من قوله: قُلْ إِنْ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ، و اینکه از کلام خداست بر سیل جواب جهودان، یعنی: انّ البیان بیان الله، و قیل: انّ الدّین دین الله، و همچنین قوله تعالی: قُلْ إِنْ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ^(۱)...، هم از کلام خداست ردا علی اليهود، تا هر دو جواب آن باشد که ایشان گفتند از باب تزکیه خود و دین خود، و وصیت بعضی بعضی را بر محافظت بر جهودی، و اینکه قول مجاهد است و اخفش، و بر اینکه قول: وَ لَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبَعَ دینکم، کلامی باشد، و: أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ، کلامی دیگر. و عامل را تقدیر^(۲) تکریر باید کردن، و التقدیر: و لا تؤمنوا ایضا بان یؤتی احد، و «الّا» متعلق باشد به کلام اول دون اینکه کلام، و «ان یؤتی» در محلّ نصب باشد به تقدیر اینکه عامل که گفتیم. قول دوم ابو علی الفارسی گفت: تقدیر کلام آن است^(۳) «و لا تصدَّقوا بان یؤتی احد مثل ما اویتیم»، او یحاجوکم عند ربکم فیکون الحجیة لهم علیکم الّا لمن تبع دینکم علی التّقدیم و التأخیر، یعنی جهودان گفتند: باور مدارید^(۴) که کس^(۵) را آن دهند که شما را دادند یا^(۶) با شما محتاجت کند غالب آید بر شما الّا جهودان را، یعنی اینکه حدیث اگر چه بر شما باشد در اینکه باب جهودان را باور دارید^(۷) تعظیما لهم [و ایجابا]

(۸) لقبول قولهم، و بر اینکه قول «الّا» متعلق «بان یؤتی احد» باشد، و در کلام تقدیم و تأخیر باشد چنین که می‌بینی، و محلّ «ان یؤتی» هم نصب باشد. و قول سهام^(۹) ابن جریج و ابن رباب^(۱۰) گفتند معنی آن است که: رؤسای جهودان عوام را گفتند: و لا تؤمنوا الّا لمن تبع دینکم، کراهه ان یؤتی احد [او لئلا یؤتی احد]

(۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۷۳. (۲). مج، وز، دب: تقریر، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). مب که. (۴). مدارید/مداری. (۵). دب، آج، لب، فق، مر: کسی. (۶). مب، مر: تا. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: داری/دارید. (۸). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). دب: سیوم، مب، مر: سیم. [...]. (۱۰). چاپ شعرانی (۷۷/۳): اینکه رئاب. (۱۱). مج: ندارد، با توجه به وز افزوده شد. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: علیکم.

صفحه : ۳۸۵ الحجة لهم علیکم، گفت: در جهان کس را باور مدارید الا جهودان را تا کسی گمان نبرد که کسی را آن دهند که شما را دادند تا دعوی فضل کند بر شما یا «۱» اندیشه کند که اگر با شما که جهودانی «۲» حجت آرد بنزدیک خدای غلبه تواند کردن بر شما در حجت، یعنی باید تا کلمه شما یکی باشد، تا کسی از اینکه دو تمنا چیزی اندیشه نکند، و مثل قوله: «ان یؤتی» فی تقدیر کراهه ان یؤتی، او لئلا یؤتی، قوله: وَ أَلْقَى فِی الْأَرْضِ رَوَاسِیَ أَنْ تَمِیدَ بِكُمْ «۳» ...، و قوله: یُیِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا «۴» ...، ای کراهه ان تمید و «۵» کراهه ان تضلوا. و اینکه طریقه مستقصی در جای خود رفته است. و قول چهارم آن است که حسن بصری و اعمش خواندند: «ان یؤتی» به کسر همزه، یعنی مای نفی، و بر اینکه قول اینکه از کلام جهودان نباشد، حکایت کلام ایشان تا آن جا باشد که: إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِینَكُمْ، اینکه باقی «۶» کلام خدا باشد، و معنی آن که: بگو ای محمد مسلمانان را که دین دین خداست، کس را آن ندهند که به شما دادند از دین و حجت. أو یحاجوکم، یعنی الی ان یحاجوکم عند ربکم یوم القیمه، کقولهم: لألزمناک او تعطینی حقّی، ای الی ان تعطینی حقّی، و کقول امری القیس: فقلت له لا تبک عینک انما نحاول ملکا او نموت فنعذرا یعنی، الی ان نموت فنکون معذورین، یعنی اینکه هرگز نباشد. قول پنجم آن است که ابن کثیر خواند: «آن یؤتی احد»، و وجه اینکه قراءت است که در کلام حذفی و اختصاری بود، و تقدیر آن که: الا ان یؤتی احد مثل ما اوتیتم یا معشر الیهود «۷» حسدتم فلم تؤمنوا، برای آن که کسی را دینی و شریعتی دادند چون دین و شریعت شما، یعنی محمد را- صلی الله علیه و آله- حسد بردی «۸» و

(۱). دب، مب، مر: تا. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: جهودانید. (۳). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۵. (۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶. (۵). دب، فق، مب، مر: تمیدوا. (۶). مج، وز، یاتی، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). مب و. (۸). مب، مر: بردید.

صفحه : ۳۸۶

ایمان نیاوردی «۱»، و اینکه کلام خدای باشد ردّ بر جهودان، و اینکه قول قتاده است. و ابو حاتم گفت: نظیر اینکه آیت فی حذف «لام» کقولہ «۲» تعالی: أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَ بَيْنَ «۳» ای لَأَنْ «۴» کان، چون «لام» علت بیفگند در هر دو آیت، بذل او مدی باز آورد، برای آن که او مال و فرزندان دارد، چون کلام ما بر او خواند گوید «۵»: اینکه افسانه اولینان است. و قوله: أو یحاجوکم، خطاب باشد با مؤمنان، و «او» به معنی «ان» باشد برای آن که هر دو حرف شک است، و معنی آن باشد که: و ان یحاجوکم عند ربکم، فقل فی الجواب: إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ، اگر با شما محاجت کنند بنزدیک خدای، بگو که: دین دین خداست، و فضل به دست خداست. قول ششم آن است که: خطاب جمله با «۶» مؤمنان است، و نظم آیت چنین باشد که برای آن که کسی را «۷» مثل آن دادند که شما را که مؤمنانید باید تا بر شما حسد برند جواب ده و بگو که: إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ. و

اگر با شما محاجت کنند بگو: إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ، و بر اینکه وجه در آیت تقدیم و تأخیر باشد چنین که می‌بینی «۸» [۴۳۴-
ر-]

. و وجه هفتم آن است که: تمام حکایت کلام جهودان آن جاست که گفت: لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ، از سر آیت که: وَلَا تُوْمِنُوا، خطاب است با مؤمنان، و معنی آیت آن بود که: خدای تعالی بر سیل تشیبت دل‌های مؤمنان و تشجید بصائر ایشان و ازاله شک و شبهه از ایشان عند تزویر جهودان گفت: کس را باور مدارید الا آنان را که بر دین شما باشند، که کسی را از خیر و فضل در دین آن دادند «۹» که شما را، برای آن که

-
- (۱). مب، مر: نیاوردید. (۲). مج، وز: کی قوله، دب، آج، لب، فق: که قوله. با توجه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳).
سوره قلم (۶۸) آیه ۱۴. [...].
- (۴). وز، دب: الا ان، آج، لب، فق، مب، مر: الی ان. (۵). مج، وز: گویند، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶).
مب: خطاب با جمله. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: که کسی را برای آن که. (۸). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: که بینی.
(۹). کذا: در مج و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳ / ۷۸): ندادند.
صفحه : ۳۸۷

دین دین خداست و شما بر آنید، و نیز باور مدارید که کس را قوت آن باشد که با شما محاجت و مخاصمت کند پیش خدای، برای «۱» آن که اگر کند محجوج و مغلوب شود، و اینکه فضلی است از خدای، و فضل به دست اوست، یعنی به امر و فرمان اوست و در مقدور اوست، به آن کس دهد که او خواهد، برای آن که از حق آنچه واجب نبود، آن باشد که فاعلش را بود که کند، و بود که نکند، و چون کند چنان کند که خواهد، و چندان کند که خواهد، و به آن کس کند که خواهد. وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ، و خدای تعالی فراخ عطا و جواد است و فضل و نعمت و «۲» نپرسد «۳» برای آن که مقدور او را نهایت نیست، و داناست به جای خود نهد بحسب مصلحت. اهل اشارت گفتند، معنی آیت آن است که: لَا تَعَاشِرُوا إِلَّا مَنْ يُوَافِقُكُمْ فَإِنَّ مِنْ لَا يُوَافِقُكُمْ لَا يِرَافِقُكُمْ، مخالطت به آن کن که بر طریق «۴» تو باشد، و اگر «۵» بر طریق تو نباشد رفیق تو نباشد «۶». يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ، گفته‌اند: مراد به «رحمت» نبوت است، مخصوص گرداند به نبوت آن را که خواهد، پیغامبری به آن کس دهد که او خواهد. و بعضی دگر گفتند: مراد جمله نعمت و منافع است و حمل او بر عموم کردن اولیتر باشد تا فایده را شاملتر بود. ابو عثمان گفت: تا امید و خوف با او باشد، تا امید دارنده دل بر نگیرد، و خایف دل بنه نهد «۷». و اختصاص، انفراد بعضی اشیاء باشد به معنی «۸»، و نقیض او اشتراک باشد، و خصوص نقیض عموم بود، و خصه بکذا و اختصه به، به یک معنی باشد. و خصصته بکذا فاختص هو، یعنی اختصاص هم لازم باشد و هم متعدی.

-
- (۱). آج، لب، فق: بر. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: او. (۳). آج، لب، فق، مر: نپرسند، مب: نه برسند. (۴). لب: طریقت.
(۵). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: که اگر. (۶). در نسخه مج، احتمال می‌رود که کلمه به صورت «باشد» بوده که به صورت «نباشد» دو باره نوشته شده است. (۷). آج: نبنهد، لب، فق، مب، مر: بنهند. (۸). چاپ شعرانی (۳ / ۷۹): معینی. [...].
صفحه : ۳۸۸

و ابن جریر گفت: مراد به «رحمت» قرآن است و اسلام، و معنی آن باشد که: الطافی که به آن «۱» به ایمان نزدیک باشد به ایشان بکند. وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ، «فضل» زیاده احسان باشد، و بر اطلاق زیاده باشد، يقال: فی یده فضل، ای زیاده. و فاضل

زاید باشد در خصال خیر، و تفضل «۲» زیاده منافع باشد بر مستحق.

[سوره آل عمران (۳): آیات ۷۵ تا ۸۳]

[اشاره]

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيْنِ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵) بَلَى مَن أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۷۶) إِنْ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۷) وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۸) مَا كَانَ لِشَرِّ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّائِنَا بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (۷۹) وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۸۰) وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۸۱) فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۸۲) أَفَغَيَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْعُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۸۳)

[ترجمه]

از «۳» خداوندان کتاب کس هست که او را امین دارید بر بسیاری مال باز رسانند با تو «۴»، و از ایشان کس هست که اگر امین داری به دیناری ادا نکنند با تو «۵»، مگر ملازمت کنید «۶» بر او ایستاده، اینکه برای آن است که ایشان گفتند نیست بر ما در عرب، یعنی مال عرب به ره «۷»، و می گویند بر خدای دروغ «۸»، و ایشان می دانند. آری هر که وفا کند به پیمانش «۹» و برسد، خدای دوست دارد ترسکاران «۱۰». را. آنان که بخزند «۱۱» به پیمان خدای و سوگندشان بهای اندک، و ایشان را نصیبی نبود در آخرت، و نه به ایشان هیچ گوید خدای، و نه به ایشان نگرد روز قیامت، و تزکیه نکند ایشان را و ایشان را بود عذابی دردناک.

(۱). مب، مر: به او. (۲). مج: بفضل، با توجه به وز تصحیح شد. (۳). آج، لب، فق: و از. (۴). آج، لب، فق: باز سپارد آن را. (۵). آج، لب، فق: باز نسپارد او را به تو. (۶). مج: ملامت کنید، با توجه به وز تصحیح شد، آج، لب، فق: مگر که باشی ای صاحب حق. (۷). آج، لب، فق: نیست بر ما در کار آنان که غیر اهل کتابند راه عقابی و عتابی. (۸). آج، لب، فق: را. (۹). آج، لب، فق: به عهد خدا. (۱۰). وز: رستگاران، آج، لب، فق: پرهیزگاران. (۱۱). آج، لب، فق: بدل می کنند.

صفحه: ۳۸۹

و از ایشان گروهی هستند می در پیچند «۱» زبانهایشان به کتاب توریت، تا پندارند که آن از توریت است و نیست آن از توریت، و می گویند آن از نزدیک. خداست، و نیست از نزدیک خدای «۲»، و می گویند بر خدای دروغ و ایشان می دانند «۳».

نباشد هیچ آدمی را که بدهد او را خدای کتاب و حکمت و پیغمبری آنکه گوید مردمان را که باشید بندگان من بجز خدای و لکن باشی مردان خدای به آنچه آموزید کتاب و به آنچه درس کنید. و نمی فرماید شما را آن که گیرید فرشتگان را و پیغمبران را خدایان فرماید شما را به کفر پس از آن که شما مسلمانید» (۴)! و چون ها گرفت خدای پیمان پیغامبران که آنچه من دادم شما را از کتاب و سخن درست، پس آمد به شما پیغامبری راست دارنده آن را که با شماست تا ایمان آرید» (۵) به او و یاری کنید او را گفت اقرار دادید و ها گرفتید» (۶) بر آن عهد من! گفتند اقرار دادیم، گفت: گواه باشید» (۷) و من با شما از جمله گواهانم. هر که بر گردد پس از آن ایشان

(۱). آج، لب: می پچانند. (۲). مج: از خدای نزدیک، با توجه به وز تصحیح شد، آج، فق: و نیست آن از نزد خدای. (۳). آج، لب، فق کذب خود را. [.....]

(۴). دب: مسلمانی / مسلمانید. (۵). آج، لب: آورید. (۶). دب: اقرار دادمی و ها گرفتی / اقرار دادید و ها گرفتید. (۷). آج، لب: پس گواه شوی / پس گواه شوید.

صفحه : ۳۹۰

بیرون فرمان خدای» (۱). «۲» جز دین خدای طلب می کنید و تن بداده است» (۳) او را هر که در آسمان و زمین است به اختیار» (۴) و کراهت و با او بزند شما را. قوله: وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، بیشتر مفسران بر آنند که آیت در جمله جهودان آمد، حق تعالی باز نمود که: در ایشان نیز امانت و خیانت» (۵) هست. و «قنطار» عبارت است از مال بسیار، و «دینار» عبارت است از مال اندک، و اختلاف اقوال در قنطار بگفتیم. حق تعالی گفت» (۶): از اهل کتاب کس هست که اگر او را امین داری [بر قنطاری زر و به امانت پیش او بنهی با تو دهد، و کس هست که اگر او را امین داری]

«۷» بر دیناری با تو ندهد، و «من» اینکه جایگاه نکره موصوفه است چنان که شاعر گفت: رَبِّ مَنْ انضجت غیظا صدره قد تمّی لی موتا لم یطع اراد ربّ انسان، یقال: امنته بكذا و علی كذا بمعنی واحد. اگر گویند: اینکه را چه فایده باشد. و خلاق عالم چنین اند، بعضی امین و بعضی خاین، جواب گوئیم: خدای تعالی تحذیر می کند مسلمانان را از آنچه ایشان را امین دارند، و مال خود پیش ایشان به امانت بنهند و مغرور شوند به ایشان، برای آن که ایشان مال مسلمانان حلال دارند. و اینکه آیت جاری مجرای آن خبر بود در معنی که گفت - علیه السلام: اترعون

(۱). وز، دب باشند، آج، لب: بیرون روندگان از دین. (۲). مج، وز، دب، آج، لب: ترجعون، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۳). آج، لب: و گردن بنهاد. (۴). مج، وز: رهبت، با توجه به آج تصحیح شد. (۵). دب: دیانت. (۶). دب: که. (۷). مج، آج، لب، فق: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۳۹۱

الله عن ذکر الفاجر! اذکروه بما فیه کی یحذره الناس } ، گفت: ورع می کنی» (۱) از آن که [ذکر فاسق کنی]

«۲»! ذکر او کنی» (۳) به آنچه در او هست تا مردمان از او حذر کنند. بعضی دگر گفتند: «امانت» راجع است با آنان که ایمان آوردند از اهل کتاب، چون عبد الله سلام و امثال او، و «خیانت» راجع است با آنان که بر آن مقاله اصرار کردند. جویر گفت از ضحاک از عبد الله عباس که: آیت در عبد الله سلام آمد و فنحاص بن عازورا، که مردی هزار دویست اوقیه زر» (۴) بنزدیک عبد الله سلام بنهاد به وقت مطالبه به او سپرد و مردی از قریش دیناری بنزدیک فنحاص بنهاد در آن خیانت کرد و با او نداد. و

در بعضی تفسیرها هست که: آنان که ادای امانت کنند ترسایانند، و آنان که امانت بدهند جهودانند. اشهب عقیلی خواند: تیمنه، به اماله در شاذ، و دینار را اصلش دَنَار است برای آن که در جمعش دنانیر می‌آید و در تصغیرش دنینیر، برای تخفیف یک «نون» با «یا» کردند. و قوله: یُؤدّه، ابو عمرو و عاصم و حمزه خوانند «۵»: «یؤده» باسکان الهاء، و ابو جعفر و یعقوب به اختلاس خوانند «ها» کسره «۶»، و باقی قراء «یؤده» به کسر «ها» و اشباع خوانند، در قراءت ابو عمرو و حمزه «۷» گفتند: چنان ساخته است که پنداری «ها» ی آخر کلمت است و از اصل کلمت است، جزم بر او افگند، و اینکه بر سبیل مجاز بود. و زجاج گفت: اینکه خطا از راوی افتاد [۴۳۵-ر]

و الا ایشان به اختلاس خوانند برای آن که علامت جزم، سقوط «یا» ست من یؤدی، و «ها» اسم است و جزم در اسم نشود. و قراء گفت: اینکه مذهب بعضی عرب است که اسکان کنند «ها» بی که پیش

(۱). مب، مر: می‌کنید. (۲). مج، وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). مب، مر: کنید. [.....]

(۴). لب را. (۵). مب: خوانند. (۶). خوانند با کسره. (۷). دب، آج، لب، فق، مب: ابو حمزه.

صفحه : ۳۹۲ او متحرک باشد، یقولون: ضربته ضربا شديدا، چنان که: میم «۱» انتم و قتم، و انشد: لما رای ان لادعه و لا شیع مال الی ارطاة حقف فاضطجع و آن کس که اختلاس کرد اکتفا کرد از «یاء» به کسره و از «واو» به ضمّه، و آن قراءت سلام است در شاذ یؤده، و انشد الفراء: اتانی کلاب و ابن اوس فمن یکن قناعه مغطیا فائی لمجتلی و آن که اشباع کرد مراعات اصل کرد. سیویه گفت: پس «ها» ی ضمیر مذکر «واو» ی بیارند اگر مضموم بود، و «یا» بی اگر مکسور بود، چنان که ما بعد «ها» که ضمیر مؤنث بود «الفی» بیارند. إلیما ما دمت علیه قائما، یحیی بن وثاب و اعمش و طلحة بن مصرف در شاذ خوانند: الا ما دمت، و اینکه لغت تمیم است که گویند: مت تموت، و دمت تدوم، با آن که کلمه من ذوات الواو است. قراء گفت: لغت بعضی عرب است دام یدام و مات یمات، علی فعل یفعل، مثل: خاف یخاف و هاب یهاب. عبد الله عباس گفت: ملخا، مگر الحاح و سختی کنی. مجاهد و عطا و سعید بن جبیر گفتند: مواظبا، تا مداومت بکنی و ملازمت. قتاده گفت: مداومت «۲» تقاضا خواست. سدی گفت: قائما علی راسه، قتیبی گفت: قیام در آیت کنایت است از مداومت مطالبت، برای آن که مرد متکاسل را قاعد خوانند. ابو روق گفت معنی آن است که: چندانی معترف باشد که تو ایستاده باشی «۳» در وقت نهادن، چون بروی و روزگاری بر آید منکر شود. ذلک، آن «۴»، یعنی آن استحلال و خیانت برای آن است که ایشان گفتند: لیس علینا فی الامیین سبیل، بر ما حرجی نیست در مال عرب، بیانش: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ «۵»، ای فی العرب، و مراد به «سبیل» حرج است لقوله: ما علی الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ «۶»، ای من حرج.

(۱). اساس: امیم، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آج: بمداومت. (۳). وز و. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اینکه. (۵). سوره جمعه (۶۲) آیه ۲. (۶). سوره توبه (۹) آیه ۹۱.

صفحه : ۳۹۳

و در آیت حذفی هست، و معنی آن است که: لیس علینا فی اموال الامیین، و لکن برای دلالت کلام را بر او بیفگند، و اینکه طریقه که عرب را هست فی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه طریقتی معروف است و شایع، و لکن همه جای نشاید و انما آن جا روا باشد که «لیس» زایل بود، و در کلام دلیل بود بر او، چنان که گفت: وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ «۱»، برای آن که معلوم است که از ده «۲» نتوان «۳» پرسیدن، و کذلک قوله: وَ لَكِنَّ الْبِرَّ «۴»، برای آن که معلوم است من آمن «۵» خبر نتواند بودن از بر،

و بر یک قول تقدیر آن است که: و لکن البرّ برّ من امن. و كذلك قول الشاعر: حسبت بغام راحلتی عناقا و ما هو ویب غیرک بالعناق. و معلوم است بضرورت که آواز شتر بزه «۶» نباشد، یعنی نزبت «۷» عناق، و اگر کسی گوید: جاءنی زید و آنکه گوید: آن خواستم که جاءنی غلام زید، اینکه محال باشد و رواه نبود. و در آیت دلیل است بر آن که مراد مال است، پس جهودان در امانت خیانت کردند به استحلال و گفتند: مال عرب ما را حلال است، برای آن که ایشان بر دین ما نیستند. و بعضی دگر از ایشان گفتند: مالهای عرب ما راست، و ایشان «۸» بر ما غضب کردند، به هر وجه که فرصت یابیم ما را حلال باشد که مال ایشان برگیریم. حسن بصری و ابن جریر و مقاتل گفتند: از میان جماعتی جهودان معاملتی و مبیعتی بود، چیزی بدادند و چیزی بماند بر ایشان. آنان که صاحب حق بودند ایمان آوردند، چون وقت ادای مال در آمد تقاضا کردند. ایشان گفتند: ما را [چیزی]

«۹» به شما نباید دادن، که شما دین ما را کرده‌اید و به دین محمد رفته «۱۰»، و دعوی کردند که در کتاب ما چنین است. خدای تعالی ایشان را تکذیب کرد بقوله: وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ، گفت: بر خدای دروغ می‌گویند و می‌دانند که آنچه می‌گویند دروغ است.

(۱). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. (۲). مب، مر: دیه. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: بتوان. (۴-۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۷. [.....]. (۶). آج: بز، فق: بره. (۷). کذا در مج، وز، لب، فق، مب، مر (!)، آج: صوت. (۸). مب نیز. (۹). مج: ندارد، از وز افزوده شد. (۱۰). دب، آج، لب، فق: رفته‌ای، مب، مر، رفته‌اید.

صفحه : ۳۹۴ و در خبر هست که چون اینکه آیت آمد، رسول - علیه السلام - گفت: «۱» ما من شیء کان فی الجاهلیة الا و هو تحت قدمی الا الامانة فانها مؤداة الی البر و الفاجر، گفت: هیچ چیز نیست که در جاهلیت بود و الا آن در زیر پای من است الا امانت که امانت با خداوندش باید دادن، اگر مسلمان بود و اگر کافر. صعصعه روایت کند که: مردی گفت اوقاتی باشد که ما در غزو از مال اهل ذمّت گوسپندی «۲» یا مرغی بگیریم، ما را روا باشد! گفت: به چه علت چنین کنی «۳»! گفت گویم «۴» ما را به آن باکی نیست و در آن حرجی «۵» نیست. گفت اینکه هم چنان است که ایشان با مالهای شما کنند و گویند: لیس علینا فی الأُمّیین سبیل. چون ایشان جزیه بدهند کس را بر مال ایشان سبیل نیست الا به طیبیت نفس ایشان. آنکه حق تعالی گفت: بلی، ای لیس الامر کما زعموا، چنان نیست که ایشان گفتند، و لکن هر کس که وفا کند به عهدش. «ها» راجع است با وفا کننده بر قولی، یعنی عهدی که ببندد وفا کند و نقض نکند. و بر دگر قول راجع است با نام خدای تعالی، که نام خدای پیش از اینکه رفته است فی قوله: وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ. هر که وفا کند به عهد خدای که بر او گفت در توریت از ایمان به محمد و قرآن و ادای امانت. وَ اتَّقَى، و متقی باشد و از معاصی اجتناب کند، و از خدای بترسد و در امانت خیانت نکند، خدای دوست دارد متقیان را که به اینکه صفت باشند. حسن بصری گفت از رسول - علیه السلام - که گفت: [سه خصلت آن است]

«۶» که هر که در او حاصل باشد منافق بود و اگر چه نماز کند و روزه دارد: چون حدیث کند دروغ گوید، و چون وعده دهد خلاف کند، و چون [۴۳۵-پ]

امانت به او دهند خیانت کند. ابو امامه روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت: هر کس را که امین دارند بر امانتی و او تواند که در آن امانت خیانت کند و نکند، خدای تعالی در بهشت

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: فانه. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گوسپندی. (۳). مب: کنیم، مر: کنم. (۴). آج، فق:

گوییم. (۵). معج، وز: حرفی، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). معج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۳۹۵ چندانی حور العین دهد او را که او خواهد. ابو سعید خدری روایت کرد از رسول- علیه السلام- که گفت: بازرگان راستیگر امین فردا قیامت با پیغامبران و صدیقان و شهیدان باشد» (۱). و در خبر هست: لا ایمان لمن لا امانه له، ایمان نباشد آن را» (۲) که امانت نباشد. و رسول- علیه السلام- گفت: اول چیزی که از دین خود مفقود بکنی» (۳) امانت باشد، و آخر چیزی که از دین خود مفقود بکنی» (۴) نماز باشد. و حذیفه بن الیمان گفت، دو حدیث ما را بگفت رسول- علیه السلام- یکی بدیدم و منتظر یکی دیگرم- یکی آن که گفت: امانت بر دل مردمان فرود آمد و قرآن فرود آمد، قرآن و سنت پیاموزی» (۵)، آنکه ما را گفت: امانت بردارید، و در رفع امانت چنین گفت که: مرد بخسپد» (۶) امانت از دل او بر کنند، اثر او آن جا بماند چنان که ستاره، آنکه بخسپد» (۷) امانت از دل او بر کنند و اثر آن بماند چنان که شغه دست، یعنی دست سر و بسته، یا چون انگشتی آتش که بر پای خود بگردانی اثری اندک بکند و بنماند اثر. آنکه حذیفه ریگی بر گرفت و بر پای خود نهاد و بگردانید، گفت: دیدی که اثر نیست اینکه را، همچنین امانت برود و اثرش بنماند. پس در آن عهد مردمان با یکدیگر معامله و مبیعه کنند، و در میان ایشان امانت نماند. تا اگر کسی باشد در قبيله که در او اندکی امانت باشد او را مثل کنند و انگشت نمای کنند، و گویند: در فلان قبيله مردی هست که او را امانتی است. و دیگری را گویند: فلان سخت عاقل و جلد و ظریف است، و در دل او چند سپندان دانه» (۸) ایمان نباشد، و پیش از اینکه با هر که بودی معامله کردمی اگر مسلمان بودی و اگر ذمی. اما مسلمان را اسلام و تحرّجش رها نکردی که خیانت کند، و اما

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: باشند به برکت آن راستی و امینی. (۲). آج، لب: او را. (۳). بکنی / بکنید. [.....]

(۴). مب، مر: بکنید. (۵). مب، مر: پیاموزید. (۶). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: بخسپد. (۷). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: بخسپد. (۸). مب: پنبه دانه.

صفحه : ۳۹۶

ذمی را عامل که از او جزیه ستدی مال من از او بستدی، اما امروز معامله نمی کنم جز با فلان و فلان- و دو مرد را نام برد. و گفته اند: اکمل الدیانه ترک الخیانه و اعظم الافلاس خیانه الناس. و اینکه در معنی همان است که رسول- علیه السلام- گفت: الامانه تجرّ الرزق و الخیانه تجرّ الفقر، گفت: امانت روزی آرد، و خیانت درویشی آرد. إِنَّ الدّینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ اَیْمَانِهِم- الایه، در سبب نزول اینکه آیت خلاف کردند. عکرمه گفت: آیت در ابو رافع آمد و کنانه بن ابی الحقیق» (۱) و حی بن اخطب و جماعتی از رؤسای جهودان که ایشان آیاتی که در تورات بود در نعت و صفت رسول- علیه السلام- پوشیدند و پنهان کردند برای طمع حطام دنیا و حب ریاست، تا جهودان از ایشان بر نگردند و آن مرسومی که در اوقات بودی از ایشان فوت نشود. کلی گفت: جماعتی از علما و احبار جهودان بودند درویش، و سالی قحط بود، بنزدیک کعب اشرف آمدند و از او پاره ای گندم خواستند. او گفت: چه گویی» (۲) اینکه مرد را که آمده است و دعوی نبوت می کند! گفتند: پیغامبر خداست و صادق و راستیگر است. کعب ایشان را گفت: شما بنزدیک من آمده اید، و من در حق شما خیر بسیار خواستم کردن از طعام و کسوت، و اکنون خویشتن را محروم کردی، بر وی» (۳) که شما را بنزدیک من هیچ روی نیست. ایشان گفتند: ما را مهلت ده تا ما برویم و اینکه محمّد را ببینیم، و در کتاب نگریم و نعت و صفت او با نوشته» (۴) تورات مقابل کنیم. برفتند و رسول را- علیه السلام- بدیدند و تورات بر گرفتند، و آن آیات که در وصف رسول بود- علیه السلام- تغییر و تبدیل کردند، و به خلاف آن

که بود بنوشتند، و بنزدیک کعب اشرف آوردند «۵»، او ایشان را طعام داد و شادمانه شد به آن، و خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد و نظیر او در سوره البقره، قوله: إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ «۶».

(۱). مج و دیگر نسخه بدلهای: لبانه بن ابی الحقیق، با توجه به منابع و مآخذ خبر تصحیح شد. (۲). گویی / گوید. (۳). مب، مر: محروم کردید، بروید. (۴). آج، لب، فق، مب، مر در. (۵). دب، آج، لب، فق: آمدند. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۴. صفحه: ۳۹۷

اشعث قیس گفت: آیت در شأن من انزله بود که مرا با کسی خصومتی بود در جاهی «۱»، پیش رسول رفتیم و من دعوی کردم. مرا گفت: گواه بیار، گفتم «۲»: گواه ندارم. گفت: او را سوگند باید دادن. گفتم: ای «۳» رسول الله؟ او سوگند بخورد و پاک ندارد. رسول- علیه السلام- گفت: هر که او سوگند خورد به دروغ بر مالی که ببرد «۴» روز قیامت با پیش خدای شود، و خدای بر او خشمگیر «۵» باشد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. این جریح بر عکس اینکه گفت: گفت: از میان اشعث و مردی خصومتی افتاد در زمینی که از آن او در دست اشعث بود، به حکومت پیش رسول شدند. رسول- علیه السلام- گفت «۶»: مرد را: گواه بیار، گفت: گواه ندارم. گفت: سوگندش ده. اشعث سوگند بخورد به دروغ، خدای تعالی «۷» آیت فرستاد و او را دروغزن کرد، او زمین «۸» با جایگاه داد. عبد الله عباس گفت: آیت در امرؤ القیس بن عابس الکنندی آمد، و در عیدان بن اشوع «۹»- در زمینی که در دست او بود- [و]

«۱۰» گواه نداشت مدعی. رسول- علیه السلام- خواست تا سوگند دهد امرؤ القیس را، و او همت کرد که سوگند خورد، آیت آمد [۴۳۶- ر]

. او بترسید و سوگند نخورد «۱۱» و زمین با خداوندش داد. إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ، آنان که بخرند. گفته اند: «اشتری» به معنی «باع» آمده است، آنان که عهد خدای به بهای اندک بفروشد. بعضی دگر گفتند: «اشتری» بمعنی استبدل، برای آن که در مبیعت معنی معاوضت است که هر یکی از متبایعان چیزی می دهد تا چیزی بستانند. چون چنین بود در جای «معاوضه»، «اشترا» «۱۲»

(۱). کذا: در مج: وز (جاهی / جایی، جاهی)، دب، آج، لب، فق، مب، مر: جایگاهی. (۲). آج، لب، مب، مر، فق: من گفتم. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: یا. [.....]

(۴). مب: ببرند. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خشمگین. (۶). دب، آج، لب، فق، مر آن. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر اینکه. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر را. (۹). کذا: در مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: عندان بن اشوع، چاپ شعرانی (۳/ ۸۶): عیدان ابن اشوع. (۱۰). مج: ندارد، از وز افزوده شد. (۱۱). مج، وز: بخورد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلهای تصحیح شد. (۱۲). آج، لب، فق: اشتری.

صفحه: ۳۹۸

گفت، یعنی عهد خدای و سوگند بدهند و بهای اندک بستانند و مبالغت نکنند به آن که سوگند به راست باشد یا به دروغ. أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ، ای لا نصیب لهم، ایشان را نصیبی نبود در آخرت، و «آخرت» صفت موصوفی محذوف است، ای فی الدار الاخرة، در سرای باز پسین و ثواب آن و نعیم آن، و خدای با ایشان «۱» سخن نگوید. در اینکه دو قول گفتند: یکی آن که با ایشان سخنی نگوید که ایشان را در آن خیری و نفعی باشد، و قول دیگر آن که اینکه عبارت باشد از استخفاف «۲» به

ایشان، یعنی ایشان را آن وزن نهد که با ایشان «۳» سخن گوید. قولی دیگر آن است که تولای محاسبه ایشان را نکند، بل سخن با ایشان «۴» فرشتگان عذاب گویند. وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، و به «۵» رحمت در «۶» ایشان ننگرد و اینکه نظر نه به معنی تقلیب حدقه صحیحه باشد به جهت مرئی، برای آن که بر خدای تعالی روا نیست، و آنما به معنی رحمت است. و برای آن رحمت را «نظر» خواند که در شاهد بیشتر رحمت و رقت عند نظر باشد که در او ننگرد، احوال او ببیند «۷»، رحمت آید او را. و اینکه قول بهتر از آن است که گویند: نظر لغتی است در رحمت تا «۸» نظر الیه و رحمه به یک معنی باشد. و آنچه بیان اینکه است آن است که گویند: نظر الیه بعین الرّحمه، اینکه نظر به چشم باز بندند و آنکه استعاره کنند برای رحمت چشم را، اگر نه ملاحظه اینکه معنی بودی چنین نکردندی «۹»، و از اینکه جاست که گویند: سلطان فلان کس را نظری کرد، و شاعر گفت در «نظر» به اینکه معنی: فقلت انظری یا احسن الناس کلهم لذی غلّه صدیان قد شفّه الوجد ابو عمران الجوفی گفت: خدای - عزّ و جلّ - به هیچ «۱۰» ننگرد الا بر او رحمت کند، و اگر حکم کرده بودی که در اهل دوزخ ننگرد بر ایشان رحمت کردی، و لکن حکم

(۴-۳-۱). مج و دیگر نسخه بدلها: بایشان/ با ایشان، به ایشان. (۲). کذا: در مج، وز، مب، مر، دیگر نسخه بدلها: افتادگی دارد، چاپ شعرانی (۳/۸۶): استخفاف. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر نظر. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر. (۷). دب، لب، فق، مب، مر: ببند. [.....]

(۸). آج، لب، فق: ما. (۹). دب، آج، لب، فق: کردندی، مب، مر: کردی. (۱۰). آج در بالای کلمه «کس» افزوده.

صفحه : ۳۹۹

چنان کرد که به ایشان ننگرد و بر ایشان رحمت نکند. اما معنی آن خبر که روایت کردند: ان الله تعالی لا ينظر الی صورکم و لا الی اعمالکم و لکن ينظر الی قلوبکم، خدای تعالی به صورتهای شما ننگرد، و به اعمال شما ننگرد، و لکن به دلها شما ننگرد معنی آن باشد که: اعتنای او به شأن صور و اعمال نباشد که ظاهر است و همه کس ببیند و بداند، انما اعتنای او به شأن دلها باشد که اعتبار به آن است، برای آن که ایمان که عمل بر او موقوف است و نیت که عمل به او درست باشد به دل تعلق دارد، چنان که یکی از ما گوید: من در فلان کار نمی نگرم، در فلان چیز می نگرم، یعنی معتبر آن است بنزدیک من. ابو امامه گفت از رسول - صلّی الله علیه و آله - گفت «۱»: هر که او مال مردی مسلمان برد «۲» به سوگند، خدای تعالی او را دوزخ بواجب کند و بهشت بر او حرام کند. گفتند: ای رسول الله؟ و اگر چه چیزی اندک باشد! گفت: و اگر چه شاخی از شاخهای درخت اراک باشد. جابر عبد الله انصاری روایت کرد از رسول - صلّی الله علیه و آله - که گفت: عظیمر کبیره شرک به خدای باشد و عقوق مادر و پدر و سوگند به دروغ، که «۳» به آن خدای که جان من به امر اوست که هیچ کس نباشد که او سوگند خورد بر چیزی، و اگر همه چند پر سراسکی «۴» باشد، و اما علامتی از آن بر دل او بماند تا روز قیامت. ابو هریره روایت کرد از رسول - صلّی الله علیه و آله - که گفت: سه کس آن باشند که خدای تعالی به ایشان سخن نگوید، و بدیشان ننگرد، و ایشان را تزکیه نکند، و ایشان را عذابی بود سخت: مردی که او را آبی باشد فضله آنچه او را به کار آید «۵» از مردمان رهگذری باز دارد. و مردی که بر کسی بیعتی کند و برای دنیا کند اگر مراد خود را او بیابد وفا کند و اگر نیابد وفا نکند به آن. و مردی که متاعی دارد مشتری آید تا بخرد و گوید: به چند خواستند، او سوگند خورد که به چندین «۶» خواستند، و دروغ گوید، آن مرد او را باور دارد و آن بها بدهد.

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: که گفت. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: ببرد. (۳). کذا: در مج: دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۴).
مج، وز، دب، آج، لب، فق: سراسکی (بدون نقطه). (۵). وز، دب: باید، آج، لب، فق، مب: ناید، مر: نیاید. (۶). دب، آج، لب،
فق: به چندی، مب: به چند.

صفحه: ۴۰۰

و امیر المؤمنین علی «۱» روایت کرد از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «۲» - که گفت: نگر تا سوگند به دروغ نخوری که آن
سراها را بیران «۳» و خالی رها کند. و ابو هریره روایت کرد از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «۴» - که او گفت: سوگند به دروغ
متاع از پیش ببرد، و لکن برکت از کسب بردارد. و در اشتقاق «خلاق» «۵» دو قول گفتند: یکی آن که مشتق است از خلق که
تقدیر بود، برای آن که نصیب مقدر بود به مقداری معلوم، و اینکه استحقاقی «۶» لایح است «۷». و قولی دیگر «۸» آن که من
الخلق لِأَنَّهُ نَصِيبٌ مِّمَّا يُوْجِبُهُ الْخَلْقُ الْكَرِيمُ، و اینکه بعید است. قوله: وَ إِنْ مِنْهُمْ، یعنی من اليهود، از ایشان، یعنی از جهودان.
لَفَرِيقًا، گروهی و طایفه‌ای هستند، و آن کعب اشرف بود و حیی اخطب و مالک بن الصیف و ابو یاسر و شعبه بن عمر الشاعری:
يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ، زبان در می‌پیچند بر سبیل تحریف و تغییر، یعنی از بر خود چیزی می‌خوانند در تغییر صفت محمد -
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - و در آیت رجم و مانند آن، به آوازی که به او توریت خوانند، و می‌نمایند که توریت است و مراد به
«کتاب» توریت است. باتفاق، و اصل [۴۳۶-پ]

لی «۹» بر پیختن «۱۰» باشد، تقول: لويت يده اذا فلتتها، قال الشاعر: وى يده الله المذى هو غالبه و بعضى اهل مدینه خواندند:
«يلوون» من التفعيل التكثر الفعل، قال الشاعر: فلو كان فى لیلی سدى فى خصومة للويت اعناق الخصوم الملاويا و منه: لويت
الغريم لئيا و لينا اذا مطلته حقه، قال الشاعر: تطيلين لئانى و انت ملية و احسن يا ذات الوشاح التقاضيا و حميد در شاذ خواند:
«يلوون» «۱۱» به يك «واو» على تخفيف الهمزة، و قوله:

(۱). دب، مر عليه السلام. (۲-۴). دب، مب: و آله و سلم، آج، لب: رسول عليه السلام. (۳). فق، مب: ويران. (۵). مج: خلافي،
با توجه به وز و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۶). دب، آج، لب، فق، مر: اشتقاقى. [.....]
(۷). مب: لايق است. (۸). دب، آج، لب، فق، مر: و فى قولى ديگر. (۹). لى / اللى. (۱۰). آج: پيچيدن. (۱۱). دب: يلون، آج،
لب، فق: يلون.

صفحه: ۴۰۱

«لَفَرِيقًا» اسم ان است، و «لام» تأكيد راست، و اينکه «لام» در اسم «ان» آرند چون مؤخر باشد، يقولون: ان فى الدار لزيدا، و خبر
ظرف باشد، و چون مقدم باشد نيارند، نگویند: ان لزيدا قائم او فى الدار، برآى آن تا حروف متداخل نباشند و دو حرف تأكيد
در يك جا مجتمع نباشد. لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ، تا شما پنداريد که از کتاب است، يعنى از توريت. وَ مَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ، و آن از
کتاب نيست. وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، و گویند: آن از نزديک خداست. وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، و آن از نزديک خداى نيست.
و در آيت دليل است بر آن که معاصى از قبل خداى نيست، خلاف آن که مجبره گفتند و از فعل او نيست، برآى آن که اگر
از فعل او بودى [از نزديک او بودى]

«۱». اگر گویند: چرا نشاید که من عند الله باشد خلقا و فعلا، و از نزديک او نباشد امرا و انزالا! جواب گوئيم: اگر چنین باشد
از نزديک او باشد على ابلغ الوجه، نفى کردن که: وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ معنى ندارد. وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ، و
بر خداى دروغ می‌گویند و می‌دانند که آنچه می‌گویند دروغ است. جويبر گفت از ضحاک از عبد الله عباس که: آيت در هر

دو فرقت است- جهودان و ترسایان- که ایشان در توریت و انجیل تصرّف کردند، و آن را تغییر و تبدیل کردند، و آنچه در اینکه دو کتاب بود از ذکر دین مسلمانی بیفگندند، خدای تعالی بیان فعل ایشان با مؤمنان بگفت: **مَا كَانَ لِيَشْرَ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ مَقَاتِلَ كَفْت وَ ضَحَاك: مراد به «بشر» عیسی است و به «کتاب» انجیل، و آیت در وفد نجران آمد. عبد الله عیّاس و عطا گفتند: مراد به «بشر» محمّد است و به «کتاب» قرآن، و سبب نزول آیت آن بود که وفد نجران گفتند، و جماعتی از جهودان گفتند(۲): ای محمّد؟ همانا تو می خواهی که ما تو را پرستیم چنان که خدای را پرستید! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. رسول- علیه السلام- گفت: معاذ الله؟ مرا به خلاف اینکه فرستاده اند تا نهی کنم مردمان را از آن که بدون خدای کسی را پرستند.**

(۱). مع: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). مب، مر: وفد نجران گفتند.

صفحه: ۴۰۲ حسن بصری گفت: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی صحابه گفتند: یا رسول الله؟ ما بر تو چنان سلام کنیم که بعضی بر بعضی، و تو را مزیتی نباشد، ما را دستور باش(۱) تا تو را سجده کنیم! رسول- علیه السلام- گفت: سجده جز خدای را نشاید، و لکن در حق من اکرام زیادت کنی(۲) و حق هر صاحب حقی بشناسی(۳). خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. در خبر می آید در باب معجزات رسول- علیه السلام- که: مردی انصاری شتری داشت در مدینه، مدّتی دراز بود که آن شتر را داشت. چون(۴) شتر پیر شد و از کار باز ماند، خواست تا او را بکشد. چون آلت نحر حاصل کرد و آهنگ شتر کرد، شتر بجست و آمد تا به در مسجد رسول- علیه السلام. چون به در مسجد رسید آواز داد که: السلام علیک یا رسول الله، سلام خدای بر تو باد ای(۵) رسول خدای. چون رسول روی به او کرد، او سر بر زمین نهاد و رسول را- علیه السلام- سجده کرد(۶). آنگه(۷) سر بر داشت(۸) و به زبانی فصیح گفت: یا رسول الله؟ به شکایت فلان آمده ام بنزدیک تو، مدّتی دراز است تا خدمت او می کنم. اکنون چون پیر شدم و از کار باز ماندم مرا بخواهد کشت. رسول- علیه السلام- کس فرستاد و آن مرد را بخواند و گفت: یا فلان؟ اینکه شتر را به من فروش یا به من بخش. او گفت: ای(۹) رسول الله؟ تن و جان من فدای تو باد، حکم من و مال من تو راست. رسول- علیه السلام- آن شتر(۱۰) از او قبول کرد و او را آزاد کرد، و او در(۱۱) مدینه می گردید، او را از هیچ آبی و گیاهی منع نمی کردند و می گفتند: هذا عتیق رسول الله، اینکه آزاد کرد(۱۲) رسول خداست. اینکه جا اشارتی است(۱۳)، و آن آن است که شتری که به حمایت رسول آمد،

(۱). مب، مر: دستوری باش. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کنید. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بشناسید. (۴). مب آن (۵). دب، آج، لب، فق، مر: یا. (۶). دب، فق، مر: و سجده کرد رسول را علیه السلام. (۷). دب، آج، لب، فق: و آنگه. [.....] (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر از زمین. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: یا. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر را. (۱۱). دب: او گردد. (۱۲). دب، مب، مر: آزاد کرده. (۱۳). مب، مر: هست.

صفحه: ۴۰۳

رسول او را بخواست و آزاد کرد، و همه کس او را حرمت داشت. هفتاد سال است تا دست در فتراک او زده ای و خویشتن بر او بر خانه او بسته(۱)، امید باشد که فردا تو را شفاعت و حمایت کند و از آتش دوزخ برهاند(۲)، چنان که آن شتر را از کشتن برهانید. صحابه رسول که آن دیدند گفتند: یا رسول الله؟ بهیمة ای تو را سجده می کند، دستور باش(۳) تا ما تو را سجده کنیم! رسول- علیه السلام- گفت: لا ینبغی السجود الا لله، سجده جز خدای را نشاید کرد، و اگر رخصت بودی که مخلوق

مخلوقی را سجده کند، من بفرمودمی تا زنان شوهران «۴» را سجده کردند. ما کان لِبَشَرٍ، معنی آن است که: نباشد و نشاید و روا نبود «۵» هیچ آدمی را. و «بشر» اسم جنس است آدمی را، و او را واحدی نیست از لفظش، کالقوم و الرهط و النفر، و در جای واحد بنهند برای آن که موحد [۴۳۷-ر]

اللفظ است. أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ، که خدای او را کتاب دهد. وَالْحُكْمَ، گفتند: مراد حکمت است چنان که رسول - علیه السلام - گفت: وَ أَنْ مِنَ الشَّعْرِ لِحُكْمًا. و گفته‌اند: مراد فهم علم است، و گفته‌اند: مراد احکام شرع است، نظیره قوله: أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ الثُّبُوءَ «۶». ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ، آنگاه «۷» گوید مردمان را که: مراد بنده گیری «۸» و عبادت کنی «۹» بدون خدای. بعضی اهل معانی گفتند: مراد نفی است نه نهی، و معنی آن است که: ما کان لبشر ليقول هذا، هیچ آدمی نباشد که خدا او را کتاب و حکم و نبوت دهد آنگاه او چنین سخن گوید، و اینکه «لام» که در ظاهر لفظ اینکه جاست از اینکه جا بیفگند و با «قول» برد، نظیره قوله: ما کان لله أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ «۱۰»...، و المعنی ما

(۱). وز، دب، آج، لب: بسته/ بسته‌ای، مب: بسته‌اید. (۲). دب: دوزخ خلاص دهد. (۳). مج، دب، وز، آج، لب، فق: دستور باشد، با توجه به مب و مر، و استعمال اینکه ساخت فعلی در نسخه‌های کهن و موارد مشابه در همین نسخه تصحیح شد. (۴). مب، مر: مردان. (۵). مج و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۶). سوره انعام (۶) آیه ۸۹. (۷). وز، دب، آج، لب، فق، مب او. (۸). مب، مر: گیرید. [.....]

(۹). مب، مر: کنید. (۱۰). سوره مریم (۱۹) آیه ۳۵.

صفحه : ۴۰۴ کان الله «۱» لیتخذ من ولد، و قوله: وَ ما کان لِنَبِيِّ أَنْ يَغْلَ «۲»...، و المعنی و ما کان «۳» لِنَبِيِّ لِيغْلَ، و اینکه قولی لطیف است اگر او را شاهی از لغت عرب باشد. ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ، آنگاه او مردمان را گوید بنده من باشید و مرا پرستید بدون خدا «ثم» از حروف عطف است، و معنی او مهلت و تراخی باشد، برای آن نصب کرد «يقول» را. و یک روایت از ابو عمرو رفع «۴» است، ثم يقول علی الاستيناف، ای ثم هو يقول، و راوی اینکه قراءت محبوب است عن ابی عمرو. عِبَاداً لِي، عبد الله عباس گفت: «عباد» لغت مزینه «۵» است، و «عبید» لغت عامه عرب. وَ لَكِنْ كُونُوا، معنی آن است که: و لکن يقول، و لکن گوید، و قول بیفگند برای دلالت کلام بر او، و اینکه از جمله [آن]

«۶» مواضع باشد که در او حذف «۷» قول کرد، و اینکه را نظایر بسیار است در قرآن - و در مواضع خود بعضی گفته شد و دگر گفته شود - ان شاء الله. او را آن نرسد، و لکن رسد او را که گوید «۸»: كُونُوا رَبَّائِينَ، ربانی باشی «۹». مفسران در معنی او خلاف کردند. عبد الله عباس و حسن و ضحاک گفتند مراد آن است که: کونوا فقهاء علماء، و اینکه قول روایت است از امیر المؤمنین علی - علیه السلام. پیغامبر را آن باشد که گوید: فقیه باشید «۱۰» و عالم. مجاهد گفت: فقهاء و هم دون الاحبار، گفت: فقیه دون حبر باشد. سعید جبر گفت: معلّمین، یعنی آنان که مردمان را علم و حکمت و قرآن آموزند. مرّه بن شرحبیل گفت: علقمه از جمله ربانیان بود که مردمان را قرآن آموختی. ابن زید گفت: ولانئ التّیاس و قادتهم، بعضی دگر گفتند: متعبدان و مخلصان باشند.

(۱). کذا: در مج، وز، دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۱. (۳). مج الله، با توجه به نسخه بدلها و معنی جمله زاید به نظر می‌رسد. (۴). آج: رافع. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عبادا لغت اهل مدینه. (۶). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). وز، مب، مر: خلاف. (۸). مب، مر که. (۹). وز: باشید. (۱۰). دب، آج، لب،

فق: باشی / باشید.

صفحه: ۴۰۵ ابو عبیده گفت: پرسیدم از بعضی عرب که ربّانی چه باشد! گفت: الرّجل العالم بالحلال و الحرام، و أحكام امر و نهی، و به آنچه بود و به آنچه باشد. و اینکه صفت امام باشد بنزدیک ما. مؤرّج گفت: «ربّانی» منسوب است با ربّ، یعنی مردان خدای باشید» (۱)، چنان که شما را از اخلاص و اختصاص به خدای باز خوانند و نسبت به او کنند و گویند: رجال الله. و بعضی دگر گفتند: اصل او «ربّی» بوده است، «الف» و «نون» برای تفخیم در او آوردند چنان که گفتند: صنعانی و بهرانی و بحرانی و دارانی» (۲)، و هذا من تغییرات النسب. مبرّد گفت: الرّبّانیون، ارباب العلم، واحدها ربّانی و هو الذی یربّ العلم و یربّ النّاس بعلمه یعلّمهم و یصلحهم و یقوم بأمرهم، گفت: اهل علم باشند که تربیت علم کنند و تربیت مردمان کنند به علم تا ایشان را به علم با صلاح آرند، و «الف» و «نون» برای مبالغت است چنان که در «عطشان» و «ربّیان» و «غرثان» و «و سنان» هست، آنکه برای مبالغه «یا» (۳) ی نسبت در او آرند، و آن از باب نسبة الشیء الی نفسه باشد، چنان که لحيانی و رقبانی، قال الشّاعر: لو كنت مرتها فی الجوّ انزلنی منه الحدیث و ربّانی احبار و از امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت کردند که جامع است اینکه جمله اقاولیل را، از او پرسیدند، گفت: «ربّانی» آن باشد که یربّ العلم بعمله، که تربیت علم کند به عمل، عالمی عامل باشد. و آن روز که عبد الله عبّاس بمرد، محمّد حنفیه گفت: الیوم مات ربّانی هذه الامة. بما کُنتم، گفته اند: «کان» صله است اینکه جا به معنی زیاده، و به معنی: بما انتم، و مثله قوله تعالی: وَ كَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا (۴)، ای و امراتی عاقر، و قوله: مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (۵) تُعَلَّمُونَ الْكِتَابَ، به آنچه مردم را

(۱). مب: باشند. (۲). دب، لب، فق: درانی، آج: درّانی. [...]

(۳). مج: و، با توجه به وز تصحیح شد. (۴). سوره مریم (۱۹) آیه ۵. (۵). سوره مریم (۱۹) آیه ۲۹.

صفحه: ۴۰۶

کتاب آموزانی» (۱). ابن کثیر گفت «۲» و نافع و عمرو خواندند «۳»: تعلّمون الکتاب، به آنچه شما کتاب دانی، و باقی قرّاء: تعلّمون من التّعلیم، به آنچه شما کتاب آموزی مردمان را. و حسن بصری خواند: تعلّمون علی معنی تتعلّمون من التّعلّم «۴»، به آنچه شما می آموزید «۵». وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ، و به آنچه درس کتب کنی «۶». و «درس» تکرار باشد، و اصله من الدّرس الذی هو الطّمس، کهنه کردن «۷» و اثر ببردن برای آن که چون تکرار کند بر او، بذله «۸» و داشته شود چون جامه خلق که بسیار داشته باشد. و سعید جبیر خواند: «تدرسون» بتشدید من التّدریس، و به آنچه درس کتاب گوی «۹» دیگران را تا بیاموزند، حملا علی قوله: تُعَلَّمُونَ «۱۰» وَ لَا- يَأْمُرُكُمْ، عاصم و حمزه و ابن عامر خوانند: و لا- يأمرکم، به نصب «را» عطفاً علی قوله: ثُمَّ يَقُولَ لِلنّاسِ «۱۱»، و قیل: علی اضممار «ان»، و بر اینکه قراءت [۴۳۷-پ]

مردود باشد علی «۱۲» أَنْ يُؤَيِّتَهُ اللَّهُ «۱۳»، و تقدیر آن که: و ما کان لبشر ان يؤتیه الله و لا ان یقول و لا ان یأمرکم «۱۴»، یعنی اینکه هر دو [از]

«۱۵» قول و امر هیچ آدمی را نرسد، و باقی قراء

(۱). وز، دب، لب، فق: آموزی، مب، مر: آموزید. (۲). کذا: در مج: دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۳). وز: خوانند، دیگر نسخه بدلها: خواند. (۴). مج: من التّعلیم، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). دب، آج، لب، فق: می آموزی / می آموزید. (۶). دب، آج، لب: کنید. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کهنه بودن. (۸). دب: برار بدله، آج: یزاد بدله، لب،

فق، مب، مر: بر او بدله. (۹). مب: گویند. (۱۰). مع و دیگر نسخه بدلها: یعلمون، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۱۱-۱۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۷۹. [...]

(۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر البشر. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر علی قوله ثم. (۱۵). مع: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه: ۴۰۷

به رفع خوانند علی الاستیناف. آنکه در معنی او خلاف کردند. زجاج گفت: و لا یأمرکم اللّٰه، خدای نمی فرماید شما را که فرشتگان و پیغامبران را خدای گیرید (۱)، و ابن جریج و جماعتی مفسران گفتند: و لا یأمرکم محمّد، رسول اللّٰه نمی فرماید شما را، و بعضی دگر گفتند: و لا یأمرکم البشر، و هیچ آدمی را نیست که شما را فرماید که فرشتگان را پرستی (۲)، چنان که مشرکان عرب گفتند: الملائکه بنات اللّٰه، فرشتگان دختران خداوند (۳). وَ النَّبِیْنَ، و نه پیغامبران را، چنان که جهودان و ترسایان گفتند در عیسی و عزیر: أ یأمرکم بِالْکُفْرِ، صورت استفهام است و معنی تفریح و انکار است، شما را کفر فرماید پس از آن که مسلمان شده اید؟ و در آیت دلیل نیست برای آن که افعال جوارح کفر باشد، برای آن که عبادت نکند هیچ کس معبودی را الا (۴) پس از آن که اعتقاد ربوبیت او کرده باشد، و اینکه اعتقاد کفر باشد نه به عبادت معبود. وَ إِذْ أَخَذَ اللّٰهُ مِثَاقَ النَّبِیْنَ، و یاد کن ای محمّد چون ها گرفت (۵) خدای - عزّ و جلّ - پیمان پیغامبران. حمزه خواند: «لما آتیتکم»، بکسر اللّام، باقی به فتح «لام» خواندند، و نافع خواند: آتیناکم، علی الجمع، باقی قرءا به «تا» علی اخبار المخاطب عن نفسه. و «مِثَاق» مفعول باشد من الوثیقه (۶)، وثیقه استواری باشد و معنی عهد و عقد باشد بمثابت سوگند دادن. لَمَّا آتَيْتُكُمْ، آن کس که «لام» مفتوح خواند در او چند قول گفتند، اخفش گفت: «لام» ابتداست، و «ما» موصوله است، و آنچه از پس اوست صله اوست و «من» تبیین است، و تقدیر آن است: لِلَّذِي آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ، و اینکه در جای خبر است، یعنی آنچه من دادم شما را از کتاب و حکمت به آن ایمان آرید، و «لام» دوم (۷) فی قوله: «لَتُؤْمِنَنَّ»، «لام» قسمی مضممر است، کأنه قال: و اللّٰه لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ، یعنی عهد پیغامبران ها گرفتم (۸) که آن کتاب و

(۱). دب: برگیرند. (۲). مب، مر: پیرستید. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خدایند. (۴). مب خدای تعالی جلّ جلاله الا. (۵). آج، لب: چون باز گرفت. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۷). دب: دوّم، مب، مر: دویم. (۸). وز: ها گرفتیم.

صفحه: ۴۰۸

حکمت که من به شما دهم (۱)، آنکه (۲) پیغامبری آید که آن (۳) کتاب شما را تصدیق کند، شما به او ایمان آرید و او را یاری کنید. قولی دگر آن است که: «ما» (۴) مبتداست، و قوله مِنْ كِتَابٍ در جای خبر اوست و «من» زیادت است، و معنی آن است که: لِلَّذِي آتَيْتُكُمْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةً، آنچه ما شما را دادیم کتاب و حکمت است. ثُمَّ جَاءَكُمْ، ای یجئکم، پس پیغامبری به شما آید که تصدیق کتاب شما کند یعنی محمّد - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. از حقّ شما آن است که به او ایمان آرید و نصرت او کنید، و در اینکه قول طعن زدند بعضی نحویان، و گفتند: «من» آن جا زیادت بود که کلام نفی بود، اما در اثبات حکم نکنند به زیادت «من»، لا یقال: جاءنی من رجل [انما یقال: ما جاءنی من رجل]

(۶) و ما فی الدار من رجل، و بر اینکه قوله «لام» هم جواب قسم باشد فی قوله: لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ. مبرّد و زجاج گفتند: «لام» تأکید است و «ما» مجازات راست، و «لام» در او چنان است که در «ان» (۷)، و تقدیر آن است که: لهما آتیتکم و لأیّ کتاب و حکمه آتیتکم، و جواب شرط لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ باشد. و مثاله قوله تعالی: وَ لئن شِئْنَا لَنذَهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ. و کسائی گفت:

لتؤمننَّ به متّصل است به کلام اوّل]

«۸» و جواب شرط فی قوله: فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ، و معنی آن بود که: یاد کن ای محمّد چون خدای تعالی عهد پیغامبران بستد که آنچه من دادم «۹»، بر آن که «ما» موصوله باشد یا «۱۰» هر چه دادم شما را بر آن که «ما» شرط را باشد از کتاب و حکمت. پس رسولی «۱۱» مصدّق به شما آید که از صفت او آن باشد که به او ایمان آری «۱۲» و نصرت کنی «۱۳» او را، و گوید: اقرار

(۱). مب: دادم. (۲). چاپ شعرانی (۹۳/۳): آن که. (۳). مج، وز: کلمه به صورت «از» هم خوانده می‌شود. [.....].
(۴). آج: لا، لب: لما. (۵). دب، مب، مر: الّذی. (۶-۸). مج: ندارد، با توجّه به دب وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). چاپ شعرانی (۹۳/۳): آن. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر تو را. (۱۰). مج، وز، فق، مب، مر: ما، دب، آج: با، با توجّه به لب تصحیح شد. (۱۱). فق: رسول. (۱۲). آری/ آرید. (۱۳). آج، لب، فق، مب، مر: کنید.

صفحه: ۴۰۹

دادی «۱» و عهد من بر آن بستدی! گویند: اقرار دادیم، گوید: گواه باشید که من نیز گواه باشم «۲» هر که پس از آن بر گردد. و اینکه خبر مبتدا یا جزای شرط باشد، و در اینکه قول ضعیفی هست لبعده عن الظاهر و تعسف «۳» فیه، و مثال آن چنان باشد که: ما اصنع من الخیر من یصنع مثله فهو من الفائزین، اینکه مثال «ما» مجازات است، و مثال «ما» ی موصوله چنان باشد که: ما اختاره من العمل من یعمل به فهو ناج، اینکه جا جمله جزای خبر مبتدا باشد، و در اوّل جزای شرط، اینکه بیان قول کسائی است. و امّا آن که «لام» را مکسور خواند، گفت: «لام» اضافت است و «ما» موصوله است بمعنی الّذی، و «لام» تعلق دارد به «اخذ»، یعنی میثاق پیغامبران ها گرفت «۴» برای آنچه داد ایشان را از کتاب و حکمت. ثُمَّ جَاءَكُمْ، و التّقدیر: ان جاءکم، پس اگر پیغامبری به شما آید که تصدیق کند کتاب شما را، و به او ایمان آری «۵» و او را نصرت کنی «۶»، و «لام» جواب قسم است که اخذ میثاق به جای آن است «۷»، برای آن که فرقی نباشد بین قولک اخذت میثاقک لتفعلنّ و انشدک الله لتفعلنّ. و بعضی اهل معانی گفتند: «لام» مکسور مضمّن «۸» بود به معنی «بعد» تا معنی اینکه باشد که: بعد ما آیتیکم، چنان که نابغه گفت: توهمت آیات لها فعرفتها لستة اعوام و ذا العام سابع ای بعد ستة اعوام، و سعید جبیر در شاذّ خواند: لَمَا آیتیکم، ای حین آیتیکم، و بر اینکه جمله اقوال معنی آنکه مستقیم باشد که «قال» اضممار کنند، و گویند تقدیر اینکه است: و اخذ اخذ الله میثاق النّیین و قال لهم لما آیتیکم. اکنون مفسران خلاف کردند در آن که مراد به آیت کیست و عهد از که بستند! [بعضی گفتند: عهد بستند]

«۹» از جمله پیغامبران که بعضی بعضی را تصدیق

(۱). دادی/ دادید. (۲). وز، دب، آج، لب، فق: من نیز گواهم. (۳). آج: و التّعسف. (۴). دب، آج، لب، فق: پیغامبران را گرفت. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آرید. [.....].

(۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کنید. (۷). دب، آج، لب، فق، مر که. (۸). اساس و دیگر نسخه بدلها: مضمّر، با توجّه به معنای عبارت و چاپ شعرانی (۹۴/۳) تصحیح شد. (۹). مج، ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه: ۴۱۰

کنند، و امتان خود را بفرمایند تا به همه «۱» ایمان آرند، و معنی نصرت ایمان و تصدیق و متابعت است [۴۳۸-ر]
، اینکه قول سعید جبیر است. و طاووس و قتاده و حسن و سدی از امیر المؤمنین «۲» - علیه السلام - روایت کردند که او گفت:

خدای تعالی هیچ پیغامبر را نفرستاد و الا بر او عهد گرفت که به محمد (۳) - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - ایمان آرد، و قوم را فرماید تا به او ایمان آرند (۴)، و اگر در روزگار ایشان ظاهر شود نصرتش کنند. و مجاهد گفت که: عهد که گرفتند بر اهل کتاب گرفتند که پیغامبران در میان ایشان [بودند]

«۵» و حَجَّتْ آوَرْد بر اینکه قول که در قراءت ابی کعب و عبد الله مسعود چنین است: «و اذ اخذ الله ميثاق الذين اتوا الكتاب لما آتيتكم»، و بر اینکه قول استدلال کردند بقوله: ثُمَّ جَاءَكُمْ، و گفت: پیغامبر ما به هیچ پیغامبر نیامد، به اهل کتاب آمد، و اینکه قول مزیف است، برای آن که خلاف ظاهر است - و الله اعلم بمراده. و اگر خواهند تا اینکه قول را قوت [کنند]

«۶» بطریقه حذف المضاف و اقامه المضاف الیه توان کردن، چه مراد آن است که: و اذ اخذ الله ميثاق امم النبیین، و دلیل اینکه حذف، معنی و فحوای آیت که پیغامبر ما - علیه السلام - مبعوث نبود به پیغامبران، بل به امم ایشان مبعوث بود، و اینکه روایت کرده‌اند از صادق و باقر - علیهما السلام. و عبد الله عباس گفت: پیغامبران را فرمودند که عهد رسول ما بر امتان خود بستانند، و لکن اکتفا کرد (۷) به ذکر پیغامبران از ذکر امتان، و برای آن «جاءکم» که ماضی است در جای مستقبل بنهاد که کلام را در او معنی شرط است، و شرط در مستقبل باشد و اگر چه لفظ ماضی بود، چنان که گویند: من اتانی اکرمته، و المعنی من یأتنی اکرمه، پس پیغامبری به شما آید و تصدیق کند کتاب شما را و قول شما را،

(۱). وز: هم. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر علی. (۳). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر مصطفی. (۴). مب: آورند. (۵-۶).
مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کردند.

صفحه: ۴۱۱

و اقرار دهد به نبوت شما، و به او ایمان آوری (۱) و او را نصرت کنی (۲). آنگه حق تعالی گفت پیغامبران را: اَأَقْرَرْتُمْ، اقرار دادید (۳)! وَ أَخَذْتُمْ عَلٰی ذٰلِكُمْ اِصْرِي، و عهد من بستید (۴) بر آن، یعنی از امتان خود که ایشان و امتان ایشان مکلف باشند به ایمان آوردن به جمله پیغامبران، و تصدیق ایشان کردن بر سبیل جمله. و قولی دیگر آن است که: اخذتم، ای قبلتم. «اخذ» به معنی قبول است، عهد من پذیرفتی (۵)! و مثالش قوله تعالی: اِنْ اُوْتِيتُمْ هٰذَا فَخُذُوهُ (۶)، ای فاقبلوه، و قوله: لَا يُؤَخِّدُ مِنْهَا عَدْلٌ (۷)، ای لا یقبل منها فدیة، و قال (۸) تعالی: وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ (۹)، ای یقبلها. ایشان را گفتند: اَقْرَرْنَا، اقرار دادیم. حق تعالی گفت: فَاشْهَدُوا، بر خود گواه باشید، و قولی دیگر آن است که: بر یکدیگر گواه باشید. وَ اَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ، و من با شما از جمله گواهانم. عبد الله عباس گفت: فاشهدوا، ای فاعلموا، بدانید (۱۰). زجاج گفت: بینوا، بیان کنید (۱۱) امتان را. سعید مسیب گفت: فاشهدوا، خطاب است با فرشتگان که خدای ایشان را گفت بر پیغامبران گواه باشید. فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذٰلِكَ، هر که پس از اینکه اقرار و اشهاد بر گردد و اعراض کند از جمله فاسقان باشد (۱۲). و اینکه «هم» عماد است یا فصل عند الکوفیین و البصریین، و معنی آن باشد که: فاسق ایشانند (۱۳)، از روی مبالغه می نمایند که فاسق خود ایشانند لا غیر تا (۱۴) پنداری که کسی گفت: فاسق که باشد! خدای تعالی گفت: فاسق [آن]

«۱۵»

(۱). دب، آج، لب، فق، مر: آورید. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کنید. (۳). دب، آج، لب، فق: دادی / دادید. (۴). دب، آج، لب، مب، مر: بستدی / بستید. [...].
(۵). دب، آج، فق: پذیرفتید، مب: پذیرفتی، لب، مر: پذیرفتید. (۶). سوره مائده (۵) آیه ۴۱. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۴۸. (۸).

دب، آج، لب، فق، مب، مر الله. (۹). سوره توبه (۹) آیه ۱۰۴. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، بدانی / بدانید. (۱۱). دب، آج، لب، فق: کنی / کنید. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر فاولئک هم الفاسقون. (۱۳). مب: ایشان باشند. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تو. (۱۵). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۴۱۲ باشد که به اینکه «۱» صفت بود. و اصل «فسق» خروج باشد، یعنی از فرمان خدای بیرون باشند. أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ- الاية. عبد الله عباس گفت: سبب نزول اینکه آیت آن بود که اهل کتاب در حق ابراهیم با یکدیگر خصومت کردند. جهودان گفتند: ما اولیتیم به ابراهیم، و ترسایان گفتند: ما اولیتیم. پیش رسول آمدند به حکومت، رسول- علیه السلام- گفت: شما را به ابراهیم هیچ سیل و نسبت نیست، و شما بر دین او نه‌اید «۲». ایشان را خشم آمد و گفتند: به خدا که ما دگر پیش تو نیایم به حکومت، و به قضای تو راضی نباشیم، و دین تو نگیریم. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: دینی جز دین خدا طلب می‌کنید «۳»؟ بصریان و حفص «۴» خواندند: ییغون به «یا» و حفص و یعقوب خواندند: وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ به «یاء» بر غایب، و باقی قراء بر خطاب به «تا». و ابو عمرو «ییغون» به «یا» و «ترجعون» به «تا». وَ لَهُ أَسْلَمَ، «واو» حال راست، و هر چه در آسمان و زمین گردن نهاده‌اند او را، امّا بطوع و رغبت و انقیاد و استسلام، و امّا بر کراهت و رغم خود. و نصب او بر تمیز باشد، و گفته‌اند: بر مصدری که فعلش محذوف است، یعنی اسلم طوعا او کره کرها، و گفته‌اند: مصدری است در جای حال، ای طائعین و کارهین. مفسران خلاف ردند در آن که طایعان کیستند و کارهان کیستند. انس مالک روایت کرد از رسول- علیه السلام- در اینکه آیت که گفت: ۵ و له اسلم من فی السموات طوعا ای هم الملائکة و «فی الارض الانصار» گفت: آنان که بطوع اسلام آوردند فرشتگان آسمان‌اند و در زمین انصاریانند، برای آن که رسول- علیه السلام- چون هجرت کرد و از مکه به مدینه آمد، آیت قتال نیامده بود، دعوت کرد، انصاریان ایمان آوردند بطوع و رغبت بی اکراهی و قتالی، و رسول- علیه السلام- گفت: لا تسبوا اصحابی فانهم اسلموا طوعا و اسلم الناس من خوف سیوفهم، گفت:

(۱). مب دلیل و. (۲). دب، آج، لب، فق: نه. (۳). دب: می‌کنی / می‌کنید. [.....]

(۴). آج، لب، فق، مب، مر و یعقوب. (۵). دب، آج من.

صفحه : ۴۱۳

اصحاب «۱» مرا دشنام مدهید «۲» که ایشان بطوع [۴۳۸-پ]

و رغبت «۳» ایمان آوردند و مردمان دیگر «۴» از بیم شمشیر ایشان. حسن بصری و مفضل گفتند: آنان که بطوع ایمان آوردند اهل آسمانند، و امّا اهل زمین بهری بطوع ایمان آوردند و بعضی بکره. ابو العالیه گفت: هیچ کس نباشد که نگوید که مرا خدای هست، چون بگفت بر او حجت شد «۵» آنکه اگر بر آن بایستد و استقامت کند از جمله آنان است که اسلم طوعا، و اگر استقامت نکند و با گفت «۶» به خدای تعالی بدون او چیزی دگر پرستد، او آن است که اسلم کرها. ضحاک گفت: مراد آن است که وقت اخذ میثاق اقرار داد امّا بطوع و یا بکره «۷»، یعنی در اول- و کلام در آن بیاید- ان شاء الله. مجاهد گفت: آنان که اسلام «۸» بطوع آوردند مؤمنانند، و آنان که بکره اسلام آوردند کافراند که چون ایشان سجده کنند معبود خود را بدون خدای، سایه ایشان سجده کنند خدای را بر رغم ایشان، بیانه قوله: وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ ظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ «۹». شعبی گفت: مراد بکره آن است که آنان که در ایمان محقق نباشند به وقت خوف و اضطراب هم التجابه او کنند، الا ترى الی قوله: فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ «۱۰». قتاده گفت «۱۱»: آنان که بطوع ایمان آوردند مؤمنانند که به اختیار در حال سعت ایمان آوردند به وقتی که ایمان نافع باشد ایشان را، و آنان که به کره اسلام «۱۲»

آوردند که در مرگ «۱۳» عند معاینه «۱۴» الملائکه و مقدمات الدار الاخره ایمان آورند «۱۵»، ایشان را آن

(۱). مب: یاران. (۲). دب، آج، لب، مدھی / مدهید. (۳). مب بی کراهیتی. (۴). مسج: یکدیگر: با توجه به وز و دیگر نسخه
بدلها تصحیح شد. (۵). دب: باشد. (۶). دب: یا بگفت. (۷). آج، لب، فق: کره. (۸). مب: ایمان. (۹). سوره رعد (۱۳) آیه ۱۵.
(۱۰). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۵. (۱۱). آج، لب که. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: ایمان. [.....]
(۱۳). وز، دب، آج، لب، فق: در در مرگ، مب، مر: به در مرگ. (۱۴). مب، مر: در حال معاینه. (۱۵). وز، دب، فق، مب، مر:
آوردند.

صفحه : ۴۱۴ ایمان سود ندارد، بیان: فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَاسِنًا «۱». کلبی گفت: آنان که بطوع ایمان آرند، آنان
باشند که بر فطرت اسلام زاده باشند، و آنان که بکره ایمان آرند آنان باشند که ایشان را از بلاد کفر به بردگی بیارند «۲»، و
ایشان را اکراه کنند بر اسلام. این کیسان گفت: وَ لَهُ أَسْلَمَ، ای خضع من فی السموات و الارض طوعاً و کرها، یعنی هر که در
آسمان و زمین او را خاضع و ذلیل و «۳» گردن نهاده اند امّا بطوع و امّا بکره. آنان که اهل طوعند مؤمنانند، و آنان که اهل
کره‌ند کافرانند، و آنان که کافرند اگر پرسى «۴» از ایشان که شما را که آفرید، و آسمان و زمین که آفرید! گویند خدای: وَ
لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ «۵» وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ «۶». مجاهد روایت کند «۷» از عبد
الله عیّاس که گفت: چو «۸» یکی از شما را اسپی «۹» شمس باشد که منقاد نشود، باید تا «۱۰» اینکه آیت در گوش او
خواند «۱۱»: وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرهاً «۱۲». قوله تعالی:

[سوره آل عمران (۳): آیات ۸۴ تا ۹۵]

[اشاره]

قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيُّونَ
مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۸۴) وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ
(۸۵) كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۸۶)
أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ النَّاسُ أَجْمَعِينَ (۸۷) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ (۸۸)
إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۸۹) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَ
أُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (۹۰) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَ لَوْ افْتَدَىٰ بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۹۱) لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۹۲) كُلُّ الطَّعَامِ
كَانَ حِلًّا لِنَبِيِّ إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنزَلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۳) فَمَنْ
افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹۴) قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
(۹۵)

[ترجمه]

بگو که «۱۳» ایمان آوردیم به خدا و آنچه فرستادند بر ما و آنچه فرستادند بر ابراهیم و پسرانش و پسر زاده‌ایش و قبیله‌های

(۱). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۸۵. (۲). مب، مر: آورده باشند. (۳). دب، آج، لب، فق: ندارد. (۴). مج، وز: ترسی، با توجه به آج تصحیح شد. (۵). سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۵. (۶). سوره زخرف (۴۳) آیه ۸۷. (۷). آج، لب، مب، مر: کرد. (۸). مب، مر: چون. (۹). وز، آج، لب، مب: اسبی. (۱۰). مب، مر: که. (۱۱). آج، لب: خوانید، فق: خوانند، مب، مر: بخوانند، مب تا آخر. [.....]

(۱۲). مب، مر الی آخر. (۱۳). وز ما. (۱۴). آج، لب، فق: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او صفحه: ۴۱۵ موسی «۱» و عیسی را و پیغامبران «۲» را از خدایشان، جدا نکنیم «۳» میان یکی از ایشان و ما او را گردن نهاده ایم «۴». هر که طلب کند «۵» جز اسلام دینی نپذیرند «۶» از او، و او در سرای باز پسین از زیانکاران [باشد]

«۷». «۸» چگونه لطف کند «۹» خدای با قومی که کافر شدند پس اسلامشان و گواهی دهند «۱۰» که پیغامبر حق است و به ایشان آید «۱۱» حجتها، و خدای ثواب ندهد «۱۲» مردمان کافر را. ایشان پاداششان «۱۳» آن است که بر ایشان بود زندان و خشم خدا و فرشتگان «۱۴» و مردمان همه. همیشه باشند آن جا تخفیف نکنند از ایشان عذاب و نه بر ایشان رحمت کنند. مگر آنان که توبه کنند «۱۵» از پس آن و نیکی کنند «۱۶» که خدا آمرزنده «۱۷» و بخشاینده است. آنان که کافر شدند «۱۸» پس ایمانشان «۱۹» آنگه بیفزایند کفر، نپذیرند توبه ایشان

(۱). آج، لب، فق را. (۲). آج، لب، فق دیگر. (۳). آج، لب، فق: و ما هیچ جدایی نمی دانیم. (۴). آج، لب، فق: و ما مر او را فرمان برداریم. (۵). آج، لب، فق: هر که جوید. (۶). آج، لب، فق: جز دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم دینی را پس هرگز قبول نکنند. (۷). مج: ندارد، از وز افزوده شد، آج، لب، فق: است. (۸). وز: اسلامهم. (۹). آج، لب، فق: راه نماید. (۱۰). آج، لب، فق: دادند. (۱۱). آج، لب، فق: آمد. [.....]

(۱۲). آج، لب، فق: راه نماید. (۱۳). آج، لب: پاداش ایشان. (۱۴). آج، لب، فق: که بر ایشان است دوری از رحمت خدای و نفرین فرشتگان. (۱۵). آج، لب، فق: توبه کردند. (۱۶). آج، لب، فق: و بسامان آرند کار خود را. (۱۷). آج، لب، فق: آمرزگار. (۱۸). آج، لب به عیسی. (۱۹). آج، لب، فق: ایمان ایشان به موسی.

صفحه: ۴۱۶

و ایشان گمراهان باشند [۴۳۹]

ر]

. آنان که کافر شوند و بمیرند و ایشان کافر باشند نپذیرند «۱» یکی از ایشان همه زمین پر از زر و اگر چه به فدا کند آن را «۲» ایشان آنانند که ایشان را عذابی سخت بود، و نیست از ایشان یاری «۳». در نیاید نیکویی تا هزینه کنید از آنچه دوست دارید، و آنچه هزینه کنید از چیزی خدا به آن داناست. همه طعامی حلال بود فرزندان یعقوب را الا آنچه حرام کرد یعقوب بر خود از پیش آن که فرستادند توریت، بگو بیارید توریت و بخوانید اگر راست می گوئید. هر که فرو بافد «۴» بر خدای دروغ از پس آن، ایشان «۵» بیداد کارانند «۶». بگو راست گفت خدا، پس روی کنید دین ابراهیم را راست و نبد از بت پرستان «۷». قوله: قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ، مثل اینکه آیت بعینها در سوره البقره رفت و تفسیر آن گفته شد، اینکه جا سخن باید گفتن «۸» در آن که در اینکه تکرار چه فایده است. در وجه حسن تکرار در آیات قرآن چند وجه گفته اند: یکی آن که مذهب محققان آن است که مکلفان را در الفاظ قرآن لطف است چنان که در معانی لطف

- (۱). وز، آج، لب، فق از. (۲). آج، لب، فق: و اگر چه باز خرد خود را به آن (۳). آج، لب: نیست مر ایشان را هیچ یارانی در دفع عذاب. (۴). آج، لب، فق: هر که از خود سازد. (۵). میج ایشان، با توجه به وز زاید می نماید، آج، لب، فق: آن که بیان کردیم. (۶). آج، لب، فق: پس ایشان ایشانند ستمکاران. [.....]
- (۷). آج، لب، فق: نبود از اهل شرک. (۸). دب، باید گفت.

صفحه: ۴۱۷

است، چنان که اگر قدیم - جلّ جلاله - به جای «۱»: الم، ذلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ «۲» گفتی: الر «۳» هذا القرآن لا شك فيه «۴» بیان للمؤمنین، در او آن لطف نبودی که در اینکه الفاظ هست، برای آن که ممکن نیست دعوی کردن که اینکه نظمی است «۵» و به فصاحت به حدّ است که معجز است، و عرب از مثل اینکه مقدار عاجزند خصوصاً بنزدیک اصحاب صرفه، پس اینکه باشد که خدای تعالی دانست که مکلفان را در اعیان اینکه الفاظ لطفی «۶» باشد که در الفاظی دگر نباشد و اگر چه متفق المعنی باشند «۷»، و بر اینکه قاعده سؤال از تکرار قرآن منقطع شود. گروهی دگر گفتند: تکرار نوعی «۸» فصاحت است در جای خود نه «۹» برای عیّ گوینده باشد، و اینکه در کلام عرب بسیار است، و غرض از اینکه تأکید باشد و تقریر کلام با مخاطب، و در اشعار ایشان از اینکه بسیار است، قال الشاعر: م نعمة كانت لكم كم كم و قال آخر: نعت الغراب بين لبني غدوة كم كم و كم بفراق لبني ينعت و قال آخر: و كاین و كم عندي لهم من صنعة ابادى ثنوها «۱۰» علی و اوجبوا و اینکه جواب فراء است. و وجهی دگر آن است که: خدای تعالی قرآن به جمله خلائیق فرستاد، و ایشان در آفاق و اقطار زمین پراکنده بودند، و قرآن مجموع نبود، هر چند آیت و هر «۱۱» سورتی به جانبی «۱۲» فرستاد، اگر تکرار نبودی در قرآن یکی قصه موسی شنیدی و یکی قصه عیسی و یکی قصه آدم، و آن که «۱۳» آن شنیدی اینکه نشیدی، و آن که «۱۴» اینکه شنیدی آن

- (۱). مب قوله. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۱ و ۲. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: الم. (۴). آج، لب، فق، مب، مر هذا. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: لفظی است. (۶). مب، مر: لفظی. (۷). مب: باشد. (۸). دب، مب، مر از. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: و آن نه. (۱۰). دب، آج، لب: منوها. (۱۱). مب: ندارد. (۱۲). دب: به جایی. [.....]
- (۱۳-۱۴). مب، مر: و هر که.

صفحه: ۴۱۸

نشیدی. پس حق تعالی خواست تا مکلفان در لطف «۱» و فایده قرآن مساوی باشند، قصهها و آیتها در قرآن مکرر کرد تا پیش از جمع به هر جای «۲» و به هر طرفی برسد - و استقصای کلام در اینکه باب کرده شود فی سورة الرحمن و المرسلات - و اینکه قدر اینکه جا کفایت است. حق تعالی خواست تا بیان انکار کند بر جهودان که گفتند: نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ «۳». دگر آن «۴» تا مطابق آن بود که خدای تعالی گفت در آیت که پیش از اینکه است که: من عهد بر پیغامبران گرفته ام که چون پیغامبری آید مصدق آن را که به اینکه پیغامبر باشد به او ایمان آرد، و بعضی تصدیق بعضی کنند، و باز نماید که چنان که پیغامبران پیشتر «۵» مکلفند به ایمان به من، من هم مکلفم به ایمان به ایشان - و الله اعلم بمراده من کلامه. قوله: من که و مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا، مفسران گفتند: آیت در شأن دوازده مرد آمد که اظهار ایمان کرده بودند و منافق بودند، در باطن مرتد شدند

و برگشتند و به مکه شدند بنزدیک کفار، از جمله شان «۶» [۴۳۹- پ]

: الحارث بن سويد الانصاری «۷»، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد. و «ابتغاء» افتعال باشد من البغاء و هو الطلّب، جز که بغی غیره باشد و ابتغی لنفسه، چنان که سوی و اشتوی «۸» و خبز و اختبز «۹» و قصد غیره و اقتصد هو، و مانند اینکه. خدای تعالی گفت: هر کس که او دینی طلب کند جز اسلام از او قبول نکنند، برای آن که دین بنزدیک خدای اسلام است لا غیر، که دگر ادیان و ملل را به آن منسوخ کرد، چنان که گفت: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ «۱۰». و معنی «قبول عمل، ضمان ثواب باشد بر او، برای آن که واقع باشد به موقع خود، و بر وجه مأمور به کرده شده باشد. من که وَ هُوَ فِي الْأَجْرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ، و او در

(۱). آج، لب، فق: در لفظ. (۲). فق: هر جایی، مب، مر: هر جانبی. (۳). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۰. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۵). دب: پیشین. (۶). مب، مر: ایشان. (۷). دب، مب، مر بود. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: سوی و اشتوی. (۹). آج، لب، مب، مر: خیر و اختبر. (۱۰). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹.

صفحه : ۴۱۹

آخرت- یعنی قیامت که سرای دیگر است- از جمله زیانکاران باشد. «و الخسران» ذهاب راس المال آن باشد که سرمایه تلف شود، و کافر در قیمت چنین باشد برای آن که مکلف در دنیا مشبه «۱» است به بازرگان، و عمر سرمایه اوست، و اسباب تمکین آلائت اوست، و سود او ثواب است، و زیان او عقاب است، فردا «۲» قیامت چو «۳» بنگرد عمر صرف کرده باشد در کاری که ثمره آن عقاب بود، نه سرمایه دارد و نه سود، عند آن پشیمانی او سخت شود و سود ندارد او را، نعوذ بالله من الخذلان و الحرمان. كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ، صورت استفهام است و مراد انکار و نفی، ای لا یهدی الله، یعنی خدای هدایت نکند گروهی را که از پس ایمان کافر شدند، و مثله قول الشاعر: کیف نومی علی الفراش و لما یشمل الشّام غاره شعواء ای لا انام، و اینکه را نظیر بسیار بود، منها قوله: كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ «۴»، ای لا یكون لهم عند الله عهد، و مثل اینکه روایت است که از صادق- علیه السلام- در سبب نزول آیت. و حسن بصری گفت: آیت در اهل کتاب آمد که ایشان پیش از قیام و ظهور رسول- علیه السلام- به او ایمان داشتند و مقرّ بودند «۵»، چون «۶» پیامد منکر شدند و کافر گشتند. اما مراد به «هدایت» در آیت محتمل است و جوه «۷» را: یکی الطافی که خدای تعالی با مؤمنان کند که ایشان را آن لطف باشد در ثبات بر ایمان، و آن در حق کافران اگر بکنند «۸» لطف نباشد، چنان که در شاهد آن کس که دعوتی سازد و جماعتی را به طعام و مهمانی خود خواند، و خواندن او بر عموم همه را لطف باشد، آنگه از ایشان جماعتی بیایند و جماعتی نیایند. آنان که بیایند ایشان را شمعی پیش فرستد، و چون به در سرای رسند استقبال کند و اینکه لطف باشد، و لکن در حق آنان

(۱). مب، مر: شبیه. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: در فردای. (۳). دب، مب، مر: چون. [...]

(۴). سوره توبه (۹) آیه ۷. (۵). دب: مقرّ آمدند. (۶). آج، لب، فق، مب رسول. (۷). مر: چند وجه. (۸). اساس: نکند، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۴۲۰

حاضر آیند. فاما آنان که آمده نباشند «۱»، اینکه معانی در حق ایشان لطف نبود- لأمر یرجع الیهم- برای «۲» کاری که راجع باشد به ایشان نه با میزبان، و اینکه وجهی نیکو و معتمد است. وجهی دگر آن است که: خدای تعالی حکم نکند به هدایت آنان که به اینکه صفت باشند. وجهی دگر آن که: مراد به «هدی» «۳» ثواب بود، ای کیف یشب «۴» الله، خدای چگونه ثواب

دهد و هدایت ره بهشت کند آنان را که به اینکه صفت باشند؟ فَمَا قَوْلُهُ: كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ، مراد آن است که: کفروا بعد اظهارهم الايمان، برای آن که ارتداد از مؤمن حقیقی درست نباشد بنزدیک ما، برای آن که مؤدی بود با اصلی از دو اصل فاسد: اما احباط، و قد دلّ الدلیل علی بطلانه، و اما جمع بین الاستحقاقین علی سبیل التأيید. بیان اینکه آن است که اجماع است که بر ایمان استحقاق ثواب ابد «۵» باشد، و بر کفر عقاب ابد اگر مؤمن محقق که به ایمان مستحق ثواب ابد بوده باشد «۶» کافر شود و کفری حقیقی مستحق عقاب ابد شود، پس در یک حال هم مستحق ثواب ابد باشد و هم مستحق عقاب ابد، و اینکه محال است، و اما باید گفتن که عقاب کفرش ثواب ایمانش محبط کرد «۷»، و احباط باطل است بنزدیک ما، چون هر دو اصل فاسد است، دلیل کند بر آن که مؤمن حقیقی مرتد نشود اما یا مظهر ایمان بده «۸» باشد در اول و یا مظهر کفر بده «۹» باشد در دوم. اگر گویند: چه گویی در کافر که مسلمان شود نه همچنین باشد یا مؤدی بود با جمع بین الاستحقاقین، و اما مؤدی بود با احباط! جواب گوئیم: احباط نباشد اینکه جا، و اما خدای تعالی اسقاط عقاب او کند به اجماع، لقوله- علیه السلام- الاسلام یجب ما قبله، اسلام آن را که پیش آن باشد «۱۰» ببرد. وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ، و خدای تعالی هدایت نکند به اینکه معانی که گفتند «۱۱» ظالمان را، و مراد به «ظالم»

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: که نیامده باشند. (۲). دب، مب، مر: از برای. (۳). مب، مر: یهدی. (۴). مب، مر: یثبت. (۵). لب، فق، مب، مر: ابدی. (۶). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: شده باشد. (۷). مب، مر: گرداند. (۸-۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بوده. (۱۰). دب: آنچه پیش اینکه بوده باشد، مب، مر: پیش از آن بوده باشد. [.....]

(۱۱). مب، مر: گفتیم.

صفحه : ۴۲۱

کافر است برای آن که در آیت ذکر کافران «۱» رفته است: أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ، الی قوله: إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا، هم در حق حارث بن سوید آمد که چون به مکه رفت و از مدینه بگریخت پشیمان شد بر آن، کس فرستاد به قوم خود و گفت: بررسی «۲» از رسول- علیه السلام- تا خود مرا توبه باشد که من «۳» پشیمانم؟ خدای تعالی «۴» آیت فرستاد: إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. کسی از جمله خویشان او آیت آن جا فرستاد تا بر او بخوانند «۵»، حارث او را گفت: تو به اینکه که می گویی راستگیری «۶»، و رسول از تو راستگیرتر «۷» است، و خدای تعالی از هر دو راستگیرتر «۸» است. با مدینه «۹» آمد [۴۴۰-ر]

و اسلام آورد، و حسن اسلامه، و اسلامش نیکو شد. مجاهد گفت: اینکه «۱۰» در مردی آمد من «۱۱» بنی عمرو بن عوف «۱۲»، کافر شد از پس اسلام «۱۳» ترساشد و با روم شد. أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ- الاية، بگفتم «۱۴» که اصل «لعن» طرد باشد، و قوله «۱۵»: قام الذئب كالزجل اللعين ای الطريد «۱۶». و «جزاء»، پاداشت باشد امّا به خیر و امّا به شرّ، چون به خیر مخصوص باشد ثواب گویند، و چون به بد «۱۷» باشد عقاب گویند. و آیت دلیل است بر

(۱). مب، مر: ظالمان. (۲). مب، مر: پیرسید. (۳). مب، مر: که از کرده. (۴). دب، مب، مر: اینکه. (۵). دب: خواندند، آج، لب، فق: خوانند، مب، مر: خواند. (۶). آج، لب، فق: راستگیری، مب، مر: راست می گویی. (۷-۸). دب، آج، لب، فق: راستگیرتر، مب، مر: راستگوتر. (۹). لب، فق، مب، مر: تا بمدینه. (۱۰). دب: آیت، مب، مر: آیت. (۱۱). دب، مب، مر: از. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: که. (۱۳). مب، مر: شد بعد از اسلام و. (۱۴). دب: و بگفتم، مب، مر: و گفتیم. [.....]

(۱۵). مب، مر: وقال الشّاعر. معمولاً- عبارت «قوله» در اینکه متن پیش از آیات قرآن به کار می‌رود، و اینکه جا مصرع دوم بیتی است از شَمَاح که مصرع اول آن چنین است: ذعرت به القطا و نفیت عنه. رک: ج ۲ روض الجنان از چاپ حاضر ص، نیز: تفسیر طبری ج ۱/ ۴۰۸، و تیبان ۲/ ۴۷. (۱۶). آج، لب، فق: کالطّريد. (۱۷). آج، لب، فق مخصوص، مب، مر: به شر مخصوص.

صفحه : ۴۲۲ آن که جزاء بر عمل است، خلاف آن که مجبران «۱» گفتند. «اولئك» در محلّ رفع است به ابتداء، و «جزاؤهم» مبتدا دوم است، اَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ در جای خبر مبتدای دوم است. آنکه مبتدا و خبر دوم در جای خبر مبتدای اول است. اگر گویند چرا گفت: وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، با «۲» آن که لعنت او از همه کفایت باشد، چه آن از همه بلیغتر بود! جواب گوئیم: برای آن که تا ما بدانیم که ما مکلفیم به لعنت و تیرای ایشان، دون آن که تا بدانند که ما را هست که ایشان را لعنت کنیم، به خلاف عقاب که عقاب جز خدای را نرسد، و مثل اینکه آیت در سورة البقرة رفته است. خَالِدِينَ فِيهَا، نصب او بر حال بود از مفعول، آن جا همیشه بمانند و در هیچ وقت از اوقات ایشان را تخفیف عذاب «۳» نبود، و نه نیز کس بر ایشان رحمت کند، و نه نیز خدای تعالی بر ایشان بخشاید. و حمل آن بر خدای کردن اولیتر باشد «۴» برای دو وجه: یکی آن که افعال مجهوله در قرآن چندان که آید مضاف با خدای تعالی بود، چنان که گفت: وَ أُوْتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ «۵» ...، وَ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ «۶» ... و: مَا أَنْزَلَتْ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ «۷»- الی غیر ذلک من الایات. وجه دیگر آن که: در قیامت دست همه متصرّفان از عمل، مقبوض و معزول باشد و کس را آن جا «۸» تصرّف نبود «۹». آنکه استثنا کرد تایبان را، تا کفّار بر کفر اصرار نکنند و نومید نشوند و بدانند که مادام تا کمال عقل بر جای است و در تکلیف گشاد است مکلف را به خلاص خود طریقی هست به توبه، و توبه کافر رجوع باشد از کفر به ایمان، چون ایمان آرد تائب باشد. و توبه فاسق هم رجوع باشد از فسق بالتّدم علی ما مضی و العزم علی ان لا يعود الی مثلها فی المستقبل.

(۱). دب، مب، مر: مجیره. (۲). مب، مر: برای. (۳). مب، مر: عقاب. (۴). مب، مر از. (۵). سورة نمل (۲۷) آیه ۲۳. (۶). سورة نمل (۲۷) آیه ۱۶. (۷). سورة آل عمران (۳) آیه ۶۵. (۸). مب، مر: را مجال. (۹). مب، مر: نباشد.

صفحه : ۴۲۳

وَ أَصْلَحُوا، اصلاح کنند پس از آن که افساد کرده باشند. اگر گویند: چون توبه از کفر به ایمان باشد، و کافر ایمان آورد، اصلاح چرا به آن ضمّ کرد. جواب گوئیم: تا ابهام «۱» آن «۲» بیفگند که کافر چون ایمان آورد «۳»، ایمان تنها کفایت است از واجبات عقلی و شرعی چنان که هر جا که ذکر ایمان کرد عمل صالح با او مقرون کرد تا ابهام «۴» زایل باشد از آن که او را عمل صالح واجب نیست. فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، «فا» «۵» برای آن آورد که کلام مضمّن «۶» است به معنی شرط، و تقدیر اینکه است «۷»: ان تابوا فانّ الله غفور رحيم. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ - الاية، حسن و قتاده و عطا خراسانی «۸» گفتند: آیت در جهودان آمد که ایشان به عیسی کافر شدند بعد ایمانهم بموسی «۹». ثُمَّ أزدادوا کُفْرًا، پس کفر بیفزودند به جحود به محمّد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. ابو العالیه گفت: آیت در جهودان و ترسایان آمد کفروا بمحمّد بعد مبعثه بعد ایمانهم به قبل مبعثه ثمّ ازدادوا کفرا، یعنی اصرارا علی الجحود [به]

«۱۰»، تا محمّد را ندیده بودند نعت و صفت «۱۱» او در کتابهای خود می‌دیدند «۱۲» معترف بودند، چون بیامد و دست ایشان از تصرّف و ریاست و فتوی و رشوت و حکم و متبوعی کوتاه خواست بودند «۱۳»، به آنچه می‌گفتند کفر آوردند و منکر شدند، آنکه به اصرار بر کفر در کفر بیفزودند. مجاهد گفت: آیت در «۱۴» مشرکان آمد. كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ، ای بعد اقرارهم باللّه من

قولهم انّ خالقنا هو الله، چنان که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد فی قوله:

(۴-۱). مج، دب: به صورت «ایهام» هم خوانده می‌شود. (۲). مب: از او، مر: از آن. [...]

(۳). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر او را. (۵). مج ما، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۶). آج، لب، فق، مب، مر، متضمن. (۷). آج، لب، فق، مب، مر که. (۸). دب: خوراسانی. (۹). مب، مر: بعد از ایمانشان به موسی. (۱۰). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱). مب، مر: صفات. (۱۲). مب، مر و. (۱۳). دب: کوتاه خواست کرده بود، آج، لب، فق، مب، مر: کوتاه کرد و کوتاه خواست بودن. (۱۴). دب شأن.

صفحه : ۴۲۴ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ «۱»، پس از اینکه اقرار، به شرک و انباز گرفتن با خدای کافر شدند. حسن بصری گفت: کفروا، کافر شدند به آیتی که فرود آمد، ثم ازدادوا کفرا بنزول «۲» آیه کفروا بها عند نزولها. قطرب گفت «۳»: زیادت کفر ایشان آن بود که گفتند، ما توقف کنیم تا اینکه «۴» محمد بمیرد، ما دین او خراب کنیم، چنان که خدای تعالی از ایشان «۵» باز گفت «۶»: نَتَرَبَّصُّ «۷» لَنْ تُقْبَلَ، چون بر کفر چندان مقام و اصرار کنند که بمیرند «۱۲» توبه ایشان قبول نکنند، و اینکه آیت دلیل است بر آن که در قیامت قبول توبه نباشد، برای آن که محال است که با منافع حاضر بهشت و عقاب عاجل دوزخ ملجأ نشوند، و اگر از اینکه دو یکی بودی هم ملجی «۱۳» بودی، فکیف که در هر دو به یک جای مجتمع باشد «۱۴»، اعنی معاجلة الثواب و العقاب، چون ملجأ شوند توبه کنند «۱۵»، چون توبه کنند باید قبول باشد اگر تکلیف باقی باشد، پس نفی قبول توبه نفی تکلیف باشد، برای آن که با الجاء ثبات تکلیف محال باشد [۴۴۰-پ]

(۱). سوره زخرف (۴۳) آیه ۸۷. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر کل. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر ثم ازدادوا کفراً [...]. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۵). آج، لب، فق: از او. (۶). دب: خبر داد. (۷). مج، وز، یتربص، با توجه به دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۸). سوره طور (۵۲) آیه ۳۰. (۹). دب: با. (۱۰). مب، مر همچنان. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اذا. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: بمردند. (۱۳). مب، مر: ملتجی. (۱۴). مب، مر: باشند. (۱۵). مب، مر و.

صفحه : ۴۲۵ دگر آن که قدیم - جلّ جلاله - گفت: وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ «۱» - الایة. و رسول - علیه السلام - گفت: انّ الله يقبل توبة عبده ما لم يغفر، چون در مرگ به ظاهر قرآن و اخبار توبه نباشد، پس از مرگ اولیتر که نباشد. و آیت مخصوص بود به کافرانی که بر کفر بمیرند تا در مرگ توبه کنند، که خدای تعالی در حق ایشان فرمود: وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ «۲» - الایة. وَ أُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ، سه وجه باشد اینکه «ضلال» را: یکی آن که اصل اوست و هو الهلاک، ای الهالکون، من قوله: إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ «۳»، ای هلکنا. و دگر آن که: الضَّالُّونَ من «۴» الدّین، ای الکافرون حقا، ایشان کافر باشند بر حقیقت، برای آن که بر کفر مرده باشند، و پس از آن در ایشان امیدی نبود. وجهی دگر آن است «۵»: هُمُ الضَّالُّونَ عن طریق الجنّة، از ره بهشت گمراه باشند، و هر سه وجه یکی باشد. قوله: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءٌ «۶» وَ لَوْ افْتَدَى بِهِ، هم از آن باب است که گفتیم که: فعل لغیره و افتعل لنفسه، يقال: فدا فلان فلانا و افتدی نفسه. انس مالک روایت کرد از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ «۵» - که گفت: روز قیامت کافران «۶» را به کنار دوزخ آرند، او را گویند: اگر تو را زمین پر از زر بودی خویشتن را فدیہ کردی یا نه! گوید: آری؟ گوید «۷»: از تو کم از اینکه خواستند اجابت نکردی. أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ، ای مولم، ایشان را

عذابی بود دردناک. وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ، ایشان «۸» را هیچ یاری نبود، نه بر طریق «۹» مغالبه، نه بر طریق شفاعت. لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ- الایه. عبد الله عیاس گفت: مراد به «بَرّ» در آیت بهشت است، یعنی به بهشت نرسی «۱۰» تا خرج نکنی «۱۱» آنچه دوست تر داری «۱۲»، به آنچه دوست تر دارید «۱۳» نرسی «۱۴» تا آنچه دوست تر دارید «۱۵» ندهی «۱۶». اینکه قول عبد الله عباس و مجاهد و سدی و عمرو بن میمون است. عطیه گفت: مراد به «بَرّ» طاعت است که نقیض او فجور بود، و «بَرّ» نقیض فاجر باشد. و ابو روق گفت: مراد به «بَرّ» خیر است. مقاتل بن حیان گفت: مراد تقوی است. حسن بصری گفت «۱۷»: از جمله ابرار نباشند «۱۸» تا انفاق احب الاموال

(۱). دب، آج، لب، فق، مب: تمیز. (۲). دب، آج، لب، مب، مر: فامتنع. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: قولک. (۴). دب، مب، مر: عمروا. (۵). آج، لب، فق: رسول علیه السلام، دب: رسول ص و آله. [.....]
 (۶). دب: کافر. (۷). دب، مب، مر: گویند. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: و ایشان. (۹). مب، مر: طریقه. (۱۰-۱۴). دب، مر: نرسید. (۱۱). دب، مر: نکنید. (۱۲). دب، مر: دارید. (۱۳-۱۵). دب، آج، لب، فق: داری/ دارید. (۱۶). دب، مر: ندهید. (۱۷). آج، لب، فق، مب، مر: مراد. (۱۸). دب: نباشد.

صفحه : ۴۲۷

نکنند «۱» بطیبه النفس، به چشم حقارت نگریده بدو به دست مهانت صرف کرده. مجاهد و کلبی گفتند: آیت منسوخ است به آیت زکات. ضحاک گفت از عبد الله عباس: مراد به انفاق خود زکات است، یعنی از جمله ابرار نباشد تا زکات واجب از مال بندهد. عطا گفت: مراد آن است که مرد دین دار و متقی نشود تا از کرایم اموالش از عرض «۲» آن آنچه بهتر و نکوتر بود ندهد و او «۳» تن درست ممکن صحیح شحیح با داعی متردد «۴» با مشقت نفس و مجاهدت خود و مکایده شیطان با او مید «۵» زندگانی و ترس درویشی. حسن بصری گفت: عام است در جمله صدقات اندک و بسیار تا اگر خرمایی بدهد در اینکه آیت داخل باشد. در خبر هست که: از جمله صحابه رسول مردی بود نام او ابو طلحه از انصاریان و در همه مدینه چندان درخت خرما که او را بود کس را نبود، و لکن خرما ستانی «۶» داشت برابر مسجد رسول- علیه السلام- سخت نکو و آبادان و بسیار دخل، و در آن جا چشمه ای آب خوش بود. رسول در آن جا رفتی و از آن آب خوردی و وضو کردی. چون اینکه آیت فرود آمد. ابو طلحه پیامد و گفت: یا رسول الله؟ خدای داند که دوست ترین مال من و کریمترین، اینکه خرماستان «۷» است، من اینکه را صدقه کردم امید به روز جزا آن را «۸» تا مراد ذخیره باشد. ای رسول الله؟ آن جا که مصلحت دانی «۹» فرو نه. رسول- علیه السلام- گفت: بخ بخ ذلک مال رابح لک، گفت: خنک باد تو را، اینکه مالی است سود کننده تو را. اینکه که گفتی شنیدم و مصلحت در آن دادم که بر خویشان خود وقف کنی. گفت: یا رسول الله؟ آن چنان که باید کردن می فرمایی «۱۰». رسول- علیه السلام- بر ایشان «۱۱» وقف کرد. ابو ایوب انصاری روایت کرد که: چون اینکه آیت آمد، زید بن حارثه اسپی نکو «۱۲»

(۱). دب: نکند. (۲). آج: عوض، لب، فق، مب، مر: غرض. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: و از. [.....]
 (۴). مچ: مترد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: امید. (۶). دب، مر: نخلستانی. (۷). دب، مر: نخلستان. (۸). آج، لب، فق: به امید بر فردا را، دب، مر: به امید آن که فردا. (۹). آج، لب، فق آن جا. (۱۰). آج، لب: که باید فرمای. (۱۱). دب: ایشان را اینکه نخلستان. (۱۲). دب، مر: اسپی نیکو.

داشت و سخت دوست داشتی آن را پیش رسول آورد و گفت: ای رسول الله؟ من اینکه اسپ^۱ دوست دارم صدقه کردم. رسول- علیه السلام- به اسامه زید داد. زید را خوش نیامد، گفت: ای^۲ رسول الله؟ من آن صدقه کرده بودم^۳. رسول- علیه السلام- گفت: آن به موقع افتاد [۴۴۱-ر]

و خدای تعالی از تو قبول کرد. شهر بن حوشب روایت کند که: چون اینکه آیت آمد، زنی بود در مدینه پرستاری داشت و جز آن نداشت، آزاد کرد و گفت: تو را آزاد کردم، و لکن از بر^۴ من مرو، و اینکه شرط نمی‌کنم بر تو، چون آزادش کرد پرستار برفت. زن بیامد و رسول را خبر داد، رسول- علیه السلام- گفت: او حجاب تو شد از دوزخ، رها کن تا برود، و چون شنوی که مرا سببی آورده‌اند از جای، بیا تا من تو را برده [ای]

«۵» دهم. مجاهد روایت کرد که: عمر خطاب کس فرستاد به ابو موسی اشعری و او را گفت: از سبی جلولا برای من کنیزکی فرست. او کنیزکی فرستاد بغایت حسن و جمال. عمر چون او را بدید در چشم او نکو آمد، اینکه آیت بر خواند لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ- الایة، و در حال آزادش کرد. عبد الله عمر گوید: یک روز اینکه آیت می‌خواندم، اندیشه کردم^۶ تا خود چیست که بر من دوست‌تر است! هیچ بنزدیک من از کنیزکی که بود مرا دوست‌تر نبود. آن را^۷ آزاد کردم. بر خاطرم گذر کرد که او را به نکاح حلال گردانم، دگر باره گفتم: چیزی که به خدای دادم با آن رجوع نکنم. راوی خبر گوید: مهمانی به ابو ذر غفاری فرود آمد. ابو ذر او را گفت: من از تو مشغولم به فلان جای مرا شتر^۸ است، برو و شتری بهینه^۹ بگزین و بیار. او برفت و شتری لا-غر بیاورد. ابو ذر او را گفت: بهتر از اینکه نبود! گفت: بود، و لکن من نیاوردم، رها کردم برای روزی که و را به آن حاجت باشد. ابو ذر گفت: حاجت من

- (۱). وز، دب، آج، لب، مب، مر: اسب. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: یا. (۳). آج، لب، فق، مب: صدقه کردم. (۴). مب، مر: از پیش. (۵). مع: ندارد، از وز افزوده شد. [...].
- (۶). مب، مر که. (۷). آج، لب، فق، مب: او را. (۸). آج، لب، فق: شتری، مب، مر: شتری چند. (۹). مب، مر: بهترین.

آن روز باشد که مرا در گور نهند، از آن محتاج‌تر نباشم برای حاجت سخت بهینه^۱ مال باید نهادن، و خدای تعالی می‌گوید: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ. عبد الله بن سیدان روایت کند از ابو ذر^۲ - رحمه الله علیه- که او گفت تو را در مالت سه انبازاند^۳: یکی قدر که دستور با تو نیارد^۴ که کدام ببرد بهتر یا بتر^۵، یعنی آفت خدای. دوم^۶ وارثت^۷ که منتظر آن است که تو چشم بر هم نهی تا او مال ببرد. و انباز سه ام^۸ تویی اگر بتوانی کردن که تو عاجزترین^۹ سه گانه^{۱۰} نباشی بکن. آنگه گفت خدای تعالی می‌گوید: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ، و اینکه شتر دوستر^{۱۱} مال من است بنزدیک من برای خود اختیار کردم تا خاصه مرا باشد، و آن را در راه صدقه صرف کرد^{۱۲}. راوی خبر گوید: سالیلی به در سرای^{۱۳} ربیع خثیم^{۱۴} آمد، ربیع خثیم^{۱۵} گفت: بروید^{۱۶} پاره‌ای شکر^{۱۷} به اینکه سایل دهید^{۱۸}. من گفتم: سایل شکر چه خواهد کرد^{۱۹}! او را نان باید، گفت: خدای داند که ربیع خثیم^{۲۰} شکر دوست^{۲۱} دارد و می‌گوید: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ. و در اثر هست که: زبیده ام جعفر زن هارون الرشید مصحفی قرآن فرمود نوشتن^{۲۲} به نود پاره به زر، و پشتهای آن^{۲۳} زرین کرده بود مرصع به انواع جواهر بیش

(۱). مب: بهترین، مر: خوبترین. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: ابو ذر غفاری. (۳). دب: انباز است. (۴). دب: که با تو دستوری نیارد. (۵). مر: بدتر. (۶). مب: دویم. (۷). دب، آج، لب: وارث است. (۸). مب، سیوم، فق، مب: سیم. (۹). دب: عاجزتر از اینکه. (۱۰). دب، مر: عاجزترین ایشان. [.....]

(۱۱). مب: دوست‌ترین. (۱۲). فق: در راه خدا صدقه کرد، مب، مر: در راه خدای صرف کرد. (۱۳). آج، لب، فق: سالیلی نزد. (۱۴). دب: ربیع خیمه، فق، مب، مر: ربیع خیم. (۱۵). فق، مب: ربیع خیم، دب: ربیع. (۱۶). آج، لب، فق: بروی / بروید. (۱۷). مب بیارید. (۱۸). دب، آج، لب، فق: دهی / دهید. (۱۹). دب: به شکر چه خواهد کرد، مب، مر: شکر چه کند. (۲۰). دب: ربیع خیمه، فق: ربیع خیم. (۲۱). مر: دوست‌تر. (۲۲). مب، مر: تا نوشتند. (۲۳). مب: و پشت آن را که و جلد آن را، مر: و پشت جلد آن را.

صفحه: ۴۳۰

بها. یک روز قرآن می‌خواند، در آن دفتر به اینکه آیت رسید: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ، با خویشان «۱» اندیشه کرد، گفت: من در جهان چیزی از اینکه دوست‌تر ندارم، کس فرستاد و زرگران را بخواند و آن زر و جواهر «۲» بفروخت و بهای آن در چاههای بادیه صرف کرد که تا امروز منسوب است با او. ابو بکر و راق گفت: حق تعالی به اینکه آیت ما را فتوت باز آموخت «۳»، گفت: بز من به بز خود در یابی «۴» من با تو آنگه بز کنم که تو با برادران خود بز کنی. به اینکه سر بسته تا به آن سر با تو دهند. به حسب آن به عدل و بیش از آن به فضل، و نگر تا گمان نبری که آنچه تو می‌کنی از خیر و بز بر من پوشیده است. وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ، و هر نفقه‌ای که شما کنی «۵» خدای به آن عالم است تا دهندگان استوار باشند، که «۶» جز آن بر خدای بنخواهند شدن «۷»، چه به مقادیر و تفصیل آن «۸» عالم است. كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلاَّ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ - الاية، ابو روق و کلبی گفتند: سبب نزول آیت آن بود که چون رسول - علیه السلام - گفت: من بر ملت ابراهیم، جهودان گفتند: چون است که گوشت شتر و شیر شتر می‌خوری! و آن بر ابراهیم «۹» حرام بود. رسول - علیه السلام - گفت: دروغ مگوی «۱۰» که در شرع ابراهیم اینکه هر دو حلال بود. ایشان گفتند: هر چه امروز بر ما حرام است، آن است که بر ابراهیم و نوح حرام بود «۱۱»، تا به امروز حرام است، خدای تعالی به تکذیب ایشان اینکه آیت فرستاد: كُلُّ الطَّعَامِ، یعنی الطَّعَامِ الْمَحَلَّل لَنَا كَانَ حِلاَّ لبني اسرائيل، هر طعام که امروز ما را حلال است بنی اسرائیل را حلال بود، الا آنچه اسرائیل بر خود حرام کرد، یعنی یعقوب - علیه السلام - پیش از آن که توریت آمد.

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: خود. [.....]

(۲). مچ: جوهر، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). دب: در آموخت. (۴). مب، مر: دریابید. (۵). مب، مر: کنید. (۶). فق: و. (۷). وز، دب، آج: بنخواهد شدن، لب، فق: نخواهد شدن. (۸). مب، مر خدای. (۹). دب: و اینکه ابراهیم را، آج، لب، فق، مب، مر: و اینکه بر ابراهیم. (۱۰). دب، آج، لب، فق: می‌گویی، مب، مر: می‌گویید. (۱۱). آج، فق، مب، مر: و.

صفحه: ۴۳۱

مفسران خلاف کردند در آن طعام که یعقوب بر خود حرام کرد پیش «۱» نزول توریت. عبد الله عتاس و مجاهد و قتاده و ضحاک گفتند: سبب آن بود که یعقوب را - علیه السلام - از عرق النسا رنجی بود، و اصل آن رنج از رگ پیدا شده بود، او رگ بر خویشان حرام کرد. مقاتل و ضحاک گفتند: سبب آن بود که یعقوب - علیه السلام - نذر کرد که اگر خدای تعالی او را دوازده فرزند نرینه بدهد و او به سلامت به بیت المقدس رسد، آخرین ایشان را قربان کند. چون خدای تعالی او را دوازده

فرزند بداد، او خواست تا به نذر وفا کند، برخاست «۲» تا به بیت المقدس آید، خدای تعالی فرشته فرستاد به او «۳» و او را گفت «۴»: من تو را عفو کردم از «۵» اینکه نذر به امتحانی که تو را کنم «۶». یعقوب شاد شد، و یعقوب فردی بود قوی و بطّاش و کس پیش او به کشتی بنه ایستادی، و در [۴۴۱-پ]

مصارعت قوت او نداشتی. فرشته «۷» آمد در پیش او، او گمان برد «۸» که او دزدی است از سر قوت خود با او در آویخت. آن فرشته «۹» آمد در پیش او، او گمان برد «۱۰» که او دزدی است از سر قوت خود با او در آویخت. آن فرشته چیزی بر ران یعقوب زد، ران او درد گرفت و دردی عظیم در او پدید آمد. او از آن رنجور شد، و یعقوب - علیه السلام - گوشتی دوست داشتی که در او رگ بود، او با خدای نذر کرد که اگر به شود از آن نیز نخورد، و اینکه قول ضعیف «۱۱» است. ابو العالیه و مقاتل و کلبی گفتند گوشت اشتر و شیر شتر «۱۲» بر خود حرام کرد. شهر بن حوشب روایت کرد از عبد الله عباس که: جماعتی جهودان پیش رسول آمدند و گفتند: یا ابا القاسم؟ ما را خیر ده تا آن چه طعام بود که یعقوب بر خود حرام کرد پیش از آن که توریت فرمود آمد «۱۳»! رسول - علیه السلام - گفت: به «۱۴» خدای بر شما، نه شما می دانید «۱۵» که یعقوب - علیه السلام - بیمار شد بیماری سخت! نذر کرد که اگر

(۱). مب از. (۲). مج: بر خواست، با توجه به وز تصحیح شد. (۳). دب: فرشته را به او بفرستاد، مب، مر: فرشته را بفرستاد به او. (۴). مب، مر خدای تعالی می فرماید که. [.....]. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: به. (۶). وز: گفتم. (۷-۹). دب، آج، مب: فرشته. (۸-۱۰). مب: یعقوب گمان بردی. (۱۱). مج: عظیم، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). دب: اشتر. (۱۳). آج، لب، فق: فرود نیامده بود. (۱۴). مب، مر حق. (۱۵). دب، آج، لب: می دانی / می دانید.

صفحه : ۴۳۲ خدای تعالی او را عافیت دهد، او دوست تر طعام «۱» و شرابی بر خویشتن «۲» حرام کند، و دوست ترین طعامها و شرابها بر او گوشت شتر و شیر شتر بود، آن بر خویشتن «۳» حرام کرد «۴»، گفتند: صدقت «۵» اللهم نعم همچنین است که «۶» گفتی. ضحاک گفتی «۷» از عبد الله عباس که: یعقوب را عرق النساء «۸» پدید آمد، طیبیان او را نهی کردند از گوشت شتر و شیر شتر، او آن هر دو بر خویشتن حرام کرد. [جهودان گفتند: ما آنچه یعقوب بر خود حرام کرد نیز بر خود حرام کنیم «۹» مساعدت «۱۰» او را. عکرمه گفت: یعقوب - علیه السلام - پیه بر خویشتن حرام کرد]

«۱۱» و جگر و وکک «۱۲». مجاهد گفت: گوشت چهار پای بر خویشتن حرام کرد. حسن بصری: گفت: گوشت شتر بود، و لکن از خدای دستوری خواست [برای تعبّد]

«۱۳» و تقرب را «۱۴» خدای تعالی او را دستوری داد در آن. آنکه مفسران خلاف کردند در حال اینکه طعام که یعقوب بر خویشتن حرام کرد، تا حکم آن در توریت چه بود! سدّی گفت: توریت که آمد به تحریم آن آمد، و اینکه قول نیک نیست برای آن که ممنوع است از او، لقلوله تعالی: قُلْ فَأْتُوا بِالَّتَوْرَةِ. و رسول - علیه السلام - جهودان را در وقت مناظره گفت: توریت بیارید بخوانید «۱۵» اگر راست می گوید «۱۶». چون «۱۷» توریت بیاوردند، آنچه ایشان تحریم آن دعوی می کردند در توریت نبود، خجل شدند و عناد ایشان ظاهر شد.

(۱). دب: طعامی. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: خود. (۳). مب، مر: آن را بر خود. (۴). مب، مر جهودان. (۵). مج: صدقست، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....].

(۶). مب، مر تو. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفت. (۸). مب، مر: یعقوب را دردی. (۹). مب، مر: حرام کردیم. (۱۰). دب: موافقت. (۱۱). معج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). مب، مر: جگر و گرده، آج، در حاشیه کلمه «وکک» را به کلیه معنی کرده است. (۱۳-۱۴). معج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۵). دب، آج، لب، فق: بخوانی / بخوانید. (۱۶). دب، آج، لب، فق: می گویی / می گوید. (۱۷). مب، مر ایشان.
صفحه: ۴۳۳

عطیه گفت: خدای اینکه چیزها بر بنی اسرائیل حرام نکرد، ایشان حرام داشتند بر خود به تحریم یعقوب موافقت او را، و اینکه قول موافق ظاهر است و بر عکس قول سدی است «۱». کلبی گفت: در تورات تحریم آن طعامها نبود هیچ، پس از نزول تورات خدای تعالی بر بنی اسرائیل حرام کرد به معاصی «۲» که ایشان کردند، که خدای تعالی بر ایشان شرط نهاده بود که: هر که معصیتی کند، خدای طعام «۳» بر ایشان حرام کند، و ذلک قوله: فَبَطَّلْنَا مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمًا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ «۴»، و قوله: [و]

«۵» ذَلِكْ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ «۶». ضحاک گفت: آن هیچ بر ایشان حرام نبود «۷»، مساعدت یعقوب بر خود حرام کردند. آنکه حواله با تورات کردند و گفتند: خدای تعالی در تورات اینکه بر ما حرام کرده است. خدای تعالی رسول را گفت: قُلْ فَأَتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ، گو تورات بیارید «۸» و بخوانید «۹» اگر بر است می گوید «۱۰»، تورات نیارستند آوردن که دانستند که رسوا شوند. خدای تعالی گفت: فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ، هر که پس از آن که بر خدای دروغ گوید از جمله ظالمان باشد. انس مالک روایت کند از رسول- علیه السلام- که گفت: هر که او را عرق النسا باشد، باید تا دنبه «۱۱» گوسپندی «۱۲» [نر]

«۱۳» تازی [بگیرد]

«۱۴» نه کوچک و نه پیر باشد، و

(۱). دب، آج، لب، فق و. (۲). مب، مر: معاصی. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: طعامی. [.....]
(۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۶۰. (۵). معج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها از قرآن مجید بدلها افزوده شد. (۶). سوره انعام (۶) آیه ۱۴۶. (۷). مب و لکن. (۸). دب: بیاری / بیارید. (۹). دب: بخوانی / بخوانید. (۱۰). دب، آج، لب، فق: می گویی / می گوید. (۱۱). معج: دنب، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). وز: گوسپندی، آج، لب، فق، مب، مر: گوسفندی. (۱۳). معج، مب، مر: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۴). معج: ندارد، مب، مر: بستاند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه: ۴۳۴ بگذارد و به سه قسمت کند و هر روز قسمتی ناشتا «۱» بخورد تا خدای شفا دهد «۲». انس گفت: بیشتر از صد کس را بفرمودم و بکردند، خدای شفا داد. و الله اعلم بصحته. اگر سؤال کنند و گویند: شاید «۳» هیچ کس را بدون خدای تعالی که تحلیل و تحریم کند! گوئیم از اینکه دو جواب است: یکی آن که اینکه که یعقوب کرد- علیه السلام- به اذن و فرمان خدای کرد «۴»، پیغامبر را نباشد «۵» که در شرع هیچ کاری کند جز به امر و دستوری خدای تعالی، و اینکه جواب آن است که در قول حسن بصری بیامد. و جواب دیگر از او آن است که: لفظ تحریم مجاز است اینکه جا، و مراد منع نفس است از آن. و «تحریم» در لغت خود منع باشد، و «حرمان» منع بود، یعنی ألما آنچه یعقوب- علیه السلام- خود را از آن به حسب مصلحت طب «۶» یا بر سبیل تعزید منع کرد، و بر اینکه هر دو وجه شبهه آن کس که تمسک کرد به آیت در جواز اجتهاد در

شرع در باب تحریم و تحلیل باطل شود، برای آن که وجه آیت اینکه است که گفتیم- و الله اعلم و احکم. قوله: فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ، يقال: فَرَى و افترى اذا قطع و اصل الفرى القطع، و عرب گوید: لا شىء يفرى فریة و انه ليفرى الفرى، ای یأتى بالدواهی و العجائب، «و افترى علیه»، و «قال علیه» و «كذب علیه» آن باشد که دروغ گوید بر او بر خلاف مراد او و «كذب له» آن باشد که برای او بر مراد او دروغی گوید. و «كذب فى كلامه» آن باشد که در سخن که گوید دروغ گوید. اگر گویند «۷» چه فایده است در آن که گفت: مِنْ بَعْدِ ذَلِكُمْ، و دروغ در همه حال قبیح است! جواب گوئیم: مراد بیان وعید است پس لزوم حجت بر آنان که مخالفت فرمان خدای کنند [۴۴۲- ر]

و بر خدای دروغی گویند که خدای تعالی نگفته باشد، اگر گویند چگونه گفت که: دروغزن «۸» بر «۹» خدای ظالم باشد، و ظلم

(۱). مب: بنا شتا. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۳). مب: باشد. [.....]

(۴-۶). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۵). مب، مر: نشاید. (۷). آج، لب، فق، مب، مر که. (۸). آج، لب، فق، مر دروغ. (۹). آج، لب، فق، مب، مر خدای تعالی بندد او بر.

صفحه ۴۳۵ ضرری مخصوص باشد که می دانی! جواب گوئیم از اینکه چند وجه است: یکی آن که حمل کنند بر ظلم لغوی، و گویند: مراد آن است که اینکه کس واضع بود چیز «۱» را نه به موضع خود که دروغ بر خدای «۲»، و اینکه بر او محال است «۳» وضع الشیء فی غیر موضعه باشد، و عرب اینکه را ظلم «۴» گویند. وجه دگر آن که: «ظلم» در کلام عرب نقصان باشد، من قوله: آتَتْ أَكْلَهَا وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً «۵»، ای لم تنقص، آن کس که چنین بود، خدای را تعالی وصف نکرده باشد به صفت کمال. وجه دگر آن است که: آن کس ظالم نفس خود بود، یعنی آن مضرت که در معنی ظلم گفتند او جلب «۶» کرده باشد به خویشتن. قُلْ صَدَقَ اللَّهُ، بگو ای محمد که خدای تعالی راست گفت در آن خبر که داد، من قوله: كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلاًَّ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ - الاية. فَاتَّبِعُوا، پس روی کنی «۷». و «اتباع»، اقتدا باشد به طریقه آن کس که پیش تو باشد، إِمَّا در طریق و إِمَّا در طریقه «۸» و سنت. ملت ابراهیم را «حنیفا» «۹» حال باشد، إِمَّا از ملت و إِمَّا از ابراهیم. و اصل او بگفتم چه باشد، و گفته اند: از کلام حذفی هست، و آن آن است که: فَانَّهُ كَانَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، تا نظم مستقیم شود، و عطف فعل بر اسم نباشد- و الله اعلم بمراده من کلامه. قوله تعالی- عز و علا:

[سوره آل عمران (۳): آیات ۹۶ تا ۱۰۵]

[اشاره]

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ (۹۶) فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ حَجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۹۷) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ (۹۸) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصِيدُونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبِعُونَهَا عَوجًا وَ أَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ (۱۰۰) وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ أَنْتُمْ تَتْلُوا آيَاتِ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۰۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۲) وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً

فَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰۳) وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۴) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۵)

ترجمه

نخست «۱۰» خانه که نهادند «۱۱» برای مردمان را «۱۲» آن است که به مکه است

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: چیزی. (۲). وز تعالی، آج، لب، فق، مب، مر تعالی گوید. (۳). مب، مر که. (۴). مب، مر: اینکه را کس را ظالم، آج: ظالم. (۵). سوره کهف (۱۸) آیه ۳۳. (۶). آج، لب، فق: نسبت، مب، مر: طلب. (۷). مب، مر: پیروی کنید. (۸). مج: طریق، وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). مر: مله ابرهیم حنیفا. [.....]

(۱۰). آج، لب، فق: به درست که نخست. (۱۱). آج، لب، فق: نهاده شد. (۱۲). آج، لب، فق: برای عبادت جای مردمان هر آینه.

صفحه : ۴۳۶

خجسته و لطف برای جهانیان «۱». در او علامتهاست روشن جای ابراهیم، و هر که در او شود ایمن شود، و خدای راست بر مردمان قصد خانه آن را که برگ باشد به او راه، و هر که کافر شود، توانگر است، خدای از جهانیان. بگو ای خداوندان کتاب چرا کافر شوید «۲» به حجتهای خدای، و خدای گواه است بر آنچه شما می کنید. بگو ای خداوندان کتاب، چرا منع می کنید از راه خدای آن را که ایمان آرد «۳»، می جویی «۴» آن را کجی «۵»، و شما گواهانید، و نیست خدای بی خبر از آنچه شما می کنید. ای آنان که ایمان آورده اید، اگر فرمان برید گروهی را از آن که «۶» ایشان را کتاب دادند بر گردانند شما را پس ایمانتان «۷» کافر. و چگونه کافر شوید، و شما «۸» می خوانند بر شما آیتهای خدای، و در شماست پیغمبر او، و هر که پناه دهد با خدای پس راه نماید او را به «۹» راه راست. ای آنان

(۱). آج، لب، فق: و راه نمودنی مر جهانیان را. (۲). وز: کفر می آورید، آج، لب: انکار می کنید. (۳). وز: ایمان دارد، آج، لب، فق: ایمان آوردند. (۴). آج، لب، فق: می جوید. (۵). وز: کژی. (۶). آج، لب، فق: از آنان که. (۷). وز: ایمانشان، آج، لب، فق: ایمان شما. (۸). فق: شوید شما و. (۹). آج، لب، فق: راه یافته است سوی.

صفحه : ۴۳۷

که ایمان آورده اید بترسید از خدای حق ترسیدنش، و نمیرید الا و شما مسلمان «۱». دست زیند «۲» به رسن خدای همه و پراکنده مشوید و یاد کنید نعمت خدا بر شما چون بودید شما دشمنان، با هم آورد میان دلهای شما، در روز آمدی «۳» به نعمت او برادران و بودید شما بر کنار کنده ای «۴» از دوزخ، برهانید شما را از آن، همچنین بیان کند خدای برای شما آیتهايش تا همانا شما راه یافته شوید. باید که باشند «۵» از شما جماعتی که خوانند با نیکی و فرمایند نیکی «۶» و باز دارند از ناشایست، و ایشان رستگاران باشند. و مباحثید چو «۷» آنان که پراکنده شدند و خلاف کردند از پس از آن که به ایشان آمد حجتها، ایشان آنانند که بود ایشان را عذابی بزرگ. قوله تعالی: إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ مَجَاهَدَ كَفْت: سبب نزول آیت آن بود که جهودان با مسلمانان

بخلاف کردند» (۸) در باب کعبه و بیت المقدس. جهودان گفتند: بیت المقدس بهتر» (۹) است از خانه کعبه برای آن که مهاجر انبیاست و زمین مقدسه است، و مسلمانان گفتند: کعبه فاضلتر است، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. ابن السمیقع خواند: وضع بفتح الواو و الضاد، علی معنی وضعه الله، یعنی خدای

(۱). آج، لب، فق: و باید که نباشد اجل شما مگر در آن حال که مسلمان باشید. (۲). وز: دست در زنید. [.....].
(۳). آمدی / آمدید. (۴). آج، لب، فق: کوهی. (۵). آج، لب، فق: باشد. (۶). آج، لب، فق: فرمایند به کارهای کردنی به عرف شرع. (۷). آج، لب، فق: چون. (۸). دب، فق، مب، مر: خلاف کردند. (۹). آج، لب، فق، مب: مهتر.
صفحه : ۴۳۸

بنهاد اینکه خانه را، و اینکه شرف، بیت المقدس را نیست. لِلَّذِي بِنَاكُمْ مُبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ - الی قوله: غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ، خدای تعالی در اینکه آیات هفت فضیلت بر شمرد کعبه را که هیچ از آن بیت المقدس را نیست ردّ بر جهودان. علما خلاف کردند فی تأویل قوله: أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ. بعضی گفتند: مراد آن است که اوّل بقعه‌ای که از «۱» زمین بر روی آب پدید آمد «۲»، و خدای تعالی بیافرید زمین کعبه بود از کفی سفید «۳». پس از آن به دو هزار [سال]
«۴» زمین آفرید، یعنی فرمود تا از زیر زمین خانه کعبه، بیرون آوردند، و اینکه قول عبد الله عمر است و مجاهد و قتاده و سدّی. بعضی دگر گفتند: مراد آن است که اوّل خانه [که]

«۵» بر روی زمین نهادند «۶». روایت کرده‌اند که: زین العابدین علی بن الحسین را پرسیدند از سبب طواف «۷»، گفت: خدای تعالی در زیر عرش خانه‌ای بنهاد که آن را بیت المعمور گویند، آنکه خدای تعالی در سوره الطور ذکر کرد که: وَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ «۸»، و فرشتگان را فرمود تا گرد آن طواف کنند، و طواف عرش رها کنند تا برایشان آسانتر باشد. آنکه فرشتگان زمین را بفرمود تا برابر آن در زمین «۹» آن جا که امروز خانه کعبه است خانه‌ای بنا کردند بر شکل آن بر طول «۱۰» و عرض بکردند و نامش صراح «۱۱» نهاد، و آنان را که در زمین بودند از خلقان او بفرمود تا گرد آن طواف می کردند، چنان که

(۱). دب: در. (۲). مج: اول خانه که از بر روی زمین آب نهادند، که چون متن مشوش می نمود، با توجه به وز آورده شد. (۳). وز، آج: سپید. (۴). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد، دب: دو هزار سال بعد از آن. (۵). مج: ندارد، از وز افزوده شد. (۶). کذا: در مج، وز، دیگر نسخه بدلها - خانه کعبه بود. (۷). مب: از برای طواف که سبب آن چیست، مر: که سبب طواف چیست. [.....].

(۸). سوره طور (۵۲) آیه ۴. (۹). وز: تا برابر آن زمین، دب: تا در برابر آن در زمین، آج، لب، فق: تا برابر آن در روی زمین: مر: تا برابر آن بر روی زمین. (۱۰). وز، دب، آج، لب، فق، مب: در طول. (۱۱). مج و دیگر نسخه بدلها: صراح (بدون نقطه).
صفحه : ۴۳۹

اهل آسمان گرد خانه معمور. بعضی دگر گفتند: مراد آن است که اوّل خانه که آدم بر زمین «۱» بنا کرد «۲»، اینکه قول عبد الله عباس است. ضحاک گفت: اوّل خانه که در او برکت نهادند و از فردوس اعلی به زیر آوردند «۳». سماک روایت کرد از خالد بن عرعره «۴» که از امیر المؤمنین علی پرسیدند که: اینکه خانه اوّل خانه است که در زمین بنهادند! گفت: نه، پس قوم نوح و عاد و ثمود کجا بودند! و لکن اوّل خانه که در او برکت نهادند اینکه خانه است. اینکه یک روایت است از او. و در مسائلی که جهودان از او پرسیدند هست که گفتند: خبر ده ما را از اوّل سنگی که بر روی زمین بنهادند. گفت: شما که جهودانید «۵»

گویند که آن سنگ است که در بنای بیت المقدس است، و دروغ گویی «۶»، اول سنگ که بر زمین بنهادند حجر اسود بود، و له لسان ذلق یشهد یوم القيامة لمن وافاه، و او را روز قیامت زبانی فصیح بود تا گواهی دهد برای آنان که بدو آمده باشند به زیارت. و گفته‌اند: اول خانه که نهادند برای حج مردمان اینکه خانه است، و اینکه نیز روایتی است از عبد الله عیّاس. و گفته‌اند: اول خانه که به قبله «۷» اهل زمین کردند اینکه خانه بود. حسن و کلبی و فراء گفتند: اول خانه که به عبادتگاه اهل زمین کردند. و مراد به «بیت» مسجد است، بیانش قوله: أَنْ تَبَوَّءَ لِقَوْمِكُمْ بِمِصْرَ يُبُوتًا «۸»، یعنی مساجد. ابو ذر غفاری روایت کند از رسول- علیه السلام- که او را پرسیدند از اول مسجدی که در زمین ساختند برای عبادت، گفت: مسجد الحرام بود، و آنکه بیت المقدس. گفتند: ای «۹» رسول الله؟ چه «۱۰» مدت بود میان ایشان! گفت: چهل

(۱). دب: در زمین، مر: بر روی زمین، فق، مب: در روی زمین. (۲). دب اینکه بود، آج، لب، فق، مب، مر آن بود. (۳). دب اینکه بود، لب کعبه بود، مر آن بود. (۴). دب: خالد بن عرفطه. (۵). آج، لب: جهودانی / جهودانید. (۶). مر: گویند. (۷). مب: به کعبه. (۸). سوره یونس (۱۰) آیه ۸۷. (۹). مر: یا. (۱۰). مر: چند. [.....]

صفحه : ۴۴۰

سال، هر کجا وقت نماز به تو رسد، نماز کن که زمین همه مسجد من است جعلت لی الارض مسجدا و طهورا، به خلاف آن که بنی اسرائیل را بوده، چه ایشان را نماز روا نبودی الا در مسجد. و روایت کرده‌اند که: چون خدای تعالی آدم را به زمین فرستاد او در زمین می گشته «۱»، کنی «۲» و پوششی نبود که او را سایه کردی، تابش آفتاب در او اثر کرد و او را سیاه کرد. او یک روز به اندام خود فرو نگرید «۳» آن سیاهی دید، در خدای بنالید از آن و از رنج آفتاب، خدای تعالی از آسمان برای او بیت المعمور بفرستاد، و اینکه خانه بر طول و عرض و عمق خانه کعبه از پاره یاقوت سرخ آفریده «۴»، آدم در آن جا شد و از گرما بیاسود، گفت: بار خدایا! به اینکه سیاهی اندام چه کنم! حق تعالی گفت: سیزدهم ماه و چهاردهم و پانزدهم «۵» روزه‌دار. او یک روز روزه داشت، ثلثی «۶» اندامش سپید «۷» شد، دوم «۸» روز روزه داشت، دو بهر از اندامش سپید «۹» شد. سهام «۱۰» روز روزه داشت همه اندامش سپید «۱۱» شد «۱۲»، لذلك سمیت ایام البیض، اینکه سه روز را برای آن ایام البیض خوانند. اینکه جا اشارتی است، و آن آن است که اگر به روزه اینکه ایام اندام آدم سپید «۱۳» شد، اولی و احری که به روزه اینکه روزها صحیفه اعمال تو از گناه سپید «۱۴» شود. و آن خانه همچنان بود تا ایام طوفان نوح «۱۵»، [۴۴۳- ر]

خدای تعالی فرمود تا به آسمان چهارم بردند و بنهادند برابر خانه کعبه، چنان که اگر «۱۶» از روی مثل، رسنی فرو گذارند از آن جا به پشت «۱۷» خانه کعبه رسید همچنان بود تا آنکه که خدای تعالی ابراهیم را فرمود که خانه بر آر، قوله: لِلَّذِي بَكَهَ مُبَارَكًا.

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: می گشت. (۲). وز: رکنی، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۳). آج، لب، فق، مب: فرو نگرست، مر: نگاه کرد. (۴). مب: آفرید. (۵). مب ماه. (۶). دب، مب، مر از. (۷-۹-۱۱-۱۳-۱۴). فق، مب، مر: سفید. (۸). مب: دویم. (۱۰). دب، فق، مب، مر: سیم. (۱۲). آج، لب، فق و. (۱۵). مر بعد از آن. (۱۶). مج، وز: دگر، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۷). مر بام.

صفحه : ۴۴۱

ضحاک و مؤرج گفتند: مکه است، و هما لغتان، برای ان که عرب معاقبه کند میان «با» و «میم»، فنقول «۱»: سبّد راسه و سمدّه و

اغبطت عليه الحمى و اغمطت و ما هو بضربه لازب و لازم. ابن شهاب گفت: «بکه» زمین مسجد است و خانه، و «مکه» جمله حرم است. بعضی دگر گفتند: «مکه» نام شهر است و «بکه» نام زمین خانه است و آن جا که طوافگاه است سَمی بـذلک لَأَنَّ النَّاسَ يَتَبَاكُونَ فِيهِ، ای یزدحمون، که مردم آن جا بر یکدیگر زحمت کنند، و در پیش یکدیگر نماز کنند، و پیش یکدیگر بگذرند» (۲)، و قال الرَّاجِزُ: إِذَا الشَّرِيبُ أَخَذَتْهُ أَكَّةٌ فَخَلَّهُ حَتَّى يَبْكُ بَكَّةً عَطَا كَفَّتْ: مردی نماز می کرد در «۳» مسجد الحرام، زنی پیش او بگذشت. مرد او را زجری بکرد. ابو جعفر باقر- علیه السلام- گفت: رها کن او را، اینکه بکه است بیک بعضها بعضا. عبد الله زبیر گفت: برای آتش بکه خواند لَأَنَّهَا تَبْكُ اعْنَاقَ الْجَابِرَةِ، ای تدقها، برای آن که آن خانه گردن جباران شکند، هیچ جبار قصد آن خانه نکرد و اَللَّهِ تَعَالَى غَرَدْنِش بِشَكْنِهَا. و اما «۴» شهر را مکه برای آن خوانند که آب در او اندک باشد، من قول العرب: مَكَّ الْفَصِيلُ وَ امْتَكَّ إِذَا امْتَصَّ مَا فِي ضَرْعِ امَّةٍ مِنَ اللَّبَنِ، قال الشاعر: كَتَّ وَ لَمْ تَبْقَ فِي اجْوَاهِهَا دَرَّ رَا حَسَنَ بَصْرِي رَوَايَتُ كَرْدُ اَزْ عَبْدِ اللَّهِ عَبَّاسٍ كَهْ اَوْ كَفَّتْ: بر روی زمین هیچ جای نمی شناسم که عامل را به هر حسنی صد هزار بنویسند، و نماز کننده را به هر رکعتی صد هزار رکعت بنویسند. و نمی دانم بر «۵» پشت زمین شهری که در او صدقه «۶» بدهند به

(۱). دب، آج، لب، فق، مب: فبقول. [.....]

(۲). مب: بگذارند. (۳). مج نماز، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۴). مر آن. (۵). آج، لب، فق: که بر، مب: که در، مر: و در. (۶). آج، لب، فق: صدقه / صدقه ای.

صفحه : ۴۴۲ صد هزار صدقه بر آید اَلَا مَكَّةَ. و بر روی زمین هیچ شهر ندانم که در آن جا شراب ابرار است و نماز گاه اختیار است اَلَا مَكَّةَ. و در روی زمین هیچ شهر ندانم که مردم دست بر هر چه نهد «۱» در آن جا کفارت گناهانش بود اَلَا مَكَّةَ. و نمی دانم بر روی زمین شهری که در آن جا خانه «۲» باشد که هر که در آن خانه می نگردد، بی آن که نماز کند یا طواف کند، او را عبادَةُ الدَّهْرِ و صَوْمُ الدَّهْرِ بنویسند اَلَا به مَكَّةَ. و بر روی زمین جایی ندانم که دعا کننده آن جا دعا کند، فرشتگان بر دعای او آمین کنند اَلَا به مَكَّةَ. و هیچ شهر ندانم که جمله پیغامبران را در آن جا مورد و مصدر بوده است اَلَا مَكَّةَ. و هیچ شهر ندانم که فردا «۳» قیامت پیغامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان را از او بیشتر حشر کنند [که مکه، و آنان را که از آن جا حشر کنند]

«۴» ایمن باشند. و هیچ شهر ندانم بر روی زمین که در هر روزی از روح و رایحه بهشت چندان فرود آید که به مکه. قوله: مُبَارَكًا، نصب او بر حال است، و معنی او ثبات «۵» باشد من بروك البعير و منه البركة لثبوت الماء فيه، و منه البرك للصدور لثبوت الحفظ فيه، و منه قولهم «۶»: تبارك الله، ای بقی لم یزل و لا یزال. وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ. ای قبله لهم. گفته اند: مراد به «هدی» قبله است، و گفته اند: به معنی دلالت و بیان است در بسیاری معالم دین از: نماز و طواف و ذبح و جز آن، و روا باشد که مراد لطف بود، که «هدی» به معنی لطف آمده است فی قوله: وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى «۷». فیه آیاتُ بَيِّنَاتٌ، عبد الله عباس خواند: آیه بینة علی الوجدان، گفتند «۸»: مراد مقام ابراهیم است تنها، و جمله قراء. آیاتُ بَيِّنَاتٌ خواندند علی الجمع. بر قراءت اول تقدیر چنان باشد: فیه آیه بینة و هی مقام ابراهیم، رفع او بر خبر مبتدا باشد. و بر

(۱). فق، مب، مر: نهند. (۲). وز، فق: خانه / خانه ای. (۳). آج، لب، فق: فردای. (۴). مج: ندارد، از وز افزوده شد. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: اثبات، دب: ثابت. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: قوله. (۷). سوره كهف (۱۸) آیه ۱۳. (۸). وز، آج، لب، فق، مب،

مر: گفت.

صفحه: ۴۴۳

قراءت عامه تقدیر چنین باشد: فیه آیات بینات منها مقام ابراهیم، و رفع او بر ابتدا باشد. فیه آیات بینات. در اینکه خلاف کردند، بعضی گفتند: مراد به «آیات» مشاعر و معالم است که آن جا هست از حجر اسود^(۱) و ارکان و حطیم و زمزم و جز آن، و بعضی دگر گفتند: مراد به آیات علاماتی [و دلالتی است که]

«۲» حق تعالی نهاد آن را که دلیل شرف کعبه می کند جاری معجز^(۳) از آن جمله آن است که ده چندان و بیست چندان و صد چندان مردم که در آن جا گنجند در جای مثل آن، در آن جا شوند و بر ایشان تنگ نشود تا همه نماز کنند و مقصود خود حاصل کنند. دگر آن^(۴) چندان مرغ از کبوتر و جز آن گرد خانه می پرند^(۵) و یکی ایشان^(۶) به سر^(۷) خانه نپرد. دگر آن که هیچ مرغی در مسجد ذرق نیفکند، و نه بر بام خانه و نه بر زیر بام و دیوار^(۸). دگر آن که جمار با آن که هر سال چندین هزار هزار خلق سنگ به او اندازند زیاده نشود، و اگر جای دیگر بودی هر یکی کوه^(۹) شده بودی. دگر آن که شفای بیماران در او باشد. دگر آن که هر جبار که قصد آن کرد، خدای تعالی هلاکش بر آورد و تعجیل عقوبت کرد او را. مقام ابراهیم، اختلاف اقوال در مقام ابراهیم بگفتیم در سوره البقره. وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا، در او چند قول گفته اند: یکی آن که تا در حرم باشد ایمن شود از آن که کس او را نرنجاند، اگر مرد قاتل پدر و برادر^(۱۰) را ببیند در حرم، شرع^(۱۱) می فرماید تا تعرضش نکند و نرنجاند^(۱۲) او را، و هر که خیانتی^(۱۳) کند و در حرم

(۱). مب، مر: حجر الاسود. [...]

(۲). معج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). مر: معجزات. (۴). دب که، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۵). معج: می پرند، آج، لب، فق، مب: می پروازند، مر: در پروازند، با توجه به وز تصحیح شد. (۶). آج، لب، فق، مب، مر تنگ نشود. (۷). آج، لب، فق، مب آن. (۸). دب، و نه بر بام دیوار، آج، لب، فق، مب، مر: و نه بر دیوار. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: بودی کوهی. (۱۰). مر خود. (۱۱). مر: صاحب شرع. (۱۲). مب: نکنند و نرنجانند. (۱۳). آج، لب: جنایتی.

صفحه: ۴۴۴ گریزد او را تعرض نکنند در حرم، و لکن طعام و شراب بر او تنگ کنند تا بضرورت بیرون آید، آنکه حد بر او برانند. و اگر آن خیانت^(۱) در حرم کند همان جا حد بر او برانند لانتهاکه حرمة الحرم. و قولی [۴۴۳-پ]

دگر آن است که: و من دخله و هو علی هدی من ربّه و بصیره من دینه کان امنا، ای صار امنا فی القیامه من النار، هر که در آن جا شود به شرایط خود در قیامت از آتش دوزخ ایمن باشد. بعضی دگر گفتند: مراد آن است که در جاهلیت هر که در آن جا شدی از غارت و قتل ایمن شدی، و چون اسلام آمد الّا حرمت نیفزود آن را. ابو الجلد به عبد الله عیّاس نوشت که: اوّل کس^(۲) که پناه با حرم داد ماهیان کوچک و بزرگ بودند، کوچک از بزرگ و بزرگان^(۳) از طوفان. قولی دگر آن است: هر که او آن سال که رسول - علیه السلام - عمره قضا کرد با رسول الله در آن جا شد ایمن است، بیانه قوله: لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ^(۴). و قولی دگر آن است که: لفظ خبر است به^(۵) معنی امر، ای من^(۶) دخله فامنوه، آن کس

که در آن جا شود ایمنش باید داشت، چنان که گفت: فَلَا رَفَثَ وَ لَا فُسُوقَ وَ لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ^(۷)، [ای لا ترفثوا فی الحج] «۸» و لا تفسقوا و لا تجادلوا. ضحاک گفت: من دخله حاجا کان امنا من الذنوب الّتی اکتسبها^(۹) قبل ذلک، هر که در آن جا شود از گناهان کرده ایمن شود. جعفر بن محمد الصّیّادق - علیهما السلام - گفت: من دخله علی الصفا کما دخله الانبیاء و الاولیاء کان امنا من عذاب الله، هر که باصفا در او شود چنان

(۱). آج: جنایت. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: کسی. [.....]

(۳). آج، لب، فق، مب، مر: بزرگ. (۴). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۷. (۵). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: و. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: و من. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۷. (۸). مج، وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). مج: اکتبها، با توجه به وز تصحیح شد.

صفحه : ۴۴۵ که انبیا و اولیاء شدند از عذاب خدای ایمن شود. ابو النجم القرشی الصیوفی گفت: روزی در طوافگاه می‌گردیدم، گفتم: بار خدایا؟ تو گفته‌ای در کتاب مجید خود که: وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا، هر که در اینکه جا آید ایمن شود. بار خدایا؟ از چه ایمن شود! هاتفی از پس پشت من آواز داد «۱»: من النار، از آتش باز نگریدم «۲» کس را ندیدم. بیان اینکه قول آن است که انس مالک روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: هر که او در حرمی از اینکه دو حرم - که حرم خدا و حرم رسول است - بمیرد، روز قیامت خدای تعالی او را از ایمنان بر انگیزد «۳». و در خبر است که: رسول - علیه السلام - گفت: فردا «۴» قیامت خدای تعالی فرماید تا اطراف حجون و بقیع گیرند، و آن گورستانهای مکه و مدینه است، و در بهشت افشانند. و عبد الله مسعود روایت کرد که: رسول - علیه السلام - بر کناره صحرای مکه - که امروز گورستان است - و آنکه هنوز گورستان نبود - گفت: از اینکه بقعه و از اینکه حرم فردای قیامت هفتاد هزار مرد را بر انگیزند که ایشان را بی حساب به بهشت برند، که هر یکی از ایشان هفتاد هزار گناهکار را شفاعت کنند «۵»، و رویه‌ایشان چون ماه باشد شب چهارده «۶». انس بن مالک «۷» روایت کند از رسول - علیه السلام - که گفت: هر که بر گرمای مکه صبر کند [یک ساعت]

«۸» از روز آتش دوزخ از او دور شود دو بیست ساله «۹»، و بهشت در «۱۰» نزدیک شود صد ساله راه. وهب متبه گفت: در تورات نوشته است که خدای تعالی روز قیامت هفصد «۱۱»

(۱). مب، مر که. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: باز نگریدم. (۳). مب، مر: بر انگیزاند. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: فردای. (۵). دب، مر: کند. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: چون ماه شب چهارده، مر بود. (۷). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: انس مالک. [.....]

(۸). مج: ندارد، از وز افزوده شد. (۹). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد، دب: به او. (۱۱). مب، مر: هفتصد.

صفحه : ۴۴۶

هزار فرشته را بفرستد با زنجیرهای زرین تا خانه کعبه را به عرصه قیامت آرند. ایشان بیایند و کعبه را به آن سلسله‌های زرین به موقف «۱» قیامت آرند. فرشته گوید «۲»: یا کعبه الله سیری، ای کعبه خدای برو. او گوید: نروم تا حاجتم روا نکنند. گوید «۳»: حاجت تو چیست! گوید: شفاعت من قبول کنند در «۴» آنان که در پیراهن من دفن کنند «۵» ایشان را. حق تعالی گوید: حاجت روا کردم، آن مردگان را از گورها برانگیزند رویها سپید «۶»، همه احرام گرفته، گرد خانه کعبه در آیند و لیبیک زدن گیرند. فرشته دگر گوید: ای کعبه خدای برو؟ گوید: نروم تا مرادم ندهند «۷». گویند: مرادت چیست! بخواه تا بدهند. گوید: بار خدایا؟ بندگان گناهکار تو از هر فجی عمیق و رهی بعید، اشعث اغبر به من آیند «۸»، اهل و اولاد را به جای رها کرده «۹»، پشت بر خان و مان کرده و دوستان و رفیقان را وداع کرده، به یاسه «۱۰» من به من آمدند «۱۱» به زیارت، و مناسک بگزارند «۱۲» چنان که تو فرمودی، بار خدایا؟ شفاعت می‌کنم که ایشان را از فرع اکبر ایمن کنی، و شفاعت من در «۱۳»

ایشان قبول کنی و همه را پیراهن من بداری» (۱۴). فرشته ندا کند که: در میان ایشان گناهکاران و اصحاب کبایرانند مصرّ بر گناه مستحقّ دوزخ. کعبه گوید: بار خدایا؟ من شفاعت در حق گناهکاران می‌کنم. خدای تعالی گوید: شفاعت قبول کردم و مرادت بدارم. فرشته ندا کند: الا و هر کس که از اهل کعبه است از میان جمع بیرون آیی. جمله حاجیان از میان جمع بیرون آیند و گرد کعبه در آیند سپید» (۱۵) روی، ایمن از دوزخ

(۱). فق، مر: به عرصات. (۲). وز، دب، آج، لب، فق، مب: فرشته‌ای. (۳). میج: گویند، با توجه به وز تصحیح شد. (۴). آج، لب، فق، مب، مر حق. (۵). وز، دب: کرده‌اند، آج، لب، فق: کردند. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: سفید. (۷). آج، لب، فق، مب: بدهند، مر: بدهند. (۸). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: آمدند. (۹). آج، لب، فق، مب و. (۱۰). دب: به آرزوی. [.....]
(۱۱). آج، لب، فق، مب: آمده‌اند. (۱۲). وز، مب: بگزارند، مر: بگزارده. (۱۳). مب، مر حق. (۱۴). میج، وز: بدارید، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۵). آج، لب، فق، مب، مر: سفید.

صفحه : ۴۴۷

طواف می‌کنند و لبیک می‌زنند. فرشته ندا کند و گوید: ای کعبه خدا؟ برو، و کعبه خرامان به رفتن در آید و می‌گوید: لبیک، اللَّهُمَّ لَبِیک، لَبِیک انَّ الحمد و الملك و النعمه لک لا شریک لک لبیک، و اهل او در پی او می‌روند. و آنچه در اینکه خبر آمد از اضافه کلام و رفتار با کعبه علی احد الوجهین باشد اما مضاف بود با فرشتگان که موکل کعبه‌اند، و اما بر طریق تمثّل باشد، چنان که اگر کعبه مثلاً عاقلی مکلف بودی، او را در باب شفاعت اینکه منزلت بودی، و سخن و مناظره او با خدای تعالی بر اینکه وجه بودی، چنان که حق تعالی گفت: لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ (۱) - الاية، یعنی لو انزلنا هذا القرآن على جبل و كان الجبل ممن يسمع و يعقل لرايته كذا. قوله: وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ، «لام» ایجاب و اختصاص است، يقال: لفلان عليه كذا، یعنی او راست، جز [۴۴۴-ر]

او را نیست. عَلَى النَّاسِ، لفظ عام است بر مردمان شریف و وضع و برّ و فاجر و مؤمن و کافر، و اگر نه مخصّص باشد هر چه اینکه نام بر او افتد از اینکه جنس داخل بود در او. و در آیت دلیل است بر آن که کفار مکلف‌اند به حج لتناول عموم اللفظ لهم. حِجُّ الْبَيْتِ، ابو جعفر و حمزه و کسائی خوانند: حِجُّ الْبَيْتِ به کسر «ح» در همه قرآن، و باقی به فتح «ح» خوانند، و هما لغتان: الفتح لغه اهل الحجاز، و الکسر لغه الباقین. و بعضی اهل لغت گفتند: الحِجُّ بالفتح المصدر، و بالکسر الاسم و بگفتیم که: اصل حج قصد باشد در لغت و در شرع همچنین، جز که مخصوص باشد بالقصد الی مکان مخصوص فی ایام مخصوصه لاداء مناسک مخصوصه. مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا، «من» بدل «ناس» است، و هو بدل «بعض من الكل، کقولک: مررت بالقوم ثلثهم» (۳)، و رایت القوم اکثرهم، و محلّ او جرّ است و تقدیر الاية: وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ الْمُسْتَطِيعِينَ مِنْهُمْ حِجُّ الْبَيْتِ.

(۱). سوره حشر (۵۹) آیه ۲۱. (۲). وز: البدل. (۳). لب: ثلثهم.

صفحه : ۴۴۸

اما «استطاعت»، فقها در او خلاف کردند. بنزدیک ما حریت است و کمال عقل و بلوغ و صحت و وجود زاد و راحله و تخلیه السرب و امکان المسیر و الرجوع الی کفایه. هر گه که یکی از اینکه دو مختل بود، و جوب ساقط باشد و استحباب بر جای بود. و بنزدیک شافعی همچنین است، جز که شافعی در وجوب، اسلام اعتبار کند، بناء علی اصله ان الکفار غیر مخاطبین بالشرايع. و بنزدیک ما اسلام شرط نیست در وجوبش، و انما شرط در صحت اداء است که کافر اگر چه مخاطب است به شرايع از او

درست نیاید با مقام بر کفر و آن خبر «۱» که شافعی به او تمسک کرد من قوله- علیه السلام- ایما اعرابی حجّ ثمّ هاجر فعلیه حجّیه اخری، هر اعرابی «۲» که حجّ کند و پس از آن هجرت کند برو حجّی دگر باشد، و مراد به هجرت اسلام است، اینکه دلیل نباشد بر سقوط وجوب در حال کفر، انما دلیل باشد بر او فقد «۳» اجزاء و نفی صحّت اداء چنان که ما گفتیم. پس بنزدیک ما شرایط وجوب اینکه است که ذکر کردیم. و مراد به «تخلیة السرب» آن است که راه ایمن باشد از دشمن و موانع دیگر، و مراد به «امکان المسیر» آن است که اگر حجّ بر او در وقتی واجب شود که در آن وقت ممکن نباشد به حجّ رفتن، واجب نباشد تا وقت امکان که ممکن باشد از «۴» رفتن. و «وجود زاد و راحله» در وجوب حجّ قول عمر است و عبد الله عمر [عبد الله عباس]

«۵» در صحابه، و در تابعین حسن بصری و سعید جبیر و مجاهد و عطاء، و در فقها مذهب شافعی است و ثوری و ابو حنیفه و اصحابش و احمد و اسحاق. و دلیل اینکه قول، حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جدّه که گفت، مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله ما السبیل الی الحجّ! گفت: راه به حجّ چیست! گفت: زاد و راحله، و اینکه خبر عبد الله مسعود و عبد الله عیّاس و عایشه و جابر و انس مالک روایت کردند. اما آن کس که او قادر باشد بر رفتن و راحله ندارد، بنزدیک ما و اینکه فقها حجّ بر او واجب نیست، بل سنت باشد، اگر برود مجزی نباشد از حجّ اسلام. و همچنین

(۱). مع: به صورت «جز» هم خوانده می شود. (۲). مب، مر: اعرابی. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر فقد. (۴). وز و دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۵). مع: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۴۴۹

اگر زاد ندارد و در ره سؤال کند و می شود بتسکع نیز از حجّ اسلام مجزی نباشد، و چون مال یابد اعاده حجّ بر او واجب بود. و مالک گفت: اگر زاد دارد و قادر باشد بر رفتن، حجّ بر او واجب باشد. و اینکه مذهب اصحاب ظاهر است، تمسک کردند بقوله تعالی: وَ اُذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوكَ رِجَالًا «۱»... و هو جمع راجل. و جواب از اینکه آن است که: قدیم تعالی وصف آیندگان به حجّ کرد که بعضی از ایشان سوار باشند و بعضی پیاده، و نگفت که: آنان که پیاده باشند بر ایشان واجب باشد آمدن. فاما کمیت زاد [و کیفیت راحله چنین گفتند: زاد کاف]

«۲» و راحله مبلغه «۳» و قوه مؤدیة، و اینکه جمله آن تفصیل است که در باب شرایط برفت، زاد چندان باید که او را کفایت باشد در آمدن و مقام کردن و باز آمدن. و اما «راحله»، چنان باید که غلبه ظنّ آن بود که برساند او را، و اما رجوع با کفایت شرط است بنزدیک ما و بنزدیک شافعی، و اگر نباشد او را حجّ واجب نبود مگر آنکه که صنعتی داند یا ضیعتی دارد که رجوع کند با آن. و اگر متاع و عقار دارد به مقدار آن که به او حجّ توان کردن [هم واجب بود او را. و اگر سرایی دارد «۴»]

«۵» مسکن و خادمی که خدمت او کند، واجب نباشد او را صرف کردن آن در باب حجّ. و شافعی را دو قول است: یکی چنین که ما گفتیم و اینکه ظاهر مذهب اوست. و یکی آن که: واجب باشد. فاما آن کس را که پیر پیر «۶» باشد و بر راحله نتواند بایستادن، بر او واجب آن است که کسی را بفرماید تا از او «۷» حجّ کند، چون باقی شرایط حاصل باشد، و هو علی قول علی بن ابی طالب- علیه السلام. و اینکه مذهب شافعی است و ثوری و ابو حنیفه و اصحابش «۸»، و عبد الله بن المبارک و احمد و اسحاق، و همچنین باشد حکم آن که او را بیماری «۹» مزمن باشد و امید بره نبود. و بنزدیک مالک فرض حجّ از او

(۲). حج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: متبَلَّغَه. (۴). مب و. (۵). حج: ندارد، با توجه به وز افزوده شد. (۶). وز: پر پر، دب: پیری پیر. (۷). مر: تا برای او. (۸). مب و عبد الله مسعود. (۹). مب: بیماری.

صفحه: ۴۵۰

ساقط باشد، سواء اگر مال دارد و اگر ندارد. دلیل ما و شافعی خبر خثعمه است که بیامد و رسول را گفت: یا رسول الله؟ فرض حج، پدرم را دریافت و او پیر پیر (۱) است، و بر راحله نتواند نشست، روا باشد که من از او (۲) حج کنم! گفت: روا باشد. گفت: یا رسول الله؟ سود دارد او را! گفت: ارایت لو کان علی ابیک دین فقضیته [۴۴۴-پ]

اما کان یجزی، قالت: نعم. قال: فدین الله احق، گفت: چه گویی اگر بر پدرت وامی باشد! تو بگذاری، روا باشد! گفت: بلی، گفت: وام خدای اولیتر. و اما آن کس که بیمار باشد- بیماری که امید برء باشد او را- روا نباشد که از او حج کنند به نیابت، برای آن که او آیس نیست از آن که به نفس خود حج کند، اگر کسی از او حج کند روا نباشد بنزدیک شافعی، و بنزدیک ابو حنیفه روا باشد. و «استطاعت» در لغت آن باشد که فعل به او (۳) طوع تو باشد از قدرت و آلت، و در شرع عبارت است در باب حج از اینکه که گفتیم. وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ، هر که کافر شود، خدای تعالی مستغنی است از جهانیان، معنی آن است: تا بدانند که مرا در کردن حج و عبادت شما منفعتی نیست. مفسران در تعیین (۴) آن خلاف کردند. عبد الله عباس و حسن و ضحاک گفتند: مراد آن است که هر که جحود کند و جوب حج را. مجاهد گفت: مراد آن است که اگر حج کند از باب (۵) بز نیند، و اگر نکند خویشتن مأثوم نداند. و روایت کردند از رسول- علیه السلام- که گفت: مراد آن است [که]

(۶): من (۷) کفر بالله و الیوم الاخر، [هر]

(۸) که به خدای و قیامت کافر شود. سعید بن المسیب گفت: آیت در جهودان آمد آنکه که گفتند: حج کردن به خانه کعبه واجب نیست. ضحاک گفت: چون آیت حج آمد، رسول- علیه السلام-

(۱). وز: پر پیر. (۲). مر: من به نیابت او. (۳). وز: بازو، مر: با. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تفسیر. (۵). وز: لب: ارباب.

(۶-۸). حج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۷). آج، لب، فق: فمن.

صفحه: ۴۵۱

اهل ملل را جمع کرد و ایشان را با حج دعوت کرد. اهل یک ملت اجابت کردند- و آن مسلمانان بودند، و اهل پنج ملت کافر شدند، گفتند: ما ایمان نیاریم به آن و نماز نکنیم را جهت (۱) او، و حج نکنیم به او. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. عطا گفت: من کفر بالبت، هر که به کعبه کافر شود. ابن زید گفت: هر که به اینکه آیات کافر شود که خدای تعالی گفت: فیه آیات بیّنات. سدّی گفت: مراد آن است که هر که استطاعت دارد و حج نکند کفران او به حج اینکه است. اما اخبار در وجوب حج و ترغیب بر او بی اندازه است. رسول- علیه السلام- گفت: صلّوا خمسکم و صوموا شهرکم و ادّوا زکوة مالکم، و حجّوا بیتکم تدخلوا جنّة ربکم، گفت: نماز پنج (۲) به جای آرید (۳) و ماه رمضان روزه دارید، و زکات مالتان بدهید، و حجّ خانه بگذارید و به بهشت خدای روید. رسول- علیه السلام- گفت: حجّوا قبل ان لا تحجّوا، حجّ کنید پیش از آن که خواهید که کنید و نتوانید، که اینکه خانه دو بار بیران (۴) کردند و به بار سهام (۵) از میان شما بردارند. عبد الله مسعود گفت: حجّ خانه

به پای دارید پیش از آن که در بادیه درختانی بروید که هر چهار پای که از آن بخورد بمیرد. ابو امامه گفت از رسول - علیه السلام - که او گفت: هر که را حاجتی ظاهر منع نکند و سلطان قاهر یا بیماری حابس باز ندارد از حج و حج نکند، فلیمت ان شاء یهودیا او نصرائیا، و بمیرد گو خواه جهود میر «۶» و خواه ترسا. موسی بن جعفر روایت کند از پدرش از پدرانیش از رسول - علیه السلام - که گفت: هر که بمیرد و حج نکرده باشد، خدای تعالی هیچ عمل از او قبول نکند. قتاده گفت از حسن بصری از عمر خطاب «۷» که او گفت: چند بار همت کردم که کسان را به شهرها فرستم «۸» تا خود کیست که حج نمی کند

(۱). کذا: در معج، وز، دب: نکنیم بجهت، دیگر نسخه بدلها: نکنیم جهت. (۲). فق: پنجگانه. مب، مر: پنج وقت. (۳). مب، مر: آورید. (۴). مب، مر: ویران. (۵). دب، فق، مب، مر: سیم. (۶). مب، مر: میرد. (۷). لب، فق، مب، مر: از عطا، اساس رضی الله عنه. (۸). لب، فق، مب، مر: به شهر فرستم.

صفحه: ۴۵۲

بی عذری! جزیه بر او نهم. قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ، آیت وارد است مورد تعجب و انکار و تقریح، و ظاهر او استفهام است. وَ اللَّهُ شَهِيدٌ، «واو» حال راست، یعنی در حالی که خدای بر شما و افعال شما گواه است، و مثل اینکه آیت را تفسیر برفت پیش از اینکه. قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ، چرا منع می کنید از راه خدا. وَ الصَّد: المنع، قال الله تعالى: هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ «۱». و در کیفیت «صد» دو «۲» قول گفتند «۳»: یکی «۴» جهودان «۵» به تذکیر و یاد دادن کارزاری «۶» که در جاهلیت از میان اوس و خزرج بود ایشان را بر یکدیگر اغراء کردند تا ایشان بر یکدیگر بیامدندی، و حمیت جاهلیت ایشان را بر آن داشتی که محافظت و مراعات اسلام یک سو نهادندی و ما سر کینه کهن شدنی، اینکه قول زید بن اسلم است، و او گفت: آیت خاص در «۷» جهودان است. و حسن بصری گفت: آیت در «۸» جهودان است و ترسایان، و آن آن بود که ایشان عرب را گفتندی: اینکه محمد نه آن محمد است که ما نعت و صفت او در توریت و انجیل خوانده ایم و پیغامبران ما را بشارت داده اند. مَنْ آمَنَ، در جای مفعول به است، و محل او نصب است، یعنی چرا منع می کنی «۹» مؤمنان را. تَبْعُونَهَا عَوْجًا، و «ها» راجع است با «سبیل»، و طلب کژی اینکه راه می کنی «۱۰». تَبْعُونَهَا عَوْجًا، در جای حال است، ای باغین لها عوجا. و «العوج» بکسر العین اعوجاج فیما [لا یری کلاًمر و الدین و الرأی و غیر ذلك. و «العوج» بفتح العین اعوجاج فیما] «۱۱» یری، كالحائظ و العصا و غیر ذلك. و البغی و البغا الطلب، یقال:

(۱). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۵. (۲). آج، لب، فق، مب: بر دو. (۳). مب: گفتندی. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر آن که. (۵). دب را. [.....]

(۶). لب: کارزاری / کارزاری. (۷). آج، لب، فق، مب: بر، مر: بر حق. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: بر. (۹-۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: می کنیدی. (۱۱). مع: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه: ۴۵۳

ابغنی کذا و ابغ الی «۱» کذا، ای اطلبه لی، و قال الشاعر: بغاک و ما تبغیه حتی وجدته کأنک قد واعدته «۲» امس موعدا اما بغی «۳» علیه اذا ظلمه «۴»، و قوله: ابغنی، ای اعنی علی طلبه. وَ أَنْتُمْ شُهَدَاءُ، «واو» حال راست، و «شهداء» جمع شهید، و شما گواهی. در [او]

«۵» دو قول گفتند: یکی آن که شما گواهی بر آن که منع کردن از راه خدای روا نباشد. و قولی دیگر: أَنْتُمْ شُهَدَاءُ، ای عقلا،

و شما عاقلی (۶)، نظیره قوله: أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ (۷)، ای عاقل، برای آن که چون او اندیشه کند و عقل حاضر باشد، تمیز کند (۸) میان حق و باطل. قولی دیگر آن است که: وَ أَنْتُمْ شُهَدَاءُ، و شما گواهی بر آن که [۴۴۵-ر] در توریت و انجیل نوشته است که: دین مسلمانی دین خداست و حق آن است (۹). یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ان تَطِيعُوا فَرِيقًا - الْاِيَّةُ. زید بن اسلم گفت: آیت در (۱۰) شَأْسُ بْنُ قَيْسِ الْيَهُودِيِّ آمد، و او پیری بود قاسی و عاصی شدید الکفر و العناد، و کینور (۱۱) بر مسلمانی (۱۲) و سخت حسد، بگذشت بر جماعت اوس و خزرج، جمعی عظیم را دید مجتمع شده و مؤتلف گشته، و کلمه و رای و دیانت یکی کرده، سخت آمد او را از پس آن که میان ایشان تا (۱۳) در جاهلیت خونها و عداوتها بود و الفتی نبودی ایشان را با یکدیگر، اندیشه کرد و گفت: اگر اینان هم بر اینکه مانند (۱۴)، ما را رها نکنند در اینکه شهر و بر ما غلبه کنند، و کار بر ما تباہ شود. جوانی را گفت از جهودان که: برو و (۱۵) بر کناره آن حلقه بایست و حدیث کارزار (۱۶)

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: لی. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: قد اوعده. (۳). مج: کلمه به صورت: «ابغی» بوده که به قلمی ناشناخته تصحیح شده است. (۴). آج، لب، فق، مر: اظلمه. (۵). مج: ندارد، از وز افزوده شد. (۶). دب، مب: عاقلید، مر: عاقلانید. (۷). سوره ق (۵۰) آیه ۳۷. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تمیز کند. (۹). مر: و دین حق است. [.....]

(۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: شأن. (۱۱). مر: کینه ور. (۱۲). وز و دیگر نسخه بدلها: مسلمانان. (۱۳). وز و دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۱۴). وز و دیگر نسخه بدلها: بمانند. (۱۵). مج: برود، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۶). لب: کارزار. صفحه : ۴۵۴ بعثت در انداز و یاد ده ایشان را وقعه (۱) آن روز و کشتگانی که آن روز بودند، و اشعاری که در آن روز (۲) گفتند. و اینکه روز کارزاری بود عظیم میان اوس و خزرج، و ظفر آن روز اوس را بود بر خزرج. اینکه غلام پیامد و اینکه بگفت، و ایشان در آن حدیث افتادند و در منازعت و مفاخرت افتادند، تا دو مرد از (۳) ایشان در زانو افتادند و درهم جستند: اوس بن قنطر (۴) از بنی حارثه اوسی بود، و جبان (۵) بن صخر، احد بنی سلمه از خزرج، و در گفت و گوی آمدند و گفتند: اگر خواهی (۶) تا اکنون تازه باز کنیم، و آهنگ سلاح کردند و گفتند: موعد ظاهره است - و آن جایی است - تا آن جا بیرون رفتند و روی به یکدیگر آوردند بر آن کینه که میان ایشان بود در جاهلیت. خبر به (۷) رسول - علیه السلام - رسید. بر خاست با جماعتی مهاجریان بیرون شد و گفت: ای جماعت مسلمانان؟ با سر دعوی جاهلیت شدی (۸)، و من در میان شما، و خدای تعالی بر شما به اسلام کرامت کرده، و احقاد جاهلیت از میان شما برداشته و از میان شما الفت داده، با سر کفر و احوال کافری خواهید شدن (۹)؟ الله الله؟ از خدای بترسید. ایشان چون رسول را بدیدند و سخن او بشنیدند دانستند که آن از نزغات شیطان است و کید دشمنان ایمان است و انداخت جهودان است. سلاحها از دست بینداختند و بگریستند و دست در گردن یکدیگر کردند و صلح کردند و در قفای پیغامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - ایستادند و با مدینه آمدند. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، ای گرویدگان اگر فرمان برید (۱۰) گروهی از اهل کتاب را، یعنی شَأْسُ بْنُ قَيْسِ رَا وَ اصْحَابِ او را. يَزِدُّوْكُمْ بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ كَافِرِيْنَ، شما را از پس

(۱). وز، لب، فق، مب، مر: واقعه. (۲). مج بودند، لب که، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۳). دب: دو مرد در میان. (۴). کذا: در مج، وز، دب، دیگر نسخه ها بدلها: قطر، تفسیر طبری ۷/ ۵۵: اوس بن قنطی. (۵). کذا: در مج و دیگر نسخه بدلها، تفسیر طبری ۷/ ۵۵: جَبَّارُ بْنُ صَخْرٍ. (۶). خواهی / خواهید. (۷). آج، لب، فق، مب: بر. [.....]

(۸). آج، لب، فق، مب: باز شدید، مب: رفتید. (۹). دب، آج، لب، فق: خواهی شدن. (۱۰). دب، آج، لب، فق: بری / برید.

صفحه : ۴۵۵ ایمانتان کافر باز کنند، و اینکه بر سبیل مجاز بود، یعنی ایشان چیزی کنند که آنانی که از شما بر بصیرت نباشند» (۱) از سر حمیت جاهلیت کاری کنند که ظاهر او کفر باشد و ارتداد از معادات و معاندت با یکدیگر، و کشتن یکدیگر، و معلوم است که اینکه هیچ کفر نباشد، بل فعلی بود که آنان کنند که مرتد باشند. جابر عبد الله انصاری گوید: «بنا» (۲) که ما در یکدیگر افتاده بودیم، رسول- علیه السلام- بر آمد کالقمر الطالع، چون ماه تابان که در شب تاریک بر آید، به دست اشارتی کرد، چندان بود که اشارت دست رسول بدیدند تا اینکه گروه از اینکه جانب شدند و آن گروه از آن جانب، پس در جهان هیچ شخصی» (۳) نیست که بر ما دوست تر است از رسول خدای، و ندیدیم روزی که اولش زشت و وحشر بود که آن روز و آخرش نکوتر از آن روز. آنکه حق تعالی بر وجه تعجب گفت: وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ، چگونه کافر شوی» (۴) شما. وَ أَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ، و آیات خدا بر شما می خواندند. وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ، و پیغامبر او در میان شما است، ای عجب با چنین لفظها در قرآن چگونه روا دارد کسی که در دین خدا و کتاب خدا جبر گوید! حق تعالی بر سبیل تعجب می گوید: چگونه کافر شوی به خدای، و در میان شما کلام خدا و کتاب خدای! کس نیست تا بگوید چگونه کلامی به ما فرستید» (۵) چون قرآن بر دست رسولی چون محمد با صد هزار حجت و برهان، آنکه ما را منع کنی به قهر از ایمان، و دلهای ما خراب و بیران» (۶) کنی به جحود و کفران، آنکه از ما تعجب نمایی که: وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ، اینکه تعجب از تو است؟ ممکن هست که اگر کلام خدا نباشد، و رسول خدا نباشد، و عاقل مکلف را خواطر و دواعی و تجدد انواع نعمت با اختلاف عقلا بجنابند نظر کند و خدای را بشناسد ما دام، تا او را خدای به جای باعث مانع نباشد، و به جای داعی صارف» (۷).

(۱). مج: باشند، با توجه به وز تصحیح شد. (۲). لب: همانا. (۳). وز، دب، آج، فق، مب: شخص، مر: کس. (۴). دب، مب: شویید. (۵). دب، آج، لب، فق: فرستی / فرستید. (۶). دب، مر: ویران. (۷). مج: صادق، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۴۵۶

اما اگر اینکه که یک کتاب است پنجاه باشد، و اینکه که یک رسول است صد باشد، و او مانع از ایمان و حایل» (۱) بر کفر بل محدث و منشیء و خالق کفر و قدرت موجه کفر» (۲) اینکه جمله با اینکه چه» (۳) غنا و کفاف کند و کجا سود دارد؟ نعوذ بالله من الجهالة و تجویز هذه المقالة. قتاده گفت: در اینکه آیت دو حجت عظیم هست، یکی کتاب خدا، و یکی رسول خدا. رسول خدا رفت و کتاب ماند، در او بیان حلال و حرام» (۴) و شرایع و احکام، و اینکه دو چیز هم بر اصل مجتبه روان نیست» (۵)، برای آن که اگر کلام است به ذات او قائم است، و اگر رسول است به مرگ از رسالت معزول است، چه او از دعوت معزول است، خواجه به ترک اجابت معذور است، پناه با خدای ده از امثال اینکه تا مهتدی [۴۴۵-پ]

شوی که: وَ مَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ، ای یمتنع» (۶) بالله و يتمسك به، هر که او معتصم شود به خدای، یعنی تمسك کند به دین خدای، و منه قوله: وَ اعْتَصِمُوا بِهِ» (۷). و اصله الامتناع، و من قولهم: عصمته فاعتصم، و العصم و العصام، المنع، قال الله تعالى: لا عاصم اليوم من أمر الله» (۸)، و از اینکه جا عصمت گویند آن لطف را که مکلف عند آن امتناع کند از سایر قبايح، قال الفرزدق: انا ابن العاصم بنی تمیم اذا ما» (۹) اعظم الحدثان نابا يقول» (۱۰): اعتصم بكذا اذا تمسك به، قال الشاعر: يظل من خوفه الملاح معتصما بالخيزرانة بعد الأين و النجد و يقال: اعتصمته» (۱۱) بمعنى اعتصم به، قال الشاعر: اذا انت جازيت الإخاء بمثله و انستني» (۱۲) ثم اعتصمت حباليا ای بحبالي.

(۱). کذا: در مج، وز و دیگر نسخه بدلها: حامل. (۲). وز و دیگر نسخه بدلها واردات موجب کفر. (۳). وز: اینکه چه. (۴). مج: و حلال، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۵). دب، مب، مر: روا نیست. (۶). وز: يتمتع، مر: يتمتع يتمتع. (۷). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۵. (۸). سوره هود (۱۱) آیه ۴۳. (۹). مج: و اما، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). وز و دیگر نسخه بدلها: يقال. (۱۱). مج: اعتصمه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). کذا: در مج و دیگر نسخه بدلها، تفسیر طبری (۶۲/۷): و آسیتنی.

صفحه: ۴۵۷

فَقَدْ هُدِيَ، ای ارشد، راه نمایند «۱» او را به ره راست. و مراد به «هدایت» در آیت لطف است، یعنی با او الطافی کنند که عند آن راه حق روشن شود او را و به نظر کردن نزدیک شود، و روا بود که مراد ثواب بود، و معنی آیت آن بود که: هر که ایمان آورد و دست به دین خدای در آویزد او را راه بهشت بنمایند. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ - الْآيَةُ، مقاتل بن حیان گفت: از میان اوس و خزرج در جاهلیت کارزاری «۲» بود و عداوتی، چون رسول - علیه السلام - به مدینه آمد، از میان ایشان صلح داد و هر دو یکی شدند. یک روز دو مرد از اوس و خزرج با یکدیگر مفاخرت کردند: از اوس ثعلبه بن تمیم بود، و اسعد بن زرارۀ از خزرج. اوس گفتند: خزیمه ثابت ذو الشهادتین از ماست، و حنظله غسیل الملائکه از ماست، و زید بن ثابت «۳» بن اقلح حمی الدبر از ماست، و سعد معاذ که عرش برای او «۴» بلزید از ماست، و خدای تعالی به حکم او در بنی قریظه راضی شد. و خزرج گفتند: چهار کس از ما اند «۵» اهل قرآن، ابی کعب و معاذ جبل و زید بن ثابت و ابو زید، و سعد عباده - که رئیس و خطیب انصار است - از ماست، و از میان ایشان در مفاخرت حدیث رفت تا خزرجی گفت: اگر رسول خدای نیامدی، ما شما را کشته بودیم و فرزندان شما «۶» برده کرده و زنان شما را بی مهر نکاح کرده. اوسی گفت: پیش از اسلام چرا اینکه نکردی که از بیم ما از خانه بیرون نمی یارستی آمدن، تا کار به سلاح انجامید، و در هم افتادند. رسول - علیه السلام - بیامد و ایشان را از هم باز کرد و صلح داد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. عطا گفت: آیت در ایام افک آمد. رسول - علیه السلام - بر منبر شد و گفت: یا معشر المسلمین ما لی اودی فی اهلی، چرا مرا در اهلم می رنجانند! به خدای که من

(۱). مج: نماینده، با توجه به آج و لب و معنی آیه تصحیح شد. (۲). آج: کالزاری. (۳). کذا در مج و همه نسخه بدلها، سیره ابن هشام و جمهره انساب العرب: عاصم بن ثابت. (۴). دب: عرش از برای او، آج، لب، فق، مب، مر: عرش از او. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر از. (۶). دب، آج، لب، مب را. [.....]

صفحه: ۴۵۸

بر اهل خود جز خیر نمی دانم «۱»، و اینکه مرد را که بر او حوالت است بی من در خانه من نرفت. سعد بن معاذ الانصاری بر پای خاست «۲»، و گفت: یا رسول الله؟ اگر از ماست که اوسیم دستور باش «۳» تا من گردنش بزدم، و اگر از خزرج است همچنین بفرمای تا آن کنیم که تو فرمایی. سعد عباده را سخت آمد و گفت: نتوانی، و تو را اینکه حکم نباشد، و از «۴» میان ایشان در اینکه باب گفت و گوی «۵» رفت، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ، اینکه مؤمنان از خدای بترسید حق ترسیدن. راوی خبر گوید که رسول - علیه السلام - گفت: حق تقاته ان يطاع فلا يعصى و ان يذكر فلا ينسى و ان يشكر فلا يكفر، حق ترسیدن او «۶» آن باشد که طاعتش کنند بی عصیان، و ذکرش کنند بی نسیان، و شکرش کنند بی کفران. عبد الله عباس گفت: آن باشد که طرفه العینی در او عاصی نشوند. مجاهد گفت: آن باشد که جهاد کنند در راه او حق جهاد، و ملامت هیچ لایم «۷» دامن او نگیرد، و حق بگوید و اگر چه بر او باشد و بر پدر و برادر و فرزندان او. زجاج

گفت: آن باشد که طاعت او به جای آرد در آنچه بر او واجب بود، و سميع و مطيع باشد او امر او را. مفسران گفتند: چون اينکه آيت آمد، صحابه گفتند: يا رسول الله؟ و من يقوى على هذا! و كيست كه قوت و طاقت اينكه دارد كه حق تقوى «۸» به جاي آرد! خداى تعالى «۹» آيت فرستاد: فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ «۱۰»، و به او «۱۱» اينكه آيت منسوخ كرد، و اينكه قول معتمد نيست.

(۱). مب، مر: نمى خواهم. (۲). مج، دب: خواست، با توجه به وز تصحيح شد. (۳). مب: دستور باشد، مر: دستور بده. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: و در. (۵). دب، آج، لب، فق، مر: گفت و گوى. (۶). مر: ترسيدن از خداى. (۷). مر: لايمى. (۸). مج: يقوى، با توجه به وز و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد. (۹). مب، مر اينكه. (۱۰). سوره تغابن (۶۴) آيه ۱۶. (۱۱). مج به، با توجه به وز و ديگر نسخه بدلها زايد مى نمايد.

صفحه : ۴۵۹

وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، و بنايد كه مرگ به شما آيد اَلَا و شما مسلمان باشيد «۱». به ظاهر نهى است از مرگ، و به معنى امر است به استقامت بر اسلام و ايمان، چنان كه يكي از ما گويد: لَا اِرَاكَ اَلَا قَائِمًا، نبايد كه من تو را بينم اَلَا ايستاده، به ظاهر نهى است خود را از رؤيت، و به معنى امر است او را به قيام و استدامت آن. وَ أَنْتُمْ، «او» حال راست، و از حقّ از آن است كه از پس او مبتدا و خبر آيد در محلّ نصب بر حال يا فعل و فاعل هم در اينكه محلّ. گفته اند: مراد به مسلمان «۲» اينكه جا مؤمن است، و گفته اند: مخلص است. و گفتند «۳»: مَفْوضِينَ امْرُكَمَ اِلَى اللَّهِ، كارهاى خود با خداى افكنده. فضيل گفت: محسنون الظَّنِّ بِاللَّهِ، گمان نيكو برند به خداى. مجاهد روايت كرد از عبد الله عباس كه، رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - گفت: يا أَيُّهَا الْعٰذِينَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ اَلَا وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، فَلَوْ اَنْ قَطْرَةٌ مِنْ الزَّقْوَمِ قَطَرَتْ فِى الْاَرْضِ لَأَمْرَتْ عَلَى اَهْلِ الْاَرْضِ مَعِشَتَهُمْ فَكَيْفَ بَمَنْ هُوَ طَعَامُهُ، گفت: اى مؤمنان از خداى بترسيد حقّ ترسيدنش، و نبايد كه مرگ به شما آيد [۴۴۶-ر]

اَلَا و شما مؤمن مخلص باشيد كه اگر قطره اى زقوم «۴» دوزخ بر زمين چكد، زندگاني بر اهل دنيا تلخ شود «۵»، چگونه بود حال آن كس كه همه طعامش از آن باشد. انس مالك روايت كند كه: هيچ بنده نباشد كه از خداى بترسد حقّ ترسيدنش، و اَلَا زبان نگه دارد. وَ اَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا، حقّ تعالى گفت: بندگان من؟ دست در رسن من زنيد «۶». و «حبل» كنيت باشد از دين و عهد و امان و مودّت «۷» و خویش و قرابت، و اصل او سبب باشد كه به او به چيزى رسند، چنان كه به رسن به آب رسند. آنچه مرد آن را وصله و سبب سازد كه به او به كارى رسد آن را حبل گویند بر سبيل تشبيه و

(۱). آج، لب، فق: باشى / باشيد. (۲). دب، مب، مر: مسلمانان. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفته اند. [...]. (۴). مب: از زقوم. (۵). آج، لب، فق، مب، مر پس. (۶). آج، لب، فق: زنى / زنيد. (۷). مج: از اينكه جا بظاهر افتادگى دارد، لکن دنباله مطلب در دو صفحه بعد قرار گرفته يعنى برگ [۴۴۸-پ]

صفحه : ۴۶۰

مجاز، قال اعشى بنى ثعلبة: و اذا تجوزها حبال قبيلة اخذت من الاخرى اليك حبالها و قوله: اَلَا بِحَبْلِ مِنْ اَللَّهِ «۱»، اى بامان، و «حبل» به معنى مودّت و عهد آمد فى قول ذى الرّمّة: هل حبل خرقاء بعد اليوم مرموم ام هل لها آخر الايام تكليم عبد الله عباس گفت: مراد به «حبل» در آيت دين است، اى تمسكوا بدين الله، دست در دين [۴۴۸-پ]

خدای زنی «۲». عبد الله مسعود گفت: جماعت است، و هم او گفت: یا ایها الناس علیکم بالطاعة و الجماعة فانها حبل الله الذي امر به و ان ما تکرهون فی الجماعة خیر مما تحبون فی الفرقة «۳»، گفت: ای مردمان اطاعت خدا و ملازمت جماعت نگاه دارید که آن حبل و عهد خداست، و آنچه شما آن را کاره باشید در جماعت بهتر از آن است که دوست دارید در فرقه «۴». مجاهد و عطا گفتند: مراد عهد است، ای بعهد الله. قتاده و سدی و ضحاک گفتند: مراد قرآن است، بحبل الله، ای بکتاب الله. حارث اعور گوید: در مسجد رسول شدم، مردم را دیدم در اختلاف احادیث افتاده. بنزدیک امیر المؤمنین علی «۵» آمدم، گفتم: یا امیر المؤمنین؟ مردمان در گفت و گوی افتاده‌اند. گفت: شنیده‌ام از رسول - علیه السلام - که فتنه‌ای باشد. گفتم: یا امیر المؤمنین؟ خلاص از او به چه باشد! گفت: بکتاب الله، فان فيه نأ ما قبلکم، خبر ما بعدکم، و حکم ما بینکم، هو الفصل لیس بالهزل، هو حبل الله المتین، و هو الذکر الحکیم، و هو الصراط المستقیم - فی حدیث طویل ذکرناه فی اول الکتاب، گفت: خلاص از اینکه فتنه به کتاب خدای باشد که در او حدیث پیشینگان است، و خیر باز پسینان، و حکم آنچه در میان شما باشد فصل است و هزل نیست، او حبل خداست و ذکر حکیم است، و راه راست است - در حدیث دراز که گفته شد در اول کتاب «۶» فی مقدماته.

(۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱۲. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: زنید. (۳). وز: الفرق. (۴). مب: فرقت. (۵). مب: علی بن ابی طالب. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: گفته شد کما ذکر فی اول الکتاب.

صفحه: ۴۶۱

و عبد الله مسعود روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: «۱» ان هذا القرآن هو حبل الله المتین و النور المبین «و الشفاء النافع عصمه من تمسک به و نجاه من تبعه لا - يعوج فيقوم و لا - يزيغ فيستعيب و لا - تنقضى «عجابه و لا يخلق عن كثرة الرد فاقرووه فان الله يأجرکم علی تلاوته بكل حرف عشر حسنات اما انى لا اقول الم، و لكن الف و لام و ميم ثلاثون حسنة، گفت: اینکه قرآن رسن خداست قوی، و نوری روشن، و شفایی نافع، دست آویز آن که دست در او زند، و نجات آن کس که او را متابعت کند اکثر نشود تا راست باز کنند و بنچسبند تا با حد آرند «۳»، عجایش را بن در نیاید «۴»، و از بسیار خواندن کهن نشود، بخوانید که خدای تعالی شما را به هر حرفی [ده]

«۵» حسنه مزد دهد، مراد به حرفی «۶» نه الم است، بل اینکه سه حرف است تا ثوابش سی حسنه باشد. زید بن حیان گفت: در نزدیک زید ارقم شدیم، گفتیم «۷»: تو رسول را دیده‌ای و با او صحبت کرده‌ای! از او چه شنیده‌ای! گفت: رسول - علیه السلام - ما را خطبه کرد و در وی گفت: انى تارك فيکم کتاب الله، هو حبل من الله من اتبعه كان علی الهدى و من تركه كان علی الضلاله، گفت: من در میان شما کتاب خدای رها می‌کنم، او «۸» رسنی است از خدای، هر که پی او گیرد به ره راست باشد، و هر که رها کند آن را بر ضلالت و گمراهی بود. عطیة العوفی روایت کند از ابو سعید الخدری که گفت، [از رسول - علیه السلام - شنیدم که گفت]

«۹»: «۱۰» «۱۱» «۱۲» یا ایها الناس انى ترکت «فيکم خلیفتین ان اخذتم» بهما لن تضلوا بعدی احدهما اکبر من الاخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض و عترتی اهل بیتی و ان الله اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن يتفرقا حتی یردا علی

(۱). آج، لب: و نور مبین. (۲). آج، لب، فق، مر: و لا تنقض. (۳). مج: به صورت «خداوند» هم خوانده می‌شود، آج، لب، فق، مب، مر و. (۴). وز: به صورت «در نیابد» هم خوانده می‌شود. [...]

(۵). معج، وز: ندارد، از آج افزوده شد. (۶). آج، لب، مب: حرف. (۷). دب: شدم، گفتم. (۸). وز را، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۹). معج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). دب: ترکتم. (۱۱). معج: اخذتھم، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). وز، آج: ندارد.

صفحه ۴۶۲: الله الحوض، {گفت: من می‌روم و در میان شما دو خلیفه رها می‌کنم، یکی از یکی مهتر (۱). اگر پی ایشان گیری گمراه نشوی (۲): یکی کتاب خداست رسانی از آسمان به زمین فرو گذاشته، و یکی عترت و اهل البیت من، و خدای لطیف خبیر مرا خبر داد که: ایشان از یکدیگر جدا نشوند تا بر کتاب حوض با پیش من آیند. مقاتل بن حیان گفت: بحبل الله، ای بامر الله و طاعته، به فرمان و طاعت خدا. ابو العالیه گفت: باخلاص توحید الله. ابن زید گفت: بالإسلام. وَ لَا تَفَرَّقُوا، و پراکنده مشوید چنان که جهودان و ترسایان. زید الرقاشی روایت کند از انس مالک که رسول - علیه السلام - گفت: بنی اسرائیل بر هفتاد و یک فرقه شدند (۳)، و امت من بر هفتاد و دو (۴) فرقه شوند، همه به دوزخ شوند مگر یکی از ایشان. گفتند: یا رسول الله؟ آن یکی کدام است! دست فراهم گرفت و گفت: جماعت (۵)، آنکه بخواند: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا. ابان بن تغلب روایت کند از فضل بن عبد الملك الهمدانی (۶) از زاذان (۷) گفت: بنزدیک امیر المؤمنین - علیه السلام - حاضر بودم در مسجد کوفه، راس الجالوت را که سر احبار جهودان بود، و جاثلیق را که امام ترسایان بود پیش او آوردند به مدافعتی عنیف. امیر المؤمنین گفت: ارفقوا بهما، مدارا کنید با ایشان. آنکه روی به راس الجالوت کرد و گفت: ویلک یا راس الجالوت، دانی تا جهودان از پس موسی بر چند فرقه شدند! گفت: نه، در کتاب نگرم و بگویم، گفت: لعنک الله من رئیس قوم اذا اتوک فی حلالهم و حرامهم، قلت انظر فی کتابی و اقول ارایت لو احترق الکتاب او سرق، لعنت بر او (۸) باد از رئیس قومی چون با تو رجوع کنند در حلال حرامشان گویی در کتاب نگرم و بگویم، اگر کتاب سوخته شود یا بدزدند چه خواهی کردن! آنکه با جاثلیق نگرید و گفت: ترسایان پس (۹) عیسی بر

(۱). آج، لب، مب: بهتر. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: گیرید گمراه نشوید. (۳). مر و نصرانی بر هفتاد و دو فرقه شدند. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: هفتاد و سه. (۵). مر: جماعتی. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: فضیل بن عبد الملك الهمدانی. [.....]. (۷). کذا: در معج، وز، دب، دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۸). آج، مر: بر تو. (۹). دب: از پس، آج، لب، فق، مب از، مر: بعد از. صفحه ۴۶۳:

چند فرقه شدند (۱)! گفت: بر چهل و پنج فرقه. گفت: دروغ می‌گویی. به خدای که من توریت به از او دانم، و انجیل به از تو دانم. امت موسی پس از و بر هفتاد و یک فرقه شدند، هفتاد ایشان هالکند و یکی ناجی، و ایشان آنند که خدای تعالی گفت: وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ (۲). و امت عیسی از پس او بر هفتاد و دو فرقه شدند، یکی از ایشان ناجی و باقی هالک، و ناجی آنانند که خدای [۴۴۹- ر]

تعالی در حق ایشان گفت: وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا مِنَ الرُّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ (۳). و امت مصطفی - صلی الله علیه و آله - بر هفتاد و سه فرقه شوند (۴)، یکی از ایشان ناجی (۵)، و آنان آنند (۶) که خدای تعالی گفت: وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ (۷)، و هم شیعتی، و ایشان شیعه من‌اند. اینکه جا اشارتی است، و در آن اشارت تو را بشارتی است. و آن، آن است که هر کجا سبب نجات آمد در هر امت که بود، ثبات بر حق بود، نبینی که در حق امت موسی: وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ (۸)، و در باب امت عیسی: تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ (۹)، و در امت ما: وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ (۱۰). اکنون اینکه حق کجا جویند! آن جا که رسول - علیه السلام - بیان کرد باتفاق: الحق مع علی

و علی مع الحق یدور معه حیث ما دار ، گفت: حق با علی است و علی با حق، حق آن جا گردد که علی باشد. ای عجب همه جهان تبع حق باشند، حق نگر «۱۱» که چگونه تبع اوست که: الحق مع علی، چگونه پسرو و قدم نگاه دار اوست که: یدور معه حیث ما دار. محمّد بن کعب القرظی روایت کند عن ابی جعدیه «۱۲» که رسول- علیه السلام-

(۱). وز، فق: شد. (۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۹. (۳). سوره مائده (۵) آیه ۸۳. (۴-۱۰). وز: به صورت «شدند» هم خوانده می شود. (۵). مر بود. (۶). دب: و آن آنانند، آج، لب، فق، مب، مر: و آنانند. (۷). سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۱. (۸). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۹. (۹). سوره مائده (۵) آیه ۸۳. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: بگو. (۱۲). دب: ابن جعدیه. [.....]

صفحه : ۴۶۴ گفت: خدای تعالی از شما سه چیز می پسندد، و سه چیز را کاره است. آنچه می پسندد آن است که او را پرستی «۱»، و به او شرک نیاری «۲»، و به حبل خدای اعتصام کنی «۳» و متفرّق نشوی «۴» و فرمان بری «۵» گماشتگان او را. و آنچه کاره است آن را، قیل و قال است و کثرت سؤال، و «۶» اضاعت مال. سماک الحنفی گوید: بنزدیک عبد الله عباس شدم و گفتم: ای پسر عم رسول؟ قومی که به ما می آیند و صدقه می خواهند، تعدی و بی رسمی می کنند. روا باشد که ایشان را منع کنیم! و مراد به صدقه زکات است. گفت: نه، یا حنفی اعطهم صدقتهم «۷»، صدقه شان بده، و ان اتاک اهدل «۸» الشفتین منتفش المنخرین، یعنی زنجی، و اگر همه زنگی باشد «۹» لبها در آویخته و بینی درها دریده «۱۰»، نیک شتری باشد آنچه مرد بر او نشیند بر جان و مال و اهل و عیال ایمن باشد، یعنی زکات که به نایب امام «۱۱» دهد. آنگه گفت: یا حنفی؟ الجماعه الجماعه، ملازمت جماعت کن که ائمان گذشته به مفارقت «۱۲» جماعت هلاک شد «۱۳»، نبینی تا «۱۴» خدای تعالی چگونه گفت: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا. [بان بن تغلب روایت کند از صادق جعفر محمّد «۱۵»- علیهما السلام- که او گفت: «۱۶» نحن حبل الله الذین قال الله- عزّ و جلّ: و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرّقوا]

«گفت: ماییم آن حبل خدای که خدای تعالی گفت [دست]

«۱۷» در او زنی «۱۸» و

(۱). مب، مر: پرستید. (۲). مر: نیارید. (۳). مر: کنید. (۴). مب، مر: نشوید. (۵). مب، مر: برید. (۶). وز: ندارد. (۷). مر: اعطیهم صدقاتهم. (۸-۱۶). وز: اهدک، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). دب: زنجی باشد. (۱۰). کذا: در مج، وز، دب: بینها دریده، دیگر نسخه بدلها: بینی دریده. (۱۱). مب: نایب الامام. (۱۲). وز: بمن رقه. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شدند. (۱۴). وز، آج، لب: که. [.....]

(۱۵). دب: جعفر بن محمّد، مر: امام جعفر صادق. (۱۷). مج: ندارد، از وز افزوده شد. (۱۸). مب، مر: زنید.

صفحه : ۴۶۵ از او پراگنده مشوی «۱»، یا عجب؟ دست در کسی زن که پای بر جای باشد، که آن که برای خود ثبات قدم ندارد، تو را چگونه دست گیرد! آن که به خود مستقل نباشد، تو را چگونه مقل باشد! آن که سر خود بر نتابد، کجا پای دستگیری تو دارد، سر آن کس چه داری که پای تو ندارد، امروز پی آن کس چه گیری که فردا سر تو ندارد، و سر به تو بر ندارد؟ إِذ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا «۲»، امروز تولّما به کسی چگونه کنی که فردا از تو تبرّأ کند؟ پیش از آن که در دست تو جز تبرّأ یا تمنا نماند، به بدل آن تبرّأ اینکه تابع بیچاره گوید: يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ «۳»، او نیز تبرّأ کند، و چون اثر قدم آنان بیند که بگذرند و او را رها کنند، تمنا کند که: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا «۴». وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، و یاد کنی «۵» نعمت خدا بر شما. إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً چُون شما دشمن یکدیگر بودی «۶». فَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ، خدای تعالی

دل‌های شما با هم آورد» (۷) بر دوستی جمع کرد. فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا، در روز آمدی» (۸) به فضل و نعمت او با یکدیگر برادر. و قصه اینکه آن بود که، محمد بن اسحاق بن یسار و دیگر علمای سیر گفتند: اوس و خزرج دو برادر بودند از مادر و پدر، از میان ایشان عداوتی در افتاد به سبب سمیر و حاطب» (۹). سمیر پسر زید بن مالک بود احد بنی عمرو بن عوف. او حلیفی را از آن مالک بن عجلان الخزرجی بکشت، نام او حاطب» (۱۰) بن الحرب من مزینة، به اینکه سبب از میان اینکه دو قبیله کارزار و عداوت افتاد و مدت دراز بماند، تا اهل علم به اخبار عرب چنین گفتند که: آن عداوت و حرب میان ایشان صد و بیست سال بماند، و همچنین متصل شد تا به عهد رسول- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- که او به دعوت

(۱). مب، مر: مشوید. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۶۶. (۳). سوره زخرف (۴۳) آیه ۳۸. (۴). سوره نساء (۴) آیه ۷۳. (۵). مر: یاد کنید. (۶). مب، مر: بودید. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر و. (۸). مر: آمدید. (۹). مج: شمشیر و حاطب، دب، آج، لب، فق: خاطب، با توجه به وز تصحیح شد. (۱۰). مج و دیگر نسخه بدلها: خاطب، با توجه به مورد مشابه فوق و منابع خبر تصحیح شد. صفحه: ۴۶۶

برخواست. خدای تعالی به برکت رسول و سعی او آن عداوت بر گرفت از میان ایشان. و سبب آن بود که سوید بن الصّامت من بنی عمرو بن عوف به مکه آمد به حج یا به عمره، و قوم سوید او را کامل خواندندی» (۱) برای جلادت و نسب و شرف و شعر و حکمت که او را بود. او به مکه آمد و رسول- علیه السلام- به دعوت برخاسته بود. رسول- علیه السلام- بیامد و او را دعوت کرد و با خدای و با اسلام خواند او را. سوید گفت: همانا اینکه که تو داری مانند آن است که من دارم. رسول- علیه السلام- گفت: تو چه داری! گفت: مجله لقمان، یعنی کتاب حکمت او. رسول- علیه السلام- گفت: عرضه کن بر من. او عرضه کرد. رسول- علیه السلام- گفت: اینکه کلامی نیکوست، و آنچه با من است از اینکه نیکوتر است، آن کلام خداست و خدای از آسمان فرستاده است، علی نور و هدی. و قرآن بر او خواند. او از اسلام دور نبود و خوش آمد او را. آنچه بشنید برگشت و با مدینه آمد، بس روزگار بر نیامد که او را بکشتند پیش از وقعه بعثت. او را خزرجیان کشتند و قوم او دعوی کنند که» (۲): اسلام آورده بود. پس از آن ابو الحیسر» (۳) انس بن رافع به مکه آمد» (۴) با جماعتی من بنی عبد الأشهل و ایاس بن [۴۹۹-پ] معاذ به ایشان بود، می خواستند تا با قریش همکاری کنند تا یار ایشان باشند بر خزرج. رسول- علیه السلام- چون بشنید که ایشان آمده‌اند، برخاست و بیامد، ایشان را گفت: رغبت کنید به چیزی که به از اینکه» (۵) آن است که شما آمده‌ای» (۶) آن را! گفتند: و آن چیست! گفت: آن که خدای را پرستید و به او شرک نیارید که خدای تعالی [مرا به شما فرستاده است. ایاس به معاذ جوانی زیرک بود، او گفت: ای قوم؟ و الله که راست می گوید، و آنچه او ما را به آن دعوت می کند به از اینکه است] «۷» که ما آن را آمده‌ایم. ابو الحیسر» (۸)

(۱). مب، مر: خواندند از. [.....]
 (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر او. (۳). مج، وز: ابو الحیسس، دب: ابو الحسن، آج، لب، فق، مب، مر: ابو الجیسس، با توجه به منابع خبر تصحیح شد. (۴). وز: آمدند. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۶). مب، مر: آمده‌اید. (۷). مج: ندارد، از وز افزوده شد. (۸). مج، وز: ابو الحیسس، دب: ابو الحس، آج، لب، فق، مب، مر: ابو الجیش، با توجه به منابع خبر تصحیح شد. صفحه: ۴۶۷

پاره‌ای ریگ بر گرفت و بر روی آورد و گفت: خاموش، ما اینکه کار را نیامده‌ایم. رسول- علیه السلام- بر خاست و ایشان با

مدینه شدند، و پس از آن وقعه بعثت افتاد میان اوس و خزرج. و ایاس بن معاذ فرمان یافت. چون خدای تعالی خواست که اظهار دین خود و اعزاز پیغامبر خود کند جماعتی آمدند از انصار، و رسول را- علیه السلام- عادت بودی که در اوقات مواسم چون شنیدی که جماعتی آمده‌اند، پیامدی و ایشان را دعوت کردی. رسول- علیه السلام- نزدیک عقبه رسید، شش مرد را دید از خزرج: اسعد بن زراره و عوف بن عفره و رافع بن مالک و قطبۀ بن عامر و عقبۀ بن عامر و جابر بن عبد الله. رسول- علیه السلام- ایشان را گفت: شما چه قومی «۱»! گفتند: ما جماعتی ایم از خزرج. گفت: از موالی جهودان! گفتند: آری. گفت: بنشینید تا با شما سخنی گویم، ایشان بنشستند. رسول- علیه السلام- ایشان را دعوت کرد با دین اسلام و اسلام برایشان عرض کرد «۲» و قرآن برایشان خواند «۳». ایشان بشنیدند و اندیشه کردند، دور نیامد ایشان را، و از جمله آنچه ایشان را داعی بود با مسلمانی آن بود که ایشان مخالط و معاشر جهودان بودند، و جهودان اهل کتاب بودند، و اینان بت پرست بودند کتابی نداشتند. ایشان را، جهودان را «۴» گفتندی: اینک رسید نزدیک «۵» پیدا شدن پیغامبر آخر زمان در مکه که ما در توریت می‌خوانیم. چون او پیامد ما به او ایمان آریم و تبع او شویم و از شما انتقام کشیم. اینان با یکدیگر گفتند: همانا که اینکه پیغامبر که پیوسته جهودان ما را به او می‌ترسانند «۶» اینکه است، بیایی تا ما سبق بریم ایشان را و به او ایمان آریم تا اینکه دست ما را باشد برایشان، ایشان را نبود بر ما. و باشد که خدای تعالی به برکت او اینکه فتنه و شرّ از میان ما بردارد. ایشان هر شش به رسول- علیه السلام- ایمان آوردند گفتند: ای رسول الله؟ ما با مدینه رویم و قوم را با تو دعوت کنیم و حدیث تو بگوییم همانا اجابت کنند قومی «۷». چون با مدینه آمدند، حدیث رسول کردن گرفتند و دعوت

(۱). مب، مر: قومید. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عرضه کرد. (۳). فق: برخواند. (۴). وز و دیگر نسخه بدلها: جهودان ایشان را. (۵). وز و دیگر نسخه بدلها: نزدیک رسید. (۶). وز و دیگر نسخه بدلها: بی ترسانند. (۷). آج، لب، فق: قوم. [.....] صفحه: ۴۶۸

با او و با دین او. و حدیث او در مدینه فاش شد، تا هیچ سرا از سراهای انصاریان نماند که نه در او حدیث رسول کردند، تا سال دیگر که وقت موسم بود دوازده مرد برخاستند: اسعد بن زراره و عوف و معاذ ابنا عفره و رافع بن مالک و ذکوان بن عبد القیس و عباده بن الصّامت و یزید بن ثعلبه «۱» و عباس بن عباده و عقبۀ بن عامر و قطبۀ بن عامر، اینان خزرجی بودند و ابو الهیثم بن الّتیهان و عویم بن ساعده «۲» از اوس بودند. پیامدند رسول را- علیه السلام [هم به عقبه اوّل دیدند. رسول را علیه السلام]

«۳» بیعت کردند و ایمان آوردند علی بیعه النساء، و معنی اینکه که علی بیعه النساء قوله تعالی: بیایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئا و لا یسرقن و لا یزنین «۴»- الایة. و رسول- علیه السلام- ایشان را گفت: اگر وفا کنی «۵» بهشت جزا یابی «۶»، و اگر در بعضی خباثت «۷» کنی و شما را نکبتی رسد در دنیا، یعنی آن گناه بر شما پیدا شود و حدّ زنند «۸» شما را، باشد که کفّارت آن «۹» باشد. و اگر خدای تعالی بر شما بپوشد آنگه یا «۱۰» شما را به قیامت عذاب کند یا عفو بکند، اینکه در مشیت خداست، و اینکه پیش از آن بود که رسول را- علیه السلام- جهاد فرمودند. ایشا ناسلام قبول کردند، و برگشتند با مدینه شدند. و رسول- علیه السلام- مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبد مناف را به ایشان بفرستاد تا قوم را دعوت کنند، و اینان را قرآن و شرع آموزد. او پیامد و به سرای اسعد بن زراره فرود آمد و مردم را قرآن می‌آموخت و قرآن برایشان خواند «۱۱». او را در مدینه مقری خواندند، و اوّل کس را که در مدینه مقری خواندند او بود. روزی سعد بن معاذ اسید بن حضیر «۱۲» را گفت: بیا تا برویم و اینکه دو مرد را که اغوا و اضلال سفیهان قوم ما می‌کنند زجر کنیم و برانیم ایشان را، و الاّ تو خود برو

(۱). معج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: زید بن ثعلبه، با توجه به دب و مآخذ خبر تصحیح شد. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: عویمر بن ساعده. (۳). معج: ندارد، از وز افزوده شد. (۴). سوره ممتحنه (۶۰) آیه ۱۲. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: کنید. (۶). مب، مر: یابید. (۷). دب: خیانتی. (۸). مب: حد رانند. (۹). آج، لب، فق، اینکه. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: تا. (۱۱). وز و دیگر نسخه بدلها: می خواند. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: اسید بن حصین.

صفحه : ۴۶۹

که اسعد پسر خاله من است، من از او شرم دارم. و اینکه دو مرد، اعنی «۱» سعد معاذ و اسید حضیر «۲» رئیسان و مهتران قوم بودند و مشرک بودند. اسید حربه‌ای بر گرفت و آمد تا به حایطی که ایشان در آن جا بودند، راست که اسعد، اسید را دید، مصعب را گفت: اینکه سید قوم است تا دانی که با اینکه سخن چگونه باید گفتن؟ اسید فراز آمد و روی در مصعب نهاد و گفت- به لفظی درشت و روی ترش: چه کار را آمده «۳» و سفیهان ما را گمراهی می‌دهی «۴»؟ برخیزید و از اینکه شهر بروی «۵» اگر شما را هلاک خود آرزو نیست، و جان خود به کار است شما را. مصعب گفت او را: اگر بنشین «۶» و از من چند سخن بشنوی «۷»، اگر با رای تو موافق باشد فهو المراد، و اگر بر خلاف آن باشد که تو را رای بود خود انگار که نشیدی. اسید گفت: با انصاف گفتی. آنگه حربه به زمین فرود زد و بنشست، و مصعب چند آیت «۸» قرآن بر او خواند، و وصف اسلام با او بگفت و او می‌شنید و روی او تازه می‌شد، و بشاشت و استبشار در او پدید آمد «۹»، تا گفتند: و الله که ما مسلمانی در روی او بشناخیم، پیش از آن که سخن گفت [۴۵۰-ر]

از اشراق و طلاق روی او. آنگه گفت: نیکو کلامی است و نیکو طریقتی «۱۰» است. چگونه کند آن کس که خواهد که در دین آمد «۱۱»! گفتند: اول غسل کند و جامه پاکیزه در پوشد، و کلمه شهادت بگوید، و دو رکعت نماز کند «۱۲». او «۱۳» شهادتین بگفت، و برخاست و غسل کرد و جامه پاکیزه در پوشید «۱۴» و دو رکعت نماز کرد، آنگه گفت: من می‌روم تا مردی را بر شما فرستم که اگر او اجابت کند شما را، و در اینکه دین آید، هیچ کس بر شما

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: یعنی. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: اسید حصین. [...]

(۳). فق: آمده/ آمده‌ای، مب: آمده‌اید. (۴). مب: می‌دهید. (۵). فق، مب: بروید. (۶). معج، وز: بنشینید، با توجه به دب تصحیح شد. (۷). مب: بشنویید. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر از. (۹). وز و دیگر نسخه بدلها: می‌آمد. (۱۰). مب، مر: طریقی. (۱۱). دب: در اینکه دین آید، آج، لب، فق: که در دین آید، مر: خواهد به اسلام در آید و دین اسلام قبول کند. (۱۲). مب: نماز بگزارد. (۱۳). مر کلمه. (۱۴). دب: از اینکه جا به بعد چند صفحه افتادگی دارد.

صفحه : ۴۷۰

خلاف نکنند- سعد معاذ را خواست. آنگه حربه بر گرفت و برفت و با نزدیک قوم شد. قوم در او نگریدند «۱»، گفتند: و الله که اسید نه به آن روی باز آمد که از اینکه جا برفت؟ سعد معاذ او را گفت: چه کردی! گفت: برفتم، و اینکه مردمان را بدیدم، چیزی نمی‌گویند «۲» که ما را زیان دارد، و گفتم: چیزی مکنید «۳» و مگوئید که ما را زیان دارد. گفتند: همچین کنیم، و لکن دانی که چه شنیدم! شنیدم که: جماعتی از بنی حارثه برخاسته‌اند تا اسعد را «۴» بکشند برای آن که پسر خاله تو است، تا عهدی که از «۵» میان شما هست تباہ کنند به کشتن او، اگر بروی و مراقبتی کنی صواب باشد. سعد معاذ برخاست و حربه بر گرفت و آمد تا به آن دیوار سر بست «۶» که ایشان در آن جا بودند. ایشان را یافت ساکن نشسته، بدانست که اسید خواسته

است تا او آن جا رود و سخن ایشان بشنود. بیامد- شتیم الوجه، با غلظت، و بانگ بر ایشان زد و گفت: چرا اینکه جایگاه رها نمی کنی و نمی رود «۷» و اضلال «۸» و اغوای ضعیفان ما می کنی «۹»! اگر «۱۰» نه آنستی که تو پسر خاله منی، و الا به اینکه حربه خطاب کردمی با شما. اسعد بن زراره مصعب را گفت: اینکه رئیس قوم است، و اگر اینکه مرد اجابت کند ما را، ما را در اینکه شهر هیچ مخالف نماند. مصعب گفت: ای جوانمرد؟ اگر بنشین و سخنی بشنوی و اندیشه کنی اگر ت صواب آید «۱۱»، و الا آنچه رای تو باشد می کنیم «۱۲». سعد گفت: انصاف دادی، آنکه بنشست و مصعب حدیث اسلام و طریقه «۱۳» مسلمانی و مکارم اخلاق وصف کردن گرفت، و از قرآن پاره ای بر خواند. او می گفت و روی سعد می شکفید «۱۴» و تازه می شد تا محبت اسلام در روی او ظاهر شد

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: نگریستند. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: نمی گفتند. [...]

(۳). فق: مکنی. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: تا سعد را. (۵). مر: که در. (۶). وز، دب: دیوار بست، آج، لب، فق، مب، مر: بدان دیار. (۷). مب، مر: نمی کنید و نمی روید. (۸). وز: اخلال. (۹). مب، مر: می کنید. (۱۰). مب، مر: و اگر. (۱۱). مر عمل کن. (۱۲). فق: بکن، مب، مر: آن کنیم. (۱۳). مب: طریق، مر: طریقت. (۱۴). آج، لب، فق، مب، مر: می شکفت.

صفحه : ۴۷۱

پیش از آن که بر زبان راند «۱». آنکه گفت: شما چگونه کنید چو «۲» خواهید که در اینکه دین آید «۳»! گفتند: کلمه شهادت گوئیم و غسل کنیم، و جامه پاکیزه «۴» پوشیم، و دو رکعت نماز کنیم. سعد همچنان کرد، آنکه حربه «۵» بر گرفت و با مجمع قوم شد. چو «۶» از دور پدید آمد، قوم گفتند: و الله که نه سعد به آن روی باز آمد که از اینکه جا رفت، بیامد و بنشست و روی به قوم کرد و گفت: یا بنی عبد الأشهل؟ چگونه دانید «۷» مرا! گفتند: سید و رئیس و مطاع مایی، و رای تو از رای ما همه قویتر، و نقیبه تو خجسته تر. گفت: چون چنین می دانی «۸» مرا، حرام است بر من که از شما هیچ حدیث شنوم تا به خدای و پیغامبر ایمان نیاری «۹». گفتند «۱۰»: سمعا و طاعة لک، ما دانیم که تو به ما جز خیر نخواهی، و اگر به ما نخواهی به خود خیر خواهی به هر حال، آنکه همه ایمان آوردند تا در بنی عبد [الأشهل]

«۱۱» هیچ مردی و زنی نماند الا که اسلام آورد. و مصعب و اسعد زراره همچنین دعوت می کردند تا هیچ سرای انصاری در مدینه نماند که نه در آن جا جماعتی مسلمانان بودند از مردان و زنان، الا به سرای «۱۲» بنی امیه بن زید و حطمه وائل، که ایشان متوقف بودند، برای آن که ابو قیس بن الأسلت الشاعر در میان ایشان بود، و ایشان را منع می کرد. آنکه مصعب بن عمیر برخاست با مکه آمد و هفتاد مرد مسلمان با او بیامدند به مکه، همه مجادل با مشرکان قوم خود، و میعاد ایشان با رسول- علیه السلام- به عقبه بود در روز میانین ایام تشریق «۱۳»، و اینکه روز را روز بیعت عقبه دوم گویند «۱۴» کعب بن مالک گفت: چون از حج فارغ شدیم، و آن شب بود که با رسول وعده

(۱). مر: تا محبت اسلام بر وی غلبه کرد تا پیش از آن که کلمه عرضه کند. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: که. [...]

(۳). مر: که در دین اسلام در آید. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: پاک. (۵). آج: حربه / حربه ای. (۶). فق، مب، مر: چون. (۷). فق: دانی / دانید. (۸). مب، مر: می دانید. (۹). آج، لب: نیارید، مر: نیارید. (۱۰). مب، مر: همه گفتند. (۱۱). معج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: الا سرای. (۱۳). مب، مر: ایام التشریق. (۱۴). مب: دویم خوانند.

صفحه : ۴۷۲ کرده بودیم، عبد الله بن عمرو بن حرام الانصاری^(۱) پدر جابر با ما بود، و ما اینکه کار از مشرکان قوم خود پنهان می‌داشتیم، او را به حاکم کردیم و گفتیم: تو از جمله سادات و اشراف مایی، و ما را نمی‌باید که چون تو مردی با اینکه عقل و رای و حصافت که تو راست فردا هیزم دوزخ شوی. اسلام آر و با ما به دین محمد در آی، و ما را امشب میعاد است به عقبه با رسول الله حاضر آی تا بشنوی. گفت: روا باشد. پس ما رها کردیم تا از شب ثلثی برفت. برون آمدیم^(۲) به میعاد رسول- علیه السلام- پوشیده، یک یک و دو دو می‌رفتیم تا همه در آن شعبی که نزدیک عقبه است مجتمع شدیم، هفتاد مرد بودیم و دوزن با ما بودند: یکی امّ عماره بنت کعب احدی نساء بنی النجار، و یکی اسماء بنت عمرو بن عدی احدی نساء بنی سلمه. نگاه کردیم رسول- علیه السلام- می آمد و عمّش عباس بن عبد المطلب با او بود، و او هنوز در اسلام نبود، و لکن برای خویش و قرابت با رسول پیامده بود. چون بنشستیم، اول عباس سخن گفت، و گفت: یا معشر الخزرج- و عرب هر دو قبیله را خزرج خواندنی- بدانی که^(۳) محمد از ما آن جاست^(۴) که می‌دانی^(۵)، و ما خود او را از قوم خود حمایت می‌کنیم از آنان که بر دین مانند، و او در قوم و شهر خود در عزّ و منعت^(۶) است، و لکن می‌خواهد که با نزدیک شما^(۷) آید. اگر دانید^(۸) که به اینکه قول که به او کنی^(۹) موافقت و وفا خواهی کردن^(۱۰)، و او را حمایت خواهی کردن^(۱۱) و تحمّل احوال او کردن تا بیاید^(۱۲)، و الاّ اگر به اینکه که من گفتم قیام نتوانی کردن^(۱۳) و او را بسیاری^(۱۴) و خذلان کنی^(۱۵)، اکنون بگوی^(۱۶) تا او رحلت نکند و شهر خود رها نکند.

(۱). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: عبد الله بن عمرو بن حرام الانصاری. (۲). مر: بیرون آمدیم. [.....]

(۳). مب، مر: بدانید که، فق: که می‌دانی. (۴). مب، مر: اینکه جاست. (۵). مب، مر: می‌دانید. (۶). مب، مر: و رفعت. (۷). مب، مر: که به شهر شما. (۸). آج، لب، فق: دانی / دانید. (۹). فق، مب، مر: که با او کنید. (۱۰-۱۱). مب، مر: خواهید کردن. (۱۲). مب مر به شهر شما. (۱۳). مب، مر: نخواهید نمودن. (۱۴). بسیاری / بسپارید. (۱۵). مب، مر: کنید. (۱۶). مب، مر: بگویید.

صفحه : ۴۷۳

ما گفتیم [۴۵۰-پ]

: شنیدیم آنچه گفتی ای رسول الله؟ تو سخن خود بگو، و آنچه تو را رای است و شرط است^(۱) برای خدای و برای خود التماس کن. رسول- علیه السلام- سخن گفت و چند آیت^(۲) قرآن بخواند^(۳)، و قوم را دعوت کرد و در مسلمانی ترغیب داد^(۴). آنگه گفت: من اینکه تبلیغ در میان شما به آن شرط می‌کنم که حمایت من چنان کنی^(۵) که حمایت زنان و فرزندان خود. براء بن معرور دست رسول به دست گرفت و گفت: یا رسول الله؟ تو را بیعت می‌کنیم^(۶) بر آن که تو را چنان حمایت کنیم که از آن خود، یعنی عورت خود را. ما اهل مجمع و محفل و کارزاریم^(۷)، و اینکه معانی به میراث از پدران یافته‌ایم. و ابو الهیثم بن التیهان گفت: یا رسول الله؟ تو دانی که از میان ما و مردمان عهد و موثیق است و ما آن همه بر هم خواهیم زدن، چنان باشد که اگر خدای تعالی تو را قوت و نصرت دهد بر قوم خود ما را رها کنی و با شهر خود شوی. رسول- علیه السلام- بخندید و گفت: لا بل الدّم اللّدم و الهمد الهمد انتم منی و انا منکم، احارب من حاربتکم و اسالم من سالمتم، گفت: نه خونهای^(۸) و خانهای ما و شما^(۹) به یکدیگر پیوست! خونهای ما با^(۱۰) یکدیگر ریزند و خانهای ما با یکدیگر بیران^(۱۱) کنند. شما از منید^(۱۲) و من از شما، حرب کنم به آن که محارب شما باشد، و صلح کنم با آن که مصالح شما باشد. آنگه گفت: دوازده نقیب را اختیار کنید که کفلائی قوم باشند، چنان که حواریان عیسی. نه از خزرج و سه از اوس. آنگه گفت: دوازده نقیب را اختیار کنید که کفلائی قوم باشند، چنان که حواریان عیسی: نه از خزرج و سه از اوس. عاصم عمر بن قناده

گفت: چون ما به بیعت رسول- علیه السلام- بنشستیم،

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. [.....]

(۲). مب، مر از. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: برخواند. (۴). مب، مر: ترغیب نمود. (۵). مب، مر: کنید. (۶). وز: می کنم. (۷). لب: کالزاریم. (۸). آج، لب، فق: خونها. (۹). کذا: در میج و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/۱۳۶): نه خون ما و خون شما. (۱۰). وز: ندارد. (۱۱). فق، مب، مر: ویران. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: منی / منید.

صفحه ۴۷۴: عبّاس بن عباده بن نضله گفت «۱»: ای مردمان؟ شما دانید «۲» که اینکه مرد را بر چه بیعت می کنید! علی حرب الأحمر و الأسود، بیعت او بر کارزار «۳» عرب و عجم می کنی «۴». اگر چنان که مالتان را نکیتی رسد، یا اشراف شما را بکشند، از او بر خواهی گردیدن «۵». اکنون اندیشه کنی «۶»، اگر به هیچ وجه او را بسپاری «۷» و به عهد او وفا نکنی «۸» خزی باشد در دنیا و آخرت، و اگر چنان که به او وفا خواهی کردن «۹» و یار «۱۰» بازنگیری به آن که شما را بکشند و مالتان را ببرند و وفا کنی «۱۱» و از او نگردی «۱۲» آن «۱۳» خیر دنیا و آخرت است. گفتند: ما او را به جان و مال و قتل اشراف قبول می کنیم «۱۴». ای رسول الله؟ اگر ما به اینکه وفا کنیم، ما را بر اینکه چه باشد! گفت: بهشت، گفتند: یا رسول الله؟ دست باز کن «۱۵». رسول- علیه السلام- دست باز کرد بیعتش کردند. اول کس که دست بر دست رسول زد البراء بن معرور بود. آنکه جمله بیعت کردند. چون از بیعت فارغ شدند، ابلیس از سر عقبه آواز داد به آوازی بلند که: یا اهل الجباب «۱۶»؟ نمی دانی «۱۷» که مذمّمی «۱۸» با جماعتی صایان بر حرب شما مجتمع شدند. رسول- علیه السلام- گفت: اینکه دشمن خداست «۱۹» ابلیس، آنگاه گفت: یا عدوّ الله، ای دشمن خدا با تو پردازم. آنگاه رسول- علیه السلام- گفت: با رحلهای خود روی «۲۰» سلامت.

(۱). آج، لب، فق، مر: عبّاس گفت، مب: عبد الله عبّاس گفت. (۲). آج، لب: دانی / دانید. (۳). لب: کالزار. [.....]

(۴). مب، مر: می کنید. (۵). مب، مر: خواهید گردیدن. (۶). آج، لب: کنید. (۷). بسپاری / بسپارید. (۸). نکنی / نکنید. (۹). خواهی کردن / خواهید کردن. (۱۰). آج، لب، فق: یاری. (۱۱). کنی / کنید. (۱۲). وز، آج، لب: برنگردی / برنگردید. (۱۳). آج، لب، فق: اینکه. (۱۴). مب گفتند. (۱۵). مب، مر: دست بگشای. (۱۶). میج، وز: الحجاب، آج، لب، فق، مب، مر: اهل الحابه، چاپ شعرانی (۳/۱۳۶): اهل الحجاز، آنچه در متن آمده است بر اساس سیره ابن هشام (چاپ گوتینگن ج ۱/۳۰۰) و توضیح آن است. (۱۷). مب، مر: نمی دانید. [.....]

(۱۸). مب، مر: مدلجی. (۱۹). مب یعنی. (۲۰). آج، لب، فق، مب، مر: روید.

صفحه ۴۷۵: عبّاس بن عباده بن نضله گفت: یا رسول الله؟ به آن خدای که تو را بفرستاد به حق که اگر فرمایی بامداد با شمشیر به سر اینان رویم به منا. رسول- علیه السلام- گفت: مرا نفرموده اند، و لکن با رحل خود روی «۱». گفت: «۲»: برفتیم. چون بر دگر روز بود، اجلای قریش آمدند بنزدیک ما و گفتند: یا معشر الخزرج؟ ما شنیدیم که شما پیامدهای «۳» تا صاحب ما را- یعنون «۴» محمّد را- از میان ما ببری و به شهر «۵» خود بری «۶»، با او عهد کرده ای بر قتال ما. چیست که شما را بر اینکه حمل کرده است! و شما را عداوت و قتال ما چرا اختیار است! و ما را ببرگ نیست اختیار عداوت و قتال شما «۷»، مشرکان قوم ما که اینکه شنیدند «۸»، سوگند خوردند که: ما از اینکه خبر نداریم، و راست گفتند، برای آن که ایشان بی خبر بودند از اینکه، و ما هیچ سخن نگفتیم و در یکدیگر می نگریدیم «۹». آنگاه برخاستند، و حارث بن هشام بن المغیره المخزومی در میان ایشان بود، و او نعلینی نو در پای داشت. من پدر جابر را- عبد الله بن عمرو بن حرام را- گفتم: یا جابر؟ نه سید قوم خودی!

چرا جفتی نعل «۱۰» چنین که اینکه جوان قرشی «۱۱» دارد تو نداری! گفت و بشنید، نعل از پای بکند و بینداخت و گفت: در پای کن. ابو جابر گفت: چرا چنین سخنها گویی! بر گیر نعلین و با پیش او بر. من گفتم: لا و الله که نبرم، و نعلین بر گرفتم و گفت: اینکه فالی است که من زدم، چه اگر او ندادی «۱۲»، ما خود عن قریب گرفتمانی «۱۳» از او، و انصاریان با مدینه شدند و عهد از میان ایشان و رسول - علیه السلام - محکم بود. چون با مدینه شدند آشکارا کردند و دعوت آشکارا کردند، و خبر منتشر شد و به مکه رسید. قریش اصحاب رسول را می رنجانیدند.

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: روید. (۲). آج، لب، فق، مب: گفتند. (۳). فق: آمده‌ای، مب، مر: آمده‌اید. (۴). کذا: در وز، آج، لب، فق، مب، مر: یعنی. (۵). وز، مب، مر: شهری. (۶). آج، لب، فق: برید. (۷). مب، مر: بر قتال ما شما را چه بر اینکه عمل داشته است و شما عداوت و قتال ما از برای چه اختیار کرده‌اید و ما را به شما هیچ عداوتی نیست. (۸). مب، مر: همه. (۹). آج، لب، فق: می نگرستیم. (۱۰). آج، لب، فق، مب: نعلینی، مب، مر: نعلین. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: قریش. [.....]

(۱۲). آج، لب، فق، مب: مر: او نداند. (۱۳). آج، لب، فق، مب، مر: گرفتیم.

صفحه : ۴۷۶

رسول - علیه السلام - گفت: بس مهم نیست «۱» ما را اینکه جا مقام کردن، بر خیزید تا به مدینه شویم و آن جا مقام کنیم که ایمن باشیم بر خود. و اصحاب رسول - علیه السلام - یک یک و دو دو هجرت می کردند و به مدینه می رفتند، و اول کس که هجرت کرد ابو سلمه بن عبد الاسد المخزومی بود، پس عامر بن ربیع با عیال خود لیلی بنت ابی حثمه «۲»، پس عبد الله بن جحش بود. آنکه گروه گروه اصحاب رسول هجرت می کردند، و رسول - علیه السلام - به مکه مقام کرد تا آنکه که خدای فرماید که تو نیز هجرت کن. چون خدای تعالی فرمود که تو «۳» نیز هجرت کن «۴»، بر خاست و با مدینه آمد، و اهل مدینه به آمدن او شادمانه «۵» شدند متبجح و متبرک شدند، و خدای تعالی به برکت او و برکت مقدم او آن عداوت و دشمنی [۴۵۱-

را]

از میان اوس و خزرج برداشت، چنان که گفت: وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ يَا مَعْشَرَ الْانصَارِ؟ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً قَبْلَ الْاِسْلَامِ، فَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ بِالْاِسْلَامِ، فَاصْبَحْتُمْ، اِی صرتم. و مراد نه «صبح» است که خلاف «مسا» باشد، مراد صیورت است، نظیره: فَاصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ «۶»، فَاصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ «۷»، فَاصْبَحَ هَشِيمًا «۸»، أَوْ يُصْبِحَ «۹» اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ «۱۲»، و قوله - علیه السلام: «۱۳» المؤمن اخ المؤمن. ابو هریره روایت کند «۱۴» از رسول - علیه السلام - که گفت: مسلمان برادر مسلمان است، لا یظلمه و لا یسلمه ، بر او ظلم نکند و نگذارد که کسی بر او ظلم کند.

(۱). مب، مر: مصلحت نیست. (۲). مج، وز: لیلی بن ابی حثمه، آج، لب، فق، مب، مر: لیلی بنت ابی حثمه، با توجه به منابع خبر تصحیح شد. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: فرماید که توهم. (۴). آج، لب، فق چون خدای گفت. (۵). لب: شادمان. (۶). سوره مائده (۵) آیه ۳۱. (۷). سوره مائده (۵) آیه ۳۰. (۸). سوره کهف (۱۸) آیه ۴۵. (۹). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: اصبح، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۱۰). سوره کهف (۱۸) آیه ۴۱. (۱۱). وز: مثال. (۱۲). سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۰. [.....]

(۱۳). مج، آج، لب، فق، مب، مر: اخو. (۱۴). آج، لب، فق، مب، مر: کرد.

صفحه : ۴۷۷

«۱» لا تحاسدوا و لا تباغضوا و لا تدابروا و كونوا عباد الله اخوانا التَّقوى ههنا- و اشار بيده الى صدره- حسب امرئ من الشَّرِّ ان يحفر «اخاه»، بر يكديگر حسد مبريد و با يكديگر دشمنی مكنيد، و پشت بر يكديگر مكنيد، به معنی خذلان و هجران «۳»، و ای بنندگان خدای چون برادران باشيد، پرهيزگاری در دل است. بس باد مرد را از شرّ و بدی آن كه عهد برادر مسلمان بشكافد. و قال- عليه السلام: المؤمن للمؤمن كالبنيان يشدّ بعضه بعضا و شبك بين اصابعه، گفت: مؤمن مؤمن را چون بنیان است كه بهری را محكم دارد و انگشتان درهم افگند. و قال- عليه السلام: المؤمنون كنفس واحده، مؤمنان چون يك تن اند «۴». و قال- عليه السلام: مثل المؤمنین فی توأدهم و تراحمهم كمثل الجسد اذا اشتكى بعضه تداعى سايره بالسهر و الحمى، مثل مؤمنان در دوستی ایشان با يكديگر و رحمت ایشان بر يكديگر چون مثل تن است كه چون بعضی از او بنالد و رنجور شود، جمله را دعوت كند و بخواند به بی خوابی و تب. وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ، و شما ای جماعت اوس و خزرج بر كناره كنده از دوزخ بودی. فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا، خدای تعالی شما را برهانید، و اینکه مثل است، یعنی شما نزدیک بودید «۵» كه در دوزخ افتید «۶»، و از میان شما و افتادن در دوزخ هیچ نمانده بود جز آن كه مرگ به شما رسیدی. چون کسی كه بر كناره چاهی یا خندقی باشد، به هر آسیبی كه به او رسد در افتد. خدای تعالی ایشان را تشبیه كرد و احوال ایشان به حال کسی كه بر كناره [حفره‌ای]

«۷» باشد، هر ساعت خوف آن بود كه در

(۱). كذا در میج و دیگر نسخه بدلها كه ترجمه حدیث هم با همین ضبط سازگار می نماید، اما ضبط اینکه كلمه در منابع حدیث به صورت «یحقر» آمده است. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: لایحه. (۳). آج، لب، فق، مب: یعنی خذلان و هجران، مب: و با يكديگر خذلان و هجران مكنید. (۴). وز: در حاشیه افزوده للعارف الشیرازی: بنی آدم اعضای يكديگرند || كه در آفرینش ز يك گوهراند چو عضوی به درد آورد روزگار || دگر عضوها را نماند قرار (۵). آج، لب، فق: بودی، مب، مر: بودید. (۶). آج، لب، فق: افتی / افتید. (۷). میج، وز: ندارد، از آج افزوده شد.

صفحه : ۴۷۸

افتد. و شفا البئر جانبه كسّط التّهر و ساحل البحر و طرّة الثّوب و طرف الرّمح، كناره اینکه چیزها باشد جز كه «طرف» عام تر است. و «شفا» چاره را باشد و خندق را و مانند آن، قال الله تعالی: عَلَى شَفَا حُفْرٍ هَارٍ «۱»، و قال الرّاجز: نحن حفرنا للحجيج سجلة نابتة فوق شفاها بقله و اگر چه حكم مضاف را باشد دون المضاف اليه، اینکه جا ردّ كناية با مضاف اليه كرد كه «حفره» است و با «شفا» نكرد، چنان كه عجاج شاعر گفت: طول اللیالی اسرعت فی نقضی طوین طولی و طوین عرضی و يقول العرب: خرجت سور المدینة. و در آثار آمده است كه اعرابی شنید از عبد الله عباس كه اینکه آیت می خواند: وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا، گفت: و الله ما انقذهم منها و هو یرید «۲» ان یوقعهم فیها، گفت: به خدای كه خدا ایشان را از دوزخ بترهانید، و خواست كه ایشان را در اندازد. عبد الله عباس گفت: خذوها من غیر فقیه، اینکه كلمه حكمت بگیرید از کسی كه فقیه نیست، و نكو آمد او را آن، حكمت حكمت باشد بر زبان هر كه رود، از اینکه جا گفت امیر المؤمنین - علیه السلام: انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال، به آن نگر كه «۳» می گوید، به آن منگر كه می گوید، یعنی به سخن نگر «۴» به گوینده منگر، كه گوینده از سخن قیمت گیرد، و سخن از گوینده قیمت نگیرد. اعرابی گفت و نكو گفت، و عدل گفت، و از عقل گفت. و عبد الله عباس كه ربّانی اّمّت است اعجاب كرد و پسندید، و اینکه حدیث خلاف آن آمد كه مجبر «۵» گفت: «لام» غرض است فی قوله: وَ لَقَدْ دَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ «۶»، برای آن كه آن نه غرض حكیم باشد نه فعل کریم «۷» باشد، غرض حكیم

چنین باشد: ما يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ ﴿٨﴾ يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُبُلَ الَّذِينَ مِنَ قَبْلِكُمْ وَ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ، وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مِيلًا عَظِيمًا، يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ﴿١﴾، عجب از آن ﴿٢﴾ که با چنین آیات محکم مؤکد به ادله عقل روا دارد که جبر گوید. کَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ، خدای تعالی چنین بیان کند آیات خود را برای شما، چه کار او بیان است نه تلیس، لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ، و المعنى لکی تهتدوا، برای آن ﴿٣﴾ تا شما مهتدی شوید و راه یافته. اینکه جا به ره اسلام، و آن جا به ره بهشت. اینکه غرض حکیم ﴿٤﴾ باشد. فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا، فعل کریم باشد و الله يوفقنا لمرضاته. وَ لَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ، «لام» امر غایب راست، و اصل او کسر است، و لکن با «واو» و «با» ساکن کنند تا مؤذن باشد به آن که عمل او جزم است، و با «ثم» اسکان نکردند، و اگر چه او نیز حرف عطف است، برای آن که او بمشابت کلمتی است مفرد، و «لام» اضافه را اسکان نکردند و بر کسر رها کردند تا ایدان کنند ﴿٥﴾ که عمل او جز است. و قوله: مِنْكُمْ، بیشتر مفسران بر آنند که «من» تبعیض است، و اینکه قول آن کس باشد [٤٥١-٤] پ]

که گوید: امر معروف و نهی منکر از فروض کفایات است نه از فروض اعیان، چون بعضی به او قیام کنند از دیگران بیوفتد ﴿٦﴾، و گفتند: اینکه امر متوجه است به فرقی نا معین. و زجاج گفت: و لیکن ﴿٧﴾ جميعکم امة، و «من» برای تخصیص مخاطبان در آمده است از سایر اجناس، چنان که گفت: فَاجْتَبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ ﴿٨﴾، و قال الشاعر: اخور غایب يعطيها و يسلبها ﴿٩﴾ يَأْبَى الظَّلامَةَ مِنْهُ التَّوْفَلُ الزَّفَرِ

(١). سورة نساء (٤) آیه ٢٦

تا ٢٨. (٢). آج، لب، فق، مب، مر: آنان. (٣). آج، لب، فق، مب، مر که. (٤). مج، وز: حکم، با توجه به آج تصحیح شد. (٥). وز، آج، لب: کنند. (٦). آج، لب، فق، مب، مر: بیفتد. (٧). آج، لب: و لتکن، فق، مب، مر: و لکن. (٨). سورة حج (٢٢) آیه ٣٠. (٩). وز: تسلبها، لسان العرب: ماده (زفر).

صفحه : ٤٨٠

ای هو التَّوْفَلُ الزَّفَرِ ﴿١﴾، برای آن که او را وصف کرد باعطاء الرِّجْسِ، و «نوفل» مرد بسیار عطا باشد من النَّافِلَةِ، و آن عطیته باشد که دادن آن واجب نبود. و «زفر» آن باشد که غنیمتها جمع کند. و «من» در آیت فی قوله: فَاجْتَبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ ﴿٢﴾، تبیین راست، و در بیت تجرید را، و اگر چه نزدیکند به یکدیگر، میان ایشان فرقی هست برای آن که تجرید چنان بود که گوید: رایته فرایت منه الاسد، از او شیر، دیدم یعنی او خود ﴿٣﴾ شیر بود، و من چو ﴿٤﴾ او را دیده بودم شیر دیده. و آیت را معنی اینکه است که: اجتناب کنی از رجس و ارجاس بسیار است. آنچه بیان کرد آن را به «من» تبیین که ﴿٥﴾ از جنس او ثان. و بعضی دگر گفتند: «من» در آیت ما زیادت است، و تقدیر آن که: و لتكونوا امةً يدعون الى الخير، و اینکه قول تأویل آنان باشد که امر معروف و نهی منکر از فروض اعیان گویند و بر همه مکلفان واجب شناسند، و اینکه مذهب ماست و اختیار زجاج و جبائی. و «امت» بر هشت قسم ﴿٦﴾ است. یکی جماعت، فی قوله: وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ ﴿٧﴾، و یکی به معنی حین و مدت ﴿٨﴾، و فی قوله: وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ ﴿٩﴾، ای بعد حین و مدّة. و به معنی مقتدا و قدوه ﴿١٠﴾ فی قوله: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً ﴿١١﴾، و به معنی قامت بود فی قولهم ﴿١٢﴾: هو حسن الامّة، ای القامة، و قول الشاعر: سان الوجوه طوال ﴿١٣﴾ الامم و به معنی دین، فی قوله: إِنَّا وَحَدِّدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ ﴿١٤﴾، و الامّة، اتباع الانبياء - عليهم السلام. وَ إِنِّ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ﴿١٥﴾، و الامّة، الرجل المنفرد بدین، فی قول

(۱). دب: از چند صفحه پیش تا بدین جا افتادگی دارد. (۲). سوره حج (۲۲) آیه ۳۰. [.....]

(۳). دب گفت. (۴). دب، مب، مر: چون. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۶). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: قسمت. (۷). سوره قصص (۲۸) آیه ۲۳. (۸). آج، لب، فق، مب، مر باشد. (۹). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۵. (۱۰). مج، وز: قدره، آج: رئیس قوم، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۰. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: قوله. (۱۳). وز: طول. (۱۴). سوره زخرف (۴۳) آیه ۲۳. (۱۵). سوره فاطر (۳۵) آیه ۲۴.

صفحه : ۴۸۱

الله على النبي - عليه السلام: يحشر زيد بن نفيل امه واحده يوم القيامة. و الاممة الامم، من قولهم: هي ام فلان، و امته بمعنى واحد، و اصل همه من الامم باشد و هو القصد. جماعت را «۱» برای آن امت خوانند که اجتماع ایشان علی مقصد واحد [باشد]

«۲» و کذا الباقي. و «معروف» فعلی باشد حسن که صفتی زاید بر حسن دارد اما بان یکون واجبا او مندوبا الیه، یا فریضه باشد یا سنت. پس امر به معروف [بواجب]

«۳» واجب باشد، و امر به سنت سنت باشد. و «منکر» قبیح باشد، و نهی از جمله او واجب باشد برای آن که ترک همه قبیح واجب است، و همچنین منع کردن از همه واجب باشد. و «انکار» اظهار کراهت چیز «۴» باشد برای وجهی از وجوه قبیح که در او باشد. و نقیض او «اقرار» باشد، و آن اظهار قبول چیزی باشد برای آن که صواب و نکو باشد، و باتفاق امر معروف و نهی منکر هر دو واجب است. و بیشتر متکلمان بر آنند که: فرض بر کفایت است، و مذهب ما آن است که: فرض بر اعیان است. و بعضی علما گفتند: طریق وجوب انکار منکر عقل است، برای آن که چون کراهتش [واجب]

«۵» باشد، منع از او واجب باشد. و اما تارکش بمنزله راضی باشد به منکر، و مذهب ما آن است که: طریق وجوب سمع [است]

«۶» و اجماع امت. و امر معروف و نهی منکر به سه مرتبه باشد: بالید و اللسان و القلب، به دست و زبان و دل، اگر ممکن باشد به هر سه بکنند: هم به دل، هم به دست، هم به زبان. اگر به دست نتواند، به زبان. و اگر به زبان نتواند، به دل منکر باشد فعل منکر را و ترک معروف را. اگر گویند: استعمال سلاح «۷» در اینکه باب روا باشد! گوئیم: اگر حاجت

(۱). وز: ندارد. [.....]

(۲). مج، وز، دب: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). مج، وز، مر: ندارد، از دب افزوده شد، دیگر نسخه بدلها: واجب. (۴). آج، لب، فق، مر: چیزی. (۵-۶). مج، وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). دب، مب، مر: صلاح.

صفحه : ۴۸۲ باشد، جز که اینکه نوع به دستوری امام شاید کردن بنزدیک ما، و بنزدیک مخالفان بی اذن امام روا باشد. ابو القاسم بلخی گفت: عند وجوب امام و بی دستوری امام نشاید، الا عند الضرورة، فاما عند عدم الامام روا باشد- و الله اعلم. بدان که امر معروف و نهی منکر از فروع ابواب امامت است، و ابواب امامت از اصول دین است، و اخلال به او روا نباشد، و اخبار به وجوب و تأکید او متظاهر است. حسن بصری روایت کند، که رسول- علیه السلام- گفت: هر که او امر معروف و نهی منکر کند، او در زمین خلیفه خدا باشد و خلیفه رسول و خلیفه کتاب. راوی خبر گوید: مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله؟ من خیر الناس، بهترین مردمان کیست «۱»! گفت: آمرهم بالمعروف و انهامم عن المنکر و اتقاهم لله و

اوصلهم للرحم، آن که امر معروف بیشتر کند و نهی منکر و از خدا بترسد و صله رحم کند. عبد الله عباس گفت، رسول را - علیه السلام - گفتم: یا رسول الله؟ اگر ما همه معروف به جای آریم و از همه مناکیر اجتناب کنیم تا از آن هیچ رها نکنیم «۲»، و از اینکه هیچ ارتکاب نکنیم «۳»، و لکن امر معروف و نهی منکر نکنیم دیگران را، روا باشد! گفت: امر معروف کنی «۴» و اگر چه بمعنی معروف «۵» نکنی «۶»، و نهی منکر کنی «۷» و اگر چه بعضی منکر ارتکاب کنی «۸». نعمان بن بشیر روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: مثل فاسق در میان قوم چنان باشد که کشتی بود در دریا یا «۹» میان «۱۰» قومی، بروند و آن کشتی بیخشند و قسمت کنند و هر کس به نصیب و حصه خود بنشیند. آنگاه یکی از ایشان تبری

(۱). مب: بهتر آدمیان کیستند، مر: بهترین آدمیان کیستند. (۲). مب، مر: که هیچ فرو نگذاریم. (۳). وز: ندارد. (۴-۸). مب، مر: کنید. (۵). وز است، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۶-۷). مج: کنی، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). کذا: در مج: دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۱۰). آج، لب، فق بود در میان دریا. صفحه: ۴۸۳

بر دارد و آن نصیب خود را سولاخ «۱» کند، دیگران او را گویند [۴۵۲-ر] چه می کنی! گوید: در نصیب خود تصرف می کنم. شما را با من و نصیب من چه کار است! اگر او را به اینکه گفتار رها کنند، و دستش به دست نگیرند «۲»، کشتی بیران «۳» کند و آب در آید، و او و ایشان غرق شوند «۴». و امیر المؤمنین علی - علیه السلام - گفت: فاضلتر جهادی امر معروف و نهی منکر است و دشمنی کردن با فاسقان. هر که امر معروف کند، پشت مؤمن قوی کرده باشد، و هر که نهی منکر کند منافق را به رغم آورده باشد، و هر که با فاسق معادات کند و برای خدای خشم گیرد، خدای تعالی برای او خشم گیرد. ابو الدرداء گفت: اگر امر معروف و نهی منکر کنی «۵»، و الا خدای تعالی سلطان ظالم را بر شما گمارد که بزرگتان را «۶» حرمت ندارد، [و بر کودکان رحمت نکند] «۷»، و نیکان و صالحان شما دعا کنند اجابت نیاید، و نصرت خواهند نصرت نیابد «۸»، و آمرزش خواهند «۹» خدای نیامرزد ایشان را «۱۰». حذیفه بن الیمان «۱۱» گفت: روزگاری آید بر مردمان که مردار خری «۱۲» برایشان دوست تر بود از کسی که امر معروف و نهی منکر کند. سفیان ثوری گفت: هر آن مردی که همسایگان او دوست او باشند و او را مدح کنند، بدان که او مداهن است، چه اگر «۱۳» امر معروف و نهی منکر کردی، همه دشمنش بودندی، و معنی آیت آن است که: جمله شما که امت مصطفی اید، یا بهری از شما باید تا «۱۴» خلقان را با خدای و ره خیر و طاعت دعوت کنی «۱۵» و امر معروف

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: سوراخ. [.....] (۲). آج، لب، فق: و دستش نگیرند، فق، مب، مر: رها کنند و مانع او نشوند. (۳). دب، فق، مب: ویران. (۴). مج: غرق کنند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). آج، لب، فق: نکنی، مب: نکنید، مر: ندارد. (۶). آج، لب، فق: بر بزرگان. (۷). مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد، مب، مر و چون. (۸). مب، مر: ندهد شما را. (۹). مب، مر: چون آمرزش خواهید. (۱۰). مب، مر: شما را. (۱۱). آج، لب، فق، مر: حذیفه الیمانی. (۱۲). دب: مردار خواری، مر: مردار خوری. (۱۳). دب او. (۱۴). مب، مر: که. (۱۵). آج، لب، فق، مب، مر: کنید. [.....]

صفحه: ۴۸۴ کنی «۱»، یعنی مردمان را طاعت فرمایی «۲». وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، و از «۳» قبايح و فضايح و ناشايست و نابايست نهی و منع کنی «۴». وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، آنگاه گفت: آنان که اینک «۵» کنند و آن «۶» کار بندند، ایشان مفلحان و ظفر

یافتگان و فایزان و به نصیب تمام رسیدگان باشند. و لا- تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ، و چنان
 مباشید» (۷) که آنان که ایشان پراکنده شدند و مختلف گشتند پس از آن که حجت برایشان متوجه شد و آیات و دلایل به
 ایشان آمد. بیشتر مفسران گفتند: مراد جهودان و ترسایانند. و بعضی مفسران گفتند: مراد مبتدعان امت اند. عبد الله بن شداد
 روایت کند که: من با ابو امامه بودم- صاحب رسول الله- به در شام یا دمشق بیامد و بر سر آن کشتگان حروریان بایستاد-
 یعنی خارجیان- و گفت: کلاب النار، کلاب النار» (۸)، سگان دوزخند- دو بار سه بار» (۹). «بترین» (۱۰) کشتگان اند که آسمان
 سایه برایشان افکند، و کشتن بهتر ایشان را. آنکه بگریست. من گفتم: یا ابا امامه؟ اینکه که گفتی از خود گفتی، یا از پیغامبر
 در اینکه باب چیزی شنیده» (۱۱)! گفت: اگر من چنین چیزها به رای خود گویم، ائی اذا لجرىء، پس من دلیر باشم بر خدای و
 پیغامبر، از رسول شنیدم، نه یک بار و دو بار و سه بار، تا به هفت» (۱۲) رسید که گفت: اینکه که من گفتم و تو شنیدی. من
 گفتم: پس چرا بگریستی! گفت: رحمه لهم، برای رحمت برایشان، که اینان مسلمانان بودند پس مرتد شدند. آنکه اینکه آیت
 بر خوانند: و لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا- و الايات- الی قوله: أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ
 آنکه ابو امامه گفت: هم الحروریة، ایشان خارجیان اند.

(۴-۱). آج، لب، فق، مب، مر: کنید. (۲). مب، مر: فرماید. (۳). مج، وز، و آن، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح
 شد. (۵). مب، مر: چنین. (۶). دب را. (۷). دب، آج، لب، فق: باشی / مباشید. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد، مب، مر
 ایشان. (۹). دب: سه بار گفت، آج، لب، فق، مب، مر: دو بار یا سه بار، که مقدم بر لفظ «کلاب النار» آمده است. (۱۰). فق،
 مب: بدترین. (۱۱). آج، لب، فق: شنیده / شنیده ای. (۱۲). مب، مر بار.

صفحه : ۴۸۵ قیصه بن جابر گوید: یا عمر بن الخطاب بودیم «۱» به دری از درهای دمشق «۲» که آن را جایه گویند، بایستاد و
 خطبه کرد و گفت: رسول خدای تعالی در ما بایستاد، همچنان که من ایستاده ام، و گفت: «۳» «۴» «۵» من سره «ان یسکن بحبوحه
 الجنة فلیلزم الجماعة فان الشیطان مع الفد» و هو «من الاثنین ابعده، گفت: هر که او خواهد که در میان سرای بهشت بنشیند، باید
 که با جماعت به یک جای باشد، که شیطان با مرد «۶» تنهاست و از دو دورتر «۷» باشد. و أولئک لهم عذاب عظیم، و ایشان
 آناند که ایشان را عذابی عظیم باشد در دنیا به تیغ امام وقت، و در آخرت عذاب دوزخ به بقای خدا «۸». و هذا اخری المجلده
 الزابعة و یتلوه فی المجلده الخامسة قوله تعالی: یوم تبيض وجوه و وجوه و تسود وجوه ان شاء الله تعالی و به الثقة و الحمد لله حمد
 الشاکرین و الصلوة علی محمد و اله الطاهرین [۴۵۲- پ]

«۹»

(۱). دب، مب، مر: ندارد، آج، لب: گوید با امیر المؤمنین علی بودیم رضی الله عنه، فق: گوید با امیر المؤمنین علی - علیه
 السلام- بودیم. (۲). مب، مر رسیدیم. (۳). آج، لب، فق: سر به. [...].
 (۴). دب: مع الوجد، آج، لب، فق: مع العدو، چاپ شعرانی (۳/ ۱۴۳): مع الواحد. (۵). مج: و هی، با توجه به وز تصحیح شد.
 (۶). دب، آج، لب، فق: مب، مر: مردم. (۷). وز، دب: دور. (۸). مب تعالی جل جلاله عم نواله و عظم شانه. (۹). نسخه مج در
 صفحه مقابل آورده است: صورة ما كان مكتوبا على ظهر المجلده الخامسة من نسخة الأصل. المجلده الخامسة من روض
 الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن جمعها الشیخ الأجل الإمام جمال الدین قطب الاسلام فخر العلماء شرف الائمة ابو
 الفتوح الحسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی، حرس الله علوه و کبت عدوه بمحمد و آله الطاهرین، فی شهر ربیع الثانی

سنة تسع و تسعين و تسع مائة سبع و خمسون و الف، آج، لب المجلدۀ الخامسة من روضة الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن، جمعها الشيخ الأجلّ الاعظم الامام العالم العامل جمال الدين قطب الاسلام فخر العلماء شرف الائمة ابو الفتوح الحسين بن علي بن محمد بن احمد الخزاعي - حرس الله علوه و كبت عدوه بمحمد و آله الطاهرين المعصومين، مر: و الصلوة على نبينا محمّد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و سلّم تسليمًا كثيرًا كثيرًا، نمقه محمّد تقىّ ابن ابو الحسن بن نور الوري الواعظ - عفى عنهم. المجلدۀ الخامسة من روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن جمعها الشيخ الأجلّ الإمام العالم جمال الدين قطب الاسلام فخر العلماء شرف الائمة ابو الفتوح الحسين بن علي بن محمد بن احمد الخزاعي، حرس الله علوه و كبت عدوه بمحمد و آله الطاهرين، في شهر ربيع الثاني سنة تسع و تسعين و تسع مائة سبع و خمسون و الف، آج، لب المجلدۀ الخامسة من روضة الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن، جمعها الشيخ الأجلّ الاعظم الامام العالم العامل جمال الدين قطب الاسلام فخر العلماء شرف الائمة ابو الفتوح الحسين بن علي بن محمد بن احمد الخزاعي - حرس الله علوه و كبت عدوه بمحمد و آله الطاهرين المعصومين، مر: و الصلوة على نبينا محمّد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و سلّم تسليمًا كثيرًا كثيرًا، نمقه محمّد تقىّ ابن ابو الحسن بن نور الوري الواعظ - عفى عنهم.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم
 جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
 با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
 بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
 بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
 مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو

می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۰۳۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰

۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسين عليه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بَدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

